شورش اشرافیت بر جمهوریت

ریشه یابی حوادث سال ۸۸

حمیدرضا اسماعیلی

بسم الله الرحمن الرحیم

شورش اشرافیت بر جمهوریت

حمیدرضا اسماعیلی

بهار ۱۳۸۹

فهرست نویسی پیش از انتشار کتابخانه‌ی ملی جمهوری اسلامی‌ایران

سرشناسه:	اسماعیلی،حمید رضا ،۱۳۵۸ ـ
عنوان و نام پدیدآور:	شورش اشرافیت بر جمهوریت/حمید رضا اسماعیلی.
مشخصات نشر:	تهران: حمید رضا اسماعیلی، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری:	[۵۴۴]ص.: مصور(رنگی).
شابک:	978-964-04-5439-8
وضعیت فهرست‌نویسی:	فیپا
یادداشت: کتابنامه:	[۵۱۳]-۵۱۴؛ همچنین به صورت زیر نویس.
موضوع:	احمدی‌نژاد، محمود، ۱۳۳۴ ـ --افکار عمومی
موضوع:	رؤسای جمهور --ایران --انتخابات --۱۳۸۸.
موضوع:	انتخابات اعتراض انگیز --ایران
موضوع:	مشارکت سیاسی --ایران
موضوع:	اصلاح‌طلبان --ایران --دفاعیه‌ها و رویه‌ها
موضوع:	ایران --سیاست و حکومت --۱۳۸۸
رده‌بندی کنگره:	۱۳۸۹ ۵ الف ۸ الف/ ۱۵۹۱ DSR
رده‌بندی دیویی:	۹۵۵/ ۰۸۴
شماره کتابشناسی ملی:	۲۰۲۸۱۴۶

عنوان: شورش اشرافیت بر جمهوریت(ریشه‌یابی حوادث سال ۱۳۸۸)

تألیف: حمید رضا اسماعیلی

ناشر: مؤلف

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

چاپ اول: تهران، بهار ۱۳۸۹

لیتوگرافی: سحر ـ **چاپ:** ماهان ـ **صحافی:** ولیعصر

شابک: ۸ ـ ۵۴۳۹ ـ ۰۴ ـ ۹۶۴ ـ ۹۷۸

بها: ۵۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

پیشگفتار

انتخابات دهم ریاست جمهوری تمام شد و حوادثی آغاز شد و پرسش‌هایی باقی ماند. در میان آنها پرسش اساسی این است که هسته مرکزی آفرینندگان جنجال‌های پس از انتخابات در پی چه بود؟ چنان که در مطالب بعدی مشاهده خواهیم کرد مدعیان تقلب در انتخابات که از همان روزهای نخست به خوبی می‌دانستند که در رقابت انتخاباتی شکست خورده و عرصه را واگذار کرده‌اند. با وجود این، تلاش کردند با پوشاندن واقعیت، مردمی را که به نماینده آنان رأی داده بودند به نام اعتراض به خیابانها بکشند. اگر با قواعد شرعی و عقلانی بنگریم و اگر اصول مردم‌سالاری را معیار داوری و رفتار قرار دهیم؛ و حتی اگر رفتار سیاستمداران جوامع مدرن را در نظر بگیریم، در چنین وضعیتی اعتراف به شکست و رعایت قاعده بازی، عاقلانه‌ترین و بهترین گزینه بود. اما این رفتار عقلانی و شرعی و اخلاقی و مدنی صورت نگرفت و هسته مرکزی آفرینندگان آشوب‌ها افراد جامعه را برای اعتراض به آن چه که تقلب در انتخابات نامیده شد به خیابان‌ها دعوت کردند.

البته پس از مدتی که معلوم شد اکثریت جامعه ادعای تقلب در انتخابات را نپذیرفته به تدریج موضوعات اعتراضی دگرگون شد و دامنه‌اش به مسائل دیگری کشید. اتفاقاً موضوعات اعتراضی بعدی که در شعارهای روز قدس، ۱۳ آبان و ۱٦ آذر و روز عاشورا مطرح شد نیت ابتدایی و واقعی آغاز آشوب‌های پس از انتخابات را نیز روشن کرد. به عبارت دیگر، واقعیت این نبود که چون در انتخابات تقلب شده بود یا تصور تقلب وجود داشت گروهی دست به آشوب زدند و در رفتار رادیکالیستی خود به بنیان‌های نظام جمهوری

اسلامی و دستاوردهای انقلاب اسلامی یورش بردند، بلکه واقعیت این بود که جریانی سیاسی با یک ایدئولوژی برآمده از دهه‌های اخیر و به ویژه پس از انتخابات هفتم ریاست جمهوری دارای جهان‌بینی و خواست‌های متفاوتی بود که به دلیل سکولاریستی بودن آن، با نظام جمهوری اسلامی تناسب نداشت. این جریان به جای آن که به قانون تن دهد و به دلیل عدم التزام عملی به اصول نظام سیاسی جمهوری اسلامی در انتخابات شرکت نکند، تلاش کرد انتخابات را فراتر از یک مسئله انتخاباتی به صورت یک همه‌پرسی درآورد. انتظار آنان از انتخابات بیش از ظرفیت‌های یک انتخابات بود.

مطابق آنچه که در این کتاب بررسی خواهد شد در انتخابات دهم ریاست‌جمهوری، ایدئولوژی تجدیدنظرطلبانه به یاری طبقه اشرافی جامعه آمد و به ایدئولوژی مبارزاتی این طبقه برای «شورش بر جمهوریت» تبدیل شد و در واقع تلاش کرد سرکشی این طبقه در برابر مردم‌سالاری را به روش‌های مختلف توجیه کند.

در کتاب حاضر این موضوع به طور مبسوط مورد بررسی قرار خواهد گرفت که چگونه میان جریان‌های سکولاری که در شکل‌گیری ایدئولوژی تجدیدنظرطلبانه نقش داشتند و طبقه اشرافی کشور همگرایی ایجاد شد تا مردم‌سالاری و جمهوریت را با همراهی بازیگران خارجی و اپوزیسیون در پای استبداد سکولاریستی و اشرافی قربانی کنند.

در فصل نخست، به طور اجمالی به شکل‌گیری، تطور و برخی مؤلفه‌های ایدئولوژی تجدیدنظرطلبانه، یعنی همان ایدئولوژی جبهه دوم خرداد، پرداخته شده است. فصل دوم به نحوه حضور جبهه دوم خرداد و جریان تجدیدنظرطلب در انتخابات می‌پردازد و فرایند دست‌یابی آنان به نامزد انتخاباتی موردنظر را مورد بررسی قرار می‌دهد.

در فصل سوم با راهبرد تبلیغاتی این جبهه در طول انتخابات دهم ریاست‌جمهوری آشنا می‌شویم و گفتمان انتخاباتی موسوی بازشناسی می‌شود. فصل چهارم گفتمان سیاسی احمدی‌نژاد را مورد بررسی قرار می‌دهد و در فصل پنجم نتیجه انتخابات دهم ریاست‌جمهوری با روش «تحلیل گفتمانی» واکاوی شده است.

فصل ششم به دلایل اینکه چرا نیروهای جبهه دوم خرداد از سلامت انتخابات آگاه بوده‌اند و با علم به این موضوع دست به آشوب زده‌اند، پرداخته است. فصل هفتم نیز به رفتارشناسی بازیگران داخلی فتنه و اهداف و راهبردها و روش‌های آنان می‌پردازد. در این فصل موضوع انقلاب مخملی یا انقلاب رنگی مورد توجه بوده است. با این توضیح که چون مفهوم «انقلاب مخملی» را برای بیان چنین پدیده‌ای گویا نیافتیم در بسیاری از مواقع به جای آن از مفهوم

«آنارشیسم مخملی» بهره برده‌ایم. مفهوم «آنارشیسم مخملی»، هم بیان‌گر معنایی است که امروز از اصطلاح «انقلاب رنگی» استنباط می‌شود و هم بر این موضوع تأکید دارد که چنین رفتارهایی علاوه بر ساختارشکنی و شالوده‌شکنی، هرج و مرج‌طلبانه هستند. در واقع این رفتارها به هیچ‌یک از قواعد عقلی و شرعی و عرفی پای‌بندی نشان نمی‌دهند و معطوف به قدرت هستند.

فصل هشتم کتاب به بررسی نقش، اهداف و راهبردهای بازیگران خارجی و اپوزیسیون در جهت‌دهی به تحولات ایران می‌پردازد و اینکه چگونه با هدف براندازی نرم به دخالت در امور ایران پرداختند. به این منظور از سه روش استفاده شده است: بررسی راهبردها و پیشنهادهای مراکز پژوهشی و راهبردی غربی، بررسی اقدامات و مواضع رسمی دولتمردان غربی و تحلیل محتوایی رسانه‌های بیگانه. در این فصل همچنین به بررسی مواضع اپوزیسیون خارج از کشور و مواضع برخی دولت‌های محافظه‌کار عربی (به ویژه عربستان)، که هر دو پیرو سیاست خارجی دولت‌های غربی و نظام سلطه هستند، پرداخته شده است.

فصل نهم به یکی از مهم‌ترین دلایل شکست جریان فتنه و براندازی نرم که همان رهبری شجاعانه و عالمانه ولی فقیه زمان بود می‌پردازد. در این فصل تلاش شده است مواضع رهبری که حول چهار محور بنیادین «بی‌طرفی در عمل»، «قانون‌مداری»، «جذب حداکثری نیروها» و «وحدت نخبگان» بود، مورد بررسی قرار گیرد. این رویکرد در نهایت نتیجه آفرید و به گذار از شورشی انجامید که می‌کوشید «جمهوریت» را با ایدئولوژی‌پردازی و رفتار آنارشیستی و رادیکالیستی به مسلخ «اشرافیت» صاحب رسانه ببرد.

فصل اول
شکل‌گیری و برخی مؤلفه‌های
ایدئولوژی تجدیدنظرطلبان

اگر بخواهیم بدانیم حوادث پس از انتخابات با چه اهدافی و چگونه شکل گرفت باید ایدئولوژی سیاسی گروه به وجود آورنده آن را بشناسیم. چنان که روشن است ایدئولوژی یک شبه تولید نمی‌شود و محصول فکری یک فرد نیست. تولید ایدئولوژی فرایندی تاریخی است که به دلیل بروز اندیشه‌های مختلف می‌تواند حتی گاهی با تعارض‌هایی مواجه باشد. لذا لازم است پیش از پرداختن به حوادث انتخابات دهم ریاست جمهوری در فصل حاضر به شناخت ایدئولوژی این جریان بپردازیم. جریانی که آشوب کرد و خشونت ورزید و چهره روشنفکری به خود گرفت و سبز را به عنوان نماد برگزید. ایدئولوژی، هم شناخت‌ها و دریافت‌های پیروان آن را از موضوعات دیگر نشان می‌دهد و هم خواست‌ها و مطلوب‌های آنان را شامل می‌شود. ایدئولوژی برخلاف اندیشه به طور روشن معطوف به قدرت است و در پیوندی که با قدرت دارد قابل فهم است. لذا بسیاری از مباحث فکری و علمی تا با موضوع قدرت در ارتباط نباشند پا به عرصه ایدئولوژی نمی‌گذارند و یک ایدئولوژی می‌تواند شامل گزاره‌های علمی یا غیرعلمی باشد. در ایدئولوژی درست بودن یا نادرست بودن یک گزاره فکری یا علمی چندان اهمیت ندارد، آن چه که مهم است ارتباطی است که آن گزاره در یک نظام ایدئولوژیک با قدرت پیدا می‌کند. ایدئولوژی است که تعیین می‌کند کدام موضوع فلسفی، علمی و کلامی بحث شود و کدام موضوع مسکوت بماند. همچنین

ایدئولوژی است که با قرار دادن در ترازوی قدرت وزن گزاره‌های فکری و علمی را می‌سنجد. یک ایدئولوژی با گزینش گزاره‌های مختلف اعم از گزاره‌های علمی، دینی، اسطوره‌ها و... مجموعه‌ای می‌آفریند که بر نگرش و رویکرد پیروان خود اثر می‌گذارد. لذا در بررسی یک ایدئولوژی نباید سراغ تک تک گزاره‌ها رفت و آنها را یکی یکی به محک کشید. در یک ایدئولوژی، درستی یا نادرستی گزاره‌ها یک بحث است و کارکرد آن بحثی دیگر. سخن این نیست که تمام اندیشه‌ها در بدو تولد لزوماً در پی مبارزاتی ایدئولوژیک بوده‌اند، سخن این است که آنها به تدریج در فرآیند شکل‌گیری ایدئولوژی چنین کارکردی یافته‌اند و همگی به عنوان بافت‌های اندام‌وار یک ایدئولوژی به کار رفته‌اند.

ایدئولوژی تجدیدنظرطلبان یک نظام داشت، نظامی با کارکرد رقابتی. اما لزوماً یکپارچه نبود. در یک ایدئولوژی، مهم انسجام فکری آن نیست بلکه مهم کارکرد آن است. ایدئولوژی اصلاح‌طلبان کارکرد خود را در رقابت با پایه‌های فکری انقلاب و جمهوری اسلامی تعریف می‌کرد. اما مرکز اصلی تئوری‌پردازی‌ها و مباحث، حول دو محوری بود که «اصلاحات دینی» و «اصلاحات سیاسی» خوانده می‌شد و در واقع مراد از اصلاحات در این ایدئولوژی چیزی بیشتر از این موارد نبود. در ادبیات سیاسی به کار بردن مفهوم «اصلاحات» لزوماً به این معنا نیست که فرایند این دگرگونی به سمت بهبود و تعالی است. از منظر نظریه‌پردازان جبهه دوم خرداد، اصلاحات نفس دگرگونی به سمت سکولاریسم بود. به عبارت دیگر «اصلاحاتی» که جبهه دوم خرداد از آن سخن می‌گفت چیزی جز تجدیدنظرطلبی در اصول انقلاب و جمهوری اسلامی نبود؛ تجدیدنظرطلبی در روحیات انقلابی وکسب ویژگی‌های محافظه‌کاری در نظام بین‌المللی و دوری از رویکردهای دین‌مدارانه و استقبال از سکولاریسم.

دلایل انتخاب این دو محور اصلی برای انجام «اصلاحات» این بود که نظام حاکم ایران «جمهوری اسلامی» بود؛ یعنی عنصر اصلی آن دینی بود و پایه‌های مشروعیت آن بر باورهای دینی و ارزش‌های دینی استوار بود. لذا آغاز گسترده مباحث کلام جدید و فلسفه دین و معرفت‌شناسی در مراکز علمی و فرهنگی و در رسانه‌ها بیش از آن که موضوعیت داشته باشد و در همان موضوعات در پی کنکاش حقیقت برآید، طریقیت داشت و معطوف به اهداف سیاسی بود. به عبارت دیگر جرقه‌های پیدایش ایدئولوژی اصلاحات به آغاز دهۀ ۱۳۷۰ و مباحث مربوط به معرفت‌شناسی و فلسفه دین بازمی‌گردد. در آنجا ارکان نظری «جمهوری اسلامی» در قالب مباحث فلسفی و به ظاهر فلسفی مورد تردید قرار می‌گیرد. سپس مباحث سیاسی مربوط به این دیدگاه تجدیدنظرطلبانه به تدریج مطرح و تبلیغ می‌شود و در سال‌های

پس از خرداد ۷٦ به بیشترین حد خود می‌رسد.

در این فصل تلاش می‌کنیم متناسب با دو محور «اصلاحات دینی» و «اصلاحات سیاسی» ایدئولوژی جریان تجدیدنظرطلب را مورد بازشناسی قرار دهیم تا برای پرسش‌های مطرح شده، پاسخ‌های قابل فهم‌تری ارائه کنیم. زیرا در حوادث انتخابات دهم ریاست جمهوری ایدئولوژی به کار رفته و حتی بخشی از راهبردهای استفاده شده در تداوم همان ایدئولوژی و راهبردهای دهه هفتاد قرار داشت. از این لحاظ چیزی تغییر نکرده بود، بلکه تنها بر پیچیدگی‌های عینیت‌بخشی و عملیاتی ساختن آن افزوده شده بود. این جبهه پس از انتخابات ۸٤ که قدرت را واگذارد، گرچه از لحاظ دست‌یابی به منابع قدرت به ضعف گرایید، اما گذشته خود را تکرارکرد و به جای پرداختن بیشتر به مباحث نظری، و وارسی نقاط ضعف و اشتباهات خویش و بررسی دلایل رویگردانی جامعه، به شکل جبهه واحد علیه منتخب انتخابات ۸٤ نظم سیاسی خود را حفظ کرد.

خاستگاه تطور ایدئولوژی اصلاحات را به یک معنا می‌توان کتاب «قبض و بسط تئوریک شریعت» عبدالکریم سروش دانست. و در این مباحث که در اواخر دهه شصت و اوایل دهه هفتاد مطرح شد میان دین و فهم از دین جدایی می‌افکند. در آنجا ضمن آن که دین را الهی می‌داند، فهم از دین را بشری معرفی می‌کند. او با مباحث دیگری در این گفتار، عملاً دستیابی به فهم یقین‌آور از دین را مورد انکار یا تردید قرار می‌دهد. لذا تلویحاً به مؤمنان و عالمان دینی هشدار می‌دهد که گمان نکنند یافته‌ها و باورهای آنان دینی است؛ می‌تواند دینی باشد و می‌تواند هم نباشد. اما در دادن معیاری برای تشخیص دینی بودن یا نبودن یک باور، مخاطب خود را در حیرانی نگاه می‌دارد. به هر طریق خواننده با درآمدن به وادی نسبیت‌گرایی نمی‌فهمد که کدام باور او با دین سنخیت دارد و کدام غیردینی است. او در این کتاب مهم‌ترین چیزی که به دست می‌آورد گرفتن معیار دینی بودن و نبودن و از میان برداشتن مرز آن دو است. عصری کردن دین، اصطلاحی که او بارها در این متن به کار می‌برد، کارویژه‌ای در همین اندازه داشت. با چنین بینشی روشن بود که خود «فقه» با زلزله‌ای شدید مواجه خواهد شد، تا چه رسد به «ولایت فقیه». در اینجا سروش مطرح می‌سازد که هر تحولی در معارف غیردینی لزوماً به تحول در معارف دینی و فقهی می‌انجامد. عصری کردن فهم دین ارجاع دادن افراد برای فهم حقیقت به آینده‌ای مبهم است که هیچ‌گاه فرانمی‌رسد. زیرا از پس هر آینده، آینده‌ای دیگر است و این ترتیب تا ابد ادامه خواهد داشت. پس هیچ‌گاه نمی‌توان به فهمی یقین‌آور از دین نایل شد. نتیجه ناگفته این سخنان این است که اطمینان چندانی به

یافته‌های فقاهت و روحانیت نیست.[۱]

سروش در «بسط تجربه نبوی» حتی پا را فراتر می‌گذارد و نه تنها فهم از دین را بشری معرفی می‌کند، بلکه خود دین را هم بشری معرفی می‌کند. وی در این گفتار وحی را تا حد کشف و شهود عرفا تنزل می‌دهد و به عبارت دیگر وحی را تجربه‌ای دینی همپای تجربه عرفا می‌شناساند. وی می‌نویسد برخلاف گذشته که فهم دین زمینی و بشری معرفی شد، در اینجا سخن از بشریت و تاریخی و زمینی بودن خود دین و تجربه دینی است. او تفاوت مهم پیامبران با دیگر ارباب تجربه را تنها در این می‌داند که پیامبران در حصار شخصی باقی نمی‌مانند و عمر خود را در ذوق سپری نمی‌کنند. بلکه مأموریت جدیدی احساس می‌کنند و انسان تازه‌ای می‌شوند که باید عالم و آدم تازه‌ای بنا کنند. در اینجا نیز مباحث سروش برون دینی است اما می‌تواند تأثیرات فراوان درون دینی بر پیروان چنین نظریاتی بر جای گذارد. مگر می‌شود فهم از دین و خود دین بشری و تاریخی و زمینی باشد اما همچنان به آن «ایمان» داشت. به عبارت دیگر، حتی اگر همچنان بر دین و برخی گزاره‌های دینی معتقد بمانی دیگر نه به دلیل قدرت «ایمان» بلکه به این دلیل است که آن را «عقلانی» می‌پنداری؛ یعنی عملاً «ایمان» را از میدان خارج ساخته‌ای و همه چیز را به دست عقل سپرده‌ای. البته عقلی که شخصی است و احتمال خطا در آن فراوان است. دین بشری و فهم فردی بشری از دین البته پرسش‌های مهم دیگری را مطرح می‌سازد که باید به آن پاسخ گفت و مهمترین آنها لزوم نیاز به دین است. یعنی با این شرایط چه نیازی به دین است. در این شرایط هر کس می‌تواند خود بر اساس عقل خویش عمل کند و دیگر نیازی به موضوعی به نام دین ندارد. لذا مباحث انتظار حداقلی از دین مطرح می‌شد که متناسب با این پندار، انتظار از دین را باید تا پایین‌ترین حد ممکن پایین آورد. بینش حداقلی می‌گوید که دین در حوزه زندگی حداقل لازم را به ما آموخته است نه بیش از آن را. او که فقه را کاملاً دنیوی معرفی می‌کند می‌آورد، اگر فقه را دنیوی کنیم دیگر نمی‌توانیم بگوییم در احکام خداوند مصالح خفیه و عینی وجود دارد. از منظر او، فقه از احکام باید و نباید بیرون نمی‌رود و لذا با برنامه‌ریزی و طراحی برای زندگی تفاوت دارد. برنامه‌ریزی کار علمی است و از فقه چنین چیزی برنمی‌آید. غنای فقه در حکم است نه برنامه؛ آن هم غنای اقلی نه اکثری. اگر گفته شود در فقه احکام ثانوی هم وجود دارد، که همان حداکثری دیدن معنای فقه است، این عمل مصلحت‌شناسی عقلانی و

---

۱. سروش، عبدالکریم؛ *قبض و بسط تئوریک شریعت*؛ تهران، صراط، ۱۳۷۰، صص ۱۵۷-۱۵۵.

بشری است و ربطی به فقه ندارد و خارج از آن هم می‌تواند صورت بگیرد. برای این که دین بتواند به درد همه جوامع در طول تاریخ بخورد لاجرم باید حداقلی باشد. دین حداکثری موجب دلزدگی مردم از دین می‌شود. لذا دین در عین شخصی شدن، متغیر است و اصول ثابتی ندارد. در نهایت شاید بتوان چند باور ثابت معدود و تفسیرپذیر برای دین در نظر گرفت.

به عبارت دیگر، سروش از میان تمام عناصر دینی همه را عَرَضی می‌داند و تنها سه مورد را از ذاتیات دین می‌داند که هیچ‌گاه تغییر نمی‌کند: ۱. آدمی خدا نبوده و بنده است؛ ۲. سعادت اخروی مهم‌ترین غایت اخلاق دینی است؛ ۳. مهم‌ترین مقاصد شارع در حیات دنیوی، حفظ دین و عقل و نسل و مال و جان است.[۱]

سروش با پیش کشیدن مسئله فقاهت می‌نویسد پس از انقلاب، اسلام تقلیدی شده است. او این موضوع را با سیاست و قدرت پیوند می‌زند و اصولاً آن را از آفات این شکل از پیوند دین و سیاست می‌داند. وی سه آفت عجین شدن حوزه و قدرت را چنین نام می‌برد: ۱. سخن گفتن با زبان قدرت به جای زبان منطق؛ ۲. پر کردن خلأ علمی با قدرت؛ ۳. ایدئولوگ و توجیه‌گر قدرت شدن. او نه تنها از این جهت میان فقه و علوم دیگر فرق می‌نهد، بلکه اصولاً حکومت و ولایت را امری غیرفقهی معرفی می‌کند. به این اعتبار حکومت دینی با حکومت غیردینی چندان تفاوتی ندارد. حکومت دینی، حکومتی است متناسب با جامعه دینی، و جامعه دینی جامعه‌ای است که در آن چیزهایی می‌گذرد که منافات قطعی با فهم قطعی از دین ندارد. البته چنان که پیشتر نیز گفته شد عملاً پل‌های دستیابی به دین قطعی و فهم قطعی از دین پیش‌تر خراب شده است و دستیابی به چنین امری محال است.[۲]

البته روشن است که مطرح کردن این موضوعات در خلأ صورت نمی‌گیرد و ناظر به شرایط بیرونی است و گوینده در پس این سخنان در پی دستیابی به اهداف سیاسی است. از میان هزاران موضوع مطرح در فلسفه و فلسفه دین و مسائل مربوط به جامعه‌شناسی دین، انتخاب مواردی این چنینی کاملاً معطوف به قدرت و در راستای ایدئولوژی‌پردازی بوده است. با وجود این، سروش با یک ایدئولوژی جدید به مبارزه با مفهوم ایدئولوژی می‌رود و تلاش می‌کند با گرفتن چهره علمی، ایدئولوژی مستتر در بیانات خود را پوشیده دارد. در این ایدئولوژی حتی برای بهره‌وری بیشتر و بالا بردن کارایی، به مفهوم ایدئولوژی حمله می‌شود

---

۱. سروش، عبدالکریم؛ *بسط تجربه نبوی*؛ تهران، صراط، ۱۳۷۸، صص ۲، ٤، ۸۰، ۹۱ و ۳۰۸.
۲. سروش، عبدالکریم؛ *فربه‌تر از ایدئولوژی*؛ تهران، صراط، چاپ دوم، صص ٦، ۲٦، ۵۲ و ۵٦

و به جای آن از مفاهیم دیگری استفاده می‌شود. یکی از این مفاهیم که البته سروش از آن کمتر بهره برده است و در نظریه‌پردازان و ایدئولوگ‌های دیگر این جبهه دیده می‌شود، مفهوم «گفتمان» است. اصولاً انتخاب مفهوم گفتمان برای گریز از تبعات مفهوم «ایدئولوژی» انتخاب شده است. سروش تلاش می‌کند نظام باورها و ارزش‌های همراه با انقلاب اسلامی را ایدئولوژیک معرفی کند و ایدئولوژی را اندیشه‌های باطل بی‌دلیل یا اندیشه‌های دلیل برندار تعریف کند. او می‌نویسد ایدئولوژی امری غیرمعرفتی است که جامهٔ معرفت به خود پوشیده است.[1]

لذا اینچنین به جنگ ایدئولوژی رفتن، خود ایدئولوژی جدیدی بود که هزینه کمتری داشت. در این روش اصولاً به جای آن که مؤلفه‌های یک ایدئولوژی مورد انکار قرار گیرد، اساس یک ایدئولوژی مورد انکار قرار می‌گیرد. ابتدا ادعا می‌شود که فلان نظام فکری ایدئولوژیک است و سپس اضافه می‌شود که ایدئولوژی با معرفت ناسازگار است و تولید خشونت می‌کند. به این ترتیب در واقع مبارزه‌ای ایدئولوژیک با ایدئولوژی آغاز می‌شود. از یک سو اندیشه امام خمینی و انقلاب ایدئولوژیک معرفی می‌شود و از سوی دیگر درباره ناممکن بودن و نامطلوب بودن ایدئولوژی دینی سخن گفته می‌شود. وی می‌نویسد: «جوامع ایدئولوژیک تنوع آرا را برنمی‌تابد و یک جواب معین برای سئوال وجود دارد که دیگران باید از آن تقلید کنند. ایدئولوژی‌ها بیش از آنکه مشوق عشق وحدت‌بخش باشند، مشوق نفرت وحدت‌بخش‌اند. در واقع در جامعه ایدئولوژیک است که وجود یک طبقه رسمی از مفسران دینی ضرورت می‌یابد. در جوامع ایدئولوژیک همچنین دیکتاتورها و نظام‌های توتالیتر مثل استالین ظهور می‌کنند و در این جوامع عشق‌ورزی افراطی نسبت به محبوب، سبب نفرت از مخالفان می‌شود. وی همچنین می‌نویسد در جوامع ایدئولوژیک هر روز امر مقدس تازه‌ای ظهور می‌کند و ایدئولوژی‌ها خود را بیش از واقعیت دوست دارند.»[2]

سروش در نوشته‌های دیگر خود نه تنها به مقابله با دینیاران برخاسته بلکه به صورت جزم‌گرایانه در پی نقد ورود روحانیان به سیاست برآمده است و به نظام «جمهوری اسلامی» نیز کنایه می‌زند. نکته قابل توجه در آثار افرادی مانند سروش این است که آنان تفسیری از «عقلانیت» ارائه می‌دهند که لزوماً به سکولاریسم می‌انجامد. به گفته او عقلانیت را یا باید تماماً برگرفت یا باید تماماً وانهاد. اصولاً آنان سکولاریسم را با عقلانی شدن و علمی شدن

---

۱. پیشین؛ صص ۸۲ و ۹٤.
۲. پیشین؛ صص ۸۲، ۹٤، ۱٤۷، ۱٤۸، ۱۵۱، ۱۵٤ و ۱۵۵.

جوامع بشری تعریف می‌کنند. او با جانبداری از مدرنیسم (تجددگرایی)، تفاوت انسان مدرن با انسان سنتی را در موارد زیر می‌داند: انسان مدرن، انسانی است منتقد و معترض (در برابر انسان آرام و منقاد سنتی)، طالب تغییر جهان (نه فقط اصلاح)، فعال (نه منفعل)، قانع به شک و دغدغه (نه طالب یقین)، طالب وضوح و سبب دانی (نه حیرت و راز)، طالب بطر و طرب (نه اندوه فراق)، در یاد زندگی (نه یاد مرگ)، طالب حقوق (نه فقط تکالیف)، صاحب هنر مبدعانه (نه فقط تقلید از طبیعت)، متوجه به بیرون (نه فقط درون)، محب دنیا (نه تارک دنیا)، متصرف در دنیا و واجد اخلاق درخور آن (نه فقط متمتع از دنیا)، به کارگیرنده عقل برای نقد (نه فقط فهم) و غافل از بندگی و مباهی به صانع بودن و غافل از مصنوع بودن خویش. انسان جدید بیش از آن که طالب فهم و تشخیص تکالیف خود باشد، طالب درک و کشف حقوق خود است. سروش به تبعیت از ایدئولوژی مدرنیسم حکومت سکولاریستی را حکومت مطلوب معرفی می‌کند و مدعی می‌شود که چنین حکومتی ضددینی نیست و با زندگی دینداران در تقابل نمی‌افتد. در این نگرش دمکراسی تنها از طریق سکولاریسم قابل حصول است. زیرا سکولاریسم است که از شخص حاکم گرفته تا نحوه حکومت و سیاست‌گذاری همه را تحت نظارت عامه درمی‌آورد. با وجود این، هیچ‌گاه مراد از دمکراسی و نظارت عامه روشن نمی‌شود.[1]

از افراد دیگری که به شکل‌گیری ایدئولوژی جبهه اصلاحات یاری رساند مصطفی ملکیان بود. او که با اعضای حزب مشارکت بیش از دیگران ارتباط دارد علاقه فراوانی به داشتن محفل‌های آموزشی دارد. وی که از اوایل دهه ۱۳۷۰ به طور جدی در تدریس مباحث کلام جدید و معرفت‌شناسی غربی وارد شده بود، ابتدا با منطق علمی بیشتر و دور از هیاهوهای سیاسی به اداره محافل آموزشی خود در قم و تهران همت گماشت. اما از اواخر دهه هفتاد با صراحت بیشتری به سیاسی شدن گروید؛ به صورتی که در برخی مجالس جبهه مشارکت نیز شرکت و سخنرانی می‌کرد. آرای ملکیان گرچه با تحولاتی مواجه بوده است، اما در مجموع وی خود را در این دو دهه مدرنیست معرفی کرده است. او حتی در سال ۱۳۷۹ مباحثی درباره سنت‌گرایی، مدرنیسم و پست مدرنیسم در دانشگاه صنعتی شریف مطرح ساخت و در آنجا به نقد سنت‌گرایی، حمایت از مدرنیسم و سکوت در برابر پست مدرنیسم پرداخت. وی با برجسته کردن اومانیسم مدعی است که مهم‌ترین دغدغه او در زندگی

---

۱. پیشین؛ صص ۳۰۳، ۴۲۳ و ۴۳۳.

«انسان» است و نه هیچ چیز دیگر. او که همت خود را در دهه گذشته بر انجام «پروژه عقلانیت و معنویت» مصروف کرده است، در نهایت به تفسیری از عقلانیت و معنویت می‌رسد که در درون خود «معنویت بدون دین» را می‌پرورد. وی معنویت بدون عقلانیت و عقلانیت بدون معنویت را مطلوب نمی‌داند. اما باید دقت کرد که معنویت موردنظر او لزوماً دینی نیست. وی معنویت را نحوه‌ای از مواجهه فرد با جهان می‌داند که در آن شخص روی هم رفته به رضایت باطنی می‌رسد. این رضایت باطن سه مؤلفه مهم دارد؛ آرامش، شادی و امید. وی به شاگردان و مخاطبان خود پیگیری «زندگی اصیل» را پیشنهاد می‌کند؛ که تفسیر دیگری از همان پروژه عقلانیت و معنویت است.

ملکیان در سال‌های حاکمیت جبهه دوم خرداد به طور افراطی به عقلانیت استدلال‌گرا (راسیونالیسم) اعتقاد داشت و حتی علاقه‌ای نداشت که درباره انتقادات پست مدرنیست‌ها به راسیونالیسم که گفتمان علمی مهمی را در جریان دانشگاهی تشکیل می‌داد دقت بیشتری کند. در واقع او از گذشته‌ها معتقد بود که میان عقل و ایمان نوعی دوگانگی وجود دارد و به هر طریق باید تکلیف آنها را مشخص کرد. او خود در معرکه‌ای که میان عقل و ایمان برگزار می‌کرد، در نهایت جانب عقل را می‌گرفت و معتقد بود اساس زندگی اصیل هم بر استدلال‌گرایی نهفته است. او می‌نویسد برای رسیدن به زندگی اصیل که معنویت را در پی دارد باید بیّنه‌جو و استدلال‌گرا بود. او معنویت را نهایت آمال بشری می‌داند با این توضیح که به اعتقاد او بر معنویت امروز روحی حاکم است که بنابر آن، دین برای ماست نه ما برای دین. دین در خدمت انسان است، نه انسان در خدمت دین.

ملکیان در طول سالها تلاش آموزشی در محافل خود به دنبال آن بوده است که تلقی از مفاهیمی چون ایمان و عقلانیت و دین و معنویت را به شیوه یاد شده تغییر دهد؛ شیوه‌ای که در درون آن سکولاریسم و عقل خود بنیاد جدای از ایمان نهفته است. در این نگرش، عقلانیت ایمان‌زداست و لاجرم برای تأمین دستاوردهای آن یعنی امید و نشاط و آرامش باید به سویی رفت که آن را از طریق دیگری طلب کرد؛ یعنی همان «پروژه عقلانیت و معنویت». این پروژه بدون انکار دین، فلسفه وجودی آن را بی‌اثر می‌سازد. در آموزش‌های ملکیان عقلانیت با ایمان در تعارض می‌افتد و چون حق با عقلانیت است برای جبران خلأ ایمان چاره‌ای جز رجوع به معنویت نیست. این معنویت باز به واسطه همان عقل جزئی‌نگر به دست می‌آید و کاملاً در طول آن قرار دارد. سخن صریح آن که برای معنویت داشتن نیازی به دین‌داری نیست، تنها لازم است که به شیوه امتزاجی و اختلاطی درباره آیین‌ها و ادیان

گذشته، اعم از ادیان ابراهیمی و آیین‌های هندو و بودیسم، رفتار کنیم و از هر یک چیزی برای رسیدن به معنویت به کار بندیم. در این جا دیگر پیروی از یک دین یا دلبستگی و پایبندی به آن معنا ندارد و چه بسا آئین ساده‌ای چون بودیسم از دین پیچیده‌ای مانند اسلام بیشتر مورد عنایت قرار گیرد.[۱]

این مطالب شاید به خودی خود ایدئولوژیک نباشد؛ اما وقتی در ساختمان یک ایدئولوژی و برای از میدان به در کردن یک نظام فکری دیگر به کار می‌رود به طور کامل جنبه ایدئولوژیک پیدا می‌کند و در نشانه‌شناسی از آنها نباید نسبت به کارویژه این مفاهیم و گزاره‌ها بی‌تفاوت بود. به طور مثال تأکید بر عقلانیت مورد نظر این جریان، به معنای تردید در عقلانیت علمای دینی و به سخره گرفتن دستاوردهای فلسفی و علمی آنان بود. گویی علوم دینی به پایان راه خود رسیده و با جدا شدن از جامعه امروز بشری پاسخ و سخنی برای آنان ندارد. شکی نیست که پایه‌های مشروعیت حکومت جمهوری اسلامی و نظام ولایت فقیه مبتنی بر دستاوردهای علمی و فرهنگی نهاد روحانیت و حوزه‌های علمیه در طول سده‌های گذشته است. لذا به راه انداختن حجم وسیعی از مطالب علیه روحانیت و بنیانهای فکری و پژوهشی آن نمی‌تواند پدیده‌ای صرفاً فرهنگی و انتقادی علمی محسوب شود. در پس این رویکردهای به ظاهر علمی و فلسفی انگیزه‌های ایدئولوژیک و سیاسی نهفته است که نشانه‌های آن به مرور زمان بیش از گذشته آشکار می‌شود.

از آغاز قرن حاضر و به ویژه از زمان آیت‌الله حائری یزدی تلاش‌های فراوانی برای اصلاح بیشتر این نهاد و مباحث درسی و پژوهشی آن از جانب خود روحانیت آغاز شده است. پس از آن نیز روحانیت بیدار ایران و به ویژه امام خمینی(ره) و شاگردان ایشان نظیر آیت‌الله مطهری، آیت‌الله بهشتی و آیت‌الله خامنه‌ای برای انجام این مهم گام‌های نظری و عملی عمده‌ای برداشته‌اند. از این جهت باید اقرار کرد که خود روحانیت برای سازگاری با عصر خویش، در انطباق با مقتضیات زمان عقب نمانده و پیوسته پویا و در حرکت بوده است. لذا در این آثار ایدئولوژیک تولید شده، هدف تنها نقد علمی روحانیت و یافته‌های علمی آنان نبوده است. فراتر از این مسائل، به شیوه‌ای افراطی بسیاری از بنیان‌های فکری این نهاد اصیل و فرهنگ متناسب با آن به زیر سئوال رفته است.

ملکیان اصرار دارد که روشنفکری دینی به نسبت روحانیت کارآمدی بیشتری دارد. او

---

۱. ملکیان، مصطفی؛ سنت و سکولاریسم؛ تهران، صراط، ۱۳۸۱، صص۲٦۷ و ۳۹۰.

روشنفکری دینی را موافق‌تر و مطابق‌تر با روح زمانه معرفی می‌کند. وی سیاسی بودن روشنفکر دینی را در ویژگی اومانیستی آن اعلام می‌کند و می‌نویسد شکی نیست که بخشی از درد و رنج انسان ناشی از حکومت‌ها و نظام‌های سیاسی‌ای است که بر او حکم می‌رانند. بنابراین روشنفکر دینی نمی‌تواند به هیچ‌وجه نسبت به رژیم سیاسی حاکم بر جامعه‌اش بی‌تفاوت باشد و از این لحاظ، جزء لاینفک روشنفکری دینی توجه به مسائل سیاسی است. او تأکید می‌کند که روشنفکر دینی باید توسعه فرهنگی را مقدم بر توسعه سیاسی و اقتصادی بداند. زیرا اگر فرهنگ یک جامعه عوض نشود، صد بار هم رژیم سیاسی عوض شود، باز همان مردم به دست خود، رژیم سیاسی جدید را به چیزی شبیه همان رژیم سیاسی قبلی که خودشان نابود کرده بودند، تبدیل می‌کنند و بعد هم این رژیم مثل بختک روی سرشت و سرنوشت آنها می‌افتد. در این ایدئولوژی آموزه‌ای که بسیار تبلیغ می‌شود این است که دمکراسی با حکومت دینی قابل جمع نیست و امکان ندارد یک حکومت، دینی و کاملاً دمکراتیک باشد. در این ایدئولوژی، روایت علمای منتقد آن ایدئولوژی از دین آمیخته با خودشیفتگی، پیشداوری، تعصب، جزم و جمود، بی‌تسامحی و بی‌مدارایی و خرافه‌پرستی معرفی می‌شود و روایت افرادی مانند ملکیان از دین همراه با تواضع، احسان، صداقت و زندگی اصیل اعلام می‌شود. ملکیان معتقد است دین گروه اولی که او معرفی می‌کند با معنویت دشمن است و تنها دین گروه دوم است که دوست معنویت تلقی می‌شود.[۱]

ایدئولوژی جبهه اصلاحات که در برابر راست‌کیشان وفادار به اندیشه‌های انقلاب اسلامی موجودیت می‌یابد از باورهای متضادی تشکیل شده است. در این ایدئولوژی گرایش‌های شدید تجددگرایی، پساتجددگرایی و حتی سنت‌گرایی وجود دارد. خرده گفتمان‌های متفاوتی نیز در تولید بافت‌های این ایدئولوژی به کار رفته‌اند، که بازگشت اغلب آنان به بنیان‌های تجددگرایی و پساتجددگرایی است. به عبارت دیگر این ایدئولوژی در گام نخست حجیت ایمان را در برابر حجیت عقل کاهش می‌دهد و در گام بعدی حجیت عقل را نیز با تردید مواجه می‌سازد. جایی که نیاز است جبهه سیاسی مقابل به مبارزه‌طلبی دعوت شود و باورهای انقلاب به تردید بیفتند، بر عنصر عقلانیت تأکید می‌شود و جنگ عقل و ایمان به میان می‌آید. اما زمانی که قرار است به لوازم عقل نظری و عملی پای‌بندی حاصل شود دچار گرایش‌های پساتجددگرایی می‌شود و هیچ‌گاه به هیچ مسئله‌ای اعتماد و یقین حاصل نمی‌کند. عقلانیت

---

۱. ملکیان، مصطفی؛ *مشتاقی و مهجوری: گفت و گوهایی در باب فرهنگ و سیاست*؛ تهران، نگاه معاصر، ۱۳۸۵، صص ۲۹۳، ۳۴۵ و ۴۱۹.

هیچ‌گاه حجیت‌آور نیست مگر در جایی که اندیشه جبهه مقابل به نقد کشیده شود. به عبارت دیگر حجیت عقلانیت تنها تا جایی است که به مبارزه با مخالفان برخیزی، اگر نه در حوزه تلاش و عمل دچار شک و عدم تصمیم‌گیری می‌شود. البته نباید فراموش کرد که خاستگاه تجددگرایی و پساتجددگرایی در غرب است و علت نزدیکی این جبهه به قدرت‌های غربی نیز در همین نکته نهفته است.

پیش از انقلاب جریان غرب‌مدار به طورکلی سنت‌ستیز بود، اما پس از انقلاب و در طول تحولات دهه ۱۳۷۰ به تأثیرپذیری از شرایط زمان و ائتلافی که با برخی نیروهای سنتی مانند مجمع روحانیون مبارز داشت، ماهیت پیشین خود را در پوشش برخی ظواهر سنتی حفظ کرد. لذا این ایدئولوژی با داشتن مؤلفه‌هایی نظیر سکولاریسم، تجددگرایی و پساتجددگرایی کاملاً به غرب تمایل دارد و استعداد ذاتی فراوانی برای ائتلاف سیاسی با دولت‌های غربی از خود نشان می‌دهد. این موضوع در طول تاریخ پس از مشروطه به وضوح قابل مشاهده است و این جریان ایدئولوژیک همواره برای پرکردن خلأهای داخلی خود متکی به قدرت‌های خارجی بوده است. این جریان به دلیل غرب‌زدگی فهم مشترکی با دولت‌های غربی داشته‌اند و همواره نیز به واسطه‌ای برای استعمار تبدیل شده‌اند. جلال آل‌احمد در کتاب «خدمت و خیانت روشنفکران» به صراحت به این مطلب اشاره می‌کند.[1] اما نکته اینجاست که از آن سو نیز برای جذب این افراد در کشورهای جهان سوم نظریه‌پردازی و برنامه‌ریزی می‌شود. به طور نمونه چریل بنارد که سه جریان تجددگرا، سنت‌گرا و بنیادگرا را در کشورهای اسلامی از یکدیگر تفکیک می‌کند به دولتمردان غربی توصیه می‌کند که به همراهی تجددگرایان در کشورهای اسلامی بشتابند. زیرا تجددگرایان به ایدئولوژی غربی‌ها نزدیک‌ترند و منافع آنان را بیشتر تأمین می‌کنند.[2]

ایدئولوژی اصلاحات به جز برخی نمادهای ظاهری سنتی که به منظور مشروعیت‌بخشی به خود در میان بخش‌هایی از جامعه به کار می‌برد، به طور ماهوی دربردارندهٔ تجددگرایی و پساتجددگرایی است. قابل ذکر است که از این منظر، ادیان و از جمله اسلام «سنت» محسوب می‌شوند و غربی شدن با «مدرنیزاسیون» مترادف دانسته می‌شود. لذا مفهوم «اسلام تجددگرایانه» نیز از اینجا برمی‌خیزد که آنان می‌خواهند اسلام را متناسب با نظام باورها و

---

۱. آل‌احمد، جلال؛ *خدمت و خیانت روشنفکران*؛ تهران، رواق، چاپ سوم، صص ۲٦٦ و ۳۱۹.
۲. بنارد، چریل؛ *اسلام دمکراتیک مدنی؛ رویکرد آمریکایی*؛ ترجمه عسگر قهرمان‌پور، تهران، دانشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸٤، صص ۹۸ و ۹۹.

ارزش‌های مدرنیسم غربی تفسیر کنند. این مفهوم با اصطلاحاتی نظیر «اسلام اروپایی» یا «اسلام آمریکایی» یا «اسلام غربی» هم‌معنا است. امروز تمام تلاش دولتمردان اروپایی و آمریکایی برای کنترل اقلیت مسلمان ساکن اروپا و نیز جهت‌بخشی به مسلمانان کشورهای دیگر، متمرکز بر آشنا ساختن آنان با این اسلام پاستوریزه شده است. اسلامی که همسو با منافع دولت‌های غربی به خود، جهان، سیاست و حکومت نظر می‌کند. لذا این از خودبیگانه‌سازی اسلام با خواست بیگانگان غربی پیوند مشترکی دارد.

اسلام تجددگرا تعبیر دیگری از اسلام لیبرالیستی است. به پلورالیسم دینی تعصب دارد؛ دین را از سیاست جدا می‌داند؛ حکومت‌های شریعت‌مدار را طرد می‌کند؛ احکام شریعت را به احکام حقوق بشر تقلیل می‌دهد؛ با تفکیک غیرعملی اخلاق از دین مدعی برتری اخلاق بر تدین است؛ از تمدن غرب و بسیاری از مواضع و فرهنگ تجددگرای غربی دفاع می‌کند؛ و با به حاشیه راندن نقش پراهمیت نظام سلطه در دخالت بر امور داخلی کشورهای اسلامی، دشمن جهان اسلام را بیشتر خانگی می‌داند. به تعبیر دیگر، برخلاف آیه «اشداءعلی‌الکفار و رحماء بینهم» عمل می‌کند. در برابر بیگانگان و دشمنان خاضع است و بر دوستان و خودی‌ها طغیان می‌کند.[1] چنان که پیشتر دیدیم، ریشه‌های این شخصیت سیاسی بیمارگونه که می‌توان آن را «مازوخیسم سیاسی» نامید، در پیوندهای فکری و ایدئولوژیکی با ایدئولوژی‌های غربی است که زمینه را برای پیوندهای سیاسی نیز فراهم می‌سازد.

معتقدان به این ایدئولوژی به مقوله علوم دینی و دانشگاه اسلامی ناباورانه می‌نگرند و اصولاً در حوزه علم نگاه ترجمه‌ای و تقریری دارند. در گفته‌های آنان استناد به اندیشمندان داخلی نسبت به اندیشمندان غربی بسیار ناچیز است. از این منظر، علوم انسانی موجود در دانشگاه‌ها به دلیل آن که اغلب غربی هستند مقوم ایدئولوژی آنها هستند و به بازتولید آن کمک می‌کنند. آنان در سودای دستیابی به «هژمونی ایدئولوژیک» در آینده‌ای نه چندان دور، دانشگاه را به دلیل یاد شده سنگر خود می‌دانند و با مطرح شدن موضوعاتی مانند بومی‌سازی علوم انسانی و «علوم اسلامی» و «دانشگاه اسلامی» مخالفند. شاید برای این که چرا دانشگاه اسلامی و علوم اسلامی مطلوب و ممکن نیست دلیل‌تراشی هم بکنند، اما مطلب اصلی همان اهداف ایدئولوژیک و سیاسی است. اسلامی‌شدن و بومی شدن علوم و دانشگاه‌ها از اعتبار ایدئولوژی‌های غرب‌مدار می‌کاهد و بازتولید و مشروعیت آن را با چالش و بحران مواجه

---

۱. ملکیان، مصطفی؛ *راهی به رهایی*؛ تهران، نشر نگاه معاصر، ۱۳۸۱، صص ۹۳،۱۰٤.

می‌سازد.[۱]

در میان شخصیت‌های جبهه تجدیدنظرطلب، نقش محمد مجتهد شبستری در شکل‌دهی به این ایدئولوژی، تأکید بر عنصر قرائت‌های مختلف از دین بود. گرچه مباحث پلورالیسم دینی از منظرهای متفاوت قابل بررسی است، اما وی از منظر هرمنوتیکی به آن می‌نگریست. چکیده گفتار مجتهد شبستری این بود که هیچ‌کس بدون تفسیر، هیچ معنایی را نمی‌فهمد و ما نه تنها برای فهمیدن هر متن، بلکه برای فهمیدن سخنان عادی و روزمره دیگران هم آنها را به گونه‌ای تفسیر می‌کنیم. نکته اینجاست که نقش علایق و انتظارات مفسر در روند تفسیر انکارناپذیر است. لذا این پرسش و تردید ایجاد می‌شود که چگونه می‌توان اطمینان یافت که علاقه و انتظار مفسر با علاقه و انتظاری که پدیدآورنده متن در پدید آوردن آن داشته انطباق دارد؟[۲]

پلورالیسم درون دینی یا قرائت‌های مختلف از دین در گفتار مجتهد شبستری گرچه از فلسفه متفاوتی از آن چه ملکیان و سروش مطرح می‌ساختند برخوردار بود، اما یک نتیجه را در پی داشت؛ این که حقیقت دین پیش هیچ کسی نیست. در مباحث آنان سخن این نبود که واقعاً همه اطراف یک موضوع در حقیقت سهیم هستند، بلکه سخن این بود که آنها در پی شکستن جایگاه دیرینه علما در تفسیر دین بودند. تخفیف و تحقیر کردن این وضعیت تا جایی بود که دستاوردهای پژوهشی حوزه‌های دینی که از طریق رسانه‌ها منتشر می‌شد را «قرائت رسمی از دین» خواندند و مطالب خود را «نقدی بر قرائت رسمی از دین» معرفی کردند. به عبارت دیگر، تأکید بر مفاهیمی مانند مدارا و تحمل برای آنان بیش از آن که موضوعیت داشته باشد، طریقیت داشت و ابزاری بود برای تکمیل ایدئولوژی تجدیدنظرطلبانه موسوم به «اصلاحات». از همین جاست که مشاهده می‌شود در اواخر دههٔ ۱۳۷۰ این جبهه با اعمال خشونت و تنگ‌نظری در پی ایفای شعارهای مدارا برمی‌آید و با روش‌های غیردمکراتیک از دمکراسی دم می‌زند. نمونه بارز این سخن را سال‌ها بعد در انتخابات ۸۸ نیز مشاهده کردیم.

جزم‌اندیشی آنان در باورهای خود، که با ادعای پلورالیسم و هرمنوتیک در تعارض بود، به اندازه‌ای بود که آنها دست کم در آن چه که مطرح می‌ساختند جزمیت کافی داشتند. این

---

۱. برای بررسی مخالفت این افراد با علوم اسلامی و دانشگاه اسلامی به طور نمونه بنگرید به: ملکیان، مصطفی؛ پیشین، ص ۵۳.

۲. مجتهد شبستری، محمد؛ هرمنوتیک، *کتاب و سنت*؛ تهران، طرح نو، ۱۳۷۵، صص ۱۵ و ۲٤.

جزمیت به اندازه‌ای بود که بتوانند به مخالفان خود توهین کنند و از آنها با ناسزاهای علمی استقبال کنند. در واقع دلیل این پرخاشگری علمی چیزی نبود جز آن که آنان به این مسائل رویکرد ایدئولوژیک داشتند و بیانات آنان ناظر به قدرت بود نه کشف حقیقت. مفهوم «قرائت رسمی از دین» با تمام ابهامات و نارسایی‌هایی که داشت اما در انتقال یک پیام بسیار روشن بود؛ این که رسانه‌های درون جمهوری اسلامی مشروعیت ندارند و تصویر وارونه و نادرستی از اسلام معرفی می‌کنند. این جریان تجدیدنظرطلب که خود از اندیشه‌ها و ارزش‌های انقلاب فاصله گرفته بود مدعی بود که «قرائت رسمی از دین در جامعه ما دچار بحران است.»[۱]

در اینجا نیز سنت عقلانی رایج در حوزه‌های علمی به تمسخر گرفته می‌شود و علم فقه در اما و اگرهای فراوانی فرو می‌رود که دیگر برای عمل‌سازی نمی‌تواند سربرآورد و تلاش می‌شود کارویژه‌های حکومت دینی، کارویژه‌های حکومت سکولار معرفی شود. مجتهد شبستری می‌نویسد: قرائت رسمی از دین هنگامی ظاهر شد که پدیده‌ای به نام «اسلام فقاهتی» به عنوان قرائت رسمی حکومتی به تدریج پا به عرصه وجود گذاشت. وی مدعی است احکام فقهی، آزادی‌های سیاسی مندرج در قانون اساسی را محدود می‌کند و حقوق اساسی افراد را از آنها می‌گیرد. گرفتن نظام‌های فقهی از حکومت دینی به بهانه‌های مختلف و عرفی کردن قوانین آن چیزی جز تهی کردن حکومت دینی از واقعیت‌های خود نبود که در لفافه‌های به ظاهر علمی و فلسفی پیچیده می‌شد. این جریان با ارائه تصویری خشونت‌آمیز از اجرای احکام فقهی تلاش داشت جبهه خود را منجی نسل جوان، زنان، متفکران، نویسندگان، هنرمندان و دانشگاهیان کشور معرفی کند. گویی در جبهه مقابل آنها، وفاداران به انقلاب و گفتمان امام خمینی، عده‌ای مرتجع دور از عقلانیت و مدنیت نشسته‌اند و هر چه انسان فرهیخته در کشور هست به جبهه آنان تعلق دارد. روشن بود که از این خودبرتربینی اندیشه‌ای متواضعانه و متعلق به مباحث هرمنوتیک برنمی‌آید و لاجرم دستاویز قرار دادن هرمنوتیک چیزی جز پایگاهی برای حمله به جبهه سیاسی مقابل نبود. عادت افرادی نظیر مجتهد شبستری این بود که ابتدا به تحریف اندیشه‌های جبهه مقابل می‌پرداختند و در زمانی که دیگر نادرست بودن آن گزاره تحریف شده، مسئله چندان سخت و اختلافی‌ای نبود، آن را نقد می‌کردند. تأکید و اصرار بر این که «ولایت فقیه» تنها یک «فتوای فقهی اختلافی» بوده که مشروعیت خود را از آرای مردم می‌گیرد؛ اینکه فقه سیاسی بستر عقلایی خود را از دست

---

۱. مجتهد شبستری، محمد؛ *نقدی بر قرائت رسمی از دین (بحرانها، چالشها، راه‌حلها)*؛ تهران، طرح نو؛ ۱۳۸٤ (چاپ دوم)؛ صص ۱۱ و ۳۸۱.

داده است؛ و اینکه دینداری با دمکراسی ناسازگار است از جمله ایدئولوژی‌پردازی‌های راه یافته در کلام مجتهد شبستری بود.[۱]

در ادامه این روند نکته اینجاست که مفهوم «گفتمان» نیز خاصیت و کارکرد ایدئولوژیک می‌یابد. رواج مفهوم گفتمان به معنایی که مروجان آن در این ایدئولوژی به کار می‌بردند نوع دیگری از شکاکیت و نسبیت‌گرایی را دامن می‌زد که بلافصل در مباحث پساتجددگرایانه غربی ریشه داشت. این همه مباحث نسبیت‌گرایانه می‌توانست ایمان انقلابی را از جامعه بگیرد و با گسترش بی‌عملی و پاشیدن بذر تردید در اصول اعتقادی آنان، جریان مشروعیت سیاسی در ایران را با دگرگونی‌هایی مواجه سازد. ترویج مفهوم «گفتمان» بیش از همه بر عهده محمدرضا تاجیک بود تا در کرسی هیأت علمی دانشگاه شهید بهشتی و در قامت مشاور دولت خاتمی به انتشار این مفهوم و بنیان‌های فکری متناظر با آن در جامعه و در میان نخبگان سیاسی بپردازد. مفهوم گفتمان که در مباحث زبان‌شناسان غربی موجودیت یافت، این بار شکاکیت را از منظر زبان‌شناسی دامن زد. از این منظر گفتمان تنها بیانگر معنا نیست، بلکه سازنده معنا و ارتباطات اجتماعی است. شکل‌دهندهٔ ذهنیت، روابط سیاسی و نیز روابط قدرت است، و هر فعالیتی که در قالب تعاملات فرهنگی به تبادل معنا بینجامد، نوعی گفتمان است. نکته اینجاست که هیچ فراگفتمانی وجود ندارد و هیچ گفتمانی هم نمی‌تواند مدعی حقیقت شود.[۲]

در نگاه پسامدرنیستی و گفتمانی، حقیقت یا وجود ندارد و یا متغیر و برساخته گفتمان‌هاست.[۳] به این اعتبار، مفاهیمی چون «گفتمان‌ها» و «قرائت‌های مختلف» محملی شدند برای تضعیف اندیشه‌های نظام سیاسی ایران و تقویت ایدئولوژی‌های پشتیبان نظام سلطه بین‌المللی. در واقع رسوخ این اندیشه‌ها در جوامع مختلف انسانی با گسترش بی‌عملی و سستی و کرختی و کشاندن نیروهای فکری جوان در باتلاق‌های مفاهیم بی‌پایان شک‌برانگیز، عمل‌سازی و مقاومت را در آنان از میان می‌برد و بدون آن که نظام فکری مناسبی را در اختیار آنان بگذارد، گسیختگی فکری را در آنان دامن می‌زند و تنها جزایری از باورهای نامرتبط را در ذهن آنها شکل می‌دهد که در نهایت نیز به احساس‌گرایی و هیجانات

---

۱. پیشین، صص ۳۲ و ۳۳.
۲. تاجیک، محمدرضا؛ *گفتمان و تحلیل گفتمانی (مجموعه مقالات)*؛ تهران، فرهنگ گفتمان، ۱۳۷۹، صص ٦ و ۷.
۳. ساراپ، مادان؛ *راهنمای مقدماتی بر پساساختارگرایی و پسامدرنیسم*؛ ترجمه محمدرضا تاجیک، تهران، نشر نی، ۱۳۸۲، ص ۲٦.

مقطعی دامن می‌زند. پست مدرنیسم آرمان‌ها را از میان می‌برد و روحیه استقامت برای رسیدن به اهداف را سست می‌کند و از کنار ارزش‌های متعالی بی‌تفاوت می‌گذرد و تنها خواست‌های شخصی را در متن زندگی می‌نشاند. پست مدرنیسم بی‌اعتمادی و بی‌اعتقادی به همه چیز است جز خواست‌ها و نیازهای درونی. سنت لایتغیر الهی، فرهنگ والا و ارزش‌های برتر انسانی و همه چیز در برابر فهم و خواست فردی رنگ می‌بازد و تنها رسانه‌ها هستند که در چنین وضعیتی انسجام اجتماعی را برقرار می‌سازند. نتیجه این وضعیت، هماهنگی با مد روز است؛ اعم از مد فرهنگی و علمی و سیاسی و... این شرایط، فضای مناسبی را برای ارباب رسانه‌های بین‌المللی فراهم می‌سازد و اثربخشی آنان را افزون می‌سازد.

در بررسی اصلاحات سیاسی، نقش آموزش‌ها و گفتارهای حسین بشیریه در این جبهه بیش از دیگران است. او که از اواسط دهه ۱۳۷۰ و در قالب حلقه آیین با این جبهه همکاری داشت نقش برجسته‌ای در ایدئولوژی اصلاحات بر عهده دارد و بدون بررسی آثار او فهم این ایدئولوژی غیرممکن است. بسیاری از فعالان این جبهه اعم از حجاریان و خاتمی متأثر از اندیشه‌های او بوده‌اند. حلقه آیین متشکل از افرادی بود که در آن سالها در مرکز تحقیقات استراتژیک دفتر ریاست جمهوری گرد می‌آمدند. در این مرکز نفوذ اندیشه‌های بشیریه بیش از دیگران بود.[1]

بشیریه شخصیت محافظه‌کاری داشت و بسیاری از اندیشه‌های مقابله‌جویانه خود را با جمهوری اسلامی در لفافه ادبیات علمی عرضه می‌کرد. در این باورها که باورهای اساسی محیط‌های دانشگاهی را تشکیل می‌داد و بر اساس آنها دانشجویان مقطع دکترا جذب می‌شدند و درجه علمی می‌گرفتند اصل بر این بود که «جمهوری اسلامی» مردم‌سالار نیست و همانند پهلوی یک حکومت مطلقه محسوب می‌شود. آنها به طور تلویحی ولایت فقیه را با شاه مقایسه می‌کردند و معتقد بودند که همانند تاریخ اروپا دولت‌های مطلقه مرحله مقطعی پیش از حکومت‌های دمکراتیک هستند. بشیریه دست کم این جمله را که در آینده نزدیک حکومت مطلقه جای خود را به حکومت دمکراتیک خواهد داد به صراحت بیان می‌کرد.

بشیریه اعتبار چندانی برای مشارکت و رقابت سیاسی در ایران قائل نبود و در گفتار او حجم انبوه مشارکت مردم در انتخابات و مناسبت‌های سیاسی با برخی توجیهات و دلیل‌تراشی‌ها نادیده انگاشته می‌شد. در واقع در اثر همین ایدئولوژی سکولاریستی بود که

---

۱. سلیمی، حسین؛ *کالبدشکافی ذهن اصلاح‌گرایان*؛ تهران، گام نو، ۱۳۸٤، ص ٤٤.

بسیاری از پدیده‌ها و مظاهر مردم‌سالارانه جمهوری اسلامی به چشم نمی‌آمد و در قالب مفاهیمی مانند «شبه دمکراسی» به استهزا گرفته می‌شد. بشیریه در بررسی موانع توسعه سیاسی در ایران به طور عمده آن را به ساختار سیاسی نسبت می‌دهد و پس از آن که ساختار سیاسی زمان پهلوی را با جمهوری اسلامی مقایسه می‌کند و هر دو را غیردموکراتیک می‌داند به نقد حکومت پهلوی می‌پردازد تا از تعمیم آن به جمهوری اسلامی آن را هم دارای ساختار مطلقه و دور از توسعه سیاسی معرفی کند.

از مفاهیم دیگری که او بهره می‌برد، مفهوم «پاتریمونیالیسم» است. پاتریمونیالیسم از مفاهیمی است که به طور مغالطه‌آمیز شاه و ولایت فقیه را یک جا می‌نشاند و هر دو را در آن واحد استبدادی و از موانع توسعه سیاسی معرفی می‌کند. وی می‌نویسد فرهنگ سیاسی نخبگان ایران همواره فرهنگی پاتریمونیالیستی بوده است که ریشه در تاریخ استبداد شرقی و سلطه طبقات حاکم قدیم در ایران دارد. او در ادامه ایدئولوژی‌پردازی خود القا می‌کند که ایران اکنون همانند غرب قرن ١٦ در دوره دولت مطلقه است، یعنی دوره‌ای که غرب در فاصله افول فئودالیسم و پیدایش دولت لیبرال قرار داشت.[۱] وی تنها عیب دوران پهلوی را فقدان دمکراسی می‌داند که ساخت مطلقه پادشاهی اجازه رشد آن را نداد، اگر نه پهلوی به دلیل مدرنیست بودن بسیاری از خواست‌های طبقات جدید را فراهم ساخته است. در واقع همین اقدامات پهلوی است که به اعتقاد وی در آینده نزدیک حکومت لیبرالیستی و نظام لیبرال دمکراسی را در ایران محقق خواهد ساخت. او می‌نویسد، به طور کلی ساخت قدرت مطلقه در درون نظام اجتماعی و اقتصادی در حال دگرگونی و نوسازی هر چه بیشتر گسترش یابد زمینه‌های ضعف و زوال خود را بیشتر فراهم می‌کند.[۲] در این سلسله مفاهیم ایدئولوژیک ادعا می‌شود که نظام جمهوری اسلامی مبتنی بر سنت‌گرایی است در حالیکه تجددگرایی، یعنی مفهوم متضاد با سنت‌گرایی، با اندیشه‌های زیر سنخیت دارد: ناسیونالیسم، اصلاح، انقلاب، حاکمیت مردم، مشروطیت، دمکراسی وسکولاریسم. بشیریه می‌نویسد: دین اسلام متضمن عناصر نیرومندی از توتالیتاریسم است، به این معنی که مدعی نظارت بر ابعاد مختلف زندگی فردی و اجتماعی و سیاسی است. در این ایدئولوژی تبلیغ می‌شود که جمهوری اسلامی مردم‌سالار نیست اما از نمادهای دموکراتیک بهره می‌برد. از این منظر دمکراسی تنها در نظام‌های سکولار و لیبرال دمکراسی به دست می‌آید. آنها فرهنگ سیاسی

۱. بشیریه، حسین؛ *موانع توسعه سیاسی در ایران*؛ تهران، گام نو، ۱۳۸۱، صص ۲۳ و ۳۰.
۲. پیشین، صص ۹۹ و ١١٤.

شیعه را فرهنگ تابعیت معرفی می‌کنند که با استبدادپذیری و دمکراسی‌گریزی همراه است.[1]

در این ایدئولوژی «جامعه مدنی» کعبه مقصود می‌شود و نیروهای مذهبی، مخالفان آن تلقی می‌شوند. گویی رهبران مذهبی در پی گریز از جامعه نهادمند هستند و تلاش می‌کنند با توده‌ای کردن جامعه به اقتدار خویش تحکیم بخشند. القا می‌شود که رهبری مذهبی لزوماً با جامعه توده‌ای پیوند خورده است. بشیریه جوامع سیاسی را بر اساس شش الگو تقسیم می‌کند: جامعه سیاسی تکثرگرا، جامعه سیاسی بسته سنتی، جامعه سیاسی نیمه سنتی و غیرتوده‌ای، جامعه سیاسی بسته توده‌ای، جامعه سیاسی سرکوبگر غیرتوده‌ای و جامعه سیاسی سرکوبگر توده‌ای. در آموزه‌های این ایدئولوژی جامعه پس از انقلاب اسلامی قطعاً جامعه سیاسی تکثرگرا نبوده است. زیرا این جامعه مطلوب تنها به جوامع سکولار غربی تعلق دارد و جوامع دینی هیچ بهره‌ای از آن ندارند. لذا جامعه ایران در طول زمان در میان پنج الگوی دیگر در نوسان بوده است که نامطلوب بودن آن پیشاپیش مشخص است. اما در این میان بدترین شرایط، جامعه سیاسی سرکوبگر توده‌ای است که به اعتقاد این نگاه ایدئولوژیک پس از انقلاب‌ها نیز مشاهده می‌شود. یعنی مخاطب می‌تواند جامعه پس از انقلاب اسلامی را نیز در مقاطعی مصداق بارز این جامعه بداند. وی جامعه یاد شده را چنین توصیف می‌کند که در این کشورها، دولت جامعه مدنی را سرکوب می‌کند و دست به بسیج توده‌ای گسترده می‌زند. در این راستا هر چه نهادها نیرومندتر باشند، بسیج توده‌ای قوی‌تر خواهد بود. لازمه سرکوب رقیب جنبش توده‌ای است و لذا نیاز به ایدئولوژی است تا وعدهٔ اصلاحات فوری بدهد. آنها مردم را با ایدئولوژی و وعده اقتصادی جذب می‌کنند و گروه‌های سیاسی را با اجبار و ترور مرعوب می‌نمایند. لذا توتالیتاریسم با بسط این ایدئولوژی و ارعاب گروه‌ها قوام می‌یابد. دولت‌های اقتدارطلب در هنگام خطر به توده‌ای شدن سیاست رو می‌آورند و پس از انقلاب هم این بسیج توده و سرکوب جامعه مدنی وجود دارد.[2]

ایدئولوژی تجدیدنظرطلبانه در مفهوم‌سازی‌های خود تلاش گسترده‌ای می‌کند تا محافظه‌کاری و کوتاه آمدن‌های محافظه‌کاران در برابر نظام سلطه را میانه‌روی معرفی کند و استقامت نیروهای مذهبی را که گاهی بنیادگرا و گاهی اصول‌گرا می‌خواند تندروی القا کند. لذا بشیریه بر اساس این دیدگاه در تفسیر تاریخ انقلاب می‌نویسد، در جوّ سیاسی ملتهب و افراط‌گرایانه سال‌های اولیه انقلاب حمایت از دمکراسی و آزادی و قانون‌گرایی چندان

---

۱. پیشین، صص ۱۳۹، ۱٤۰ و ۱۵۸.

۲. بشیریه، حسین؛ *جامعه‌شناسی سیاسی*؛ تهران، نشر نی، ۱۳۷٤، صص ۳۳۸ و ۳٤۳.

جاذبه‌ای نداشت و سرانجام گروه‌ها و احزاب لیبرال و میانه‌رو از بلوک قدرت خارج شدند و احزاب بنیادگرای اسلامی به منظور تحکیم قدرت خود دست به بسیج توده‌ای در مقیاسی گسترده زدند و در نتیجه الگوی مشارکت توده‌ای در دهه نخست انقلاب مستولی شد. نوع مبارزه قدرت و شیوع بسیج سیاسی و ماهیت سیاست‌های اجتماعی این دوران به استقرار حکومت پوپولیست انجامید که مهم‌ترین ویژگی آن مشارکت توده‌ای، بسیج سیاسی، جمهوریت یا دمکراسی محدود، نظام ولایت فقیه یا فقیه‌سالاری و نوعی حکومت دینی بود. دولت موقت در پی کاهش بسیج سیاسی بود اما آیت‌الله خمینی در پی افزایش سطح بسیج سیاسی بود. لازمه پیشرفت کارگروه‌ها و نهادهای انقلابی در مقابل دولت موقت ادامه فرایند بسیج سیاسی و توده‌ای و تشویق مشارکت به شیوه‌ای پوپولیستی بود.[1] بشیریه مبارزه با امپریالیسم توسط نیروهای انقلابی را استتاری از جانب آنها برای مبارزه با زندگی مدرن و مدرنیسم می‌خواند. این ایدئولوژی سیاسی که در محافل دانشگاهی خود را به عنوان علم جامعه‌شناسی سیاسی و علم سیاست معرفی می‌کند اصولاً دمکراسی را با ولایت فقیه ناسازگار می‌داند. بشیریه می‌نویسد کانون اصلی اقتدار در جمهوری اسلامی ولایت فقیه است و نهادهای دمکراتیکی چون مجلس و ریاست جمهوری عناصر اصلی «دمکراسی صوری» بوده‌اند. در ایدئولوژی انقلاب اسلامی، نه دولت یا حزب و یا طبقه خاصی بلکه سنت اسلامی که روحانیت مفسر آن است، تعظیم و تکریم می‌شود. آن چه در طی عمر جمهوری اسلامی در حال وقوع بوده است گذار از دولت ایدئولوژیک سال‌های اولیه انقلاب به نوعی دمکراسی صوری و سپس به نوعی شبه دمکراسی بوده است.

طبق آموزه‌های این ایدئولوژی نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران در سال‌های ٦٨ تا ٧٦ دارای سه ویژگی مشخص بوده است: ویژگی‌های ایدئولوژیک دولت جامع‌القوا، دمکراسی صوری و شبه دمکراسی. او دمکراسی صوری را نوعی نظام الیگارشیک معرفی می‌کند که در آن نهادهای دمکراتیک نیز به صورت نمایشی وجود داشته باشند. او ساز و کار گذار از دمکراسی صوری به شبه دمکراسی را معمولاً در نزاع‌های درونی الیگارشی حاکم و امکان تقویت اشکال و تشکیلات دمکراتیک توسط برخی از جناح‌ها بر ضد برخی دیگر عنوان می‌کند. تکوین شبه دمکراسی به این معنا خود اغلب متضمن فرایند شکل‌گیری «الیگارشی جدید» مرکب از کسانی است که شأن خود را مرهون تبار و نسب یا وابستگی به الیگارشی

---

۱. بشیریه، حسین؛ *دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران (دوره جمهوری اسلامی)*؛ تهران، نشر نگاه معاصر، ۱۳۸۱، صص ۳۰-۳٦.

سنتی نیستند و معمولاً از ضرورت نوسازی، ناسیونالیسم و توسعه اقتصادی حمایت می‌کننـد. این اتفاق به وضوح در انتخابات سال ۷٦ رخ می‌دهد. بعد از انتخابـات خـرداد ۷٦ نهادهـای دمکراتیک نظام تقویت شدند و مشارکت مدنی و خودجوش بـه جـای مـشارکت تـوده‌ای و نفوذی گسترش پیدا کرد.[۱]

در این ایدئولوژی مخالفان جبهه اصلاحات چنین معرفی می‌شوند؛ کسانی که اقدامات زیر را انجام داده‌اند؛ قتل‌های روشنفکران، تهاجم به مراکز علمی، دانـشگاهی بـه ویـژه حملـه بـه کوی دانـشگاه تهـران، توقیـف روزنامـه‌هـا و مطبوعـات مـستقل، حـبس روزنامـه‌نگـاران و نویسندگان و حمله به تجمعات دانشجویی از جمله نشست دفتر تحکیم وحدت در خرم‌آباد. خلاصه آن که خشونت‌طلب و ایدئولوژی زده‌اند. اما بر عکس، جبهه اصلاحات جامع تمامی خوبی‌ها و نیکی‌هاست. هر چه ارزش در حوزه سیاست وجود دارد ایـن جبهـه یـک جـا در خود جمع کرده است. به قانون در برابر ایدئولوژی اصالت می‌دهد، در پـی افـزایش ظرفیـت مشارکت سیاسی، نهادهای جامعه مدنی را تقویت می‌کند، به نهادمنـد کـردن نظـام سیاسـی و نظارت و شفاف سازی یاری می‌رساند، فرهنگ دمکراسی را افزایش می‌دهـد و بـه گـسترش آزادی مطبوعات نظر دارد. در واقع بشیریه در این گفتار پرده از رخسار ایـدئولوژیک سـخنان خود برمی‌دارد که سالها تلاش داشت آنان را در قالب علوم سیاسی به جامعه القا کند. وی در این گفتار نمی‌تواند احساسات خود را کنترل کند و به وضوح جنبـه‌هـای ایـدئولوژیک آرای خود را که جهان را به سیاه و سفید تقسیم می‌کند بروز می‌دهد. جبهه اصلاحات مظهـر همـه خوبی‌های تاریخ ایران می‌شود و جبهه مقابل مظهر همه خشونت‌ها و گرفتاری‌های آن معرفی می‌شود.[۲]

بشیریه جهانی شدن را که به گمان او موجب تقویت اقتدار نظام سلطه می‌شـود پدیـده‌ای مثبت ارزیابی می‌کند که در نهایت به دمکراتیک شدن جوامعی مانند ایـران مـی‌انجامـد. او بـا استقبال از جهانی شدن می‌نویسد با گسترش این پدیده چهار ویژگی زیر به زوال مـی‌گرایـد: استقلال عمل، کارآمدی در سیاست‌گذاری داخلی، تنوع شکل حکومت و مشروعیت سیاسـی داخلی. دولت‌های ملی دیگر نمی‌توانند به راحتی برخلاف مسیر تحولات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جهان خودسرانه تصمیم‌گیری کنند. به نظر می‌آید که تحت تأثیر عوامل بین‌المللـی و تحولات جهانی کفه نیروهای سیاسی به سود عوامل مساعد دمکراسـی (لیبـرال‌هـا) در حـال

---

۱. پیشین، صص ۵۰-۵۷.
۲. پیشین، صص ۱۸۷-۱۹۰.

تغییر باشد. فروپاشی اتحاد شوروی و وقوع انقلاب‌های (رنگی) اروپای شرقی نیز در جهانی شدن سرمایه‌داری مؤثر بوده‌اند. ظهور تعبیرهای تازه مختلف از معنای ولایت فقیه خود حاکی از بحرانی است که در زمینه مشروعیت در حال شکل‌گیری بوده است. حلقه‌های بیرونی‌تر پیروان و مریدان ولایت فقیه گسیخته شده و بیشتر حلقه‌های درونی، آن هم در حوزه جناح محافظه‌کار سنت‌گرا باقی مانده‌اند. به سخن دیگر جنبش کاریزمایی در حال کوچک شدن فزاینده بوده است و به نظر نمی‌رسد که کوشش‌های جدید برای بسیج و مقابله فرهنگی بتواند این جنبش را از نو رونق بخشد.[1] لذا بشیریه در کمک به ایدئولوژی تجدیدنظرطلبان، گذشته و آینده را تفسیر می‌کند و مانند هر ایدئولوژی دیگر مبدأ و مقصد را معین می‌سازد؛ مبدأ از انقلاب فرانسه و نفوذ آن به داخل ایران در قالب انقلاب مشروطه آغاز می‌شود و مقصد هم به هضم شدن در پدیده جهانی شدن که به معنای جهانی شدن فرهنگ غربی و پذیرش نظام سلطه جهانی است می‌انجامد. با این پذیرش ایرانیان به دمکراسی می‌رسند و جامعه باز و آزاد آغاز می‌شود و توسعه اقتصادی به دست می‌آید و استعمار چندین سده دولت‌های غربی نیز به اتمام می‌رسد!

اگر با دقت به تمامی مطالب گذشته بنگریم، درمی‌یابیم که این ایدئولوژی با برگزیدن رویکرد الیتیستی، دمکراسی را چیزی جز آریستوکراسی جدید نمی‌داند. متن مردم را که در قالب ساکنان روستاها، شهرهای کوچک و طبقات پایین شهرهای بزرگ به سر می‌برند «توده» می‌نامد و توجه به آنان را «پوپولیسم» می‌خواند. و هرگاه یکی از آنان جرأت کرد و خواست از میان «توده» به قدرت راه یابد، برمی‌آشوبد؛ و از مردم می‌خواهد «رئیس‌جمهوری در شأن ملت ایران انتخاب کنند».[2] گویی فقط طبقات متوسط و بالای شهری هستند که شهروند محسوب می‌شوند. لذا از نگاه آنان دمکراسی تنها زمانی حاصل می‌شود که منافع آنان را محقق سازد. بر این اساس، شعارهایی نظیر «ایران برای همه ایرانیان» و نفی «شهروند درجه یک و درجه دو» در عمل نوعی چهره‌سازی دمکراتیک برای جذب آراء گروه‌های مختلف مردمی است. اگر نه در ماهیت ایدئولوژی جریان تجدیدنظرطلب آنچه که می‌توان استخراج کرد «آریستوکراسی نخبگان مدرن» است که در حقیقت «امپراتوری نخبگان» است. در چنین رویکردی نوعی بدبینی افراطی به توده وجود دارد و به طور تلویحی عقلانیت آنان مورد انکار قرار می‌گیرد و به همین دلیل گونه‌ای از قیم‌مآبی برای نخبگان مدرن پرورش یافته در

---

۱. پیشین؛ صص ۹۳،۹۵ و ۱۶۴-۱۶۶.
۲. بیانیه محمد خاتمی در آستانه برگزاری دور دوم انتخابات دوره نهم ریاست جمهوری.

مراکز و مکاتب دانشگاهی غربی مجاز شناخته می‌شود. توسل به مفهوم‌سازی‌هایی نظیر «دمکراسی صوری» و «شبه دمکراسی» نیز از همین دریچه قابل فهم است.

از میان افراد دیگر متعلق به این جبهه که در شکل‌گیری ایدئولوژی یاد شده نقش داشته‌اند و بر نخبه‌گرایی صراحت ورزیده‌اند، محمود سریع‌القلم است. وی که دو رهیافت «نخبه محور» و «جامعه محور» را برای توسعه‌یافتگی برمی‌شمرد، به بهانه این که در ایران آگاهی مردم بالا نیست و سیستم حزبی و نظام قانونی و آزادی هنوز وجود ندارد این وظیفه را بر دوش نخبگان می‌داند نه جامعه. او حتی نخبه محوری را به معنای ورود بهترین‌ها و عین شایسته‌سالاری معرفی می‌کند. در اینجا نیز غرب مظهر صفات پسندیده است و مردم آن قابلیت توسعه یافتگی جامعه محور را دارند. اما ایرانی مظهر صفات ناپسندی است که مانع از پیشرفت می‌شود.[1]

راهبردهای سیاسی تجدیدنظرطلبان و زمینه‌های تولید خشونت

ایدئولوژی تجدیدنظرطلبانه اصلاحات گرچه در هویت متکثر و چند پاره‌ای داشت و از این جهت شاید نتوان وجود مستقلی برای آن در نظر گرفت، اما در دستیابی به اهداف سکولاریستی خود هر چند با تفسیرهای متفاوت، به یکپارچگی می‌رسید. این جبهه تلاش داشت در پرتو دشمن‌سازی از جبهه رقیب که در انتخابات ۷۶ شکست خورده بود به وحدت جبهه خویش یاری رساند. راهبردهای جبهه دوم خرداد که از همان روزهای نخست طراحی و پیگیری شد، در شکل‌گیری ایدئولوژی اصلاحات مؤثر افتاد. ماجرای دوم خرداد از آن جا شروع شد که تئوریسین‌های این جریان بلافاصله پس از انتخابات درپی بهره‌گیری از نیروی مردمی در جهت خواست‌های جناحی و حزبی خود برآمدند. سعید حجاریان با هشدار به «هم‌رزمان» خود در «جبهه» دوم خرداد می‌نویسد، نباید گمان کرد با در دست گرفتن قوه مجریه کار تمام شده است. او توصیه می‌کند که «باید هر چه زودتر برای جنبش اجتماعی برخاسته در کوران انتخابات فکری کرد و ظرف سازمانی مناسب را برای نهادینه کردن این تحرک عظیم فراهم آورد. نباید تصور کنیم کار دیگر تمام شد و دنیا به کام شده است و لذا مردم باید به منزل رفته و به صورت تماشاچیانی منفعل تا چهار سال بعد منتظر رقابت‌های انتخاباتی و وعده‌های ما باقی بمانند. باید مردم را سیاسی و در صحنه نگاه داشت... مهم‌ترین

---

۱. سریع‌القلم، محمود؛ *عقلانیت و آینده توسعه یافتگی ایران*؛ تهران، مرکز پژوهش علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ۱۳۸۰، صص ۱۰ و ۱۹.

گام در این زمینه تقویت نهادهای مدنی است، یعنی ایجاد و یا گسترش تشکل‌های صنفی، راه‌اندازی و حمایت مطبوعات منتقد و مستقل، تقویت احزاب و جمعیت‌های سیاسی و اجرای سریع قانون شوراها... انتخابات اخیر را به حق می‌توان میدان تحرک سیاسی جوانان نامید... انرژی سرشاری که از این طریق آزاد شد و پاره‌ای از مفاسد اجتماعی را با خود زایل کرد... غنیمتی است که نباید به آسانی از دست داد.»[1]

این جملات اساس راهبردهای این جریان را در سال‌های بعد از دوم خرداد نشان می‌دهد. راهبردی که اندکی بعد با دو تئوری مهم «فتح سنگر به سنگر» و «فشار از پایین و چانه‌زنی در بالا» تکمیل و عملیاتی شد.[2] این نظریه‌ها و راهبردها که بیش از هر چیز با پارادایم جامعه‌شناسی سیاسی مارکسیستی حسین بشیریه یعنی «نیروهای اجتماعی» انطباق داشت، تحولات سیاسی را از منظر نیروهای اجتماعی و سیاسی مشاهده می‌کرد. آنان برای تبیین پدیده‌های سیاسی آن روز ایران، پیش‌بینی تحولات آتی سیاسی و موفقیت‌های احتمالی و راه‌های رسیدن به آن، از پارادایم «نیروهای اجتماعی» بهره می‌بردند. این دیدگاه به آنان می‌آموخت که قدرت سیاسی صرفاً از طریق نهادها و سازمان‌های حکومتی به دست نمی‌آید. قدرت سیاسی لزوماً به قدرت دولتی وابسته نیست و می‌توان از پتانسیل‌های اجتماعی، به قدرت سیاسی رسید. جامعه همچون رود شامل انرژی خفته‌ای است که بهره‌گیری از آن به سد و توربین نیاز دارد و نهادهای جامعه مدنی در حقیقت دارای این خاصیت هستند. نیروهای نهفته در گروه‌های اجتماعی و به ویژه نیروهای جوان دانشجویی مولد قدرت سیاسی از قدرت اجتماعی هستند. از قدرت اجتماعیِ جمعیت‌های مختلف و اصناف گوناگون که دارای زمینه‌های مستعد هستند می‌توان برای رسیدن به قدرت سیاسی و مناصب حکومت بهره‌برداری کرد.

بر این اساس، توسعه سیاسی در یک دریافت انحصارطلبانه این‌گونه تلقی می‌شد که جامعه‌ای مدنی بر اساس ایدئولوژی آنها شکل بگیرد و نهادهای آن منافع جریان سکولاریستی مذکور را تأمین کند. به این ترتیب، آنان با هدف «فتح سنگر به سنگر» نهادهای قدرت در نظام جمهوری اسلامی ایران تلاش کردند از رهیافت «فشار از پایین و چانه‌زنی در بالا» بهره ببرند. انتظار این بود که «فشار» از سوی نیروهای اجتماعی و با تحریک و

---

۱. حجاریان، سعید؛ عصر ما؛ ش ۷۱؛ ۱۳۷۶/۳/۱۷.

۲. درباره تئوری‌ها، راهبردها و تاکتیک‌های مطرح شده ازسوی این جریان بنگرید به: دارابی، علی؛ «جبهه دوم خرداد و خط تولید استراتژی»؛ هفته‌نامه سیاست؛ ش ۱۲۵-۱۲۷؛ سال ۱۳۷۹.

جریان‌سازی نشریات و رسانه‌های آنها صورت گیرد و «چانه‌زنی» برای دستیابی به مطالبات هم از سوی فعالان سیاسی و مدیران داخل در مناصب حکومت انجام شود.

حجاریان که سیاست را میدان جنگ تلقی می‌کرد، تلاش داشت با ادبیات نظامی و جنگی این مفاهیم را تئوریزه کند. او در مصاحبه ۱۹ آذر ۱۳۷۷ با روزنامه ایران چنین می‌گوید: «دوم خرداد، سنگر و جبهه مردم‌سالاری را تا حدود زیادی در خاک حریف پیش برده است و در افق بسیار بالایی خط جبهه را ترسیم کرده است و نیروها در دو طرف این خط صف‌آرایی کرده‌اند.

نخستین وظیفه ما مثل هر استراتژیست نظامی این است که با ایجاد سنگرهای مستحکم مانع تک و پیشروی حریف شویم و همچنین خطوط تدارکاتی، لجستیکی و مواصلاتی را تقویت بکنیم و اجازه ندهیم به سنگرهایمان حمله شود. در نبرد مردم‌سالاری و انحصارطلبی نیاز داریم نهادهای جامعه مدنی مستحکمی را در جبهه خودمان به وجود بیاوریم. همه روزنامه‌ها و نهادها سنگر مقاومت هستند و مطبوعات مهمترین معبر مواصلاتی محسوب می‌شوند. همه مطبوعات و نهادهای مدنی دوم خرداد باید متصل به ستاد فرماندهی مورد اطمینان باشند، چرا که اگر با کارهای پارتیزانی در اعماق استراتژیک حریف پیش بروند، بدون اینکه اتصال خود را با ستاد فرماندهی تعریف و ترسیم کرده باشند، گرفتار محاصره‌شدگی، غافل‌گیری و شبیخون می‌شوند.»[1] با این نگرش، اصناف، طبقات و گروه‌های متفاوت اجتماعی نظیر دانشجویان، معلمان، کارگران، جوانان، زنان و حتی مسایل قومی بیش از هر چیز «گروه فشار» تلقی می‌شدند که می‌توانستند به عنوان ابزاری کارآمد علیه دارندگان قدرت در بخش‌های دیگر حکومت به کار روند. نمونه‌ای از دستاوردهای این سیاست را شاید بتوان در رأی کاملی دید که مجلس پنجم به تمام وزرای دولت هفتم داد؛ آن هم در وضعیتی که مخالفت با برخی وزرای مطرح شده بسیار جدی بود. مجلس پنجم متعلق به اکثریت منتقد دولت در شرایطی به تمامی اعضای معرفی شده کابینه دولت هفتم رأی داد که مجلس هفتم متعلق به اکثریتِ موافقِ دولت به چهار وزیر معرفی شده دولت نهم رأی نداد.

پی‌گیری این سیاست‌ها که مبتنی بر نگرش‌های دگرسازانه و برخاسته از فرهنگ «توطئه‌انگار» بود، برخلاف آن چه که ادعا می‌کرد که تلاش دارد «دشمن را به مخالف و مخالف را به دوست» تبدیل کند، از جریان‌های داخلی منتقد خود و پای‌بند به اندیشه‌های

---

۱. حجاریان، سعید؛ «انتخابات شوراها بزرگ‌ترین جبهه مردم‌سالاری است»؛ روزنامه *ایران*؛ ۱۹ آذر ۱۳۷۷؛ ش ۱۱۱۵؛ ص ۳.

انقلاب و قانون اساسی، دشمن‌تراشی می‌کرد. آنها با پیگیری این سیاست‌ها حتی موجب شدند نقدهای پراکنده‌ای که به برخی پدیده‌های نامطلوب فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی وجود داشت و ناقدان آن هیچ‌گاه سیاست‌زده و ایدئولوژیک آنها را به کار نمی‌بردند و در زمینه‌های تخصصی خود به علت‌یابی آنها می‌پرداختند، در فضایی سیاست‌زده و با رسوخ ایدئولوژی سکولاریستی موردنظر آنان به کلیت نظام سیاسی تعمیم پیدا کند. به عبارت دیگر، آنها از «منتقدانی تخصصی»، «اپوزیسیونی ایدئولوژیک» ساختند.

پیشبرد راهبرد و سیاست‌های یاد شده بیش از هر چیز به «رمانتیسیسم سیاسی»، هیجان‌زدگی و تحریک عواطف عمومی نیاز داشت. عقلانیت سیاسی برای در صحنه نگاه داشتن مردم، آن چنان که حجاریان پیشنهاد می‌کرد، نیروی مناسبی نبود. عقلانیت سیاسی با هیجانات افراطی و عواطف تند تحریک شده اسطوره‌سازی شده نمی‌سازد و از گروه عقل‌مدار نمی‌توان گروه فشار ایجاد کرد. سیاست «فتح سنگر به سنگر» برخلاف اندیشه‌های دمکراسی‌خواهانه، هم مبتنی بر تمایلات تمامیت‌خواهانه و ارائه تصویری منجی‌گرایانه از خود بود و هم بر اساس راهبرد «فشار از پایین و چانه‌زنی در بالا» که به بسیج گروه‌های مردمی می‌اندیشید نیاز به دشمن‌سازی از تمام منتقدان خویش داشت.

این جریان به اقتضای دو راهبرد یاد شده و برای دست‌یابی به مقصود، به «پوپولیسم ژورنالیستی» پناه می‌برد تا از طریق آن با «اسطوره‌پردازی از خود» و «اهریمن‌سازی از منتقدان و رقبا» از تک تک آنان دیوی سیاسی بسازد که هر آن با «خشونت‌گرایی»، «انحصارطلبی» و «ارتجاع» در پی نابودی دستاوردهای صدساله آزادی‌خواهی و دمکراسی‌خواهی هستند.

در این میان، دوم خرداد گاهی با مشروطه قیاس می‌شد و در تاریخ‌سازی که صورت می‌گرفت ریشه‌های آن را به جنبش مشروطیت می‌رسانیدند. البته آنها این حق را نیز برای خود قائل بودند که در «درس‌هایی از نهضت مشروطیت» این نقد را بر مشروطه وارد کنند که پس از انجام نهضت، راهبران از نیروهای مردمی در جهت بسط آن بهره نبردند و به عبارت دیگر از دو سیاست یاد شده استفاده نکردند. آنها پس از پیروزی، مردم را به خانه‌ها فرستادند و از پتانسیل آنها غافل ماندند، و همین از علل مهم شکست مشروطه بود. با این «درس‌آموزی» از مشروطه پیشنهاد این بود که مردم را با شیوه‌هایی که پیشتر گفته شد با سیاست‌زدگی وارد جریان‌های سیاسی و تنش‌زای خود کنند.[1]

۱. حجاریان، سعید؛ «درس‌هایی از نهضت مشروطیت»، هفته‌نامه عصر *ما*؛ ش ۷۶؛ ۱۳۷۶/۵/۲۲.

در نتیجه، اتخاذ آن رویکرد در جبهه دوم خرداد به معنی تداوم پارادوکس‌های این جریان در اهداف، شعارها و سیاست‌های اعلامی‌اش بود. تناقض‌نماهایی نظیر گسترش دمکراسی با تئوری‌های گروه فشار و تمایلات قدرت‌طلبانه؛ رها کردن گفتگو و تفاهم در داخل در عین سخن گفتن از گفتگوی تمدن‌ها در خارج؛ سخن از توسعه سیاسی و رقابت سیاسی بدون رعایت ثبات سیاسی؛ دعوت به تسامح و تحمل همدیگر به رغم طرد شدید رقیب؛ نقد جزم‌گرایی در عین جزم‌اندیشی و حق مطلق پنداشتن خویش؛ و اسطوره‌پردازی از شخصیت‌های دوم خردادی در عین ادعای افسون‌زدایی از قدرت و قداست‌زدایی از سیاست. این جریان گرچه ادعای تقدس‌زدایی از سیاست و افسون‌زدایی از قدرت را داشت اما در نتیجه نگاه ایدئولوژیک و پیگیری راهبردهای یادشده بیش از هر چیز به «اخلاق‌زدایی» انجامید. رواج کینه‌توزی، منفی‌انگاری، بی‌اعتمادی، سیاست‌زدگی، ترور شخصیت افراد حقیقی و حقوقی، برچسب زنی و شایعه‌پراکنی از رهاوردهای این ایدئولوژی و راهبردها بود که در فضای سیاسی و عمومی جامعه نمایان بود.

از همان روزهای نخست، نهادهای بسیاری همچون شورای نگهبان، صدا و سیما، قوه قضائیه، مجلس، نیروی انتظامی، سپاه، بسیج و بسیاری از نهادهای دیگری که زیرنظر دولت قرار داشتند و باید به تدریج تسخیر می‌شدند، مخالف تلقی شده و به شیوه‌های مختلف با پروپاگاندای گسترده و متحد رسانه‌ای آن جریان مواجه شدند. افراد گوناگونی اعم از نمایندگان مجلس، شخصیت‌های روحانی، ائمه جمعه، مسئولان دستگاه قضایی، مدیران صدا وسیما، فرماندهان سپاه و نیروی انتظامی، مسئولان نشریات منتقد، نویسندگان و اندیشمندان مستقلی که هر یک به دلایلی همسو با این جریان نبودند مورد حمله قدرت رسانه‌ای آنها قرار گرفتند. در این دوران استفاده از عکس‌های جهت‌دار، تیترهای جنجال‌برانگیز، حذف واژه‌های احترام‌آمیز، هجو سیاسی و رویکردهایی از این دست که پس از انقلاب اسلامی جدید تلقی می‌شد، به شدت رواج یافت؛ جدای از آنکه این کارها به قداست‌زدایی از قدرت انجامید یا نه، اما به بی‌حرمتی افراد کشیده شد. در واقع با راه‌اندازی نشریات جدید که هم از لحاظ سبک و شکل جدید بودند و هم از لحاظ محتوا، جنگ سیاسی برای فتح نهادهای قدرت آغاز شده بود.

پی‌گیری آن راهبردها به طور جدی از پاییز سال ۱۳۷۷ آغاز شد. نخستین سنگر مهمی که باید فتح می‌شد، شوراهای شهر و روستا بود. این شوراها به لحاظ تشکیلاتی و از این جهت که سراسری بود و به طور گسترده در سراسر کشور احیا می‌شد و از طریق شوراهای عالی‌تر

به یکدیگر پیوند می‌خورد و از نظارت و تأیید صلاحیت شورای نگهبان به دور بود، می‌توانست در نگاه نخست برای هماهنگی و بسیج نیروها و قدرت‌نمایی آنان مهم تلقی شود. در این دوره، همزمان با نزدیک شدن به انتخابات شوراها چندین رویداد مهم دیگر نیز رخ داد که به التهابات سیاسی کشور افزود. قتل‌های زنجیره‌ای، تأسیس «حزب مشارکت» و راه‌اندازی روزنامه‌های «صبح امروز» و «خرداد» سرعت تحولات سیاسی را آن‌گونه که مورد دلخواه این تئوری‌ها بود شتاب بخشید. قتل‌های زنجیره‌ای جدای از آن که عوامل آن چه کسانی بودند و با چه اهدافی آن را انجام دادند، حلقه مفقوده و گمشده آن راهبرد بود که می‌توانست زمینه مناسب را برای تهییج افکار عمومی فراهم سازد و با جهت‌دهی و تفسیر آن، به در صحنه نگاه داشتن برخی گروه‌ها در دفاع از دوم خرداد بینجامد. هنوز پیش از آن که متهمی مشخص شود، دادگاهی تشکیل شود، مجرمی شناخته شود، چنین القا می‌شد که مخالفان دوم خرداد در «تاریک‌خانه اشباح» برای نابودی آن تصمیم به این کار گرفته‌اند. نوشته‌های مربوط به قتل‌های زنجیره‌ای در این نشریات که بیشتر به داستان‌های آگاتا کریستی شباهت داشت و از آن طریق حس کنجکاوی و عواطف عمومی را برمی‌انگیخت، حلقه گمشده راهبرد «فشار از پایین» بود و می‌توانست با پوشش قرار دادن فضای رسانه‌ای و تبلیغی شتاب و سرعت تحقق راهبرد یاد شده را به نحو چشمگیری افزایش دهد. مسئله قتل‌های زنجیره‌ای با تداوم این فضای رسانه‌ای آغاز همان راهی بود که به آشوب ۱۸ تیر ۷۸ انجامید. در واقع، زمینه‌های اجتماعی این حادثه در «پوپولیسم ژورنالیستی» این جبهه قرار داشت. این حادثه که یادآور تئوری «انقلاب‌های رنگی» و مدل ناقصی از آن بود نقطه عطف سیاست «فشار از پایین» محسوب می‌شد. هر چند که نظریه‌پردازان آن به این اندازه هم راضی نبودند و سال‌ها بعد حجاریان اظهار داشت که هیچگاه نظریه وی به طور کامل و آن گونه که مدنظر او بود جا نیفتاده است و او باید برای «اقناع دیگران» بیشتر بر روی این موضوع کار کند. وی حتی معتقد بود که اساساً در دوره حاکمیت این جریان هیچ فشاری وارد نشده است. او الگوی موردنظر خود در این نظریه را، کشورهای اسپانیا و لهستان می‌دانست و معتقد بود این تئوری در آن دو کشور به طور کامل اجرا شده است.[1] اما چنان که مشاهده خواهیم کرد این نظریه پس از انتخابات ۸۸ به طور کامل اجرا شد و در این اجرا تجربه تیر ۷۸ را سرمایه خود ساخته بود و به عبارتی حجاریان توانست «بیشتر بر روی این موضوع کار کند.»

---

۱. «گفتگوی انتخاباتی سعید حجاریان، دفاع از ایده فشار از پایین و چانه‌زنی در بالا»؛ روزنامه *اعتماد*؛ ۱۱ دی ۱۳۸۶.

پس از تیر ۷۸ گر چه سلسله «فتوحات» این جریان تا مدتی ادامه داشت و حتی آنها توانستند چند ماه بعد مجلس ششم را به دست آورند، اما تابستان ۷۸ آغاز سرما و اختلافات درونی این جبهه بود که اندکی بعد نمود یافت. در واقع بخشی از آنها معتقد بودند که سرعت «اصلاحات» کم است و خاتمی از توان چانه‌زنی کافی برخوردار نیست. آنان به دنبال جایگزینی افراد دیگری برای رهبری «اصلاحات» بودند. این پدیده که در محافل سیاسی از آن با عنوان «گورباچفیزاسیون» یا «عبور از خاتمی» یاد می‌شد طریق پی‌گیری راهبردها و اهداف خود را در شخص دیگری می‌جست. کسی که تندتر بدود و بی‌ملاحظه مطالبه کند. تلقی این بود که چانه‌زنی خاتمی برای «فتح سنگر به سنگر» کافی نیست و سرعت مطلوبی ندارد. آنان هدف و رسالت خود را انجام «ایدئولوژی اصلاحات» می‌دانستند؛ گرچه در آن دوره به طور مشخص معنا و مراد از «اصلاحات» را به طور رسمی تعریف نکردند، اما در اعماق باور آنها میان اصلاحات و تئوری «فتح سنگر به سنگر» پیوند عمیقی وجود داشت.

معنای واقعی و عینی اصلاحات از دید آنان اشغال مناصب قدرت توسط این جریان سکولار بود. وقتی هم که سخن از شکست اصلاحات به میان می‌آمد معنایش ناکامی جریان سکولار در پی‌گیری سیاست‌های «فتح سنگر به سنگر» نهادهای قدرت بود. «اصلاحات» گرچه در فرهنگ سیاسی عامه ایران معنایی مثبت، غیرایدئولوژیک و منعطف دارد و بیش از آن که بیان‌گر اندیشه‌ای خاص باشد نشانگر عزم و اراده برای رفع معایب و مشکلات است، اما به دست آنان کارکردی ایدئولوژیک یافت که بیش از همه بیانگر مفهوم «رفرم» و مجموع اقدامات و فرایندی بود که در غرب رخ داد و در نهایت به عرفی شدن جامعه و سیاست انجامید.

چنان که دیدیم «اصلاحات» از نگاه ایدئولوژیک این جریان بیش از آن که به حوزه اداره و عواطف و سطوح اقتصادی و معیشتی بازگردد به حوزه اندیشه و تمایل به مدرنیسم غربی معنا می‌شد که گاه تمایلات پست مدرنیستی نیز از خود بروز می‌داد. به بیان دیگر، «اصلاحات» ایدئولوژی مبارزاتی این جریان بود که استعداد پیوند با رفتارهای رادیکالیستی را داشت؛ و از این جهت حتی به معنای مقابله با رادیکالیسم هم نبود. اصلاحات، ایدئولوژی مبارزه برای بسیج توده و فتح سنگر به سنگر مناصب قدرت بود. از این جهت با مفاهیمی همچون رفرم، مدرنیسم غربی، لیبرالیسم و سکولاریسم هم‌خویشی داشت. با وجود این، ایدئولوژی یاد شده گرچه از لحاظ کارکردی یکپارچه بود، اما از لحاظ هویتی چند پاره بود و تفسیرهای متفاوتی از آن وجود داشت.

اکبر گنجی که در آن روزها به طور مستقیم در آشوب‌های تیر ۷۸ فعالیت داشت، پس از شکست این فتنه درباره طیف‌های متعدد جبهه دوم خرداد چنین می‌نویسد: «جبهه دوم خرداد متشکل از یک طیف وسیع است که در یک سر آن نیروهای معتقد به فرآیند «تغییر شکل» و در سر دیگر طیف نیروهای معتقد به فرایند «جابه‌جایی» قرار دارند.» او فرایند «تغییر شکل را این چنین معنا می‌کند که، ابتدا گروهی از رهبران اصلاح‌طلب در گام اول فضا را لیبرالیزه می‌کنند و سپس با اشغال مناصب کلیدی و ائتلاف گسترده حتی با مخالفان خارج از نظام روند جاری را تغییر می‌دهند. (کنفرانس برلین نمونه‌ای از تلاش‌ها برای این ائتلاف‌هاست.) وی تفاوت مهم این فرایند با براندازی و فروپاشی را در این می‌داند که «در حالی که در فرایند فروپاشی مقامات رژیم پیشین تقریباً همواره مجازات می‌شوند، در فرآیند تغییر شکل تقریباً هرگز مجازات نمی‌شوند.» او همچنین فرایند «جابه‌جایی» را این چنین معنا می‌کند که مطابق آن مخالفان درمی‌یابند که توانایی براندازی رژیم را ندارند و حکومت می‌فهمد که مخالفان قوی‌تر از آنند که بتوان نادیده‌شان گرفت. لذا چاره‌ای جز گفتگو باقی نمی‌ماند.»

او گفتگوهای جابه‌جایی را شامل چهار مرحله می‌داند: «نخست، حکومت قدم‌هایی در جهت لیبرالی کردن برمی‌دارد و کم کم از اقتدار خود می‌کاهد. دوم، مخالفان با بهره‌گیری از این موقعیت و تضعیف حکومت به تقویت هواداران می‌پردازند و فعالیت خود را تشدید می‌کنند. بدین امید که به زودی خواهند توانست حکومت را براندازند. سوم، حکومت به جایی می‌رسد که به اجبار و از روی اضطرار در مقابل مخالفان بایستد و تحرک قدرت سیاسی آنان را محدود کند. چهارم، رهبران حکومت و مخالفان مشاهده می‌کنند که بی‌حرکت مانده‌اند. به فکر می‌افتند از امکانات برای گذار سود جویند. در این شرایط مذاکره و مصالحه به مقابله و ایجاد فاجعه ترجیح داده می‌شود.»[1]

به این ترتیب، اختلاف در تاکتیک‌ها در میان طیف‌های مختلف جبهه دوم خرداد و عدم توافق بر سر معنای اصلاحات پس از مدتی موجب شد دو «تاکتیک» و «سناریو» در میان آنان برای تعیین بازی سیاسی در تحولات آینده کشور شکل بگیرد. نخست، تداوم وضعیت پیشین با رعایت این نکته که «سرعت اصلاحات» باید با «ظرفیت‌های ایجاد شده» متناسب باشد و دیگر، الگوگیری از شرایط اوت ۱۹۹۱ شوروی که طی آن یلتسین علیه گورباچف کودتا کرد و به قدرت رسید. طریق دوم در پی آن بود تا با کنارگذاری خاتمی روند موردنظر خویش را

---

۱. گنجی، اکبر؛ «نگاهی به حادثه حمله به کوی دانشگاه و پیامدهای آن ۲»؛ روزنامه صبح *امروز*؛ ۱۳۷۸/۵/۹.

شتاب بیشتری بخشد.[1] روندی که می‌توان به تغییر ماهیت و استحاله جمهوری اسلامی از آن یاد کرد. در این مسیر، انقلابی رخ نمی‌دهد، قانون اساسی ملغی نمی‌شود و نظام سیاسی حفظ می‌شود اما ماهیت آن از حکومتی مذهبی به حکومتی عرفی و سکولار تغییر می‌یابد، و با جابه‌جایی سنگینی قدرت در ارکان نظام، اصل پنجم قانون اساسی یعنی «ولایت فقیه» که ماهیت دینی نظام به آن وابسته است بر فرض حضور دوباره، به اصلی نمادین و فرمالیته تبدیل می‌شود. آن چه که تکلیف این وضعیت را مشخص می‌کرد نظریه «حاکمیت دوگانه» بود، که بر اساس آن نهادهایی که «انتصابی» خوانده می‌شد باید در موازنه قدرت جای خود را به نهادهای «انتخابی» می‌داد.[2]

اما گذشته از تاکتیک گورباچفیزاسیون مدل دیگری نیز بعد از حملات آمریکا به افغانستان در میان برخی ناظران سیاسی به طور جدی مطرح بود. به اعتقاد آنان، پیروان اندیشه «فتح سنگر به سنگر» و «فشار از پایین و چانه‌زنی در بالا» اکنون با الگوگیری از نیروهای متحد شمال افغانستان به تئوری «فشار از بیرون و فروپاشی از درون» به عنوان مکملی برای دو راهبرد پیشین می‌اندیشند. مطابق این الگو که مقارن همان سالها رخ داد آمریکا با حمله هوایی به مرزهای طالبان و کمک به نیروهای متحد شمال زمینه را برای به قدرت رسیدن گروههای داخلی مخالف طالبان در افغانستان فراهم کرد. تلقی این بود که در ایران نیز در فضای نارضایتی‌ها، به یکباره ترس از تهدیدات خارجی و آغاز جنگ دوباره انگیزه را برای شکل‌گیری آشوب‌ها علیه نظام فراهم می‌سازد و با وجود آلترناتیو داخلی که زمینه‌های پیدایش آن با شعار «حاکمیت دوگانه» و «خروج از حاکمیت» فراهم شده بود. مردم به سوی بخشی از حاکمیت می‌روند که به گفته آنان انتصابی نیست و با غرب و آمریکا هم رابطه خوبی دارد. البته گرچه برخی افراد مانند مصطفی تاج‌زاده تلاش کردند ساحت رادیکالیست‌های دوم خرداد را از این نظریه‌ها پاک بدانند،[3] اما اعترافات عباس عبدی در دادگاه موضوعی را که نیاز به اعتراف نداشت روشن‌تر ساخت.[4]

به هر طریق، در طول دوران هشت ساله اصلاحات، این ایدئولوژی و راهبردهای وابسته به آن با فراز و نشیب‌هایی پیگیری می‌شد و این جریان در پی آن بود تا از فرصت‌هایی که

---

۱. حجاریان، سعید؛ «دو تاکتیک»؛ هفته‌نامه عصر *ما*؛ ش ۱۴۳؛ ۱۳۷۸/۱۰/۱.
۲. مصاحبه «عصرما» با «سعید حجاریان»؛ هفته‌نامه عصر *ما*؛ ش ۱۰۹؛ ۱۳۷۷/۹/۱۱.
۳. تاج‌زاده، مصطفی؛ «فشار از بیرون، فروپاشی از درون»؛ روزنامه *آفتاب* یزد؛ ۱۳۸۱/۵/۲۲.
۴. درباره اعترافات عباس عبدی بنگرید به: روزنامه *کیهان*؛ ۱۳۸۱/۱۰/۴.

پیش می‌آید برای رسیدن به اهداف خود بهره ببرد. اما نکته اینجا بود که راهبردهای این جبهه در درازمدت نتیجه معکوس بخشید و موجب شد این جبهه در انتخابات شوراهای اسلامی دوم، مجلس شورای اسلامی هفتم و در نهایت انتخابات نهم ریاست جمهوری عرصه را واگذار کند. پی‌گیری آن راهبردها از طرفی فضای عمومی را سیاست‌زده کرد و ضمن بستن فضای تفاهم و گفتگو میان نیروهای سیاسی به تغافل از مشکلات اساسی کشور نظیر بی‌کاری، بی‌عدالتی، مفاسد اجتماعی - اقتصادی و بیماری بیشتر نظام اقتصادی انجامید، و از سوی دیگر موجب نارضایتی طیف‌های دیگر جبهه دوم خرداد شد که به «انحصارطلبی» این جریان و مصادره کردن دوم خرداد به سوی خود انتقاد داشتند. به عبارت دیگر، «تز»های فتح سنگر به سنگر و فشار از پایین و چانه‌زنی در بالا در درون «آنتی تز» شعارها و سیاست‌های اعلامی جبهه دوم خرداد را آفرید. قدرت‌طلبی، انحصارطلبی و جزم‌اندیشی؛ همگی واقعیت‌های عینی بود که پس از شعارهایی چون تساهل و تسامح، تکثرگرایی، تحمل یکدیگر و گفتگو سر برآورد. این نقدها را حتی در گفتارهای افرادی نظیر محمدرضا تاجیک، از دیگر نظریه‌پردازان جریان اصلاحات، نیز می‌توان یافت.[1]

جبهه تجدیدنظرطلب گرچه در انتخابات ۸۴ شکست خورد و تمام سنگرها را واگذار کرد، اما به یک فرصت تاریخی دست یافت. این فرصت تاریخی چیزی نبود جز ایجاد اختلاف و چنددستگی در میان جریان اصول‌گرای وفادار به گفتمان انقلاب اسلامی. ریشه این اختلاف‌ها نیز در انتخابات ۸۴ بود. زیرا این جریان به دلیل نداشتن ساز و کار مناسب برای انتخاب نامزد فراگیر مشترک، با تعدد کاندیداها مواجه شد و چند پارگی که در ایام انتخابات پدیدار شد در سال‌های بعد نیز استمرار یافت. این اختلاف‌ها فرصت مناسبی در اختیار جبهه تجدیدنظرطلب قرار می‌داد تا با نام انتقاد از رئیس‌جمهور منتخب به سیاه‌نمایی از وضعیت کشور و زیر سئوال بردن گفتمان انقلاب اسلامی بپردازد. گذشته از برخی انتقادهایی که بر دولت نهم وارد بود و طبیعی نیز می‌نمود، فراتر از آن بسیاری از هجمه‌های تبلیغاتی این جبهه به گفتمان انقلاب اسلامی مربوط می‌شد. اما چون این بار آن نقدها با نام «احمدی‌نژاد» انجام می‌شد در میان جبهه اصول‌گرای انقلاب، به دلیل اختلاف‌های یاد شده واکنش مناسبی صورت نمی‌گرفت. استقامت در برابر نظام سلطه، رسیدگی به مناطق محروم، کنترل مفاسد اقتصادی، دوری از اشرافی‌گری، سیاست تهاجمی علیه رژیم صهیونیستی و نقطه ضعف آن

---

۱. تاجیک، محمدرضا؛ «آری اینچنین شد برادر»؛ روزنامه *اعتماد ملی*؛ ۱۳۸۶/۱۱/۴.

(هولوکاست) در منطقه و توجه به جنبش‌های اسلامی همسو با ایران نظیر حزب‌الله و حماس نمونه‌هایی از این موارد یاد شده است. در این سالها با نام انتقاد از احمدی‌نژاد تخریب گسترده‌ای از وضعیت کشور صورت گرفت، سیاه‌نمایی چند برابر شد و اصول انقلاب اسلامی مورد تردید دوباره قرار گرفت. عدالت‌خواهی، گداپروری تفسیر شد؛ ایمان به اصول انقلاب ارتجاع معنا شد و مقاومت در برابر نظام سلطه برای استیفای حقوق ملی به ویژه در مسئله هسته‌ای، جنگ‌طلبی و ماجراجویی تبلیغ شد. در این میان گروهی از جبهه اصول‌گرا برای آن که دفاع از احمدی‌نژاد نکرده باشند، سکوت کردند و به این ترتیب فضا را برای میدان‌داری رسانه‌های تجدیدنظرطلب فراهم کردند. هر چه قدر دولت هفتم نظریه‌پرداز و نویسنده داشت و نیروی اجرایی نداشت، دولت نهم به نیروی اجرایی بها داد و از نظریه‌پرداز و نویسنده کم‌بهره بود. در چنین فضایی در چهار سال دولت نهم، گرچه دولت اصلاح‌طلب حضور نداشت اما همچنان ایدئولوژی اصلاح‌طلبی در میان بخش‌هایی که نفوذ کرده بود، حضور داشت.

در آستانه انتخابات ۸۸ امید جبهه تجدیدنظرطلب از یک سو به وجود اختلافات در میان اصول‌گرایان بود و از سوی دیگر به حضور ایدئولوژی اصلاحات در میان بخش‌هایی از جامعه شهری بود. چنان که خواهیم دید تلاش نظریه‌پردازان این جبهه جذب تمام خرده گفتمان‌های ناراضی در جامعه بود. ریزبدنه‌هایی که هر کدام قدرت‌های کوچک جامعه را تشکیل می‌دادند و با طراحی درست می‌شد آنها را به میدان وارد کرد و مانند سطحی موزائیک‌وار در نهایت به قدرتی بزرگ برای حاکمیت ایدئولوژی اصلاحات تبدیل کرد. به عبارت دیگر، اگر حیات ایدئولوژی اصلاحات و راهبردهای سیاسی وابسته به آن را طی سالهای ٨٤ تا ۸۸ بررسی کنیم و کاری به جابه‌جایی قدرت در ارکان دولت نداشته باشیم، باید بگوییم که ایدئولوژی اصلاحات به طور پیوسته حیات اجتماعی خود را ادامه داد و تلاش کرد در فرصت احتمالی که به دست می‌آید برای فتح سنگرهای قدرت خیز بردارد. چنان که خواهیم دید این اتفاق در انتخابات ۸۸ رخ داد و جبهه اصلاحات ضمن بهره بردن از اختلافات اصول‌گرایان به طور مقطعی در یک صف واحد قرار گرفتند. البته در این میان نباید تفاوت‌های دو مقطع زمانی پیش از روز ۲۲ خرداد و روزهای پس از آن را فراموش کرد. این دو مقطع تاریخی از دو شرایط متفاوت برخوردار بودند که به آنها پرداخته خواهد شد. در روزهای پس از انتخابات، شرایط دلخواه جبهه تجدیدنظرطلب به وجود آمد و رهبری فکری حوادث را بر عهده گرفت. در این شرایط زمینه برای عینیت بخشیدن به

ایدئولوژی اصلاحات و تکمیل نواقص راهبردهای پیشین فراهم شد.

نتیجه

جریان مقابله‌جویی که پس از انتخابات دهم ریاست جمهوری به نام تقلب در انتخابات فتنه کرد و کشور را به آشوب کشید و هزینه‌های مادی و معنوی فراوانی بر ایران اسلامی وارد ساخت، دارای ایدئولوژی ویژه‌ای بود که در طی سال‌های دهه ۱۳۷۰ شکل گرفته بود. این ایدئولوژی که پس از دوم خرداد ۷۶ هویت‌بخش جریان خاصی در میان نیروهای اجتماعی و سیاسی کشور شد از سوی به وجود آورندگان آن ایدئولوژی «اصلاح‌طلبی» نام گرفت. اصلاح‌طلبی با این تفسیر رویکرد تجدیدنظرطلبانه‌ای در اصول انقلاب و جمهوری اسلامی به شمار می‌رفت. تار و پود این ایدئولوژی از اندیشه‌هایی لیبرالیستی، مدرنیستی و حتی پست‌مدرنیستی غرب‌مدار تشکیل یافته بود.

ایدئولوژی‌پردازان این جبهه که خود روزگاری انقلابی بودند، نظرات محافظه‌کارانه بین‌المللی خود را در قالب «اصلاح‌طلبی» ارائه می‌کردند. منظور آنان از این مفهوم دگرگونی در دو مقوله «باورهای دینی» و «ساختارهای سیاسی» بود. از آنجا که حکومت ایران مبتنی بر باورهای دینی بود، بنیادی‌ترین تغییرات از نظر آنان به حوزه «معرفت دینی» بازمی‌گشت. چیزی هم که به این خواسته یاری می‌رساند علوم انسانی موجود در دانشگاه‌ها و مراکز علمی بود. این علوم که خاستگاه غربی داشتند با ایدئولوژی اصلاحات سازگاری داشتند و آن را تبیین می‌کردند.

اما دگرگونی سیاسی که جهت‌گیری خود را دست‌یابی به «توسعه سیاسی» و «جامعه مدنی» معرفی می‌کرد، بر دو راهبرد استوار بود: «فشار از پایین و چانه‌زنی در بالا» و «فتح سنگر به سنگر». از نگاه آنان تمام مراکز قدرت باید یکی پس از دیگری به تصرف جبهه دوم خرداد و مؤمنان به ایدئولوژی اصلاحات درمی‌آمد. به این ترتیب این ایدئولوژی منتقد تمامیت‌خواهی، عیار کاملی از انحصارطلبی با خود داشت و با پی‌گیری این رویکرد در طول هشت سال حکومت جبهه دوم خرداد به گسترش خشونت‌های سیاسی و سیاست‌زدگی انجامید. اصرار بر این ایدئولوژی و راهبردهای عینیت‌بخش آن، دولت اصلاحات را به گفته رئیس آن در هر نُه روز با یک بحران مواجه ساخت و در نهایت ناکارآمدی آن را در پی داشت. بدین ترتیب، دولت مذکور در انتخابات ۸٤ شکست خورد و با رأی مردم و به اجبار جای خود را به فردی داد که در فهرست آخر انتظارات آنان قرار داشت.

از آن پس پیروان این ایدئولوژی که به حاشیه افتاده بودند و جایگاهی در مناصب نداشتند، با تفسیر جدیدی از دو راهبرد یاد شده تلاش کردند خود را وابسته به جبهه مخالف احمدی‌نژاد درآورند. در انتخابات ۸٤ اختلاف‌هایی در میان جبهه اصول‌گرا به وجود آمد که گروه‌هایی از آن را به انتقاد از احمدی‌نژاد واداشت. اما جریان تجدیدنظرطلب تلاش کرد از فرصت فراهم شده بهره ببرد و با فراموشی گذشته دشمن‌ساز، صف جدیدی در آرایش نیروهای سیاسی داخلی ایجاد کند. به این صورت، جبهه اصلاحات که در دوره گذشته ادعای فتح تمام ارکان قدرت حکومت را داشت، طی سال‌های ۸٤ تا ۸۸ به یک «طفیل سیاسی» تبدیل شد و مصلحت را در آن دید که در شرایط به وجود آمده به جای پی‌گیری دو راهبرد گذشته که حذف بیشتر آنان را در پی داشت، راهبرد «احمدی‌نژادستیزی» را اتخاذ کند تا از این جهت خود را در برخی موضوعات با جریان‌های سیاسی دیگر دارای مشترکات معرفی کند. این وضعیت تا آستانه انتخابات ۸۸ ادامه داشت و در تبلیغات انتخاباتی این جبهه نیز به راهبرد انتخاباتی تبدیل شد.

فصل دوم
فرایند دست‌یابی به نامزد انتخاباتی
در جبهه تجدیدنظرطلب

انتخابات ۸۸ تنها در دو صورت می‌توانست به سود جبهه تجدیدنظرطلب تمام شود: یا احمدی‌نژاد در انتخابات شرکت نکند و یا رقیب او بسیار جدی باشد. به هر حال او رئیس‌جمهور بود و در ارتباط با مردم حتی به طور چهره به چهره مصمم بود و در ابتکار سفرهای استانی نیز توانسته بود برای نفوذ در متن مردم موفقیت‌هایی را به دست آورد. گذشته از آن که سیاست‌های اقتصادی آن نظیر سهام عدالت، مسکن مهر و... چه اندازه تأثیر مثبت داشته است، سنت انتخاباتی گذشته نیز نشان می‌داد که جامعه ایران نسبت به انتخاب خویش تعصب می‌ورزد و تمایل فراوانی دارد تا رئیس‌جمهوری را که یک بار برگزیده است بار دیگر نیز انتخاب کند. به هر طریق دستیابی به پیروزی و حذف احمدی‌نژاد هدف دشواری بود که تنها از دو طریق یاد شده به دست می‌آمد. در نهایت هر دو راه نیز امتحان شد.

ابتدا تلاش بر آن بود که با ارائه طرح «دولت وحدت ملی» احمدی‌نژاد را از آمدن در صحنه انتخابات منصرف سازند. البته نباید فراموش کرد که اصطلاح «دولت وحدت ملی» در اینجا و در کاربرد طراحان آن به معنای رایج در فرهنگ مصطلح سیاسی نبود و در واقع بیانی خوشایند برای اغراض سیاسی و گروهی بود. در واقع طرح‌هایی از نوع «دولت وحدت ملی» در پی آن بود که اوضاع کشور را در ابعاد بین‌المللی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی نه تنها تیره و تار نشان دهد، بلکه آن را در حد انفجار و بحران ترسیم کند. البته راهبرد بحرانی نشان

دادن اوضاع کشور از همان سال ۱۳۸٤ آغاز شد و به دلیل ضعف ساختاری دولت نهم در دو حوزه «رسانه» و «نخبگان سیاسی» مؤثر افتاد و موجب شد در میان طبقات جدید شهری و طبقات مرفه‌تر ایران به موفقیت دست یابد. فقر تئوریک دولت نهم در مشروعیت بخشی به سیاست‌هایی که اتخاذ کرده بود، که این نیز به دو علت ساختاری فوق بازمی‌گشت، مزید بر علت شد.

مسئله بسیار واضح درباره طرح «دولت وحدت ملی»، که در تابستان ۱۳۸۷ مطرح شد، این بود که طرح در صورتی به موفقیت دست می‌یافت که احمدی‌نژاد در انتخابات دهم ریاست جمهوری شرکت نکند. زیرا حضور احمدی‌نژاد که بخت اول به شمار می‌آمد به معنای آن بود که گزینه‌های مطرح برای شرکت در انتخابات و تشکیل دولت وحدت ملی مجال مناسبی برای مشارکت نخواهند یافت و به دلیل احتمال شکست از حضور در این عرصه منصرف خواهند شد. از سوی دیگر بسیاری از چهره‌های سیاسی که با شخص احمدی‌نژاد توافق نداشتند، ایده دولت وحدت ملی را اصولاً برای کنار گذاشتن وی مطرح کرده بودند تا شاید از این طریق بتوانند او را از شرکت در انتخابات که شانس نخست به شمار می‌آمد، منصرف سازند. از آن گذشته ایده یاد شده با احمدی‌نژاد ممکن نبود، زیرا وی دولت را «شرکت سهامی» نمی‌دانست که برای کسب قدرت سهم احزاب و گروههای سیاسی را بپردازد. لذا بدون آن که نیاز به افزودن مطلب دیگری باشد روشن بود که طرح تشکیل دولت وحدت ملی با حذف احمدی‌نژاد از قدرت و یک دوره‌ای ساختن اجباری ریاست جمهوری وی رابطه ضروری داشت و هر دو لازم و ملزوم یکدیگر بودند.

اجرایی شدن این طرح یک شرط لازم و بسیار مهم داشت که آن هم منصرف ساختن احمدی‌نژاد بود. انصراف وی نیز به سادگی به دست نمی‌آمد. شاید تنها راهی که می‌توانست این هدف را تأمین کند دخالت بزرگان نظام و از همه مهمتر رهبر انقلاب بود. در حالی که به استناد شواهد و قرائن این اتفاق رخ نداد و رهبر انقلاب هوشیارانه، بیش از زمان‌های دیگر درباره سیاه‌نمایی مخالفان دولت هشدار دادند. ایشان بارها از فعالان سیاسی خواستند که از سیاه‌نمایی پرهیز کنند و واقعیت‌ها را با مردم در میان بگذارند و بر روی موفقیت‌های دولت نهم سرپوش نگذارند،[1] که معنای مخالف بیانات ایشان آن بود که طرح «دولت وحدت ملی» طرحی ناپخته و نادرست است که نه برای تأمین منافع ملی که برای تأمین منافع برخی

۱. سخنرانی در دیدار با رئیس‌جمهور و اعضای هیأت دولت؛ ۱۳۸۷/٦/۲.

احزاب و گروههای سیاسی تهیه شده است.

البته این طرح در میان هر دو جبهه نیز مخالفان جدی داشت، که هر کدام به دلیلی با آن مخالف بودند. به طور نمونه عباس عبدی، از فعالان جبهه اصلاحات، در مصاحبه با «ذیچه وله» گفت: «طرح دولت وحدت ملی برای شرایط ایران اساساً یک طرح بسیار بی‌ربطی است. دولت وحدت ملی برای کشورها و جوامعی است که اقلیت‌هایی در آن وجود دارند که نمی‌توانند به اکثریت تبدیل شوند اما در ایران اقلیت می‌تواند اکثریت شود، اکثریت هم می‌تواند اقلیت شود.» وی درباره موضع حزب کارگزاران سازندگی در پیگیری این سیاست گفت: «کارگزاران در واقع کارش درست است که از چنین طرحی دفاع می‌کند، کار کارگزاران یک نوع دفاع است. نباید مخالفت کند، از حزب مشارکت و دیگران هم که بپرسید موافقت می‌کنند، من هم اگر موضع سیاسی داشتم، می‌گفتم این خیلی خوب است، این کار را بکنید با اینکه آخر آن چیزی ندارد. برای اینکه آن جبهه مقابل را به تشنج و اختلاف بیندازید تا از درون آن چیزی دربیاید.»[۱]

در ادامه همین رویکرد ایجاد اختلاف در جبهه اصول‌گرا، سعید حجاریان در گفتگو با عباس عبدی در مصاحبه‌ای که نشریه شهروند آن را منتشر کرد، اقدامات و گزینه‌های تجدیدنظرطلبان برای انتخابات ۸۸ را چنین بررسی کرده است: «اگر ائتلافی جامع از نیروهای اصلاح‌طلب تشکیل شود و بخشی از راست هم حضور داشته باشد، امکان تغییر وجود دارد... اصلاح‌طلبان تاکنون چند تا حرف زده‌اند. یکی این که می‌خواهند کمی به سمت راست بچرخند... به خصوص شنیده‌ام که در بین کارگزاران گفته شده که باید به سمت «روحانیت» برویم و فردی که بتواند رأی بیاورد را مطرح کنیم. مثلاً گفته‌اند ناطق کاندیدای خوبی است. اول اینکه در قدرت نیست و دوم هم اینکه به این سمت متمایل شده است و سوم این که ناطق دعوای میان روحانیت و نظامیان را عمیق‌تر می‌کند... بالاخره هاشمی بخشی از قدرت ایران و عضو جامعه روحانیت است. ناطق هم عضو همین مجموعه است. طبیعی است که هاشمی لولای دو طرف می‌شود، چون ممکن است [اگر] خودش بیاید رأی نیاورد.»[۲]

گذشته از درستی یا نادرستی دریافت‌های سعید حجاریان در آن شرایط پیش از انتخابات، نکته مهم اتخاذ رویکرد اختلاف‌انگیزی در میان جبهه اصولگرا از سوی آنان بود.[۳] در واقع

---

۱. عبدی، عباس؛ «دولت وحدت ملی طرح بی‌ربطی است»؛ روزنامه *سرمایه*؛ یکشنبه ۱۷ آذر ۱۳۸۷؛ ش ۹۰۰.
۲. «گفتگوی عباس عبدی با سعید حجاریان»؛ *شهروند امروز*؛ ش ۵۰؛ ۲۶ خرداد ۱۳۸۷؛ صص ۵۰-۵۲.
۳. «اصولگرایان: وحدت ملی، طرح رقیب»؛ *پایگاه اینترنتی الف*؛ ۷ دی ۱۳۸۷؛ کد مطلب ۳۱۹۶۳۷۳۰۳.

این تلقی در میان اصولگرایان نیز وجود داشت که جبهه مقابل به دلیل آن که بخت چندانی برای به دست‌گیری دولت در انتخابات پیش رو ندارد تلاش می‌کند با طرح این مسئله به دو هدف دست یابد: یا در میان اصولگرایان اختلاف ایجاد کند و از این اختلاف برای ریزش آرای احمدی‌نژاد بهره ببرد و یا این که اصولاً با «عبور از احمدی‌نژاد» سهمی را در دولت بعدی بگیرد. در واقع نام بردن از شخصیت‌هایی مانند ناطق نوری، لاریجانی و ولایتی با این انگیزه مطرح می‌شد. لذا افرادی مانند لطف‌الله فروزنده، معاون جمعیت ایثارگران، معتقد بودند که «نیروهای مقابل اصولگرایان با طرح این مسئله به دنبال ایجاد اختلاف در بین این جریان هستند، اما اصولگرایان باید ضمن هوشیاری به دنبال طرحی نو در جهت رسیدن به وحدت باشند؛ به نحوی که گفتمان اصولگرایی تقویت شود و شاهد کارآمدی هر چه بیشتر دولت و مجلس اصولگرا باشیم و در این طرح باید خط قرمز، جریان دوم خرداد باشد.»[۱]

دلایل مخالفت بخشی از جریان دوم خرداد با طرح «دولت وحدت ملی» آن بود که به اعتقاد آنها چنانچه محمد خاتمی در انتخابات ۸۸ شرکت کند، می‌تواند برنده انتخابات باشد. لذا ضرورتی برای مشارکت در این طرح نمی‌دیدند، در این میان حزب اعتماد ملی که نیم‌نگاهی به کاندیداتوری کروبی داشت نیز نمی‌توانست با این طرح موافق باشد.[۲]

به هر طریق، وقتی با افزایش موج رسانه‌ای این خبر کسی مسئولیت آن را بر عهده نگرفت، نشان داد که این طرح از استحکام کافی برخوردار نیست و پایه‌های متزلزلی دارد.[۳] اما با اعلام موضع صریح احمدی‌نژاد مبنی بر حضور در انتخابات این بحث عملاً خاتمه یافت. وی در نشست خود با خبرنگاران داخلی و خارجی در واکنش به طرح دولت وحدت ملی گفت: «همه ارکان کشور با رأی مردم انتخاب می‌شوند و آنانی که این گونه حرف‌ها را بیان می‌کنند نباید عجله کنند، زیرا انتخابات نزدیک است و هر چه مردم انتخاب کنند همه باید به آن گردن نهند.»[۴] لذا در پایان آذر ۱۳۸۷ وقتی این طرح جذابیتی به همراه نیاورد و اجماعی را حاصل نکرد، جبهه تجدیدنظرطلب در پی عملیاتی ساختن راه دوم برای فتح سنگر دولت برآمد. یعنی انتخاب رقیبی جدی برای مقابله با احمدی‌نژاد در انتخابات دهم

---

۱. «هدف طرح دولت وحدت ملی اختلاف‌افکنی میان اصولگرایان است»؛روزنامه *کیهان*؛ ۲۳ آذر ۱۳۸۷؛ ش ۱۹۲۵٤؛ ص ۲.

۲. «دولت وحدت ملی؛ پیشنهاد میانه‌روهای داخلی یا طرح دشمن خارجی؟»؛ *پایگاه اینترنتی عصر ایران*؛ ۱۸ آذر ۱۳۸۷؛ کد خبر ۵۸۹۳۳.

۳. نمونه این فرافکنی‌ها را می‌توان در سرمقاله روزنامه کارگزاران مشاهده کرد: «ظهور و افول طرح دولت وحدت ملی»؛ روزنامه *کارگزاران*؛ ۲۰ آذر ۱۳۸۷.

۴. نشست رئیس جمهور با خبرنگاران داخلی و خارجی؛ پنجشنبه ۲٦ آذر ۱۳۸۷.

ریاست جمهوری. باید فردی انتخاب می‌شد که بتواند اجماع جبهه دوم خرداد را به دست آورد. در واقع تفاوت راه دوم با شیوه نخست در این بود که در طرح «دولت وحدت ملی» احمدی‌نژاد حذف می‌شد و فردی از جبهه نزدیک به اصول‌گرایی برای انتخاباتی صوری و نشستن بر منصب ریاست جمهوری برگزیده می‌شد، اما در گزینه دوم بدون اینکه احمدی‌نژاد از دور رقابت حذف شود باید شخصی نامزد می‌شد که توانایی رقابت با او را داشته باشد، در اینجا اتفاقاً رقابت بسیار جدی بود. از یک سو رئیس جمهوری با پشتوانه توده‌های مردم قرار داشت، و از سوی دیگر نامزدی از سوی ائتلافی چند لایه از خواص سیاسی (نخبگان سیاسی) که باید آن را آریستوکراسی مدرن نامید حضور می‌یافت.

دستیابی به رقیبی جدی برای احمدی‌نژاد و پیروزی در انتخابات با چند مسئله مواجه بود: نخست اینکه فرد موردنظر باید مقبولیت و توانایی جذب رأی داشته باشد؛ دوم اینکه به ضرورت باید از جبهه اصلاحات باشد تا تمام طیف‌های آن تمام قد از وی حمایت کنند؛ سوم اینکه متناسب با شرایط زمانه و جاری بودن گفتمان عدالت از آن بیگانه نباشد؛ چهارم اینکه بتواند در میان نیروهای مذهبی و به ویژه جمعیتی که منتقد احمدی‌نژاد هستند نفوذ کند. هدف این بود که در نهایت ائتلافی از جبهه دوم خرداد و برخی پیروان گفتمان اصول‌گرایی که با احمدی‌نژاد توافق نداشتند، شکل بگیرد. شاید در تمام جبهه معتقد به «احمدی‌نژاد نه» تنها دو نفر بودند که نام آنها بیش از دیگران جلب توجه می‌کرد: «محمد خاتمی» و «میرحسین موسوی». لذا از همان آغاز زمستان ۱۳۸۷ مهمترین موضوعی که در رسانه‌های این جبهه مطرح بود، آمدن یا نیامدن هر یک از آن دو نفر بود. البته در این میان مهدی کروبی نیز که از ماه‌ها پیش حضور خود را در انتخابات قطعی اعلام کرده بود به صورت فرعی مطرح می‌شد و مباحثی را دامن می‌زد.

اما در میان دو گزینه خاتمی و موسوی گرچه خاتمی توانسته بود دو بار رأی اکثریت را در انتخابات ۷٦ و ۸۰ به دست آورد، اما در سال ۸۸ موسوی از دو مزیت برخوردار بود که خاتمی از آنها بهره‌ای نداشت. موسوی به ظاهر کاملاً در ایدئولوژی تجدیدنظرطلبانه اصلاحات استحاله نشده بود و هنوز از گفتمان «مستضعفان» و «امام خمینی» استفاده می‌کرد. موسوی که فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی اندک خود را از دید رسانه‌ها پنهان کرده بود، در افکار عمومی در قالب شخصیت بیست سال پیش فریز و منجمد شده بود. حتی تصاویر ظاهری او نیز در اذهان مردم ریش و موی سیاه گذشته او را به یاد می‌آورد. اصولاً موسوی و حلقه نزدیک به او در دوران حکومت دوم خرداد جریانی فرعی و حاشیه‌ای به شمار می‌آمد.

موسوی بیش از خاتمی به پیروی از گفتمان انقلاب و عدالت‌خواهی مشهور بود.

به عبارت دیگر، اگر خاتمی ازمیان چهار شرط بالا در داشتن دو شرط نخست تردیدی ایجاد نمی‌کرد، اما در داشتن دو شرط دیگر کاملاً مورد تردید بود. او در دوران هشت‌ساله ریاست خود نه تنها به عدالت‌خواهی و مبارزه با فقر و فساد و تبعیض بی‌تفاوتی نشان داد بلکه به دلیل غلتیدن در اندیشه‌های لیبرالیستی نارضایتی نیروهای مذهبی جامعه را دامن زد. در حالی که موسوی در نقطه مقابل این باور قرار داشت. او نخست‌وزیر دوران دفاع مقدس و در دوران حیات امام خمینی(ره) بود که در اقتصاد دولتی زمان وی، اقتصاد یارانه‌ای دولتی مورد رضایت طبقات پایین جامعه بود. او حتی در دورانی که ایدئولوژی اصلاحات تلاش داشت جامعه را با مطرح کردن شعارهایی نظیر «جامعه مدنی»، «آزادی»، «دمکراسی» و «پلورالیسم دینی» با تفسیر غربی و لیبرالیستی، سکولاریزه کند در چندین سخنرانی و انتشار برخی مطالب سعی کرد تا از بنیادهای لیبرالیستی آن تفسیری متناسب با گفتمان انقلاب و امام خمینی ارائه سازد.

موسوی در دوران جبهه دوم خرداد با به کارگیری ادبیات «استعمار» برای دولت‌های غربی، به تلاش‌های استعمار برای نفوذ در مسایل سیاسی، اقتصادی و نظامی کشورهای جهان اسلام اشاره می‌کند و از نیت آنها برای استقرار حکومت‌های دست‌نشانده سخن می‌گوید. انقلاب و گفتمان امام خمینی را آغازگر شکست اندیشه‌های سکولاریستی معرفی می‌کند و گرچه می‌پذیرد که امام به قرائت‌های مختلف از اسلام اعتقاد داشته است، اما آن را چنین تفسیر می‌کند:

> **امام(ره) به طور دائم و مکرر این موضوع را مطرح می‌کنند که ما یک اسلام نداریم، بلکه اسلام‌های متفاوتی داریم و همه این اسلام‌ها از یک اعتبار یکسان برخوردار نیستند. یکی در خدمت قدرت‌های استعماری است، یکی در خدمت تحجر، یکی در خدمت پولدارها و جهان سرمایه‌داری، یکی در خدمت پرخورها و سرانجام، اسلامی داریم در جهت حمایت از توده‌های میلیونی، مستضعفین، شلاق‌خوردگان زمین، کسانی که بر آنها غضب شده، کسانی که زیر استعمار قرار دارند و کسانی که در معرض رگبار گلوله‌های صهیونیسم و آمریکا و قدرت‌های خارجی هستند... گمان می‌کنم همه حضار محترم با اصطلاحات «اسلام پابرهنگان و محرومان»، «اسلام مستضعفان»، «اسلام رنجدیدگان تاریخ»، «اسلام عارفان مبارزه‌جو» و «اسلام ناب محمدی(ص)» و همچنین «اسلام رضاخانی»، «محمدرضاخانی»، «اسلام ملکی»، «اسلام شاهنشاهی»، «اسلام مقدس نماهای**

متحجر»، «اسلام سرمایه‌داران» و «اسلام مرفهین بی‌درد» آشنا باشند... جمع آن اسلام‌های نوع دوم در «اسلام آمریکایی» است... حضرت امام(ره) (در سخنرانی‌های مختلف) به نوعی به «اسلام ناب» اشاره کرده... وقتی که این سخنان و تاریخ‌هایش را کنار هم بگذاریم، خواهیم دید که توجه و عنایت خاصی به این مسئله هست که بدون تفکیک این دو اسلام از هم، امکان مبارزه و پیروزی و تداوم انقلاب وجود ندارد... آن چه اسلام حقیقی و ناب است که می‌تواند محرک مردم باشد و ما را نجات دهد، تنها یک اسلام است و بقیه اسلام‌ها در حقیقت تحت تأثیر ایدئولوژی‌های گوناگون و ناشی از منافع گروه‌ها و طبقات اعم از نخبگان سیاسی حکومت‌های وابسته و کسانی است که دوست دارند در جامعه به قیمت فقر مردم پرخوری کنند... آن چه برای ما اهمیت دارد، این است که توجه امام(ره) به این قرائت‌های مختلف از اسلام، از قدیمی‌ترین کتاب‌های ایشان تا آخرین صحبت‌هایشان تداوم می‌یابد... در این اواخر، مطالب زیادی از سیاست‌مداران معروف دنیا و سردمداران حکومت‌های غربی و مخالف جهان اسلام می‌شنویم که عنوان می‌کنند: «ما یک نوع اسلام نداریم و ما با همهٔ انواع اسلام مشکل نداریم.» آنها نوک حمله‌شان «اسلام بنیادگراست» و به یک نوع از اسلام که به بعضی از ویژگی‌هایش در صحبت‌های امام راحل اشاره کردیم، حمله می‌کنند و آن را اسلامی متحجر می‌دانند. عبارت «بنیادگرا» در زبان انگلیسی و فرهنگ آن، بار ارزشی تحقیرآمیز دارد. آنها می‌خواهند بگویند: «غیر از این اسلام (یعنی اسلامی که امام راحل آن را اسلام ناب محمدی (ص) نام می‌دهد و آنها بنیادگرا) اسلام دیگری نیز هست که با آثار تمدن غربی، با ارزش‌های اروپایی و منافع ما سازگار است.» آنها دائم سعی می‌کنند این تفکیک را به عمل بیاورند. می‌خواهم بگویم که آنها نیز اهمیت این قضیه را درک کرده‌اند. برای درک اهمیت نظریات امام راحل، بنده به صورت گذرا به یکی از ویژگی‌هایی که ایشان به اسلام آمریکایی نسبت می‌دهند اشاره می‌کنم و آن تحجر است... اگر به نقشه خاورمیانه نگاه کنید، خواهید دید که عملاً کشورهایی که حکومت‌هایشان دست نشانده غرب هستند، بیشترین دفاع را از اسلام متحجر به عمل می‌آورند. حتی حرکت‌هایی که در همسایگی ما در افغانستان (ظاهراً به نام بازگشت به اسلام ناب) صورت می‌گیرد عملاً توسط کسانی است که همدست و همراه و طرف قرارداد غرب هستند و در ارتباط مستقیم با آنها قرار دارند. ... یقیناً هر نوع تحجرگرایی با این دید و قرائتی که ایشان نشان می‌دهد و با قرائتی که ما در سطح جهان اسلام می‌بینیم، منجر به همدستی با غرب،

استعمارگران نو، سرمایه‌داران بین‌المللی و کسانی می‌شود که نمی‌خواهند جهان اسلام مستقل، آزاد و قدرتمند باشد. این نکته‌ای بسیار مهم و یک اصل است که در این تمایز و تفکیک روشن می‌شود: تحجر در اسلام منجر به همدستی با آمریکا و غرب می‌شود... ما با یک فضای تهاجم‌آمیز جدید درسطح دنیا رو به رو هستیم که از «مدرنیسم» گذشته و جهان بشریت را وارد فضای ظاهراً جدیدی می‌کند که ممکن است انسان‌ها با ورود به آن جای پای محکمی برای خودشان نیابند... امروزه وقتی در مورد رسانه‌ها بحث می‌شود، دائماً به یک دهکده جهانی اشاره می‌شود. ارتباطات گسترده جهان را به یک جای کوچک تبدیل کرده و طبیعتاً نباید انتظار داشته باشیم که کدخدایی این دهکده را به ما بسپارند؛ کدخدایی این دهکده را قدرت‌های جهانی و در رأس آنها آمریکا دارند! ما در این تفکیک (یعنی تفکیکی که حضرت امام قدس سره به عمل می‌آورند) به اسلامی برمی‌خوریم که این نظام و این نظم نوین را نقد می‌کند. این روزها بحث زیادی برای تسامح و تساهل مذهبی داریم و این چیز خوبی است، ولی تسامح در رابطه با ادیان و عقایدی که دارای جنبه‌هایی مردمی و غیرانحرافی ادیان باشد، نه در همه جنبه‌ها! ما در مورد ادیان و عقایدی که می‌توانند حافظ منافع قدرت‌های غربی و حاکمیت ارزش‌ها، فرهنگ، سود، امیال و منافع آنها در جهان باشند، به هیچ وجه نمی‌توانیم پای میز مذاکره بنشینیم. مذاکره بر سر چه؟ ما که موضوع واحدی درپیش رویمان نداریم. ما در حقیقت با ایدئولوژی‌هایی روبه‌رو هستیم که حافظ و حامی منافع این قدرت‌ها هستند. ما چه ارتباطی با اینها می‌توانیم داشته باشیم؟! البته به برکت انقلاب اسلامی و زنده شدن اسلام در جهان، امروزه سیر این تفکر اندیشه‌مندان غربی که جهان به سمت افول مذهب می‌رود متوقف شده و انقلاب اسلامی درست یک جریان بر عکس ایجاد کرده و بر تمام ادیان اثر گذاشته است. ما می‌توانیم در بین طرفداران تمام ادیان افرادی را بیابیم که به جنبه‌های مردمی دین و دفاع آن از رنج‌دیدگان و ارزش‌های اصیل الهی معتقد هستند و طبعاً بهترین مذاکرات و بهترین گفتگوها رامی‌توانیم با آنها در آمریکای لاتین، آسیا، آفریقا و در همه جهان داشته باشیم و این شرط اصلی برای این گفتگوهاست وگرنه هر نوع توهمی در این زمینه می‌تواند برای ما خطرساز باشد.[1]

برخی اختلاف فکری موسوی با ایدئولوژی اصلاحات در سالهای حاکمیت این جبهه را

---

۱. موسوی، میرحسین؛ *پنج گفتار درباره انقلاب، جامعه، دفاع مقدس*؛ تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۷، صص ۵۸-۶۷.

به جز در موارد بالا می‌توان در تلقی او از سیاست و حکومت نیز مشاهده کرد. وی با استقبال از اندیشه‌های امام خمینی درباره حکومت و سیاست چنین می‌گوید:

ایشان حکومت اسلامی را حکومت مستضعفان می‌دانست و به طور مداوم جنگ فقر و غنا را مطرح می‌ساخت و عدم سازش اسلام ناب محمدی(ص) را با زورمندان و ثروتمندان گوشزد می‌کرد. گمان نمی‌کنم اهمیت تأکید گسترده و همیشگی ایشان برای دفاع از کوخ‌نشینان در مقابل کاخ‌نشینان در جریان تاریخی احیاگری بر کسی پنهان باشد. بدون این تأکید، توده‌های مستضعف جهان اسلام این چنین روی‌آور به اسلام نمی‌شدند و یقیناً جوانان جهان اسلام یا در چنگ مارکسیست‌ها و ناسیونالیسم‌های رنگارنگ و یا اسیر دام جهان سرمایه‌داری بودند... در طول جنگ آنهایی که جنگیدند همین زاغه‌نشینان، طبقات ضعیف و مستضعف بودند. نه آن که از کسانی که سفره و جیب پر و امکانات فراوان داشتند کسی در جبهه شرکت نکرد، ولی آنها استثنا بودند.[1]

با اوصاف یاد شده، بسیاری از تجدیدنظرطلبان خاتمی را بر موسوی ترجیح می‌دادند، زیرا از یک سو جذابیت خاتمی و وضعیت رأی‌آوری او را بیشتر از موسوی می‌دانستند و از سوی دیگر اندیشه و رویکرد موسوی را دارای ابهام و نقاط تاریک می‌دانستند. موسوی پس از بیست سال باید به پرسش‌های فراوانی پاسخ می‌گفت که از نگاه آنان پذیرش آن دشوار بود. معروف‌ترین جمله درباره موسوی را محمدعلی ابطحی، مشاور خاتمی در دوران ریاست جمهوری گفت که وی را به «هندوانه‌ای سربسته» تشبیه کرد. او چند روز پس از نخستین مصاحبه انتخاباتی موسوی، در سایت شخصی خود چنین نوشت: «اولین مصاحبه آقای مهندس موسوی، بعد از دو دهه سکوت که احتمالاً با هدف زمینه‌سازی برای فعال شدن در عرصه سیاسی کشور صورت گرفته است، انتشار یافت... واقعاً دارای نکات مهم و برجسته‌ای از تاریخ جنگ و مدیریت بحران است... اما در شرایط فعلی طبیعی است نقل تاریخ به تنهایی نمی‌تواند بین نسلی که مهندس موسوی را نمی‌شناسد و دیدگاه‌های فعلی وی ارتباطی برقرار کند. مهندس موسوی برای نسل فعلی هندوانه سربسته‌ای است که تعریفش را از پدران خود بارها شنیده‌اند، تقریباً همه هم از آن دوران و مدیریت آن دوران مهندس موسوی تمجید می‌کنند. این مصاحبه هم اطلاعات بیشتری به نسل فعلی نمی‌دهد.» او البته در ادامه به مشاوران موسوی توصیه می‌کند تا ادبیات او را به روزتر کنند و سخنان وی را به سمت

---

۱. پیشین؛ صص ۷٤ و ۸٦.

موضوعاتی نظیر آزادی‌های فردی، نهادینه کردن دمکراسی، جامعه مدنی، اصلاح‌طلبی، نوع رفتار با نهادهای دیگر و نقد احمدی‌نژاد بکشانند.[۱]

محسن میردامادی، دبیرکل جبهه مشارکت، که در آغاز پاییز ۱۳۸۷ با نظریه «یا خاتمی یا هیچ‌کس» موافقت نشان می‌داد، معتقد بود با نیامدن خاتمی اصلاح‌طلبان در انتخابات با مشکل مواجه می‌شوند. او که مدعی بود تردیدی در رأی‌آوری خاتمی وجود ندارد، معتقد بود اگر خاتمی اعلام کند که در انتخابات شرکت خواهد کرد، مکانیسم‌های جبهه اصلاحات به گونه‌ای خواهد بود که در نهایت یک کاندیدا را برای انتخابات معرفی کند و از این جهت دچار تکثر و اختلاف نشود. از این منظر همه امور به آمدن یا نیامدن خاتمی منتهی می‌شد؛ به باور آنها اگر خاتمی می‌آمد جبهه اصلاحات به پیروزی می‌رسید و اگر نمی‌آمد این جبهه با مشکل مواجه می‌شد.[۲]

البته شاید بتوان رقابت موسوی و خاتمی را همانند رقابت انتخاباتی درون حزبی اوباما و هیلاری کلینتون نوعی مانور تبلیغاتی تلقی کرد که هدف آن جلب توجه افکار عمومی جامعه به سوی خود بود. به عبارت دیگر، در مسئله «آمدن یا نیامدن» و یا در مسئله «یا من یا موسوی» نوعی اهداف تبلیغی نیز نهفته بود. در واقع جبهه اصلاحات بر این باور بود که برای کسب پیروزی باید تب انتخاباتی را بالا ببرد و بر هیجانات آن بیفزاید. زیرا رئیس جمهور فعلی به دلیل جایگاه حقوقی و اقداماتی که در چهار سال گذشته انجام داده بود نیاز چندانی به تبلیغات نداشت و افزودن بر تب هیجانات و تبلیغات زودرس چیزی بر او نمی‌افزود.

پایگاه اینترنتی حزب مشارکت در تحلیلی از اوضاع انتخاباتی، در پاییز ۸۷ چنین می‌نویسد: «زنگ آغاز رقابت‌های انتخاباتی دوره دهم ریاست جمهوری، خیلی زودتر از آن چه در ادوار قبل انتخابات دیده می‌شد، به صدا درآمده است... در این میان جبهه مشارکت ایران اسلامی پس از بررسی‌ها و تحلیل فضای سیاسی و ارزیابی مجموعه واقعیت‌های موجود در فضای کشور به همراه اکثریت قریب به اتفاق احزاب و جریان‌های اصلاح‌طلب، از آقای خاتمی برای حضور در صحنه انتخابات و کاندیداتوری دعوت کرده است. انتخابات دوره دهم ریاست جمهوری در بهار ۸۸ در شرایطی فرا می‌رسد که با وجود گذشت بیش از

---

۱. ابطحی؛ محمدعلی؛ «اولین گفتگوی مهندس موسوی و ابهاماتی که باید روشن شود»؛ سایت شخصی محمدعلی ابطحی؛ ۵ بهمن ۱۳۸۷.

۲. میردامادی، محسن، «گفت و گوی انتخاباتی روزنامه اعتماد با دکتر محسن میردامادی دبیرکل جبهه مشارکت ایران اسلامی با محوریت حضور خاتمی در انتخابات»؛ روزنامه *اعتماد*؛ ۱۳۸۷/۷/۲۸.

۱۱ سال از دوم خرداد، جناح اصلاح‌طلب از انسجام بهتری نسبت به رقیب برخوردار است. به گونه‌ای که پیش‌بینی می‌شود در صورت نامزدی آقای خاتمی، اصلاح‌طلبان به شکل طبیعی به اجماع حداکثری برسند و در مقابل، جناح حاکم در بهترین حالت (که آن هم معلوم نیست) به شکل قهری و با فرمان از بالا، حاضر به حمایت از احمدی‌نژاد شود... انتخابات دوره دهم ریاست جمهوری در بهار ۸۸ در شرایطی فرامی‌رسد که در صورت شکل گرفتن رقابت میان آقای خاتمی با احمدی‌نژاد، مردم برای اولین بار در تاریخ معاصر امکان انتخاب میان دو راه طی شده را که فاصله زمانی زیادی هم از تجربه هر دو آنها نمی‌گذارد، پیدا کنند. این تجربه حتی در انتخابات دوره قبل هم وجود نداشت و اکثریت مردم بالاجبار میان یک راه تجربه شده (هاشمی) با راه تازه (احمدی‌نژاد)، راه تازه و تجربه نشده را برگزیدند...»[1]

از جمله اقداماتی که برای به میدان کشاندن خاتمی به عرصه رقابت و زودرس کردن تبلیغات انتخاباتی انجام شد «پویش دعوت از خاتمی» بود که در طی مراسم پر زرق و برقی در ۱۶ آبان ۷۸ برگزار شد. این همایش که خاتمی در آن حضور نداشت بیش از هر چیز در پی ایجاد شوک سیاسی انتخاباتی به جامعه بود. لذا افزون بر آن که چهره‌های سرشناس هنری و فرهنگی و فکری و سیاسی در آن حضور داشتند، از پوشش خبری مناسبی نیز برخوردار شد. در واقع بسیاری از شرکت‌کنندگان در این همایش بعدها از طرفداران تندرو رادیکالیسم سبز به شمار می‌آمدند. افرادی نظیر بهزاد نبوی، محمدرضا جلایی‌پور، سهیل محمودی، عبدالجبار کاکایی، مصطفی ملکیان، محمدعلی ابطحی، علیرضا علوی‌تبار، محمد نعیمی‌پور، مصطفی تاج‌زاده و فخرالسادات محتشمی‌پور. در واقع همان طور که بهزاد نبوی گفته بود، برای ایجاد شوک سیاسی و دعوت از خاتمی باید هنرمندان و اصحاب فرهنگ را وارد میدان می‌کردند، زیرا وی معتقد بود سخنان سیاست‌ورزانی چون او تأثیر قابل توجهی در جامعه نخواهد داشت. بهزاد نبوی در همایش بررسی ابعاد شخصیتی شهید رجایی، احمدی‌نژاد را رقیبی جدی توصیف کرد که اگر طرح تحول اقتصادی و حل مشکل با آمریکا را به نتیجه برساند، موقعیت بسیار بهتری نیز پیدا خواهد کرد. وی در تحلیلی از اوضاع تعدد کاندیداها و مطرح شدن نام‌هایی نظیر عارف، نجفی، کروبی و مهرعلیزاده گفت که هیچ‌کدام از این افراد نمی‌توانند در صورتی که خاتمی از احمدی‌نژاد شکست بخورد، رأی بیاورند. وی همچنین ارائه برخی تحلیل‌ها مبنی بر این که می‌توان با کاندیدای ناشناس و یا کمتر شناخته شده

---

۱. «انتخاب میان خاتمی یا احمدی‌نژاد؛ اولین فرصت در تاریخ معاصر برای انتخاب میان دو راه طی شده»؛ *پایگاه اینترنتی حزب مشارکت*؛ ۱۳۸۷/۷/۳.

همانند دوم خرداد ۷٦ به پیروزی رسید را نیز مردود دانست. در واقع پیشنهاد او این بود که تنها بخت پیروزی دعوت از خاتمی است. لذا ما نمی‌توانیم کاری بدون فکر و منطق و بدون تکیه بر تجربیات و تحلیل‌های موجود انجام دهیم و به صورت اتفاقی فردی را انتخاب کنیم و بگوییم ایشان کاندیدای ماست و امید داریم که او هم مثل خاتمی رأی بیاورد.[1]

به هر طریق در میان جبهه دوم خرداد جریان‌هایی نظیر جبهه مشارکت، برای کسب قدرت تنها به خاتمی می‌اندیشید و به هیچ گزینه دیگری باور نداشت. گرچه خاتمی در سال‌های دولتمردی خود به ترسو بودن، جا زدن و کندروی متهم می‌شد؛ اما این بار او را تنها پل دستیابی به دروازه‌های قدرت می‌دانستند که می‌توانستند در کنار او رویای گذشته را با برنامه‌ریزی بیشتر برای فتح سنگر به سنگر ارکان دیگر قدرت زنده کنند. خاتمی گرچه به دلیل احتمال شکست و یا بر فرض پیروزی به دلیل بازگشت به شرایط دهه گذشته انگیزه چندانی برای شرکت در انتخابات نداشت، اما فشارهای این جریان برای همراه‌سازی او بیشتر می‌شد. البته روشن بود که خاتمی برای دادن پاسخ روشن به فشارهای جبهه تجدیدنظرطلب، باید منتظر می‌ماند تا دو مسئله حل شود. نخست اینکه آیا طرح دولت وحدت ملی به نتیجه می‌رسد؛ و دیگر آن که آیا موسوی که زمزمه‌هایی برای حضور احتمالی او در انتخابات در محافل به گوش می‌رسید در نهایت تصمیم به شرکت می‌گیرد یا نه؟ لذا چنان که پیشتر دیدیم با منتفی شدن مسئله «دولت وحدت ملی» در اواخر آبان، او باید منتظر می‌ماند تا مسئله دوم، یعنی تردید موسوی برای شرکت در انتخابات به نتیجه برسد. اما خاتمی پیش از آن که منتظر حل شدن این مسئله بماند پس از ماه‌ها فشار جبهه تجدیدنظرطلب برای شرکت وی در انتخابات، به این دعوت پاسخ مثبت داد و در روز ۲۰ بهمن ۱۳۸۷ در حضور رسانه‌های داخلی و خارجی و نیز افرادی از مجمع روحانیون مبارز نامزدی خود در انتخابات دهم ریاست جمهوری را اعلام کرد. البته حتی این اعلام رسمی خاتمی نیز با توجه به شرایطی که در جبهه دوم خرداد وجود داشت و نیز شخصیتی که از خاتمی در اذهان نقش بسته بود قطعی به شمار نمی‌آمد و بسیاری از تحلیلگران آن را چندان جدی تلقی نکردند. در این باره محمدرضا عارف رئیس ستاد انتخاباتی خاتمی بارها مجبور شد که حضور خاتمی را قطعی اعلام کند و بگوید «خاتمی تا آخرین لحظه از انتخابات کنار نمی‌کشد.» عارف حتی چند روز پیش از نامه انصراف خاتمی از حضور در انتخابات، در گردهمایی سراسری ستاد ملی جوانان

---

۱. خبرگزاری *فارس*؛ کدخبر ۸۷۰۸۱۷۰٦۸٦ و ۸۷۰٦۱۲۰۰۰۲

حامی خاتمی در ۲۲ اسفند ۸۷ گفت، خاتمی تا آخرین لحظه در عرصه انتخابات حضور خواهد داشت و اگر قرار بود به هر دلیلی کناره‌گیری کند هرگز وارد عرصه انتخابات نمی‌شد.[۱]

اما واقعیت آن بود که با اعلام حضور خاتمی در ۲۰ بهمن ۸۷ موسوی از این اقدام وی ناراحت شد و فردای آن روز، نامه گلایه‌آمیزی خطاب به خاتمی نوشت. وی از این نکته که خاتمی روز پیش گفته بود به این دلیل در انتخابات شرکت می‌کند که میرحسین موسوی در تردید به سر می‌برد و نمی‌داند در انتخابات شرکت کند یا نه، ناراضی بود. موسوی در این نامه نسبت به رفتار انتخاباتی خاتمی به شدت گلایه کرد و نوشت چرا با وجود این که به شما گفتم احساس تکلیف می‌کنم اما قصد ندارم به این زودی اعلام نامزدی کنم و تا اردیبهشت باید منتظر ماند، در مورد من این گونه صحبت کردید و سریعاً اعلام حضور کردید؟ البته نکته اینجا بود که موسوی و خاتمی دو روز پیش نیز دیداری با هم داشتند.[۲]

البته روایت کیهان از این دیدار، رقابت موسوی و خاتمی را به گونه دیگری ترسیم می‌کند. کیهان می‌نویسد: شنبه ۸۷/۱۱/۱۹ شب هنگام جلسه‌ای در دفتر خاتمی با حضور نمایندگانی از سوی موسوی تشکیل شده بود تا درباره نامزدی خاتمی یا موسوی بحث و تبادل‌نظر شود. در این جلسه خاتمی با همراهی محمدرضا خاتمی، علی خاتمی و موسوی لاری حضور داشت و از سوی موسوی، محمدرضا بهشتی، باقریان و بهزادیان شرکت داشتند. در ابتدای جلسه خاتمی می‌گوید اگر موسوی بیاید، من دیگر نیازی به آمدن نمی‌بینم و قطعاً وارد میدان شده و از او حمایت می‌کنم. نمایندگان موسوی اعلام می‌کنند که مهندس قصد دارد ابتدا مباحثی را در جامعه مطرح کند و سپس اگر مصلحت دید نامزد شود و تأکید می‌کنند موسوی هنوز نمی‌خواهد نظر نهایی خود را اعلام کند. در پاسخ به این سخنان، خاتمی می‌گوید درخواست مردم را نمی‌شود بی‌پاسخ گذاشت و کش دادن بیشتر به مصلحت نیست. نمایندگان موسوی که می‌دانستند منظور خاتمی از «مردم» همان گروه فشار حزب مشارکت و سازمان مجاهدین انقلاب است در پاسخ می‌گویند که موسوی معتقد است نامزد شدن هر دو نفرمان هم ممکن است و مانعةالجمع نیست، در نهایت اگر اوضاع مناسب نبود یکی به نفع دیگری کنار می‌رود. کیهان در تحلیل این دیدار و خبر اعلام حضور خاتمی در انتخابات در فردای آن روز می‌نویسد، اعلام حضور رسمی خاتمی تحت فشار شدید جریان

---

۱. «عارف: خاتمی تا آخرین لحظه از انتخابات کنار نمی‌کشد»؛ *پایگاه اینترنتی تریبون*؛ ۲۳ اسفند ۱۳۸۷.
۲. «نامه گلایه‌آمیز میرحسین موسوی به خاتمی؛ *پایگاه اینترنتی تریبون*؛ ۲۲ بهمن ۱۳۸۷.

افراطی بوده است که قصد داشتند با این اعلام حضور موسوی را در مقابل عمل انجام شده قرار دهند و او را از نامزدی منصرف کنند ولی این سیاست برخلاف انتظار آنان جواب نداد و نه تنها موسوی انصراف نداد، بلکه او و حلقه نزدیکانش از این اقدام خاتمی که برخلاف مباحث شب گذشته بود، عصبانی شده و آن را یک حرکت غیراخلاقی تلقی کردند. از سوی دیگر خاتمی نیز که به پیش‌بینی سازمان مجاهدین انقلاب و جبهه مشارکت درباره انصراف موسوی اعتماد کرده بود، از این موضوع نگران به نظر می‌رسد. زیرا او امیدوار بود موسوی ضمن انصراف از نامزدی وی حمایت کند.[1]

البته تفسیر دیگری که از دیدار یاد شده می‌توان داشت و اتفاقاً در اظهارات نزدیکان خاتمی نیز به چشم می‌خورد، این است که خاتمی چون احتمال شکست را بالا می‌دانست و این اتفاق برای شخصیت او و اینکه هشت سال رئیس جمهور بوده سنگین تمام می‌شده است، ابتدا ترجیح می‌داد موسوی این خطر را بکند. لذا وقتی احساس کرد که اعلام نظر قطعی تا زمان ثبت‌نام نامزدها در اردیبهشت بسیار دیر خواهد بود و فرصت تبلیغات را از جبهه اصلاحات می‌گیرد با این اقدام دو هدف را در نظر داشت: یا موسوی از آمدن به صحنه رقابت منصرف می‌شود که تکلیف روشن است و یا اینکه اعلام حضور خاتمی در انتخابات می‌توانست شوکی را بر او وارد سازد تا وی سریع‌تر تصمیم بگیرد.[2]

گرچه در دی ماه ۸۷ و در گرماگرم آمدن یا نیامدن خاتمی و موسوی، خاتمی گفته بود «یا من می‌آیم یا میرحسین» و این گفته اتفاقاً طرفداران خاتمی را در جبهه مشارکت و سازمان انقلاب ناراضی کرده بود،[3] اما رفتار موسوی از لحظاتی پس از اعلام حضور خاتمی نشان داد که این جمله به آن سادگی که او می‌گفت محقق نخواهد شد، زیرا اعلام حضور خاتمی، موسوی را از نیامدن در انتخابات منصرف نساخت.

اما اعلام حضور خاتمی طرفداران عبدالله نوری را که از نامزدی نوری حمایت می‌کردند نیز به واکنش واداشت. آنان که خود را «هواداران اصلاحات ساختاری» می‌نامیدند معتقد بودند با خاتمی نمی‌توان به فینال رسید. پایگاه اینترنتی خرداد وابسته به این گروه طی گزارشی در این باره نوشت: «کاندیداتوری خاتمی پس از آن اعلام شد که در هفته‌های اخیر «میرحسین موسوی» نیز به شدت فعالیت‌های سیاسی خود پس از بیست سال سکوت افزوده

---

۱. «قرار و مدار شنبه و عهدشکنی یکشنبه»؛ روزنامه *کیهان*؛ چهارشنبه ۲۳ بهمن ۱۳۸۷؛ ص ۲.
۲. «دلیل تأخیر اعلام کاندیداتوری خاتمی؛ تلاش برای راضی کردن میرحسین»؛ *پایگاه اینترنتی تریبون*؛ ۲۰ بهمن ۱۳۸۷.
۳. «یا من می‌آیم یا میرحسین»؛ *پایگاه اینترنتی تریبون*؛ ۲۳ دی ۱۳۸۷.

بود و هم‌اکنون روشن نیست که سرنوشت کنش‌های سیاسی اخیر موسوی که به دعوت خاتمی پا به عرصه گذاشته بود، چه خواهد شد. همچنین مهدی کروبی، دبیرکل حزب اعتماد ملی نیز بارها اعلام کرده که هرگز از سپهر انتخابات کنار نخواهد رفت و از رقابت با خاتمی استقبال می‌کند. با چنین دورنمایی باید در انتظار یک مجادله سنگین در میان قشرهای مختلف اصلاح‌طلبان میانه‌رو و تفریطی بود. اما روشن نیست که سرنوشت این مجادله به کجا ختم شود. آیا جبهه کندروی اصلاح‌طلبان با دست کم دو نامزد و حداکثر با سه نامزد در انتخابات حاضر می‌شود و آیا با چنین سردرگمی آشکاری، احتمال تکرار شکست سال ۸٤ نمی‌رود؟ در نتیجه این گزارش آمده است، محمد خاتمی فردی مقبول از دیدگاه فکری و نقطه‌نظر گفتمانی است. ما با او هشت سال اصلاح‌طلبی را تمرین کردیم، اما خاتمی مرد بردن بازی سیاست و یکسره کردن کار نیست، با او تنها می‌شود تمرین کرد و تمرین کرد و هرگز به روز فینال نرسید. در میان اصلاح‌طلبان ساختاری بسیاری هستند که خاتمی را از حضور در میدان بیم داده‌اند. ماه‌ها با او گفتگو کردند و صدها بار نوشتند که «چرا آمدن خاتمی نادرست است؟» اما او ترجیح داد، تنها هیاهوی طیف‌های میانه‌رو و تفریطی اصلاح‌طلب را بشنود و به هیچ‌یک از ده‌ها پرسش طرح شده از سوی اصلاح‌طلبان ساختاری توجهی نکرد. با وجود این، آمدن خاتمی را فرصتی می‌دانیم برای روشن شدن مرز اصلاح‌طلبی و تعاریف متفاوت آن. تصمیم او را نیز البته ارج می‌نهیم و آرزوی موفقیت برای خاتمی و هوادارانش داریم. اما آقای خاتمی! اینک وقت پاسخ فرارسیده است!»[1]

نکته قابل توجه در متن بالا این است که گروه فوق که تلاش داشت در رسانه‌ها به تندروی و رادیکالیسم متهم نشود از ابتدا با وضع سه مفهوم «اصلاح‌طلبان تفریطی»، «اصلاح‌طلبان میانه‌رو» و «اصلاح‌طلبان ساختاری» در پی آن بود که به نوعی اصلاح‌طلبی خاتمی و موسوی و کروبی را با پرسش‌های جدی مواجه سازد و تنها اصلاح‌طلبی کارآمد را به حلقه اطرافیان عبدالله نوری نسبت دهد. رفتار این گروه البته موجب واکنش‌های جریان‌های مختلف همسو با جبهه اصلاحات در داخل و خارج ایران شد. پایگاه خبری دیچه وله از این رفتار با عنوان رویکرد «اصلاح‌طلبان در برابر اصلاح‌طلبان» نام برد.[2]

البته از آنجا که روشن بود عبدالله نوری به دلیل تندروی و داشتن پرونده قضایی، از

---

۱. «واکنش هواداران عبدالله نوری به نامزدی خاتمی: با این مرد نمی‌توان به فینال رسید»؛ *پایگاه اینترنتی تریبون*؛ ۲۱ بهمن ۱۳۸۷.

۲. کشمیری‌پور، بهزاد؛ «اصلاح‌طلبان در برابر اصلاح‌طلبان»؛ *پایگاه اینترنتی دیچه وله*؛ ۲۰۰۹/۲/۱۰.

حمایت گسترده جناح خود برخوردار نیست و بخت چندانی برای رقابت در انتخابات را ندارد، موسوی همچنان رقیب جدی درون جناحی خاتمی، تلقی می‌شد که رفتار سیاسی او نشان می‌داد به تدریج به مرحله تصمیم‌گیری نزدیک می‌شود. نوری گرچه در دیدار خود با خاتمی وی را به ایستادگی و مقاومت در برابر جناح مقابل دعوت کرده بود،[1] اما چند روز بعد اعلام کرد که از هیچ‌کدام از نامزدهای اصلاح‌طلبان در انتخابات حمایت نمی‌کند.[2] البته در این دوران مطرح شدن نام عبدالله نوری برای شرکت در انتخابات می‌توانست اذهان را تا مدتی از نامزد اصلی این جبهه نیز دور سازد. لذا عبدالله نوری می‌توانست به عنوان کاتالیزور تبلیغات انتخاباتی عمل کند و بازار مباحث مربوط به انتخابات را گرم نگاه دارد. اگر نه معلوم بود که وی صلاحیتی که بتواند نظر شورای نگهبان را جلب کند، ندارد.

در شرایطی که جبهه دوم خرداد در انتخاب موسوی یا خاتمی مردد بود و اختلاف‌نظرهایی در میان آنان برای برگزیدن هرکدام از آنها وجود داشت، در نهایت موسوی که در اواسط بهمن ۸۷ با رهبر انقلاب دیدار کرده بود، در ۱۵ بهمن ۸۷ رئیس ستاد انتخاباتی خود را معرفی کرد. پیرو این تحولات و رفتارهای سیاسی پایگاه اینترنتی «قلم» نیز که وابسته به موسوی بود در ۱۰ اسفند ۱۳۸۷ شروع به کار کرد. در این روزها که خبر قطعی شدن حضور موسوی به گوش می‌رسید، وی در نهایت در روز سه‌شنبه بیستم اسفند قصد خود را برای نامزدی در انتخابات دهم ریاست جمهوری اعلام کرد. این اعلام حضور تا چند روز این پرسش را که «بالاخره چه می‌شود؟» در لایه‌های نه چندان درونی اردوگاه دوم خرداد به مسئله‌ای جدی تبدیل کرد. حضور همزمان خاتمی و موسوی در کنار کروبی که درباره نامزدی در انتخابات سماجت، داشت نه تنها شکست در انتخابات را رقم می‌زد بلکه اختلاف‌ها و شکاف‌های درونی این جبهه را نیز فعال‌تر می‌ساخت. در این میان گرچه برخی به حضور همزمان هر دو اعتقاد داشتند اما نیروهای واقع‌گراتر تنها طریق موفقیت در انتخابات را رسیدن به اجماع می‌دانستند. در این میان حلقه اطراف خاتمی به کناره‌گیری موسوی تمایل داشتند و گاهی نیز برای او جایگاه معاون اولی را پیشنهاد می‌کردند تا در مسائل اقتصادی که خاتمی به گفته خودش از آن چیزی نمی‌دانست به او کمک کند. از سوی دیگر حلقهٔ اطراف موسوی نیز تمایل به کناره‌گیری خاتمی داشتند. زیرا توان مدیریتی وی را بیش از خاتمی می‌شناختند و معتقد بودند حضور موسوی در انتخابات در میان نیروهای مذهبی نه تنها

---

۱. روزنامه *اعتماد ملی*؛ یکشنبه ۲۲ دی ۱۳۸۷.

۲. «نوری از هیچ کاندیدایی حمایت نمی‌کند»؛ *پایگاه اینترنتی تریبون*؛ ۲۳ دی ۱۳۸۷.

حساسیت‌زا نیست بلکه با توجه به سوابق موسوی می‌توان از میان آنها هم یارگیری کرد. در واقع برخی اصول‌گرایان «میرحسین» را یک «برادر مکتبی» می‌دانستند. در حالی که خاتمی از این مزایا برخوردار نبود.

با وجود این، گروههای اصلی این جبهه یعنی حزب مشارکت و سازمان انقلاب تمایل بیشتری به سوی خاتمی داشتند. در میان این افراد مصطفی تاج‌زاده که ازحضور موسوی خود را متعجب نشان می‌داد گفت: «ما در سال ۱۳۸۳ دو بار به دیدار مهندس موسوی رفتیم و دلایل زیادی ارائه دادیم و اصرار کردیم تا ایشان نامزد انتخابات ریاست جمهوری نهم شود تا گرفتار وضع موجود نشویم. با وجود این مهندس موسوی دلایلی آورد که طبق آن حاضر نبود در انتخابات شرکت کند.» تاج‌زاده در ادامه می‌افزاید که آن شرایط کماکان باقی است و حتی تشدید شده است اما مهندس موسوی تصمیم به حضور گرفته است. او در بیان دلایل رجحان خاتمی بر موسوی که گفتمانی دهه شصتی داشت می‌گوید: «به نظر من گفتمانی که می‌تواند ایران را نجات دهد، گفتمان خاتمی است و هر کس به این گفتمان نزدیک‌تر باشد، می‌تواند منشأ اثر بیشتری برای کشور و ملت باشد.»

اما در میان احزاب پرقدرت جبهه اصلاحات، مواضع حزب کارگزاران، اندکی با مواضع دو تشکل فوق تفاوت داشت. در این میان محمد عطریانفر از اعضای شورای سیاست‌گذاری حزب کارگزاران سازندگی طی یادداشتی در روزنامه اعتماد ملی می‌نویسد «ما باید از حضور مهندس موسوی استقبال کنیم اما مصرانه می‌خواهیم که برای حضور یکپارچه و نیرومند اندیشه اصلاح‌طلبی در ایران، در انتخابات پیش رو از میان این سه چهره صاحب‌نام (خاتمی، کروبی و موسوی) حول یکی از شخصیت‌ها اجماع صورت گیرد.»[1] به عبارت دیگر، برای حزب کارگزاران و رهبران آن، آن چه که اهمیت داشت اجماع بر سر یک کاندیدای قوی، کاستن از تعدد نامزدها و ایجاد یک فضای دو قطبی در انتخابات با مرز «طرفداران احمدی‌نژاد» و «مخالفان احمدی‌نژاد» بود. به نظر آنها این راهبرد می‌توانست بیش از راهبردهای انتخاباتی دیگر نتیجه‌بخش باشد. لذا آمدن به رقابت با کاندیداتوری خاتمی یا موسوی تفاوت چندانی نداشت، آن چه مهم بود دستیابی به شروط بالا بود. از این جهت، ذکر نام کروبی در میان دو نام دیگر بیشتر به تعارف‌های سیاسی شبیه بود، زیرا تمام کارشناسان مسائل انتخاباتی ایران می‌دانستند که کروبی عملاً شانسی برای دستیابی به قدرت

---

۱. «میرحسین موسوی کاندیدای انتخابات ریاست جمهوری شد»؛ *پایگاه خبری دیچه وله*؛ ۲۰۰۹/۳/۱۰.

ریاست جمهوری ندارد و تمام نظرسنجی‌ها نیز این موضوع را تأیید می‌کرد.[1]

با اعلام حضور قطعی موسوی در انتخابات، خاتمی که به دلیل احتمال شکست از پیش نیز مردد بود، فرصت را برای انصراف غنیمت شمرد و طی بیانیه‌ای در ۲۶ اسفند ۱۳۸۷ کناره‌گیری خود از انتخابات به نفع موسوی را اعلام کرد. در بخش‌هایی از بیانیه خاتمی چنین آمده بود: «... هنگامی که گفتم «یا من یا مهندس موسوی» در عین احترام به همه عزیزانی که در عرصه انتخابات حضور داشته یا خواهند داشت، به این ظرایف نظر داشتم: اولاً به اهمیت انتخابات، ضرورت پیروزی در آن، لزوم تغییر وضع فعلی در جهت مصالح کشور و اصلاح در حد توان و امکان یکپارچگی نیروهای تغییرخواه و پرهیز از مخدوش شدن ضرورت‌های فوق با طرح گفتمان‌های متفاوت، (ولو یکسان در اصول) توجه داشتم و لذا با فرض آمدن جناب آقای موسوی نمی‌آمدم و حالا نیز نمی‌مانم... ثالثاً: بر این باورم که جناب آقای مهندس موسوی، برای ایجاد تغییر در شرایط کنونی شایستگی لازم را دارند، هر چند ممکن است تفاوت‌ها و تمایزهایی در نظر و عمل وجود داشته باشد... رابعاً: حضور در انتخابات برای پیروزی است، نه یک تفنن پرهزینه و بر این باورم که ایشان زمینه کسب آراء و انتخاب از سوی مردم را دارند، البته در صورتی که همه ما هوشیارانه و واقع‌بینانه عمل کنیم... من به حکم وظیفه اخلاقی و برای پرهیز از هرگونه پراکندگی در آراء و با ایمان کامل به توان و مرجعیت مردم که «میزان» رأی آنان است و باید آرائشان در حد امکان به نقطه واحدی سوق داده شود، از صحنه نامزدی انتخابات کنار می‌کشم تا به یاری خداوند تغییر و بهبود اوضاع بهتر و کم‌هزینه‌تر در دسترس قرار گیرد و با این کار می‌کوشم تا امکان بهره‌برداری سوء را از کسانی که پیروزی خود را در القاء اختلاف و نیز تشتت آراء در جبهه گسترده خواستاران تغییر می‌جویند بگیرم.»[2]

پس از اعلام انصراف خاتمی بسیاری از طرفداران وی که هنوز موسوی را شخصیتی متعلق به دهه شصت می‌دانستند، از این اقدام وی ناراضی شدند و لب به انتقاد گشودند. اما در میان واکنش‌های صورت گرفته به بیانیه خاتمی نکته قابل توجه درباره کسانی بود که روغن ریخته شده را نذر امامزاده کردند و این مصلحت‌سنجی او را رفتاری «اخلاقی» معرفی

---

۱. به طور نمونه بنگرید به نظرسنجی پایگاه اینترنتی تریبون (از رسانه‌های خبری نزدیک به کروبی) که در آنجا نیز نام کروبی پس از نام خاتمی و موسوی قرار گرفته است: «خاتمی و میرحسین کاندیداهای منتخب اصلاح‌طلبان»؛ پایگاه اینترنتی تریبون؛ ۱۹ دی ۱۳۸۷.

۲. خاتمی، محمد؛ *بیانیه انصراف از نامزدی در انتخابات*؛ ۲۶ اسفند ۱۳۸۷.

کردند.[1]

نکته قابل توجه درباره استفاده شعاری از مفهوم «اخلاق» این است که ایـن جبهـه چـون خود به استفاده شعاری از دین منتقد بود، نمی‌توانست از این رویکرد بهره ببرد. لـذا بـرای آن که بتواند بر مقبولیت رفتار سیاسی خود بیفزاید به روش ابزاری از «اخلاق» و دادن شعارهای اخلاقی روی می‌آورد. البته خاتمی پیش از آن که شـعار اخلاقـی بدهـد روز پـیش از انتـشار بیانیه دلایل واقع‌بینانه انصراف خود را از کناره‌گیری از انتخابـات در حاشـیه برنامـه جمـاران چنین عنوان کرده بود: «ما سه نفر (خاتمی، کروبی و موسوی) نمی‌توانستیم پنجـاه درصـد آرا را داشته باشیم، اما حالا وضعیت با کناره‌گیری من بهتر می‌شود. اگر مـن مـی‌آمـدم و بـه دور دوم می‌رفتم برای من شکست بزرگی بود، اما اگر میرحسین به دور دوم راه یابد، یک پیروزی برای ماست. درست است که میرحسین بخشی از آرای جوانان را که من دارم، نـدارد امـا در عوض بخشی از آرای اصول‌گرایان برای اوست.»[2]

در این بیانات خاتمی دو نکته قابل توجه است، یکی ترس از شکست و دیگری برداشت از موقعیت موسوی در جامعه. چه اشکالی داشت که خاتمی در انتخابات شـرکت مـی‌کـرد و می‌توانست با شکست احمدی‌نژاد در دور دوم به ریاست جمهوری برگزیـده شـود؟ مـشکل اینجا بود که خاتمی حتی از احتمال شکـست هراسـان بـود. او نـسبت بـه موسـوی از نگـاه واقع‌بینانه‌تری برخوردار بود. خاتمی که طی چند سفر استانی، سردی اکثریت جامعه بـا خـود را احساس می‌کرد، «شکست» را کاملاً محتمل می‌دانست و ترجیح می‌داد موسوی، قربانی این شکست باشد نه او. حال که رفتار او جواب داده بود و توانسته بود کـاری کنـد کـه موسـوی سریع‌تر به تصمیم نهایی برسد، او وظیفـه‌اش را بـرای جبهـه دوم خـرداد انجـام داده بـود و می‌توانست مسئولیت احتمالی شکست را از دوش خود بردارد. در واقع خاتمی کـه مـی‌دیـد موقعیت وی در میان طبقاتی از جوانان جامعه شهری بهتر از موقعیت موسوی است و با ایـن وضعیت انتخاباتی در سراسر کشور موسوی توان آن را ندارد کـه در مرحلـه نخـست پیـروز انتخابات باشد، اینگونه می‌پسندید که موسوی بتوانـد بخـشی از آرای احمـدی‌نـژاد در میـان اصولگرایان را جلب کند و انتخابات را به مرحله دوم بکشاند. آرزوی خاتمی راه‌یابی موسوی به دور دوم بود که آن را در قالب تحلیل ارائه می‌داد.

---

۱. به طور نمونه بنگرید به: «بیانیه انصراف خاتمی؛ تصمیم اخلاقی فراتر از کسب قـدرت»، *پایگـاه اینترنتـی تریبـون*؛ ۲۷ اسفند ۱۳۸۷.

۲. «خاتمی گویا باز هم مرد ماندن نیست»؛ *پایگاه اینترنتی رجانیوز*؛ یکشنبه ۲۵ اسفند ۱۳۸۷.

به هر طریق جبهه دوم خرداد موفق شد تا پایان سال ۱۳۸۷ نماینده اصلی خود را برای رقابت با احمدی‌نژاد در انتخابات دهم ریاست جمهوری بشناسد و از این جهت کتاب سال ۸۷ را با فکر و عزمی منسجم ببندد. با روشن شدن تکلیف جبهه دوم خرداد در انتخابات ۸۸ اما کار موسوی آغاز شده بود و او باید به پرسش‌های فراوانی پاسخ می‌گفت و برنامه تبلیغاتی خود را به کمک طیف رنگارنگ جبهه دوم خرداد آماده می‌کرد. لذا در حالی که با آغاز نوروز ۸۸ تعطیلات نوروزی ایرانیان آغاز می‌شد، این تعطیلات جبهه مقابل احمدی‌نژاد را به فعالیتی بیش از گذشته فرامی‌خواند.

نتیجه

در انتخابات ۸۸ خط قرمز جبهه دوم خرداد دستیابی دوباره احمدی‌نژاد به مقام ریاست جمهوری بود. برای دستیابی به این مقصود دو راه قابل تصور بود. نخست جلوگیری از حضور احمدی‌نژاد در رقابت انتخاباتی با پیش کشیدن مسئله «دولت وحدت ملی» بود و دیگر به میدان آوردن رقیبی جدی برای رقابت با او بود. پس از شکست برنامه «دولت وحدت ملی» که طرحی خام و نسنجیده و غیرواقع‌بینانه بود و با مخالفت اصول‌گرایان مواجه شد، راهکار دوم از اوایل دی ۱۳۸۷ به طور جدی پیگیری شد. احمدی‌نژاد در اواخر آذر ۸۷ با دعوت از رقیب برای رقابت با خود نشان داد که عزم محکمی برای شرکت در انتخابات دارد و طرح مذکور عملاً شکست خورده است.

اما در میان تمام نام‌های متفاوتی که برای حضور در انتخابات مطرح می‌شدند مانند قالیباف، عبدالله نوری، محمد خاتمی، میرحسین موسوی، حسن روحانی، عارف و ... هیچ‌کدام به اندازه محمد خاتمی و میرحسین موسوی نظر تصمیم‌گیرندگان جبهه دوم خرداد را به سوی خود جلب نمی‌کرد. تحلیلگران سیاسی این جبهه در مجموع چهار شرط را برای برگزیدن نامزد انتخاباتی موردنظر لازم می‌دانستند:

۱. فرد موردنظر باید مقبولیت عمومی و توانایی جذب رأی داشته باشد؛
۲. به ضرورت باید از وابستگان جبهه دوم خرداد باشد؛
۳. با گفتمان عدالت، که در حال حاضر مورد توجه جامعه است، بیگانه نباشد؛
٤. بتواند در میان نیروهای مذهبی و به ویژه جمعیتی که منتقد احمدی‌نژاد هستند، نیز بخشی از آراء را به سوی خود جلب کند.

با وجود این چهار شرط، در میان نام‌های مختلف مطرح شده نظرها بیش از همه به سوی

خاتمی و موسوی معطوف شد. اما خاتمی از آنجا که واجد شرایط سوم و چهارم نبود و از خطر شکست واهمه داشت، تلاش کرد تا موسوی را برای رقابت با احمدی‌نژاد وارد میدان کند. در نهایت پس از چند ماه کشمکش بر سر آمدن خاتمی یا موسوی، وقتی که موسوی در ۲۰ اسفند ۸۷ از عزم جدی خود برای شرکت در انتخابات سخن گفت، خاتمی در ۲٦ اسفند ۸۷ انصراف رسمی خود را از نامزدی انتخابات اعلام کرد، تا جبهه دوم خرداد به صورت مشخص و روشن به برنامه‌ریزی برای انتخابات سه ماه بعد بپردازد.

فصل سوم
راهبرد تبلیغاتی و گفتمان انتخاباتی میرحسین موسوی

با آمدن موسوی به میدان رقابت در انتخابات ۸۸ ، او می‌بایست پیش از اینکه برنامه تبلیغی خود را تنظیم کند به چند پرسش پاسخ می‌گفت. در واقع بسیاری که او را با گفتمان گذشته‌اش می‌شناختند او را بیش از هر کس به گفتمان احمدی‌نژاد نزدیک می‌دانستند. این موضوع به اندازه‌ای رایج بود که حتی بسیاری از طرفداران احمدی‌نژاد برای وی احترام ویژه‌ای قائل بودند و از این جهت پرسش‌ها و ابهام‌ها چند برابر می‌شد. به طور نمونه مهدی کوچک‌زاده از نمایندگان اصول‌گرای مجلس معتقد بود میرحسین موسوی که در اولین سخنانش پس از بیست سال، دم از اسلام ناب محمدی(ص) زد، نمی‌تواند سنخیتی با اصلاح‌طلبی که ما طی هشت سال دوره دوم خرداد شناختیم داشته باشد. میرحسین ویژگی‌های مثبتی دارد و هشت سال نخست‌وزیری وی خواسته یا ناخواسته در دوره امامت حضرت امام(ره) و ریاست جمهوری رهبر معظم انقلاب بود. در آن دوران یک سری برجستگی‌های خاص از وی دیده شده که از مهم‌ترین آنها ایستادگی و مقاومت در برابر دشمن بود که اینها در ذهن و چشم مردم مطلوب و پسندیده است. لذا از این منظر نیز می‌توان نگریست که اصلاح‌طلبان برای اینکه واقعیت هشت سال گذشته خود را بپوشانند، خویش را به میرحسین موسوی می‌چسبانند. میرحسین سنخیتی با اصلاح‌طلبانی از جنس آقاجری و مجتهد شبستری ندارد.[1] ابهام‌های حضور موسوی در

---

۱. «خوشبینی کوچک‌زاده درباره موسوی»؛ *پایگاه خبری انصار نیوز*؛ یکشنبه ۱۱ اسفند ۱۳۸۷.

انتخابات دهم ریاست جمهوری به گونه‌ای بود که افکار عمومی را به خود متوجه ساخت و پرسش‌های متعددی را دامن زد. در این فضا نامه‌ای سرگشاده از سوی جمعی از دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف منتشر شد که به طور مناسبی بازنمایاننده پرسش‌ها و ابهام‌های اطراف این اعلام حضور بود. در بخش‌هایی از این نامه چنین آمده است:

این روزها فضای جامعه کم کم در حال انتخاباتی شدن است و بحث آمدن و رفتن نامزدهای مختلف، از گفتمان‌های مختلف؛ و در این پدیده جالب توجه و قابل تأمل برای مردم و فرزندان انقلاب کاندیداتوری مهندس میرحسین موسوی در انتخابات ریاست جمهوری دهم است. میرحسین موسوی عملکرد ۲۸ ساله در فضای پس از دولتمردی دارد. هشت سال نخست‌وزیری در زمان جنگ تحمیلی که البته اذهان ملت از عملکرد دولت وقت که دولتی استثنایی، برآمده از شرایط استثنایی جنگ بود، خاطراتی خوش به یاد می‌آورد. اما عمل میرحسین موسوی تنها به همین هشت سال نخست‌وزیری ختم نمی‌شود. مهندس موسوی بیست سال سکوت نیز در کارنامه خود به همراه دارد. کدام بیست سال؟ ابتدای این بیست سال با دولت سازندگی و سیاست‌های تعدیل اقتصادی شروع شد. سیاست‌هایی که درها را برای واردات باز گذاشت تا به قول خود بعد از فضای جنگ دوباره دریچه تعاملات جمهوری اسلامی را با دنیا بگشاید. همان دنیایی که تمام قد در برابر اسلام ناب در سال‌های جنگ تحمیلی ایستاده بود و البته واردات، فرهنگ مصرف‌گرایی و اشرافی‌گری را جای گوهر قناعت و ساده‌زیستی برای مردم و مسئولین به ارمغان آورد. گوهری که به سختی و با هزینه فراوان در سال‌های جنگ به دست آمده بود. تعدیل اقتصادی، تورم ۴۹/۵ درصدی را سبب شد و مستضعفان را زیر چرخ‌های اقتصادی له کرد و ما را قدم‌هایی بسیار از عدالت دورتر کرد. چرا که نگرش مسئولین وقت دولتی همین بود. آن روز رئیس بانک مرکزی از علم اقتصاد و ضرورت له شدن عده‌ای زیر چرخ اقتصاد برای حرکت آن چرخ و به اصطلاح سازندگی سخن می‌گفت و آن روزها تاریخ از میرحسین موسوی جز دو مصاحبه در جواب نقدها چیزی درون خود نمی‌یابد. روزها گذشت و دولت اصلاحات بر سر کار آمد و با ندای چپ انقلابی، چپ «تجدیدنظرطلب» بر سر کار مردم آمد. به دنبال تجدیدنظر در چه بودند؟ تاریخ سخنان وزیر ارشاد و وزیر کشور دولت وقت را فراموش نمی‌کند، همان طور که سخنان عبدالکریم سروش‌ها، آقاجری‌ها، حجاریان‌ها، اکبر گنجی‌ها، بهزاد نبوی‌ها، عطریانفرها، قوچانی‌ها و... را فراموش نمی‌کند. همان‌گونه که روزنامه‌های جامعه و

توس و نشاط و آریا و اقبال و... را فراموش نمی‌کند؛ و همه آنها تجدیدنظر در یک چیز را می‌خواستند: «شعارهای انقلاب امام(ره) و مردم».[1] می‌خواستند امام را به موزه تاریخ بسپارند و تنها همان یک جمله «میزان رأی ملت است» را از وی برای یادگاری نگاه دارند. البته مخفیانه و آرام در کنار هجمسه توپخانه‌ها به سمت شعارهای انقلاب، سیاست‌گذاران اقتصادی هشت سال سازندگی با سرعت بیشتری هشت سال دیگر روی گلوی مستضعفان مشغول چرخ اقتصاد سواری بودند. می‌خواستند جنگ فقر و غنا را [که امام(ره) می‌فرمود] به جنگ «ایسم‌ها» تبدیل کنند و همه «ایسم‌ها» محترمانه و غیرمحترمانه آرمان‌های امام را برنمی‌تافتند. یکی دین را ارزشی شخصی می‌خواند و دیگری افیون توده‌ها. آنجا بود که کمر همتی که اسلام آمریکایی برای نابودی اسلام ناب بسته بود به خوبی مشاهده می‌شد... البته تاریخ در هشت سال اصلاحات از میرحسین موسوی جز رونق گالری نقاشی‌هایش خاطره دیگری به یاد ندارد.

روزها گذشت، در روزگاران ناامیدی همگان از شعارهای انقلاب، در روزگاری که دیگر راستی‌ها نیز با شعار دولت امید و بنرهای رنگی «سلام دکترا» به میدان آمده بودند، باز هم ولی‌نعمتان انقلاب همان توده‌های مستضعف به یاری امام خود آمدند و دولتی برآمده از شعارهای انقلاب را بر سر کار آوردند. دولتی که افتخارش ساده‌زیستی رئیس‌جمهورش، تکرار صریح سخنان امام(ره)، سفرهای استانی به نقاط محروم، آمدن به میان مردم و حرف آنها را از نزدیک شنیدن، مبارزه با مظاهر داخلی وخارجی اسلام آمریکایی و متحجرین، سنگ‌اندازی متقابل در برابر شبکه اختاپوسی «ثروت‌های از ناکجا آمده»، دفاع از محرومین و ایستادگی قاطعانه بر حقوق مسلم و منافع ملت بود. دولتی که بی‌اشتباه یا حتی کم‌اشتباه نبود اما هیچ‌گاه اصول را اشتباه نگرفت، امام را فراموش نکرد، جانشین امام را تنها نگذاشت، شعارهای انقلاب را به لسان یا عمل تحقیر نکرد. دولتی که افتخار می‌کرد او را به خاطر تکرار سخنان و شعارهای امام مسخره می‌کنند.

اما این بار تاریخ اینگونه روایت می‌کند که میرحسین موسوی تنها چهار سال را به سکوت گذراند. این بار وارد میدان شد، چرا؟ میرحسین خود می‌گوید: «برای کشور احساس خطر می‌کنم.» میرحسین نگران شیوه استفاده از صندوق ذخیره ارزی، انحلال سازمان مدیریت، واگذاری پول به مردم و انجام کارهای کوچک به جای طرح‌های ملی و... است. اما شعار

---

۱. در این باره بنگرید به: امیری، جهاندار؛ *اصلاح‌طلبان تجدیدنظرطلب و پدرخوانده‌ها*؛ تهران؛ مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸٦.

میرحسین همان بازگشت به اسلام ناب و حمایت از مستضعفان است. میرحسین از ارزش‌ها سخن می‌گوید، از این که بدون عدالت آزادی ارزش ندارد. از این که مبادا مردم به جای ارزش‌ها بر سر سفره خود به دنبال رنگارنگی سفره‌های خود باشند. میرحسین از شعارهای امام می‌گوید، اما جامعه پاسخی شفاف را از او برای سئوالاتش می‌طلبد. به راستی چه رخ داده که میرحسین را امروز این قدر نگران کرده است؟ آیا ارزش‌های امام امروز بیش از دوران اصلاحات و سازندگی در معرض خطر قرار گرفته که میرحسین به میدان آمده است؟ آیا سیاست‌های اقتصادی دولت فعلی از سیاست‌های شانزده سال پیشین بیشتر مستضعفان و محرومین را می‌آزارد؟ آیا سیاست خارجی امروز که حکم به شکست تعلیق می‌کند کمتر از سیاست خارجی که دنبال رابطه با آمریکاست و از رهبر انقلاب تقاضای دوباره نوشیدن جام زهر را می‌کند با آرمان‌های امام(ره) تطابق دارد؟... و سئوال کلیدی‌تر از همه اینها: آیا قرابت میرحسین موسوی (شعارهایش، عملکردش و گفتمانش) با این دولت به مراتب بیشتر از دولت‌های پیشین نیست؟[1]

واقعیت این بود که اگر موسوی نمی‌توانست به پرسش‌های بالا پاسخ مناسبی دهد باید در دستیابی خویش به موفقیت تردید می‌کرد. به هر طریق بخشی از گفتمان موسوی را گفتمان عدالت‌خواهی تشکیل می‌داد. لذا او باید برای ایرانیان توضیح می‌داد که چرا در طول بیست سال که در ۱٦ سال گذشته‌اش گفتمان عدالت‌خواهی در حاشیه بوده است در انزوا و سکوت به سر برده است، اما اکنون که این گفتمان از نو احیا شده است و جامعه از چهار سال گذشته به آن اقبال نشان داده به شیوه انتقادی پا به عرصه نهاده است. او در چهار سال گذشته که به موفقیت این گفتمان یقین نداشت در انتخابات شرکت نکرد، اما اکنون که اوضاع جامعه و مطالبات آن را متفاوت می‌یافت اعلام آمادگی کرد. واقعیت این است که موسوی هیچ‌گاه نتوانست پاسخ قانع‌کننده‌ای برای افکار عمومی پیرو گفتمان عدالت‌خواهی بدهد. او پاسخی را برای این پرسش‌ها در نظر گرفت که از یک سو سطحی و شعاری به شمار می‌آمد و از سوی دیگر مطابق با رویکرد «احمدی‌نژادستیزی» بود. چنان که پیشتر گفته شد احمدی‌نژادستیزی راهبردی بود که پس از انتخابات ۸٤ از سوی شکست‌خوردگان پیگیری شد و تا سال ۸۸ ادامه یافت. این راهبرد اساس تبلیغات انتخاباتی موسوی در سال ۸۸ را نیز تشکیل می‌داد، تا بدین طریق تمام افرادی که از وضع موجود ناراضی هستند به صورت

---

۱. «نامه سرگشاده دانشجویان دانشگاه شریف به مهندس موسوی»؛ «دولت ائتلافی»، ترجمان «دولت وحدت ملی»؛ *پایگاه خبری انصار نیوز*؛ سه‌شنبه ۲۷ اسفند ۱۳۸۷.

مقطعی در یک صف واحد قرار گیرند. در ماه‌های منتهی به انتخابات دو جمله کلیدی از موسوی به یادگار ماند: «من احساس خطر می‌کنم» و «تا روز انتخابات انتقاد خواهم کرد.» این جملات در واقع نشان دهنده راهبرد احمدی‌نژادستیزی در محور تبلیغات انتخاباتی موسوی است که در مطالب بعدی به طور تفصیلی به آن خواهیم پرداخت.

اما در سال ۸۸ یک موضوع به روشنی قابل دریافت بود؛ اینکه در جامعه کنونی و در حال گذار ایران به دلایل مختلف نارضایتی‌هایی از وضعیت اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی وجود دارد. اما نکته سیاست‌ورزانه جبهه دوم خرداد اینجا بود که تلاش داشت احمدی‌نژاد را عامل همه کاستی‌ها و مشکلات معرفی کند. مشکلاتی که بسیاری از آنان ساختاری بودند و ریشه‌های تاریخی داشتند. اصولاً وجود همین مشکلات در چهار سال پیش بود که موجب شد احمدی‌نژاد با شعارهایی که بوی «تغییر» می‌داد بر منصب ریاست جمهوری بنشیند. این بار نیز جبهه دوم خرداد برای آن که بتواند در انتخابات به موفقیت برسد به شعار «تغییر» روی آورد و حتی به ایدئولوژی سکولاریستی خود پشت کرد و در صدد برآمد تا نیروهای اجتماعی مختلف با گفتمان‌های متفاوت را که در دو عنصر «نارضایتی از وضع موجود» و «مخالفت با احمدی‌نژاد» شریک هستند در یک اردوگاه جمع کند. آنها در طول چهار سال گذشته اینگونه تفسیر و تبلیغ کرده بودند که احمدی‌نژاد عامل تمام کاستی‌ها و مشکلات کنونی کشور است و نارضایتی‌ها با رفتن او از این منصب برطرف خواهد شد. لذا موسوی گام نخست خود را برای رسیدن به کرسی ریاست جمهوری با رویکردی سلبی و نفرت خیز برداشت. به عبارت دیگر، با پیگیری این رویکرد، رأی موسوی وقتی تأمین می‌شد که نفرت از احمدی‌نژاد به حد اعلا می‌رسید. احمدی‌نژاد وقتی قافیه را می‌باخت که آرای بیش از هفده میلیونی وی در دوره گذشته ریزش می‌کرد و این ریزش وقتی حاصل می‌شد که دل‌ها پر از کینه او شود. چنانکه خواهیم دید در بیشتر رسانه‌های طرفدار موسوی به جای آن که به طور علمی برنامه‌های او را برای مدیریت کشور و اصلاح وضعیت امور به منظر عموم بگذارند با هزاران خبر سلبی تنها از اینکه احمدی‌نژاد کشور را به بحران کشانده است، سخن گفته شد.

به هر طریق، مهمترین پاسخی که موسوی به پرسش «چرا پس از بیست سال سکوت اکنون وارد عرصه شدید؟» داد، این بود که «احساس خطر کردم؛ والا با این سن و سال وارد عرصه انتخابات نمی‌شدم.»[۱] چنان که دیدیم این پاسخ، پرسش‌های دیگری تولید کرد و نتوانست راه

---

۱. «در برابر اقدامات و طرح‌هایی نظیر پرداخت نقدی یارانه‌ها چاره‌ای جز افشاگری نداریم»؛ *پایگاه اینترنتی پارلمان نیوز*؛ ۶ اردیبهشت ۱۳۸۸؛ کد خبر ۷۰۳.

خود را برای نفوذ در میان توده پیدا کند. روشن بود که این پاسخ دست کم همه واقعیت نیست. گذشته از این که احساس موسوی چه اندازه با واقعیت انطباق داشت، اما به هر حال او حق داشت که هر احساسی که می‌خواهد از وضعیت کنونی داشته باشد: «احساس خطر» یا «احساس رضایت». معلوم است که رسیدن به هر کدام از این احساس‌ها دلیل بر واقعی بودن آن نیست. لذا حتی اگر گذاره بالا را دارای صدق اخلاقی بدانیم و با صدق منطقی آن هم کاری نداشته باشیم، اما برای شرکت در انتخابات این دلیل کافی و قانع‌کننده نبود. به طور مثال، بسیاری در جبهه اصلاحات چنین احساسی داشتند اما چنین اقدامی نکردند. لذا از دلایل دیگری که می‌توانست ذکر شود - اما موسوی بنابر مصالح شخصی آن را نمی‌گفت - این بود که وی از شکست دادن احمدی‌نژاد مطمئن بود و چندان در این مورد تردید نداشت. او اگر از این موضوع مطمئن نبود، انگیزه‌ای برای شرکت نداشت. تقریباً از سال ۷٦ همواره جریان دوم خرداد موسوی را به عنوان چماقی برای جبهه رقیب به کار می‌برد و همواره اینگونه وانمود می‌شد که هرگاه او در هر انتخاباتی شرکت کند، پیروز مبارزه خواهد بود.

موسوی همواره آخرین تیر ترکش این جبهه معرفی می‌شد. لذا یکی از دلایلی که موسوی را برای این کار مصمم کرد، اما ناگفته ماند، اعتقاد درونی او به پیروزی بود؛ اگر نه او پس از ٦۸ سال عمر و هشت سال نخست‌وزیری نیازی به خطر جاه‌طلبی نداشت. او با این شرایط تنها در صورتی در رقابت حاضر می‌شد که تقریباً از دستیابی به نتیجه مطمئن باشد. اما دلیل دیگر، شباهت ظاهری گفتمانی او با احمدی‌نژاد بود که موجب می‌شد او برای اثبات خویش و جبهه‌ای که به آن تعلق دارد احساس تکلیف کند و به او القا کنند که رسالتی تاریخی بر عهده دارد. او باید نشان می‌داد که گفتمانی که احمدی‌نژاد اکنون خود را به نماد آن تبدیل کرده به اشتباه اینگونه شده است. در واقع او باید جبران اشتباه خویش در سال ٨٤ را می‌کرد. در سالی که او گمان نمی‌برد گفتمان عدالت‌خواهی تا این اندازه پیرو داشته باشد. در آن سال به اشتباه شرکت نکرد و احمدی‌نژاد شرکت کرد. او نگفت و احمدی‌نژاد گفت. او خفت و احمدی‌نژاد نخفت. لذا در سال ۸۸ باید نشان می‌داد که این شاهین به اشتباه بر دوش رقیب نشسته و او نسخه‌ای بدلی است.

دلیل دیگر می‌توانست این باشد که در طی سال‌های ٨٤ تا ۸۸ هیمنهٔ مدیران و ساختارهای اقتصادی که از سال ٦۸ بر امور کشور حکم‌فرما بود، شکسته شده بود و ایجاد دگرگونی و تغییر را برای رئیس‌جمهور بعدی ساده‌تر می‌کرد. لذا، برخلاف آنچه که ادعا می‌شد، این احساس وجود داشت که رئیس دولت بعدی از اختیارات مناسبی برای ایجاد

دگرگونی برخوردار است؛ که این خود تا حدی در اقدامات دولت احمدی‌نژاد در چهار سال گذشته ریشه داشت. البته دلیل دیگری که پیشتر گفته شد درخواست برخی خواص سیاسی و اعلام حمایت آنان از وی بود. موسوی با تجربه‌ای که داشت می‌دانست بدون حمایت بخش مهمی از خواص سیاسی کارها پیش نمی‌رود.

«احمدی‌نژادستیزی» راهبرد تبلیغات انتخاباتی

تحلیل و بررسی شیوه تبلیغاتی موسوی در ایام انتخابات و حتی پس از آن نشان می‌دهد که رویکرد به کار گرفته شده در آن، با متنی که به نام «منشور راهبردی» این جریان منتشر شد مطابقت دارد. نویسنده این متن محمدرضا تاجیک، مشاور دولت خاتمی و مشاور تبلیغاتی و انتخاباتی موسوی بود. در درون این متن نیز دو راهبرد گذشته جبهه دوم خرداد یعنی «فتح سنگر به سنگر» و «فشار از پایین و چانه‌زنی در بالا» به وضوح نمایان است. البته این تفاوت وجود دارد که ادبیات تاجیک نسبت به حجاریان دانشگاهی‌تر است. در این متن هدف، کسب قدرت هژمون در آینده جامعه معرفی شده است. وی برای دستیابی به این مقصود این روش‌ها را معرفی می‌کند: تسخیر میکروفیزیک قدرت؛ تسخیر جامعه مدنی از طریق سیاست‌های خرد و پراکنده، از طریق جنگ در هر موضع (هر زمان، هر مکان)، از طریق پیشتازی فرهنگی اجتماعی، مستغرق شدن در جامعه مردمان، از طریق جذب دیگران، از طریق ایجاد مدیریت و سوار شدن بر امواج بحران؛ ایجاد یک جنبش کارناوالیستی عظیم تسخیر قدرت‌های جاری در ریزبدنه‌های جامعه؛ ایجاد گسست‌های کوچک و انقلابی ذره‌ای (مولکولی) بی‌پایان از طریق مبارزه و مقابله با قدرت در محل اعمال. یعنی مبارزه محلی و پخش و خرد شده به تعداد و تنوع ساختارهای زندگی روزمره و از طریق مبارزه غیرسلسله مراتبی گروهک‌های کوچک که مرکزیت را زیر سئوال برده و مبارزات ویژه خود را پیش می‌برند. زیرا فعالیت گروهی سراسری به توطئه و قدرت‌طلبی متهم می‌شود. در این متن همچنین آمده است مبارزه در جامعه شبکه‌ای به صورت گروهکی (نفر و خانواده) و نه گروهی (حزب و سازمان) عمل می‌کند و شکل واحد، یگانه و متمرکز ندارد. شبکه اجتماعی از گروهک‌های نامحدود، متکثر و کمتر شناخته شده عمل می‌کند و پیکره اصلی قدرت را می‌سازد و در بدنه قدرت حاکم مستقر شده و عمل می‌کند.[1]

---

۱. «ناگفته‌هایی درباره منشور راهبردی جریان فتنه و نویسنده آن»؛ *پایگاه اینترنتی رجانیوز*؛ شنبه ۲۰ بهمن ۱۳۸۸.

دقت به راهبرد انتخاباتی بالا نشان می‌دهد که این شیوه تلاش دارد از قدرت‌های کوچک و ریز منتشر در جامعه به واسطه حلقه‌ای که در زمان مقتضی آنها را به یکدیگر پیوند می‌زند، قدرتی بزرگ و برتر ایجاد کند. لذا چیزی که می‌توانست این ریزبدنه‌ها را به یکدیگر پیوند بزند و از هویت‌های گسیخته آنان هویتی واحد، تحریک‌برانگیز، تشویق‌کننده و سرنوشت‌ساز ایجاد کند، برگزیدن یک «نماد» بود تا آنان بتوانند همدیگر را پیدا کنند، مایه قوت قلب یکدیگر باشند و مزاج جامعه را بسنجند. وجود یک «نماد مشترک» می‌توانست علامتی برای قدرت‌های کوچک و خرد باشد تا به واسطه آن قدرتی بزرگ تشکیل دهند. این نماد همان رنگ سبز بود. نماد سبز همان تسخیر میکروفیزیک قدرت بود که این چنین عینیت می‌یافت. نماد سبز به معنای جنگ در هر موضع و در هر مکان و زمان بود؛ مستغرق شدن در جامعه را در پی داشت؛ به جذب دیگران یاری می‌رساند؛ ایجاد یک جنبش کارناوالیستی عظیم را تسهیل می‌کرد. مبارزه محلی و خانه به خانه را دامن می‌زد و در ضمن از این که آنان را به یک مرکز نسبت دهد دوری می‌جست.

البته انتخاب رنگ سبز برای بخش‌های سنتی‌تر جامعه و بخش‌های دور از مرکز استفاده ابزاری از مذهب را نیز در نظر گرفته بود. احترام ایرانیان به سادات مؤمن و اصولاً برجستگی مسئله سیادت در بخش‌هایی از جامعه ایران استفاده از این رنگ را بیش از رنگ‌های دیگر توجیه می‌کرد. موسوی خود در توضیح این که چرا رنگ سبز را برگزیده است، به عنصر مذهبی رنگ سبز متوسل شد. به عبارت دیگر، گرچه جبهه دوم خرداد در سال ۷٦ تلاش کرد تفسیری سکولاریستی از رأی به خاتمی ارائه دهد، اما خود نیز می‌دانست که بخش مهمی از رأی به خاتمی به دلیل روحانی بودن وی، سید بودن او و تأکید وی بر گفتمان دینی است؛[۱] لذا در سال ۸۸ به جذب این جمعیت گسترده نیز نظر داشت.

بر این اساس در پایگاه اینترنتی «میرحسین» درباره بهره‌گیری از نماد سبز که از آن با عنوان «جنبش سبز» یاد می‌کند چنین آمده است: «در این پروژه ایرانیان با انگیزه حامی مهندس موسوی به هنگام سوار شدن به تاکسی و اتومبیل‌های کرایه و آژانس‌ها در طی مسیر ضمن توزیع روزنامه‌های اندیشه نو، کلمه سبز و کلیپ‌های انتخاباتی مهندس موسوی به راننده و سایر مسافرین پیام‌های مهندس موسوی را به ایشان انتقال می‌دهند. در این پروژه ایرانیان با انگیزه حامی مهندس موسوی با استفاده از خودروهای شخصی خود که با روبان‌ها

۱. *انتخاب هفتم، روزشمار هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری اسلامی ایران*؛ به کوشش ابراهیم انصاری لاری؛ تهران، همشهری، ۱۳۷٦، صص ۲۱۳، ۱۸٤، ۱۷۳، ۱٦۱ و ۱٤٤.

و پرچم‌های سبز متمایز شده‌اند اقدام به رساندن رایگان مردم به مقاصد خود نموده و در طی مسیر ضمن توزیع روزنامه‌های اندیشه نو، کلمه سبز و کلیپ‌های انتخاباتی مهندس موسوی و یا پخش فایل‌های صوتی ایشان پیام‌های مهندس موسوی را به ایشان انتقال می‌دهند.» در این روزنامه همچنین به «چت سبز»، «دانشگاه سبز»، «مساجد سبز»، «هیأتهای سبز»، «مطب سبز»، «متروی سبز»، «اتوبوس سبز»، «میهمانی سبز»، «کافی شاپ سبز»، «مغازه سبز» و «اماکن سبز» اشاره شده و توصیه‌هایی مشابه آن را کرده است.[1]

در انتخاب رنگ سبز و کلمهٔ سبز همچنین گوشهٔ چشمی هم به جنبش‌های محیط زیستی چپ‌نمای جوامع غربی داشته‌اند که از کلمه و رنگ سبز در نام‌گذاری سازمان‌های سیاسی خود استفاده می‌کنند؛ تا حمایت تبلیغاتی و مؤثر آنها را در جوامع غربی نیز داشته باشند و خود را نیز از جنس همان‌ها معرفی کنند.

جبهه دوم خرداد برای جذب ریزبدنه‌های جامعه و ساخت ماکروفیزیک قدرت از پیوست میکروفیزیک قدرت، باید به نوعی رمزگشایی از وضعیت کشور وانمود می‌کرد. اگر دو مفهوم از ریزبدنه‌های جامعه داشته باشیم، نخست به معنای همه بافت‌های جامعه و دوم بافت‌هایی که از وضعیت موجود ناراضی و معترض باشند، جبهه دوم خرداد در پی آن بود تا ابتدا اوضاع را بسیار نامطلوب و بحرانی نشان دهد و سپس عامل این وضعیت را «احمدی‌نژاد» معرفی کند. به این معنا «احمدی‌نژادستیزی» راهبردی بود که می‌توانست ریزبدنه‌های جامعه به ویژه بخش معترض را که از وضعیت موجود بسیار ناراضی بودند وارد میدان کند. لذا در نشانه‌شناسی از نماد سبز باید گفت این نماد بیانگر اعتراض به وضع موجود و به ویژه شخص احمدی‌نژاد بود. نماد سبز در گروه‌های خاص‌تر معانی خاص‌تری نیز پیدا می‌کند که یکی از معانی آن دگرگونی ساختار در جمهوری اسلامی بود، اما در معنای عام و فراگیر خود به شعار «احمدی بای بای» دلالت داشت.

سعید حجاریان در بحبوحه روزهای انتخابات به طور تلویحی رویکرد «سیاه‌نمایی» درباره دولت نهم را می‌پذیرد. او گرچه در ذکر دلیل برای مدعا به خود مدعا اشاره می‌کند و «سیاه‌کاری» دولت احمدی‌نژاد را دلیل بر «سیاه‌نمایی» معرفی می‌کند، و به تعبیر منطقی «مصادره به مطلوب» می‌کند. اما به هر طریق وجود این رویکرد در جبهه دوم خرداد را می‌پذیرد. او می‌گوید، نمی‌دانم که لغت سیاه‌نمایی اخیراً از کجا آمده است. وقتی دولتی که سیاه‌کاری می‌کند طبعاً کارگزار کار

---

1. www.mirhoseyn.ir\Green.aspx.

وی نیز سیاه خواهد بود، مگر آن که در لحظاتی حتی لاشه مرده سگی را ببینیم و بگوییم که در جمع دندان سفیدی دارد. اما برای خبرنگاری که می‌خواهد گزارش دقیقی از اوضاع کشور بدهد، این نگاه کارساز نیست وشاید نوعی خیانت به مردم باشد. انقلاب ایران تنها انقلابی بود که به نام اسلام صورت گرفت، هر قرائتی از اسلام داشته باشیم چه حداقلی و چه حداکثری، چه پلورال و چه تک‌صدایی، چه بنیادگرا و چه فقاهتی و چه معنویت‌گرا، قدر معین آن است که مخرج مشترک همه این قرائت‌ها اخلاقی بودن آن است. اما متأسفانه شاهدیم که در این چند سال اخیر حتی ذره‌ای اخلاق نیز رعایت نمی‌شود.[1]

مطلب دیگری که از مطالب پیشین به دست می‌آید این است که استفاده ابزاری از مفهوم «اخلاق» برای اخلاقی نامیدن موسوی و غیراخلاقی نامیدن احمدی‌نژاد به پیش از مناظره ۱۳ خرداد بازمی‌گردد. لذا این جبهه به جز استفاده ابزاری از دین به استفاده ابزاری از اخلاق نیز روی آورد. مصطفی ملکیان طی مقاله‌ای در روز اول خرداد می‌نویسد: «آنچه در جامعه ما بیداد می‌کند (به هر دو معنای تعبیر «بیداد کردن») بی‌اخلاقی است؛ و در این سال‌های اخیر شدت و حدّت این بی‌اخلاقی در نهاد سیاست از همه نهادهای اجتماعی دیگر ما بیشتر شده است و به سبب جایگاه قدرتمند و نافذ این نهاد، موجب سرعت و شتاب یافتن انحطاط اخلاقی در سایر نهادها نیز شده است. در این نهاد، به جای صداقت تزویر و فریبکاری؛ به جای مدارا و بردباری، خشونت و تندی؛ به جای عقلانیت و استدلال‌گرایی، غوغاسالاری و هیاهوگری؛ به جای واقع‌بینی، توهم‌زدگی؛ به جای مسئولیت‌پذیری و اعتراف به خطای خود، عقل کل جلوه دادن و مشکلات را ناشی از کارشکنی دشمنان قلمداد کردن؛ به جای سعه صدر تنگ نظری؛ به جای اعتدال، افراط یا تفریط؛ به جای دوراندیشی، نزدیک بینی؛ به جای حرمت نهادن به آگاهان و نیک‌خواهان، بی‌ادبی و هتاکی به آنان؛ به جای وفای به عهد، عهدشکنی؛ به جای بخشایشگری، کین‌ورزی و کینه‌توزی؛ به جای خوش‌رویی، ترش‌رویی؛ به جای انصاف، تبعیض؛ و به جای نقدپذیری، خودشیفتگی و معصوم‌نمایی نشسته است. بر اساس هیچ معیار و میزان اخلاقی و از منظر هیچ نظام اخلاقی، چه دینی و چه غیردینی، اوضاع و احوالی که در نهاد سیاست ما برقرار است پذیرفتنی و قابل تصویب و تأیید نیست. خطرخیزترین پیامد این بی‌اخلاقی سیاسی بی‌اعتمادی ملت به دولت است.» ملکیان نیز مانند تمام وابستگان این جبهه به همین عبارات کلی بسنده می‌کند و به شاهد مثالی از این همه اتهام اشاره نمی‌کند، و در نهایت می‌نویسد: «با رأی به

۱. «سه دلیل حجاریان برای حمایت از موسوی»؛ *پایگاه اینترنتی کلمه*، دوشنبه ٤ خرداد ۱۳۸۸.

مهندس موسوی به سیاست‌ورزی اخلاقی رأی می‌دهم.»[1] ملکیان با تغافل از تئوری‌های اخلاق‌زدای خشونت‌زا که از خرداد ۷٦ با مرزبندی ایدئولوژیک میان افراد جامعه اخلاق را به مسلخ سیاست برد، ترجیح می‌دهد که به شیوه‌ای سیاست‌ورزانه مصیبت تمام بی‌اخلاقی‌های موجود در جامعه را بر گردن دولت نهم و رئیس آن بیندازد. از این جهت او با پیش کشیدن «سیاست ورزی اخلاقی» موسوی خواستار بازگشت به نوع اخلاق دهه گذشته می‌شود. اخلاقی که تئوری‌های «فتح سنگر به سنگر» و «فشار از پایین و چانه‌زنی در بالا» در آن نقش مهمی ایفا کردند.

در ادامه برای فهم بهتر راهبرد «احمدی‌نژادستیزی» به برخی القاب و عناوینی که احمدی‌نژاد در چند ماه منتهی به انتخابات به آنها نایل شد اشاره می‌کنیم. در ضمن این بررسی حتی می‌تواند الگوی تبلیغاتی این جبهه در برابر احمدی‌نژاد در طول چهار سال پیش از آن را نیز نشان دهد. «خطر بزرگ»[2]، «افراطی محافظه‌کار»[3]، «نااهل»[4]، «شیفته قدرت و ثروت»[5]، «وقیح و دروغگو»[6]، «شعبده‌باز»[7]، «اهل بی‌صداقتی و تهمت و افترا»[8]، «امپراتوری دروغ»[9]، «بی‌هنر»[10]، «بی‌ادب»[11]، «متوهم»[12]، «بدنام»[13]، «دیکتاتور»[14] و البته به این فهرست بلندبالا می‌توان ترجیع‌بند «مرتجع» یا «متحجر» را نیز افزود. نباید فراموش کرد که تمام این عناوین تحت لوای اخلاق نثار رقیب می‌شد و این رقیب بود که به بی‌اخلاقی متهم می‌شد. اینها جدای از ناسزاهایی بود که

---

۱. ملکیان، مصطفی؛ «چرا مهندس موسوی؟»؛ پایگاه اینترنتی خرداد نو؛ ۱ خرداد ۱۳۸۸.
۲. «رویاروی گفتمان هیجان و متانت آشکار کرد: این خطر بزرگ!»؛ *پایگاه اینترنتی کلمه*؛ ۱۵ خرداد ۱۳۸۸.
۳. «علت حمایت سازمان مجاهدین انقلاب از میرحسین موسوی»؛ *پایگاه اینترنتی پارلمان نیوز*؛ ۹ فروردین ۱۳۸۸؛ کد خبر ۵٦۲.
۴. «کروبی: به توصیه امام راحل که فرمودند «مبادا کشور به دست نااهلان بیفتد» توجه کنید»؛ *پایگاه اینترنتی پارلمان نیوز*؛ ۲٦ فروردین ۱۳۸۸؛ کد خبر ۵۳۵.
۵. «او شیفته قدرت و ثروت است نه خدمت»؛ *پایگاه اینترنتی یاری نیوز*؛ ۱٤ خرداد ۱۳۸۸.
٦. «بهشتی: ادب و صداقت بر دروغ و وقاحت پیروز شد»؛ *پایگاه اینترنتی یاری نیوز*؛ ۱٦ خرداد ۱۳۸۸.
۷. «شعبده‌بازی در گفتگوی ویژه خبری»؛ *پایگاه اینترنتی یاری نیوز*؛ ۱٦ خرداد ۱۳۸۸.
۸. «مجید انصاری: اظهارات احمدی‌نژاد مملو از بی‌صداقتی، تهمت و افترا بود»؛ *پایگاه اینترنتی یاری نیوز*؛ ۱٦ خرداد ۱۳۸۸.
۹. «رسوای امپراطوری دروغ»؛ *پایگاه یاری نیوز*؛ ۱٦ خرداد ۱۳۸۸.
۱۰. «خاتمی: مناظره بین احمدی‌نژاد و میرحسین تقابل بین بی‌هنری و هنرمندی بود»؛ *پایگاه اینترنتی رخداد*؛ دوشنبه ۱۸ خرداد ۱۳۸۸.
۱۱. «مهندس موسوی: ادب مرد به ز دولت اوست»؛ *پایگاه اینترنتی رخداد*؛ ۱۸ خرداد ۱۳۸۸.
۱۲. «صندلی ریاست جمهوری، توهم مدیریت جهان را ایجاد کرده است»؛ *پایگاه اینترنتی امید مردم*.
۱۳. «تاج‌زاده: احمدی‌نژاد شکست و بدنامی را با هم تجربه کرد»؛ *پایگاه اینترنتی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران*؛ ۱٦ خرداد ۱۳۸۸؛ کد خبر ۱٤۹۲.
۱٤. «محمد هاشمی: احمدی‌نژاد یک قدم از دیکتاتورها جلوتر است»؛ *پایگاه اینترنتی یاران ایران*؛ ۱٤ خرداد ۱۳۸۸.

برخی هواداران موسوی در شبهای انتخابات در خیابان ولی‌عصر فریاد می‌زدند؛ که ذکر آنها با عفت قلم منافات دارد؛ و البته موسوی و اخلاق‌مداران مشاورش، چاره‌ای برای آن نیندیشیدند. اگر برای تبلیغات انتخاباتی دو رویکرد «سلبی» و «ایجابی» قائل باشیم، به این معنا که رویکرد سلبی بر ضعف رقیب انگشت می‌گذارد و به تخریب وی می‌پردازد؛ و رویکرد ایجابی به تبیین خود و شایستگی‌های درونی نظر دارد، باید اقرار کرد که تبلیغات موسوی به لحاظ کمی و کیفی بیشتر بر روی رویکرد سلبی نظر داشت و کمتر به ابعاد ایجابی پرداخت. به طور نمونه می‌توان به این تیترهای روزنامه «اندیشه نو» در روزهای منتهی به انتخابات نظر کرد: «تغییرات گسترده در وزارت کشور نگران‌کننده است»؛ «خوئینی: موسوی می‌تواند اوضاع را سر و سامان دهد»؛[۱] «نظارت مجلس بر بودجه را احیا خواهم کرد»؛[۲] «دو نظامی، یک مدیر دولتی»؛ «محمود دولت‌آبادی: ما را پیر کردند»[۳]؛ «هیچ‌کس را شهروند درجه دو نمی‌دانم»؛ «بی‌عدالتی اقتصادی را از بین می‌بریم»؛[۴] «سرانجام خوبی در انتظار پرونده‌سازان نیست»؛ «چرا حتی یک مفسد اقتصادی را معرفی نکردید؟»[۵]؛ «موسوی انتخاب مدرسه روشنفکری اسلامی است»[۶]؛ «مشارکت اقوام در اداره کشور»[۷]؛ «خاتمی در تهران – میرحسین در اصفهان»[۸]؛ «دولت میرحسین زندانی سیاسی نخواهد داشت»[۹]؛ «سیاستی که ایرانیان را ذلیل کند، مورد تأیید نیست»[۱۰]؛ «هزار سخنرانی تا انتخابات»[۱۱]؛ «صداها را سرکوب نکنید»[۱۲]؛ «تورم تک رقمی در دولت میرحسین»؛ «پایان متوسط‌پروری با ریاست جمهوری مهندس موسوی»[۱۳]؛ «مردم را فریب ندهید»[۱۴]؛ «نمی‌توان کشور را متحجرانه اداره کرد»[۱۵]؛ «سقوط آزاد»[۱۶]؛ «استقبال ٤٠ هزار نفره استقبال از

---

۱. سه‌شنبه ۲۲ اردیبهشت ۱۳۸۸.
۲. چهارشنبه ۲۳ اردیبهشت ۱۳۸۸.
۳. پنجشنبه ٢٤ اردیبهشت ۱۳۸۸.
۴. یکشنبه ۲۷ اردیبهشت ۱۳۸۸.
۵. سه‌شنبه ۲۹ اردیبهشت ۱۳۸۸.
۶. چهارشنبه ۳۰ اردیبهشت ۱۳۸۸.
۷. پنجشنبه ۳۱ اردیبهشت ۱۳۸۸.
۸ شنبه ۲ خرداد ۱۳۸۸.
۹. یکشنبه ۳ خرداد ۱۳۸۸.
۱۰. یکشنبه ۳ خرداد ۱۳۸۸.
۱۱. دوشنبه ٤ خرداد ۱۳۸۸.
۱۲. چهارشنبه ٦ خرداد ۱۳۸۸.
۱۳. شنبه ۹ خرداد ۱۳۸۸.
۱۴. شنبه ۱۲ خرداد ۱۳۸۸.
۱۵. چهارشنبه ۱۳ خرداد ۱۳۸۸.
۱۶. شنبه ١٦ خرداد ۱۳۸۸.

میرحسین»[1]؛ «همه کارگزاران پشت سر موسوی»[2]؛ «بی‌اعتمادی به دانشجویان، بی‌اعتمادی به ملت است»[3]؛ «ماجراجویی در سیاست خارجی به زیان کشور است».[4]

نگاهی به ۲۵ تیتر بالا نشان می‌دهد از میان آنها ١٦ تیتر به طور مستقیم و غیرمستقیم به انکار رقیب نظر دارند و تنها ۹ عنوان است که به اثبات خود می‌پردازد. گذشته از آن که این عناوین چه اندازه هیجانی و پوپولیستی هستند و چه اندازه بر «عقلانیت باوری» مخاطب استوارند و گذشته از آن که ادعاهای مطرح شده درباره رقیب چه اندازه درست یا نادرست است، نگاهی گذرا نشان می‌دهد که ٦٤ درصد این محورهای تبلیغاتی در انکار رقیب بوده و تنها ٣٦ درصد به اثبات خویش پرداخته است.

البته این آمار اندکی با نگاه خوش‌بینانه ارائه شده است؛ اگر نه در همان ٣٦ درصد مابقی نیز می‌توان رگه‌هایی از انکار رقیب را مشاهده کرد. انکاری که حتی به تخریب و سیاه‌نمایی می‌رسد. به گونه‌ای که پیدا کردن کارنامه مثبت دولت نهم به چیزی شبیه یافتن دندان سفید یک لاشه حیوان تشبیه شده است، یعنی همان مطلبی که سعید حجاریان می‌گفت.

استفاده از این روش تحلیلی را همچنین می‌توان درباره برخی پایگاه‌های اینترنتی متعلق به موسوی نیز به کار گرفت. به طور نمونه در صفحه نخست پایگاه قلم نیوز در ساعت ۱۲ روز ۱۹ خرداد ۱۳۸۸ این عناوین خبری به چشم می‌خورد: «میرحسین: زنجیره سبز، پرچم ایمان و پرچم ضد دروغ است»؛ «مردم ایستاده‌اند تا دروغ را از کشور دور کنند»؛ «دولت رمال و کف‌بین نمی‌خواهیم»؛ «تحلیل مسجدجامعی از اثرات فرهنگی – اجتماعی «خشونت زبانی، آمار دروغ، قانون‌گریزی» و...»؛ «زنجیره سبز انسانی از تجریش تا راه‌آهن در بلندترین خیابان تهران»؛ «نسخه اینترنتی ویرایش نخست برنامه‌های دولت امید»؛ «شهرام ناظری هوادار میرحسین»؛ «کروبی افشا کرد: جزئیات ماجرای توصیه ۷۰۰ میلیون دلاری احمدی‌نژاد»؛ «سوءاستفاده از مراکز دولتی جهت حمله به سیاست‌های ستاد میرحسین»؛ «آقای احمدی‌نژاد پول این تبلیغات را از کجا آورده‌اید؟»؛ «همسر شهید همت: ملت چهار سال است دروغ می‌شنوند»؛ «نقدهای نمایندگان پزشکی مهندس موسوی و محسن رضایی به عملکرد دولت در بخش سلامت»؛ «رئیس‌جمهور موجی از استرس به ملت القاء کرد»؛ «خاستگاه و تکیه‌گاه

---

۱. یکشنبه ۱۷ خرداد ۱۳۸۸.
۲. چهارشنبه ۹ اردیبهشت ۱۳۸۸.
۳. سه‌شنبه ۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۸.
۴. شنبه ۱۵ اردیبهشت ۱۳۸۸.

دولت نهم: رأی ایدئولوژیک و یا مدیریت پوپولیستی»؛ «(تخریب) باغ‌های ایرانی؛ میراث تاریخی، فرهنگی و طبیعی کشور ایران»؛ «ایجاد تنش در برنامه‌های موسوی از شکست رقیب گواهی می‌دهد»؛ «مسئولین ستادهای احمدی‌نژاد به حامیان موسوی پیوستند»؛ «حمایت ۱۳۰۰ تن از اساتید و مدرسان دانشکده‌های علوم تربیتی»؛ «همایش باشکوه حامیان میرحسین موسوی در قم»؛ «انجمن ایرانی روابط بین‌الملل از میرحسین موسوی حمایت کرد»؛ «دولت نهم چند قرارداد نامشخص نفتی و گازی امضا کرد»؛ «یادداشتی از بیژن امکانیان: میرحسین بازیگر بزرگ فیلمنامه‌ای سرنوشت‌ساز»؛ «دختر شهید زین‌الدین با اظهار نگرانی از وضعیت موجود: از مهندس میرحسین موسوی حمایت می‌کنم»؛ «نشست خبری ستاد اصول‌گرایان حامی موسوی فردا برگزار می‌شود» و... .

بررسی این ۲۵ عنوان خبری که در آنها به طور تصادفی و از بالا به پایین صفحه وب صورت گرفته نشان می‌دهد از این میزان ١٦ عنوان خبری به نفی احمدی‌نژاد پرداخته است، سه مورد عناوین خبری حمایت توده‌ای از نخبگان را پوشش داده است، پنج مورد به ذکر حمایت نخبگان فرهنگی اختصاص داشته و تنها یک مورد به برنامه‌های موسوی پرداخته است. به عبارت دیگر ٦٤ درصد محور تبلیغات علیه احمدی‌نژاد بوده، ۲۰ درصد حمایت نخبگان از او را پوشش داده، ۱۲ درصد به اخبار حمایت توده‌ای تعلق داشته و تنها ٤ درصد مربوط به برنامه‌های آتی موسوی بوده است.

اما در روز ١٦ خرداد ۱۳۸۸ این عناوین خبری در صفحه اصلی پایگاه اینترنتی «کلمه» دیده می‌شود: «رویارویی گفتمان هیجان و متانت آشکار کرد: این خطر بزرگ!»؛ «موسوی آمده‌ام این روحیه را تغییر دهم»؛ «ما دنبال تقوای سبز هستیم نه هاله سبز»؛ «موسوی وارد بجنورد شد»؛ «وکیل رهنورد: احمدی‌نژاد عذرخواهی نکند شکایت می‌کنیم»؛ «زیبا کاظمی: بدون تردید به میرحسین موسوی رأی می‌دهم»؛ «مجتبی راعی: آقای احمدی‌نژاد شما هم به موسوی رأی دهید»؛ «محتشمی‌پور: هرگونه اختلال در روز انتخابات تخلف قانونی است»؛ «مهندس میرحسین موسوی: ادب مرد به ز دولت اوست»؛ «احمدی‌نژاد دیروز: نام هاشمی در تاریخ پرافتخار انقلاب ثبت می‌شود! احمدی‌نژاد امروز: هاشمی انقلاب را منحرف کرد»؛ پیام مهندس میرحسین موسوی: «چهاردهم و پانزدهم خرداد آغاز یک پایان است»؛ «مجله تایم در ارزیابی مناظره موسوی، احمدی‌نژاد: حملات احمدی‌نژاد به خود او باز خواهد گشت»؛ «جنتی: سلامت انتخابات را تضمین می‌کنم!»؛ «محتشمی‌پور در گفتگو با کلمه: «فضایل مهندس موسوی در مناظره آشکارتر شد»؛ «انتقاد باهنر از بداخلاقی‌های انتخاباتی»؛ «به

هیچ‌کس نمی‌گویم که به چه نامزدی رأی بدهد یا ندهد»؛ «حمایت ۸۰۰ هنرمند سینما، تئاتر و تلویزیون از مهندس موسوی»؛ «ادب و اخلاق بر عوام‌فریبی و اتهام‌زنی پیروز شد».

در میان تمام عناوین خبری این صفحه یعنی از هجده خبری که ذکر شد، ده خبر علیه احمدی‌نژاد بود، یک خبر به اقبال توده‌ای می‌پرداخت، سه خبر به حمایت نخبگان نظر داشت، دو خبر به شائبه تقلب دامن می‌زد و دو خبر نیز بسیار تفسیرناپذیر بود.

به عبارت دیگر اینکه رهبر انقلاب بگویند من از کسی حمایت نمی‌کنم و یا اینکه محمدرضا باهنر به بداخلاقی‌های انتخاباتی انتقاد کند در ظاهر نباید خبر جهت‌داری تلقی شود، اما نحوه تنظیم خبر و نحوه کارکرد خبر در کل صفحه می‌تواند معنای خاصی را القا کند. با وجود این، ما در اینجا دو خبر مذکور را خنثی و غیرجهت‌دار تلقی می‌کنیم. به این ترتیب ۵۵/۵ درصد محور تبلیغاتی این صفحه علیه احمدی‌نژاد بوده، ۵/۵ درصد به پوشش حمایت توده‌ای از موسوی پرداخته، ۱۶/۶ درصد به حمایت نخبگان نظر داشته و ۱۱ درصد نیز به تردید در صحت انتخابات و تقلب پرداخته است.

به همین ترتیب اگر به رسانه‌های دیگر این جبهه نیز نظر بیندازیم، همین آمارها با اندکی تغییر تکرار می‌شود. به عبارت دیگر، راهبرد احمدی‌نژادستیزی که از چهار سال پیش در دستور کار این جبهه قرار گرفت و در ماههای منتهی به انتخابات بسیار شدت یافت هیچ مسئله و سیاستی را در دولت نهم برنمی‌تافت وتلاش داشت در تمام حوزه‌های اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، سیاست داخلی، سیاست خارجی، اخلاقی، مذهبی و هر حوزه‌ای (با ربط و بی‌ربط) دولت احمدی‌نژاد را عامل نابسامانی در آن حوزه معرفی کند. اما در مجموع روش‌های احمدی‌نژادستیزی را می‌توان در قالب روش‌های زیر مشاهده کرد:

۱. انتقاد به احمدی‌نژاد از زبان اصول‌گرایان: این روش در پی آن بود که وانمود کند اوضاع کشور به قدری آشفته است و بی‌کفایتی وی به اندازه‌ای است که حتی صدای اصولگرایان را هم درآورده است. استفاده ابزاری از نقدهای خوش‌چهره، افروغ، خورشیدی، توکلی، مطهری، باهنر و... از این جمله به شمار می‌آیند.[۱]

۲. وانمودسازی تخلفات اقتصادی برای احمدی‌نژاد و نزدیکان او، به طوری که ادعا می‌شد ثروت محصولی و ثمره از کل سران نظام بیشتر است.[۲]

---

۱. «بیانیه اصولگرایان قم در حمایت از میرحسین موسوی»؛ *پایگاه اینترنتی سلام میرحسین*؛ سه‌شنبه ۵ خرداد ۱۳۸۸.

۲. «کرباسچی: ثروت محصولی و ثمره از کل سران نظام بیشتر است»؛ *پایگاه اینترنتی انتخابات ریاست جمهوری دهم*؛ ۱۶ خرداد ۱۳۸۸.

۳. نشان دادن چهره‌ای دین‌ستیز و شرع‌ستیز از احمدی‌نژاد و دولت وی. گاهی ادعا می‌شد دولت احمدی‌نژاد در یک سال دو هزار عمل خلاف شرع انجام داده است.[۱]

٤. نشان دادن چهره‌ای غیرمردمی و غیردمکراتیک از احمدی‌نژاد و دولت نهم.[۲]

۵. همانطور که در شعار «هر کی که بی‌سواده، با احمدی‌نژاده» ظهور داشت، رسانه‌های این جبهه سعی می‌کردند او را بی‌سواد و حامیان وی را نیز بی‌سواد معرفی کنند. در تمام این سالهای گذشته همواره تنظیم خبر درباره اخبار مربوط به احمدی‌نژاد به گونه‌ای بود که صدر و ذیل کلام او به گونه‌ای حذف می‌شد که بیانات وی مضحک و غیرمنطقی به نظر برسد.[۳]

٦. تحریف سخنان احمدی‌نژاد، که نمونه بسیار مهم آن در تحریف سخنرانی ٢٤ خرداد ۱۳۸۸ در میدان ولیعصر(عج) رخ داد. رسانه‌های این جبهه با تحریف سخنان احمدی‌نژاد به گونه‌ای کلام را القا کردند که گویی وی به کسانی که به او رأی نداده‌اند «خس و خاشاک» گفته است.[٤]

۷. استفاده از تصاویری که چهره نامناسبی را از احمدی‌نژاد القا می‌کرد.[۵]

۸. بر عکس و منفی جلوه دادن دستاوردهای دولت نهم: به طور مثال رسیدگی به طبقات محروم «صدقه دادن» معرفی می‌شد و ایستادگی برای استیفای حقوق هسته‌ای، که دولت پیشین دو سال و نیم آن را متوقف ساخته بود، ماجراجویی خوانده می‌شد.[٦]

۹. نسبت دروغ دادن به سخنان احمدی‌نژاد: این روش در واقع می‌توانست به دو هدف نظر داشته باشد؛ نخست بی‌اثر کردن دفاعیات و توضیحات احمدی‌نژاد که از فن بیان خوبی برخوردار بود و دیگر آن که میان ادعای «دروغ» و ادعای «تقلب» قرابت‌های زیادی وجود دارد. با این استدلال که انسان اهل دروغ، اهل تقلب نیز هست. لذا تأکید بر دروغگویی و غیراخلاقی بودن احمدی‌نژاد ضمن آن که می‌توانست احیاناً در نتیجه آراء تأثیرگذار باشد، در

---

۱. مؤمنی، فرشاد؛ «نمی‌دانم چطور دولت اصول‌گرا در یک سال دو هزار عمل خلاف شرع انجام داده است»؛ *پایگاه اینترنتی سیاوشون*؛ ۱۵ اردیبهشت ۱۳۸۸.

۲. «در دولت نهم چندان از آزادی‌های دمکراتیک برخوردار نبوده‌ایم.»؛ *پایگاه اینترنتی* جمهوریت؛ سه‌شنبه ۱۲ خرداد ۱۳۸۸.

۳. «حرف‌های احمدی‌نژاد مضحک و از بیخ و بن دروغ است»؛ *پایگاه اینترنتی پارسینه*؛ ۱۵ خرداد ۱۳۸۸؛ کد خبر ۸۰۹۷

۴. «خس و خاشاک سوژه جدید برای حمله به احمدی‌نژاد»؛ *پایگاه اینترنتی خادم نیوز*؛ ۳۰ خرداد ۱۳۸۸.

۵. «در تطبیق معیار ساده‌زیستی نباید دچار ساده‌بینی شد»؛ *پایگاه اینترنتی اصلاحات*؛ دوشنبه ٤ خرداد ۱۳۸۸.

۶. به طور نمونه بنگرید به تصویر کارشده در خبر «ناراحتی کارکنان صدا و سیما از احمدی‌نژاد»؛ *پایگاه اینترنتی برخیز*؛ ٤ خرداد ۱۳۸۸.

ضمن می‌توانست ادعای تقلب را باورپذیرتر کند.[۱]

۱۰. ارائه چهره‌ای دیکتاتورمآبانه و مستبد از احمدی‌نژاد: به طور نمونه در این دوران ادعا شد که احمدی‌نژاد در پی مادام‌العمر کردن ریاست جمهوری برای خود است.[۲]

۱۱. القای کاسته شدن از طرفداران احمدی‌نژاد: در این رویکرد، گرچه فیلم‌های تبلیغی احمدی‌نژاد از صدا و سیما پخش می‌شد و نوع استقبال بدون هیچ توضیح اضافه‌ای نشان از استقبال مردمی از احمدی‌نژاد در سفرهای استانی داشت، اما رسانه‌های جبهه دوم خرداد با کار کردن تصاویری که به هر طریق می‌تواند تراکم کمتری از جمعیت را نشان دهد سعی در القای این مطلب داشتند که احمدی‌نژاد جایگاه گذشته خویش را از دست داده است. توجه به این مطلب زمانی اهمیت دارد که این محور تبلیغاتی می‌تواند پس از روز انتخابات برای ایجاد ادعای تقلب مورد استناد قرار گیرد.[۳]

۱۲. ادعای خرید رأی از سوی ستاد انتخاباتی احمدی‌نژاد: در این راستا تمام اقدامات خدمت‌رسانی دولت نظیر افزایش حقوق بازنشستگان و پرداخت سود سهام عدالت نه به عنوان اقدامات دولت نهم بلکه به عنوان روشی تبلیغی معرفی می‌شد. در این میان مسئله توزیع سیب زمینی توسط وزارت بازرگانی به مسئله‌ای رسانه‌ای و طنزآمیز تبدیل شد به صورتی که طرفداران موسوی در برخی تجمعات شعار «مرگ بر سیب‌زمینی» سر می‌دادند.[۴]

۱۳. اینگونه وانمود می‌شد که «آسمان و زمین در اختیار احمدی‌نژاد» است و موسوی در هاله‌ای از مظلومیت قرار دارد که شورای نگهبان و صدا و سیما و دیگر نهادهای حکومت در پی آن هستند که حقوق او را از بین ببرند.[۵]

۱۴. ایجاد شکاف میان روحانیان و نیروهای نظامی و مدیران: در این رویکرد چنین تبلیغ می‌شد که روحانیت و مدیران و نیروهای نظامی جمهوری اسلامی در تقابل با یکدیگر قرار دارند و احمدی‌نژاد با توجه به آنان و جلب حمایت ایشان از روحانیت دوری می‌گزینند و خود را نیازمند همراهی روحانیان و کسب رضایت ایشان نمی‌بیند.[۶]

---

۱. «موسوی: ایران را از دست دروغگویان و پرونده‌سازان نجات می‌دهیم»؛ روزنامه *کلمه سبز*؛ شنبه ۱۶ خرداد ۱۳۸۸، ص ۲.

۲. «طرح احمدی‌نژاد برای مادام‌العمر شدن ریاست‌جمهوری»؛ *پایگاه اینترنتی سلام*؛ پنجشنبه ۳۱ اردیبهشت.

۳. به طور نمونه بنگرید به: «استقبال سرد مردم از احمدی‌نژاد در زادگاهش»؛ *پایگاه اینترنتی سلام*؛ پنجشنبه ۳۱ اردیبهشت.

۴. «میرحسین و شعار «مرگ بر سیب‌زمینی»»؛ *پایگاه اینترنتی تابناک*؛ ۲۳ اردیبهشت ۱۳۸۸؛ کد خبر ۴۷۷۷۱.

۵. «آسمان و زمین در اختیار احمدی‌نژاد»؛ *پایگاه اینترنتی یاری نیوز*؛ ۱۶ خرداد ۱۳۸۸؛ کد خبر ۲۳۴۱.

۶. «مرعشی: احمدی‌نژاد با حمایت استانداران و فرمانداران، نیازی به مصباح یزدی ندارد»؛ *پایگاه اینترنتی یاری نیوز*؛ ۱۶ خرداد ۱۳۸۸؛ کد خبر ۲۳۵۱.

۱۵. ادعای اینکه احمدی‌نژاد در پی نزدیکی به ضدانقلاب و مخالفان جمهوری اسلامی است.[1]

۱٦. القای اینکه احمدی‌نژاد در پی خانه‌نشین کردن زنان است و سیاست‌های او به بحران‌های خانوادگی انجامیده است: یکی از روش‌های جذب ریزبدنه‌های جامعه بهره‌گیری از شکاف جنسیتی است. جبهه دوم خرداد تلاش داشت این‌گونه تبلیغ کند که دولت نهم در پی محدودسازی زنان گام برداشته است، در حالی که دولت آینده موسوی به آزادی زنان نظر دارد. لذا در پی تحریک جریان‌های فمینیستی علیه احمدی‌نژاد برآمد.[2]

جالب اینجاست که در خبرهای دیگر و برای اقشار مذهبی اینگونه تبلیغ می‌شد که سیاست‌های دولت احمدی‌نژاد به گسترش فساد منجر شده است. در همین زمینه احمدی‌نژاد عامل اعتیاد و طلاق نیز دانسته می‌شد.[3]

۱۷. القای شکاف و اختلاف بین دولت و جامعه.[4]

گزیده آن که در راهبردهای احمدی‌نژادستیزی که مهم‌ترین رکن تبلیغی جبهه دوم خرداد و ستاد موسوی را تشکیل می‌داد، دیگر مانند گذشته سخن از این نبود که دولت در یک حوزه‌ای با کاستی‌هایی مواجه است. این شیوه تبلیغ همه چیز را مطلق می‌کرد و با نگاهی سفید و سیاه مسائل را بررسی می‌کرد. لذا آنها در پی این بودند تا انتخابات را به شیوه‌ای درآورند که گزینه‌ای باشد بین دروغ و صداقت، دمکراسی و استبداد، آزادی و محدودیت، تورم اقتصادی و ثبات اقتصادی، بی‌کاری و اشتغال، رکود اقتصادی و رونق اقتصادی، اعتیاد و سلامت، خوشبختی و طلاق، ننگ و عزت، هنر و بی‌هنری، جهل و دانش. در این میان احمدی‌نژاد از هیچ امتیاز و ویژگی مثبتی برخوردار نبود. بد مطلق و مطلق بدی بود.

تطور گفتمان موسوی از اعلام حضور تا روز انتخابات

موسوی در دوران انتخابات از گفتمانی بهره برد که به اختصار می‌توان گفتمان «عدالت، اصلاحات» نام برد. مقصود از گفتمان در اینجا نظامی از واژه‌هاست که بیان‌گر نظام ارزش‌ها

---

۱. «موسوی تبریزی: به نظر می‌رسد احمدی‌نژاد دنبال جلب نظر و رأی ضدانقلاب است»؛ *یاری نیوز*؛ ۱٦ خرداد ۱۳۸۸؛ کد خبر ۲۳۵۲.

۲. «کولایی: دولت نهم زنان را خانه‌نشین کرد.»؛ *یاری نیوز*؛ ۱٦ خرداد ۱۳۸۸؛ کد خبر ۲۳۸۱.

۳. «درخواست آیت‌الله صانعی از رأی‌دهندگان: احمدی‌نژاد را کنار بزنید»؛ *یاری نیوز*؛ ۱٦ خرداد ۱۳۸۸؛ کد خبر ۲۳۷۹.

۴. «مهندس موسوی: باید کاری کنیم که دولت بعدی بتواند بین جامعه، آشتی برقرار کند؛ *یاری نیوز*؛ ٦ فروردین ۱۳۸۸؛ کد خبر ۵۷۱.

و باورهاست. البته این گفتمان ثابت نبود و در طی چند ماه با چرخشی محسوس همراه بود؛ به تدریج از مفاهیم مربوط به عدالت‌خواهی کاسته می‌شد و بر مفاهیم اصلاح‌طلبانه افزوده می‌شد. لذا گرچه موسوی در ابتدا تلاش داشت در مرز میان دو جبهه اصول‌گرایی و اصلاح‌طلبی حرکت کند، و حتی مباحث گسترده‌ای را دامن زد که آیا وی اصول‌گراست یا اصلاح‌طلب، اما با گذشت زمان او به اقتضای رویکردی که انتخاب کرده بود، و پشتیبانان سیاسی که داشت و خلاصه به دلیل ضرورت‌های سیاسی از گفتمان عدالت‌خواهی به روایت اصول‌گرایانه به سمت گفتمان اصلاح‌طلبی چرخید. با وجود این، همواره مؤلفه‌هایی از هر دو گفتمان در بیانات او به چشم می‌خورد. البته چرخش دیگری که در گفتمان موسوی به چشم می‌خورد، چرخش از آرامش و استدلال به پرخاشگری و اتهام با گذر زمان است. این چرخش هر چه به روزهای انتخابات نزدیک‌تر می‌شد، شدت بیشتری می‌یافت.

در واقع جبهه دوم خرداد که معتقد بود با مشارکت حداکثری، امکان و احتمال رأی آوردن موسوی بیشتر می‌شود. وقتی مشاهده می‌کرد که گفتمان اصلی موسوی توانایی شوک انتخاباتی را ندارد، در پی آن بود تا با ایجاد فضای ژورنالیستی، شعاری، سیاه‌نمایی افراطی، برچسب‌زنی و «پوپولیسم اقتدارطلبانه» مرسوم در دوران دوم خرداد نوعی شوک انتخاباتی ایجاد کند و با این انگاره که «آرای خاموش» جامعه بر فرض حضور در انتخابات قطعاً به موسوی رأی می‌دهند، آنان را به میدان بکشانند. این رویکرد همچنین خود را در گفتمان موسوی نیز ظهور می‌بخشید و در تحولات آن نقش داشت.

البته دربارهٔ اصطلاح پوپولیسم اقتدارطلبانه یا توتالیتریستی باید گفت که این شیوه از پوپولیسم را باید به عوام‌فریبی معنا کرد، نه عوام‌زدگی. پوپولیسم اقتدارطلبانه که از سوی برخی نخبگان سیاسی دنبال می‌شود نمی‌تواند احساس برتری و فخرفروشی خود را پنهان سازد و در پی آن است که با روحیه‌ای قیّم‌مآبانه از موضع بالا آرای خود را به شیوه‌های پوپولیستی به جامعه توده تحمیل کند. این‌گونه از نخبگان هیچ‌گاه نمی‌توانند با مردم عادی برابر بنشینند و خود را در تراز آنان محسوب کنند. لذا گرچه شعار مبارزه با قیّم‌مآبی سنتی سر می‌دهند اما با اعتقاد عمیق درونی به شکاف نخبگان و توده در پی آن هستند تا هدایت افکار و عواطف و خواست توده را بر عهده گیرند. آنان نه تنها در شعار «هر کی که بی‌سواده، با احمدی‌نژاده» در ایام انتخابات این منش سیاسی خود را بروز دادند بلکه پس از انتخابات گرچه علاقه‌ای نداشتند به صراحت به شکست خویش اعتراف کنند؛ مسئله «رأی کیفی» و «رأی کمی» را مطرح ساختند و برتری را در «رأی کیفی» دانستند. در این باره در آینده بیشتر خواهیم گفت.

پایگاه اینترنتی کلمه در روز نخست بهمن ۱۳۸۷ گفت و گویی با موسوی را منتشر می‌سازد که از آن به عنوان نخستین گفتگوی رسانه‌ای او پس از دو دهه سکوت یاد می‌کند. این سخنان در واقع نخستین گام رسانه‌ای موسوی برای شرکت در انتخابات ۸۸ بود. او مطلب خود را با قیام ۱۵ خرداد آغاز می‌کند که چگونه این نهضت تأثیرات متعددی بر ایران دوران «رژیم ستمشاهی» پدید آورده است. به ویژه آن که پس از قیام پانزده خرداد بحث‌های اقتصادی در میان گروه‌های اسلامی اوج می‌گیرد و آنها به عنوان رقبای جدی جریان‌های مارکسیستی مطرح می‌شوند. در این میان گرچه افرادی نظیر شهید مطهری و بهشتی در پی نظریه‌پردازی اقتصادی و پاسخ به پرسش‌های اقتصاد مارکسیستی بودند، اما خطایی که در این دوران رخ می‌دهد کپی کردن اندیشه‌های مارکسیستی از سوی برخی گروه‌های اسلامی است. موسوی در این میان به مجاهدین خلق اشاره می‌کند و نتیجه می‌گیرد که اگر ما با برخی واژگان مشترک همچون عدالت اجتماعی در دو ایدئولوژی متفاوت مواجه بودیم، هرگز به معنای این نیست که دو ایدئولوژی از منطق یکسانی برخوردارند. موسوی بدبینی به بانک‌ها و مصادره زمین‌ها توسط دولت در دهه نخست انقلاب را بر اساس همین فضای غالب جامعه تفسیر می‌کند و می‌گوید اگر دولت چنین نمی‌کرد با بحران مشروعیت مواجه می‌شد. او همچنین معتقد بود، برخلاف تلاش برخی که می‌خواستند انقلاب ایران را «انقلاب چپ» معرفی کنند، این انقلاب مبتنی بر «بنیادهای اسلامی، دینی و معنوی» بود. در این میان موسوی به اقتصاد اسلامی اشاره می‌کند. در اقتصاد اسلامی اخلاق و رفتار ویژه‌ای در تبادل و تعامل با مسائل اقتصادی جامعه وجود دارد که جامعه را به سمت عدالت و قسط می‌برد، در حالی که مالکیت نیز در این جامعه محترم شمرده می‌شود، انگیزه‌های شخصی در آن وجود دارد، پول در آن وجود دارد، اما هر کدام از این مفاهیم کارکرد خود را دارند. جامعه اسلامی مانند جامعه زمان پهلوی نیست که منش سوداگرانه داشته باشد. در آن جوامع همه چیز کارایی پیدا می‌کند و امکان خرید و فروش هر چیزی وجود دارد. اما جامعه‌ای که بعد از انقلاب ساخته شد، جامعه‌ای بود که در آن ارزش‌های فرهنگی بر ارزش‌های اقتصادی غالب بود. به همین دلیل در این دوران سهم مردم در امور کشور بیش از سهم دولت بود. اگر اقشار مردم خواسته‌های فزاینده اقتصادی داشتند و سهم‌خواهی می‌کردند و صبر نداشتند، به طور طبیعی دولت نمی‌توانست سیاست‌های خود را عملی کند. لذا سهم تحمل و صبوری مردم در دستاوردها و پیروزی‌های دهه اول انقلاب و پایداری کشور در جنگ فوق‌العاده بالاست.

موسوی در این گفت و گو از تلاش برای احیای سازمان برنامه و بودجه و اهتمام به کار

کارشناسی در دوران نخست‌وزیری خود سخن می‌گوید. او سپس می‌افزاید، در دولت این احساس و رویکرد جدی وجود داشت که باید با مردم صادق بود. چون دولت مردم را قابل اطمینان می‌دید؛ به این معنا که اگر اطلاعات شفاف به دست مردم می‌رسید به دولت کمک می‌کردند. وی همچنین به اقدامات دولت خود درباره معیشت و خدمات مورد نیاز مردم اشاراتی می‌کند.[۱]

موسوی در دومین گفت‌وگوی خود با پایگاه خبری کلمه، اندکی پس از گفتگوی نخست خود از آرمان‌های امام خمینی و «اسلام ناب محمدی» آغاز می‌کند. وی می‌گوید:

آرمان حضرت امام(ره) تحقق یک جامعه اسلامی بود البته با تأکید روی اسلام ناب محمدی. در نگاه ایشان «اسلام ناب محمدی» اسلام مدافع آزادی و استقلال و مستضعفین و کوخ‌نشینان و در مقابل اسلام مرفهین بی‌درد، اسلام آمریکایی، اسلام متحجرین و اسلام شاهنشاهی بود. سخنان چند سال آخر عمر مبارک حضرت امام پر از اشارات صریح به تقابل این دو اسلام بود. ایشان تصور روشن و خارق‌العاده‌ای از وظایف دولت مدرن داشت و تنها «اسلام ناب محمدی» را رهابخش برای مردم و مشکل‌گشا برای وظایف یک نظام اسلامی امروزی می‌دانست. ایشان تحقق آرمانش را در کودک سیزده‌ساله‌ای می‌یابد که همه هستی‌اش را به قربانگاه می‌برد تا اسلام و ایران را حفظ کند. البته با گذشت سی سال از پیروزی انقلاب و بیست سال از وفات حضرت امام(ره) باید برای درک آرمان‌های انقلاب و امام زاویه دیدمان را عوض کنیم و با تغییری که در افق‌های نگاهمان به جامعه و جهان به وجود آمده لازم است با رویکرد هرمنوتیکی با آن دوره روبه‌رو شویم. وگرنه ما نمی‌توانیم به سادگی نه تمثیل شهید فهمیده را درک کنیم و نه آنکه بفهمیم چگونه می‌تواند یک موی کوخ‌نشینان بر همه کاخ‌نشینان و مرفهین بی‌درد ارجحیت داشته باشد.

پای‌بندی به اصولی که به راحتی از نظرات حضرت امام(ره) و متون معتبر انقلاب قابل استخراج است بهترین راه تأمین منافع حیاتی و منافع ملی ماست، به شرطی که با ماجراجویی و حادثه‌آفرینی همراه نشود. ما احتیاج به تجزیه و تحلیل واقع‌گرایانه از امور بین‌الملل و جهان و درک بدون توهم از فرصت‌ها و تهدیدها داریم. همه اینها اگر با درک روشن و بدون خیال‌پردازی از توانایی‌های ملی و بایسته‌های اعتقادی و اصولی همراه نباشد نتیجه نخواهد داد. ما برای تأمین حداکثر منافع خودمان در رابطه با جهان

---

۱. «ناگفته‌هایی از مدیریت بحران در دهه شصت»؛ *پایگاه اینترنتی کلمه*؛ سه‌شنبه ۱ بهمن ۱۳۸۷؛ کد مطلب ۲۱۵۱.

باید مزیت‌های نسبی خودمان را به خوبی بشناسیم و به صورت عاقلانه و فعال از آنها در روابط بین‌الملل استفاده کنیم. سیاست‌های تنگ‌نظرانه داخلی که دایره طرفداران نظام را کم کند و یا سیاست‌های اقتصادی که نتواند عدالت را کنار توسعه و رشد سریع دنبال کند ضمن آن که منابع داخلی را به هدر می‌دهد موقعیت ما را در جهان تضعیف می‌کند. ما باید بررسی کنیم تا چه اندازه از موقعیت و ظرفیت‌های ژئواستراتژیکی و ژئوپلیتیکی خودمان در سیاست خارجی استفاده می‌کنیم. به عبارت تمثیلی آن که برای مجاب کردن غرب و وادار کردن آنها برای دست کشیدن از سیاست‌های مخاصمت‌آمیز، بیش از آن که احتیاج داشته باشیم نیویورک و پاریس و یا لندن را مجاب کنیم، احتیاج به حضور خردمندانه و فعال در اسلام‌آباد و آنکارا و باکو و دوشنبه و ایروان و کابل داریم. یادمان باشد که در زمان حضرت امام(ره) و دوران دفاع مقدس وقتی رئیس‌جمهورمان به پاکستان رفتند مردم لاهور در استقبال، ماشینی را که ایشان و در آن سوار بودند روی دست بلند کردند. این ظرفیت هم متأثر از جغرافیای سیاسی کشور ماست و هم برآمده از قدرت و نفوذ انقلاب اسلامی و اصول نشأت گرفته از آن است.

با روند موجود تحقق چشم‌انداز امکان‌پذیر نیست، بعضی از رقیبان ما سرعت زیادی در توسعه پیدا کرده‌اند و شکاف ما و آنها می‌تواند تعادل‌های منطقه را به هم بزند و با توجه به ادعای اسلامیت از سوی ما این شکاف می‌تواند به ضرر اسلام و ایران باشد. حضرت امام(ره) نقش انبیا را در دو چیز می‌داند، دعوت به «خدا و معنویت» و «اقامه عدل و قسط در جامعه». ولی متأسفانه بیشتر اوقات از تقارن ضروری این دو نکته با هم غفلت کرده‌ایم. ما یا عدالت را در مقابل توسعه قرار داده‌ایم و آن را محکوم کرده‌ایم و یا کلیشه‌ای به عنوان توزیع فقر ساخته‌ایم تا عدالت را مورد حمله قرار دهیم و یا آن را در مقابل یک ارزش بنیادی دیگر مثل آزادی قرار داده‌ایم بدون آن که توجه کنیم آزادی از دل عدالت بیرون می‌آید. گاهی هم دیده‌ایم که عده‌ای شعار عدالت را به ابزاری پوپولیستی برای جذب آراء و قلوب تبدیل کرده‌اند. در این مدت تقریباً تمام کلیدواژه‌های مرتبط با عدالت از ادبیات سیاسی و اقتصادی ما حذف شده است. بدتر آن که ما منابع کمیاب کشور را در خدمت اغراض سیاسی و اهداف کوتاه‌مدت به کار گرفته‌ایم و به این ترتیب غول فساد را در کشور بیدار کرده‌ایم.[1]

---

۱. *پایگاه اینترنتی کلمه*؛ ۵ بهمن ۱۳۸۷.

میرحسین موسوی چند روز بعد در دیدار با نمایندگان فراکسیون خط امام مجلس گفت: مشکل کنونی کشور مخدوش شدن ساختار تصمیم‌گیری است. او با اشاره به حذف سازمان برنامه و بودجه در دولت نهم، این دگرگونی را مصادف با کار غیرکارشناسی دانست. او معتقد بود، حذف سازمانی که حاصل شصت سال انباشت دانایی کشور است و شوراهای مهمی چون شورای پول و اعتبار، سیاست‌های کشور را به سمت تصمیمات فردی و غیرکارشناسانه سوق می‌دهد.[1]

موسوی در این اظهارات خویش ضمن آن که به طور مغالطه‌آمیزی تغییر ساختاری سازمان برنامه و بودجه را با حذف سازمانی آن مترادف به کار می‌برد، اما مهمتر این بود که هیچ اشاره‌ای به تحولات شانزده ساله دولت‌های گذشته نمی‌کرد. او با اتخاذ این رویکرد که پرسش‌هایی را ایجاد می‌کرد و صداقت او را مورد تردید قرار می‌داد تنها به نقد دولت نهم می‌پرداخت. موسوی بدون این که به تحولات جامعه ایران در دهه‌های هفتاد و هشتاد اشاره‌ای کند، با کنایه به دولت نهم می‌افزاید که امروز جامعه ایران به سمت جامعه سوداگر غلتیده است. به اعتقاد او، این درد بزرگی در کشور است که خیلی چیزها قابل خرید و فروش نبود اما هم‌اکنون قابل خرید و فروش شده است. موسوی با تعریف جامعه پیرو خط امام(ره) آن را جامعه‌ای مدرن، قوی، پیشرو و استفاده کننده از تمام تجربیات بشری با حاکمیت ارزش‌های اسلامی و انسانی دانست. انتقاد موسوی این بود که تصویر از جامعه مطلوب روشن نیست و فراموش کردیم به دنبال چه بودیم و به کجا می‌رویم؟ وی معتقد بود هر چه میزان منابع کمیاب در خدمت اهداف راهبردی‌تری قرار گیرد فساد در یک کشور کمتر می‌شود و رشد باثبات‌تری به وجود می‌آید و پرخوری و کیسه دوختن از بیت‌المال کمتر می‌شود. هر چه استفاده از این منابع در راستای اهداف کوتاه‌مدت، رأی امروز و فردا، رضایت آنی مردم و نه مصالح آنها باشد امکان فساد و انحراف زیاد می‌شود. نمونه فاجعه‌بار این استفاده از منابع در راستای اهداف کوتاه‌مدت نحوه استفاده از صندوق ذخیره ارزی است.

موسوی معتقد بود که ایران باید مانند ایالات متحده باشد که ۹۸ درصد راهبردهای حکومت با تغییر دولت‌ها تغییر نکند. او بدون اینکه اشاره‌ای به تحولات عمده در راهبردهای دولت‌های گذشته در سه دهه پیش کند، بیشتر دولت نهم را در این زمینه مخاطب خود قرار می‌دهد. به اعتقاد او از زمان قاجار که ارتباطات ایران با دنیای بیرون شکل می‌گیرد برخی از

۱. «میرحسین موسوی؛ هشدار درباره گرایش به تصمیم‌گیری فردی در کشور»؛ سه‌شنبه ۸ بهمن ۱۳۸۷؛ *پایگاه اینترنتی کلمه*، کد مطلب: ۲٦۷۷.

مؤسسات ایجاد می‌شود.

زمان پهلوی اول و دوم این موضوع گسترش پیدا کرد. انقلاب اسلامی سوار بر این ماشین می‌شود، مؤسسات و نهادهایی را به آن اضافه می‌کند و نهادهایی را تغییر می‌دهد، اما ماشین را نابود نمی‌کند. انقلاب به اهمیت برخی از وزارتخانه‌ها، شوراها و سازمان‌ها پی برده بود و آنها را حذف نکرد، زیرا هر یک از این ساختارها ابزاری برای سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری عقلانی بودند. از این رو روشن است که نابودی این ابزارها به معنای از دست دادن قدرت تصمیم‌گیری عقلانی است. واضح است در نبود ساختارهای سیاست‌گذاری و شوراهای عالی تصمیم‌گیری در نظام اجرایی، بزرگ‌ترین نابغه تاریخ بشریت نیز نمی‌تواند جایگزین تک تک دستگاه‌ها و وزارت‌خانه‌هایی شود که هریک منافع بخشی را نمایندگی می‌کنند. هنگامی که شوراها را حذف کنیم و جایگاه آنها را تنزل دهیم، قطعاً در کنار یک تصمیم درست، تصمیمات غلط متعدد گرفته خواهد شد. صرف اینکه بگوییم برخی کارشناسان این نهاد سکه می‌گرفتند و بودجه را تخصیص می‌دادند، نمی‌تواند دلیلی برای حذف یک شبه سازمانی که حاصل شصت سال تجربه و دانایی کشور است، باشد.

در حالی که مهد سرمایه‌داری دنیا به عنوان عضو سازمان تجارت جهانی برای خود مرزهای تعرفه‌ای جدی‌ای تعریف می‌کند، ما امروز در ایران مرز تعرفه‌ای نداریم، به طوری که نه تنها انواع کالاهای چینی بلکه انواع کانگورو و انواع حیوانات آفریقایی را نیز می‌توان در بازارهای ایران خریداری کرد. باید میان رهاسازی و یله‌سازی با آزادسازی اقتصادی فرق نهاد. وقتی صحبت از کالاهای وارداتی می‌شود که دل همه به درد می‌آید. تأثیرات مهم مختلف فرهنگی، سیاسی و اقتصادی پشت آن وجود دارد که متأسفانه معمولاً مورد غفلت قرار می‌گیرند. در کشوری که مرزهای آن باز است، صادرکننده بیگانه دیگر تنها به فروش کالاهایش در ایران بسنده نمی‌کند بلکه با کارخانه‌دار اصیل ایرانی بحث می‌کند که چرا تولید می‌کند، او می‌تواند با واردات کالای خارجی سود بیشتری کسب کند. من نمی‌گویم که حسن نیت نیست، اما معتقدم که در تصمیم‌گیری‌ها از عقل جمعی و کارشناسان استفاده نمی‌شود. در صورتی که در تصمیم‌گیری‌ها از عقلانیت جمعی استفاده کنیم، یقیناً می‌توانیم راه‌حل‌هایی برای رهایی از بحران پیش روی کشور بیابیم. از کنار ده هزار مدیری که حاصل گفتمان انقلاب هستند نباید به سادگی گذشت. در چنین شرایطی، سرمایه‌گذار خارجی دیوانه نیست که در

کشور سرمایه‌گذاری کند. اگر هم سرمایه‌گذاری می‌آید تنها برای غارت است تا در مدت سه چهار ماهه غارت کند و برود.[۱]

موسوی در روز اول اسفند ۱۳۸۷ در مراسم سالگرد شهادت برادران باکری شرکت می‌کند و در آنجا به سخنرانی می‌پردازد. وی در این سخنرانی می‌گوید:

امروز بحث راجع به انقلاب، شهدا و ارزش‌هایی که آنها با خودشان در جامعه گسترش دادند کار بسیار سخت‌تری از دوران اولیه انقلاب است؛ و این وظیفهٔ همه کسانی که این مسئله را برای سعادت و پیشرفت کشور ما مهم‌می‌دانند، سنگین‌تر و دشوارتر می‌کند. اگر آشنا کردن نسل جوان با دستاوردهای انقلاب و آن فضای روحانی و معنوی پیشتازانه اول انقلاب اهمیت دارد، باید آسیب‌شناسی کنیم و ببینیم که در چه موقعیتی قرار گرفته‌ایم که نمی‌شود این متن‌ها در شکل ساده خودشان گویایی اول انقلاب را داشته باشند. وصیت‌نامه شهدا آن موقع اثر گسترده‌ای بر جبهه می‌گذاشت؛ آیا در زمان فعلی همان پویایی زمان جنگ را دارد؟ اگر آن تأثیر را ندارد دلیل دشواری درک این وصیت‌نامه چیست؟ آسیب‌شناسی این موضوع مبحث مهمی است. این شهیدان محصول گفتمان و فضای خاصی در جامعه هستند و به صورت چهره‌های منفرد در سطح جامعه نبوده‌اند. شاید بتوان گفت چهره این شهیدان عصاره و چکیده تلاش و مبارزات چند صد سال ملت ایران است و آرزوهای آنها نیز آرزوهای چنین ملتی است. در سال‌های نخست پیروزی انقلاب یک نوع رجوع به ساده‌زیستی، همنشینی با فقرا، به درد مردم رسیدن و فرار از دنیازدگی در میان همه نیروهای اسلامی پیدا شد و این گستردگی داشت. کم کم افتخاری شد که افراد، اندیشمندان و مردم به سمت قشرهای پایین‌دست‌تر رجوع کنند. گاهی ممکن است به نظر بیاید که این کار منتی بر گردن مستضعفان بود در حالی که اگر مجموعه دفاع مقدس و دهه انقلاب را نگاه کنیم و اگر درست باشد که حیات معنوی یک ملت در حال بیداری و خیزش به اخلاقیات است، خواهیم دید که سرچشمه این اخلاق، ایثارگری و فداکاری در میان اقشار پایین‌دست و فرودست است. اگر آمار کسانی که به جبهه‌ها شتافتند و خود و خانواده‌های آنها از همه چیز خود گذشتند را نگاه کنید خواهید دید که اکثریت قریب به اتفاق آنان از اقشار پایین جامعه هستند. اگر درست باشد که این ارزشهای اخلاقی بزرگ‌ترین سرمایه این ملت می‌توانند باشند، باید

---

۱. «ضرورت بازگشت کشور به مسیر عقلانیت»؛ *پایگاه اینترنتی کلمه*؛ چهارشنبه ۹ بهمن ۱۳۸۷؛ کد مطلب: ۲۷۴۲.

گفت که در کشور ما شرایطی ایجاد شد و معنویتی در حال شکوفایی بود که این اقشار را باز به این زایندگی اخلاقی و ایده‌ها و آرمان‌ها رساند. به همین دلیل این نخبگان انقلابند که مدیون مستضعفان هستند. در اوایل انقلاب با هژمونی ایدئولوژیک قشرهای فرودست مواجه بودیم. در اوایل انقلاب این هژمونی که ظاهراً باید از طرف قشرهای فرادست باشد، از طریق قشرهای فرودست‌تر به سمت قشرهای بالا برقرار بود. چنان که افراد تلاش می‌کردند که خود را به خانواده فقیری نسبت دهند یا اگر ماشین گران‌قیمتی داشتند آن را مخفی می‌کردند. در پوشش، در رفتار و حتی در اخلاقیات و ایثارگری طوری رفتار می‌کردند که مشابه خلقیاتی باشد که برآمده از قشرهای تهی‌دست انقلابی بود. اما امروز در جامعه ما اتفاقاتی افتاده است که می‌بینیم هژمونی طبقات فرادست‌تر در جامعه ما در حال فراگیر شدن است و به سمت اقشاری تسری پیدا کرده است که اخلاقیات انقلابی ما نشأت گرفته از آنهاست. یعنی همان پوششی که در طبقه اعیان می‌بینیم را به طور کاریکاتور و مضحکش در طبقات پایین نیز می‌بینیم و در مورد رفتارها نیز چنین اتفاقی را شاهدیم و این یعنی آن هژمونی برعکس شده و فضا را آلوده کرده است. البته این مسئله مطلق نیست و حمایت مردم از انقلاب نشان‌دهنده همین مسئله است ولی به هر حال به عنوان یک خطر در جامعهٔ ما بروز و ظهور دارد. تشبه به مرفهین بی‌درد و خلقیات آن یک ضایعه برای انقلاب است. در چنین شرایطی آن قشرهایی که بیشترین سرمایه‌ها را برای پایداری، مقاومت و پیشرفت تولید می‌کردند تحت تأثیر ایدئولوژی قشرهایی هستند که متأسفانه زایندگی اخلاقی ندارند. من نمی‌خواهم بگویم که فقر خوب است. بحث بر سر یک سنت رسول اکرم(ص) در همنشینی با فقرا و مستضعفین است و در این همنشینی، سرمایه‌ای تولید می‌شود که می‌تواند مرزهای اسلام را از عربستان در مدتی کوتاه به همه حوزه‌های تمدنی آن زمان بکشاند. توجه به همین مسئله نشان می‌دهد که چرا این وصیت‌نامه‌ها در اول انقلاب گویا بودند و امروز فهم آنها دشوار است. طبیعی است در جامعه‌ای که ارزشهای سوداگرانه غلبه پیدا کنند و خلاقیت در زمینه ارزش‌های اخلاقی کاهش یابد، درک این وصیت‌نامه‌ها به سادگی امکان‌پذیر نباشد. این موضوع تقصیر نسل جدید نیست، بلکه به ما برمی‌گردد که به قدر کافی مراقب این فضای پاک نبودیم.[1]

---

۱. «تأثیر سیاست‌های اقتصادی بر فرهنگ و اخلاق»؛ *پایگاه اینترنتی کلمه*؛ جمعه ۲ اسفند ۱۳۸۷؛ کد مطلب: ۳۹۹٤.

موسوی در روز شنبه دهم اسفند ۱۳۸۷ در دیدار با برخی دانش‌آموختگان و دانشجویان، ضمن تکرار انتقادهای پیشین خود به دولت نهم به مسائل دیگری نیز می‌پردازد.

در هیچ جای جهان لااقل در بین کشورهای در حال توسعه، کشوری چون ما مستقل نمی‌توان یافت و این مسئله‌ای است که مقام معظم رهبری هم بارها بر آن تأکید کرده‌اند و از آن حمایت نمودند. این استقلال، آثار و برکاتی در جنبه‌های مختلف دارد. شاید در برخی مواقع از این استقلال استفاده نکرده‌ایم. استفاده خوب از استقلال می‌تواند بسیاری از مسائل را حل کند. اگر ما به دنبال توسعه و رویکردهای جدید بودیم، با تکیه بر تجربیات بومی می‌توانستیم این کارها را انجام دهیم، نه اینکه بگوییم نباید از تجربیات کشورهای دیگر استفاده کنیم بلکه ما باید یک روی باز و گشوده در برابر تجربیات بشری داشته باشیم و در عین حال باید بدانیم که هر ملتی در فضای خاصی تنفس می‌کند و اعتقاداتی دارد که به تجربیات جهانی رنگ و بوی ملی می‌زند.

موسوی در ادامه این جلسه به بحث‌های مطرح شده پیرامون رابطه خود با مقام معظم رهبری اشاره کرد و با بیان اینکه ایشان محور وحدت ملت ماست، اظهار کرد:

ایشان فردی است که پاسدار ارزشهای اصیل انقلاب ماست و وظایف سنگینی که برای پیشبرد نظام بر عهده ایشان است نمایانگر همین مسئله است. کسی که به نظام علاقه داشته باشد و بخواهد برای این کشور و نظام در درون آن کار کند نمی‌تواند خود را در این مسائل فریب دهد. رهبر انقلاب در هر شرایطی از دولت‌ها حمایت کرده‌اند و این مسئله بسیار مهمی است. ولی اینکه تصور کنیم هر کاری که دولت‌ها و دستگاه‌های مختلف می‌کنند کاری است که ایشان تأیید می‌کنند دید درستی نیست، هر دولتی که با رأی مردم می‌آید برای اینکه بتواند کار خود را انجام دهد نیاز دارد مورد حمایت واقع شود، این مسئله دیگری است. امام خمینی(ره) نیز از دولت دوران جنگ دفاع می‌کردند. طبیعی است که رهبری از قوه مجریه، قوه مقننه، قوه قضائیه و دستگاه‌های مختلف نظام جدا نیست، زیرا خوب کار کردن دستگاه‌های مختلف کشور جزو اهداف اصلی رهبر معظم انقلاب هم هست.[1]

موسوی در این ایام برای آن که خود را فراجناحی معرفی کند و در پی ائتلاف حداکثری از میان اصولگرایان و اصلاح‌طلبان برآید در گفت‌وگویی که با روزنامه اعتماد در آستانه

---

۱. «میرحسین موسوی: از عرصه انتخابات کنار نیستم»؛ شنبه ۱۰ اسفند ۱۳۸۷؛ *پایگاه اینترنتی کلمه*؛ کد مطلب: ٤٣٨١.

نوروز ۸۸ انجام می‌دهد درباره مفاهیم اصولگرایی و اصلاح‌طلبی چنین می‌گوید:

بنده شخصاً اعتقاد دارم اصلاح‌طلبی یعنی برگشت به اصول و حفظ حریم‌های اسلامی و انسانی و پرداختن به عدالت و آزادی و استقلال و توسعه در کنار نگاهی نو و امروزی به جهان و مسائل کشور جزو این اصول است. دفاع و حمایت بی‌دریغ از قشرهای مستضعف یکی دیگر از این اصول است. بنده اعتقاد دارم مردم عادی به معنای واقعی هم اصول‌گرا هستند و هم اصلاح‌طلب. به طور مثال مردم نمی‌پسندند که هیچ سیاستمداری در تکنولوژی هسته‌ای کوتاه بیاید و کافی است در این زمینه در سطح ملی نظرسنجی شود تا صحت ادعای فوق ثابت شود و به طور مسلم این حس مردم و خشنودی آنها از فرستادن ماهواره به فضا که در حقیقت در سایه استقلال نظام امکان‌پذیر شده است را می‌توان اصول‌گرایی دانست. در عین حال مردم خوششان نمی‌آید که حکومت در امور شخصی آنها دخالت کند و یا آزادی‌های قانونی را محدود کند و یا پشت سر هم روزنامه‌ها را با مختصر لغزشی ببندد. ممکن است ما چنین حس و گرایشی را اصلاح‌طلبی بنامیم. خیلی راحت می‌توان حدس زد که بر عکس گروه‌های سیاسی، مردم می‌توانند هر دوگرایش را با هم داشته باشند و اصولاً در میان مردم عادی اصول‌گرایی و اصلاح‌طلبی از هم جدایی ندارند. بنده هم در اصول‌گرایی و اصلاح‌طلبی مانند مردم می‌اندیشم.[1]

موسوی که در اسفند ۱۳۸۷ هنوز کاندیدای جبهه دوم خرداد نشده بود و هنوز در این جبهه بسیاری خاتمی را بر او ترجیح می‌دادند با آزادی بیشتری از دغدغه‌های شخصی خود سخن گفت. او گفتمان خود را داشت و هنوز بیانگر ارزش‌ها و باورهای شخصی و حلقه محدود اطرافیان خود بود. او در این مقطع زمانی گاهی به طور تلویحی و احتیاط‌آمیز نقدهایی نیز به اصلاح‌طلبان می‌کرد. اما به هیچ‌وجه قابل مقایسه با طعنه‌ها و کنایه‌هایی که به دولت نهم می‌زد، نبود. در ادامه این جلسات و تبیین گفتمانی، موسوی در روز سه‌شنبه ۱۳ اسفند در نشست شصت و ششمین سالگرد تأسیس انجمن اسلامی دانشگاه تهران شرکت کرد و به سخنرانی پرداخت.

انجمن‌های اسلامی دارای دوچهره‌اند؛ نگاهی به سنت‌ها و دین و ایمان دارند؛ چهره‌ای که نزدیکی بسیار زیاد با نهادهای دینی و سنتی ما دارد و چهره‌ای دیگر که نگاهی به

---

۱. «در اصلاح‌طلبی و اصول‌گرایی مانند مردم می‌اندیشم»؛ *پایگاه اینترنتی کلمه*؛ دوشنبه ۱۲ اسفند ۱۳۸۷.

جهان علم، جهان سیاست و تحولات گوناگون آنها دارد. جمع کردن این دو نگاه و این دو جهت خود، یک معجزه است؛ در حقیقت همان همنشینی سنت و تجدد محسوب می‌شود و بر این مبنا خود ساختاری پیدا می‌کند و در جایی جمعی منظم را وامی‌دارد تا بیندیشند و راه‌حلی برای این همنشینی پیدا کنند. در جامعه و فضای سیاسی که گفتگوها، شعارها و جریان‌های مختلف وجود دارد گاهی ممکن است با جریاناتی مواجه شویم که مقابل هم قرار می‌گیرند. وقتی در این مسئله دقت کرده و آن را واکاوی می‌کنیم دلیل آن را در قبول یک سازمان می‌بینیم که می‌تواند این تضادها و مخالفت‌ها را به وحدت تبدیل کند. امروزه در جامعه ما دو جریان اصلاح‌طلبی و اصول‌گرایی وجود دارد که در توضیح اصولگرایی یک زمان این جریان به گونه‌ای تعبیر می‌شود که ارتباط وسیعی با اصلاح‌طلبی داشته باشد و موقعی هم اصلاح‌طلبی و اصول‌گرایی عنوان کلیشه‌ای قلمداد می‌شوند که هیچ سازشی با هم ندارند. اینجا هم اصول‌گرایی معنای عمیق خود را از دست می‌دهد و هم اصلاح‌طلبی نمی‌تواند برای تحولات و دگرگونی‌های درست، مفید واقع شود و تنها به دستمایه‌ای برای مبارزات خالی از ارزش که ممکن است پشتوانه مردم را در خود نداشته باشد، تبدیل می‌شود. جامعه ما بر عکس این کلیشه‌سازی در ارتباط با اصلاح‌طلبی و اصول‌گرایی چهره ژانوسی پیدا می‌کند؛ به این معنی که در عمق قضاوت و داوری خود، جامعه، هم اصلاح‌طلب و هم اصول‌گراست. آن چه برای نیاز واقعی ملت ما و چاره‌ای برای از بین رفتن این تفرقه‌ها به نظر می‌آید، این است که توجه کنیم مردم چگونه می‌توانند اصلاح‌طلبی و اصول‌گرایی را با هم جمع کنند. به طور مثال در جامعه ما مسئله عدالت و آزادی از هم جدایی ندارد و البته در قدیم هم نداشت. در جامعه‌ای که می‌توانیم آزادی و عدالت را با هم جمع کنیم، مردم می‌توانند راه شهیدان را ادامه دهند و مدافع معنویات باشند. اما در عین حال این اعتقاد و این شیفتگی در میان مردم باعث نمی‌شود که آنها موافق دخالت دستگاه‌ها و نیروهای گوناگون در امور شخصیه خود باشند، یعنی دفاع از ارزش‌های اساسی و دفاع از خون شهیدان و راه آنها تناقضی برای احترام به زندگی و امور شخصی آنها ندارد. در اینجا جامعه هم اصلاح‌طلب هست و هم اصول‌گرا. جامعه دوست ندارد به ارزش‌های او توهین شود، مردم دوست دارند به عقاید دینی آنها احترام گذاشته شود اما در عین حال مردم راضی نیستند که هیچ کتاب یا روزنامه‌ای به بهانه‌های اندک و غیرمعقول توقیف یا بسته شود. میانگین طیف‌ها و گروه‌های فکری مختلف جامعه ما به روحانیت احترام می‌گذارند و

می‌خواهند کنار او باشند، از روحانیت توان بگیرند، حمایت کنند و البته روحانیت هم به آنان کمک کند. حال در این فضای اعتماد جامعه که موجب خیر و برکت کثیری برای انقلاب و تداوم اندیشه‌های آن و نیز رشد انگیزه می‌شود، آنها دوست ندارند روحانیت دولتی شود. همچنین مردم نمی‌خواهند آن ارزش‌هایی که باعث بقای شخصیت، دین و ایمان و همهٔ هستی آنهاست، همچون کالایی که قیمت پولی دارد، قابل خرید و فروش باشد و به دنبال آن نهادهای برآمده از مردم، چنین وضعیتی پیدا کنند. به عبارت دیگر، گرچه جامعه موافق کسب و کار خصوصی است، اما موافق ترویج یک فضای ارزشی سوداگرانه که همه چیز در آن قابل خرید و فروش باشد، نیست. در جامعه‌ای که تجارت با خداست و بیع با خداست، در آن جامعه سوداگری و حاکمیت پول به حداقل خودش تقلیل پیدا می‌کند. البته در آن جامعه نیز تولید ثروت، رشد و توسعه هست اما اگر ضرورتی داشته باشد مردم حاضرند از همه چیز خودشان در راه خدا بگذرند و به کشور، به مردم و به انقلاب کمک کنند تا کشور از بحران‌ها رد شود. در چنان جامعه‌ای می‌شود بدون آن که به مردم صدقه بدهید و پول کف دست آنها بگذارید انتظار داشته باشیم که بحران و مشکلات را برای مردم شرح دهیم و مردم را به طاقت و سخت‌کوشی فراوان، کار کردن با حفظ عزت انسانی خودشان دعوت کنیم و آنها پاسخ دهند. ما اگر اشتباهی هم کرده‌ایم و هزینه‌ای را بر کشور تحمیل کردیم، اگر با حفظ حرمت و عزت مردم به سمت و سوی آنها رجوع کنیم، آنها کمک خواهند کرد؛ مردمی که در طول هشت سال جنگ فرزند خود را به جبهه‌ها می‌فرستادند، مال و اموال خود را و زینت‌آلات خانواده‌هایشان را به جبهه می‌بخشیدند. مادران در پشت صحنه‌ها به نوعی، از دفاع مقدس حمایت می‌کردند و پدران و فرزندان و دختران، هر یک به نوعی در پشت جبهه دخالت می‌کردند. در شرایطی که ارزش‌ها زنده شود و روی آنها ایستادگی شود، دلیلی ندارد که مردم در شرایط سختی کمک خودشان را دریغ کنند. ما نمی‌توانیم راجع به عزت مردم قهرمان غزه و مقاومت پرافتخار حزب‌الله لبنان صحبت کنیم و عزت مردم خودمان را نادیده بگیریم. مردم بین خود تناقضی میان حمایت از مردم غزه و حفظ کرامت انسانی خود نمی‌بینند. آنها اعتقاد دارند که می‌توان این دوگانگی رفتار را نداشت.[1]

---

۱. «اگر اشتباه کرده‌ایم باید به مردم بازگردیم»؛ *پایگاه اینترنتی کلمه*؛ شنبه ۱۳ اسفند ۱۳۸۷؛ کد مطلب: ٤٥١١.

البته باید توجه داشت که موسوی مانند بسیاری از افراد دیگری که خام‌اندیشانه تلاش کرده‌اند از دو جبهه سیاسی، یک جبهه ایجاد کنند تنها به کلی‌گویی‌ها بسنده می‌کند و وارد جزئیات نمی‌شود. روشن است که در این کلی‌گویی‌ها و ساده‌سازی‌هایی که در بیانات موسوی به دست آمد، جایی برای تعارض و اختلاف نباید باشد، اما فراتر از این بسیط‌نگری‌ها، جزئیات امور بود که مرز میان اصول‌گرایی و اصلاح‌طلبی را تعیین می‌کرد. واقعیت‌هایی که در رفتار پس از انتخابات او نیز نمایان شد.

موسوی در جمعه ۱٦ اسفند ۸۷ در پیامی به مجمع ادوار نمایندگان مجلس می‌نویسد: «کشور در شرایط خوبی به سر نمی‌برد. شاید از نظر کسانی که دستی در کار نداشته‌اند تشخیص آن که این اظهار نگرانی تا چه حد ناشی از واقع‌بینی و یا بدبینی است و کلاً داشتن دیدی روشن نسبت به بحران‌هایی که باید انتظارشان را کشید کار مشکلی باشد... به صورتی که به راستی نمی‌توان از کسی انتظار معجزه داشت...، ما همچون گذشته و بیش از گذشته برای گذر از مراحل پیش رویمان به وحدت نیاز داریم. کلیشه‌هایی که در میان ما برای تقسیم‌بندی نیروهای سیاسی رایج شده است احتمالاً عملکرد و منافعی را دربر دارد، با این حال من مطمئن نیستم که این منافع با مصالح کل جامعه کاملاً تطابق داشته باشد. جامعه ما در متن خود به اصول‌گرا و اصلاح‌طلب تقسیم نمی‌شود و اصرار نیروهای سیاسی به سرایت دادن تفرقه خویش به جامعه کمکی به حفظ وحدت و پایداری مردم در شرایط سخت را نمی‌کند.»[1]

موسوی چند روز بعد در جمع جوانان موسوم به دانش‌آموختگان دانشگاه آزاد گفت: «من به دنبال یک گفتمان ویژه هستم و این هم منبعث از فضای اول انقلاب اسلامی است. امروز بیش از گذشته باید نگران وحدت جامعه باشیم و باید کاری کنیم که صرف‌نظر از مبارزات سیاسی، صفوف مردم را شقه شقه نکنیم. هر گفتمانی دافعه و جاذبه‌ای دارد و بنده به گفتمان انقلاب معتقدم و با بازخوانی آن با توجه به شرایط زمانی و مکانی آن را مطرح می‌کنم و طبیعی است که در سطح جامعه توجهی به شیوه طرح این موضوع وجود داشته باشد.» وی با بیان اینکه قشر وسیعی از مدیران خوب کشور در جناح‌های مختلف حاضرند با هر دولتی که برای کشور خدمت کند کار کنند، گفت: «متأسفانه ما این حقیقت را ندیده گرفته‌ایم و با تضعیف نیروی انسانی کارآمد و مدیران با تجربه، کشور را فقیرتر کرده‌ایم و فقر از نظر

---

۱. «پیام مهندس موسوی به مجمع ادوار نمایندگان مجلس»؛ *پایگاه اینترنتی کلمه*؛ جمعه ۱٦ اسفند ۱۳۸۷، کد مطلب ٤٥۷۳.

نیروی انسانی مهمتر از فقر مالی است. موسوی یکی از دلایل ورود خود به صحنه را احساس خطر از دور زدن‌های واضح قوانین دانست. او گفت، اهمیت این مسئله از هر مشکل دیگر بیشتر است. اگر قرار است آن چه مجلس تصویب می‌کند و به صورت قانون درمی‌آید یا مجمع در چهارچوب اختیارات و وظایف خود، تصویب و ابلاغ می‌کند، اجرا نشود و این رویه شود، بعد از مدتی چه چیزی از نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی می‌ماند.»[1]

در نهایت نخستین نشانه‌های تغییر گفتمانی موسوی در بیانیه اعلام حضور رسمی وی در روز ۲۰ اسفند ۱۳۸۷ آشکار می‌شود. در این بیانیه که وی از انتخابات با عنوان بزرگ‌ترین «جشنواره جمهوریت» یاد کرده، بازشناسی آموزه‌های اسلام ناب محمدی(ص) و تکیه بر اندیشه‌های حضرت امام(ره) مورد تأکید قرار گرفت. موسوی در بیانیه اعلام حضور خود، مستضعفان را آماده‌ترین قشر برای اصلاح‌گری و پایبندترین پشتوانه برای اصول‌گرایی نامید و دستاوردهای مهم انقلاب اسلامی را حاصل جوشش‌های جوانان اندیشمند و آزاداندیش دانست. در این بیانیه همچنین از آزادی، به عنوان آرمانی که خرازی‌ها، باقری‌ها و باکری‌ها در پای آن جان دادند، یاد شده و آمده بود «ما را چه می‌شود که به کمترین بهانه خانه آرزوهای همت را خراب می‌کنیم تا به جایش برج‌هایی از جاه‌طلبی خود بسازیم؟» موسوی خواستِ عمومی برای تجدیدنظر در سیاست‌ها و گسترش گفتمان انقلاب اسلامی وتکیه بر ارزش‌های بنیادین را ضامن تحول جامعه دانسته و در بیانیه خود آورده بود: «یک قدم پیشرفت که واقعاً محقق شود بر آرزوهای درازی که جامهٔ عمل نمی‌پوشند برتری دارد.»[2]

در بخش‌های دیگری از این بیانیه آمده است: «لازم است که احترام دولت قانونی جمهوری اسلامی به دقت رعایت شود و انتقادات به صورت روشنگرانه، مستدل، دلسوزانه و نه با قصد فریب ارائه گردد. ستاد اینجانب حق چاپ و تکثیر عکس مرا نخواهد داشت و از علاقه‌مندانی که ممکن است به صورت خودجوش وارد صحنه تبلیغات شوند نیز انتظار دارم که به این خواسته خدمتگزار خود توجه کنند. از نظر من نوشته ساده یک شهروند علاقه‌مند به سرنوشت کشور در پشت شیشه مغازه‌ای دلنشین‌ترین و مؤثرترین الگوی تبلیغاتی است. می‌خواهم از کارهایی که شایعهٔ شیوعشان را در فصول انتخابات شنیده‌ام و امیدوارم هرگز واقع نشده باشند، به اکیدترین وجهی پیشگیری کنم. هرگونه عمل خلاف اخلاق، حضور و

---

۱. «میرحسین موسوی: احساس خطر می‌کنم»؛ *پایگاه اینترنتی کلمه*؛ دوشنبه ۱۹ اسفند ۱۳۸۸؛ کد مطلب ٤۷۰۵.

۲. «بیانیه اعلام حضور مهندس میرحسین موسوی در دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری»؛ *پایگاه اینترنتی کلمه*؛ سه‌شنبه ۲۰ اسفند ۱۳۸۷؛ کد مطلب ٤۸۱۷.

نشاط مردم را در صحنه انتخابات خدشه‌دار می‌کند. چنانچه نام اینجانب در معرض اسائه قرار بگیرد انتظار از علاقه‌مندان و حامیان سکوت است. علاقه‌مندان مطمئن باشند اگر مواردی رخ دهد که بر حسب موازین اخلاقی و قانونی نیاز به پیگیری داشته باشد، ستاد به وظیفه خود در این زمینه عمل می‌کند. از همه عزیزان و دوستان تقاضا دارم به هیچ‌وجه از امکانات و اموال عمومی، چه به صورت مستقیم و یا غیرمستقیم، در امور انتخاباتی استفاده نکنند. حل مسائل بزرگ نه فقط نیاز به همفکری همه اندیشه‌ها و گفتمان‌ها، که به وحدت و انسجام تمامی نیروهای توانمند کشور نیز نیازمند است.»[1]

موسوی پس از اعلام حضور رسمی برای شرکت در انتخابات، نخستین مجلس سخنرانی خود را در حسینه «حجت» نازی‌آباد برگزار می‌کند. او در شنبه ۲٤ اسفند ۱۳۸۷ سخنرانی خود را از محله‌ای آغاز می‌کند تا شایعه تعلق او به این منطقه و مردم این طبقه اجتماعی را تقویت سازد. در این سخنرانی موسوی ضمن تکرار مطالب دو ماه گذشته خود به مجموعه تلویزیونی یوسف پیامبر(ع) اشاره می‌کند و نوسان قیمت نفت را با بحران چهارده ساله آن دوران مقایسه می‌کند. وی برای ایجاد رابطه با مردم پائین‌شهری با استفاده از این تمثیل می‌گوید:

حضرت یوسف(ع) زمانی که با بحران چهارده ساله مواجه می‌شوند به برنامه‌ریزی در هفت سال فراوانی و هفت سال قحطی می‌پردازند و بی‌شک برای گذر از این بحران نیاز به توان بالایی است که حتماً باید برای آن برنامه‌ریزی صورت گیرد و از همه امکانات استفاده شود. ما باید از این موضوع نتیجه بگیریم که با توجه به سال‌های فراوانی ارز نفتی که به صورت غیرعادی و باورنکردنی بالا رفت، آیا برای سال‌های قیمت پایین نفت و قحطی ارز برنامه‌ریزی کرده‌ایم؟ آیا در سالهای فراوانی درآمدهای ارزی ما گوش به سخنان کارشناسان داده‌ایم؟ آیا به سخنان شخصیت‌های سیاسی خود که فراز و نشیب‌های سیاست را به ما گوشزد کرده‌اند، توجه کرده‌ایم؟ اسلام ناب محمدی از برنامه‌ریزی استقبال می‌کند و نمی‌تواند مخالف سازمان برنامه‌ریزی کشور باشد. اسلام ناب محمدی به ما توصیه می‌کند که از همه نیروهای انسانی کشور علیرغم اختلاف سلیقه برای پیشبرد کشور استفاده کنیم. قدر این گوناگونی‌ها و تفاوت‌ها را بدانیم و آن را تهدید ندانیم.[2]

---

۱. *پایگاه اینترنتی «کلمه»*؛ سه‌شنبه ۲۰ اسفند ۱۳۸۷؛ کد مطلب ٤٨١٩.
۲. «آیا از فرصت‌ها درست استفاده کرده‌ایم؟»؛ *پایگاه اینترنتی کلمه*؛ یکشنبه ۲۵ اسفند ۱۳۸۷؛ کد مطلب ٥٠٤٣.

بنابراین، اگر نگاهی به گفتمان موسوی در دو ماه پایانی سال ۸۷ بیاندازیم، درمی‌یابیم که یکی از ویژگی‌های این گفتمان محافظه‌کاری است. در واقع رویکرد محافظه‌کارانه وی که با سن ٦٨ ساله او نیز انطباق داشت، یکی از دلایل مهم و انگیزه‌های شخصی وی برای حضور در انتخابات بود. در واقع حضور او اعتراضی بود به جابه‌جایی نسل گذشته مدیران که دیگر به سن بازنشستگی رسیده بودند با مدیرانی از نسل جدید. گذشته از آن که مدیران جدید تا چه درصدی از توانایی برخوردار بودند، اما سخن این بود که در سال‌های گذشته و به ویژه در انتخابات ٨٤ نفس این «چرخش نخبگان» و جابه‌جایی مدیران ضروری به نظر می‌رسید. در حالی که موسوی بارها به نفس این عمل اعتراض کرده بود و آن را به صلاح انقلاب نمی‌دید. او از خواست مردم سخن می‌گفت اما به نتیجه این خواست که در انتخابات ٨٤ رخ داده بود اعتراض داشت. موسوی که در دوران دولت نهم احساس خطر کرده بود و نسبت به از بین رفتن ارزش‌های جامعه انقلابی و اسلامی و غلتیدن آن به جامعه سوداگرا هشدار می‌داد، یک روز پس از اعلام کناره‌گیری محمد خاتمی از کاندیداتوری ریاست جمهوری در نامه‌ای خطاب به وی می‌نویسد: «برای سالها به عنوان یک شهروند از این که شخصیت عزیزی چون شما ریاست این جمهوری را بر عهده گرفته است لذت می‌بردم و به آن افتخار می‌کردم. زمانی که نسل نوخاسته، تلألو آرمان‌های خود را در آن چهره ملاقات می‌کرد و به هیجان می‌آمد به همراه آنان خود را جوان می‌دیدم... بسیار تأسف خورده‌ام که مخالفان چگونه می‌توانند نقشی را که در بزنگاهی خطیر از انقلاب اسلامی برای اصلاح‌طلبی بر عهده گرفتید نبینند و یا موافقان با امید افزایش مطالبات از تأکید بر دست‌آوردهای بزرگی که داشته‌اید چشم‌پوشی کنند، تا جایی که فضا برای غفلت از آنها باز شود؛ غفلت نه فقط از کامیابی‌های دوران‌سازی که درکشان به مرور زمان و یا نگاه‌های عمیق نیاز دارد که حتی حقیقت روشنی چون نقش دولت شما در انشای پیشرفت‌های به دست آمده در زمینه انرژی هسته‌ای و یا ارتقای موقعیت جهانی نظام و کشور...»[1]

حتی اگر فرض کنیم که موسوی هیچگاه مسئولیت اجرایی نداشته و تنها در مقام یک منتقد سیاسی و اجتماعی در سال ۸۷ و یکباره ظهور یافته است، باید گفت آنچه که گفتمان او را با پرسش‌های جدی مواجه می‌ساخت و حتی صداقت نقدهای او را با چالش مواجه می‌ساخت، افراط و تفریطی بود که وی درباره دولت‌های هفتم و نهم به کار می‌برد. حتی اگر

---

۱. «اینجانب چون شما، راه درست را اصلاحات همراه بازگشت به اصول می‌دانم»؛ *پایگاه اینترنتی کلمه*؛ سه‌شنبه ۲۷ اسفند ۱۳۸۷؛ کد مطلب ۵۱۸۰.

نقدهای موسوی درست باشد، اما مسئله برخورد یک بام و دو هوای او بود که از یک سو هیچ نکته مثبت درخوری در دولت نهم نمی‌دید اما از سوی دیگر خاتمی را تاحد اسطوره شدن به برمی‌کشید. جالب‌تر این که به صورت نخ‌نما سیاست‌های موفق دولت نهم در موضوع انرژی هسته‌ای را به دولت خاتمی نسبت می‌داد. در واقع همین نکات تاریک و مبهم بود که در مجموع مانع از آن شد تا گفتمان موسوی در انتخابات دهم در اکثریت جامعه نفوذ کند. اگر نقدهایی که موسوی بر دولت نهم وارد می‌کرد، که در سطور پیشین مشاهده کردیم، درست هم باشد آن نقدها به طریق اولی و تقدم زمانی به دولت هفتم وارد بود. دنیوی کردن، اصولاً ایدئولوژی اصلاحات بود و ایدئولوگ‌های آن که در دوران اصلاحات گاه از قدرت اجرایی نیز برخوردار بودند به این منش خود افتخار می‌کردند. گذشته از مطالبی که در فصل نخست ذکر شد در دوران اصلاحات و در میان اصلاح‌طلبان بود که گفتمان انقلاب و امام خمینی به طور عامدانه و ایدئولوژیک به مبارزه فراخوانده می‌شد. همان گفتمانی که موسوی داعیه‌دار احیای آن بود. در دوران اصلاحات، اکبر گنجی که بعدها به حمایت از موسوی و رادیکالیسم سبز پرداخت، اظهار کرد که ما تلاش می‌کنیم خمینی را به گونه‌ای تفسیر کنیم که مخالف با دمکراسی نباشد. خمینی دیگر وجود ندارد. آنچه وجود دارد فقط برداشت‌های ما از سخنان اوست. اما او به هر حال یک روزی در موزه خواهد رفت و هیچ‌کس نمی‌تواند جلوگیری کند. این یک تکامل تاریخی است.[1]

در همین دوران، برخلاف شعار مقاومت در برابر سلطه قدرت‌های استعماری که موسوی مدافع آن بود، عطاءالله مهاجرانی، وزیر ارشاد وقت، از وحشیانه بودن شعار مرگ بر آمریکا سخن می‌گفت. او معتقد بود سر دادن شعار مرگ و آتش کشیدن پرچم آمریکا، اعمالی زشت و وحشیانه است.[2] عبدالکریم سروش، که بعدها به رادیکالیسم سبز پیوست و تلاش کرد خود را از رهبران آن معرفی کند، فرهنگ شهادت را که موسوی بر آن تأکید داشت فرهنگی خشونت‌آفرین معرفی کرد. زیرا به اعتقاد او اگر کشته شدن آسان شود، کشتن هم آسان می‌شود.[3] محمد قوچانی نیز هیأت‌های مذهبی را منشأ خشونت دانست.[4] در همین راستا مهاجرانی نیز غیرت دینی را ویران کننده اندیشه و فرهنگ و تمدن تبلیغ کرد.[5] در این دوران

---

۱. *کیهان*، ۱۳۷۹/۱/۲٤.
۲. جبهه، ۱۳۷۸/۵/۳۰.
۳. *نشاط*، ۱۳۷۸/۳/۱۲.
۴. *عصر آزادگان*، ۱۳۷۹/۱/۲۰.
۵. *آریا*، ۱۳۷۹/۱/۱٦.

اصغرزاده مدعی می‌شود علیه خدا هم می‌توان تظاهرات کرد. زیرا اگر مجوز راهپیمایی به هر گروه بر اساس قانون داده شود اشکال ندارد، حتی علیه خدا.[۱]

در اینجا سخن این نیست که آیا اندیشه‌های موسوی صادقند یا کاذب؛ سخن آن است که چرا ترازوی عدل او درست عمل نمی‌کند و معیارهای دوگانه را برای سنجش امور به کار می‌برد. حتی اگر معیارها، ارزش‌ها و باورهای موسوی درست نیز باشند، وی باید با همان ملاک‌ها دولت‌های پس از انقلاب را بسنجد، نه آن که به دلیل مصلحت‌های سیاسی در توصیف دولت احمدی‌نژاد تا به درجه سیاهی برسد و در توصیف دولت خاتمی تا اوج سفیدی پیش برود و حتی تأسف بخورد که چرا «مخالفان» خاتمی منزلت این «ذخیره اسلام و انقلاب» را درک نکرده‌اند و به وجود او «افتخار» نکرده‌اند. نکته جالب اینجاست که احمدی‌نژاد دقیقاً با همین انتقادهایی که موسوی به او کرد، در سال ۸٤ به نقد دولت‌های پیشین پرداخت و توانست آرای اکثریت را به سوی خود جلب کند. به عبارت دیگر، احمدی‌نژاد نه تنها مولد آن اشکالات و معایب نبود بلکه در پی اصلاح آنان توانست به قدرت دست یابد و به این طریق بسیاری از نقدهایی که موسوی به دولت نهم وارد می‌سازد، میراث بر جای مانده از ادوار گذشته و دولت‌های پیشین و از جمله دولت سه دهه پیش خود موسوی بود که تا به امروز بازتولید شده بود. گرچه شاید موسوی نیز خود میراث‌برِ مشکلاتی از دوران پهلوی بود، اما او این بار داعیه‌دار بسیاری از انتقادهایی بود که احمدی‌نژاد نیز به دلیل اعتراض به همان‌ها توانسته بود تا مقام ریاست جمهوری پیش برود.

به هر طریق با استعفای خاتمی و ماندن موسوی در عرصه، به تدریج بسیاری از فعالان جبهه تجدیدنظرطلب به ناچار پس از کنار کشیدن خاتمی به موسوی رجوع کردند و از آغاز سال جدید توانستند در تحول و دگرگونی گفتمان وی نقش مهمی را ایفا کنند. از این پس گفتمان موسوی با مرور زمان و افزایش فشارهای عصبی مربوط به انتخابات هیجان‌زده‌تر، رادیکال‌تر، غیراخلاقی‌تر، غیرمنطقی‌تر، ژورنالیستی‌تر و پوپولیستی‌تر می‌شود. یعنی موسوی خود به همان دامی که دیگران را از آن نهی می‌کرد افتاده بود. وی در این میان با تناقضاتی مواجه شد که در بخش‌های بعدی به آنها خواهیم پرداخت.

در سال ۸۸ گفتمان موسوی با تغییرات محسوسی مواجه شد و آثار ایدئولوژی تجدیدنظرطلبان در آن هویدا شد. موسوی در بازدید برخی نخبگان فرهنگی در نهم نوروز

---

۱. *آفتاب امروز*، ۱۳۷۸/٦/۲.

۸۸ از وضعیت آزادی در دانشگاه‌ها سخن گفت. او اظهار داشت: «باید در دانشگاه‌ها آزادی باشد و با محدود کردن جوانان هیچ مشکلی برطرف نمی‌شود. فضاهای بسته در محیط‌های دانشگاهی جواب نمی‌دهد.»[1]

موسوی در دیدار با جمعی از روزنامه‌نگاران سابق جمهوری اسلامی از ایجاد یک رویکرد سوم سخن گفت. وی این سه رویکرد را چنین توضیح داد که عده‌ای تسلیم هر نوع تحولی می‌شوند و عده‌ای دیگر تلاش می‌کنند سدی نفوذناپذیر در مقابل سیل تغییرات و دگرگونی‌ها بسازند و برای توقف آنها تلاش می‌کنند، اما در رویکرد سوم تغییرات به رسمیت شناخته شده و برای مدیریت آنها با استفاده از مزایای نسبی کشورمان تلاش می‌شود. در رویکرد منفعلانه یعنی رویکرد اول باید تسلیم هر نوع اتفاقی شد که در جهان رخ می‌دهد، نتیجه این رویکرد آمریکایی شدن جامعه ما و تسلیم در مقابل پروژه‌های «جهانی کردن» و نه «جهانی شدن» است. رویکردی هم که به دنبال ایجاد سد بزرگ در مقابل سیل تغییرات است، منجر به بسته شدن روزنامه‌ها و رسانه‌ها، از بین بردن آزادی‌ها و قطع کردن نقش مردم در حاکمیت ملی و دینی خود خواهد شد. لذا رویکرد سوم یعنی قبول تغییرات که به عنوان واقعیت پیش روی کشور و مدیریت آنهاست، تنها راه‌حل واقعی باقی مانده برای اداره کشور است. در این رویکرد می‌توانیم همه اهداف انقلاب از جمله استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی و استقرار عدالت را حفظ کنیم و از آزادی و باز کردن فضا نمی‌ترسیم، بلکه در مقابل تغییرات پیش روی جامعه ظرفیت‌سازی می‌کنیم و در این صورت بی‌تردید تغییرات را تبدیل به فرصت خواهیم کرد. اسلام آنگاه یک اسلام ناب است که بتواند با تحولات جهان امروز رو به رو شود و از امتیازات آن استفاده کند و با استفاده از نقاط قوت دینی و ملی در آن تأثیر بگذارد. اسلامی که شرایط زمان را درک نکند، اسلام تحجری و اسلامی که به منافع مردم پاسخ نمی‌دهد، طبیعی است جز ابزاری برای عقب‌ماندگی، استثمار، استحمار و بازهم زنده کردن نفوذ بیگانگان نخواهد بود و چنین اسلامی هرگز نمی‌تواند در دنیا اثرگذار باشد؛ بلکه به تدریج ما را فرسوده خواهد کرد. موسوی با اشاره به شعار ستاد انتخاباتی خود با عنوان «هر شهروند یک ستاد» گفت: «همه کسانی که دوست دارند در جهت این تغییر حرکت کنند، با ابتکار خود می‌توانند بی‌آنکه منتظر ستاد باشند در گرداگرد خود زمینه‌ای برای این تغییر ایجاد کنند.» موسوی در این نشست از کابینه فراجناحی دولت زمان جنگ به نیکی یاد کرد و از

---

۱. «عید دیدنی مردم و جوانان با میرحسین موسوی»؛ *پایگاه اینترنتی کلمه*؛ یکشنبه ۹ فروردین ۱۳۸۸؛ کد مطلب ۵٤٥۸.

آزادسازی کانال‌های تلویزیون خصوصی و واگذاری مسئولیت نیروی انتظامی به دولت سخن گفت.[1]

نخستین نشست خبری موسوی درباره انتخابات ۸۸ که با حضور صدها نفر از خبرنگاران داخلی و خارجی در سالن همایش مؤسسه اطلاعات در دوشنبه هفدهم فروردین برگزار شد، عملاً تمام محورهای تبلیغی موسوی در دو ماه آینده را دربرداشت. در این نشست چیزی که بیش از همه جلب توجه کرد حملات شدید موسوی به دولت نهم و تطهیر تلویحی دولت‌های گذشته بود که آن روزها واکنش منفی جامعه را در پی داشت و موسوی را پارادوکسیکال و گفته‌هایش را نامنصفانه جلوه می‌داد. این موضوع حتی موجب شد موسوی در روزهای بعد، تبصره‌هایی را به گفته‌های این نشست بزنند. موسوی در این نشست خبری گفته بود:

> **وقتی آقایان هاشمی و خاتمی تشریف آوردند این نگرانی در وجودم نبود که آیا کسی از جناح راست یا چپ روی کار خواهد آمد. گرچه ممکن بود خودم گرایشی سیاسی داشته باشم. اصل را بر این می‌دانستم که نظام حفظ شود و قواعد رعایت شود به گونه‌ای که کشور به جلو رفت. اگر کسی می‌آمد و افراط می‌کرد، دولت بعدی این افراطها را تعدیل می‌کرد. در جریان انتخابات نهم هم همین شرایط حاکم بود و افراد شایسته‌ای حضور داشتند و اعتماد به مردم وجود داشت. اما وقتی از هفت ماه پیش از من سئوال می‌شد که شرکت می‌کنم یا نه، برخلاف دفعات قبل جواب «نه» ندادم. چرا که آنچه به تدریج در دوره جدید مرا به تصمیم‌گیری وادار کرد این بود که احساس کردم این قواعد در حال بر هم خوردن است و این انگیزه من برای حضور در این انتخابات بود و این مسئله در یک یا دو ماه گذشته در من شکل نگرفته است و از ماهها پیش در این فکر بودم. یکی از مهم‌ترین این دلایل قانون‌گریزی است. وقتی قانون‌گریزی نه یک بار، بلکه به دفعات به رویه تبدیل شود باید درباره نظام احساس خطر کنیم. من با انگیزه‌های قانون‌گریزی کاری ندارم، اما هیچ مسئله و اولویتی بالاتر از رعایت قانون وجود ندارد. دلیل دیگرِ حضورم، بر هم خوردن ساختارها در سیستم تصمیم‌گیری است. بر هم زدن ساختارها امکان تصمیم‌گیریهای عقلانی را از بین می‌برد و امکان تصمیم‌گیری درست در شرایط پیچیده داخلی و جهانی را از ما می‌گیرد و ما را به قهقرا می‌برد. ... من به کرات**

---

۱. «اسلامی که نتواند با تحولات روز روبه‌رو شود، اسلام ناب نیست»؛ *پایگاه اینترنتی کلمه*؛ دوشنبه ۱۰ فروردین ۱۳۸۸؛ کد مطلب: ٥٤٦٨.

مواجه شدم که ملت ما، کشور ما، جوانان و ایران ما با آمار و اطلاعات متفاوتی مواجهند که امکان یافتن حقیقت را در این میان ندارند. در شرایط مبهم که امکان گردش اطلاعات درست وجود ندارد، باید گفت که در واقع یکی از اساسی‌ترین حقوق ملت سلب شده است. ... مهم‌تر از آن نحوه برخورد ما با سرمایه اجتماعی است. این سرمایه، عزت و کرامت ملت ماست که بر اساس آن انقلاب پیروز شد. اگر شبهه به وجود بیاید که به این عزت نفس با دادن پول، صدقه و گونی سیب‌زمینی لطمه می‌زنیم ومردم را تحقیر می‌کنیم، نمی‌توانیم امید داشته باشیم که عزت نفس ملتمان را برای روزهای سخت ذخیره کنیم. ... بنده سعی خواهم کرد به آزادی‌های مصرح در قانون اساسی بپردازم و این را برای بقای نظام خودمان حیاتی می‌دانم. در جهت آزادی بیان و عقیده، آزادی مطبوعات و آزادی در نشر کتاب‌ها در چهارچوب قوانین موجود، اگر چه به آن قانون اعتقاد نداشته باشیم تلاش می‌کنیم و اگر بخواهیم تغییری ایجاد کنیم آن را از راه قانونی انجام می‌دهیم.[1]

موسوی در این نشست خبری در پاسخ به خبرنگار روزنامه اعتماد که پرسید «شما نخست‌وزیر دورانی بودید که دوران بگیر و ببند بود، اگر شما رئیس‌جمهور شوید با طرح امنیت اجتماعی و طرح‌های مشابه چگونه برخورد می‌کنید؟» گفت: «پروژه امنیت اجتماعی اثرات سوء دارد و تأمین‌کننده اهداف نظام ما نمی‌باشد و همه مسائل اجتماعی با تکیه بر مزیت‌های ما در اعتماد به جوانان و زنان باید تهیه شود و به صورت آمرانه و خشن هر نوع برخوردی که داشته باشیم، آثار مثبتی نخواهد داشت. بخشی از برخوردها اساساً موضوعیت ندارد و با سوءنیت انجام می‌شود و این به حساب نظام گذاشته می‌شود و من این گشت‌ها را جمع خواهم کرد.» موسوی همچنین در این نشست با انکار مرز «خودی و غیرخودی» گفت: «من برای خودم قید درست نمی‌کنم و اینگونه نیست که سریع خط قرمز بکشم و افرادی را به غیرنظام یا خودی و غیرخودی تبدیل کنم. من با اصلاح‌طلبان و اصول‌گرایان ارتباط قوی دارم و گفتم من اصلاح‌طلبی هستم که دائم به اصول رجوع می‌کنم و دستم را به [سوی] کسانی که قانون، اصول و نظام را قبول دارند، دراز می‌کنم. هنوز می‌گویم بسیج مدرسه عشق است و در عین حال می‌دانم در میان شعارهای اصلاح‌طلبی هم شعارهای زیبایی هست و به معنای این نیست که تأیید آن شعارها اصول را نفی می‌کند.»

---

۱. «برای گردش آزادی اطلاعات و آزادی بیان تلاش می‌کنم.»؛ *پایگاه اینترنتی کلمه*؛ دوشنبه ۱۷ فروردین ۱۳۸۸؛ کد مطلب: ۵۸۲۹.

در این نشست موسوی بدون آن که به مطرح شدن مسئله هولوکاست در سیاست خارجی واکنش تندی که بعدها نشان داد، نشان بدهد؛ به طور ضمنی و با تفسیری آن را می‌پذیرد. وی در این باره گفت: «بحث هولوکاست، بحث این که چه تعداد یهودی بودند، نیست. بحث این است که آیا از هولوکاست که جنایتی اتفاق افتاده، فلسطینی‌ها چه گناهی دارند و چرا باید تقاص جنایت نازی‌ها را پس بدهند. اگر از این منظر نگاه کنیم خواهیم دید که ما مطابق همه هنجارهایی که بشریت به آنها معتقد است صحبت می‌کنیم.»[1]

از حاشیه‌های این نشست ملقب شدن موسوی به «دکتر» توسط خبرنگار تهران تایمز بود. اما موسوی که مدتها در دانشگاه تربیت مدرس عنوان «دکتر» را با خود داشت، در واکنش به این خبرنگار و در کنایه‌ای به ماجرای کردان و قانونی که در اواخر وضع شده بود، مبنی بر ممنوعیت مهندس و دکتر نامیدن کسانی که دارای چنین مدرکی نیستند، گفت: «من دکتر نیستم. از این عنوان‌های خطرناک به من ندهید.»[2]

موسوی که در این نشست مافیای نفتی را خیالی خواند، مدعی شد «پیرامون حضور در انتخابات با کسی مشورت نکردم.» او همچنین افزود: «البته مقام معظم رهبری به من وقت دادند که خدمت ایشان خواهم رسید. فکر نمی‌کنم کار خلافی کرده باشم و بدون شک ایشان از حضور بنده یا هر شخص دیگری ناراحت نمی‌شوند، بلکه خوشحال خواهند شد.» موسوی درباره ضعف ستاد انتخاباتی‌اش پیش از آن که وارد دوره جدید کاری خود شود، گفت: «ستاد ضعیف نیست. روش ما با نوع کار ستادهای دیگر متفاوت است، ما با پول کار نمی‌کنیم؛ اساس کار ما بر این نیست که با هزینه چند ده میلیارد تومانی در صحنه حضور داشته باشیم. فکر می‌کنم چاپ و پخش تصاویر بزرگ از کاندیدا در سطح شهر می‌تواند حداقل در درازمدت ذهنیت بدی در میان مردم ایجاد کند و البته از نظر زیبایی‌شناختی هم سالم نیست. این مسئله می‌تواند باعث ایجاد احساس سرکوب و دلزدگی میان مردم شود؛ ضمن این که هزینه گزافی هم دارد.»

موسوی درباره پیوستن ستاد خاتمی و به دست‌گیری امور که هنوز صورت نگرفته بود نیز گفت: در مورد استفاده از نیروهای سایر ستادها مثلاً ستاد آقای خاتمی حق انتخاب آنها باز

۱. «در صورت پیروزی گشت‌های ارشاد را جمع‌آوری می‌کنم»؛ *پایگاه اینترنتی کلمه*؛ دوشنبه ۱۷ فروردین ۱۳۸۸؛ کد مطلب: ۵۸۳۰.

۲. «مهندس موسوی: به من دکتر نگویید، خطرناک است»؛ *پایگاه اینترنتی کلمه*؛ دوشنبه ۱۷ فروردین ۱۳۸۸؛ کد مطلب: ۵۸۳۶.

است، ولی آنچه که مشخص است در هفته‌های اخیر استقبال از ستاد در حال افزایش است و در حد وسیع مشغول فعالیت هستیم و بسیاری از این مباحث که مطرح می‌شود ناشی از اختلاف روش‌ها در اداره ستاد است. موسوی در پایان این کنفرانس خبری عنوان کرد که دولت‌ها می‌روند و خدمات در کشور باقی می‌ماند، بحث‌های امروز هم به این معنا نیست که ما از خدمات مدیران کشور، وزرا، کارمندان و آقای رئیس‌جمهور چشم‌پوشی کرده باشیم. در این کشور با نیت‌های خوب کارهایی صورت می‌گیرد، اما انتخابات است و ما ایراداتی داریم. فکر می‌کنیم نگاه به این ایرادات امکان تجدیدنظر درستی را ایجاد کند.[1]

موسوی در ایام تبلیغات ضمن نگارش نامه برای اصناف گوناگون از جمله معلمان و پزشکان بر روی مباحث قومیتی نیز تأکید داشت.

او همچنین برای جذب اصول‌گرایان و بخش‌های مذهبی جامعه نیز گفت: «بنده این جمله را در یک مراسم که تعدادی از بسیجیان در حال اعزام به جبهه بودند، گفتم. این بسیجیان دل کنده از هر چیز در حال عزیمت به جبهه‌ها بودند و بنده نتوانستم با هیچ بیان دیگر احساساتم را در مورد بسیج بیان کنم و اکنون هم هنوز بر آن عقیده هستم. به نظر بنده یک بسیجی که متعلق به مدرسه عشق است، فراتر از جناح عمل می‌کند. این بسیجی رأی مستقل خود را دارد و مثل رهبر خود، که فرمودند من یک رأی دارم و کسی آن را نمی‌داند، رأی می‌دهد.

... اگر کسی به قانون اساسی اعتقاد نداشته باشد و نامزد شود، با مردم خدعه کرده است. بنده هم به ولایت فقیه معتقدم و اگر انتخاب شوم برای حل مشکلات مردم حتماً ارتباطی قوی با مقام معظم رهبری ایجاد خواهم کرد.»[2]

موسوی پس از دیدار با برخی مراجع و علمای دینی در قم در نخستین سفر تبلیغی خود در دوشنبه ۲٤ فروردین به شهر ایلام سفر می‌کند. وی که در گذشته از قانون‌گریزی انتقاد کرده بود، در سخنرانی خود در ایلام با هیجان بیشتر میان «قانون‌گریزی» و «استبداد» پل می‌زند و رئیس‌جمهور و رقیب انتخاباتی وقت را به طور تلویحی به «استبداد» متهم می‌کند. با این قدم، موسوی دوره جدیدی را در گفتمان انتخاباتی خود آغاز می‌کند. وی در ایلام می‌گوید: «من در صحبت‌هایم گفته بودم دولت قانون‌گریز است و هر وقت در کشور ما

---

۱. «رابطه تابو نیست، منافع ملی تعیین کننده نوع رابطه با آمریکاست»؛ *پایگاه اینترنتی کلمه*؛ دوشنبه ۱۷ فروردین ۱۳۸۸؛ کد مطلب: ۵۳۸۷.

۲. «تنوع قومی را یک فرصت بدانیم و نه یک تهدید»؛ *پایگاه اینترنتی کلمه*؛ پنجشنبه ۲۰ فروردین ۱۳۸۸؛ کد مطلب: ۵۹۸۸.

قانون دور زده شد، شاهد ایجاد استبداد در کشور بودیم. اول انقلاب مردم با وجود عدم حضور پلیس در برابر چراغ قرمز می‌ایستادند و احترام به قانون را یک مسئله شرعی می‌دانستند. در دهه اول انقلاب این روحیه باعث رشد انقلاب ما بود.» موسوی در جلسه پرسش و پاسخ در ایلام در پاسخ به خبرنگاری که به وضعیت برخی حامیان موسوی و گرایش‌های نادرست سیاسی آنان اعتراض کرده بود، گفت: «ما باید وسیع‌تر از این حرفها فکر کنیم. معتقدم راجع به برخی احزاب رسمی کشور طوری رفتار می‌شود که انگار آنها اسرائیلی هستند. شما ممکن است در مسجد بروید و فردی را در حزب مخالف ببینید که مشغول نماز خواندن است. منتها گرایش فکری او با شما مغایر است. فکر می‌کنم آن قدر که کشور ما از سوی بیگانگان دائماً تهدید می‌شود و با مشکلات داخلی بسیاری که داریم، وحدت ملی و احترام به یکدیگر به عنوان یک برادر دینی باید از مهمترین برنامه‌های ما باشد. گرچه کسی که مخالف نظام، امام، رهبری و قانون است، آن موقع باید مرزها بین ما و او مشخص شود. من بر خلاف شما نگاهِ بازی دارم.»[۱]

موسوی در تاریخ ۱۲ آوریل (۲۳ فروردین) مصاحبه‌ای را با نشریه فایننشال تایمز در ساختمان فرهنگستان هنر انجام داد. این مصاحبه پرسش‌های صریح و پاسخ‌های قابل توجهی را در پی داشت. موسوی در این مصاحبه گفت: «هیچ‌کس در ایران تعلیق غنی‌سازی اورانیوم را نمی‌پذیرد. زیرا مشکل اینجاست که ما تجربه بدی از تعلیق داریم. این کار اولین بار در سالهای ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۵ انجام شد و قرار بود در آن هنگام بر سر مسائل بحث شود و سوءظن‌ها از بین برود، اما تعلیق در عوض ابزاری برای محروم کردن ایران از دسترسی به فن‌آوری هسته‌ای شد. این خاطره بدی است.» موسوی در پاسخ به این پرسش که پس چطور تنش‌ها (با دولت‌های غربی) را از بین می‌برید، گفت: «پیشرفت در فن‌آوری هسته‌ای و استفاده صلح‌آمیز از آن حق تمام کشورها و ملت‌هاست. این چیزی است که ما با مصائب فراوان با تلاش‌های خودمان به آن رسیدیم. باید ببینیم چه راه‌حل‌هایی وجود دارد. به عبارت دیگر، چه تضمین‌هایی می‌توان برای تبدیل نشدن این برنامه به تولید سلاح‌های هسته‌ای ارائه کرد.» موسوی در پاسخ به این پرسش که «یک رئیس‌جمهور چطور می‌تواند در تصمیم‌های هسته‌ای تأثیرگذار باشد، در حالی که آخرین حرف را در این زمینه آیت‌الله خامنه‌ای رهبر عالی انقلاب می‌زند؟» گفت: «تصمیم بر سر فن‌آوری هسته‌ای قطعاً باید بر مبنای اجماع ملی

---

۱. «قانون‌گریزی به استبداد ختم می‌شود»؛ *پایگاه اینترنتی کلمه*؛ دوشنبه ۲٤ فروردین ۱۳۸۸؛ کد مطلب: ٦۲۰۹.

باشد. روشن است که نقش رهبر معظم انقلاب هم بسیار تعیین‌کننده است.» موسوی همچنین در پاسخ به پرسش‌هایی درباره رابطه خود با رهبر انقلاب و نظر ایشان مبنی بر حضور موسوی در انتخابات گفت: «در زمان نخست‌وزیری من (۱۹۸۱ تا ۱۹۸۹) تنش وجود داشت، اما به دلیل مشکلات ساختاری قدرت بود. این مشکلات با بازبینی قانون اساسی در سال ۱۹۸۹ برطرف شد. حالا مدیریت رهبر معظم به عنوان ولی فقیه در کشور ما و روابطش با سایر ارگان‌ها و نهادها، از جمله سازمان‌های دولتی کاملاً روشن است. بدیهی است چشم‌انداز همکاری برای پیشرفت کشور بسیار خوب است... (جلسه هفته گذشته‌ام با ایشان) بسیار مثبت بود... ایشان موضعی بی‌طرفانه در انتخابات آتی دارد. ایشان در سخنرانی‌اش در مشهد به این موضوع اشاره کرد و در دیدار با من هم آن را تکرار نمود. ما رابطه زیادی با هم داریم و بر سر مسائل گوناگون بحث می‌کنیم. جلسه اخیر هم بسیار خوب و مثبت بود.»

موسوی در این مصاحبه ضمن آن که وجود تفاوت اساسی میان خود و رهبر انقلاب را نمی‌پذیرد در برابر این پرسش که «آیا دلیل اصلی این که در بیست سال گذشته در صحنه سیاسی کشور حضور نداشتید، تفاوت‌های «شما با ایشان در گذشته بود؟» پاسخ می‌دهد: «نه. من اعتقاد داشتم جمهوری اسلامی وضعیتی با ثبات دارد و سیاستمداران متفاوت می‌توانند بیایند و بروند. دغدغه‌ای درباره این که چه کسی رئیس‌جمهور باشد، نداشتم. همچنین به فرهنگ علاقه‌مند بودم و به همین دلیل به سمت فعالیت‌های فرهنگی رفتم. البته در این دوره مشاور مقامات ارشد کشور بودم. همچنین عضو شورای انقلاب رنگی و مجمع تشخیص مصلحت نظام هم بوده‌ام. لازمه داشتن این پست این بود که مسائل سیاسی و اجرایی را دنبال کنم. این ربطی به مشکلات در دوران جنگ ندارد. آیت‌الله اکبر هاشمی رفسنجانی کاندیدای بسیار قدرتمند و قوی بود. بعد آقای محمد خاتمی آمد. اما فکر کردم که بهتر است در این دوره به میدان بیایم.»

موسوی در پاسخ به این پرسش که «آیا آقای احمدی‌نژاد را خطری برای ایران و نظام سیاسی جمهوری اسلامی می‌دانید؟» گفت: «آقای احمدی‌نژاد رئیس‌جمهور ماست و به همین دلیل به او احترام می‌گذارم. انتقاداتی درباره نظرات و رفتار ایشان وجود دارد. این در کشورهایی مثل ما، که در آنها آزادی وجود دارد، طبیعی است. من خود آقای احمدی‌نژاد را خطر نمی‌بینم... به نظر من کشور می‌تواند بهتر اداره شود و سیاست‌های مالی، اقتصادی، فرهنگی و خارجی مؤثرتری می‌توان به کار برد. در سیاست خارجی می‌توانیم رابطه بهتری با دنیا داشته باشیم و این می‌تواند برای توسعه کشور ما بسیار مهم باشد.» موسوی در پاسخ به

این پرسش که «فکر می‌کنید اگر انتخاب شوید مورد حمایت آیت‌الله خامنه‌ای خواهید بود؟» گفت: «کاملاً طبیعی است که رهبر معظم انقلاب هر دولتی که با حمایت رأی مردم بر سر کار بیاید را حمایت خواهد کرد. این حمایت می‌تواند در صورتی که سیاست‌های دولت نزدیک به نظرات رهبر معظم باشد بیشتر هم شود.» موسوی ضمن آن که اظهار کرد در صورت پیروزی، سیاست‌هایش را به نظرات رهبر معظم نزدیک خواهد کرد، افزود «کشور هر قدر در سیاست‌های بنیادی بیشتر به سمت اجماع حرکت کند، بهتر اداره خواهد شد. اما باید در نظر داشته باشید که یکی از مهم‌ترین مسئولیت‌های رهبر تصویب و ابلاغ سیاست‌های کلانی است که ابتدا در مجمع تشخیص مصلحت نظام بر سر آنها بحث شده و سپس ایشان بر آنها صحه گذاشته‌اند و به سازمان‌ها اعلام کرده‌اند. تعهد دولت به این سیاست‌های عمومی می‌تواند بهترین روابط را بین دولت و رهبری برقرار کند.»[1]

موسوی در سفر دوم خود که به استان خوزستان بود، ضمن مطرح کردن شعار «ایران پیشرفته همراه با قانون، عدالت و آزادی»، سخن از ضرورت ضمانت برای تأمین آراء به میان آورد. وی گفت: «همه ملت ما... در انتظار انتخابات آزاد هستند و از اجرای این امر نگرانند. آنها می‌خواهند یک آرامش و تضمینی برای صیانت از آرایشان در انتخابات وجود داشته باشد.» در واقع چنین هشداری در سخنرانی عمومی تا پیش از این تجمع از سوی موسوی مشاهده نشده بود.[2]

هر چه می‌گذشت و موسوی از کنج عزلت بیشتر به سوی رسانه‌ها و تجمعات پرتاب می‌شد، بیشتر به سوی هیجانات سیاسی سوق می‌یافت. حضور موسوی در دانشگاه شهید چمران و احساسات تند دانشجویان متمایل به جبهه اصلاحات که همراه با شعارهایی در حمایت از موسوی بود، احساسات همسویی را به موسوی منتقل ساخت. موسوی در این جمع خود را مخالف قانون نظارت استصوابی دانست، اما گفت چون هنوز قانون است به آن پایبندم. در عین حال اگر اکثریت مردم چیز دیگری بخواهند، هر قانونی نیز از راه قانونی قابلیت تغییر دارد و تغییر آن باید به همین صورت باشد.[3]

---

۱. «موضع رهبری در قبال نامزدها بی‌طرفی کامل است»؛ *پایگاه اینترنتی کلمه*؛ سه‌شنبه ۲۵ فروردین ۱۳۸۸؛ کد مطلب: ٦٢٥٠.

۲. «مردم برای برگزاری انتخابات آزاد تضمین می‌خواهند»؛ سه‌شنبه ۲۵ فروردین ۱۳۸۸؛ *پایگاه اینترنتی کلمه*؛ کد مطلب ٦٣٠٩.

۳. «اگر به تخلفات رسیدگی نشود چیزی از کشور باقی نمی‌ماند»؛ ٢٦ فروردین ۱۳۸۸؛ *پایگاه اینترنتی کلمه*؛ کد مطلب ٦٣٤٠.

موسوی در این فضا، حتی به موضوعات ژورنالیستی و سیاست‌زده نیز استناد می‌کند. به طور مثال به مباحث درآمد واریزی مورد اختلافی بین دیوان محاسبات و وزارت نفت اشاره می‌کند. این موضوع که مشخص بود با انگیزه‌های سیاسی به آن دامن زده می‌شود و پرسش شائبه‌برانگیز «یک میلیارد دلار کجا رفت؟» را دامن می‌زد. پس از انتخابات به سادگی حل و فصل شد و محل اختلافی آن رفع شد. اما در ایام انتخابات جریان رقیب احمدی‌نژاد بسیار بر روی آن تبلیغات می‌کرد. در چنین فضایی موسوی نیز در آبادان کنایه‌ای به این مسئله زد. او گفت: «نفت و درآمدهای آن متعلق به همه ملت ماست و همه مردم باید از معاملات مختلف آن و میزان درآمد واریزی به صندوق بیت‌المال به طور شفاف مطلع باشند. باید بدانند پول‌هایی که به این صندوق واریز نشده به کجا رفته است. این بحث من نیست، بلکه تقاضای مجلس و دیوان محاسبات است که باید روشن شود، اما بدانید که این گریز از قانون می‌تواند کشور را با بن‌بست‌های بزرگی روبه‌رو کند. هر نوع قانون‌گریزی، ما را با مشکلات بزرگی مواجه می‌کند و در نهایت می‌توانم بگویم احساس خطری که در مورد قانون‌گریزی دولت داشتم، مرا مجاب کرد که به عرصه انتخابات ریاست جمهوری بیایم. معتقدم گریز از قانون در طول زمان یک دولت خدمت‌گزار را به یک دولت انتظامی تبدیل می‌کند.»[۱]

موسوی که حتی در اواخر فروردین نیز از عدم استقبال مورد انتظار جوانان به سوی خود ناراضی به نظر می‌رسید در اظهارنظری گفت: «درحال حاضر هم در حال گسترش ارتباط خود با جوان‌ها هستم.» وی معتقد بود: «اقبالی که در ستاد به جوان‌ها می‌شود، روز به روز در حال افزایش است. بحث هر شهروند یک ستاد که مطرح کرده بودیم، موجب شده که در حال حاضر شاید نزدیک به هفتصد وبلاگ توسط جوانها اداره شود و به صورت خودجوش عمل کنند، این جوانان در چارچوب همین انتخابات فعالیت می‌کنند. زیرا ما نه روزنامه داریم و نه صدا و سیما که عکس ما را در حال نماز بیندازد و برای همین باید به همین سرمایه‌ها و کسانی که دلشان می‌سوزد که چرا وضع کشور به این شکل است، متکی شویم.»[۲]

از این تاریخ به بعد موسوی که با انتظارات برآورده نشده خود درباره استقبال عمومی مواجه می‌شود، فشارهای خود و حامیانش را بر صدا و سیما افزایش می‌دهد تا آنها نیز به

---

۱. «میرحسین در جمع مردم آبادان؛ گریز از قانون یک دولت خدمتگزار را به دولت انتظامی تبدیل می‌کند»؛ پایگاه اینترنتی کلمه؛ ۲۸ فروردین ۱۳۸۸؛ کد مطلب ۷۰۱۱.

۲. «واردات بی‌رویه، صنعت و کشاورزی را زمین‌گیر می‌کند»؛ پایگاه اینترنتی کلمه؛ شنبه ۲۹ فروردین ۱۳۸۸؛ کد مطلب ٦٤٦٦.

صورت غیرقانونی تبلیغات انتخاباتی را زودهنگام آغاز کنند و بر شعله تنور انتخابات بدمند. موسوی که پیش‌تر شکی نداشت که جامعه پس از شکستن سکوت بیست ساله او، تمام‌قد به حمایت از وی برخواهد خاست. لذا از اینکه می‌دید تب بالای ستاد انتخاباتی، به جامعه منتقل نشده است، این موضوع را توطئه‌ای از جانب نهادهای رسمی و از جمله مدیران صدا و سیما معرفی کرد. در واقع این فشار بر صدا و سیما، بر اساس آن نظریه‌ای بود که اعتقاد داشت هر چه میزان مشارکت عمومی بالا برود و آرای خاموش در انتخابات بیشتر شرکت کند، امکان موفقیت رقبای احمدی‌نژاد نیز بیشتر خواهد بود. با این مفروض، موسوی علاقه داشت رسانه ملی به سود این جریان در ورود به تبلیغات انتخاباتی تعجیل غیرقانونی کند تا درصد و ضریب موفقیت وی بالا رود. لذا در نخستین همایش سراسری سخنرانان حامی موسوی اظهار داشت «اگر چه برای انجام تکلیف و وظیفه به میدان آمده‌ام، اما معتقدم به هر نسبتی که میزان آرا از حدود ۲٤ میلیون نفر بالاتر برود، امکان کسب نتیجه بیشتر خواهد بود. به نفع ماست که مردم هر چه بیشتر در انتخابات شرکت کنند و شاید علت سردی رسانه‌های رسمی کشور نسبت به انتخابات نیز همین مسئله باشد، گرچه اعتقاد باطنی دارم که حتی اگر همه شرکت کنند ولی باز هم رأی نیاورم، باز آن تصمیم به صلاح مملکت است.»[1]

هر چه زمان بیشتر می‌گذشت از تأکیدات موسوی بر «مستضعفان» و «اسلام ناب محمدی» کاسته می‌شد و بر مفاهیم «جوانان» و «زنان» و «دانشجویان» و «آزادی» و «دمکراسی» و «حقوق بشر» و «کرامت انسانی» افزوده می‌شد. پرداختن به استقرار گیت‌های امنیتی در برخی دانشگاه‌ها، مسئله دانشجویان ستاره‌دار و آزادی زنان، از موضوعات ثابتی بود که موسوی دیگر در اغلب سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های خود به آنها اشاره می‌کرد. البته از سوی دیگر او هنوز از مفهوم عدالت دست نکشیده بود، اما به طور تلویحی به مخاطب القا می‌کرد که رقیب او به صورت عوام‌فریبانه و ریاکارانه از این مفهوم بهره برده است. موسوی معتقد بود ایدئولوژی مانع جذب سرمایه‌گذاری نیست و نباید جرم پایین بودن میزان سرمایه‌گذاری خارجی در ایران را به پای اسلامی بودن نظام گذاشت. ریشه این مسئله ضعف مدیریت است. او خود را چنین توصیف می‌کند: «من صریح هستم و از عقاید خود رد نمی‌شوم و این یکی از ویژگی‌های من است.» موسوی که سیاست خارجی دولت نهم را ماجراجویی می‌خواند، آن را به مسئله‌ای داخلی و راهبردی برای رأی آوری در انتخابات تقلیل داد. او

---

۱. «کوته‌نگری، فساد اداری، خرید رأی و سکوت رسانه‌های رسمی»؛ *پایگاه اینترنتی کلمه*؛ یکشنبه ۳۰ فروردین ۱۳۸۸، کد مطلب: ٦٤٨٣.

گفت: «مشکل امروز بر سر این اصل نیست که می‌خواهیم پای‌بند منافع ملی باشیم، بلکه بر سر این است که گاهی حادثه‌جویی، ماجراجویی و حرکت‌هایی که می‌تواند مصرف داخلی و رأی‌آوری داشته باشد، به کار می‌گیریم و این مشکلاتی را به وجود می‌آورد.»[۱]

موسوی در دیدار با اهالی فرهنگ و هنر در ۳۱ فروردین از «دولت فرهنگی و فرهنگ غیردولتی» سخن گفت. دولت فرهنگی کنایه‌ای به دولت نهم بود که غیرفرهنگی معرفی می‌شد و «فرهنگ غیردولتی» هم به عدم مداخله دولت در امور فرهنگی و حذف ممیزی اشاره داشت. موسوی با تأکید بر اینکه در فضای آزاد و چند صدایی است که هنرمند می‌تواند احساس آزادی کند و رشد داشته باشد، گفت: «باید از فضایی بترسیم که محدود و آمرانه و اثرگذار بر خلاقیت هنرمندان باشد. بنابراین بهترین کارهای هنری در کشور ما کارهای بدون دستور و برخاسته از نیازهای عمیق فکری و فرهنگی است و در این راستا دولت فرهنگی می‌تواند به هنرمندان نشان دهد که آنها را به عنوان یک فرصت تلقی می‌کند. اگر اینگونه باشد نقش دولت در زیرساخت‌ها برجسته خواهد بود و در کنار آن، فرهنگ غیردولتی در راستای اهداف درازمدت ایجاد می‌شود و بهترین کمک را چنین فرهنگی به چنین دولتی می‌کند و نقش فرهنگ اینجا از سیاست پررنگ‌تر می‌شود.» در همین راستا موسوی مدعی می‌شود که در زمان مسئولیت وی در نخست‌وزیری سینما با سانسور مواجه نبوده است و کارگردانان چنین مشکلی نداشته‌اند.[۲]

وقتی سفر موسوی به استان گلستان همزمان می‌شود با ماجرای دوربان دو، که در آن به رئیس‌جمهور ایران از سوی چند صهیونیست بی‌احترامی می‌شود، موسوی در روز نخست اردیبهشت در جمع برخی دانشجویان گرگانی به آن اشاره می‌کند و می‌گوید: «بحث دو وجه دارد یکی حادثه تأسف‌انگیزی است که برای رئیس‌جمهور به عنوان نماد ملت و کشور ما اتفاق افتاده است که هر انسانی را آزرده و ناراحت می‌کند و ما نسبت به این مسئله معترض هستیم. اما منظر دیگر واقعاً باید گله‌مند بود از مشاوران رئیس‌جمهور که این مشورت را به ایشان نمی‌دهند که باید منتظر چه صحنه‌هایی باشد و چرا چنین پیش‌بینی‌هایی نمی‌شود تا موجب وهن نظام جمهوری اسلامی و مردم نشود. نمی‌توانیم صرف گفتن کلمات حماسی، تبعاتِ بخش بعدی را بپوشانیم. تکرار این مسائل، حیثیت ما و حیثیت جمهوری اسلامی و ایرانیان خارج از کشور را مورد تهدید قرار می‌دهد. این مسائل نباید تکرار شود. پس دستگاه

---

۱. «بسیاری از حرف‌ها را فرو خوردم و دم نزدم»؛ *پایگاه اینترنتی کلمه*؛ دوشنبه ۳۱ فروردین ۱۳۸۸؛ کد مطلب: ٦٤٩٨.
۲. «باور من «دولت فرهنگی و فرهنگ غیردولتی»؛ دوشنبه ۳۱ فروردین ۱۳۸۸؛ *پایگاه اینترنتی کلمه*؛ کد مطلب: ٦٥٢٨.

دیپلماسی کشور با این عظمت برای چه تأسیس شده است؟ فکر می‌کنم اشکالی وجود دارد.[1]

موسوی که می‌دانست برای دستیابی به موفقیت در انتخابات نیاز شدیدی برای تبلیغات در استانها و شهرستان‌های دور از مرکز دارد، علاوه بر راه انداختن «نهضت سخنرانی» توسط جبهه دوم خرداد، خود نیز به طور جدی به سفرهای استانی می‌پرداخت. او بلافاصله از گلستان به مشهد می‌رود و در جمع دانشجویان سخنرانی می‌کند. او برای انجام سخنرانی‌ها اغلب در میان دانشجویان و در محیط دانشگاه آزاد حاضر می‌شد. موسوی در این تجمعات و از اواخر فروردین، دیگر صلاح می‌دید از آزادی سخن بگوید و از نهضت آزادی حمایت کند. به این معنا که آن را به نوعی به رسمیت بشناسد. گویی مشاوران وی راه وصال دولت را از این طریق به او شناسانده بودند. طریقی که با رویکرد «مطالبه محور» اپوزیسیون در این انتخابات انطباق داشت. او در جمع دانشجویان گرگان پرسشِ درباره نوع رفتار با نهضت آزادی را به این سو کشاند که آنان انسانهای دیندار و اهل نماز و زکات هستند و کافر نیستند.

این پاسخ که به طور ضمنی تلاش می‌کند در ذهن مخاطب القا کند گویی رقبای موسوی، نهضت آزادی را کافر می‌پندارند، زمانی به طور عمیق فهم می‌شود که پاسخ وی را به پرسش یکی از دانشجویان در دانشگاه فردوسی مشهد مقایسه کنیم. دانشجویی در جلسه سخنرانی دانشگاه مشهد از موسوی پرسیده بود: «شما دهها نقد به دولت نهم وارد کردید، آیا این دولت نقطه قوت ندارد؟» موسوی در پاسخ گفت: «رسانه ملی هر لحظه در حال تبلیغات برای دولت نهم است. عده‌ای همواره می‌گویند که موسوی بیست سال سکوت کرده است، ولی نمی‌گویند که در شورای انقلاب، شورای عالی دفاع و مجمع تشخیص مصلحت نظام حضور داشته است. چطور است که رسانه‌های ملی و دولتی در خدمت یک تکان دادن جزئی دست یک مدیر هستند اما به سراغ آدمی با این مسئولیت‌ها نمی‌روند. چرا در این مدت یک رسانهٔ در دست دولت و حکومت هیچ مصاحبه‌ای با من نکرد؟ پس به من حق بدهید که در این پنجاه روز بیشتر به فکر بیان دیدگاه‌های خود باشم تا تعریف دیگران. بنده با توجه به این همه تبلیغات رادیو و تلویزیونی که از خدمات بی‌شائبه دولت می‌شود، حیف می‌دانم که وقت خود را در این باره تلف کنم.»[2]

---

۱. «امام فرمودند نباید اسباب وهن نظام را فراهم کنیم»؛ *پایگاه اینترنتی کلمه*؛ سه‌شنبه ۱ اردیبهشت ۱۳۸۸؛ کد مطلب: ٦٥٦١.

۲. «انتقاد شدید موسوی به بازداشت‌های سیاسی و ماجراجویی در سیاست خارجی برای مصرف داخلی»؛ *پایگاه اینترنتی کلمه*؛ پنجشنبه ۳ اردیبهشت ۱۳۸۸؛ کد مطلب: ٦٦٦٤.

این عبارت نشان می‌دهد موسوی و استراتژیست‌های دوم خردادی معتقد بودند برای دستیابی به موفقیت تنها باید انتقاد کرد و نباید ذره‌ای از راهبرد «احمدی‌نژادستیزی» عدول کرد. تلقی این بود که موفقیت زمانی به دست می‌آید که تنها معایب و نقاط ضعف گفته شود و در برابر پدیده‌های مثبت دولت نهم یا اصولاً باید منکر شد و یا سکوت و توجیه کرد. اما فراتر از این مطلب، انتظار غیرقانونی موسوی از رسانه ملی این بود که آن سازمان هم همین رویه را اتخاذ کند: انکار و سکوت. به نظر آنان اگر رسانه‌های دولتی این راهبرد غیرقانونی را انجام می‌دادند کارکرد درستی داشتند.

اما این ادعا که موسوی بیست سال سکوت نداشته، بلکه رسانه‌ها سراغ وی نرفته‌اند، نمی‌تواند ادعای قابل اعتنایی باشد. زیرا حتی اگر فرض بگیریم که در طول بیست سال رسانه ملی هیچ‌گاه سراغ وی نرفته است که این مطلب نیز نمی‌تواند به سادگی قابل پذیرش باشد، نکته اینجاست که موسوی با هیچ رسانه‌ای حتی رسانه‌های جبهه دوم خرداد نیز مصاحبه‌ای نداشته است. در ضمن وقتی موسوی این عبارت را به کار برد که وی سکوت نداشته بلکه رسانه‌ها سراغ وی نرفته‌اند، سردبیر برخی رسانه‌ها به این ادعای او واکنش نشان دادند. در این میان وحید جلیلی سردبیر نشریه‌های «سوره» و «راه» نامه‌نگاریهای این نشریات را با موسوی، که با عدم همراهی و موافقت وی مواجه شده بود، به چاپ می‌رساند. بر مبنای این مکاتبات در تاریخ‌های ۲۶ شهریور ۸٤، ۹ مهر ۸٤ و ۲۱ اسفند ۸۷ درخواست مصاحبه از سوی موسوی مطرح شده که وی به هیچ‌یک از این نامه‌ها پاسخ مثبت نداده بود. این در حالی بود که موسوی بارها در ایام تبلیغات ادعا کرده بود: در طول مدت این چند سال رسانه‌هایی که حتی همین امروز هم از نشان دادن برنامه کوچکی از من طفره می‌روند حتی یک بار هم به سراغ من نیامدند. شما به من می‌گویید که در این سالها سکوت کردم ولی من به هیچ‌وجه سکوت نکردم بلکه در معرض محرومیت از فضای رسانه‌ای بودم.[۱]

موسوی در دانشگاه فردوسی مشهد به وضوح از گفتمان پیشین خود و دغدغه‌هایی که در پاییز و زمستان ۸۷ مطرح کرده بود فاصله می‌گیرد و به موضوعاتی می‌پردازد که مسئله‌های ژورنالیستی دوم خردادی بود. موضوعاتی که به دلیل مبنایی نبودن یا شایعه بودن تاریخ مصرف گذرایی داشت. بسیاری از این مطالب نیز جنبه شعاری داشت و اصولاً از حوزه اختیارات و وظایف رئیس قوه مجریه به دور بود. در واقع موسوی چه می‌خواست و چه

---

۱. «سه بار برای مصاحبه با موسوی تلاش کردیم، گفت با تشکر معذورم»؛ *پایگاه اینترنتی رجانیوز*؛ خرداد ۱۳۸۸.

نمی‌خواست خود را در جریان و موجی انداخته بود که او را با خود می‌برد. دقیقاً این موسوی نبود که هدایت آن جریان را بر عهده داشت، بلکه بر عکس او به طور منفعلانه، خود در مسیر این جریان قرار گرفته بود. جریانی که ابعاد دیگری از آن را که با موج‌آفرینی‌های بازیگران بین‌المللی پیوند داشت، در آینده مورد بررسی قرار خواهیم داد.

موسوی با دغدغه‌هایی از جنس خود وارد شد، اما در ادامه با موضوعات دیگری مواجه شد که وی را مجبور کرد هر روز به نفع آنها گامی از گفتمان خویش بازپس نشیند و به سوی آنچه که از بیرون او را احاطه کرده بود، برود. محیط بسته‌ای که جبهه دوم خرداد برای او ساخته بود و به تدریج موجب شد موسوی آن را به عنوان همه واقعیت‌های کشور بپذیرد. در این وضعیت او جمعیت فراوان اطراف خود را در محل‌های سخنرانی می‌دید، اما جمعیت چند برابری بیش از آن را در اطراف احمدی‌نژاد نمی‌دید. مطلبی که احمدی‌نژاد در مناظره سیزده خرداد به آن اشاره کرد و خطاب به موسوی گفت: «چرا شما فکر می‌کنید که فقط افرادِ اطراف شما مردم هستند؟»

به این ترتیب موضوعات مورد بحث را نیز عملاً تشویق‌کنندگان و فضای پیرامون موسوی تعیین می‌کرد؛ نه خود او.

موسوی در دانشگاه فردوسی در پاسخ به پرسش دانشجویی که پرسید نظر شما درباره دستگیری دانشجویان چیست، گفت: «من با بازداشت افراد به جرم عقیده و اعتقاد و بیان مخالفم. با بازداشت‌های سیاسی نیز مخالفم و این کار را مخالف منافع کشور می‌دانم و این یک اصل است؛ چه در فضای دانشگاه که فضای گفت و گو و چند صدایی است و افکار باید بدون ترس جاری وساری شود و چه در فضای جامعه. اندیشهٔ فاقد آزادی سودی ندارد. تشکل‌های سیاسی باید جان بگیرند و جریان‌هایی نیرومند بسازند و من موافق قدرت یافتن تشکل‌های سیاسی که قطعاً بخشی از آنها بر نیروی دانشجویی تکیه دارند هستم. دانشجو چه می‌خواهد جز آزادی؟ و چه نعمتی بالاتر از آزادی؟ ما انقلاب کردیم که آزاد شویم. چرا باید به دلیل اظهارنظر، نگاه امنیتی پیدا کنیم که تعدادی از جوانان ما اینک در زندان باشند.»

در طی این فرایند استحاله گفتمانی، موسوی به رد نظرات استصوابی نیز می‌پردازد. او می‌گوید: «نظارت استصوابی در ابتدای انقلاب مطرح نبود و ما انتخابات‌های موفقی را نیز برگزار کردیم. این مسئله در شرایطی مطرح شد و با وجود آن که عده زیادی مخالف آن بودند از لحاظ قانونی تصویب شد و همان زمان من در مجمع تشخیص مصلحت نظام صریحاً اعلام کردم که به این مسئله اعتقادی ندارم. اما باید دانست که یکی از اولین قدم‌هایی

که باید برای تحقق آزادی برداریم اجرای قانون حتی در صوری‌ترین شکل آن است و در گام بعدی باید به سمت اصلاح قانون برویم. اما از آنجایی که نظارت استصوابی با روح قانون اساسی سازگار نیست، بهتر است مردم را آزاد بگذاریم و در این راه کوشش کنیم. دولت باید از تمام ساز وکارها استفاده کند تا این موضوع به وجدان عمومی تبدیل شود و صرف مخالفت کردن، کافی نیست. ما باید با حرکت در چهارچوب قانون اساسی این موضوع را در جامعه جا بیندازیم که نظارت استصوابی هزینه دارد، به نفع کشور نیست و مخالف یک رقابت انتخاباتی است.»

موسوی در این دیدار از تلاش برای برگزیدن وزیر زن سخن می‌گوید و درباره موضوع «آقازاده‌ها» به طور محافظه‌کارانه پاسخ می‌دهد: «به نظر من آقازاده‌ها در فضای شفاف بودجه‌ای شکل نمی‌گیرند؛ بلکه در فضایی شکل می‌گیرند که رقم هنگفتی از بودجه مملکت گم شود. آقازاده‌ها وقتی بودجه‌ها شفاف است چک می‌گیرند یا وقتی شفاف نیست.»[1]

نکته قابل توجهی که در این نشست رخ می‌دهد، سر دادن شعار سازماندهی‌شدهٔ «مرگ بر دیکتاتور» در کنار «درود بر خاتمی» از سوی برخی حضار است. در واقع این موضوع نشان از آن داشت که اتخاذ این شعار که بعد از انتخابات بسیار مورد تأکید قرار گرفت، اصولاً پیشاپیش طراحی شده بود و ربطی به مسائل مربوط به ادعای «تقلب» نداشت. اگر به شعارهای مطرح شده در برنامه‌های انتخاباتی موسوی در سفر استانی به خراسان رضوی بنگریم، درمی‌یابیم که این شعارهای حاشیه‌ای به تدریج از حاشیه به متن می‌آیند و گفتمان موسوی را متأثر می‌سازند. از آن جمله می‌توان به شعارهای زیر اشاره کرد: «صل علی محمد بوی صداقت آمد»؛ «دانشجوی سیاسی آزاد باید گردد»؛ «آزادی اندیشه»، «مرگ بر طالبان، چه کابل، چه تهران»؛ «دانشجو، کارگر، معلم، اتحاد اتحاد»؛ «مرگ بر دیکتاتور»؛ «وزیر زن، نفی استبداد، انتخابات آزاد، حکومت مردمی»؛ «بوی نفت و سفره‌های خالی»؛ «سهام عدالت نمی‌خواهیم».[2]

موسوی در استان کرمانشاه ضمن آن که سیاست‌های دولت نهم را با دادن پول توجیبی و صدقه دادن مقایسه کرد، گفت: «در شرایطی که نرخ بی‌کاری در استان کرمانشاه نزدیک به

---

۱. «انتقاد شدید موسوی به بازداشت‌های سیاسی و ماجراجویی در سیاست خارجی برای مصرف داخلی»؛ *پایگاه اینترنتی کلمه*؛ پنجشنبه ۳ اردیبهشت ۱۳۸۸؛ کد مطلب: ٦٦٦٤.

۲. «موسوی تشریح کرد: تبعات حضور مدیرانی بی‌علاقه به سرنوشت ملی»؛ *پایگاه اینترنتی کلمه*، پنجشنبه ۳ اردیبهشت ۱۳۸۸؛ کد مطلب: ٦٦٨٦.

سی درصد است و در دیگر استان‌ها نیز وضعیت مشابه داریم، بحث از عدالت اجتماعی بی‌معناست. به نظر من قدم اول ثبات در سیاست‌ها، احیای تولید و فربه و بزرگ کردن طبقه میانی جامعه است و دولت باید بتواند با استفاده از همه ظرفیت‌های مستعد کشور به قشرهای مستضعف کمک کند. هر مسئولی که تصور کند بدون ثبات و توازن در سیاست‌ها می‌تواند عدالت برقرار و فقر را ریشه‌کن کند، دیدگاه غیرعلمی و غیرواقعی دارد. تنها راه توزیع عادلانه ثروت عقلانیت است و در غیر این صورت کشور را با اقتصاد صدقه‌ای اداره خواهیم کرد.» موسوی همچنین با استقبال از حمایت هاشمی رفسنجانی از او گفت: «آقای هاشمی رفسنجانی از یاران امام و رهبری است و علاوه بر داشتن شخصیتی برجسته و مسئولیت‌های متعدد در کشور در سی سال گذشته و پیش از آن کارهای بسیاری برای کشور انجام دادند، ممکن است کسی با ایشان اختلاف‌نظر داشته باشد، اما بی‌شک هر کس در مسیر تغییر وضعیت کنونی از ما حمایت کند، استقبال می‌کنیم.»

موسوی که دیگر در تحولات جدید، گفتمان ضداستعماری خود را فراموش کرده بود، درباره مسائل بین‌المللی به مثابه کسی که گناه دزد را مورد تغافل قرار دهد و تنها به سرزنش مالباخته بپردازد مشکلات ایران در برخی موضوعات بین‌المللی را یکسره متوجه سیاست‌های دولت نهم دانست. او گفت: «متأسفانه در سه سال گذشته در سیاست خارجی و روابط با کشورها سر و صداهای بسیار داشته‌ایم که هزینه‌های زیادی را به ما تحمیل کردند اما عقلانیت در آن کم دیده می‌شود. سئوال اینجاست که چرا ما قادر نیستیم با همه جهان روابط و تعاملات درست داشته باشیم. همه مخالفند که در یک مجمع جهانی به مقام مسئول جمهوری اسلامی توهین شود، ولی در عین حال سئوال اینجاست که آیا لازم است رفتار ما، نوع صحبت کردن و همچنین سیاست‌های ما به گونه‌ای باشد که به جمهوری اسلامی اهانت شود؟»

موسوی که ترجیح می‌داد اهانت‌های دولت‌های غربی به جمهوری اسلامی را پس از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ و به ویژه در مسئله هسته‌ای که به تعطیلی بیش از دو سال فعالیت‌های علمی ایران در این زمینه انجامید نادیده بگیرد و حتی موفقیت‌های سیاست خارجی دولت نهم پیشرفت‌های هسته‌ای را به خاتمی نسبت دهد، تنها سیاست‌های دولت نهم را عامل چالش‌های سیاست خارجی ایران معرفی کند. در این جهت، اصولاً «نظام سلطه» موضوعیت خود را در گفتمان موسوی از دست می‌دهد و رقابت برای کسب منافع ملی نیز به «ماجراجویی» تفسیر می‌شود. به عبارت دیگر، موسوی نیز همانند دولت‌های غربی که خود را «همه جهان» می‌دانند و در بیانیه‌های خود خواست خود را خواست جهانی عنوان می‌کنند،

دولت‌های وابسته به نظام سلطه را «همه جهان» معرفی می‌کند.[۱]

موسوی در کرمانشاه همچنین تمرین می‌کند که چگونه گفتمان «عدالت، اصلاحات» را برای جامعه جا بیندازد. لذا تأکید می‌کند که قانون‌مندی، عدالت و آزادی راه پیشرفت است و راه دیگری وجود ندارد. فقط با آزادی اندیشه می‌توان رشد کرد. جلوگیری از نشر کتاب‌ها به ضرر ماست و آزادی اندیشه به نفع کشور است. آمار ریزش چاپگران در کشور بالاست و این به نفع ما نیست. بر عکس آزادی فکر و اندیشه و کتاب، و انتشار آنها می‌تواند به شکوفایی کمک کند. وی همچنین در همان روز، یعنی هشتم اردیبهشت، پیامی را به مناسبت دهمین سالگرد تشکیل شورای اسلامی شهر و روستا صادر می‌کند و ضمن آن که احیای آن را به خاتمی نسبت می‌دهد، می‌نویسد: «متأسفانه در دوران اخیر عده‌ای تفکری را نمایندگی می‌کنند که اعتقادی به استقلال و قدرت تصمیم‌گیری شوراها ندارد. این تفکر، شوراها را رقیب دولت تلقی می‌کند و از ساختارها و ابزارهای دولتی برای تضعیف و محدودسازی اختیارات شوراها بهره می‌گیرد. در حالی که این نگاه قیم‌مآبانه نسبتی با روح قانون اساسی و آرمان‌های بلند انقلاب اسلامی ندارد.» به هر طریق، او که یکی از آثار مهم شوراها را «تمرکززدایی» می‌داند، یکی از اولویت‌های خود در دولت بعدی را تقویت شوراها معرفی می‌کند.[۲]

برگزاری همایش موج سوم در نهم اردیبهشت، آغاز جدیدی در برنامه تبلیغاتی ستاد موسوی بود. در این همایش موسوی بعد از سخنان خاتمی به اتفاق همسر خود، زهرا رهنورد به روی صحنه رفت و در کنار خاتمی به نشان اتحاد دستان یکدیگر را گرفتند و شال سبزی که پیش‌تر از سوی برگزارکنندگان مراسم تهیه شده بود به عنوان «دو سید اصلاحات» بر دوش آنان انداخته شد. در واقع از این روز به بعد تأکید بر نماد سبز به تدریج در ستاد موسوی پاگرفت. در این همایش موسوی که دیگر به تشویق‌های هیجان‌زده حلقهٔ طرفدارانش خو گرفته بود، به عباراتی هیجان‌آفرین روی می‌آورد. او در این همایش می‌گوید: «کافی نیست که فقط دولت امنیت داشته باشد. انسان‌ها نیز باید امنیت داشته باشند. باید همه اقشار کشور ما دارای امنیت باشند و وقتی به آینده نگاه می‌کنند احساس آرامش کنند.»

در فضای هیجان‌زده ربط منطقی جملات گوینده موضوعیت ندارد، آنچه که اهمیت دارد

---

۱. «میرحسین موسوی در کرمانشاه: مردم سرنوشت خود را با پول تو جیبی و صدقه عوض نمی‌کنند»؛ *پایگاه اینترنتی کلمه*؛ سه‌شنبه ۸ اردیبهشت ۱۳۸۸؛ کد مطلب: ۷۲۸۰.

۲. «برنامه مهندس موسوی برای تمرکززدایی و تفویض اختیارات بیشتر شوراها»؛ *پایگاه اینترنتی کلمه*؛ سه‌شنبه ۸ اردیبهشت ۱۳۸۸؛ کد مطلب ۷۲۸۲.

دمیدن بر شوری است که مخاطب آن را می‌طلبد. لذا وقتی که در سخنرانی موسوی هنوز اشاره‌ای به آزادی نشده بود و به همین دلیل حاضران فریاد زدند «آزادی» موسوی پاسخ داد به این نکته هم در صحبتهایم می‌رسم. او ادامه داد: «رهایی از نیاز» مسئله بسیار مهمی است. آن کسی که در جبر این نیازها یعنی نان، سفره و امکانات اسیر است، فراغت ندارد که راجع به آزادی فکر کند و آن کس که به آزادی فکر نمی‌کند نمی‌تواند در شرایط دشوار امروزی طرحی برای رهایی از نیاز ملت داشته باشد. امنیتی که متعلق به مردم است مهم‌تر از امنیت دولت است. گمان نکنیم وقتی تشنجی را نه از سر دلسوزی برای منافع ملی بلکه بدون سبب در جهان ایجاد می‌کنیم باعث آرامش خیال مردم می‌شویم. اینگونه نیست بلکه وحشت درمردم ما رسوخ می‌کند. جوانان ما به دنبال گردش آزاد اطلاعات هستند. مردم ما و جوانان ما از مسکن، اشتغال و آینده‌شان نگرانی دارند و در عین حال نمی‌خواهند از ابراز عقیده ترس داشته باشند، بلکه می‌خواهند به آنها اعتماد شود. جوانان ما انتخاباتی را می‌خواهند که در آن بیم تقلب و دستکاری وجود نداشته باشد، انتخاباتی که رسانه‌های محدود کشور در اختیار یک فرد یا جناح نباشد، انتخاباتی که در آن سرمایه‌های مردم، منافع محدود کشور در خدمت خریدن آرای مردم قرار نگیرد.»[1]

در واقع آنچه که گفتمان موسوی را با چالش جدید و تردید جدی مواجه می‌ساخت و درباره داوری‌ها، ناعادلانه بودن را تداعی میکرد، سکوت در برابر ضعف‌های ۲٤ سال گذشته و افراط در انتقاد به دولت نهم بود که معنایی جز تخریب و سیاه‌نمایی نمی‌یافت. به طور نمونه در میان جامعه‌شناسان و اقتصاددانان ایرانی یکی از باورهایی که اکثریت آن را می‌پذیرند این است که الگوهای رفتاری و ارزشی پس از انقلاب از اواخر دهه شصت و به ویژه در طول دهه هفتاد دگرگون شد و اصولاً منتقدان دولت‌های گذشته بیش از هر چیز بر روی این نقد تأکید داشتند، اما موسوی به طور وارونه تلاش می‌کرد سودازدگی جامعه ایرانی را به دولت نهم نسبت دهد؛ دولتی که خود با طرح همین موضوع توانست در انتخابات سال ۸٤ به پیروزی برسد. موسوی در جمع مردم ورامین می‌گوید: «در زمان جنگ فضا به گونه‌ای بود که کسی برای تزویر، خدمت نمی‌کرد، سیاست‌های دولت شفاف بود، قانون دولت هم در خدمت آنها بود اما مشکل از آنجا پیدا شد که فضای ارزشی به فضای سوداگرانه انتقال یافت و دولتی که هم‌اکنون در صحنه است، سهم زیادی را در این فضای سوداگرانه داشته است. ما

---

۱. «خاتمی و موسوی در همایش موج سوم»؛ پایگاه اینترنتی کلمه؛ چهارشنبه ۹ اردیبهشت ۱۳۸۸؛ کد مطلب ۷۳۸٦.

با تکیه بر عزت مردم پیروز شده‌ایم و تکیه بر همین روحیه باعث شد تا در دفاع مقدس نیز پیروز شویم. باید این موارد مورد پاسداری قرار گیرند. نباید به خاطر مصالح حزبی، ارزش‌ها را خرید و فروش کنیم واین سرمایه‌ها را برای حفظ قدرت هزینه کنیم.» از سوی دیگر، موسوی در گفتمان جدید خود به سمت پوپولیسم گراییده بود و بارها از مسئله‌ای چون «پرتقال اسرائیلی» سخن می‌گفت و دولت را عامل واردات پرتقال اسرائیلی معرفی می‌کرد.[۱] عملی که روزهای بعد معلوم شد از سوی بنک‌داری سودجو سر زده است.

اگر به گفتمان موسوی به دقت بنگریم، می‌یابیم که وی از گفتمانی سه‌گانه بهره می‌برد. به این معنا که وی به سه طریق کلی اعتقاد دارد؛ یکی را طریق افراطی می‌نامد، دیگری را طریق تفریطی می‌خواند و راه سوم که خود را به آن متعلق می‌داند، طریق میانه‌روانه می‌داند؛ طریقی که آن را «اسلام ناب محمدی» می‌نامد. ذهن موسوی به این تقسیم‌بندی سه‌گانه عادت کرده است و تمام کسانی را که با آنها اختلاف ارزشی و اعتقادی دارد در این دو جهت افراطی و تفریطی تقسیم می‌کند. لذا استفاده فراوان او از واژه «تحجر» برای از میدان به در کردن رقیب انتخاباتی مسئله‌ای است که اصولاً در گفتمان او ریشه دارد. اما موسوی در روزهای انتخابات این فضای سه‌گانه را به مرزی دوگانه تقسیم کرد. مرز «اسلام ناب محمدی» که خود را نماینده آن می‌دانست و جبهه تحجر که احمدی‌نژاد را نماد آن برمی‌شمرد. دیگر، جریان سکولاریستی و جبهه غرب‌مدار که موسوی سالها آنان را نیز از خط مستقیم «اسلام ناب محمدی» دور می‌دانست مورد تعرض او قرار نمی‌گرفت. علت عمده اینجا بود که در این انتخابات این جبهه تمام‌قد به حمایت از جبهه دوم خرداد و به ویژه شخص او برخاسته بود. موسوی دیگر لزومی نمی‌دید که از سه‌گانه پیشین خود بهره ببرد و جبهه سومی را در میان غرب‌زدگان و متحجران معرفی کند. در آرایش سیاسی جدید و موردنظر او تنها دو جبهه وجود داشت، جبهه‌ای که وی نماینده اصلی آن بود و خود را مدافع «اسلام ناب محمدی»، «ارزش‌های انقلاب» و «گفتمان امام خمینی» می‌دانست و جبهه‌ای که عامل تمام ویرانی‌ها و خرابی‌ها و تباهی‌ها معرفی می‌شد.

البته موسوی دور از هیاهوی انتخابات و تب تبلیغات و هیجانات سخنرانی‌ها، در دولت نهم «حسن‌های زیادی» را مشاهده می‌کرد که به دلیل راهبرد تبلیغاتی طراحی شده در جبهه دوم خرداد صلاح می‌دید چیزی درباره آنها نگوید. موسوی در مصاحبه با خبرگزاری مهر در

---

۱. «سخنرانی میرحسین موسوی در ورامین؛ دولت دفاع مقدس سوداگر نبود؛ *پایگاه اینترنتی کلمه*؛ جمعه ۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۸؛ کد مطلب ۷٤۸۲.

۱۲ اردیبهشت درباره نقد بر عملکرد دولت نهم می‌گوید: «در جواب این سئوال شما نکته کلی‌تری می‌گویم که از قبل و پیش از آن که کاندیدای ریاست جمهوری بشوم به آن اعتقاد داشته‌ام. ضمن این که این مسئله به دولت نهم بازنمی‌گردد. بر این باورم هر دولتی که می‌آید مسئولیت‌هایی دارد، تصمیماتی می‌گیرد و حوزه اقتداری دارد. تا زمانی که یک دولت بر سر کار است و به وظایف خود عمل می‌کند، دولتهای بعدی اگر با دولت قبل موافق یا مخالف باشند مجبورند تعهدات دولت سابق را انجام دهند... در قدم اول دولت فعلی هر کاری کرده و هر وعده‌ای داده باشد، دولت بعدی که بر سر کار می‌آید باید به این وعده‌ها عمل کند. در دولت فعلی هم کارهایی نظیر سفرهای استانی، به کارگیری سیاست «رو در رو با مردم»، شعارهای عدالت‌محور و امثال اینها انجام شده است... معلوم است که من در دولت آقای احمدی‌نژاد حسن‌های زیادی می‌بینم. چرا نبینم؟ اما این حسن‌ها دائماً در طول شبانه‌روز از طریق صدا و سیما اعلام می‌شود در حالی که من فقط کمتر از دو ماه فرصت دارم نقدهای خود را بگویم. ... من سفرهای استانی را ادامه می‌دهم اما با شکل و ساختار جدید و متفاوت. به صراحت می‌گویم من مردم را دنبال ماشین نمی‌دوانم، در مورد سهام عدالت هم چون وعده دولت است نمی‌توان از آن عقب‌نشینی کرد و این سهام در دست مردم باقی خواهد ماند ولی تکمیل خواهد شد و پایه‌های محکم‌تری برای ادامه این پروژه طراحی خواهم کرد. بر این باورم در مورد موضوعاتی نظیر بنزین، اصلاح یارانه‌ها و سهمیه‌بندی در اصل مسئله هیچ تردیدی نیست. ولی بحث اجرای دفعی این مسئله تحت عنوان «لایحه هدفمند کردن یارانه‌ها» می‌تواند شوک‌آفرین باشد و قشرهای مستضعف را تحت فشار قرار داده و مشکلات را بیشتر کند. به همین دلیل در این زمینه من تابع یک برنامه تدریجی و ملایم چند ساله هستم... هیچ تردیدی در ادامه دادن این طرح ندارم اما می‌توان مسکن مهر را با طرح‌های دیگری نظیر مشارکت یا تعاونی‌ها تکمیل کرد.»[1]

موسوی در این مصاحبه درباره مناظره با احمدی‌نژاد می‌گوید «فکر نمی‌کنم مناظره تلویزیونی راه‌حل مناسبی باشد و خیلی به فضای جامعه برای تدبر کمک نمی‌کند. این بدین معنی نیست که از مناظره گریزان باشم بلکه همین مصاحبه‌ها و اظهارنظرها هم نوعی مناظره است.»

اما موسوی چند روز بعد در استان مازندران با اشاره به شاخص‌های موردنظر خویش در سیاست، اقتصاد و فرهنگ گفت: «این شاخص‌ها، دورنماها را تیره کرده و امیدها را کم‌فروغ

---

۱. «موسوی در گفتگو با مهر: برنده انتخابات دومرحله‌ای هستم/ دولتم به قانون و رهبری وفادار خواهد بود»؛ *خبرگزاری مهر*، ۱۳۸۸/۲/۱۲.

کرده است.» موسوی همچنین با اشاره به سیاست‌های دولت نهم گفت: «ظاهر این رفتارها، البته مدرن است، اما در حقیقت اگر به معیارها و نحوه تصمیم‌گیری در این سالها رجوع کنیم، خواهیم دید که به نظر می‌آید مربوط به دوران قاجار است... ما پای‌بندی دولت برای اطاعت از ولی فقیه را در جدا کردن سازمان حج علی‌رغم دستور رهبری دیدیم. حرف از اطاعت از ولایت فقیه ساده است، ولی اجرای آن خیلی ساده نیست.»[1]

موسوی در سفر خویش به کرمان، ضمن تکرار مطالب گذشته خویش تورم کشور را ۲۵ درصد عنوان کرد و گفت: «تورم ۲۵ درصدی یعنی مالیاتی که به اغنیا و فقرا بدون رضایت آنان می‌بندند و این تورم همیشه به ضرر قشر مستضعف است چون برکت افزایش حقوق را از بین می‌برد و با این تورم هیچ رفاهی امکان‌پذیر نیست.» موسوی در ادامه سخنان اغراق‌آمیز و تبلیغاتی خود علیه دولت احمدی‌نژاد افزود «اگر همین روند ادامه یابد همه مردم ایران تحت پوشش کمیته امداد قرار خواهند گرفت»؛ «دولت باید به جای اینکه به فکر مدیریت جهانی باشد مسائل کشور را حل کند و من با حمایت از اقتصاد ملی و تولید، مشکلات را رفع خواهم کرد.»[2]

موسوی در دانشگاه شهید باهنر کرمان با اشاره به حمایت غرب از گروهک‌های تروریستی مانند منافقین، گفت: «آنها هنوز از منافقین حمایت می‌کنند و امروز اگر منافقین مظلوم‌نمایی می‌کنند به خاطر این است که ضعیف هستند و اگر قوی شوند همان آش و همان کاسه خواهد بود.» موسوی درباره نوع حضور خود در انتخابات گفت: «من مستقل به میدان آمده‌ام و از همه احزاب و گروه‌ها استفاده می‌کنم و حساسیتی نسبت به مشارکت، مجاهدین یا دیگران ندارم. من دستم را به سوی طیف‌های کارگزاران، مشارکت و حتی بسیج دراز کرده‌ام و تا هنگامی که آنها قانون اساسی را قبول داشته باشند و ساختارشکنی نکنند از آنها استفاده می‌کنم. من جزء علاقه‌مندان به بسیج هستم. ما این احساس را داریم که اگر صندوق رأی را به بسیج بسپاریم مثل ناموس و دین خود از آن محافظت می‌کند.»[3]

موسوی که ۱۷ اردیبهشت در جمع اعضای مجمع روحانیون مبارز در حسینیه شماره ۲ جماران سخن می‌گفت، با اشاره به اینکه همواره از مقام ولایت فقیه دفاع کرده و خواهد کرد،

---

۱. «موسوی: پای‌بندی دولت به اطاعت از ولی فقیه را در جدا کردن سازمان حج دیدیم»؛ *پایگاه اینترنتی قلم*؛ ۱۳۸۸/۲/۱٤.
۲. «میرحسین موسوی: وزیر چند صد میلیارد تومانی نخواهم داشت»؛ *پایگاه اینترنتی بامداد*؛ ۱۳۸۸/۲/۱٦؛ کد خبر: ۲۰۷۷.
۳. «موسوی در جمع دانشجویان کرمان: با ساختارشکنان مرزبندی دارم/ دست همکاری به سمت بسیج دراز می‌کنم»؛ *خبرگزاری مهر*؛ ۱۳۸۸/۲/۱٦.

اظهار داشت هم‌اکنون نیز بهترین رابطه را با رهبر معظم انقلاب دارم. وی معتقد بود دولت آینده باید مدافع روحیه احترام به ارزشهای انقلاب، روحانیت و اسلام باشد.[۱]

موسوی همچنین در دانشگاه آزاد اراک رویکرد اصول‌گرایی با ویژگی اصلاح‌طلبی را یک راهبرد برای خود دانست و گفت: بنده از این شعاری که رهبر معظم انقلاب داده‌اند، دست برنمی‌دارم. ما باید با اصلاح‌طلبی از سویی و اصول‌گرایی از دیگر سو همه گروه‌ها را برای تفاهم قانع کنیم.[۲]

در روزهای انتخابات، خبرگزاری مهر که رسانه‌ای عمومی و به اعتباری دولتی به شمار می‌آمد و در نحوه اطلاع‌رسانی خود از موسوی حمایت می‌کرد، تلاش داشت بخش‌هایی از مطالب موسوی را منعکس سازد که از او چهره‌ای اصول‌گرا ترسیم کند. این خبرگزاری نمادهای اصول‌گرایانه سخنان موسوی را نسبت به مطالب دیگر برجسته‌تر می‌ساخت. گرچه موسوی بر ارزش‌های انقلاب اسلامی و موضوع ولایت فقیه تأکید داشت، اما رسانه‌هایی از جنس خبرگزاری مهر بیشتر به این نمادها توجه داشتند. به طور نمونه خبرگزاری مهر در گزارشی از سفر موسوی به شیراز می‌نویسد: «موسوی بعد از اقامه نماز مغرب وعشا در مسجد قبای شیراز در جمع نمازگزاران این مسجد گفت: باید بتوانیم آن فضا را احیا کنیم و اگر بتوانیم ذره‌ای از آن ارزشها را زنده کنیم، وحدت ملی اجرا می‌شود، جوان‌ها جذب می‌شوند و میان ملت اعتماد ایجاد می‌شود.»[۳] «در دهه اول انقلاب حضرت امام(ره) یک صفت را به دولت نسبت دادند که صفت دولت خدمت‌گزار بود. اگر انتخاب شوم دوباره این صفت را برای دولت انتخاب خواهم کرد. دولت باید بدون منت به مردم خدمت کند و خدمات خویش را به عنوان حق مردم و نه صدقه به مردم ارائه کند.»[٤]

موسوی در نهایت، یک روز پس از ثبت‌نام احمدی‌نژاد، در ستاد وزارت کشور حاضر شد و برای نامزدی انتخابات نام‌نویسی کرد. وی در سخنانی که در این محل با خبرنگاران داشت سخنان خود را چنین آغاز کرد:

من میرحسین موسوی فرزند کوچک انقلاب اسلامی به صحنه آمده‌ام چون روندهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی موجود را نگران‌کننده یافتم. آمده‌ام تا کرامت انسان‌ها را

---

۱. «موسوی در جمع روحانیان: همواره مدافع ولایت فقیه هستم»؛ ۱۳۸۸/۲/۱۷؛ *خبرگزاری مهر*؛ ۱۳۸۸/۲/۱۷.
۲. «میرحسین موسوی: از راهبرد اصول‌گرایی اصلاح‌طلبانه رهبر انقلاب دست برنمی‌دارم»؛ *خبرگزاری مهر*؛ ۱۳۸۸/۲/۲۰.
۳. «موسوی در شیراز: مسیر آتی انقلاب باید از مسیر اول انقلاب عبور کند»؛ *خبرگزاری مهر*؛ ۱۳۸۸/۲/۲۲.
۴. «میرحسین موسوی: «دولت خدمتگزار» را احیا می‌کنم»؛ *خبرگزاری مهر*؛ ۱۳۸۸/۲/۲۲.

پاس بدارم. آمده‌ام تا از حق مردم دفاع کنم و حامی گردش آزادانه و شفاف اطلاعات برای مردم، این ولی‌نعمتان دولتها باشم. آمده‌ام تا با در دستور کار قرار دادن فرمان هشت‌ماده‌ای امام(ره) آن را از نو چراغی تابنده در مسیر تحقق حقوق شهروندی و حفظ حریم خصوصی قرار دهم. آمده‌ام تا وسیله‌ای باشم برای بازگرداندن اقتدار، عزت و هویت ایرانی. آمده‌ام تا با تنش‌زدایی و تعامل سازنده روابط بهتری میان کشورمان ایران و جهان برقرار کنم، تا فضا را برای توسعه کشور بگشایم و احترام به ایرانیان را در جهان تأمین کنم... آمده‌ام تا راهی و همراهی باشم برای رفتن به سوی ایرانی مستقل، آباد، آزاد، پیشرفته و سربلند. آمده‌ام، در حالی که راهی ساده و یک شبه برای مشکلات اقتصادی کشور و مردم نمی‌شناسم و معضلات امروز را ناشی از چاره‌جویی‌های شتابزده، یک شبه و یک دفعه می‌بینم. آمده‌ام تا ساختار آسیب‌خورده اداره کشور را از طریق احیای دستگاه برنامه‌ریزی و مدیریت و استقرار شوراهایی که نماد خرد جمعی مردم ما بوده‌اند و تعطیل شدند، ترمیم کنم... آمده‌ام تا حامی مستضعفین باشم؛ آنانی که فشار تورم قامتشان را خم کرده و سیاست‌های نادرست اقتصادی عزتشان را نشانه رفته است. آمده‌ام تا اشتغال را دغدغه هر روزه دولت قرار دهم. آمده‌ام تا با گسترش بیمه‌های همگانی قدمی در جهت آزادی اقشار مردم از فقر و رهایی آنها از نیاز بردارم... شرایطی که امروزه در آن به سر می‌بریم، بی‌تردید بهترین نیست. در وضعیتی هستیم که شایسته و شأن ملت و مردم نیست. ... آن چه امروز می‌بینیم، آن چیزی نیست که می‌خواستیم، آن چیزی نیست که می‌تواند باشد... آمده‌ام تا با تشکیل دولتی فرهنگی مدافع فرهنگ غیردولتی و غیردستوری باشم و میان دولت و گروه‌های مرجع هنرمندان و روشنفکران، دانشگاهیان، روحانیان و تمامی نخبگان رابطه‌ای دوستانه و خلاق در جهت اهداف و آرمان‌های کشور برقرار کنم و آمده‌ام تا با الهام از شهیدان در خدمت اعتلای میهن اسلامی باشم.[1]

از نکات تازه‌تری که موسوی در دانشگاه گیلان به آن پرداخت، مسئله استعفای وی در دوران نخست‌وزیری بود. او در پاسخ یکی از دانشجویان درباره دلیل استعفای خود گفت: «من تنها یک بار استعفا دادم و این استعفا زمانی صورت گرفت که احساس کردم، نمی‌توانم به وظایف قانونی خود عمل کنم. امام(ره) این استعفا را قبول نکردند و آن اطلاعیه مشهور را دادند. بعد از آن بلافاصله من خدمت امام(ره) رسیدم و با ایشان صحبت کردم و بعد از آن

---

۱. «میرحسین: آمده‌ام ایرانی شایسته ایرانی بسازم»؛ روزنامه *اعتماد*؛ یکشنبه ۲۰ اردیبهشت ۱۳۸۸؛ ش ۱۹۴۷، ص ۱.

استعفا، ایشان تا آخر حیات پربرکتشان از دولت حمایت کردند.» موسوی وقتی با تکرار این پرسش از سوی دانشجوی دیگری که از سخنان کلی‌گویانه وی اقناع نشده بود مواجه می‌شود، چنین واکنش نشان می‌دهد که «امیدوارم جوابی که به این سئوال داده‌ام برای دوستان کافی باشد و امیدوارم دوستانی که با هم ارتباط دارند، دیگر این سئوال را نپرسند. زیرا مجبور خواهم شد ابعاد دیگری از این استعفا را بشکافم که به نفع این دوستان نخواهد بود.» موسوی که در برابر پرسش فوق به راه‌کار برچسب‌زنی متوسل می‌شود، در برابر سئوال دیگری که پرسیده بود، مگر در دولت شما نبود که در دانشگاه‌ها دیوار کشیدند و دختر و پسرها را از هم جدا کردند؟ پاسخ می‌دهد: «در دوران من گروه‌های چپ و راست بودند؛ یک عده از گروه‌های راست که با دولت خوب نبودند برای جدا کردن خانم‌ها و آقایان در یکی از دانشگاه‌ها دیوار کشیدند که این خبر در همان روزهای اول به گوش حضرت امام(ره) رسید وامام(ره) با پرخاش دستور دادند که این دیوار را برچینند. متأسفانه شما با این سئوال می‌خواهید این مسئله را به پای من بریزید؛ نه! من مخالف این مسئله بودم.»[1]

نکته قابل تأمل درباره رفتار موسوی در برابر پرسش‌های دانشجویان، بهره‌گیری از سیاست برچسب‌زنی بود. او وقتی با پرسش‌های دانشجویان وابسته به گفتمان اصول‌گرایی مواجه می‌شد، به رغم شعارهایی مبنی بر پذیرش نقد و شفاف‌سازی، پرسش دانشجویان را پرسش‌هایی طراحی شده از سوی جریان‌های سیاسی تلقی می‌کرد. او وقتی در دانشگاه آزاد یزد نیز با پرسشی درباره نهضت آزادی و نحوه تعامل موسوی با آنها مواجه می‌شود، می‌گوید: «هر کجا می‌رویم این سئوال را از من می‌پرسند و من هم توضیح می‌دهم. هر چه بیشتر از من بپرسید، من بیشتر توضیح می‌دهم و این به ضرر کسانی است که سئوال می‌کنند.» در واقع موسوی حتی در دورانی که از قدرت پیاده بود نیز از موضع بالا و اقتدارگرایانه سخن می‌گفت. روحیه‌ای که بعید بود به راحتی شکست را بپذیرد و در برابر آرای عمومی خضوع نشان دهد.

وی همچنین در ادامه برچسب‌زنی‌های خود و با روحیه‌ای محافظه‌کارانه در برابر مبارزه با فساد اقتصادی اظهار می‌کند: «بزرگ‌ترین کار قوه قضاییه این است که وقتی جرمی اتفاق می‌افتد با مجرم برخورد کند و این یعنی بقیه مردم مبرا هستند. هر روز لکه‌ای به دیگران چسباندن و هر روز شعار مبارزه با فساد دادن و افراد را ترساندن بدون این که بتوانیم فاسد را

---

۱. «موسوی: از دلایل استعفایم نپرسید! به نفعتان نیست!»؛ *پایگاه اینترنتی قلم*، ۱۳۸۸/۲/۲۷.

نشان بدهیم، این تجاوز به حقوق مردم است.» وی که برخی گروه‌های فشار سیاسی را «مردم» می‌نامید، ادامه داد: «جزو لوایحی که به دنبال آن خواهم بود این است که محدودیتی برای قدرت تهمت‌زنی دولت به اقشار مختلف مردم ایجاد کنم. دیگر از قانون‌گریزی خسته شده‌ایم. ما از ضدیت با پیشرفت و توسعه خسته شده‌ایم.»

موسوی در یزد به طور صریح «دروغگو» خواندن رقیب را آغاز می‌کند و با استفاده از این برچسب دیگر زحمت ارائه سند و داشتن گفتمانی با ویژگیهای علمی و استدلالی را از خود کم کرد. در واقع کار ویژه برچسب زنی آن است که فرد دیگر برای ادعاهای خود استدلال ارائه نمی‌دهد و با نفی دیگری تلاش می‌کند خود را اثبات کند. لذا او به مخاطبان خود در یزد می‌گوید: «از اول زندگی این اعتقاد را داشتم که کسی یا نباید قول بدهد یا باید به آن عمل کند. اگر حافظه جمعی مردم را در نظر نگیریم باز باید متوجه باشیم که خدایی هست و این بدترین معامله با خداست که بخواهیم به بندگانش دروغ بگوییم.»[۱]

میرحسین موسوی که استفاده از سیاست «مظلوم‌نمایی» را از ابتدا در گفتمان خود گنجانده بود و تلاش می‌کرد وانمود کند تمام نهادهای کشور در پی تبلیغ رقیب انتخاباتی او هستند به نامه‌نگاری‌های متفاوتی نیز روی آورد. این تجربه که در سال ۷٦ جواب داده بود و منجر به انتخاب فردی شد که جامعه وی را در آن زمان «مظلوم» تلقی می‌کرد، استراتژیست‌های دوم خردادی را برای استفاده مجدد از آن مشتاق می‌ساخت. در واقع یکی از دلایل ترساندن جامعه از احتمال وقوع تقلب در انتخابات، بهره‌گیری از سیاست مظلوم‌نمایی بود. مطابق این سیاست در سال ۷٦ شایع شد که «بنویسید خاتمی» و «بخوانید ناطق نوری». تجربه تاریخی معاصر ایران نشان داده است که فرهنگ سیاسی ایران مدافع «مظلومان» بوده است و همین موضوع زمینه را برای بهره‌برداری سیاست‌مداران از این فرهنگ سیاسی با راهبرد «مظلوم‌نمایی» فراهم کرده است. گذشته از نامه مشترکی که موسوی و کروبی خطاب به آیت‌الله جنتی می‌نویسند و در آن به انتخاب ناظران و مجریانی که بیش از یک دهه مشغول برگزاری انتخابات هستند هشدار می‌دهند،[۲] موسوی همچنین در مطالبه‌ای فراقانونی و در نامه‌ای که به سران قوای مقننه و قضائیه می‌نویسد به اینکه چرا این رسانه تبلیغات را زودهنگام آغاز نکرده است، اعتراض می‌کند. وی در نامه خود می‌نویسد: «مع‌الاسف تاکنون نحوه اطلاع‌رسانی رسانه ملی چه به لحاظ کمیت و چه به لحاظ کیفیت، حتی نسبت به

---

۱. «وعده‌هایی می‌دهم که بتوانم به آن عمل کنم»؛ روزنامه *مردم‌سالاری*؛ ۱۳۸۸/۲/۲۹، ش ۲۰۷٦، ص ۱.
۲. «کروبی و موسوی در نامه مشترک به جنتی»؛ روزنامه *اعتماد*؛ دوشنبه ۱٤ اردیبهشت ۱۳۸۸، ش ۱۹٤۲، ص ۱.

دوره‌های قبل تنزلی آشکار داشته و در نتیجه این شائبه را در اذهان عموم به وجود آورده که گویی قرار نیست انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری صحنه برابری و جدی رقابت نامزدها باشد. نقض مکرر و آشکار بی‌طرفی از سوی بخش‌های خبری خاص و نیز کم‌مایه بودن برنامه‌هایی که باید با هدف دعوت به مشارکت حداکثری در انتخابات مردم تهیه و ارائه شود به طور اساسی با ایده انتخاب آزادانه، آگاهانه و مسئولانه یک یک شهروندان در تعارض است.»[1] در این نامه که در ۲۹ اردیبهشت صادر شد همچنین ادعا شده بود که صاحب‌نظران سیاسی از عدم استقبال مطلوب عمومی ناخرسندند و به دنبال ایجاد فشار به جامعه از طریق رسانه‌ها می‌گردند.

به هر طریق برنامه‌های تبلیغاتی نامزدهای انتخابات از روز اول خرداد آغاز می‌شود که همزمان با آن برنامه‌های تبلیغاتی صدا وسیما نیز شدت می‌یابد و نامزدهای انتخاباتی فرصت حضور در رسانه ملی را برای دفاع از برنامه‌های خود می‌یابند. مطابق قرعه‌کشی، موسوی برنامه تبلیغاتی خود را از ساعت ۲۱:۴۵ دقیقه جمعه یکم خرداد آغاز کرد. در واقع موسوی در این برنامه‌ها سخن جدیدی نداشت و هر چه داشت را از دو ماه پیش گفته بود. ولی این بار فرصت می‌یافت تا همان مطالب را در رسانه‌ای فراگیر و در فرصت زمانی مناسب با مردم در میان بگذارد. روشن است که عموم جامعه مانند اصحاب سیاست دلبسته سیاست نیستند و تنها در روزهای پایانی منتهی به روز انتخابات به طور جدی به مقوله انتخاب شخص موردنظر خویش می‌اندیشند. لذا از آغاز خرداد به سرعت تب انتخاباتی جامعه بالا رفت و با نزدیک‌تر شدن به روز انتخابات، شدت گرفت. بر همین اساس تقاضا برای مشارکت در انتخابات افزوده می‌شد و به همین دلیل به میزان طرفداران دو نامزد اصلی نیز افزوده می‌شد. اما این موضوع برای جبهه مخالفان احمدی‌نژاد از اهمیت بسیار بالایی برخوردار بود، زیرا باور آنها این بود که هر چه میزان مشارکت افزایش یابد، احتمال شکست احمدی‌نژاد بیشتر است. زیرا با ریزش آرایی که برای او متصور بود، از این نگاه احمدی‌نژاد تنها می‌توانست چیزی کمتر از هفده میلیون انتخابات پیشین به دست آورد. به این ترتیب در یک انتخابات دو قطبی که مشارکت بالای سی میلیون باشد، در گام اول می‌توان به مرحله دوم رسید و در گام بعد او را شکست داد. لذا برخی نیروهای سیاسی که در گذشته چندان دغدغه‌ای درباره مشارکت سیاسی و عمومی نداشتند، شرکت نکردن در انتخابات را به نفع هیچ‌کس

---

۱. «اعتراض میرحسین به صدا و سیما»؛ روزنامه مردم‌سالاری؛ ۱۳۸۸/۲/۳۰؛ ش ۲۰۷۷.

نمی‌دانستند.[۱]

اما همایش دوم خرداد که در ورزشگاه آزادی برگزار شد به طور مشخص این مطلب را نشان داد که تبلیغات موسوی تاکنون توانسته بخش خاصی از جامعه را به سوی خود جلب کند. این همایش که با هیجانات سیاسی شدید و پوشش سبز همراه بود، مشارکت گروه‌هایی را در پی داشت که جزو طبقات متوسط به بالای شهری بودند. گفتمان موسوی گرچه توانسته بود جمعی از خواص را به سوی خود جلب کند، اما ضعف گذشته جبهه دوم خرداد را در برقراری رابطه با توده نشان داد. همایش دوم خرداد نشان داد که موسوی برخلاف تلاش چندین ماه گذشته در جذب جبهه اصول‌گرا با شکست مواجه شده است و گفتمان او نتوانسته بدنه اجتماعی گفتمان اصول‌گرایی را به سوی او معطوف کند. همایش دوم خرداد مطالبه‌ای دیگر از سیاست را به تصویر می‌کشید، مطالبه‌ای که مطابقتی با گفتمان اصول‌گرایی نداشت. در این همایش حتی برخی چهره‌های فرهنگی کشور با بداخلاقی و تندروی و توهین‌های صریح به احمدی‌نژاد نشان دادند که هنوز جامعه ایران از دون‌مایگی کسانی رنج می‌برد که رسالت تربیت جامعه را بر عهده دارند، اما هنوز خود تربیت‌ناشده‌اند.

ناسزاهایی که در این جمع از سوی به اصطلاح نخبگان جامعه به رئیس‌جمهور وقت اعطا شد، جرایمی بود که دستگاه قضایی هیچ‌گاه آنان را پیگیری نکرد و این فرصت را به جبهه تجدیدنظرطلب داد تا در ادامه فعالیت‌های خود جسورانه‌تر روزهای بعدی را سپری کند. نکته قابل توجه و پارادوکسیکال اینجا بود که هر چه توهین‌ها علیه احمدی‌نژاد بیشتر می‌شد مسئولان ستاد تبلیغاتی موسوی ادعا می‌کردند «ناقوس شکست تخریب‌کنندگان مهندس موسوی به صدا درآمده است.»[۲] معلوم نبود از میان تمام توهین‌هایی نظیر «کوتوله»، «حقیر»، «دیکتاتور»، «دروغگو»، «متحجر» و... که به وفور و ضمن شعار اخلاق‌گرایی نثار احمدی‌نژاد می‌شد، کدام یک به موسوی نسبت داده شده بود. به هر طریق، از روز دوم خرداد به بعد موسوی تکلیف خود را روشن‌تر می‌دید و مخاطبان خود را بیشتر می‌شناخت. موسوی دیگر به این واقعیت پی می‌برد که دوره گفتمان ژانوسی رو به پایان است و روزهای شفافیت نزدیک می‌شود. اما هیچ‌کدام از پدیده‌های انتخابات دهم ریاست جمهوری به مانند مناظره

---

۱. «هاشمی رفسنجانی تأکید کرد: شرکت نکردن در انتخابات به نفع هیچ‌کس نیست»؛ روزنامه مردم‌سالاری؛ ۱۳۸۸/۳/۲؛ ش ۲۰۷۹.

۲. بنگرید به تیتر یک روزنامه مردم‌سالاری: «ناقوس شکست تخریب‌کنندگان مهندس موسوی به صدا درآمده است»؛ روزنامه مردم‌سالاری؛ ۱۳۸۸/۳/۱۳؛ ش ۲۰۸۸.

سیزده خرداد نتوانست بافت گفتمان دوچهره موسوی را در هم شکند. به این مطلب در آینده بیشتر خواهیم پرداخت.

نتیجه

موسوی در انتخابات دهم ریاست جمهوری از گفتمان پارادوکسیکال «عدالت، اصلاحات» بهره برد و جبهه سیاسی همراه او نیز راهبرد تبلیغاتی «احمدی‌نژادستیزی» را برگزید. از نقطه آغاز فعالیت‌های انتخاباتی موسوی تا روزهای نزدیک به ۲۲ خرداد از استدلال‌ها و عقلانیت گفتمان یادشده کاسته می‌شد و بر مؤلفه‌های هیجانی و احساساتی آن افزوده می‌شد. با گذر زمان موسوی بیش از گذشته به اسارت ایدئولوژی تجدیدنظرطلبان درمی‌آمد و به روش رادیکالیستی نزدیک‌تر می‌شد. این جبهه سیاسی از شعار اخلاق بهره می‌برد اما از کمترین پای‌بندی به آن برخوردار بود. توهین به احمدی‌نژاد به روش‌های مختلف موضوعی طبیعی تلقی می‌شد و این باور اجتماعی در میان آنان وجود داشت که تنها راه دست‌یابی به ریاست دولت دهم، تخریب احمدی‌نژاد و بحرانی نشان دادن وضعیت کنونی است. لذا ستاد موسوی به لحاظ کیفی و کمی بیشتر نیروی مادی و ذهنی خود را برای دگرگونه‌سازی از چهره احمدی‌نژاد و سیاست‌های او به کار برد و کمتر به برنامه‌های آتی خود پرداخت. تلاش این جبهه ایجاد فضای دوقطبی بود؛ بین ارزش‌های مثبت که موسوی آن را نمایندگی می‌کرد و ارزش‌های منفی که احمدی‌نژاد نماینده آن معرفی می‌شد. افراط ستاد موسوی در «احمدی‌نژادستیزی» که موجب شد دولت‌های پیش از او تطهیر شوند و عملاً احمدی‌نژاد عامل تمام مشکلات کشور معرفی شود، باورپذیری تبلیغات انتخاباتی موسوی را کاهش داد و «تز» احمدی‌نژادستیزی در مجموع «آنتی‌تز» خود را آفرید.

فصل چهارم
گفتمان محمود احمدی‌نژاد
از انتخابات نهم تا دهم ریاست‌جمهوری

پرداختن به گفتمان احمدی‌نژاد که به اختصار آن را گفتمان «عدالت، معنویت» می‌نامیم در این پژوهش ضرورت دارد. از آنجا که سیاست «احمدی‌نژادستیزی» به منظور دست‌یابی به ائتلاف حداکثری در جبهه مخالفان وی، راهبرد اصلی جبهه دوم خرداد در انتخابات دهم ریاست‌جمهوری را تشکیل می‌داد و نیز به این دلیل که در تحلیل نتیجه انتخابات دهم ریاست جمهوری از روش تحلیل گفتمانی بهره خواهیم برد ضروری است تا به صورت مختصر به گفتمان احمدی‌نژاد بپردازیم. بدون این شناخت زوایای گوناگون انتخابات دهم ناممکن به نظر می‌رسد. چنان که پیشتر نیز آمد، در این متن مراد از «گفتمان»، نظامی از واژه‌هاست که نظام ارزش‌ها و باورهای فرد را نمایان می‌سازد. گفتمان، فراتر از اندیشه‌های یک فرد با شخصیت و شیوه زندگی فرد نیز ارتباط دارد.

اگر گفتمان را سیستم یا ساخت زبانی یک فرد بدانیم که جهان در آن معنا می‌شود و عرصه‌های معرفتی را می‌آفریند، به همین معنا «عدالت، معنویت» را باید گفتمان احمدی‌نژاد دانست. احمدی‌نژاد عدالت را در مقابل مفاهیمی همچون «ظلم»، «فساد»، «فقر» و «تبعیض» به کار می‌برد. او در تعریف آن به ویژگی‌های زیر اشاره می‌کند: «توزیع صحیح منابع در قلمرو حاکمیت دولت‌ها»؛ «توزیع امکانات و فرصت‌ها»؛ «تخصیص منابع برای مناطق، به نسبت محرومیت، استعداد و ظرفیت»؛ «حقوق برابر» یا عدالت در وضع قانون؛ «تساوی در برابر

قانون» یا عدالت در اجرای قانون؛ و مبارزه با عواملی همچون فساد، فقر، تبعیض، ظلم، ظالم و فاسد.[1] اما مقصود از «معنویت» در گفتار احمدی‌نژاد «زندگی توأم با توحید و یکتاپرستی و عمل به دستورات انبیای الهی» است و دستیابی به «معنویت» در گرو بازگشت به توحید و معارف انبیای الهی می‌باشد. از دیدگاه او عدالت و معنویت لازم و ملزوم یکدیگرند. بدون عدالت، معنویت محقق نمی‌شود و بدون معنویت، عدالت به دست نمی‌آید. این دو غایت، زمانی حاصل می‌شوند که مکتب و گفتمانی بتواند با تأکید بر هر دو در پی تحقق آنها برآید. این گفتمان باید علاوه بر نظر و تئوری با عمل نیز انطباق داشته باشد. گفتمان «عدالت، معنویت» تنها به حوزه اندیشه محدود نمی‌شود بلکه تحقق آن در گرو پیوند نظر و عمل است.

آسیب‌شناسی احمدی‌نژاد از برخی سیاست‌های دولت‌های گذشته

احمدی‌نژاد براساس گفتمان «عدالت، معنویت»، در سال‌های پیش از ۱۳۸٤ نقدهایی را بر روند امور کشورداری وارد می‌داند و از این جهت به آسیب‌شناسی از انقلاب اسلامی می‌پردازد. مهم‌ترین این نقدها که احمدی‌نژاد به آنها توجه دارد و در نهایت موجب می‌شوند وی برای برطرف ساختن آنها در انتخابات نهم ریاست جمهوری شرکت کند عبارتند از: «دوری از گفتمان اصیل انقلاب»، «اشرافی‌گری» و «کم‌توجهی به عدالت اجتماعی».

۱. دوری از گفتمان اصیل انقلاب اسلامی

در آسیب‌شناسی آفت‌های انقلاب او اساسی‌ترین نقد را دور شدن از گفتمان امام خمینی(ره) و به تعبیر دیگر، گفتمان انقلاب اسلامی می‌داند. با این توضیح که در اندیشه او فرهنگ انقلاب چیزی جدای از اندیشه‌های امام(ره) نیست و اصولاً انقلاب اسلامی ۵۷ با تمام شکوهش جلوه‌ای از مرجعیت شیعی او است. در حقیقت ریشه تمامی آفت‌ها و نقدهایی که او برمی‌شمرد همگی به این موضوع بازمی‌گردد. دوری از این باورها و ارزش‌ها علت‌العلل مشکلات کشور به ویژه از اواخر دهه شصت به بعد است. دوری از این گفتمان، دوری از فرهنگ بومی، دوری از ایمان راستین و عمیق و دوری از جامعه و مردم بود؛ که نتیجه آن برخی گرفتاری‌ها و دور افتادن از توسعه مطلوب و متوازن است. از نگاه

---

۱. سخنرانی در دیدار با منتخبین استان سیستان و بلوچستان؛ ۱۳۸٤/۹/۲۵.

احمدی‌نژاد اصولاً توسعه غیر درون‌زا امکان وقوع ندارد. فاصله گرفتن از این گفتمان و روی‌آوری به تئوری‌های غربی در بدنه مدیران دولتی، آغازگر سلسله اشتباهاتی بود که به تدریج در حوزهٔ باورها، ارزش‌ها و رفتارهای دولتی نمایان شد و سپس به سطح جامعه کشیده شد.

با تغییر گفتمان دینی انقلاب اسلامی و روی آوردن به آموزه‌های غربی ابتدا باور و ارزش‌های مدیران تغییر کرد و سپس این دگرگونی‌ها خود را در برنامه‌ریزی‌ها و سیاست‌گذاری‌ها نشان داد. در نهایت هم با پی‌گیری آنها، شرایط زیست اجتماعی تغییر کرد و جامعه نیز به ناچار با تحولات جدیدی آشنا شد. چرخش از گفتمان اصیل خودی به سوی گفتمان عاریتی، جهان‌شناسی مدیران را متحول ساخت و زبان جدید آن گفتمان‌ها دنیای تجربه‌ناشده‌ای را پیش روی آنان قرار داد. انتظارات از سیاست و حکومت و قدرت و زندگی عمومی دگرگون شد و از عالمی نو «آدمی دگر» ساخت. گسیختگی گفتمان‌های جدید عاریتی با گفتمان اصیل انقلاب اسلامی، سرگشتگی و بحران هویت را در گروهی از کارگزاران حکومتی موجب شد که خود عامل آفت‌های بعدی بود. این آغاز راهی بود که منزلگاه‌های طریق آن اشرافی‌گری، سیاست‌زدگی، فساد اقتصادی و بی‌توجهی به متن مردم بود؛ که جوهر همه آنها به اخلاق‌زدایی و عرفی‌گرایی (سکولاریسم) می‌رسید. بر این اساس ضعف‌ها و کمبودهای پس از انقلاب اسلامی بیش از آن که برآمده از نگرش‌های انقلابی باشد، ناشی از دور شدن از آنهاست.[1]

لذا نقد اساسی احمدی‌نژاد این است که کارگزاران حکومتی در طول سال‌های پس از انقلاب به جای تدوین برنامه‌های متناسب با اسلام و گفتمان اصیل انقلاب به سراغ علوم عاریتی رفتند که نتیجه آن عدم توسعه متناسب و متوازن و بروز مشکلات اجتماعی و فرهنگی بود. در این میان لیبرال دموکراسی بیش از اندیشه‌های دیگر در میان گروه‌هایی از این طبقه نفوذ کرد. در حالی که آن مکتب، در اقتصاد و سیاست و فرهنگ راهی جز اندیشه‌های اسلامی می‌پیماید و نسخه‌های متفاوتی ارائه می‌کند که با جامعه اسلامی ایران سازگاری ندارد.[2] در واقع تبلور اصلی خودباوری و احساس هویت جامعه، اعتقاد به گفتمان اصیل دینی خویش است. این گفتمان، خودباوری و هویت را یک جا تأمین می‌کند و زمینه را برای توسعه‌ای چند بعدی و مبتنی بر توانایی‌ها و استعدادهای درونی فراهم می‌سازد. البته

---

۱. خبرگزاری *فارس*؛ کد مطلب: ۸۴۰۱۲۳۰۲۹.

۲. احمدی‌نژاد، محمود؛ «نواندیشی دینی از شعار تا عمل»؛ حریم؛ ش ۲۷.

تأکید بر گفتمان اصیل تعارضی با بهره‌گیری از علوم جوامع و تمدن‌های دیگر ندارد. لذا به اعتقاد او «باید افکار را وارد کنیم، نقد کنیم، جواب دهیم و تولید کنیم... در تفکر ما این یک اصل است. جلوی اندیشه را نمی‌شود گرفت. اندیشه مثل یک نسیم است، پراکنده می‌شود ممکن است یک دفعه عطر آن عطر خوشایندی و یا ناخوشایندی باشد، اما ناگهان منتشر می‌شود.

ما باید افکار را تولید و منتشر کنیم این تنها راه است و راه دیگری نیست.»[1]

احمدی‌نژاد فرآیند دوری از گفتمان انقلاب در طبقه مدیران را متناسب با شتابی که داشته‌اند به سه مرحله تقسیم می‌کند. مرحله نخست به دوران پس از شهادت رجایی بازمی‌گردد. این دوران که تا سال ٦٨ ادامه داشت و به تمرکزگرایی، اقتصاد دولتی و در نتیجه فراهم شدن زمینه‌های رانت‌خواری در کشور انجامید، گرچه مانند گذشته به گفتمان انقلاب توجه نداشت اما به دلیل حضور امام خمینی و شرایط جنگ و آثار ناشی از آن، کم و بیش گفتمان انقلابی بیش از دوره‌های بعد حاکم بود. پس از این دوره، دوری از گفتمان انقلاب با حاکمیت تدریجی گروهی از مدیران در بخش‌های کلان اقتصادی و مدیریتی شتاب بیشتری می‌گیرد و به الگوبرداری از اقتصاد و توسعه غربی می‌انجامد، توسعه اصل می‌شود و عدالت در پای آن قربانی. اما در مرحله سوم که با سال ۷٦ آغاز می‌شود، مقابله و تضعیف این اندیشه با صراحت و روشنی انجام می‌گیرد و حتی جنبه نظری و ایدئولوژیک نیز پیدا می‌کند و به صورت برنامه‌ریزی شده و منسجم پی‌گیری می‌شود.[2]

۲. اشرافی‌گری

احمدی‌نژاد در آسیب‌شناسی انقلاب اسلامی، رسوخ فرهنگ اشرافیت در طبقه مدیران را از مهم‌ترین آفت‌ها می‌داند. آفتی که پیشوایان دینی و رهبر انقلاب نسبت به بروز آن در میان مسئولان هشدار داده‌اند. او از دو منظر دینی و عقلی اشرافیت را نقد می‌کند. وی نه تنها اشرافیت را با اسلام سازگار نمی‌داند بلکه آن را دربردارنده فرهنگی می‌داند که با کارآمدی و ارزش‌های انسانی مانند آزادی و عدالت‌خواهی نیز در تعارض است. اشرافیت یا کاخ‌نشینی گرایش به شیوه‌ای از زندگی تجمل‌گرایانه است که در برابر آخرت اصالت را به دنیا می‌دهد و از فراموشی آموزه‌های دینی و بی‌اعتقادی به آنها سرچشمه می‌گیرد. چنین افرادی انگیزه و

---

۱. «گفت‌وگوی منتشر نشده احمدی‌نژاد با خبرنگاران قبل از انتخابات»؛ *راه مردم*؛ ۲۰ و ۱۳۸٤/٤/۲۱.

۲. *خبرگزاری فارس*؛ کد مطلب: ۸۳۰۵۰٤۰۰۰۲

توانایی عدالت‌خواهی را که با زیاده‌خواهی منافات دارد، نخواهند داشت. در واقع، همان طور که اندیشیدن می‌تواند شیوه زندگی را تعیین کند، شیوه زندگی هم می‌تواند بر چگونگی رفتار و اندیشه تأثیر گذارد. مدیرانی که به اشرافیت و فرهنگ رفاه‌زدگی عادت کرده‌اند، نمی‌توانند برای اجرای عدالت پای‌بند باشند. دولتمرد اشرافی حوصله توده مردم را ندارد و با آن سازگار نیست. فرهنگ اشرافی حتی به مردم‌سالاری واقعی که متن مردم تعیین‌کننده باشند نیز اعتقادی ندارد. سیاستمداران این حوزه حتی از دمکراسی تفسیرهای الیتیستی ارائه می‌دهند و دمکراسی را بهانه‌ای جز جابه‌جایی قدرت بین طبقات ممتاز که آن را «نخبگان» می‌خوانند، نمی‌دانند و این همان آریستوکراسی جدید است. فرهنگ اشرافی، مدیریت را فرصتی شخصی تلقی می‌کند نه زمینه‌ای برای خدمت. از این جهت «مدیر اشرافی» در برابر «مدیر خدمتگزار» قرار دارد.

اشرافی‌گری که در ذات خود با رفاه‌زدگی و دنیادوستی پیوند خورده است، در حوزه مدیریت، انگیزه‌ای برای تلاش مضاعف برای محرومیت‌زدایی و تحمل سختی‌های آن ندارد. مدیری که از مناصب حکومتی انتظار منافع شخصی دارد، یعنی انتظاری که از لوازم و تبعات اشرافی‌گری است، حوصله رنج‌های خدمت‌گزاری را ندارد؛ به ویژه در جغرافیایی مانند ایران که از مناطق محروم تاریخی برخوردار است. تلاش برای اجرای عدالت و مبارزه با فقر و تبعیض و مفسدان اقتصادی با مدیر رفاه‌زده اشرافی تأمین نمی‌شود. به عبارت دیگر، گرچه اشرافی نبودن شرط کافی برای یک مدیر کارآمد و اسلامی محسوب نمی‌شود، اما شرط لازم خواهد بود. اصولاً فرهنگ اشرافی به اندیشه‌های محافظه‌کارانه گرایش بیشتری دارد تا به اندیشه‌های اصلاح‌گرایانه و بیش از آن که اصلاح‌طلب باشد مصلحت‌سنج است. خدمت‌گزاری صبر و انگیزه می‌خواهد که با فرهنگ اشرافی منطبق نیست. لذا مدیران اشرافی شهد هم‌نشینی با ناموران و نخبگان را با تلخی و سختی دیدارهای مردمی معاوضه نمی‌کنند.

این نقد احمدی‌نژاد بر اشرافی‌گری به طور مستقیم ریشه در گفتمان امام خمینی داشت. در میان رهبران و اندیشمندان جهان اسلام، شاید کمتر کسی را بتوان پیدا کرد که به اندازه امام خمینی و مقام معظم رهبری در نقد فرهنگ اشرافی و کاخ‌نشینی حساسیت نشان داده باشند و خود نیز بدان پای‌بند باشند.[1]

به تعبیر دیگر، احمدی‌نژاد مسئله «تهاجم فرهنگی» را بیش از آن که شامل جوانان و

---

۱. امام خمینی؛ *صحیفه امام*؛ تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸، صص ۳۷۷-۳۷٤.

گروه‌های مختلف اجتماعی بداند شامل مدیران و دولت‌مردان می‌داند. نخست، مدیران هستند که به واسطه فرهنگ اشرافی تحت نفوذ «تهاجم فرهنگی» قرار می‌گیرند و سپس با اعمال سیاست‌ها و مدیریت‌های خود آن را به جامعه منتقل می‌سازند.[۱]

۳. کم‌توجهی به عدالت اجتماعی

از دیگر آثار و تبعات دوری از گفتمان امام و انقلاب، کم‌توجهی به عدالت اجتماعی بود. احمدی‌نژاد معتقد است با اقتصاد لیبرالیستی و نگاه دست چندم و حاشیه‌ای به عدالت، نمی‌توان این ارزش غایی اجتماعی را محقق کرد. عدالت روح حاکم بر تصمیمات است، نه آن که برنامه‌ای حاشیه‌ای در کنار سیاست‌گذاری‌های دیگر باشد. عدالت باید هدف و جهت‌بخش برنامه‌های دیگر باشد نه آن که انواع سیاست‌های مغایر با عدالت اجرا شود و سپس تبلیغ شود که پس از توسعه عدالت محقق خواهد شد.

در شرایطی که صاحبان ثروت تبدیل به صاحبان قدرت شده باشند، مجال عدالت‌گستری را نخواهند داد. تا زمانی که مناسبات برخاسته از فسادهای اقتصادی و بی‌عدالتی نهادینه نشده‌اند و ساخت‌های اجتماعی را تشکیل نداده‌اند امید به تحقق عدالت به مراتب بیشتر است تا زمانی که تمام ساخت‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بر اثر روابط ناعادلانه شکل گرفته و سپس ادعای عدالت گستری شود. احمدی‌نژاد «فقر» و «فساد» و «تبعیض» را از مهم‌ترین مؤلفه‌های بی‌عدالتی می‌داند. این سه مؤلفه در حقیقت پیامد، شاخص و نشانه بی‌عدالتی هستند و به عبارت دیگر مبارزه با بی‌عدالتی به معنای مبارزه با فقر و فساد و تبعیض است.[۲]

بر اساس همین نقدهاست که احمدی‌نژاد در سال ۱۳۸٤ و پس از سال‌ها تجربه مدیریت به ویژه در استان‌داری اردبیل و شهرداری تهران در انتخابات نهم ریاست جمهوری شرکت می‌کند.

انتخاب احمدی‌نژاد در مرحله نخست انتخابات به دلیل آن که اصالت گفتمانی خود را حفظ کرد و در عمل و اندیشه هیچ نشانی از وادادگی به گفتمان‌های «رفرمیستی» موردنظر جریان دوم خرداد نداشت، از نظر آن جبهه می‌توانست نامطلوب‌ترین گزینه ممکن باشد. دوم خرداد گرچه ادعا می‌کرد گفتمانش در تمام گروه‌های اجتماعی نهادینه شده است و آنان به

---

۱. خبرگزاری *فارس*؛ کد مطلب: ۸۳۱۱۱۲۰۳٤۸

۲. خبرگزاری *فارس*؛ کد مطلب: ۸٤۰۱۳۱۰۳۲۰

اهداف خود دست یافته‌اند، اما نتیجه انتخابات روشن کرد که چنین امری رخ نداده است، و این به معنی نافرجام بودن سیاست‌های آنان تلقی می‌شد. عزم جدی احمدی‌نژاد بر انجام پیام‌های عدالت‌خواهانه تبلیغاتی‌اش در کنار گفتمان او که با هدف تحول و دگرگونی در ساخت قدرت صورت می‌گرفت، آنان را به فعالیت واداشت تا پس از انتخاب او در مرحله نخست، هرچه در هشت سال گذشته در تخریب شخصیت‌های دیگر آموخته‌اند این بار همه را یکجا دربارهٔ احمدی‌نژاد عملی سازند. با چنین رویکردی در جریان دوم خرداد، حتی دولت هشتم نیز با شکستن مرزهای قانونی و مداخله در انتخابات تیر ۸٤ (چنانکه خواهد آمد) تیر خلاصی را به شعارهای دموکراسی‌خواهانه‌ای زد که در طول هشت سال داده بود و این آخرین عدول از دموکراسی در لحظات پایانی عمر دولت دوم خرداد بود.

تخلفات دولت خاتمی و جبهه دوم خرداد در انتخابات نهم ریاست‌جمهوری

انتخابات نهم ریاست جمهوری با بداخلاقی‌های انتخاباتی گسترده‌ای همراه بود. بخش مهمی از این بداخلاقی‌ها که در راهبرد «ژورنالیستی، پوپولیستی» هشت ساله جبهه اصلاحات ریشه داشت همچنان تا انتخابات ۱۳۸٤ پابرجا بود. با گسترش سکولاریسم در این دوره نه تنها امور مقدس، مقدس نماند و استراتژی قداست‌زدایی از دین و سیاست در دستور کار قرار گرفت، بلکه امور محترم مانند «آبروی افراد» نیز رعایت نشد. اما در میان نامزدهای مختلف انتخابات که مورد بداخلاقی قرار گرفتند، موضوع احمدی‌نژاد داستان دیگری بود. او علاوه بر آن که به لحاظ حجم بالای تخریب‌های رسمی و غیررسمی قابل مقایسه با نامزدهای دیگر نبود و به ویژه راهیابی او به مرحله دوم میزان این تخریب‌ها را چند برابر کرد، از نظر شکلی و محتوایی نیز بداخلاقی‌های درباره او تفاوت‌های زیادی با رقبا داشت. این بداخلاقی‌ها که حتی سراغ قیافه وی نیز رفت، گاه به قدری موهن بود که هیچ‌گاه فرهنگ ایرانیان نمی‌پذیرد در نوشتارهای رسمی به آن‌ها اشاره شود.

برخی از این روش‌های تخریبی ظاهرگرایانه که از روی احساسات غیراخلاقی و از نداشتن منطق استدلالی قوی صورت می‌گرفت چندان مشمئزکننده بود که وجدان‌های بیدار را می‌آزرد. گرچه نمی‌توان از نامه‌های اینترنتی، مطالب وب‌نوشت، پیام‌های کوتاه و جوک‌های ساخته شده آن دوران که در چهار سال بعد نیز ادامه یافت در این گفتار سخن گفت، اما پرداختن به برخی رفتارها و گفتارهای رسمی ضروری است. گفتار و رفتار رسمی هرگونه باشد، وضعیت عملکردهای غیررسمی را که شدیدتر از آن است مشخص خواهد

کرد. نخستین رفتار بحث‌برانگیز دولت و وزارت کشور، در اعلام نتایج مرحله نخست انتخابات در ۲۸ خرداد ۱۳۸٤ رخ داد. با آن که در ساعات اولیه صبح آن روز، طبق آرای شمارش شده به ویژه با احتساب آرای استان‌هایی مانند تهران، اصفهان، سمنان و قم نام محمود احمدی‌نژاد پس از آقای هاشمی رفسنجانی دیده می‌شد، اما وزارت کشور در انتشار نتایج نهایی انتخابات تعلل می‌کرد و ضمن حذف آن استان‌ها از شمارش آرا، که تا غروب آن روز نیز ادامه داشت، به اطلاع‌رسانی قطره‌چکانی پرداخت. نتیجه این رویکرد، قرار گرفتن نام مهدی کروبی در رده دوم بود. توقف ناگهانی انتشار نتایج انتخابات در بامداد روز ۲۸ خرداد، نگرانی‌های زیادی در میان خبرنگاران مستقر در ستادهای انتخاباتی کشور و برخی نمایندگان مجلس به وجود آورد.[1] لذا از زمانی که مسئولان وزارت کشور به رغم آن که بخش زیادی از آرای شهرهای بزرگ، شمارش شده و نتایج آن به ستاد انتخابات کشور واصل شده بود، به صورت عامدانه از انتشار آن خودداری می‌کردند و تنها نتایج حوزه‌هایی که کروبی در آنها رأی بالایی داشت را منتشر می‌کردند، غلامحسین الهام سخنگوی شورای نظارت بر انتخابات در مصاحبه با خبرنگاران صدا و سیما، اقدام به ارائه آخرین نتایج انتخابات کشور کرد. اما اعلام این خبر از سوی الهام موجب نارضایتی وزارت کشور شد و کار به دفتر ریاست جمهوری کشید. الهام ممنوع‌المصاحبه شد و خاتمی چندین بار به ستاد انتخاباتی وزارت کشور رفت.[2]

برخی معتقدند اعلام نتیجه انتخابات در غروب شنبه، حاصل فشار نهادهای نظارتی و همچنین حضور جمعی از نمایندگان مجلس هفتم از جمله محمد خوش‌چهره، عماد افروغ، عشرت شایق، فاطمه آجرلو و عفت شریعتی در ستاد انتخابات کشور بوده است، زیرا مطابق برخی اخبار قرار بود نتیجه قطعی انتخابات یکشنبه ۱۳۸٤/۳/۲۹ اعلام شود.[3] این شیوه اطلاع‌رسانی گرچه نمی‌توانست با وجود فاصلهٔ زیاد میان نفر دوم و سوم و نیز وجود نهادهای نظارتی، در نتیجه انتخابات تأثیرگذار باشد، اما توانست در مسئله تبلیغات علیه احمدی‌نژاد ابزار مناسبی به دست دهد. به این ترتیب روز شنبه بیش از آن که احمدی‌نژاد در کانون توجه رسانه‌های داخلی قرار گیرد، کروبی خبرساز بود. مصاحبه او با خبرگزاری ایسنا و نامه‌های معروف وی به برخی مسئولان جمهوری اسلامی به خصوص ماجرای خواب او

---

۱. موسوی، نظام‌الدین؛ *انتخابات نهم ریاست جمهوری*؛ تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۵.
۲. الهام، غلامحسین؛ «آن سوی انتخابات نهم ریاست جمهوری»؛ *ایران*؛ (ویژه‌نامه سوم تیر)؛ ۱۳۸۷/٤/۳؛ ش ۳۹۵۹؛ ص ٦.
۳. *خبرگزاری فارس*؛ کد مطلب: ۸٤۰۳۲۸۰۳٤٦

در شب انتخابات، دستمایهٔ مطبوعاتی‌ها و در صدر اخبار رسانه‌های مختلف قرار گرفت. آقای هاشمی رفسنجانی که در طول دهه‌های گذشته رقابت و البته نقاری با کروبی داشت و حتی مدتی پیش، کروبی نامه‌ای انتقادی به او نوشته بود، در بیانیه‌ای تبلیغاتی خواستار رسیدگی به شکایت کروبی می‌شود. تلقی حامیان هاشمی این بود که رقابت با کروبی در مرحله دوم انتخابات آسان‌تر و با احتمال موفقیت بیشتری همراه است تا با احمدی‌نژاد.

بحث تقلب در انتخابات به نفع احمدی‌نژاد از سوی وزارت کشور متعلق به جریان دوم خرداد به قدری ناممکن بود که این تبلیغات به زودی جای خود را به ادعای دیگری داد؛ مداخله تشکل‌ها و دسته‌های پشت‌پرده که به طور هماهنگ فعالیت می‌کنند تا در فرایند انتخابات احمدی‌نژاد رأی آورد. به این ترتیب جریان دوم خرداد تلاش کرد خاطرات هشت سال پیش را در طول روزهای باقی‌مانده مرور و فرمولیزه کند و از شعارهایی مانند مداخله «گروه فشار» و «لباس شخصی»ها بهره ببرد؛ یعنی نمادها و شعارهایی که در اوایل دوم خرداد جواب داده بود. حتی در آن روزها برخی با هویت نامعلوم و پوششی که نماد نیروهای بسیجی و به اصطلاح «حزب‌اللهی» تلقی می‌شد، اقدام به برخی رفتارهای خشونت‌آمیز در سطح شهر کردند.

بازی با نمادهای منفی موجود در گفتمان دوم خرداد و کاربست آنها علیه احمدی‌نژاد تنها به این موارد محدود نشد. بلکه برچسب‌هایی نظیر «فاشیسم»، «تحجر»، «استبداد»، «واپس‌گرایی»، «دگم‌اندیشی» و «انسداد سیاسی» نیز فراوان علیه او به کار رفت. گرچه هر کدام از این موارد می‌توانست بر اساس قانون انتخابات قابل پیگرد باشد و قانون‌شکنی محسوب می‌شد، اما چشمان بسته مجریان، مجوزی برای تکرار فراوان این بی‌قانونی رسمی بود. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در بیانیه‌ای نوشت: این سازمان «بنابر اصول و ثوابت فکری سیاسی و تحلیل مشخص از شرایط حساس کنونی، خطر حاکمیت فاشیسم را اصلی‌ترین مسئله این مرحله از مبارزات سیاسی اجتماعی ملت ایران می‌داند و علی‌رغم اختلاف آرا و دیدگاه‌ها و فارغ از هرگونه «چشم‌داشت و سهم‌خواهی سیاسی» در شکست پروژه تبدیل رئیس‌جمهور به رئیس دفتر را در این مقطع در گرو حمایت از کاندیداتوری آقای هاشمی رفسنجانی می‌داند... (لذا) از ملت رشید و آگاه ایران می‌خواهد با درک شرایط خطیر کنونی و جلوگیری از حاکمیت تحجر و استبداد، آرای خویش را به نفع ایشان به صندوق‌های رأی بریزند.»[1]

---

۱. *خبرگزاری ایسنا*؛ بیانیه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی؛ ۱۳۸٤/۳/۲۹.

حزب مشارکت نیز در دو بیانیه پیاپی نوشت: «ضمن برشمردن خطر فوری بازگشت تحجر، از عموم ملت ایران خواستیم با آرای خود در دور دوم انتخابات این خطر را از کشور مرتفع کنند... این حمایت بدون هیچ‌گونه «سهم‌خواهی» است و همان‌گونه که بارها تأکید شده با حفظ هویت خود و با رعایت همه مرزبندی‌های موجود تنها برای نیفتادن کشور در ورطهٔ سقوط انجام می‌گیرد.»[۱] به همین ترتیب، نهضت آزادی هم در بیانیه‌ای نوشت، «با توجه به خطر سهمناک تقویت استبداد و بسته شدن جامعه، به هیچ روی نباید این قلمرو باقی مانده از قدرت را همانند شوراها و مجلس به فریب تحریم یا سراب قهر به رایگان باخت.»[۲] اما کروبی که قرار گذاشته بود در دور دوم انتخابات از شخصی حمایت نکند نیز در بیانیه‌ای نوشت: «اگر پای صندوق‌های رأی حاضر نشوید وضعیتی در ایران به وجود می‌آید که «تحجر، دگم بودن و واپس‌گرایی» از نتایج آن خواهد بود.»[۳]

در نهایت نیز تمام احزاب جبهه دوم خرداد با رویکرد مصلحت سیاسی و فراموشی مسایلی که در گذشته با آقای هاشمی داشتند، در بیانیه شورای هماهنگی جبهه دوم خرداد نوشتند: «جبهه اصلاحات برای مقابله با تحجر و واپس‌گرایی دینی، جلوگیری از انسداد سیاسی، تحقق حقوق مدنی و آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و پرهیز از تنش در روابط بین‌المللی، در مرحله دوم انتخابات از جناب آقای هاشمی رفسنجانی حمایت می‌کند.»[۴]

از دیگر رفتارهای غیرقانونی، مداخله‌جویانه و غیردمکراتیک دولت هشتم، حمایت صریح سخنگوی دولت و برخی از وزرای کابینه از هاشمی و سفرهای استانی آنان برای تبلیغ وی بود،[۵] به اضافه این که در شب گفتگوی احمدی‌نژاد در شبکه دوم تلویزیون برق برخی شهرهای کشور قطع شد.[۶] اما بحث‌برانگیزترین این رفتارها نامه انتخاباتی محمد خاتمی بود که ضمن داشتن گرایش قیم‌مآبانه فاقد لحن متواضعانه و غیراخلاقی بود. خاتمی در آن نامه نوشته بود که «بیایید همت بلند بداریم و در میان طوفان‌های سهمگین استبدادزدگی، استیلاطلبی بیگانگان و کژاندیشی‌های رنگ تقدس گرفته، بار دیگر اثبات کنیم که این موج،

---

۱. خبرگزاری *ایسنا*؛ بیانیه حزب مشارکت؛ ۱۳۸۴/۳/۳۰.
۲. خبرگزاری *فارس*؛ بیانیه نهضت آزادی؛ ۱۳۸۴/۳/۳۱.
۳. خبرگزاری *ایسنا*؛ بیانیه مهدی کروبی؛ ۱۳۸۴/۳/۳۱.
۴. خبرگزاری *ایسنا*؛ بیانیه شورای هماهنگی جبهه دوم خرداد؛ ۱۳۸۴/۴/۱.
۵. موسوی، نظام‌الدین؛ پیشین؛ ص ۶۵۵.
۶. برای دیدن نام شهرهایی که برق آنان در هنگام گفتگوی خبری احمدی‌نژاد قطع شده بود ر.ک به: خبرگزاری *فارس*؛ ۱۳۸۴/۴/۱.

جز بر ساحل مردم‌سالاری سازگار با دین آرام نخواهد گرفت. ... در موقعیت خطیر کنونی از شما می‌خواهم که با استمرار حضور آگاهانه و با رأی بالا، رئیس‌جمهوری در شأن ملت ایران انتخاب کنید. ... بیایید بار دیگر پیمان ببندیم که همچنان در دین‌داری، وطن‌خواهی و دفاع از اسلام منادی آزادی و حرمت انسانی استوار خواهیم ماند و با مقابله با خشونت و تحجر، صلح مبتنی بر عدالت را در جهان ندا خواهیم داد.»[۱]

گذشته از بیشتر جملات کلی‌گویانه این نامه که به همین دلیل معنای منطقی قابل فهمی را القا نمی‌کنند و باید آنها را جزو شعارهای انتخاباتی تلقی کرد، شاید مهم‌ترین بخشِ نامه که بعید است شخصی اخلاقی، مردمی، دمکرات و متواضع از آن استفاده کند این جمله باشد که «رئیس‌جمهوری در شأن ملت ایران انتخاب کنید.» این جمله بسیار قابل تأمل است و زوایای فکری و شخصیتی گوینده آن را مشخص می‌کند، که البته در انتخابات ۸۸ به وضوح خود را نشان داد. به هر طریق این نامه که با اصل بی‌طرفی رئیس‌جمهور و مسئول عالی اجرای انتخابات، مغایر بود، موجب نارضایتی برخی نمایندگان مجلس و فعالان سیاسی شد.[۲]

جریان صاحب قدرت و ثروت تلاش داشت با بداخلاقی‌های انتخاباتی و با به‌کارگیری نمادهای منفی گفتمان دوم خرداد و تحریک حساسیت‌های عمومی جامعه، احمدی‌نژاد را این‌گونه معرفی کند که او قرار است در حوزه سیاست داخلی، اختناق و وحشت ایجاد کند؛ آزادی‌های اجتماعی را محدود سازد و به طور نمونه پیاده‌روها و آسانسورها را میان زنان و مردان جدا کند؛ ورزش بانوان را به تعطیلی بکشد؛ حوزه‌های موسیقی و هنر را نابود کند؛ بورس سهام را مانند قمارخانه‌ها ببندد؛ در سیاست خارجی تندروی کند و خلاصه آن که همه مظاهر رفاه و آسایش مدرن را تعطیل کند.[۳]

تخریب‌ها علیه احمدی‌نژاد در مجموع توانست موضع وی را در برابر بسیاری از موضوع‌هایی که مخالفان او علاقه داشتند آنها را برای جامعه معلوم سازند، مانند تحولات هشت ساله گذشته، جبهه دوم خرداد و مواردی از این دست معلوم سازد. در مرحله دوم انتخابات دیگر کسی نبود که هویت سیاسی، خاستگاه فکری و گونه شخصیت سیاسی احمدی‌نژاد را نشناسد. «اصول‌گرا»، «مذهبی»، «بسیجی» و «افشاگر باند قدرت و ثروت» تنها بخشی از این مفاهیم بود. اما مسئله این بود که از نگاه اکثریت این مفاهیم با نمونه‌های آرمانی

---

۱. خبرگزاری *ایسنا*؛ ۳۱ خرداد ۱۳۸٤.
۲. موسوی، نظام‌الدین؛ پیشین؛ ص ٦٥٥ و خبرگزاری *فارس*؛ ۱۳۸٤/٤/۱.
۳. سیاح، امیر؛ *نقش‌آفرینان سوم تیر*؛ تهران، مؤلف، ۱۳۸٤، ص ۷۹.

آنها قیاس می‌شد، نه مصادیقی که جریان دوم خرداد تلاش داشت آنها را القا کند.

انتخابات نهم ریاست جمهوری با پیروزی سیاسی احمدی‌نژاد در رقابتی‌ترین انتخابات پس از انقلاب خاتمه یافت و بالاخره مردم خسته از رنج‌ها و محنت‌های دوره اصلاحات و سازندگی انتخاب دیگری کردند.

جلوه‌های گفتمان احمدی‌نژاد در سیاست خارجی دولت نهم

گفتمان «عدالت، معنویت» در حوزه روابط بین‌الملل و سیاست خارجی از ویژگی‌های زیر برخوردار بود، که در مجموع نظریه‌ای با همین عنوان را تشکیل می‌دهد:

۱. مفروض و انگاره اصلی نظریه «عدالت، معنویت» این است که صلح و امنیت پایدار جهانی بدون احیای عدالت و معنویت ممکن نیست. جهان امروز جهانی پیوسته است و سرنوشت و سعادت بشریت به یکدیگر پیوند خورده است؛ اگر در قسمتی از آن فقر و جنگ و بی‌عدالتی باشد آثار منفی آن به تمام انسان‌ها آسیب خواهد رساند. همچنین اگر اخلاق، معنویت، دین و نظام بینشی و ارزشی متعلق به آن کنار گذاشته شود بشر روی آرامش و پیشرفت را نخواهد دید. اگر در قسمتی از زندگی مانند صنعت و تکنولوژی هم دستاوردی حاصل شود، این نه تنها برای دیگر بخش‌های جهان آسیب‌هایی به همراه خواهد داشت که بحران‌های زیست‌محیطی و تهدید سلاح هسته‌ای نمونه‌هایی از آن است؛ بلکه آرامش روان و آسایش خاطر نیز از زندگی خارج می‌شود. از سوی دیگر، این وضعیت به طور غیرمستقیم و در بلندمدت حتی به صورت جنگ و تروریسم دامن جوامع صنعتی را هم خواهد گرفت.

۲. تأکید بر ایمان، اخلاق و مشترکات بشری یک ضرورت است.

۳. این نظریه اصل را بر عقلانیت انسان‌ها قرار می‌دهد و به نوع بشر خوش‌بین است.

٤. فرق نهادن میان اخلاق فردی و سیاسی، همچون سنت فکری ماکیاولیسم، روش مزورانه‌ای برای اخلاق‌زدایی در سیاست است و ریشه در ایدئولوژی سکولاریسم دارد.

۵. نظریه «عدالت، معنویت» نقش تجارت و ارتباطات را در کاهش جنگ و ایجاد صلح مفید می‌داند، اما معتقد است که نظام اقتصادی سرمایه‌سالار کشورهای غربی موجب شده «نظام بین‌الملل» به «نظام سلطه» تبدیل شود که خاصیتی امپریالیستی و استعماری دارد. این وضعیت جهان را با چالش‌هایی نظیر فقر، بی‌عدالتی، جنگ و تروریسم مواجه می‌سازد.

۶. نظریه «عدالت، معنویت» اندیشه نهادگرایی را در گسترش صلح و مشارکت عموم «دولت، ملت‌ها» در اداره جهان مفید ارزیابی می‌کند، اما ساختار کنونی نهادهای بین‌المللی را کارآمد و عادلانه نمی‌داند و معتقد است که باید رژیم و نهادهای بین‌المللی را متناسب با ارزش و هنجار عدالت و معنویت بازسازی کرد.

۷. این نظریه همچنین رویکرد فراملی‌گرایی نیز دارد که به طور ویژه برای نهادهای مذهبی که به مرزهای ملی محدود نمی‌شوند، نقش بازیگری قایل می‌شود و معتقد است جهان به سوی هویت‌های مضاعف به پیش می‌رود و همان‌طور که هویت‌های شهروندی و ملی وجود دارند، هویت‌های دینی نیز در حال پررنگ‌شدن هستند.

۸. «هم‌گرایی منطقه‌ای» از بهترین روش‌ها برای مقابله با نظام سلطه، یک‌جانبه‌گرایی و دست‌یابی به صلح و ثبات جهانی است.

آنچنان که از قدیم گفته‌اند سیاست‌مدار باید از یک سو «شیر» باشد و از سوی دیگر «روباه»، یعنی دارای شجاعت و تدبیر باشد. احمدی‌نژاد در مسئله انرژی هسته‌ای که مهم‌ترین موضوع سیاست خارجی در سال‌های گذشته بود، چنین شخصیتی را از خود و سیاست خارجی ایران بروز داد. او در این راه رهبری «ارکستر هسته‌ای» را نیز بر عهده گرفت و برای تأمین اقتدار کافی در سیاست خارجی، مسئله هسته‌ای را با سفرهای استانی در سراسر ایران پیوند زد و در دوران اوج این مسئله از ایران ارکستری ملی ساخت و خود رهبری این سمفونی را بر عهده گرفت.

تجربه سیاست خارجی قدرت‌های غربی پس از جنگ جهانی دوم نشان داده است که آنها با تأکید بر سیاست «بازدارندگی» و تهدید دیگر کشورها از یک سو و ارائه یک دیپلماسی فرسایشی و درازمدت از سوی دیگر می‌توانند با کمترین هزینه از کشورهای دیگر امتیاز کسب کنند و لذا کارایی این رویکرد را به مراتب بیش از سیاست‌های دیگر آزموده‌اند. در مسئله انرژی هسته‌ای و در مقابل ایران هم تلاش کردند از این دو اهرم در برابر ایران بهره ببرند. آنها در دو سال نخست مذاکرات ایران با ترویکای اروپا که در سال‌های ۸۲ به بعد رخ داد، ابتدا در این باره نیز چنین دریافتی داشتند. اما با تغییر رویکرد سیاست خارجی ایران که در آستانه تأسیس دولت نهم آغاز شد، این تلقی با چالش‌هایی مواجه شد. احمدی‌نژاد با درک این رویکرد قدرت‌های غربی تلاش کرد دو پیام را به دولت‌مردان آنها برساند. نخست این که ایران به توانمندی‌های خود آگاه و متکی است و در دام تهدیدهای غرب فرونمی‌افتد و دیگر آن که از حوصله و بردباری کافی برای گفتگو و رایزنی برخوردار است و برای استیفای

حقوق خود «خسته» نمی‌شود. احمدی‌نژاد در تمام سخنرانی‌های خود چه در سفرهای استانی و چه در دیگر سخنرانی‌ها و نیز در دیدارهای رسمی با نمایندگان سیاست خارجی برخی کشورها که در این باره صورت می‌گرفت بر آن دو پیام تأکید داشت. تهدیدهای نظامی که حتی در برخی اوقات همراه با آرایش نظامی در مرزهای ایران بود در کنار تهدیدهای دیگر و صدور چندین مصوبه در شورای امنیت سازمان ملل و تحریم اقتصادی نمونه‌هایی از رویکرد سیاست بازدارندگی دولت‌های غربی بود. راهبرد دولت‌های غربی آن بود که ضمن این تهدیدها، که در فضای حمله به افغانستان و عراق پس از ۱۱ سپتامبر حتی تشدید نیز شده بود، فعالیت‌های هسته‌ای ایران را به تعلیق درآورند و با کشاندن ایران به پای میز مذاکره و فرسایشی کردن مذاکرات برای سال‌های طولانی ایران را از دست‌یابی به این فناوری جدید و اقتدارساز بازدارند. اما تجلی سیاست «شیر و روباه» در سیاست خارجی دولت نهم که موجب شد برخی نویسندگان غربی از ایران با عنوان شطرنج‌بازی حرفه‌ای یاد کنند نشان داد که فرایند تصمیم‌گیری در این دولت با وجود دو عنصر شجاعت و هوشمندی از سیاست‌های بازدارندگی غرب تأثیر نمی‌پذیرد و تداوم مذاکرات نیز ایران را از بردباری و دادن امتیاز خارج نخواهد ساخت.[1]

مطابق گفتمان احمدی‌نژاد، امروز واقعیات بین‌المللی در جهان غرب و شرق در حال دگرگونی است، جهان در مرحلهٔ زایشی جدید قرار گرفته است و اگر این تحولات را درک نکنیم در ساختار بعدی نظام بین‌الملل نمی‌توانیم جایگاه مناسبی برای خویش به دست آوریم. امروز قدرت‌های نوظهوری مانند ایران در جهان و منطقه در حال شکل‌گیری هستند و قدرت‌هایی هم در حال افول‌اند که آمریکا از جمله آنهاست. برای درک چشم‌انداز پیش‌رو نباید منفعل بود و دولت‌های غربی را فعال مایشاء دانست. عصر جدیدی در روابط بین‌الملل آغاز شده است که در آن نقش افکار عمومی و ملت‌ها جدای از نقش دولت‌هاست. امروز دولت‌های غربی حتی نماینده افکار جوامع غربی هم نیستند. گرچه هنوز نظام گذشته بین‌الملل تداوم دارد، اما پابرجا نخواهد ماند. در چنین دنیایی، غرب‌زدگی، طفیلی سیاست‌های غربی شدن و تعریف منافع از دریچه نگاه غربی، برآمده از خودناباوری و عدم درک تحولات جدید است و در تقابل با اندیشه‌های اسلامی، هدف انقلاب اسلامی و منافع ملی قرار دارد.

---

۱. برای بررسی بیشتر ر.ک به: *نهضت ملی هسته‌ای در ایران: سیری در آراء و اندیشه‌های دکتر محمود احمدی‌نژاد، رئیس‌جمهور اسلامی ایران*؛ تحقیق و تدوین: حسین حجازی و مجتبی زارعی؛ تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۷.

نتیجه

سوم تیر و انتخاب دکتر محمود احمدی‌نژاد از سوی مردم فی‌نفسه گام دیگری از مراحل توسعه و به ویژه توسعه سیاسی در ایران بود. انتخابات سال ۸۴ با حضور چندین نماینده از دو جناح اصلی کشور و عدم توافق و اجماع بر سر یکی از آنها در هر جناح، روایت‌گر این واقعیت بود که ساخت سیاسی کشور در سال‌های آینده از وضعیت دوقطبی هشت سال گذشته و تک‌قطبی پیش از آن خارج شده و به ساختی چند پاره خواهد رسید. این پدیده خود به معنای گسترش نقدهای درون‌گفتمانی هم بود که می‌توان آن را تجربه جدیدی در جهت توسعه سیاسی و رهایی از فرهنگ حزب‌سالاری و انحصارطلبی‌های جناحی ارزیابی کرد. دولت نهم نسبت به دولت‌های گذشته بیشترین انتقادها را شنید؛ انتقادهایی که در برخی رسانه‌ها حتی به تخریب مبتذل نیز می‌انجامید. اما واکنش دولت نهم در برابر این رویکردها، تحمل و افزایش کار عمرانی و خدماتی بود. دوم خرداد گرچه از امور معنوی قداست‌زدایی کرد اما با اسطوره‌پردازی از دوم خرداد و مقام ریاست‌جمهوری بر قداست‌های قدرت افزود. در حالی که احمدی‌نژاد با برابر نشستن با عموم جامعه، رنگ دیگری برای خود قایل نشدن، مقام ریاست‌جمهوری را در دسترس عموم قرار دادن، گسترش زمینه‌های نقادی در داخل کشور، حضور در مصاحبه‌های چالشی و انتقادی و تشریح سیاست‌های دولت در همین مصاحبه‌ها و رسانه‌ها، به قداست‌زدایی از قدرت یاری رساند و به این ترتیب گام مهمی را در توسعه سیاسی برداشت.

سوم تیر، برخلاف پروژه دوم خرداد به جای آن که بر هیجانات کاذب اجتماعی بدمد و به دشمن‌سازی از رقبا بپردازد و یا دسته‌بندی جدیدی از جانب دولت در گروه‌های سیاسی ایجاد کند، جهت «خدمت‌گزاری» و «مهرورزی» را برگزید. احمدی‌نژاد که اجرای برنامه‌های توسعه‌گرایی مبتنی بر عدالت را مهم‌ترین وظیفه خود در سال‌های پیش رو می‌دانست برخلاف راهبرد «فشار از پایین و چانه‌زنی در بالا» گسترش فضای آرامش و تفاهم را نیاز ضروری کشور دانست. به عبارت دیگر، شعار مهرورزی که در روزهای آغازین دولت مطرح شد واکنشی به فضای تنش‌آفرین سالهای گذشته بود که می‌توانست مانعی در طریق فرصت‌های عمرانی و خدماتی ایجاد کند. آمدن احمدی‌نژاد در میدان سیاست ایران زمانی رخ داد که سایه گفتمان‌های غیر اصیل و غرب‌گرایانه بر کشور گسترده بود و برخی از تئوریسین‌ها و ایدئولوگ‌های غرب‌گرا به روشنی سخن از پایان عمر گفتمان انقلاب اسلامی به میان می‌آوردند. در چنین شرایطی او در انتخابات نهم ریاست جمهوری با گفتمان اصیل انقلاب اسلامی وارد عرصه

انتخابات شد و در شفاف‌ترین و رقابتی‌ترین انتخابات پس از انقلاب و با اعتمادی که از سوی جامعه به او شد بار دیگر زندگی دوباره گفتمان انقلاب را در لایه‌های درونی جامعه نشان داد و تلاش کرد آن را در میان طبقه مدیران حکومتی گسترش دهد. ساده‌زیستی، مردمی بودن، سخت‌کوشی، تواضع در برابر مردم، سخت‌گیری بر مسئولان و اطرافیان و شجاعت در برابر «نظام سلطه» از عواملی بود که احمدی‌نژاد را به نمادی از گفتمان «عدالت، معنویت» تبدیل کرد. او همچنین برای تبیین رفتار خود از منطق و ادبیاتی ساده و همه‌فهم بهره می‌برد و همان‌گونه که در ایران نمادی از یک جریان و گفتمان بود، در عرصه جهانی هم به نماد مبارزه با صهیونیسم و امپریالیسم تبدیل شد. توجه رسانه‌های غربی به او، محبوبیت وی در جوامع اسلامی و عربی و استقبال نهادهای مردمی جهان از او در اجلاس‌های متفاوت و از جمله «دوربان دو» که عملاً این اجلاس را با نام «احمدی‌نژاد» قرین ساخت، به همین دلیل بود. رمزی کلارک، دادستان کل اسبق آمریکا، در دیدار با احمدی‌نژاد اندکی پس از این اجلاس درباره نطق وی اظهار داشت، مهم‌ترین حرف‌هایی که می‌توان زد از سوی شما در این اجلاس مطرح شد و من مطمئن هستم آمریکایی‌های زیادی وجود دارند که علاقه‌مند هستند سخنان شما را بشنوند و به شما کمک کنند. او همچنین درباره موضوع هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران نیز معتقد بود، تاکنون بهترین استدلال‌ها را در مواضعتان داشته‌اید و مطمئن هستم اگر حرف‌هایتان به گوش مردم جهان برسد هیچ‌کس نمی‌تواند آن را رد کرده و به شما اعتراض کند.[1]

1. http://www.rajanews.com/detail.asp?id=27624.

فصل پنجم
بررسی نتیجه انتخابات دهم ریاست جمهوری
با روش «تحلیل گفتمانی»

«تحلیل گفتمانی» از روش‌های مناسب برای تحلیل و تبیین نتایج انتخابات است که در این گفتار تلاش می‌شود از آن روش استفاده شود. چنان که گفته‌اند برخی اهداف تحلیل گفتمانی عبارتند از: «نشان دادن رابطه نویسنده، متن و خواننده»؛ «روشن ساختن تولید گفتمان»؛ «نشان دادن تأثیر بافت متن و بافت موقعیت» و «نشان دادن موقعیت و شرایط خاص تولید گفتمان».[1]

به عبارت دیگر، آنچه که در این متن مورد توجه قرار می‌گیرد رابطه متقابل بافت متن و بافت موقعیت است. در دو فصل گذشته به نحوه تولید و چگونگی دو گفتمان «عدالت، اصلاحات» و «عدالت، معنویت» پرداختیم. در این فصل تلاش می‌کنیم به رقابت این دو گفتمان برای دستیابی به برتری اشاره کنیم و رابطه آن را با مسائل انتخاباتی و رقابت‌های سیاسی تبیین کنیم.

در واقع این گفتمان است که در قالب مطرح ساختن برخی موضوعات، مسئله‌ها و پرسش‌ها، رهیافت و رویکرد عمومی به انتخابات و سیاست را مشخص می‌کند. عرصه تبلیغات انتخاباتی بیش و پیش از هر چیز عرصه منازعات گفتمانی است. بر اساس این

---

۱. بهرامپور، شعبانعلی؛ *گفتمان و تحلیل گفتمانی* (مجموعه مقالات). مقاله: درآمدی بر تحلیل گفتمانی؛ تهران، فرهنگ گفتمان، ۱۳۷۹، ص ۵۹.

انگاره، هر جریانی که بتواند گفتمان خود را غلبه دهد، پیروز میدان رقابت خواهد بود و هر طرفی که در رقابت گفتمانی شکست بخورد و به گفتمانی جانبی تبدیل شود، عرصه رقابت انتخاباتی را نیز واگذار خواهد کرد.

گفتمان است که در قالب ارائه زاویه دید، اولویت‌های انتخاب فرد اصلح را مشخص می‌کند. بدون داشتن گفتمان، انتخاب نامزدهای حاضر در انتخابات ترجیح بلامرجح است. اینکه ملاک و معیار انتخاب فرد اصلح را در میان انبوهی از ملاک‌ها و معیارها چه بدانیم دقیقاً به گفتمان مربوط است. گفتمان است که با مشخص کردن دریافت ما از سیاست، کشورداری و شرایط کنونی کشور معیارهای انتخاب فرد اصلح را مشخص می‌کند. معیارها و ملاک‌های متفاوتی نظیر برنامه‌محوری، ساده‌زیستی، شجاعت در برابر بیگانگان، فسادستیزی، میل به ثبات و حفظ مدیریت کنونی، میل به آزادی‌های فرهنگی و اجتماعی و تعامل با دیگران، حتی به هزینه کوتاه آمدن در برابر آنان، همگی زمانی در نظر گرفته می‌شوند که یک گفتمان غلبه پیدا کند و معیارهای متناسب با خود را نیز برجسته سازد. البته باید تأکید کرد که گفتمان صرفاً یک مسئله فکری یا زبانی نیست. گفتمان اعم از اندیشه و احساسات و هیجانات است. برتری یک گفتمان لزوماً در قوت استدلال‌های آن گفتمان ریشه ندارد. برتری یک گفتمان متغیری از عوامل استدلالی و فکری از یک سو و عوامل عاطفی، القایی و اقناعی از سوی دیگر است. یک گفتمان برای برتری یافتن بر گفتمان‌های دیگر، باید بتواند پرسش‌ها و نیازهای اصلی یک جامعه را بیابد و پاسخی در حد انتظار آنها ارائه کند. گر چه برای دست یافتن به برتری گفتمانی «رسانه» و «تشکیلات» دو عامل مهم به شمار می‌آیند، اما محتوای تبلیغات نیز اهمیت دارد. هر چه رابطه یک گفتمان سیاسی با فرهنگ سیاسی کلیت جامعه بیشتر باشد ضریب موفقیت آن گفتمان را افزایش می‌دهد و هر چه یک گفتمان متناسب با خواست‌ها و مطالبات موردانتظار یک جامعه پیش برود امکان موفقیت را بیشتر می‌سازد.

اگر تحولات تاریخ معاصر از مشروطه به این سو را بنگریم، درمی‌یابیم که در تمام دوره‌ها دو جریان بزرگ در قالب نام‌های مختلف و با رهبری اشخاص گوناگون با یکدیگر به رقابت پرداخته‌اند. گرچه اسم احزاب، گروه‌ها و نام‌ها و موضوعات مقطعی تفاوت کرده، اما اصل رقابت دو جریان اصلی پابرجا بوده است. یکی از این جریان‌ها ریشه در سنت‌های ایرانی و اسلامی دارد و دیگری کم و بیش گرایش‌های غرب‌مدارانه دارد. در این انتخابات نیز گرچه چهار کاندیدا به رقابت پرداختند، اما در واقع رقابت میان آن دو جریان تاریخی با دو گفتمان متفاوت بود. لذا از پیش نیز مشخص بود که رقابت دهم ریاست جمهوری به رغم حضور

چهار نامزد، رقابتی دو قطبی خواهد بود و بعید است که حوادث انتخابات نهم ریاست جمهوری مبنی بر چند قطبی بودن انتخابات تکرار شود. لذا نیروهای اجتماعی ایران، نامزد متعلق به گفتمان خود را حتی قبل از ثبت نام رسمی انتخابات ریاست جمهور در اردیبهشت ماه برگزیده بودند. زیرا تجربه تاریخی گذشته نشان می‌داد با اعلام حضور آقایان احمدی‌نژاد و موسوی نامزدهای دیگر از شانس بسیار کمی برخوردارند. بنابراین موفقیت هر یک از دو گفتمان اصلی در گرو پیروزی یکی از این دو نامزد بود. در این میان احمدی‌نژاد نماینده گفتمان اصول‌گرایی شناخته می‌شد و موسوی نماینده گفتمان اصلاح‌طلب. از این پس نیروهای اجتماعی مؤثر در قالب تشکلات رسمی و غیررسمی برای پیروزی یکی از این دو گفتمان به رقابت پرداختند. در واقع دیگر در این عرصه نقدهای «درون گفتمانی» جای خود را به حمایت از اصل گفتمان داد.

با این شرایط طبیعی بود که آقایان کروبی و رضایی که از گفتمان مستقلی برخوردار نبودند و هر کدام در ذیل دو گفتمان اصلی قرار داشتند از منظر عمومی جامعه جدی تلقی نشوند و به این ترتیب نمایندگانی جانبی و حاشیه‌ای به شمار آیند. لذا آن چه که در این انتخابات پدیدار شد رقابت میان دو گفتمان در ورای نامها و اشخاص بود و دقیقاً به همین دلیل است که همانند انتخابات سال ۱۳۷۶ که در آنجا نیز چهار کاندیدا شرکت داشتند، عملاً رقابت میان دو نفر از آنان بود و دو نفر دیگر با آرایی بسیار اندک در حاشیه قرار داشتند به عبارت دیگر، رضایی و کروبی همانند ری‌شهری و زواره‌ای چون از گفتمان مشخص و مستقلی برخوردار نبودند و رهبری هر یک از دو گفتمان اصلی بر عهده دو نامزد دیگر بود، کاندیدای حاشیه‌ای به شمار می‌آمدند و نتوانستند آرای مناسبی کسب کنند. در حالی که در انتخاباتی مانند مرحله نخست انتخابات نهم ریاست جمهوری که تکثر و تنوع کاندیداها بیشتر بود و به طور مشخص معلوم نبود که رهبری هر یک از دو گفتمان با کدام کاندیداست، نیروهای اجتماعی متعلق به هر دو گفتمان نیز دچار تفرق شدند و در نتیجه آرا، میان کاندیداهای متفاوت با اختلاف نه چندان زیاد توزیع شد. در نتیجه، گفتمان و نمایندگی یک گفتمان را بر عهده داشتن در فرایند انتخاباتی ایران از اهمیت بالایی برخوردار است که انتخابات دهم ریاست جمهوری نیز از آن مستثنا نیست. نتیجه نهایی رقابت‌های انتخاباتی زمانی تعیین می‌شود که یکی از گفتمان‌ها بتواند در روزهای تبلیغاتی بر گفتمان دیگر پیروز شود.

لازم به ذکراست از آنجا که مفاهیمی مانند «اصول‌گرا» و «اصلاح‌طلب» مورد تعابیر مختلف واقع شده‌اند و درباره این مفاهیم اختلاف‌نظرهای فراوانی وجود دارد، حتی‌المقدور

از به کارگیری آنها دوری جسته‌ایم. در ضمن گرچه احمدی‌نژاد در تقسیمات سیاسی به جبهه اصول‌گرا تعلق دارد و موسوی به جبهه اصلاح‌طلب، اما هر کدام دارای روایتی متفاوت از مفاهیم اصول‌گرایی و اصلاح‌طلبی هستند.

لذا با دلایلی که پیشتر نیز آمد و در بیان و تبیین هر یک از گفتمان‌ها ذکر شد، سزاوار دیدیم نام گفتمان احمدی‌نژاد را «عدالت، معنویت» بنامیم و نام گفتمان موسوی را «عدالت، اصلاحات». این دو گفتمان در واقع روایتی از دو جریان اصلی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جامعه ایران بود که این بار توسط احمدی‌نژاد و موسوی نمایندگی می‌شد.

اگر محمود احمدی‌نژاد توانست در رقابت انتخابات دهم ریاست جمهوری پیروز سیاسی این رقابت باشد، این موفقیت پیش از هر چیز در عرصه گفتمانی به دست آمده است. او ابتدا توانست در منازعه گفتمانی پیروز شود، به این معنا که گفتمان خود را بر رقبا برتری دهد و سپس توانست رقابت انتخاباتی را نیز از آن خود کند. در این فصل تلاش می‌شود مؤلفه‌هایی که به غلبه گفتمانی جریان پیروز انتخابات منجر شده‌اند، مورد بررسی قرار گیرد.

برای فهم چرایی و چگونگی غلبه یافتن گفتمان غالب این دوره اشتباه است اگر علت‌های آن را تنها به بیست روز تبلیغات انتخاباتی یا حتی سه ماه منتهی به انتخابات محدود کنیم. گفتمان احمدی‌نژاد با ویژگی‌هایی نظیر تمرکززدایی از تهران، عدالت‌محوری، فسادستیزی، توجه به مناطق محروم، دورافتاده و روستاها، ایستادگی در برابر فشارهای نظام سلطه به ویژه در مسئله هسته‌ای، اهتمام به تلاش بیشتر، ساده‌زیستی همراه با زیّ مردمی، عمران متناسب با حجم بالا در سراسر کشور، ایستادگی در برابر طبقه اشراف و در مجموع توجه به طبقات پایین جامعه در طول چهار سال گذشته تقویت و به روش‌های مختلف بازتولید شد و به نمادهایی نیز در این عرصه دست یافت.

پراکندگی معنادار آرا در انتخابات دهم ریاست‌جمهوری

این ادعا وقتی بهتر فهم می‌شود که چگونگی توزیع آرا در سراسر کشور و در مناطق مختلف شهرها را ارزیابی و تحلیل کنیم.

بر اساس آمارهای اعلام شده از سوی وزارت کشور، در استان آذربایجان شرقی و ۱۸ شهرستان آن، احمدی‌نژاد از دیگر نامزدها جلو بوده و موسوی در شهرستان‌های کلیبر و تبریز بسیار به احمدی‌نژاد نزدیک شده و تنها در شهرستان شبستر (زادگاه وی) از احمدی‌نژاد پیشی گرفته است. در این استان احمدی‌نژاد ۵۶/۲۶ درصد آرا را کسب کرد و موسوی

۴۱/۷۷ درصد آرا را. در استان اردبیل احمدی‌نژاد ۵۰/۷۶ درصد آرا را کسب کرد و موسوی ۴۷/۱۶ درصد را به خود اختصاص داد. در این استان موسوی در شهرستان‌های اردبیل، بیله‌سوار، پارس‌آباد و گرمی جایگاه نخست را به دست آورد و احمدی‌نژاد در شهرستان‌های خلخال، کوثر، مشکین‌شهر، نمین و نیر بیشترین رأی را به خود اختصاص داد. در استان زنجان احمدی‌نژاد با کسب ۷۵/۸۸ درصد آرا در تمام هفت شهرستان این استان بیشترین رأی را به خود اختصاص داد. موسوی در این استان به ۲۱/۶۰ درصد آرا دست یافت. در استان قزوین و شش شهرستان آن احمدی‌نژاد با ۷۱/۹۳ درصد آرا بیشترین رأی را کسب کرد و موسوی ۲۵/۶۴ درصد آراء را به دست آورد.

نکته قابل توجه درباره استان‌های آذری زبان این است که موسوی فقط توانست در استان آذربایجان غربی که از ترکیب جمعیتی و هویتی متفاوتی برخوردار است رأی نخست را کسب کند. او با احتساب آرای شهرستان‌های متعلق به اهل سنت توانست از احمدی‌نژاد پیشی بگیرد. یعنی همان اتفاقی که در استان سیستان و بلوچستان نیز رخ داد. وی در این دو استان که اهل سنت بیش از نقاط دیگر حضور دارند بیشترین رأی را کسب کرد. به این اعتبار، مردم آذربایجان غربی با ۱۷ شهرستان رأی نخست خود را به میزان ۴۹/۲۰ درصد به میرحسین موسوی دادند و پس از او محمود احمدی‌نژاد با داشتن ۴۶/۷۶ درصد آرا، در فاصله کمی از موسوی قرار گرفت. در شهرستان‌های نقده، میاندوآب، مهاباد، ماکو، شوط، سلماس، سردشت، پیرانشهر، بوکان و اشنویه موسوی در رتبه نخست قرار گرفت و احمدی‌نژاد رأی شهرستان‌های شاهین‌دژ، خوی، چایپاره، چالدران، تکاب، پلدشت و ارومیه را به خود اختصاص داد. موسوی در استان سیستان و بلوچستان نیز با ۵۱/۶۷ درصد از احمدی‌نژاد که ۴۵/۸۰ درصد را کسب کرده بود، پیشی گرفت. در میان چهارده شهرستان این استان، احمدی‌نژاد در شهرستان‌های میان‌کنگی، سرباز، زهک، زابل و دلگان بیشترین آرا را به دست آورد و در شهرستان‌های دیگر موسوی از او پیشی گرفت.

اما در هر هشت شهرستان استان ایلام احمدی‌نژاد از موسوی جلو افتاد و توانست ۶۳/۸۵ درصد آرا را به دست آورد. موسوی در این استان به مجموع آرای ۳۰/۹۶ درصد رسید. همین طور در هفت شهرستان استان چهار محال و بختیاری احمدی‌نژاد با ۷۲/۵۷ درصد آرا بیشترین رأی را به دست آورد و پس از او موسوی با ۲۱/۴۱ درصد قرار گرفت. در شهرستان‌های پنج‌گاه استان کهگیلویه و بویراحمد ۶۸/۸۷ درصد به احمدی‌نژاد رأی دادند تا وی در تمام آنها رتبه نخست را کسب کند. موسوی در این استان به ۲۶/۸۳ درصد آرا دست یافت.

احمدی‌نژاد در همه ده شهرستان استان کردستان و به میزان ۵۱/٦۸ درصد، اکثریت آرا را به خود اختصاص داد. در این استان موسوی به مجموع آرای ٤۲/۸٦ درصد دست یافت. در استان کرمانشاه و ١٤ شهرستان آن نیز بیشترین رأی به احمدی‌نژاد رسید. او به ۵۸/۳۲ درصد دست یافت و موسوی به ۳۸/۰٤ درصد رسید. در استان لرستان احمدی‌نژاد با کسب ۷۰/۲۹ درصد آرا در تمام ۹ شهرستان آن اکثریت قاطع را به دست آورد. در استان همدان احمدی‌نژاد ۷۵/۱۳ درصد و موسوی ۲۱/٤۳ درصد را به دست آوردند. احمدی‌نژاد در تمام هشت شهرستان این استان به اکثریت دست یافت. در استان گلستان احمدی‌نژاد ۵۹/۲۵ درصد و موسوی ۳۹/۲۷ درصد را به خود اختصاص دادند. در استان گیلان احمدی‌نژاد ٦۷/۳۲ درصد آرا و موسوی ۳۰/٤۹ درصد آرا را به دست آوردند. در استان مازندران و ١٦ شهرستان آن هم احمدی‌نژاد با کسب ٦۷/۱۵ درصد آرا از موسوی پیشی گرفت. موسوی در این استان ۳۰/٤۹ درصد آراء را کسب کرد.

در استان بوشهر احمدی‌نژاد ٦۰/۵۹ درصد آراء را به دست آورد و موسوی به مجموع آرای ۳۵/۸۸ درصد رسید. وی در این استان توانست در شهرستان کنگان از احمدی‌نژاد جلو بیفتد. اما رتبه نخست استان خوزستان و ۲۳ شهرستان آن به احمدی‌نژاد اختصاص یافت. او با ٦۳/۹۱ درصد آرا اکثریت را به دست آورد و سپس موسوی با ۲۷/۱۰ درصد آرا در رتبه بعدی قرار گرفت. در استان هرمزگان احمدی‌نژاد بیشترین آرا را به دست آورد و ٦۵ درصد را به خود اختصاص داد. در میان ۱۲ شهرستان این استان، موسوی در شهرستان‌های میناب، قشم، خمیر، پارسیان و بستک بالاترین رأی را به دست آورد.

مردم شهرستان‌های هفت‌گانه استان خراسان شمالی با آرای ۷٤/٦۳ درصد احمدی‌نژاد را برگزیدند و موسوی تنها ۲۳/۵۸ درصد آرا را به دست آورد. در استان خراسان رضوی به جز خواف ۲۳ شهرستان دیگر رأی نخست را به احمدی‌نژاد دادند و او با ٦۹/٦۰ درصد آرا به رتبه نخست رسید. موسوی توانست ۲۷/۷۹ درصد آرا را کسب کند. در شهرستان‌های هشت‌گانه خراسان جنوبی نیز احمدی‌نژاد با ۷۳/۵۱ درصد آرا اکثریت قاطع را به دست آورد و موسوی ۲٤/٤۰ درصد آرا را کسب کرد.

احمدی‌نژاد در تمام شهرستان‌های استان اصفهان با کسب ٦۸/۲۱ درصد اکثریت آراء را به دست آورد و موسوی به میزان ۲۸/۳۱ درصد دست یافت. در استان سمنان و پنج شهرستان آن که استان زادگاه احمدی‌نژاد محسوب می‌شود وی ۷۷ درصد و موسوی ۲۰/۲۸ درصد آراء را کسب کرد. در ده شهرستان استان مرکزی نیز به همین ترتیب احمدی‌نژاد با کسب ۷۲/۹۰

درصد آراء بیشترین رأی را به دست آورد. موسوی ۲۴/۲۱ درصد آرا را به خود اختصاص داد. احمدی‌نژاد در ۲٦ شهرستان استان فارس بیشترین رأی را آورد و با ٦۹/٦۸ درصد آرا در مقابل ۲۸ درصد آرای موسوی از وی پیشی گرفت. در استان کرمان و ۱۷ شهرستان آن احمدی‌نژاد بیشترین رأی را آورد و موفق به کسب ۷۷/۰٦ درصد آرا شد. موسوی ۲۱/۱۳ درصد آرا را کسب کرد. در میان ده شهرستان استان یزد، به جز در اردکان، صدوق و یزد، احمدی‌نژاد بیشترین رأی را کسب کرد و به میزان ۵۵/۲۸ درصد کل آرای این استان رسید. موسوی با حمایت‌های محمد خاتمی توانست در این استان ٤۱/۹٤ درصد آرا را به دست آورد. در استان قم ۷۰/۵۲ درصد به احمدی‌نژاد رأی دادند و ۲٤/۷۸ درصد به موسوی.[۱]

در استان تهران وضعیت پراکندگی آرا بسیار معنادار است. در شهر تهران میرحسین موسوی با ۲۱٦٦۲٤۵ رأی یعنی با بیش از سیصدهزار رأی از احمدی‌نژاد پیشی گرفت. آرای احمدی‌نژاد در تهران ۱۸۰۹۸۵۵ رأی بود. اما نکته قابل توجه اینجاست که شهرستان‌های استان تهران و شهرهای حاشیه‌نشین پایتخت نه تنها ۳۵۰ هزار رأی کسری احمدی‌نژاد در پایتخت را جبران کردند بلکه موجب شدند وی حتی با بیش از این تعداد از موسوی در کل استان تهران پیشی بگیرد. به این ترتیب، محمود احمدی‌نژاد با کسب ۳۸۱۹٤۹۵ رأی، بیشترین آراء را در استان تهران به خود اختصاص می‌دهد و پس از آن میرحسین موسوی ۳۳۷۱۵۲۳ رأی به دست می‌آورد. در واقع، احمدی‌نژاد در حوزه‌های انتخابیه اسلامشهر، پاکدشت، دماوند، رباط‌کریم، ری، ساوجبلاغ، شهریار، کرج، نظرآباد، ورامین و فیروزکوه بیشترین آرا را به دست می‌آورد و بدین ترتیب به رغم آن که در شهر تهران رأی دوم را می‌آورد اما در استان تهران بیشترین رأی را به خود اختصاص می‌دهد. در حوزه انتخابیه دماوند که در سالهای اخیر تبدیل به ییلاق‌نشین طبقات مرفه‌تر تهرانی شده است آرای احمدی‌نژاد نسبت به شهرستان‌های جنوب تهران کاهش می‌یابد و به ۵۵/۹۷ درصد می‌رسد و آرای موسوی نسبت به شهرستان‌های پیشین افزایش می‌یابد و به ۳۷/۹٤ درصد می‌رسد. در حوزه انتخابیه رباط کریم حاشیه‌نشینان تهران به میزان ۷۱/۷۱ درصد به احمدی‌نژاد و ۲۵/٤٤ درصد به موسوی رأی می‌دهند. در حوزه انتخابیه ساوجبلاغ نیز ٦٤/۳۸ درصد به احمدی‌نژاد و ۳۲/۳٦ درصد به موسوی رأی می‌دهند. همچنین در شهریار احمدی‌نژاد ٦۲/۲٦ درصد و موسوی ۳۲/۲۲ درصد را به دست می‌آورد. احمدی‌نژاد در فیروزکوه ٦۳/۱۲ درصد آرا و

---

۱. «جزئیات آمار استانی دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری»؛ *خبرگزاری ایرنا*؛ ۱۳۸۸/۳/۲٦.

موسوی ۳۳/۹٦ درصد آرا را به دست می‌آورد. در حوزه انتخابیه کرج احمدی‌نژاد ۵۳/۷۲ درصد و موسوی ٤۱/۸۷ درصد را کسب می‌کند. این آرا در حوزه انتخابیه نظرآباد به ۷٤/٦۰ درصد برای احمدی‌نژاد و ۲۲/۷۹ درصد برای موسوی می‌رسد. اما بیشترین آرای احمدی‌نژاد در شهرستان‌های تهران مربوط به حوزه انتخابیه ورامین با ۷۱/۸۱ درصد آراء است. موسوی در این حوزه ۲۵/۱۷ درصد آرا را کسب کرد.[1]

برای تحلیل چگونگی آرای طبقاتی جامعه، بهتر آن است که در پژوهشی جداگانه، صندوق‌های مناطق شمال شهرها و جنوب شهرهای مراکز استان بررسی شود تا از آن طریق رابطه آرا با گفتمان نامزدهای انتخاباتی مشخص شود. این روش حتی می‌تواند به نشانه‌شناسی از نامزدهای انتخاباتی و گفتمان آنان در جامعه ایران یاری رساند. اما در این گفتار برای دوری از اطاله کلام به همین داده‌ها بسنده می‌کنیم. همین موارد نیز نشان می‌دهد سیاست‌های تمرکززدایانه دولت نهم همان طور که رضایت بخش‌های دیگر ایران را به همراه داشت و به طور بی‌سابقه و با رأی بیش از دوره اول، احمدی‌نژاد را برای چهار سال دیگر به عنوان رئیس‌جمهور ایران برگزید، اما نارضایتی نسبی ساکنان شهر تهران را نیز در پی داشت. نکته جالب این بود که دیگر پایتخت نبود که برای دیگر مراکز کشور تعیین تکلیف می‌کرد. این بار مناطق حاشیه‌نشین، روستاها، مراکز دورافتاده، ساکنان جنوب شهرها و دیگر استانهای کشور بودند که خواست خود را بر خواست تهران غلبه می‌دادند. در واقع این فرایند مردم‌سالاری بود که به شیوه‌ای آرام رأی اکثریت دورافتاده از متن را بر اقلیت بر متن درآمدهٔ صاحب‌رسانه ترجیح می‌داد. اکثریتی بی‌ادعا، خاموش و بی‌رسانه که حتی پس از انتخابات نیز مجال مناسبی برای دفاع از رأی خویش پیدا نکرد.

رسانه‌های بیگانه و اپوزیسیون هر چه بر آتش ادعای تقلب دمیدند این اکثریت بی‌رسانه مجال تفسیر و دفاع از آرای خود را نیافت. اینکه بسیاری از آرای احمدی‌نژاد به شهرهای کوچک، روستاها و مناطق جنوب شهرهای بزرگ تعلق دارد و اینکه رقیب وی در شهر تهران از او پیشی گرفته است خود گویای ویژگی‌های گفتمانی احمدی‌نژاد است.

دلایل اقبال عمومی به گفتمان احمدی‌نژاد

در واقع نوع تبلیغات احمدی‌نژاد در انتخابات نهم ریاست جمهوری، عملکرد وی در

---

۱. «نتایج انتخابات شهر و شهرستان‌های استان تهران منتشر شد»؛ خبرگزاری *فارس*؛ ۱۳۸۸/۳/۲٤؛ کد خبر ۸۸۰۳۲٤۱۰۳۷

دولت نهم و شیوه تبلیغات وی در انتخابات دهم ریاست جمهوری همگی با یکدیگر همپوشانی داشته‌اند و یک پیام را به مخاطب القا کرده‌اند، پیامی که مؤید گفتمان «عدالت، معنویت» بوده‌اند. لذا به همین دلیل است که گرچه موسوی و طرفدارانش او را به عدم صداقت متهم کردند، اما این اتهام در بیشتر سطوح جامعه که در طول چهار سال گذشته با رفتار و افکار احمدی‌نژاد آشنا شده بودند تأثیر چندانی نگذاشت. از این منظر حتی می‌توان مدعی شد که انتخابات دهم تفاوت چندانی با انتخابات نهم نداشت و اصولاً همان طبقات و اقشاری که در دوره گذشته به انتخابات رویکرد داشتند، اکنون نیز همان‌گونه وارد انتخابات شدند. تفاوت اصلی این دوره در واقع همان مشارکت بیشتر بود که در همین افزایش مشارکت نیز توزیع آرا به همان نسبت گذشته افزایش یافت. یعنی از حدود ده میلیون نفری که به آرا افزوده شده، هفت میلیون به منتخب انتخابات نهم و سه میلیون نیز به جریان مغلوب انتخابات نهم ریاست جمهوری افزوده شد. لذا از این جهت تفاوت ماهوی میان هر دو انتخابات وجود نداشت. به عبارت دیگر، در این دوره از انتخابات باز دو گفتمان پیشین به رقابت با یکدیگر پرداختند و بدون آن که ریزش و رویش قابل توجهی رخ دهد، همان نتیجه تکرار شد. با این تفاوت که این بار با افزایش شدت رقابت‌ها مشارکت عمومی حدود ۲۵ درصد افزایش یافت. این پدیده همچنین اشتباه بودن تفسیر تحلیل‌گران جبهه دوم خرداد از «آراء خاموش» را نیز نشان داد. به این ترتیب آنان دریافتند که سکوت آراء خاموش، سکوتی از جنس نارضایتی و با آرزوهای تجدیدنظرطلبانه نیست. مشکل اینجاست که نخبگان سیاسی دریافت واقع‌بینانه‌ای از خواست‌ها و مطالبات اکثریت جامعه ندارند و خواست‌های آنان را به مقولاتی که برای احزاب اهمیت دارد، تقلیل می‌دهند.

گفتمان «عدالت، معنویت» احمدی‌نژاد در این دوره از انتخابات نیز بر عناصری همچون رسیدگی به طبقات پایین جامعه، افزایش سرعت توسعه‌یافتگی، مقابله با ساختارهای فرسوده و فسادانگیز و ایستادگی در برابر نظام سلطه برای استیفای حقوق و منافع ملی تأکید داشت، که دوباره مورد پذیرش اکثریت جامعه قرار گرفت. پرسش اساسی در این باره آن است که با وجود حجم بالای تبلیغاتی جناح رقیب که گفتمان یاد شده را به عدم صداقت متهم می‌کرد و حتی از واژه عریان «دروغگو» فراوان برای مخاطب ساختن صاحب این گفتمان بهره می‌برد، چرا این تبلیغات در فرایند نهایی تصمیمِ جامعه مؤثر نیفتاد؟ برای پاسخ به این پرسش اگر از پارادوکس‌های گفتمانی جبهه رقیب عبور کنیم، آن چه که صداقت گفتمانی احمدی‌نژاد را در انظار عمومی حفظ کرد رفتارهای او و سیاست‌های دولت نهم در چهار

سال گذشته بود که به طور عمده می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. در دولت نهم برای نخستین بار پدیده و سامانه‌ای به نام «سفرهای استانی» طراحی و اجرا شد که به این شیوه سامانه‌مند، منضبط و عملیاتی در دوره‌های گذشته وجود نداشت. سفرهای استانی که به طور متوسط هر دو هفته یک بار صورت می‌گرفت، این باور را در جمعیت استان‌ها تقویت کرد که دولت نهم، کشور را تنها به چند شهر بزرگ و مرکزی محدود نکرده است و برای توسعه بخش‌های دیگر کشور تلاش مضاعفی می‌کند. سفرهای استانی این باور را در مردمی که خود را در حاشیه احساس می‌کردند، ایجاد کرد که دولت نهم آنها را دیده است و لذا خواهان تداوم این وضعیت بودند.

۲. با آغاز کار دولت نهم، فعالیت‌های عمرانی در زمینه‌هایی همچون راه‌سازی، آب‌رسانی، برق‌کشی، گازرسانی و... افزایش یافت که همین امر رضایت نسبی ساکنان شهرستانها را در پی داشت. در واقع کمتر کسی در چهار سال گذشته در این موضوع تردید داشت که دولت نهم بسیار پرکار و خستگی‌ناپذیر است.

۳. از اقدامات دیگر دولت نهم که در دولت‌های گذشته کمتر مورد توجه قرار گرفته بود، توجه بیشتر به روستاییان بود. اختصاص اعتبارات ویژه برای مسکن روستایی و بیمه کشاورزی از جمله این موارد بود که همگی مؤید صداقت گفتمان «عدالت، معنویت» برای ساکنان این مناطق بودند.

٤. به موارد بالا می‌توان افزایش حقوق و دستمزد دهک‌های پایین جامعه را نیز اضافه کرد. پرداخت سهام عدالت، افزایش حقوق مستمری‌بگیران کمیته امداد امام خمینی(ره) و دیگر نهادهای حمایتی، بازنشستگان، کارگران و کارمندان از جمله آن موارد است.

۵. منش و شیوه زیست ساده احمدی‌نژاد که بی‌تکلف و بی‌پیرایه با متن جامعه رابطه برقرار می‌کند در جلب اعتماد این اقشار تأثیرگذار است. این شیوه مدیریتی که موجب جلب اعتماد عموم جامعه می‌شود از این جهت قابل مقایسه با دیگر روش‌هایی که میان دولتمردان و مردم فاصله وجود دارد، نیست. مردم عموماً کسی را که بیشتر در میان خود بیابند اعتماد بیشتری خواهند داشت. علاوه بر این نباید غافل بود که در طول سفرهای استانی سامانه‌ای برای گرفتن نامه‌های مردمی و پاسخ به آنها طراحی شده است که همچنان در حال فعالیت بوده است. نفس چنین اقدامی خود تولید اعتماد و اطمینان در عموم جامعه می‌کند.

٦. اکثریت جامعه به بسیاری از نقدهایی که بر شرایط حاکم بر کشور وارد می‌شد اعتقاد داشت، اما برخلاف موسوی و راهبرد «احمدی‌نژادستیزی» عامل نابسامانی‌ها را احمدی‌نژاد

نمی‌دانست. در واقع چهار سال زمان زیادی نبود که شرایط پیش از سال ٨٤ از ذهن اکثریت پاک شود و آنها ندانند که مسائلی مانند تورم، بی‌کاری، عدم رعایت قانون و مادی شدن ارزش‌های جامعه از پیش نیز وجود داشته است. اکثریت این نقدها را وارد می‌دانست، اما از قضا حامیان موسوی را به عنوان مسببان اصلی قلمداد می‌کرد؛ یعنی آنهایی که در طول دهه‌های گذشته مدیریت کشور را بر عهده داشتند و موسوی در زمان آنها سکوت محض را اختیار کرده بود. تمام این مشکلات در آن دوره‌ها نیز بود و معضلات یک شبه‌ای به شمار نمی‌آمد. لذا جامعه نمی‌توانست از موسوی بپذیرد که احساس خطر او جدی است. این جمله موسوی بیش از آن که موقعیت احمدی‌نژاد را به چالش بکشد، صداقت گوینده آن را مورد تردید قرار می‌داد.

۷. گفتمان «عدالت، معنویت» با تفسیری اراده‌گرایانه که احمدی‌نژاد از آن ترسیم می‌کرد بر عناصر «شجاعت» تأکید داشت؛ عنصری که در جامعه نسبت به آن گرایش فراوانی وجود دارد. «شجاعت» برای دفاع از منافع ملی در برابر بیگانگان و برای مقابله با فسادستیزی یکی از دل‌نگرانی‌های جامعه ایرانی در طول دهه‌های اخیر بوده است. پیشرفت موضوع هسته‌ای در دولت نهم با وجود تهدیدهای بین‌المللی و تقابل دولت نهم با برخی جریان‌های صاحب قدرت در داخل کشور هر دو بر وجود عنصر «شجاعت» در این دوره تأکید داشتند. موضوعیت یافتن عنصر «شجاعت» در تبلیغات این دوره از انتخابات به اندازه‌ای اهمیت یافت که نه تنها احمدی‌نژاد خود بارها بر آن تأکید کرد، بلکه مهدی کروبی نیز در مناظره با احمدی‌نژاد به این ویژگی او اشاره کرد. در واقع تلقی عمومی آن بود که وجود چنین عنصری که لاجرم با «صراحت» نیز آمیخته بود عنصر «صداقت» در یک گفتمان را بیشتر می‌سازد و جامعه نسبت به افرادی که از این ویژگی برخوردارند، گرایش بیشتری دارد. در حالی که در سوی دیگر، گفتمان رقیب با محافظه‌کاری درباره عدم مقابله با فسادستیزی فلسفه‌بافی می‌کرد و سیاست خارجی عزت‌مندانه تهاجمی را «ماجراجویی» می‌خواند.

۸. سهمیه‌بندی تسهیلات بانکی که در سالهای ۱۳۸۵ و ۱۳۸٦ بخشی از منابع مالی یعنی حدود هشت درصد را به شهرستان‌ها منتقل کرد نیز از جمله فعالیت‌های دولت نهم بود که نشان می‌داد دولت نهم برای توجه به شهرستان‌ها و تمرکززدایی از تهران کوشاست.

۹. نکته دیگر در تحلیل گفتمان «عدالت، معنویت» وجود انسجام در این گفتمان و کم بودن پارادوکس در آن است. برخلاف گفتمان رقیب که چون برای جذب تمام طبقات و ریزبدنه‌های جامعه تلاش می‌کرد و به همین دلیل از گفتمانی چند پاره و متعارض بهره

می‌برد، گفتمان احمدی‌نژاد در این دوره از تبلیغات تفاوتی با دوره قبل و فعالیت‌های دولت نهم نداشت که همین یکدستگی و انسجام گفتمانی آن را باورپذیرتر می‌ساخت. گفتمان «عدالت، معنویت» به همین دلیل و نیز به دلیل آن که از گرایش‌های غرب‌مدارانه و اندیشه‌های سکولاریستی پرهیز می‌کرد و در میان حامیان آن، شخصیت‌های مشهور به دین‌گریزی مشاهده نمی‌شد در درون طبقات سنتی و مذهبی جامعه با اقبال گسترده‌تری مواجه شد و از سوی دیگر نشان داد که لایه‌های درونی جامعه عمیقاً به مؤلفه‌های دینی و سنتی اهمیت می‌دهد. از سوی دیگر این موضوع بیانگر آن است که چرا گفتمان «عدالت، معنویت» در مناطق روستایی، شهرهای کوچک و مناطق جنوب شهرهای بزرگ که هنوز از اصالت سنتی بیشتری برخوردارند با استقبال افزونتری مواجه شده است.

۱۰. ستاد تبلیغاتی احمدی‌نژاد در هر دو دوره انتخابات نهم و دهم ریاست جمهوری توانایی و استعداد جذب رأی اینچنینی را نداشت. ستادهای او ستادهایی ساده با افرادی غیرمتخصص به امور تبلیغی و اجتماعی بود؛ برخلاف رقبای احمدی‌نژاد که در هر دو دوره از مشاوران تبلیغی کارکشته‌ای برخوردار بودند. اصولاً چنان که پیشتر نیز دیدیم، تمرکز احمدی‌نژاد بر ستادهای تبلیغاتی نبود. گرچه در دوره دهم انتخابات حجم تبلیغات خیابانی احمدی‌نژاد قابل مقایسه با دوره قبل نبود، اما این بار هم ستادهای او بسیار دیر پا گرفتند و فعالیت‌های خود را چند ماه پس از فعالیت‌های رقیب آغاز کردند. احمدی‌نژاد به جای تأکید و اتکای به ستادها به عملکرد گذشته دولت نهم و مطالبی که از پیش اعلام کرده بود که خواهد گفت، چشم دوخته بود.

برای احمدی‌نژاد تبلیغات جدی پس از مناظره سیزده خرداد آغاز می‌شد. در زمانی که رقیب پس از ماه‌ها تبلیغات شدید به نوعی از فرسایش و خستگی روانی رسیده بود. احمدی‌نژاد با وجود نقدهای فراوانی که در چهار سال پیش به گفتمان او می‌شد و در روزهای انتخابات نیز به طور شدیدی افزایش یافته بود، اما بر همان گفتمان اصرار ورزید و راهبردهای سیاسی گذشته را تغییرنداد. ثبات راهبردی احمدی‌نژاد و اصرار بر گفتمان پیشین از ظرایفی بود که مانع از سقوط احمدی‌نژاد در این انتخابات شد. به این صورت که موجب شد جامعه از وی دو تصویر در ذهن نداشته باشد؛ یعنی تصویر احمدی‌نژاد انتخابات نهم و احمدی‌نژاد انتخابات دهم. احمدی‌نژاد با پافشاری بر گفتمان انتخابات نهم ریاست جمهوری و دوران چهارساله ریاست جمهوری از خود یک چهره ارائه داد و همین موضوع نشان از صداقت گفتمان وی در باور عمومی جامعه داشت.

در انتخابات دهم ریاست جمهوری میزان رشد گفتمان‌های دو جریان اصلی با یک شیب ملایم و یکنواخت پیش نرفت. در واقع سرعت رشد گفتمان جریان اصلاح‌طلبی که با رهیافتی انتقادی نسبت به اندیشه‌ها و رفتارهای دولت نهم وارد میدان شده بود تا شب سیزده خرداد از رشد و شتاب بالاتری برخوردار بود، در حالی که از آن روز به بعد رشد گفتمان جریان اصول‌گرایی شتاب افزون‌تری گرفت؛ به گونه‌ای که طبق آمار چهارمرکز نظرسنجی رسمی کشور آرای احمدی‌نژاد دوازده درصد افزایش یافت. علیرضا پویا، رئیس مرکز تحقیقات صدا و سیما که از مهم‌ترین مراکز نظرسنجی کشور و حتی در سطح خاورمیانه به شمار می‌آید و نتایج انتخابات ششم، هفتم، هشتم و نهم ریاست جمهوری با پیش‌بینی‌های علمی این مرکز اختلاف بسیار اندکی داشت، درباره نوسانات آرا و فراز و نشیب‌های آن در روزهای انتخابات چنین می‌گوید: گرچه از شش ماه پیش از انتخابات همه نظرسنجی‌های ما نشان می‌داد که آقای محمود احمدی‌نژاد همواره بیش از پنجاه درصد آرا را به خود اختصاص داده است و این به معنای انتخاب او در دور اول انتخابات است، اما از زمان آغاز تبلیغات رسمی نظرسنجی‌های ما نشان می‌داد که در تهران به تدریج آقای موسوی از احمدی‌نژاد پیشی گرفته است ولی در سطح ملی آقای احمدی‌نژاد همچنان با یک فاصله حدود ۲۵ درصدی پیش بود. پویا همچنین به جهش ۱۲ درصدی آراء احمدی‌نژاد و افت یک باره ۱۰ درصدی آراء موسوی در روز پس از برگزاری مناظره یعنی ١٤ خرداد اشاره کرد. نکته قابل توجه دیگر در نظرسنجی‌های ارائه شده، میزان رأی دو رقیب اصلی در مناطق غیرشهری و روستاها بود که احمدی‌نژاد در تمام نظرسنجی‌های مرکز تحقیقات صدا و سیما در مناطق غیرشهری و روستاها نزدیک به پنج برابر موسوی رأی داشته است و آمار ارائه شده حاکی از ۷۵ درصد رأی احمدی‌نژاد در برابر ۱۵ درصد رأی موسوی در این مناطق است. طبق این نظرسنجی‌ها، آراء احمدی‌نژاد در مراکز استان‌ها و شهرهای تابعه نیز حدود ٥٤ درصد کل آراء بود.[1]

به عبارت دیگر، تا روز سیزدهم خرداد و پیش از مناظره احمدی‌نژاد و موسوی غلبه گفتمانی با جریان اصلاح‌طلب بود که ستادهای تبلیغاتی را از ماه‌ها پیش راه انداخته بود و در شرایط فقدان حضور تشکیلات و ستادهای تبلیغی جریان اصول‌گرا که از انسجام کافی برخوردار نبودند، توانست در فضای رسانه‌ای به گفتمان غالب تبدیل شود. جریان

---

۱. «رئیس مرکز تحقیقات صدا و سیما: پیروزی احمدی‌نژاد در نظرسنجی‌های علمی از قبل مسجل بود»؛ خبرگزاری *فارس*؛ ۱۳۸۸/۳/۲٦؛ کد خبر: ۸۸۰۳۲٦۰۷۱۳

اصلاح‌طلب با برنامه‌ریزی چندین ماهه و مشخص و سفرهای تبلیغی استانی پیوسته که بیشتر در مراکز دانشگاه آزاد تشکیل می‌یافت و با حمایت‌های رسانه‌ای برخی نشریات، پایگاه‌های اینترنتی و حتی برخی شبکه‌های ماهواره‌ای فارسی زبان مانند BBC و VOA و استفاده از موج سبز که می‌توانست به مثابه مُد در تقویت احساسات مخاطب مؤثر باشد تا آستانهٔ شب سیزدهم خرداد توانستند گفتمان سیاسی کشور را به دست گیرند. این گفتمان از یک سو تلاش داشت نقدهای وارد به دولت نهم در چهار سال گذشته را احیا کند و با فهرست کردن و تکرار آنها گفتمان رقیب را در انفعال ببرد و از سوی دیگر تلاش می‌کرد برخلاف گذشته که تنها نسب خود را به دوم خرداد ۱۳۷٦ پیوند می‌زد، این بار هویت مشخص و ریشه‌دارتری برای خود تعریف کند. لذا با حضور مهندس موسوی که آخرین نخست‌وزیر کشور در طول هشت سال دفاع مقدس بود، تلاش کرد نمادهایی همچون امام خمینی(ره)، دفاع مقدس، راه شهدا، دولت مستضعفان و رسیدگی به محرومان را نیز به مؤلفه‌های پیشین گفتمان اصلاح‌طلبی اضافه کند که به همین دلیل در گذشته از آن با عنوان گفتمان «عدالت، اصلاحات» یاد کردیم. در این گفتمان موسوی سه محور را برای متن سخنان خود برگزید:

۱. نقد دولت نهم و شخص رئیس‌جمهور؛
۲. تأکید بر اصول و ارزش‌هایی همچون امام خمینی(ره)، ولایت فقیه، قانون اساسی، دفاع مقدس، مستضعفان، شهدا، انقلاب اسلامی و سیادت.
۳. تأکید بر مؤلفه‌های گذشته گفتمان اصلاح‌طلبی یعنی آزادی اندیشه، شعار زنان و دانشجویان، دمکراسی و توسعه احزاب و مطبوعات.

به این ترتیب در شرایطی که رقیب هنوز تبلیغات انتخاباتی خود را آغاز نکرده و به طور مستقیم درباره انتخابات نظرات صریحی بیان نکرده بود، ضمن آن که هنوز شفافیت تبلیغات انتخاباتی برای جامعه به درجه کاملاً روشنی نرسیده بود، گفتمان اتخاذ شده موسوی در این دوره توانست با سرعت قابل توجهی تا روز سیزدهم خرداد گسترش یابد و حتی این احساس ایجاد شود که گفتمان جریان اصلاح‌طلبی غلبه یافته است، زیرا هم از عناصر گفتمان «عدالت، معنویت» در آن یافت می‌شد و هم متکی به گفتمان اصلاح‌طلبی بود. همچنین برخی عملکردهای اشتباه دولت نهم که در چهار سال گذشته به مرور در رسانه‌ها مطرح شده بودند را نیز در پرونده خود نداشت. لذا تلقی این بود که گفتمان یاد شده فراگیر است و می‌تواند با غلبه یافتن بر گفتمان «عدالت، معنویت» طبقات و گروه‌های مختلف جامعه را به خود جلب کند.

تحلیل گفتمانی مناظره ۱۳ خرداد

اما با برگزاری مناظره‌ها و به ویژه مناظره سیزدهم خرداد شفافیت‌های سیاسی افزایش یافت. در واقع از آن پس نتیجه انتخابات را مناظره‌ها تعیین کرد. سنت مناظره که برای نخستین بار در این رقابت‌های انتخاباتی مورد استفاده قرار می‌گرفت، روشی جدید و تجربه‌ناشده برای جریان‌های سیاسی و نامزدهای انتخاباتی بود که تا اندازه‌ای نتیجه انتخابات را به قابلیت‌های فردی و ویژگی‌هایی نظیر اعتماد به نفس کاندیداها پیوند می‌زد. از لوازم این مناظره‌ها حفظ خونسردی، داشتن حضور ذهن، اطلاعات کافی، استفاده به جا از داده‌های پیشین، صدای رسا و گیرا و آشنایی با آداب مناظره بود. در این مناظره‌ها که هر کدام ده‌ها میلیون بیننده داشت، اگر نامزدی نمی‌توانست از گفتمان خود دفاع کند، تبلیغات خیابانی و ستادی نیز چندان مؤثر نمی‌افتاد. بر اثر تحولات سیاسی سال‌های اخیر، جامعه نسبت به چهار کاندیدا، شناخت اجمالی داشت و هیچ‌کدام چهره‌ای ناشناخته نبودند، لذا تبلیغات شهری از کارایی چندانی برخوردار نبود و اکثریت جامعه شناخت تکمیلی خود را بیشتر به مناظره‌ها واگذار کرده بودند.

در میان هر شش مناظره هم، مناظره احمدی‌نژاد و موسوی که رقبای اصلی محسوب می‌شدند، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود به قدری که حتی پنج مناظره دیگر نیز بر اساس این مناظره تفسیر می‌شدند. تلقی ابتدایی درباره مناظره سیزده خرداد آن بود که چون مسئولیت اجرایی در چهار سال گذشته بر عهده احمدی‌نژاد بوده و موسوی نیز با رویکردی انتقادی وارد عرصه انتخابات شده و در طول سه ماه گذشته نیز به طور پیوسته انتقاداتی را به دولت نهم وارد ساخته است، در این مناظره موسوی بیشتر در قامت منتقد و احمدی‌نژاد در قامت پاسخگو ظاهر خواهند شد که به تعبیر دیگر به معنای برتری گفتمان موسوی بود. اما برخلاف انتظار، آنچه که در ابتدای مناظره رخ داد صراحت و رویکرد رو به جلو و فعالانه احمدی‌نژاد بود که تلاش داشت با مطرح ساختن برخی پرسش‌ها و تردیدها، پارادوکس‌ها و تناقض‌های گفتمان رقیب را آشکار سازد و از این طریق گفتمان یاد شده را به چالش بکشد. از آن جا که در افکار عمومی دوران هشت ساله مسئولیت موسوی دوره‌ای منفک از دوره شانزده سال بعد به ویژه سال‌های ۱۳۷۶-۱۳۶۸ محسوب می‌شد و بر همین اساس مدیریت اجرایی دوران او به دلیل اقتصاد دولتی و یارانه‌ای مردمی‌تر به شمار می‌آمد که وضعیت اقشار ضعیف را نیز در نظر می‌گیرد، احمدی‌نژاد تأکید خود را در این گفتگو بر آن قرار داد که ۲۴ سال مدیریت گذشته را هم‌سو و ادامه یک سیستم مدیریتی معرفی کند. مدیرانی ثابت که در شرایط متفاوت سیاست‌های متفاوت را در طی ۲۴ سال اجرا کرده‌اند. احمدی‌نژاد با مطرح

ساختن برخی پرسش‌ها و اینکه چه کسانی از ستاد تبلیغاتی موسوی پشتیبانی کرده‌اند، ضمن آن که تلاش داشت محوریت مسئله مستضعفان را در گفتمان موسوی به چالش بکشد و آن را با وضعیت سیاسی جریان حامی او در تعارض بداند، همچنین در پی آن بود که انتخابات ۱۳۸۸ را در تداوم انتخابات ۱۳۸٤ و با همان مرزکشی‌های سیاسی گذشته معرفی کند. در واقع این دو هدف، انتظار اصلی احمدی‌نژاد از مناظره را تشکیل می‌داد. زیرا با تحقق این اهداف و انتظار، گفتمان «عدالت، اصلاحات» موسوی دچار پارادوکس می‌شد و نمی‌توانست رشد پیشین خود را ادامه دهد و به این ترتیب احمدی‌نژاد در گام نخست می‌توانست از ریزش آرای چهار سال پیش خود جلوگیری کند و در گام بعد و در صورت افزایش مشارکت عمومی که بسیار قابل دسترس به نظر می‌رسید بر میزان آرای خود بیفزاید.

در واقع مناظره برای احمدی‌نژاد حکم پرمخاطب‌ترین تریبون داخلی را داشت تا بغض فروخورده خود از چهار سال گذشته را که در ماه‌های آخر به دلیل افزایش تخریب‌ها به اوج خود رسیده بود، بشکند. احمدی‌نژاد از روزها قبل تصمیم خود را برای شفاف سخن گفتن گرفته بود و آن را در رسانه‌ها اعلام کرده بود. وی در سفر به ساوجبلاغ و مشهد مقدس پاره‌ای از سخنانی را که در مناظره گفت، مطرح کرد و باقی را به زمان مناظره واگذارد. احمدی‌نژاد در ساوجبلاغ در تاریخ ۱۰ خرداد گفت: من چهار سال سکوت کردم تا کشور جلو برود اما امروز اگر سکوت کنم جریان، معکوس جلو می‌رود و در مناظره اگر صلاح باشد اسامی برخی مفسدان را افشا و پرونده بسیاری را باز خواهم کرد. وی خطاب به توهین‌کنندگان به دولت گفت: من از یکی از آقایان سئوال کردم که شما که ٢٤ سال کشور در دستتان بود چه کردید و آیا یک گلستان تحویل ما دادید و این دولت آن را خراب کرد؟ در حالی که دولت تلاش کرد تا مشکلات به ارث رسیده را کاهش دهد. به او گفتم خوب شد احمدی‌نژاد هم کاندیدا است که او را بکوبید و اگر او نبود چه چیزی برای گفتن داشتید.[1]

گرچه بخشی از افشاگری‌های احمدی‌نژاد در مناظره با موسوی در سخنرانی وی در مشهد نیز بیان شده بود، اما وی برای اینکه بتواند در مناظره‌ها با فراغت بیشتری سخن بگوید و پیشاپیش تحت فشار فعالان و رسانه‌های سیاسی قرار نگیرد، در مشهد نیز با برخی ابهامات سخن گفت. او در دیدار جنجالی خود در مشهد چیزی بیش از آنچه که فردا شب در مناظره گفت، نگفت.[2] با وجود این، سخنگوی وقت قوه قضاییه یک روز پیش از مناظره در اظهاراتی

---

۱. «احمدی‌نژاد: در مناظره‌ها افشاگری می‌کنم»؛ *پایگاه خبری فرارو*؛ ۱۳۸۸/۳/۱۰؛ کد مطلب ۱۰۲٦۰۸۳.

۲. بنگرید به: «احمدی‌نژاد: جریان سوم تیر ۸٤ پایان نیافته»؛ *پایگاه خبری تابناک*؛ ۱۳۸۸/۳/۱۲.

عملاً خواستار آن شد که رئیس‌جمهور وارد چنین مطالبی نشود. او ضمن آن که بیان کرد در ادبیات ما، مافیای نفتی یا اقتصادی جایگاهی ندارد، درباره افشای اسامی مفسدان گفت: «برای اجرای این امر، قانون تنها یک مرجع دارد و فقط به موجب حکم قطعی از سوی قوه قضائیه اعلام می‌شود.»[1] به این ترتیب، احمدی‌نژاد در شرایطی پا به عرصه مناظره گذاشت که می‌دانست از آن، چه می‌خواهد. هر چه فضای سیاسی شفاف‌تر می‌شد و مرزبندی‌های سیاسی برای عموم جامعه واضح‌تر می‌شد، احمدی‌نژاد خود را پیروزتر می‌دید. اما هر چه ابهامات در جبهه مقابل برای جامعه بیشتر باقی می‌ماند، احتمال شکست وی بیشتر می‌شد. او باید نشان می‌داد که «میزان حال فعلی افراد است»، آرایش سیاسی گذشته تغییر کرده، بسیاری از افراد انقلابی به ایدئولوژی‌های تجدیدنظرطلبانه رسیده‌اند، بسیاری با مخالفان گذشته خود ائتلاف کرده‌اند و گروهی نیز با ایدئولوژی‌های جدید تجدیدنظرطلبانه اما پشت نمادهای گفتمان انقلاب اسلامی سنگر گرفته‌اند. لذا احمدی‌نژاد که آغازگر مناظره بود، از همان ابتدا به جای آن که طفره برود سراغ اصل مطلب رفت و به طور ناباورانه و دور از انتظاری که در تاریخ سیاسی پس از انقلاب بی‌نظیر به شمار می‌آمد به دور از تعارفات و بسیار صریح سخن گفت. احمدی‌نژاد مناظره را چنین آغاز کرد:

من می‌خواهم در ابتدای عرایضم گله بکنم از برخوردهای بسیار غیرمنصفانه و ظالمانه، بلکه دروغ‌پردازی‌های بزرگ و تخریب بی‌سابقه‌ای که علیه یک دولت انجام شده است. در طول تاریخ بعد از انقلاب، ما نداشتیم؛ چه در طول دوران یک دولت چه در ایام انتخابات، این قدر هجمه سنگین علیه دولت. به نظرم علتش این است، دوستانی که تصمیم گرفتند وارد عرصه بشوند احساس کردند که در هیچ یک از عرصه‌های مثبت و سازنده قدرت رقابت با این دولت را ندارند... ای کاش به جای این همه تخریب و تبلیغات سنگین و بی‌سابقه یک برنامه‌ای ارائه می‌شد... من شخصاً علاقه‌مند به ورود به این بحث‌ها نبودم، چهار سال تحمل کردم و... اما از توهین به مردم، توهین به انتخاب مردم، از توهین به فهم و شعور مردم و منافع مردم نمی‌توانم بگذرم... قبلاً هم وعده کرده بودم که بگویم. باور من این است که امروز آقای موسوی در برابر من نیست. تنها آقای موسوی نیست، بلکه سه دولت پی در پی در برابر بنده قرار گرفته‌اند. هم آقای موسوی، هم آقای هاشمی و هم اقای خاتمی که این سه، در گذشته با هم بودند. در دوره گذشته

---

۱. «واکنش قوه قضائیه به افشاگری احمدی‌نژاد»؛ *پایگاه خبری فرارو*، ۱۳۸۸/۳/۱۲؛ کد مطلب: ۱۲۲۶۲۲۲.

هم آقای موسوی از آقای خاتمی حمایت کرد و هم از آقای هاشمی حمایت کرد و هم آقای خاتمی از آقای هاشمی حمایت کرد. در واقع اینها همه با هم بودند... باید جوانها هم بدانند که بنده در برابر یک کاندیدا نیستم. در برابر یک مجموعه‌ای هستم که با محوریت آقای هاشمی و همکاری آقای موسوی و خاتمی علیه بنده حرکت کردند. علت این فشار سنگین به بنده در طول چهار سال و فشارهای سنگین‌تر در ایام انتخابات، به نظر من، به یک مسئله برمی‌گردد، این که در این سه دوره یک ساختار اداری و حلقه‌های مدیریتی شکل گرفت که از مسیر انقلاب و ارزش‌های انقلاب فاصله گرفت. نه اینکه در این سه دوره خدماتی نشد، چرا شد اما آرام آرام یک جریانی شکل گرفت که خود را مالک ملت، مالک انقلاب، حاکم بر مردم و دست خودش را در بیت‌المال و مسایل کشور باز می‌دید. آنها در انتخابات قبل صف‌آرایی کردند اما ملت بر آنها غلبه کرد. در طول این چهار سال تلاش کردند که دولت را ناموفق جلوه بدهند، اما خدای متعال عنایت کرد با حمایت مردم تا اینجا آمدیم. در انتخابات قبل، از داخل و خارج رقیب من پشتیبانی شد و کمک شد. در همان اوایل این دولت، آقای هاشمی پیغامی برای یکی از این پادشاهان حاشیه خلیج‌فارس فرستاد که شما نگران نباشید ظرف شش ماه این دولت ساقط می‌شود که بعداً افرادی رفتند توضیح دادند و مسئله تا حدودی حل شد... من البته آقای موسوی را دوست دارم. همیشه هم به ایشان احترام گذاشته‌ام اما اتفاقی که در این سه ماه افتاد برای من قابل توجیه نیست. جناب آقای موسوی! برای اینکه متوجه بشویم در کشور مشکل هست و اعتیاد هست، ما نیاز نداریم که برویم یک بازیگر را بیاوریم در اتوبوس تا بفهمیم اعتیاد هست. شما چند تا سفر کردید متوجه شدید که در کشور مشکلات هست؟ آیا این مشکلات در چهار سال ایجاد شده است؟ پس ۲٤ سال چه؟ یعنی یک گلستانی را دوستانِ جنابعالی، متحدانِ جنابعالی، به من تحویل دادند و بنده این را تبدیل کردم به یک خرابه؟ هیچ اتفاق مثبتی هم نیفتاده است؟ تازه معلوم شده که بنگاه‌ها مشکل دارند؟ تازه معلوم شده که بی‌کاری هست؟... این جمله را هم بگویم، در همین عرصه رقابت هم رقابتی بین چهار نفر نیست. سه نفر علیه یک نفر است. همه حرف‌ها حتی مناظره دیشب مناظره نبود، علیه یک نفر بود. به نظرم این فاقد منطق است. ما باید بیاییم بر مبنای عدالت و منطق کار کنیم.[۱]

---

۱. «مشروح مناظره احمدی‌نژاد و موسوی»؛ *خبرگزاری جمهوری اسلامی*؛ ۱۳۸۸/۳/۱۵.

به عبارت دیگر، جلوگیری از رشد گفتمان «عدالت، اصلاحات» که در چند هفته اخیر در حال گسترش بود با روش‌های معمولی ممکن نبود و تنها به یک شوک نیاز داشت. اگر مناظره سیزده خرداد بدون چالش اساسی به پایان می‌رسید و اهداف دوگانه و مورد انتظار احمدی‌نژاد به مرحله عمل نمی‌انجامید توقف رشد گفتمان «عدالت، اصلاحات» در جامعه امکان‌پذیر نبود. زیرا گفتمان یاد شده، هم مدعی ارزش‌های گفتمان «عدالت، معنویت» بود و هم مدعی ارزش‌های اصلاح‌طلبی و با خاطراتی که هنوز جامعه از دهه ۱۳۶۰ در ذهن داشت، چندان هم باور این مسئله مشکل نبود. اما با شوکی که احمدی‌نژاد در آغاز مناظره بر گفتمان «عدالت، اصلاحات» موسوی وارد ساخت، باورپذیری آن گفتمان را مورد تردید قرار داد. در واقع احمدی‌نژاد پرسش‌هایی را در این مناظره مطرح ساخت که در طول هفته بعد و تا زمان انتخابات، پرسش‌های اصلی جامعه را تشکیل می‌داد. یعنی موسوی برخلاف هفته‌های گذشته که تنها خود را به صورت منتقد مطرح ساخته بود، اکنون باید به بسیاری از پرسش‌های مطرح شده پاسخ می‌گفت که همین موضوع از گفتمان فعالانه «عدالت، اصلاحات» گفتمانی انفعالی به وجود آورد. به عبارت دیگر، بخش بزرگی از فضای حاکم بر انتخابات در هفته آخر را پرسش‌های احمدی‌نژاد از موسوی تشکیل می‌داد که به معنای غلبه یافتن گفتمان او در این انتخابات بود. این پدیده همان موجی بود که عده‌ای با نام «سونامی احمدی‌نژاد» از آن نام بردند. این موج از لحظاتی پس از مناظره در میدان‌های شهر تهران آغاز شد و صبح فردا در مرقد امام خمینی(ره) و در مراسم سالگرد امام خمینی به روشنی خود را نشان داد. در واقع شعارهای جمعیتِ فراوان حاضر در این مراسم در حمایت از احمدی‌نژاد بیانگر نتیجهٔ مناظره شب گذشته بود. شعارهایی نظیر «احمدی دلاور، پیرو خط رهبر» و «احمدی، احمدی، حمایتت می‌کنیم». این شور مردمی پاسخی به پرسش‌های صاحب‌نظران سیاسی بود که اکنون، با توجه به مطالب مطرح شده در شب گذشته، چه خواهد شد؟

به عبارت دیگر، افشاگری‌های شب گذشته گرچه شوکی را بر جامعه وارد ساخت و نقاب از گفتمان دو چهره «عدالت، اصلاحات» برکشید و برخلاف حملات آنها، صداقت گفتمان یاد شده را مورد تردید قرار داد، اما از سوی دیگر، نشان داد که جامعه نه تنها با آن مطالب نسبت به انقلاب اسلامی تغییرموضع نداده، بلکه با افزایش شفافیت‌ها، با احساسات بیشتری به حمایت از آن برخاسته است.

از سوی دیگر، انفعال موسوی و فهرستی از اتهامات از پیش طراحی شده او که ارتباط چندانی با پرسش‌ها و مطالب احمدی‌نژاد نداشت، نشان داد گروه مشاوران موسوی

نتوانسته‌اند رویکرد احمدی‌نژاد در مناظره را به درستی پیش‌بینی کنند. در واقع به همین دلیل بود که موسوی مجبور می‌شود در شب بعدی و در مناظره با کروبی بیانیه‌ای را علیه احمدی‌نژاد صادر کند. موسوی برای دفاع از گفتمان خود باید به پرسش‌های احمدی‌نژاد پاسخ می‌گفت تا بتواند از ضعیف شدن آن جلوگیری کند. اما موسوی در مقابل آن پرسشهایی که بنیان گفتمان وی را به چالش می‌کشید، سکوت و گریز را ترجیح داد. او در آغاز کلام خود در مناظره با احمدی‌نژاد پس از آن که از پاسخ دادن به پرسش‌های وی شانه خالی کرد، گفت:

صحبت‌های خوبی مطرح شد که بنده به صورت روش‌مند می‌خواهم با آن برخورد کنم و جواب بدهم... ما دوست داشتیم که ایران یک نقشی داشته باشد به عنوان قدرت اول منطقه در همهٔ شئون علمی و اقتصادی، آبرو داشته باشد، الگویی باشد برای همه جهان، پس انقلاب کردیم، برای اینها انقلاب کردیم که ایران بزرگ بشود، ایران اسلامی بزرگ باشد، تأثیرگذار باشد و بتواند ترجیحاً اثرگذار باشد و پیام خودش را به همه جهان برساند؛ منتهی در برخورد با حل مسائل کشور و اینکه ما ایران را به جایگاه واقعی خودش برسانیم. من احساس می‌کنم که دو نوع می‌شود رو به رو شد، دو نوع مدیریت می‌شود داشت. یکی مدیریتی هست که بر اساس ماجراجویی و بی‌ثباتی، رفتارهای نمایشی و قهرمان‌نمایی و شعاری است، خیال‌بافی و خرافه‌گرایی است و خلاف‌گویی و پنهان‌کاری است، خودمحوری و قانون‌گریزی است، سطحی‌نگری و روزمره‌گی است و افراط و تفریط. من بقیه بحث‌هایم را در این چهارچوب پیش خواهم برد. یک موردی هم هست که ما بیاییم بر اصل متانت رفتارهای منطقی و کارشناسی شده، واقع‌بینی و خرافه‌ستیزی، شفافیت و... قانون‌گرایی و اتکا به خرد جمعی، دور اندیشی و آینده‌نگری و اعتدال و میانه‌روی کار کنیم.

در مناظره سیزده خرداد، عملاً احمدی‌نژاد بود که در اغلب اوقات موضوعات بحث را تعیین می‌کرد. در این مناظره گرچه احمدی‌نژاد از تسلط و خونسردی همیشگی به ویژه آن چه که در دانشگاه کلمبیا و ژنو از خود نشان داد، برخوردار نبود و حتی گاهی لحن سخنانش به ویژه درباره مدرک غیرقانونی زهرا رهنورد نامناسب به نظر می‌آمد، اما دستپاچگی و فشار عصبی در موسوی بسیار نمایان بود که موجب شده بود صدا و دستانش بلرزد. موسوی به دلیل اضطراب فراوان، حتی از آن که بتواند کلام خود را به درستی منتقل کند، ناتوان بود. چنین نمایش ضعیفی این تلقی را در مخاطب ایجاد می‌کرد که وی درباره مباحث مطرح شده

متحیر مانده و بدون آن که انتظار چنین مباحثی را داشته باشد، بدون برنامه مشخص وارد مناظره شده است و تنها برای تکرار برچسب‌زنی‌های گذشته پا به مناظره نهاده است. این ذهنیت زمانی تقویت شد که وی در مناظره بعدی خود در حدود بیست دقیقه تلاش کرد به پرسش‌های مناظره پیشین پاسخ دهد و در آغاز سخنان خود نوشته‌ای را به صورت بیانیه قرائت کرد. اما موسوی در پاسخ به این پرسش‌ها نیز در متن گفتمان احمدی‌نژاد حرکت کرد، به این معنا که با شفاف‌تر ساختن مواضع خود و حمایت از جریان حامی خود به نوعی در تبلور بخشیدن به دو خواسته احمدی‌نژاد یاری رساند. او برای مقابله با گفتمان احمدی‌نژاد مجبور شد از مؤلفه‌های عدالت‌خواهانه گفتمان خود بکاهد و بر مؤلفه‌های گفتمان اصلاح‌طلبی بیفزاید و به نوعی تداعی‌گر همان مرزکشی‌های سیاسی سال ۱۳۸٤ باشد. موسوی در پاسخ به پرسش‌های گفتمان احمدی‌نژاد، پاسخی را که آن گفتمان نیاز داشت ارائه کرد. او با مطرح ساختن نظریه «قواعد بازی» نوعی منش محافظه‌کارانه از خود بروز داد که گویی قرار است پس از به دست‌گیری قدرت، دوباره تیم مدیریت گذشته را به حوزه مدیریت بازگرداند. چنین رویکردی می‌توانست در بخش‌هایی از جامعه حرکتی رو به عقب تلقی شود. البته سنِ به نسبت بالای او نیز در تقویت این باور مؤثر بود. همچنین اظهارات صریح گذشته او و مبنی بر آن که وی در دوران هاشمی و خاتمی «احساس خطر» نمی‌کرده است و تنها در زمان دولت نهم احساس خطر کرده است به نوعی جانبداری از فراز و فرودهای دوره‌های گذشته و حرکتی رو به عقب تلقی شد. گر چه جمله اخیر موسوی در روزهای تبلیغات به دلیل آثار منفی آن کمتر شده بود، اما در شب مناظره سیزدهم خرداد دوباره مرور و یادآوری شد.

احمدی‌نژاد برای نشان دادن عدم صداقت گفتمان موسوی، به ادعای حضور مستقل وی در انتخابات اشاره کرد و با بیان جبهه پشتیبان موسوی که در ایام انتخابات چند صد میلیارد دلار هزینه کرد. خطاب به او می‌گوید: «آقای موسوی من دوست دارم شما را، (اما) این چه نحوه هزینه کردن است؟ از کجا می‌آید؟ یک مورد رشت الکتریک، بدون هیچ مزایده‌ای دادند به دوستان جناب آقای کرباسچی... بی‌قانونی اینهاست جناب آقای موسوی! استات اویل بی‌قانونی است که طرف می‌آید اینجا محاکمه می‌شود و محکوم می‌شود، از زندان فراری داده می‌شود و می‌رود خارج و تهش پسر آقای هاشمی است. بی‌قانونی در پسران بعضی از همین آقایانی است که از شما حمایت می‌کنند.» در واقع آنچه که از مناظره آن شب بیش از همهٔ مسائل در ذهن جامعه باقی ماند و پس از انتخابات به ضمیر ناخودآگاه جامعه انتقال یافت،

همین بخش از مطالب احمدی‌نژاد بود.

نکته دیگری که موجب به حاشیه راندن گفتمان «عدالت، اصلاحات» شد، عدم اصرار موسوی بر گفتمان خود و برگزیدن رویکرد تخریبی علیه گفتمان احمدی‌نژاد بود. موسوی به جای آن که به طور مشخص برنامه‌های خود را بیان کند و در حوزه اقتصاد، فرهنگ، سیاست خارجی و داخلی، راهبردهای خویش را تبیین سازد به گونه‌ای که گفتمان «عدالت، اصلاحات» را برای بخش‌های مختلف جامعه به روشنی نمایان و متبلور سازد، به صرف اکتفا به کلیات بیشتر تلاش داشت با برخی واژه‌های هنجاری احساسات مخاطب را تحریک سازد. موسوی در این ابتذال تبلیغاتی کار را به واردات «سیرِ چینی» رساند تا شاید با این کلیدواژه‌ها ذهن توده جامعه را به سوی خود معطوف سازد.

این رویکرد که کاندیدایی بخواهد برنامه‌های خود را برای مخاطب بیان سازد شاید برای احمدی‌نژاد که در طول چهار سال گذشته آنها را به مرور به نمایش گذاشته بود چندان ضرورت نداشت، اما برای موسوی و دیگر نامزدها ضرورت داشت. به هر حال، احمدی‌نژاد رئیس‌جمهور کنونی بود و برنامه‌هایی همچون هدفمند کردن یارانه‌ها، سهام عدالت، مسکن مهر و مواردی از این دست را پیش‌تر پی گرفته بود، اما این مسئله برای موسوی اهمیت داشت. با وجود این، وضعیت برنامه‌های موسوی چندان روشن نبود. او حتی به طور مشخص و شفاف بیان نکرد که پس از انتخابات با سیاست‌هایی همچون سهام عدالت و مسکن مهر چگونه رفتار خواهد کرد. لذا هر چه به روزهای آخر انتخابات نزدیک‌تر می‌شد گفتمان موسوی بیشتر جنبه «سلبی» می‌گرفت و کمتر وجوه «ایجابی» پیدا می‌کرد. دورافتادگی از گفتمان «عدالت، اصلاحات» که به معنای دور شدن موسوی از اندیشه‌های خود و ترجیح دادن نظرات مشاورانش بود، هم القاگر وجود پارادوکس‌هایی در این گفتمان بود و هم عاملی بود برای توقف توسعه این گفتمان در میان لایه‌های درونی جامعه.

نکته بسیار حساس این بود که رویکرد تخریبی و توهین‌آمیز علیه احمدی‌نژاد که با رأی بیش از هفده میلیونی در دوره پیش به قدرت رسیده بود، نوعی ریسک و خطر سیاسی محسوب می‌شد. به این معنا که به هر حال اکثریتی که چهار سال پیش به وی اعتماد کرده بودند، نمی‌توانستند در این مدت چهار ساله که اقدامات و پرکاری او را نیز مشاهده کرده بودند به شدت علیه او برخیزند. به هر حال رأی بار اول به یک شخص می‌تواند نوعی تعصب را درباره او، در افراد جامعه ایجاد کند. لذا اتخاذ رویکرد تخریبی و توهین‌آمیز در چنین شرایطی می‌تواند آثار معکوسی را در پی داشته باشد. جریان رقیب احمدی‌نژاد بدون

توجه به این مسئله تمام تلاش خود را در روزهای تبلیغاتی علیه او به کار گرفت و حتی برای آن که همنوایی بیشتری را در میان فعالان سیاسی به دست آورد، برخلاف دوره‌های گذشته و به جای آن که جریان اصول‌گرایی را مورد نقد قرار دهد، بیشتر شخص احمدی‌نژاد را نقطه هدف خود قرار داده بود.

در واقع مناظره سیزده خرداد، گوشه‌ای از تناقضات بی‌شمار گفتمان موسوی را که پس از انتخابات با وضوح بیشتری آشکار شد، برای اکثریت برملا کرد. در مناظره، اکثریت ایرانیان با استدلال‌های احمدی‌نژاد و تناقضات موسوی آشنا شدند، در حالی که جمعیت زیادی هم به دلایلی تا زمان تحولات پس از انتخابات به این موضوع دست نیافتند.

اما نباید فراموش کرد که این تناقضات رفتاری، مقوله‌ای زمانی نبود که تنها به حوادث پس از انتخابات و سرباز زدن از پذیرش نتایج انتخابات مربوط باشد، بلکه پارادوکسی گفتمانی بود که ریشه در گفتمان «عدالت، اصلاحات» داشت. این گفتمان گرچه در جوهر خویش به سکولاریسم و ارزش‌های غربی وفادار بود اما با برگزیدن برخی نمادهای متناسب با گفتمان انقلاب اسلامی و امام خمینی به شیوه‌ای ظاهرسازانه و مزورانه در پی آن بود که خود را فراگفتمانی، فراطبقاتی معرفی کند که هم به ارزش‌های اصول‌گرایانه پای‌بند است و هم به ارزش‌های اصلاح‌طلبانه. بنابراین هم نیروهای اجتماعی وفادار به اصول‌گرایی باید به آن رأی بدهند و هم نیروهای وفادار به اصلاح‌طلبی. لذا تقلب رخ داده در انتخابات دهم ریاست جمهوری بیش از هر چیز ریشه‌ای گفتمانی داشت. این گفتمان با رفتاری که پس از انتخابات از آن سر زد و به یکباره تمام ارزش‌های اجتماعی را به مسلخ قدرت‌طلبی شکست‌خوردگان برد، «گفتمان فریب و ریا» بود که تلاش داشت با صورتی هزار چهره، «هفتاد و دو ملت» را به سوی خود جلب کند و برای جذب هر بخش از جامعه نیز نمادی را طراحی کرده بود و در کلیت ساختمان گفتمان خود به کار می‌برد. این گفتمان پس از انتخابات با برگزیدن رویکردهای شبه آنارشیستی (هرج و مرج‌طلبانه) نه به ارزش‌های دمکراتیک و جامعه مدنی وفادار ماند و نه به ارزش‌های نظام ولایی و انقلاب اسلامی.

انتخابات عرصه‌ای است که در آن تضاد منافع طبقاتی به سمت اکثریت تمایل پیدا می‌کند. به این معنا، پس از مناظره سیزدهم خرداد، گفتمان جریان اصلاحات از این توانایی محروم ماند که بتواند نمایندگی طبقات بالا و پایین جامعه را همزمان بر عهده گیرد. این گفتمان بیشتر طبقات بالای اقتصادی و جدید جامعه را نمایندگی می‌کرد و از نگاه این طبقات گفتمان یاد شده می‌توانست خواست‌ها و نیازهای اجتماعی و سیاسی آنان را برآورده سازد. در

صورتی که طبقات پایین و طبقه متوسط سنتی، گفتمان «عدالت، معنویت» را سازگار با خواست‌ها و نیازهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی خود تشخیص دادند. در این میان اکثریت جمعیت کشور نیز با طبقات مذکور بود. لذا پس از مناظره که حضور دو مؤلفه «عدالت‌طلبی» و «اصلاح‌طلبی» در گفتمان موسوی پارادوکسیکال و باورناپذیر تلقی شد، جبهه اصلاحات و تجدیدنظرطلب در روزهای بعد به اصل خویش بازگشت و مانند سال‌های گذشته بر عناصر و مفاهیم اصلاحات تأکید کرد. در واقع مفاهیم و ارزش‌هایی که دیگر مخاطب عام نداشت و بسیاری از طبقات اجتماعی آنها را نیاز و خواست اصلی خود نمی‌دانستند.

نکته بسیار مهم دیگری که باید به آن دقت کرد این است که پیام یک گفتمان نباید به طور مستقیم با انگاره‌ها و پیش‌فرض‌های عمومی جامعه در تضاد باشد. لذا یکی از دلایل شکست موسوی را باید در عدم رعایت این اصل دانست. در باور جامعه همواره دوران مدیریت دهه ۱۳٦۰ به دلیل نزدیک بودن مدیران به بدنه جامعه و نیز اقتصاد یارانه‌ای معطوف به طبقات پایین جامعه متفاوت از دوره‌های بعدی نگریسته می‌شد. در حالی که ائتلاف موسوی، خاتمی و هاشمی به نوعی این باور عمومی را به چالش کشید و از این جهت چنین ائتلافی که دامنه‌های گسترده‌تری داشت در نگاه گروه‌ها و افرادی که به سال‌های مدیریت ۸٤-۱۳٦۸ انتقاداتی داشتند، امتیازی منفی به شمار می‌آمد. به این ترتیب، موسوی برخلاف بیست سال سکوتی که کرده بود و موجب شده بود تصوری ثابت به عنوان نخست‌وزیر دهه ۱۳٦۰ از او در اذهان نقش ببندد، اکنون با ائتلاف‌ها و رفتار سیاسی جدید، هویت خود را بازتعریف کرد. این هویت دو ویژگی داشت: نخست این که قالب تصویر پیشین را شکست و دیگر آن که شخصیتی منحصر به جریان دوم خرداد را از وی به نمایش گذاشت. لذا در چنین شرایطی دیگر تفاوت نمی‌کرد که کاندیدای جریان اصلاحات چه کسی و با چه سابقه‌ای است. مهم‌تر از ویژگی‌های فردی و گذشته تاریخی او نامزدی وی به عنوان نماینده جریان اصلاحات بود. با فرض چنین مطلبی می‌توان مدعی شد که جریان اصلاحات اگر از نام‌ها عبور می‌کرد و نماینده‌ای را که در ویژگی‌های فردی نکات مثبت بیشتری نسبت به موسوی داشت برمی‌گزید، از ضریب موفقیت بالاتری برخوردار بود. افرادی که دست کم ساده‌تر بتوانند لبخند بزنند و با گروه‌های مختلف مردمی با رفتار ساده خود، رابطه برقرار کنند. موسوی در زندگی دوبارهٔ سیاسی خود با برخی ائتلاف‌ها، رفتارها و گفتارها، تصویر پیشین به یاد مانده از دهه ۱۳٦۰ درباره خود را در اذهان عمومی جامعه مخدوش کرد و همین تصویر پارادوکسیکال نقش مهمی در شکست وی داشته است. به هر طریق یکی از پرسشهای اساسی

جامعه پیش از مناظره سیزده خرداد که احمدی‌نژاد تلاش کرد به نوعی پاسخ آن را برای جامعه بیان کند، این بود که وقتی احمدی‌نژاد با رهیافت عدالت‌خواهی و توجه به طبقه «مستضعف» در انتخابات حضور یافته است، چرا موسوی نیز که اهداف خود را همین موارد اعلام می‌کند در این انتخابات شرکت کرده است؟ در واقع در مناظره یاد شده، برخلاف احمدی‌نژاد که به نوعی تلاش کرد به این پرسش عمومی پاسخ دهد، موسوی نتوانست پاسخی که اکثریت را قانع کند، ارائه نماید.به همین دلیل است که پس از مناظره، رشد گفتمان موسوی متوقف شد و رشد گفتمان احمدی‌نژاد شتاب افزون‌تری یافت. با چنین مناظره‌ای در اذهان اکثریت جامعه، موسوی نسخه بدلی احمدی‌نژاد شناخته شد که برای جلوگیری از رأی مجدد احمدی‌نژاد در انتخابات حضور یافته است. نکته‌ای که حتی در برداشتی آزاد از انتهای فیلم دوم انتخاباتی احمدی‌نژاد، با نام «محدوده ممنوعه» قابل دریافت بود. این برداشت مربوط به پلانی است که احمدی‌نژاد دو نوع گیاه شبیه به هم را مقابل دوربین و در باغچه منزل خویش نشان می‌دهد. یکی از آنها «ریحان» بود و دیگری گیاهی شبیه به ریحان. لذا در چنین شرایطی طبیعی بود که گفتمان احمدی‌نژاد غلبه یابد و با مطرح شدن چنین مسئله‌ای در جامعه، اکثریت نسخهٔ اصلی را به جای نسخه بدلی برگزینند.

نتیجه

تحلیل گفتمانی از مهم‌ترین روش‌های تحلیل نتایج انتخابات در ایران است. به عبارت دیگر در هر انتخابات پیروزی سیاسی با جریانی است که بتواند در رقابت گفتمانی از رقیب خود پیشی بگیرد. در انتخابات دهم ریاست جمهوری، گفتمان «عدالت، معنویت» احمدی‌نژاد با ویژگی‌هایی که از خود بروز داد توانست بر گفتمان «عدالت، اصلاحات» موسوی غلبه یابد. نقطه عطف غلبه گفتمانی احمدی‌نژاد بر موسوی به مناظره سیزده خرداد بازمی‌گردد. تا پیش از آن مناظره، موسوی با پوشیده نگاه داشتن تعارض‌های درونی گفتمان خویش و با بهره‌گیری از خلأ تبلیغات ستاد انتخاباتی احمدی‌نژاد توانسته بود با رسیدن به غلبه گفتمانی موضوع بحث جامعه و رسانه‌ها را تعیین کند. اما پس از آن مناظره، تعارض‌های موجود در گفتمان محافظه‌کارانه موسوی که گفتمانی معطوف به طبقات بالای شهری بود، آشکار شد. پس از مناظره، گفتمان موسوی به ضعف و انفعال گرایید و گفتمان احمدی‌نژاد توانست تعیین‌کننده موضوعات و پرسش‌های جامعه باشد. به عبارت دیگر، احمدی‌نژاد توانست گفتمان خود را به جامعه منتقل سازد که نتیجه آن جلب آرای اکثریت به سوی خود بود.

فصل ششم

شواهد آگاهی جبهه دوم خرداد از سلامت انتخابات

انتخابات دهم ریاست جمهوری مانند تمام انتخابات برگزار شده در جمهوری اسلامی با فراز و نشیب‌های فراوان و با همان روال در ساعت ۲۲ روز ۲۲ خرداد به پایان رسید و دفتر شور و حال جامعه ایران در این انتخابات بی‌نظیر بسته شد. در این انتخابات که فرهنگ سیاسی «مشارکت‌جو»ی ایرانیان به گویاترین وجهی تجلی کرد و طبقات مختلف جامعه نشان دادند به رشد بالایی از توسعه سیاسی دست یافته‌اند با آرامش قابل توجهی به پایان رسید. در تمام روزهای گذشته طرفداران نامزدها با ظرفیت تحمل یکدیگر در میدان‌های اصلی شهر و در برخی ساعت‌های شبانه، به ویژه پس از پایان مناظرات، جمع می‌شدند و به حمایت از نامزد خود می‌پرداختند. گروهی این سوی خیابان از احمدی‌نژاد حمایت می‌کردند و گروهی نیز آن سو به تبلیغ موسوی می‌پرداختند. اندکی هم با اظهار پشتیبانی از رضایی و کروبی با بی‌اعتنایی اکثریت، در حاشیه قرار می‌گرفتند و در میان دو موج بزرگ گم می‌شدند.

این حمایت‌ها و تبلیغ‌ها که گاه با پرخاش‌های لفظی نیز همراه بود، با طنز و شوخی نیز آمیختگی داشت. اما گویی برخی تندروهای دوم خردادی مدعی توسعه سیاسی، توانایی هضم این رشد و نشاط سیاسی بالا را نداشتند. از نگاه آنان توسعه سیاسی تنها با فتح سنگرهای قدرت توسط آنان معنا می‌گرفت و این جمعیت به شور آماده تا به «گروه فشار» برای «چانه زنی» و گرفتن امتیاز تبدیل نمی‌شد، ارزشی نداشت. جبهه اصلاح‌طلب و به ویژه جریان تجدیدنظرطلب آن که در انتخابات نهم ریاست جمهوری نیز کارنامه سیاهی را در هنجارهای

دمکراتیک و اخلاقی از خود بر جای گذاشت، این بار به همان روش‌های پیشین بسنده نکرد و با ادعای «تقلب» و سوءاستفاده از فرهنگ ایرانیان مبنی بر بی‌تفاوت نبودن و یاری به جبهه مظلوم، فضای جدیدی را در روزهای پس از انتخابات رقم زد که اقتدار به دست آمده از مشارکت ۸۵ درصدی و ٤۰ میلیونی ایرانیان در انتخابات را به بازی گرفت.

واقعیت این است که شکست در رقابت‌های انتخاباتی بسیار سنگین است و کنار آمدن با آن دست کم به چندین ماه زمان نیاز دارد؛ آن هم انتخاباتی با این همه شور و هیجان و بزرگی. اما رفتاری که از جبهه دوم خرداد و به ویژه جریان تجدیدنظرطلب سر زد را نمی‌توان تنها به «شوک شکست» تقلیل داد یا حتی گناه آن را بر گردن اشتباهات رقیب انداخت. زیرا همه این موارد در انتخابات گذشته نیز وجود داشت اما هیچ‌گاه چنین پدیده نادری اتفاق نیفتاد. لذا آنچه که در این فصل ضرورت دارد، شناخت ماهیت و ابعاد حوادث پس از انتخابات است؛ پدیده‌ای چند وجهی که می‌تواند در مسائل اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ریشه داشته باشد.

یکی از ویژگی‌های اصلی انتخابات دهم ریاست جمهوری که نباید مورد غفلت واقع شود، مشارکت ۸۵ درصدی مردم در این انتخابات است. دو پرسش مهم درباره این مشارکت گسترده، قابل طرح است. نخست اینکه دلایل مشارکت بالا چه بوده‌اند و دیگر آن که آیا میان التهابات و آشوبهای پس از انتخابات با مشارکت حداکثری پیوندی وجود دارد و آیا می‌توان آنها را دو روی یک سکه دانست؟ درباره این پرسش که دلایل بالای مشارکت در انتخابات دهم چه بوده است، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. حجم بالای نقدها و تخریب‌ها علیه دولت نهم و شخص احمدی‌نژاد در طول چهار سال گذشته، که به نوعی در میان برخی افراد و گروه‌ها علیه او حساسیت ایجاد کرده بود. گذشته از چرایی وقوع پدیده یاد شده در این دوره از دوران ریاست جمهوری، واقعیت این بود که در این دوره نه تنها «نقد درون گفتمانی» در جریان اصول‌گرایی بسیار بالا گرفت، بلکه تخریب‌ها و توهین‌های بسیاری نیز که به طور مستقیم شخص رئیس‌جمهور را نشانه می‌گرفت از طریق برخی رسانه‌ها در جامعه منتشر می‌شد. وقوع این اتفاقات علیه رئیس جمهور که در تاریخ پس از انقلاب بی‌سابقه بود، در میان برخی از طبقات جدیدتر جامعه نسبت به شخص احمدی‌نژاد و اندیشه‌های او حساسیت و موضع‌گیری افراطی ایجاد کرد. این احساسات در دوران انتخابات و روزهای پس از اعلام نتیجه به صورت هیجان‌زده و رادیکالی تبلور و مجال ظهور یافت.

۲. در روزهای تبلیغات انتخاباتی احمدی‌نژاد به مطالبی اشاره کرد که بیش از دو دهه در جامعه وجود داشت. مطالبی که برخی از آنان همواره موجب دلسردی به انقلاب اسلامی می‌شد. احمدی‌نژاد این بار فراتر از مفاهیمی مانند باندبازی، فامیل‌سالاری، فساد اقتصادی، پارتی‌بازی و رشوه به مصادیق معینی اشاره کرد. سخنان او حرف چندان تازه‌ای برای جامعه نداشت و بسیاری از آن چه که او گفت سال‌های متمادی دهان به دهان در جامعه چرخیده بود. اما این بار یک مقام رسمی از رسانه‌ای رسمی و به دور از تمام تعارفات و مناسبات مرسوم سیاسی و بدون نان قرض دادن به یکدیگر به سخن‌های مگوی جامعه اشاره می‌کرد. جملات احمدی‌نژاد در دو مناظره نخست به مانند گل‌هایی که یک استادیوم چند ده هزار نفری را به تکان و حرکت درمی‌آورد، سراسر کشور را به همهمه کشاند. در واقع برخلاف انتظار جبهه اصلاحات، که تمام تلاش خود را به کار بست تا آرای خاموش را به نفع خود به پای صندوق‌های رأی بکشاند، این احمدی‌نژاد بود که توانست با گفتن سخن‌های ناگفتنی اکثریت آرای خاموش را به سوی خود جلب کند.

۳. در انتخابات دهم ریاست جمهوری بسیاری از جریان‌های اپوزیسیون و شبکه‌های رسانه‌ای وابسته به آنها برخلاف دوره‌های گذشته که مردم را به طور مستقیم دعوت به عدم مشارکت در انتخابات می‌کردند، در این دوره دعوت به مشارکتی می‌کردند که طی آن دولت نهم مجال حیات دوباره پیدا نکند. لذا چنین موضع‌گیری‌هایی که با سیاه‌نمایی از وضعیت فعلی کشور رویکرد احمدی‌نژاد ستیزی پیدا می‌کرد در دو قطبی کردن فزاینده جامعه و شدت بخشیدن به التهابات سیاسی مؤثر بود. نقش شبکه‌هایی مانند BBC و VOA را در پیگیری این رویکرد نمی‌توان نادیده گرفت.

٤. از دلایل دیگر مشارکت گسترده مردم در انتخابات دهم ریاست جمهوری ایدئولوژیک کردن انتخابات از جانب گروه‌های مختلف بود. در دمکراسی‌های غربی که نظام سکولاریستی و قانون اساسی مبتنی بر سکولاریسم بر تمامی احزاب حاکم است و همگان این اصول را پذیرفته‌اند، رقابت‌های انتخاباتی احزاب بدون آن که وجوه ایدئولوژیک بیابد رقابت را در حوزه‌های مدیریتی و تفاوت در شیوه‌های مدیریتی می‌کشاند. وجود چنین انتخابات و رقابتی، پتانسیل جلب مشارکت حداکثری را نخواهد داشت. اما اگر رقابت‌ها از موضوعات مدیریتی به سطح ایدئولوژیک برسد زمینه برای مشارکت گسترده طبقات مختلف جامعه، اما با هیجانات بیشتر، فراهم می‌شود.

۵. از دیگر دلایل افزایش مشارکت عمومی در انتخابات دهم ریاست جمهوری بهره‌گیری

از روش‌های جدید تبلیغاتی در این انتخابات بود. بهره‌گیری از روش‌های سهل‌الوصولی همچون بلوتوث و پیامک از جمله آنها بود. استفاده از کلیپ‌های مختلف جوان‌پسند، اشعار و جملات کوتاه پیامکی از محرک‌های این دوره از تبلیغات به شمار می‌آمد. اما در میان تمام این ابزار و روش‌ها هیچ‌کدام به اندازه بهره‌گیری از پارچه‌های رنگی مؤثر نبود. استفاده از پارچه‌های رنگی که ابتدا ستاد موسوی از آن بهره برد و بیشتر نیز آنها بر روش یاد شده تأکید داشتند، آثار متفاوتی در جامعه بر جا گذاشت. در تحلیل روان‌شناختی افرادی که از پارچه‌های رنگی بهره می‌بردند، می‌توان چنین گفت که استفاده از نمادهای رنگی که فرد را به یک شیئ تبلیغاتی مبدل می‌سازد، هیجانات و تعصب نسبت به کاندیدای موردنظر را افزایش می‌دهد. اگر در انتخابات دیگر، فرد علاقه‌ای ندارد که رأی خود را بروز دهد و آن را به مصلحت زندگی شخصی خود نمی‌بیند، با مُد شدن چنین روش‌هایی که بیشتر در طبقات سنی پایین و حتی گروه تین‌ایجرها (نوجوانان) رخ می‌دهد که بسیاری از آنان به سن رأی دادن هم نرسیده‌اند، مرزبندی میان گروه‌های مردمی شکل می‌گیرد. در یک محیط عمومی که کسی نمادی از رأی خود را حمل نمی‌کند و کسی از رأی دیگری باخبر نیست، هیجانات و احساسات کاذب تولید نمی‌شود. اما زمانی که افراد مانند مارک‌های تبلیغاتی، نمادی از یک رأی را با خود حمل می‌کنند در محافل عمومی چنین نمادی از سوی افراد متمایل به نامزدهای دیگر نوعی مبارزه‌طلبی تلقی می‌شود و گسترش این فضا در طول چند هفته، نوعی فضای سیاسی چالشی و هیجان‌زده را تولید می‌کند که گرچه مشارکت انتخاباتی را افزایش می‌دهد، اما از سوی دیگر به التهابات سیاسی دامن می‌زند.

٦. در انتخابات دهم ریاست جمهوری باور جبهه اصلاحات این بود که برای موفقیت در این انتخابات باید اقشار خاکستری و آرای خاموش را نیز به جد به انتخابات فراخوانند و با ایجاد انگیزش در آنها برای مشارکت در انتخابات، سطح مشارکت را به بیش از ۲۰ درصد نسبت به انتخابات گذشته ارتقا داد. مصطفی تاج‌زاده در پیرو همین سیاست مدعی می‌شود «احمدی‌نژاد تقدیر ما نبود؛ تقصیر ما بود.»[1]

تلقی جریان اصلاحات این بود که آرای خاموش که از انگیزه سیاسی کافی برای شرکت در انتخابات برخوردار نیستند، در صورت داشتن انگیزه‌های شخصی در انتخابات شرکت می‌کنند و در این صورت به کسی جز احمدی‌نژاد رأی خواهند داد. لذا ستاد انتخاباتی جریان

---

۱. تاج‌زاده، مصطفی؛ «احمدی‌نژاد تقدیر ما نبود؛ تقصیر ما بود»؛ *پایگاه اینترنتی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی*.

اصلاحات با داشتن این دریافت تلاش کرد مطالبات گروه‌های مختلف اجتماعی حتی معتادان و گروه‌هایی نظیر آنان را هم در برنامه‌های تبلیغی خود بگنجانند. به عبارت دیگر، شیوه تبلیغاتی احمدی‌نژاد کل‌گرا بود و بیشتر با واژه «ملت» و «مردم» پیوند داشت، در حالی که شیوه تبلیغی موسوی ضمن رعایت موارد کل‌گرا تلاش می‌کرد ریزبدنه‌ها و گروه‌های مختلف اجتماعی را به طور تک تک نیز مخاطب قرار دهد. در واقع این روش تبلیغی موسوی برخلاف آنکه در پیام‌های کل‌گرا ناموفق نشان داد، در جذب ریزبدنه‌ها، ناموفق نبود و حتی یکی از دلایل افزایش سه میلیونی آرای موسوی نسبت به هاشمی رفسنجانی در سال ۸٤ را می‌توان در این روش جستجو کرد.

۷. گرچه در انتخابات دهم ریاست جمهوری روش‌های جدید و مختلفی به کار رفت که به تدریج فضای انتخاباتی را پرشور و دو قطبی کرد، اما در میان تمام آنها هیچ‌کدام به اندازه مناظره‌ها در افزایش شور انتخاباتی و در نتیجه شرکت در انتخابات مؤثر نیفتاد. مناظره‌های انتخاباتی که هر کدام چند ده میلیون بیننده داشت و به تعبیری از پربیننده‌ترین برنامه‌های تلویزیونی پس از انقلاب اسلامی به شمار می‌آمد در شفافیت‌بخشی فضای سیاسی کشور و افزایش هیجانات سیاسی نقش مهمی بر عهده داشت. تب بالای مناظره‌ها را از طرفی باید برآمده از فضای پرالتهاب دو ماه گذشته پیش از مناظره‌ها دانست و از طرف دیگر باید تشدیدکننده آن فضا در کشور به شمار آورد. مناظره‌ها تضاد عاطفی دو گفتمان را به طور مؤثر و محسوسی افزایش داد و بدین ترتیب مباحث مطرح شده در آنها در درونی‌ترین لایه‌های جامعه نفوذ کرد و به این ترتیب به حضور بسیاری از گروه‌های اجتماعی در انتخابات منجر شد.

بنابراین، افزایش مشارکت سیاسی با التهابات سیاسی رابطه معناداری دارد و به گونه‌ای به یکدیگر وابسته‌اند. بر همین اساس گرچه نمی‌توان زمینه‌های اجتماعی و تاریخی پیدایش پدیده پس از انتخابات را انکار کرد، اما پرسش مهم این است که آیا این پدیده پروسه‌ای (فرایندی) اجتناب‌ناپذیر بود و یا پروژه‌ای طراحی شده از سوی برخی فعالان سیاسی به کمک بازیگران خارجی مداخله‌گر وابسته به نظام سلطه بود؟ مطابق یافته‌های این پژوهش، حوادث پس از انتخابات گرچه در مسائل اجتماعی، فرهنگی و تاریخی ریشه داشت، اما پروژه‌ای طراحی شده از سوی برخی فعالان سیاسی تجدیدنظرطلب بود که با همراهی دو ضلع دیگر بازیگران بین‌المللی و اپوزیسیون مقیم خارج به مرحله اجرا درآمد. حوادث پس از انتخابات که به بهانه «تقلب» آغاز شد، با سوءاستفاده از وجدان اجتماعی جامعه برای ظلمی

که ادعا می‌شد علیه موسوی شده است، توانست از انباشت عواطف تهییج شده در انتخابات توان ذخیره شده‌ای را برای مطالبات بعدی خود فراهم سازد.

تحرکات پس از انتخابات، جنبشی یک دست و با هویت واحد و یکپارچه نبود. لاجرم مطالبات آن هم مشخص و یکسان نبود. در واقع آن جریانی که دست به جنبش‌سازی زد و تلاش کرد به روش آنارشیستی مطالبات خود را بر جامعه و حکومت تحمیل کند، اگر با ادعای «تقلب» وارد عرصه نمی‌شد توان بسیج نیرو به آن گونه‌ای که در دوشنبه ۲۵ خرداد شکل گرفت را نداشت. اگر محمدعلی ابطحی در اعترافات خود در دادگاه می‌گوید «تقلب رمز آشوب» بود،[1] معنای دقیق‌تر آن، این است که «تقلب» رمز بسیج توده‌ای برای کسب امتیازاتی بود که از طریق قانونی به دست نیامده بود. اگر مسئله «تقلب» مطرح نمی‌شد، چه موضوعی می‌توانست شکست سنگین ۲۲ خرداد را برای جبهه تجدیدنظرطلب جبران کند؟ چه روش دیگری می‌توانست مطالبات غیرقانونی آنان را برآورده سازد؟ چگونه باید تا چهار سال دیگر صبر می‌کردند؟ لذا آنچه که با نام «جنبش سبز» فعالیت کرد از ابتدا نیز قرار نبود بر مسئله تقلب در انتخابات بایستد، چون اصولاً مسئله آنان تقلب در انتخابات نبود و مطالبات آنان به انتخابات ریاست جمهوری محدود نمی‌شد. تمسک به سیاست «ادعای تقلب» بهترین راهبرد برای بهره‌گیری از انرژی آزادشده‌ای بود که در ایام انتخابات به وجود آمده بود و اگر استراتژیست‌های جبهه تجدیدنظرطلب در مقطع زمانی پس از انتخابات نمی‌توانستند از آن بهره ببرند به سرعت فرومی‌نشست و فرصت‌ها برای گرفتن امتیازات از حکومت و دستیابی به مطالبات موردنظر از دست می‌رفت. چاشنی «تقلب» کاتالیزوری بود که می‌توانست جبهه تجدیدنظرطلب را در پیگیری دو راهبرد «فتح سنگر به سنگر» و «فشار از پایین و چانه‌زنی در بالا» یاری رساند. چنان که در این فصل مشاهده خواهیم کرد، «تقلب» موضوعی مربوط به پس از انتخابات نبود. تمسک به این سیاست برنامه و پروژه‌ای از پیش تعیین شده بود که با اهداف متفاوتی از سوی شکست‌خوردگان در انتخابات پیگیری می‌شد. در این فصل به راهبردها و اهداف برنامه‌های جبههٔ تجدیدنظرطلب برای روزهای پس از انتخابات خواهیم پرداخت.

یکی از دلایلی که نشان می‌دهد پروژه پس از انتخابات به وسیله جریان تجدیدنظرطلب از پیش تعیین و طراحی شده بود، شواهدی است که بیان می‌کند شکست‌خوردگان در انتخابات

---

۱. «گزارش کامل اظهارات ابطحی و عطریانفر در کنفرانس مطبوعاتی و جلسه دادگاه»؛ *خبرگزاری ایسنا*؛ ۱۳۸۸/۵/۱۰.

تردیدی در صحت آن نداشته‌اند. البته در این انتخابات نیز مانند تمام انتخابات گذشته تخلف‌هایی جزئی و غیرمؤثر از جانب جریان‌های حاضر در انتخابات صورت گرفت و نمی‌توان ادعا کرد که تخلفی از قانون نبوده است. به طور مثال، اگر ابراز حمایت برخی اعضای شورای نگهبان از احمدی‌نژاد تخلف است که هست، چنین رفتارهایی در دوره‌های گذشته نیز انجام شده بود. یکی از مهم‌ترین این تخلفات، چنان که پیش‌تر نیز ذکر شد ورود بسیاری از اعضای دولت خاتمی و مهم‌تر از همه، شخص او به عنوان رئیس‌جمهور وقت، در انتخابات سال ۱۳۸٤ بود. در آن دوره آنها از رقیب انتخاباتی احمدی‌نژاد حمایت کردند و حتی خاتمی در ۳۱ خرداد ۸٤ و مابین مرحله اول و دوم بیانیه‌ای را صادر کرد که به روشنی علیه احمدی‌نژاد بود. اصولاً نفس این مطلب که طرفداران موسوی در برخی صندوق‌ها با نمادهای سبز حاضر می‌شدند، خود تخلفی آشکار از قانون انتخابات بود. اما این تخلفاتی که همواره به نوعی از سوی جبهه‌های مختلف سیاسی انجام می‌شده است و در انتخابات نهم ریاست جمهوری و در دولت خاتمی نیز به اوج خود رسید موضوع بحث مدعیان تقلب در این انتخابات نبوده است، زیرا همواره این تخلفات به اندازه‌ای در نگاه کلان جزیی بوده است که تأثیر محسوسی در روند انتخابات بر جای نگذاشته است. مدعیان تقلب در واقع در پی القای جابه‌جایی آرا از سوی مجریان و ناظران انتخابات در مقیاس میلیونی بوده‌اند. با وجود این، دلایل و شواهد روشنی وجود دارد که مدعیان تقلب، خود بر کذب بودن این ادعا آگاهی داشته‌اند و با مطرح ساختن این ادعا و تهییج و بسیج طرفداران در پی رسیدن به اهداف مشخصی بوده‌اند که در طول فصل به آنها خواهیم پرداخت. اما دلایل و شواهدی که نشان می‌دهد مدعیان تقلب بر شکست خود و پیروزی رقیب مطلع بوده‌اند اما به کذب ادعای تقلب کرده‌اند، عبارتند از:

دلایل مبنی بر آگاهی جبهه دوم خرداد از سلامت انتخابات

۱. آگاهی به پیشتازی احمدی‌نژاد بر موسوی در سراسر کشور در پیش از انتخابات

پس از مناظره سیزده خرداد و دریافت بازتاب‌های آن در جامعه از سوی مسئولان ستادهای انتخاباتی، روشن شد که آرای احمدی‌نژاد در سراسر کشور با اختلاف قابل‌توجهی از موسوی بالاتر است. بسیاری از مراکز نظرسنجی علمی و معتبر داخلی که گزارش‌های محرمانه خود را به مسئولان منتقل می‌ساختند، به روشنی خبر از پیروزی احمدی‌نژاد در دور نخست انتخابات می‌دادند. بنابر نتایج یکی از این نظرسنجی‌ها که در روزهای ۱۹ و ۲۰

خرداد توسط مرکز افکارسنجی جهاد دانشگاهی (ایسپا)، که در انتخابات به موسوی گرایش داشت، انجام شد و البته از انتشار نتایج عمومی آن تا بعد از انتخابات خودداری کرد، ٥٦/٢ درصد شرکت‌کنندگان در نظرسنجی اعلام کرده بودند به احمدی‌نژاد و ۲۹/۸ درصد به موسوی رأی می‌دهند که در مقایسه با نتایج نهایی مشخص می‌شود، رأی هر دو کاندیدا بین ٤ تا ٥ درصد کمتر ارزیابی شده بود که این میزان خطا در نظرسنجی‌های معمول، پذیرفته شده است. جامعه آماری این طرح، همه شهروندان بالای ۱۸ سال ایرانی از اقشار و گروههای اجتماعی مختلف در زمان اجرای طرح است. شیوهٔ نمونه‌گیری این نظرسنجی به صورت چند مرحله‌ای (طبقه‌ای – خوشه‌ای) و در سطح ملی است. نمونه تحت بررسی در این مطالعه شامل ۱۳۹۰۷ نفر از شهروندان ایرانی است. میانگین سنی نمونه ٣٦/٢٩ سال بوده است. ۲۸/۳ درصد پاسخگویان گروه سنی ۲۵-۱۸ سال، ۲۷/٤ درصد در گروه سنی ۳۵-۲٦ سال، ۱۹ درصد در گروه سنی ٤٥-٣٦ سال، ۱۳/٦ درصد در گروه سنی ٥٥-٤٦ سال و ۱۱/۱ درصد بالای ٥٦ سال قرار داشتند. توزیع پاسخگویان در مقاطع مختلف تحصیلی بدین گونه است: ۹/۸ درصد پاسخگویان بی‌سواد، ۱٥ درصد دارای تحصیلات ابتدایی، ۹ درصد راهنمایی، ٤٢/١ درصد دارای تحصیلات متوسطه و دیپلم، ۲۱/۸ درصد کاردانی و کارشناسی و همچنین ۷/۱ درصد پاسخگویان دارای تحصیلات تکمیلی بوده‌اند.

با توجه به مناظره‌های کاندیداهای مختلف که در روزهای قبل از نظرسنجی از تلویزیون پخش شده بود، از پاسخگویان پرسیده شد: به نظر شما در این مناظره کدامیک از این دو نفر صداقت بیشتری داشتند. با توجه به اینکه پربیننده‌ترین مناظره، مناظره آقایان احمدی‌نژاد و موسوی بود، ٥٥/٨ درصد از پاسخگویان بیان داشته‌اند که آقای احمدی‌نژاد در این مناظره صادق‌تر بوده و ٣٥/٤ درصدِ افراد بر این عقیده بوده‌اند که آقای موسوی صادق‌تر بوده است. در گزارش این مرکزِ افکارسنجی آمده است: «برای برآورد رأی نامزدهای انتخابات و تعیین موقعیت و جایگاه آنها در افکار عمومی اقدام به سنجش آرای آنها کرده‌ایم. لازم به یادآوری است در برخی استان‌ها برای امکان ارائه برآورد استانی، نمونه اختصاص یافته به استان بیش از سهم متناسب با جمعیت آن است. لذا برای محاسبه آرا در کل کشور باید درصد آرای کاندیداها در هر استان به هر وسیله نسبت به جمعیت واجدین شرایط آن استان نسبت به کل جمعیت واجدین شرایط تعدیل شود. بر اساس درصد آرای وزنی در کل نمونه آماری، آقای احمدی‌نژاد با ٤٩/٧ درصد، آقای موسوی ٣١/٦ درصد، آقای رضایی با ٤/٧ و آقای کروبی با ٤/٢ درصد در رتبه‌های اول تا چهارم نظرسنجی در بین جامعه آماری قرار دارند. لازم به ذکر

است که در بین کاندیداها آرای آقای احمدی‌نژاد در مناطق روستایی بیش از مناطق شهری است. اما وقتی در بین پاسخگویانی که گفته‌اند، قطعاً در انتخابات شرکت خواهند کرد، نتایج را بررسی کنیم، بر اساس درصد آرای وزنی آقای احمدی‌نژاد با ٥٤/٤ درصد، آقای موسوی با ۳۱/۷ درصد، آقای رضایی با ٤/٢ درصد و آقای کروبی با ۱/۹ درصد در رتبه‌های اول تا چهارم قرار می‌گیرند.»[1]

نکته قابل توجه درباره نتایج نظرسنجی مراکز نزدیک به موسوی این است که گرچه این مطالب قید محرمانه داشته و برای مسئولان ستاد و در دسترس دایره محدودی قرار می‌گرفته، اما بعید است که خودِ موسوی در جریان این نتایج قرار نگرفته باشد. البته از سوی دیگر می‌توان در نظر داشت که برخی مسئولان ستاد موسوی نیز گفته بودند که آنها به دستور مهدی هاشمی برای بالا بردن روحیه موسوی، در نتایجِ برخی نظرسنجی‌های ساختگی دست برده بودند.

در واقع بر اساس همین دریافت‌های از جامعه بود که ستادهای موسوی پس از مناظره سیزده خرداد در بهت و افسردگی فرو رفت. مناظره سیزده خرداد، شیرازهٔ ستاد موسوی را از هم جدا کرد و گرد و غبار یأس و ناامیدی را بر چهرهٔ مسئولان ستاد نشانید. مسئولان ستادهای موسوی پس از سیزده خرداد دیگر شور و اشتیاق سابق را نداشتند و از واقعیتی که در حال شکل‌گیری بود، بیمناک بودند. تلاش آنها این بود که از سرایت یأس خود به اعضای ستاد جلوگیری کنند، اما فضایی که پس از مناظره به وجود آمد و شوری که در حمایت از احمدی‌نژاد در جامعه شکل گرفت و نمونه آن در مراسم سالروز رحلت امام خمینی و سفر احمدی‌نژاد به اصفهان متجلی شد به مسئولان و پشتیبانان ستاد موسوی نشان داد که شرایط به نفع آنها به پیش نمی‌رود.

این موضوع حتی به جدایی اعضای ستادهای موسوی در شهرستان‌ها انجامید. خبرگزاری فارس در گزارشی به نقل از خبرنگاران استانی خود در ١٦ خرداد می‌نویسد: «پس از برگزاری مناظره احمدی‌نژاد و میرحسین موسوی، مردم شهرها و روستاهای کشور با در دست داشتن پرچم جمهوری اسلامی ایران و تصاویری از احمدی‌نژاد به خیابان‌ها ریخته و پیروزی قاطع احمدی‌نژاد را در مناظره جشن گرفتند. از سوی دیگر، افشاگری‌های احمدی‌نژاد درباره بازیگردانان پنهان ستادهای انتخاباتی میرحسین موسوی و افشای

---

۱. «موسوی نتایج نظرسنجی‌ها را می‌دانست»؛ نشریه *انعکاس (ویژه‌نامه حوادث پس از انتخابات دهم ریاست جمهوری)*؛ چاپ دوم (آبان ۸۸)؛ ص ۳۷.

جریان‌های سیاسی و اقتصادی که به گفته احمدی‌نژاد، اینک در پشت نقاب حمایت از میرحسین موسوی به صحنه آمده‌اند، موجب شد تا هواداران و اعضای ستاد میرحسین دچار تردیدهای جدی شده و دست به انشعاب بزنند. گزارش خبرنگاران فارس از شهرهای اصفهان، تبریز، شیراز، اهواز، مشهد، کرمان، ساری، رشت، همدان، زنجان، قزوین، کرمانشاه، ارومیه، اردبیل، زاهدان، سنندج، بندرعباس، بوشهر، اراک و بسیاری دیگر از شهرها حکایت از آن دارد که بخشی از نیروهای انشعابی به ستادهای مهدی کروبی، بخشی دیگر به محسن رضایی و بخش عمده آنها به ستادهای احمدی‌نژاد پیوسته‌اند. این گزارش می‌افزاید: فضای یأس آلودی که اینک بر ستادهای انتخاباتی میرحسین موسوی حاکم شده، مسئولان این ستاد را با مشکلات عدیده‌ای مواجه ساخته است.»[1]

پس از مناظره سیزده خرداد، حامیان احمدی‌نژاد با برداشتی که از انعکاس آن در جامعه داشتند، احساس پیروزی می‌کردند و حامیان موسوی نیز بر همین اساس احساس شکست داشتند.

این مطلب را می‌توان از عناوین خبری رسانه‌های هر دو طرف به دست آورد. در عناوین روزنامه‌های حامی احمدی‌نژاد در روز ۱٦ خرداد، تیترهایی در حمایت از مناظره آمده بود که در آن میان می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: در عناوین خبری روزنامه «وطن امروز» ضمن انتخاب عکسی از اجتماع باشکوه مردم اصفهان در میدان امام خمینی اصفهان عناوین زیر به چشم می‌خورد: «اصفهان در استقبال از احمدی‌نژاد حماسه‌ساز شد؛ «قیام میلیونی نصف جهان»؛ «نظرسنجی‌های جدید نشان داد: رشد خیره‌کننده آرای احمدی‌نژاد پس از مناظره».

روزنامه رسالت گرچه به دلیل مشی ملاحظه‌گر روزنامه خود عنوان «امام ثابت کرد می‌توانیم و قدرتمندیم» را برگزید اما در سرمقاله خود با قلم محمدکاظم انبارلویی با مطرح ساختن «قدرت نقد و نقد قدرت» به حمایت از احمدی‌نژاد در مناظره پرداخت و نوشت: «دکتر محمود احمدی‌نژاد بسیاری از حرف‌هایی که به صورت پچ پچ در میان مردم مطرح بود، شجاعانه مطرح کرد. او هزینه‌ای زیاد برای طرح این مباحث به لحاظ حقوقی پرداخت. طبیعی است پای آن بایستد و از آن دفاع کند. این مفهوم رقابت را پررنگ‌تر می‌کند و یک رویکرد مبارک است.»[2]

روزنامه جوان در همین روز عناوین خبری زیر را برگزید: «پس از مناظره انتخاباتی میان

---

۱. «انشعاب و یأس ستادهای انتخاباتی میرحسین موسوی را فراگرفت»؛ *خبرگزاری فارس*؛ ۱۳۸۸/۳/۱٦.
۲. انبارلویی، محمدکاظم؛ «قدرت نقد و نقد قدرت»، روزنامهٔ *رسالت*؛ شنبه ۱٦ خرداد ۱۳۸۸؛ ش ۲٤٤٧٤۲، ص ۲.

احمدی‌نژاد و موسوی صورت گرفت: موج دوم احمدی‌نژاد فراگیر شد»؛ «استقبال تاریخی مردم اصفهان از احمدی‌نژاد» و «اعلام موجودیت کمیته صیانت از جان رئیس‌جمهور». در روزنامه ایران هم عناوین زیر درج بود: «آثار عزت ملت بزرگ ایران در دنیا نمایان است»؛ «احمدی‌نژاد: مجموعه‌ای با محوریت هاشمی رفسنجانی در برابر من ایستاده‌اند»؛ «اهانت بی‌سابقه محمد هاشمی به رئیس‌جمهور» و «حماسه تاریخی مردم اصفهان در استقبال از رئیس‌جمهور». روزنامهٔ ایران عصر، تصویری از نوشته‌ای در استقبال مردمی اصفهان از احمدی‌نژاد را به چاپ رسانید که در آن آمده بود: «معرفی مفسد، ادامه، ادامه». همچنین این عنوان را از مطالب احمدی‌نژاد برگزید که: «هر جا می‌خواستیم اصلاح کنیم به حریم ممنوعه می‌رسیدیم.»

به عبارت دیگر، پس از مناظره احمدی‌نژاد و موسوی، چون تحلیل‌گران سیاسی آن مناظره را به طور کامل به سود احمدی‌نژاد تحلیل کردند و بازنده مناظره را موسوی دانستند، رسانه‌های اصول‌گرا نه تنها به رفتارهای انفعالی روی نیاوردند بلکه به بازتاب مطالب مطرح شده در آن پرداختند و به شدت از آن استقبال کردند. در حالی که رسانه‌های اصلاح‌طلب، چون موسوی را بازنده مناظره می‌دانستند با رفتاری انفعالی از پرداختن به مطالب مطرح شده در مناظره طفره رفتند و سعی کردند با ایجاد حاشیه‌هایی برای مناظره، خبر اصلی را تحت پوشش و مورد غفلت افکار عمومی قرار دهند و به شعار اخلاق‌گرایی متوسل شوند.

در واقع شعار انفعالی «ادب مرد به ز دولت اوست» نیز در چنین شرایطی معنا و کاربرد می‌یافت. آنان که از قبل تلاش داشتند با استفاده ابزاری از اخلاق، کاندیدای خود را اخلاقی جلوه دهند و رقیب را با رذایل اخلاقی به تصویر بکشند، به دلیل آن که توان پاسخ به مسئله‌ها و پرسش‌های مطرح شده در مناظره را نداشتند اصولاً در پی آن برآمدند تا صورت مسئله را پاک کنند. آنها به جای پاسخ به «ما قال» تخریب «من قال» را برگزیدند تا از این طریق نیازی به پاسخگویی نباشد. وقتی تبلیغ شود احمدی‌نژاد دروغگو است، تشنه قدرت است و از هیچ کاری برای ماندن درقدرت ابا ندارد، دیگر نیازی نیست تا به پرسش‌هایی که او مطرح کرد و بنیان گفتمان موسوی را به چالش کشید، پاسخ داد. لذا رسانه‌های دوم خرداد پس از پایان تعطیلات نیمه خرداد و در روز شنبه ۱٦ خرداد، مطالب و عناوین زیر رابرگزیدند. روزنامهٔ یاس نو عنوان زیر را برگزید: «موسوی: مردم فضای دروغ و فریب را عوض می‌کنند»؛ در روزنامهٔ سرمایه، عناوین زیر به چشم می‌خورد: «میرحسین: آمده‌ام جریان پرونده‌سازی علیه مردم را تغییر دهم»؛ «سیدحسن خمینی: اخلاق یعنی دروغ نگوییم و تهمت

نزنیم». روزنامهٔ تحلیل روز عنوان «ادب مرد به ز دولت اوست» را انتخاب کرد. روزنامهٔ کلمه سبز با برگزیدن تصویری ناشایست و دست‌کاری شده از احمدی‌نژاد، عناوین زیر را درج کرد: «واکنش‌ها به تاریخی‌ترین مناظره»؛ «وکیل زهرا رهنورد: احمدی‌نژاد عذرخواهی نکند شکایت می‌کنیم»؛ «موسوی: ایران را از دست دروغگویان و پرونده‌سازان نجات می‌دهیم».

در سرمقالهٔ این روز کلمه سبز با عنوان «قامت بلند اخلاق» و به قلم علیرضا حسینی بهشتی چنین آمده است: «آن چه من دیدم را میلیون‌ها نفر دیگر هم دیدند و نیازی به تکرار آن نیست: در یک سو، رئیس‌جمهوری که با همه توان در تخریب مخالفان و منتقدان و تحریف واقعیت‌ها می‌کوشید تا به هر قیمتی که شده ٤ سال دیگر در مسند قدرت باقی بماند، و در طرف دیگر مردی از سالهای درخشان صدر انقلاب اسلامی و همنشینی رهبر فرزانه‌ای که بدون هیچ هوای نفسی، روندهای جاری در کشور را به ضرر آیندگان می‌داند و میراث پاک این انقلاب را در معرض کج‌اندیشی، قدرت‌طلبی، مردم‌فریبی و از همه مهم‌تر، فرار از عقلانیت جمعی می‌بینند.»[۱]

گزیده آن که، رویکرد انفعالی رسانه‌های اصلاح‌طلب خبر از شکست موسوی در مناظره داشت که به طور مستقیم در نتیجه انتخابات تأثیرگذار بود. در واقع سعید حجاریان با وجود شناختی که از موسوی و احمدی‌نژاد داشت پیشاپیش این شکست را به او هشدار داده بود و عملاً از او خواسته بود که در مناظره با احمدی‌نژاد شرکت نکند. به اعتقاد او گرچه عدم شرکت موسوی نتیجه را سه بر صفر به سود احمدی‌نژاد می‌کرد، اما حضور موسوی در مناظره به نتیجه شش بر صفر منتهی می‌شد.

به عبارت دیگر، با تغییر اوضاع تبلیغی پس از مناظره و نیز نظرسنجی‌هایی که پیش از انتخابات انجام می‌شد، بسیاری از مدیران و مسئولان کشور که بسیاری از آنان با ستاد موسوی رابطه داشتند، از چگونگی توزیع آرا باخبر بودند و از احتمال بالای شکست موسوی آگاهی داشتند. علیرضا پویا، رئیس مرکز تحقیقات صدا و سیما، که مرکز زیرنظر وی نتیجه انتخابات را در طی یک نظرسنجی پیش‌بینی کرده بود در این باره می‌گوید: «در روزهای انتخابات چون شائبه این هست که اعلام نتایج در جهت‌گیری و گرایش مردم به سمت یک کاندیدای خاص اثر داشته باشد، لذا ما از انجام این کار امتناع کردیم، ولی بسیاری از مدیران و مسئولان از نتایج نظرسنجی‌های ما مطلع بودند.»[۲]

---

۱. حسینی بهشتی، علیرضا؛ «قامت بلند اخلاق»؛ روزنامه *کلمه سبز*؛ شنبه ۱٦ خرداد ۱۳۸۸، ش ۱۵، ص ۱.

۲. «رئیس مرکز تحقیقات صدا و سیما: پیروزی احمدی‌نژاد در نظرسنجی‌های علمی از قبل مسجل بود»؛ *خبرگزاری*

البته این نتیجه تنها به مراکز نظرسنجی داخلی محدود نمی‌شد، بلکه برخی مراکز نظرسنجی غربی نیز چنین اتفاقی را پیش‌بینی می‌کردند. به طور نمونه سازمان غیردولتی «ترور فری تومارو» که سازمانی تخصصی و غیردولتی در آمریکاست و در زمینه مطالعات افکار عمومی فعالیت دارد در آستانه انتخابات ایران یک نظرسنجی تلفنی در ۳۰ استان انجام داد که بر پایه نظرسنجی آن، احمدی‌نژاد دو برابر بیشتر از مخالفانش رأی به دست آورد. نتیجه این نظرسنجی در روزهای مانده به انتخابات در خبرگزاری فرانسه و رویترز منتشر شد.[۱]

همچنین روزنامه «واشنگتن پست» در گزارشی درباره پیش‌بینی نتیجه انتخابات در ایران می‌نویسد: نمونه‌گیری علمی دقیق ما از سزاسر تمامی ۳۰ استان ایران نشان داد که احمدی‌نژاد کاملاً پیشاپیش دیگر رقباست. به عنوان مثال، طی مبارزات انتخاباتی موسوی بر هویت آذری خود تأکید کرد تا نظر رأی‌دهندگان آذری را جلب کند، با وجود این، نظرسنجی این روزنامه نشان داد که با اختلاف دو برابر آرا نسبت به موسوی، آذری‌ها از احمدی‌نژاد طرفداری می‌کنند. این روزنامه در گزارش خود می‌افزاید که بیشتر گزارش‌ها، جوانان ایرانی و اینترنت را به عنوان منادی تغییر در این انتخابات ترسیم کرده‌اند، اما نظرسنجی این روزنامه نشان می‌دهد که تنها یک سوم ایرانیان با اینترنت سر و کار دارند. این در حالی است که جوانان ۱۸ تا ۲٤ سال، قدرتمندترین گروه انتخاباتی را برای احمدی‌نژاد در میان تمامی گروه‌های سنی تشکیل دادند. بر اساس این گزارش تنها گروه جمعیتی که بر اساس این نظرسنجی در میان آنها موسوی نسبت به احمدی‌نژاد از برتری برخوردار بود یا با وی قابل رقابت بود، دانشجویان و فارغ‌التحصیلان دانشگاه و ایرانیان با بالاترین میزان درآمد بودند.[۲]

اما گذشته از تمام این نشانه‌ها و قرائنی که نشان می‌دهد در ستاد موسوی پیش از انتخابات نتیجه شکست برای آنان معلوم بوده است، خوداقراری‌ها و اظهاراتی است که برخی از این افراد درباره شکست پیش از روز انتخابات داشته‌اند. پس از اعلام نظرسنجی‌های روز ۱۷ خردادماه خبرنامه دانشجویان ایران نوشت: مجموعه خبرهای بد برای ستاد آقای موسوی موجب شده است فضای ناامیدی در بین اعضای ستاد حاکم شود و کار به برخوردهای تند داخلی برسد. در همین باره مصطفی تاج‌زاده از اعضای ستاد موسوی به بعضی اعضا گفته بود

فارس؛ ۱۳۸۸/۳/۲٦، کد مطلب: ۸۸۰۳۲٦۰۷۱۳

۱. «اعتراف یک سازمان غیردولتی افکارسنجی در آمریکا: آرای احمدی‌نژاد ۲ برابر رقبا بوده است»؛ روزنامه *کیهان*؛ چهارشنبه ۲۷ خرداد ۱۳۸۸، ص ۲.

۲. «بر اساس نظرسنجی این روزنامه؛ واشنگتن پست دو هفته قبل از انتخابات از پیروزی احمدی‌نژاد خبر داده بود»؛ *خبرگزاری فارس*؛ ۱۳۸۸/۳/۲٦؛ کد مطلب: ۸۸۰۳۲٦۰۷۲۷

«کار تمام است و احمدی‌نژاد در دور اول پیروز انتخابات است.» این گزارش همچنین ادامه می‌دهد، برخلاف تصور قبلی اعضای ستاد مبنی بر فراگیری موج سبز در کشور، هم‌اکنون موج سیاه ناامیدی به رغم تصور سران ستاد موسوی به بدنه این ستاد انتقال یافته و باعث رکود در فعالیت‌های ایجابی ستاد و اوج‌گیری انگیزه ایجاد آشوب‌های خیابانی شده است.[۱]

۲. تحلیل بیانیه‌ها و نامه‌های صادر شده از سوی جبهه مخالفان احمدی‌نژاد

در روزهای پسین منتهی به انتخابات، نوشته‌های بسیاری در قالب بیانیه و نامهٔ سرگشاده از سوی جبهه مخالفان احمدی‌نژاد انتشار یافت که تحلیل محتوایی آنان بیانگر این است که نخبگان این جبهه به نتیجه دلخواه خویش در انتخابات خوش‌بین نیستند و به طور ضمنی احمدی‌نژاد را پیروز انتخابات پیش رو می‌دانند. در میان این مکتوبات، هیچ‌کدام به اندازهٔ نامه سرگشاده آقای هاشمی رفسنجانی به رهبر معظم انقلاب مورد توجه محافل عمومی و خصوصی قرار نگرفت، که نظر به اهمیت این موضوع در بخش حاضر به تحلیل محتوایی این متن می‌پردازیم. گذشته از محتوای نامه، که به تحلیل آن یاری می‌رساند، پرسش مهم درباره انگیزه‌های نگارش آن بود. با پذیرش این انگاره که رفتار سیاسی سیاستمداران برجسته‌ای چون هاشمی از عقلانیت عملی برخوردار است و هدف خاصی را در نظر دارد، انتشار این نامه سرگشاده بسیار محل توجه بود.

پرسش اساسی این بود که هدف از نگارش نامه یادشده چیست؟ در نامه دو پیام اصلی وجود داشت: ۱. اعتراض به مطالب مطرح شده از سوی احمدی‌نژاد در سخنرانی‌های انتخاباتی و به ویژه مناظره سیزده خرداد؛ ۲. هشدار نسبت به وقایعی که در روزهای آینده در حال وقوع است.

با وجود مباحثی که در این باره صورت گرفت، چند نکته بسیار روشن بود: نخست این که مخاطب این نامه، دست کم تنها رهبر انقلاب نیست. زیرا نامه به صورت سرگشاده منتشر می‌شد و اصولاً معنای «نامه سرگشاده» نیز همین است. اگر نویسنده محترم نامه بر آن بود که شاید رهبر انقلاب در جریان مطالب مطرح شده در این نامه قرار ندارد، نیاز نبود آن را به صورت سرگشاده مطرح کند. راه‌های دیگری نظیر دیدار خصوصی یا نامه محرمانه نیز برای او وجود داشت. نکته دیگر این است که هدف نویسنده صرفاً دفاع از خانواده خود یا

۱. *«تاج‌زاده: کار تمام است و احمدی‌نژاد در دور اول پیروز می‌شود»؛ خبرگزاری فارس؛ ۸۸/۳/۱۹؛ کد مطلب:*

شخصیت‌هایی که نام آنها در مناظره یاد شده برده شده بود نیز نبوده است. زیرا برای دفاع از مطالب مطرح شده در مناظره هیچ ضرورتی نداشت که تنها چند روز پیش از انتخابات به نامه‌نگاری پرداخت. برای دستیابی به چنین مقصودی زمان تنگ نبود و امکان پیگیری آن در هفته‌های آتی و حتی از روش‌هایی مطلوب‌تر مانند شکایت در دستگاه قضایی نیز متصور بود. روشن است که با همین استدلال، هدف از نامه‌نگاری روشنگری تاریخی در آن فضای ملتهب سیاسی که قوه استدلال جامعه چندان فعال نیست نیز نبوده است. بر این اساس، عقلانیت عملی حکم می‌کند که باید مقصودی فراتر از آنچه بیان شد در صدور نامه یاد شده لحاظ شده باشد، مقصودی که بی‌ارتباط با مهم‌ترین حادثه آن روز یعنی انتخابات نبوده است. بنابراین تحلیل واقع‌بینانه مبتنی بر آن است که نامه یاد شده کاملاً معطوف به انتخابات و نتیجه آن بوده است.

نتیجه دیگری که از این مباحث به دست می‌آید آن است که نویسنده نامه نیاز به نگارش چنین مطالبی را در آن مقطع زمانی احساس کرده است. به عبارت دیگر، تلقی بر این بوده است که نتیجه انتخابات بر اساس روند کنونی، مطلوب نخواهد بود و باید برای تغییر این وضعیت چاره‌ای اندیشید. اگر نویسندهٔ نامه از فرایند انتخابات و نتیجه آن، افق روشنی را در ذهن داشت تن به این خطر نمی‌داد که نامه‌ای با آن شاخص‌هایی که ذکر خواهد شد بنویسد، زیرا ممکن بود وضعیت مطلوب فعلی را به خطر اندازد. لذا همان طور که نظرسنجی‌های معتبر در سراسر کشور نشان می‌داد، پس از مناظره سیزده خرداد، آرای احمدی‌نژاد بیش از ده درصد افزایش یافته بود و ایشان نیز با علم به نتایج نظرسنجی‌های به دست آمده در پی آن بود که با انگیزه انتقاد از مناظره یاد شده تا حد توان برای تغییر وضعیتِ پیش آمده، اقدامی کند.

گام نخست که درخواست زمان گفتگو از طریق صدا و سیما بود، به دلیل آن که رفتاری برخلاف قانون انتخابات تلقی می‌شد، به سرانجامی نرسید. در چنین وضعیتی اقدامی که بیش از راه‌های دیگر نتیجه‌بخش تلقی می‌شد، انتشار نامه سرگشاده به رهبری بود. چنانکه در رسانه‌ها نیز به صراحت این نامه‌نگاری آلترناتیو یک برنامه تلویزیونی معرفی شد. به طور نمونه در پایگاه اینترنتی تابناک در توضیح علل نگارش نامه چنین آمده است: «به دنبال اتهامات اظهار شده دکتر محمود احمدی‌نژاد درباره بسیاری از بزرگان کشور از جمله آیت‌الله هاشمی رفسنجانی... بسیاری از مردم شریف ایران در سراسر کشور به انحای مختلف خواستار پاسخ آیت‌الله هاشمی رفسنجانی به اتهامات و دفاع از دستاوردهای ارزشمند نظام

اسلامی شدند و دفتر ایشان نیز در اولین فرصت از صدا و سیما خواستار وقتی برای پاسخگویی شد، اما صدا و سیما انجام این مهم را به بعد از برگزاری انتخابات موکول کرد که عملاً تأثیری نخواهد داشت... (لذا) آیت‌الله هاشمی رفسنجانی تصمیم گرفتند پاسخ به اتهامات رئیس‌جمهور را به مقام معظم رهبری و از طریق معظم‌له به مردم شریف ایران بدهند.»[1]

چنان که قسمت پایانی این گفتار نیز نشان می‌دهد، تلقی جریان مذکور این بوده است که پیگیری «اتهامات» پس از انتخابات «بی‌تأثیر» است و آنها در پی تأثیر بودند. روشن است که مراد از «تأثیر» در اینجا به «اتهامات» بازنمی‌گردد، بلکه به «نتیجه انتخابات» نظر دارد. زیرا پیگیری «اتهامات» با هدف احقاق حقوق شخصیت‌ها در پیش یا پس از انتخابات ارتباطی با «تأثیرگذاری» آن نداشت. اما پیگری آن از طریق نامه به رهبری احتمال «تأثیرپذیری» بر انتخابات را داشت. تصور بر آن بود که چون احمدی‌نژاد نماینده اصولگرایان است و در متن مردم معتقد به ولایت فقیه مقبولیت دارد، چنانچه رهبری کوچک‌ترین انتقادی به وی کند و مطالب وی را در مناظره مورد انتقاد قرار دهد، یعنی عملی که یک هفته بعد از انتخابات و در خطبه‌های نماز جمعه ۲۹ خرداد انجام دادند، مقبولیت احمدی‌نژاد تضعیف خواهد شد. اما مقام معظم رهبری که بنای دخالت در انتخابات را نداشتند و با وجود تمام سخنانی که در ذهن داشتند و سپس در نماز جمعه هفته بعد از انتخابات ایراد کردند، در دوران تبلیغات انتخاباتی سکوت را ترجیح دادند. ایشان حتی در سخنرانی سالروز رحلت امام خمینی(ره) نیز هیچ اشاره صریحی به مناظره شب گذشته نکردند. مطلبی که جریان مخالف احمدی‌نژاد منتظر بود تا شاید بتواند برای شکست دادن وی از آن بهره‌برداری سیاسی کند.

با وجود این، هدف نامه سرگشاده‌ای که برخلاف آداب و بدون سلام و تحیّت آغاز شده بود، این بود که احمدی‌نژاد را همچون جریان ضدانقلابی سال شصت تندرو و در تقابل با امام و رهبری معرفی کند؛ یعنی دقیقاً جایی که خاستگاه مشروعیت سیاسی وی بود. در این نامه آمده است: «متأسفانه اظهارات عاری از حقیقت و غیرمسئولانه آقای احمدی‌نژاد در جریان مناظره با مهندس موسوی و مقدمه‌چینی‌های قبل و حوادث بعد از آن، خاطرات تلخ اظهارات و اقدامات منافقان و گروهک‌های ضدانقلاب در سال‌های اول بعد از پیروزی انقلاب و ... را به نمایش گذاشت... زیر سئوال بردن تصمیمات بنیان‌گذار جمهوری اسلامی

---

۱. «نامه سرگشا شمی رفسنجانی به رهبری»؛ *پایگاه خبری تابناک*؛ ۱۳۸۸/۳/۱۹؛ کد مطلب: ۵۱۳۱٤.

ایران و تلاش‌های امام راحل و مردم مسلمان و متعهد و روحانیت عظیم‌القدر که در نیم قرن گذشته با مجاهدت‌های خویش توانستند بنای باشکوه نظام اسلامی را ایجاد و مستقر و بالنده کنند، از این بدتر نمی‌شد. دوران مشعشعی که خود شما پشت سر امام (ره) در قامت مجاهد پیشتاز، رئیس‌جمهور و در نهایت رهبری نظام نقش و مسئولیت‌های ممتازی به عهده داشته‌اید. نقطه قابل توجه در این تهمت‌ها این است که غیرمستقیم، مقام ولایت در زمان رهبری امام راحل و جناب عالی که هادی دولتها بوده‌اید و با اظهارات صریح، مدیریت ها را مورد تأیید و تحسین قرار داده‌اید، نشانه گرفته است.»

ایشان پس از آن که تلاش می‌کند مطالب مطرح شده در مناظره را رویکردی در تقابل با نظام و رهبری نشان دهد، با استناد به این استدلال سعی می‌کند میان آن و «جریان شوم ١٤ اسفند ۱۳۵۹» مشابهت‌سازی کند و تقابل با «سه یاور خمینی» یعنی رهبر معظم انقلاب، آیت‌الله بهشتی و خود را در این صحنه نیز یادآوری کند. اما نکته مهم که در واقع مکمل مباحث پیشین نامه به شمار می‌آید، هشداری است که وی نسبت به «آتش‌فشان‌ها» و «اجتماعات خیابانی» ابراز می‌دارد. این هشدار که در محافل سیاسی فراتر از یک خبر تلقی شد، نگرانی‌هایی را در جامعه دامن زد.[1]

با وجود این، نگارنده بر آن بود که رئیس‌جمهور و سخنان وی را مسبب و عامل اصلی حوادث احتمالی معرفی کند، راهبردی که می‌توانست نتیجه انتخابات را علیه وی دگرگون سازد و چنین تلقین کند که در صورت رأی مجدد وی، فضای کشور آرام نخواهد بود. چنین رویکردی در حقیقت نوعی «فشار سیاسی» بر رهبری تلقی می‌شد تا با رعایت این موضوع تصمیم نهایی را اتخاذ کنند. در مطالب پایانی نامه چنین آمده است:

> **با این همه، بر فرض این که اینجانب صبورانه به مشی گذشته ادامه دهم، بی‌شک بخشی از مردم و احزاب و جریان‌ها این وضع را بیش از این برنمی‌تابند و آتش‌فشان‌هایی که از درون سینه‌های سوزان تغذیه می‌شوند، در جامعه شکل خواهند گرفت که نمونه‌های آن را در اجتماعات انتخاباتی در میدان‌ها، خیابان‌ها و دانشگاه‌ها مشاهده می‌کنیم... اکنون که امام راحل(ره) آن پیر فرزانه و حلال مشکلات و ملجأ همه و یار صبور و دیرینه هر دوی ما آیت‌الله شهید مظلوم دکتر بهشتی و بسیاری از همسنگران قدیم که یا به فیض عظمای شهادت رسیدند یا به دیار باقی شتافتند؛ در بین ما حضور ندارند، شما مانده‌اید و من و**

---

۱. رضایی شریف‌آبادی، مسعود و عباس سلیمی نمین؛ *ورای نمودها و نمادها*؛ تهران: دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران، ۱۳۸۸، ص ۳۹.

معدودی از یاران و همفکران قدیم. از جنابعالی با توجه به مقام و مسئولیت و شخصیتتان انتظار است برای حل این مشکل و برای رفع فتنه‌های خطرناک و خاموش کردن آتشی که هم‌اکنون دودش در فضا قابل مشاهده است، هرگونه که صلاح می‌دانید اقدام مؤثری بنمایید و مانع شعله‌ورتر شدن این آتش در جریان انتخابات و پس از آن شوید. لذا در فرصت باقی مانده ضروری به نظر می‌رسد خواسته حق حضرتعالی و مردم در خصوص انجام انتخاباتی سالم و پرابهت و حداکثری تحقق یابد. کاری که می‌تواند عامل نجات کشور از خطر و باعث تحکیم وحدت ملی و اعتماد عمومی باشد و فتنه‌گران نتوانند با حدس و گمان، نص پیامتان در مشهد و مرقد امام راحل را با هوس خود تحریف کنند و با نادیده گرفتن قانون، بنزین بر آتش افروخته بریزند.

سرچشمه شاید گرفتن به بیل چو پر شد نشاید گرفتن به پیل[1]

روشن است که از منظر نویسنده محترم نامه «اقدام مؤثری» که موجب شود «سرچشمه به بیل گرفته شود» و ضمانتی برای «انتخاباتی سالم» و «قانونی» باشد که «وحدت ملی و اعتماد عمومی» را تأمین سازد چیزی جز ایراد خطابه یا نگارش نامه‌ای علیه رئیس‌جمهور از سوی رهبر معظم انقلاب نبود. همان طور که نویسنده در نامه خود اشاره می‌کند، وی از اینکه رهبر انقلاب در مراسم سالروز رحلت امام خمینی(ره) درباره مناظره سکوت کرده، ناراضی است و نامه در اهداف عمیق خود برای دست یافتن به چنین اعتراضی بی‌شکیبایی می‌کند، تا از این طریق رأی‌آوری احمدی‌نژاد که برای صاحب‌نظران این جبهه مسجل شده بود محقق نشود و به این ترتیب «انتخاباتی سالم و پرابهت و حداکثری تحقق یابد» و با دست یافتن به «تحکیم وحدت ملی» و «اعتماد عمومی» در سایه حذف احمدی‌نژاد و استقرار الیگارشی، ریشه‌های فتنه و آشوب‌های بعدی خشک شود. تنها در این شرایط بود که اهداف فوق از نگاه ایشان تأمین می‌شد.

اما نکته‌ای که نباید از آن غافل بود، معنای «پر شدن» در جمله پایانی نامه است: «سرچشمه شاید گرفتن به بیل/ چو پر شد نشاید گرفتن به پیل». چنان که فضای کلی نامه و نیز معنای خود جمله دلالت دارند، «پر شدن» معنای زمانی دارد. به عبارت دیگر آقای هاشمی رفسنجانی با این پیش‌فرض که زمان حاضر به سود وی در جریان نیست و نتیجه انتخابات دلخواه نیست در پی آن بود که رهبر معظم انقلاب تا دیر نشده علیه رئیس‌جمهور

---

۱. «نامه مهم آیت‌الله هاشمی رفسنجانی به رهبر معظم انقلاب»؛ *روزنامه جمهوری اسلامی*؛ چهارشنبه ۲۰ خرداد ۱۳۸۸؛ ش ۸۶۳۳، ص ۳.

موضع‌گیری کند تا روند تبلیغاتی انتخاباتی که به سود احمدی‌نژاد بود، معکوس شود. به عبارت دیگر، او موضع‌گیری پس از انتخابات را به معنای «پر شدن» و از دست رفتن زمان می‌دانست.

البته رهبر معظم انقلاب به منظور عدم مداخله در انتخابات صلاح را در سکوت دیدند. با وجود این، جریان اصلاحات که احساس کرد نامه به مقصود خود دست نیافته است در ساعت‌های نزدیک به انتخابات، در برخی رسانه‌ها چنین شایعه کرد که «شب گذشته و تنها چند ساعت پس از انتشار نامه هاشمی رفسنجانی به رهبر انقلاب، وی با آیت‌الله خامنه‌ای دیدار کرده است. بنابر اظهار یک منبع آگاه پس از این دیدار، آیت‌الله هاشمی رفسنجانی با ابراز خرسندی و رضایت کامل از گفتگوهای انجام شده، اظهار داشت: "این دیدار یکی از دیدارهای کارساز من با رهبری معظم انقلاب بوده است."»[1]

در واقع این شایعه تلاش کرد به صورت یک کاتالیزور، اهداف نامه را محقق سازد. اما همچنان که از پیش نیز قابل پیش‌بینی بود این شایعه توانایی تأثیر و پذیرش در جامعه را نداشت و علاوه بر تکذیبیه‌ای که صادر شد[2] رهبر انقلاب در ساعت نخستین روز رأی‌گیری که برای انداختن رأی خویش در پای صندوق حضور یافتند با اشاره به برخی شایعه‌سازی‌ها و نقل‌قول‌ها از جانب ایشان در روزهای گذشته گفتند: «مردم به این شایعات، و دیگر شایعات در خصوص بخش‌های مختلف انتخابات، که ساخته انسان‌های ناسالم است توجه نکنند.»[3]

۳. نفس حضور در انتخابات

چنان که در مطالب گذشته مشاهده کردیم جبهه دوم خرداد از سال ۱۳۸۷ به طور جدی وارد مقوله انتخابات دهم ریاست جمهوری شد و با فراز و نشیب‌های فراوانی که نشان از فرایند دردسرآفرین انتخاب نامزد این جبهه داشت با وجود اختلاف‌های فراوان در نهایت موسوی را برگزید. تمام جبهه دوم خرداد با هزینه‌های مالی فراوان به انتخابات دهم ریاست جمهوری می‌اندیشید و برای کسب موفقیت در آن می‌کوشید. از اواسط سال ۸۷ به بعد این

---

۱. «ملاقات مهم آیت‌الله هاشمی رفسنجانی با رهبر معظم انقلاب»؛ *پایگاه اینترنتی آفتاب*؛ ۱۳۸۸/۳/۲۱.
۲. «پاسخ مقام معظم رهبری به نامه هاشمی رفسنجانی شایعه است»؛ *خبرگزاری فارس*؛ ۱۳۸۸/۳/۲۲.
۳. «مقام معظم رهبری: مردم مانند همیشه تلاش بدخواهان را برای ایجاد تشنج ناکام بگذارند»؛ *خبرگزاری حج*؛ ۱۳۸۸/۳/۲۲.

جبهه برای کسب موفقیت در انتخابات پیش رو آرام و قرار نداشت و تمام تلاش خود را انجام داد تا تبلیغات و فضای انتخاباتی بسیار زودتر از زمان مرسوم آغاز شود تا بدین طریق آنان بتوانند «آرای خاموش» را تهییج و به سود خود وارد میدان کنند.

در این میان برخی همچون خاتمی از حیثیت خود مایه گذاشتند تا با کمک به نامزد جبهه خویش پیروز انتخابات باشند. او همپای موسوی به بسیاری از شهرها سفر کرد و به سخنرانی برای موسوی پرداخت. رفتار جبهه دوم خرداد سرنوشت انتخابات را به جایی رساند که یکی از پرهزینه‌ترین انتخابات‌های پس از انقلاب شد. چند ماه پرهیاهو را پشت سر گذاشتند و علاوه بر «بسیج رسانه‌ای» به «نهضت سخنرانی» در سراسر ایران روی آوردند. تمام جبهه فعال بود و برای رسیدن به نتیجه در تلاش بود. پرسش اینجاست که چنین فعالیت گسترده و بی‌نظیری برای انتخابات، آیا می‌توانسته با پیش‌فرض تقلب همراه باشد؟

اعضای این جبهه از همان سال ۸۷ و از همان آغاز فعالیت انتخاباتی درباره «سلامت انتخابات» سخن گفتند. به عبارت دیگر، آیا ممکن بود که این جبهه با این حجم بالای فعالیت انتخاباتی در درون به وقوع تقلب معتقد باشد و در عین حال به این همه هزینه و اقدامات عبث بپردازد. در واقع این پرسش، دو پاسخ اصلی دارد: نخست اینکه آنان به پدیده تقلب اعتقاد نداشته‌اند و بر همین اساس به فعالیت انتخاباتی پرداخته‌اند و دیگر آن که این جبهه اصولاً انتظار دیگری از انتخابات داشته و انتخابات برای آنان «موضوعیت» نداشته و «طریقیت» داشته است. آنان از انتخابات چیز دیگری می‌خواسته‌اند و به چشم دیگری به آن می‌نگریسته‌اند. نگاهی که گوشه‌ای از آن را می‌توان در انقلاب‌های رنگی مشاهده کرد. به این اعتبار، انتخابات فرصت مناسبی برای اهداف دگرگون‌سازی ساختار سیاسی و اهداف تجدیدنظرطلبانه بخش افراطی جبهه دوم خرداد است. اما گذشته از پاسخ‌های اصلی می‌توان به پاسخ‌های تلفیقی و تفسیری نیز اشاره کرد. پاسخ تلفیقی به این معناست که آنان ابتدا اصل را بر آن گذاشته بودند تا در انتخابات شرکت کنند و اصولاً به مقوله «تقلب» باور نداشته‌اند، اما در مرحله بعد چه شکست بخورند و چه احیاناً تقلبی سر زد به اعتراض‌های خیابانی بپردازند. پاسخ تفسیری نیز به این صورت است که فعالان این جبهه تقلب را زمانی محتمل دانسته‌اند که اختلاف بسیار نزدیک و حداکثر چند صد هزار نفر باشد. به هر حال عقل نیز حکم می‌کند که در چنین شرایطی چندان با دیدهٔ خوش‌بینانه ننگریم و با بدبینی احتمال وقوع تقلب از سوی مجریان را دور از ذهن ندانیم. اما اگر اختلاف به میلیونها نفر برسد، (چه کفه آرا به سمت موسوی سنگینی کند و چه احمدی‌نژاد) وقوع تقلب احتمالی منتفی خواهد شد.

محمد خاتمی در این باره می‌گوید: «حضور مردم می‌تواند همه معادله‌ها را بر هم بزند و اگر این حضور کم باشد، خود به خود یک سقف رأی برای یک طرف وجود دارد که در غیبت یا حضور کم مردم کارساز می‌شود.»[1]

به هر طریق، نفس حضور این جریان در انتخابات در کنار شواهد دیگر نشان می‌دهد که جبهه دوم خرداد اگر پیش از انتخابات احتمال وقوع تقلب را به قاعده عقلی، نه به قاعده ضرورت، محتمل می‌دانسته، وقوع آن را تنها در زمانی احتمال می‌داده است که اختلاف آرا در نهایت چند صد هزار نفر باشد. زیرا شخصیت‌های برجسته این جریان خود می‌دانستند که حتی تقلب در این میزان هم به سادگی ممکن نخواهد بود. به عبارت گزیده آن که، جبهه دوم خرداد با علم به عدم تقلب در انتخابات در آن شرکت کرد و معتقد بود اگر فاصله آرا بسیار نزدیک باشد، ممکن است برخی بخواهند تقلب کنند. اما باور به چنین میزانی از تقلب نه عقلانی بود و نه ممکن.

٤. آشنایی با سیستم انتخاباتی و ساختار اخذ رأی در ایران

افرادی که با ساختار اخذ رأی در ایران آشنا هستند که بسیاری از اعضای اصلی ستاد نامزدهای مدعی تقلب به دلیل تجارب و مسئولیت‌های گذشته دارای چنین آشنایی هستند، می‌دانند که امکان عملی تقلب در انتخابات وجود ندارد. تجربه تاریخی ۲۹ انتخابات گذشته نیز نشان می‌داد که تردید در سلامت انتخابات نوعی بهانه‌جویی برای گریز از احساس تلخ شکست بود. در دوم خرداد ۷٦ به رغم اینکه عوامل وزارت کشور از جریان راست بودند، نماینده جریان چپ (محمد خاتمی) رأی آورد. در انتخابات سوم تیر ۸٤ نیز به رغم آن که عوامل جبهه دوم خرداد در وزارت کشور مسئولیت اجرای انتخابات را بر عهده داشتند، نماینده جریان اصول‌گرا (احمدی‌نژاد) رأی آورد. این نتیجه در انتخابات مجلس شورای اسلامی در دوره‌های مختلف و شوراها نیز تکرار شد که این انتخابات نیز از آنها مستثنی نبود و اصولاً دلیل و انگیزه‌ای هم برای تقلب وجود نداشت.

در قانون انتخابات ریاست جمهوری، ساز و کار اجرا و نظارت طوری طراحی شده است که مردم عادی (معمولاً معلمان یا کارمندان) نقش اصلی اجرایی را بر عهده دارند.

مطابق قانون انتخابات ریاست جمهوری و به طور مثال ماده ۳۸ و ٤۷ تمام مراحل

---

۱. «شک داریم افراد بی‌طرفی سر صندوق‌ها حاضر باشند»؛ روزنامه *اعتماد*؛ دوشنبه ١٤ اردیبهشت ۱۳۸۸.

انتخابات از شروع تا پایان را معتمدین مردم برگزار می‌کننـد. در خـصوص نظـارت، شـورای نگهبان برای نظارت بر انتخابات، از بین نیروهای متدین و معتمدین محل افرادی را به عنـوان هیأت نظارت و ناظرین شعب اخذ رأی تعیین می‌کند، که بر کارِ مجریانِ پا ساز و کار قـانونی نظارت دقیق می‌کنند. همچنین مطابق فرم ۲۲ دقیقاً جزئیات شمارش آرا ثبت می‌شود. فرم ۲۲ صورتجلسه نتیجه اخذ رأی و قرائت و شمارش آرای شعبه اخذ رأی است، کـه در آن مـوارد زیرِ وجود دارد: تعداد تعرفه برگ‌های رأیِ تحویل شده به شعبه، تعـداد تعرفـه‌هـایِ مـصرف شده، تعداد برگ‌های رأی داخلِ صندوق، تعداد برگ‌های زاید به تعداد تعرفـه‌هـای مـصرف شده، آرای باطله که در جداول شماره ٤ الی ۹ ثبت می‌شود. سـپس برگـه‌هـایِ رأیِ صـحیح حاوی اسامی نامزدها در جدول ۱۰ ثبت می‌شود. در نهایت هم نتایج بـر اسـاسِ تعرفـه‌هـا و شماره سریال آنها چندینِ بار شمارش و کنترل می‌شود و درِ این پنج نـسخه صـورتِ جلـسه تنظیم می‌شود. در این مراحل هیأت اجرایی، هیأت نظارت و نمایندگان نامزدها به طور زنـده و فعال بر شمارشِ صندوق نظارت واقعی دارند.

در عین حال، پسِ از شمارش و تنظیم صورتجلسه، صندوق مهر و موم شده و جمع‌بنـدیِ نتایج اعلام می‌شود. با وجود این، بر اساس همینِ قـانون وِ فرایـنـد (تبـصره ۱ مـاده ۸۰) اگـر کسانی اعتراضی به انتخابات دارند می‌توانند ظرفِ سه روزِ از تاریخ اخذ رأیِ شِکایتِ مـستند خود را به ناظرین شورای نگهبان یا دبیرخانه شورا تسلیم کنند. طبیعی است کـه مفـاد قـانون شکایات باید مستند و مشخص باشد و حوزه انتخابیِ و شـعب اخـذ و نـوعِ تخلـف همگـی روشن بیان شوند.[1]

۵. نداشتن مدرک در عین داشتن بیش از ٤۰ هزار نماینده درِ پای صندوق‌ها

یکی از دلایل دیگری که نشان می‌دهد موسوی و جبهه دوم خرداد به عدم وقوع تقلـب و جابه‌جایی میلیونی آرا مطلع بوده‌اند و با این حال به ادعـای تقلـب و اعتـراضِ غیرقـانونیِ و آشوب‌آفرینی اقدام کرده‌اند، نداشتنِ مدرک در عین داشتنِ بیشِ از ٤۰ هـزارِ نماینـده در پـای صندوق‌هاست. روشن است که چنانچه تقلبی صورت می‌گرفت، وقتی این تقلب بـه مقیـاس میلیونی می‌رسد امکان آن نیست که گزارش‌های دقیق و مستندی از چگـونگی آن تقلـب بـه دست ستاد موسوی و دیگر نامزدهای مدعی تقلب نرسد. به ویـژه سـتاد موسـوی کـه دارای

۱. «آیا تقلب مؤثر، در انتخابات امکان‌پذیر است؟»؛ نشریه *انعکاس*؛ آبان ۸۸ (چاپ دوم)؛ ص ۲۸.

بیش از ۴۰ هزار نماینده پای صندوق‌های رأی بوده است. مدرک تقلب به سندی گفته می‌شود که در آن جزئیات تقلب، نوع تقلب، صندوقی که تقلب در آن واقع شده است و مواردی از این دست در گزارش مندرج باشد. وقتی بیش از ۴۰ هزار نماینده موسوی گزارشی ارسال نکرده‌اند و پای سلامت انتخابات را امضا کرده‌اند، استناد به کلی‌گویی‌ها یعنی همان مدرک نداشتن و دلیل‌تراشی برای ادعایی که برای گریز از شکست انجام داده‌ای.

مطابق گزارش وزارت کشور در انتخابات دهم ریاست جمهوری، از طرف میرحسین موسوی ۴۰۶۷۶ نماینده، از طرف محمود احمدی‌نژاد ۳۳۰۵۸ نماینده، از طرف مهدی کروبی ۱۳۵۰۶ نماینده و از سوی محسن رضایی ۵۴۲۱ نماینده بر سر صندوق‌های رأی در سراسر کشور حضور داشته‌اند. با توجه به اینکه تعداد صندوق‌های سراسر کشور ۴۵۷۱۳ صندوق بود، بدین ترتیب موسوی در ۸۹ درصد صندوق‌های سراسر کشور، احمدی‌نژاد در ۷۲ درصد صندوق‌های سراسر کشور، کروبی در ۲۹/۵ درصد صندوق‌های سراسر کشور و رضایی در ۱۲ درصد صندوق‌های سراسر کشور نماینده داشته‌اند. در مجموع از سوی سه نماینده معترض ۵۹۶۰۳ نفر در پای صندوق‌های رأی ناظر بر چگونگی انجام انتخابات بوده‌اند.[۱] علاوه بر این، میرلوحی از اعضای کمیته صیانت از آراء موسوی، روز پنجشنبه ۲۱ خرداد به طور رسمی اعلام کرد ما ۴۰ هزار نماینده بر سر صندوق‌ها داریم.

با وجود این تعداد نماینده از سوی نامزدهای انتخاباتی اما واکنش نمایندگان معترض به نتیجه انتخابات بسیار جالب است. گذشته از آراء بسیار اندک کروبی و رضایی که اعتراض آنان چندان مورد توجه نبوده است، واکنش ستاد موسوی در این باره بیشتر قابل توجه است. تمام اینها در حالی است که «کمیته صیانت از آرا» از ۴۵ روز مانده به انتخابات از سوی جبهه دوم خرداد و با سرپرستی محتشمی‌پور مشغول به فعالیت بود. با وجود این، هیچ‌کدام از نامزدهای معترض اسناد و مدارکی دال بر تقلب ارائه نکردند بلکه تنها به ذکر برخی ادعاهای کلی‌گویانه اکتفا کردند. زهرا رهنورد، همسر موسوی، در تشریح بداهت پیروزی موسوی و وضوح تقلب در انتخابات در مصاحبه با شبکه ماهواره‌ای بی‌بی‌سی گفت: «یک سری نقاطی هستند که اصلاً مشخص است که خودش ملاک تشخیص نادرست بودن نتایجی است که وزارت کشور اعلام کرده است. مثلاً آذربایجان و ترک زبان‌ها هیچ وقت فرزند خودشان را نمی‌گذارند که به کس دیگری رأی بدهند... خود من لر هستم و موسوی هم بارها گفته من

---

۱. «وزارت کشور: بیش از ۴۰ هزار نماینده از سوی موسوی بر روند انتخابات نظارت داشتند»؛ *خبرگزاری فارس*؛ کد مطلب: ۸۸۰۳۲۶۰۹۶؛ ۱۳۸۸/۳/۲۶.

داماد لرستان هستم. بنابراین اهالی لرستان موسوی را نمی‌گذارند بـه آقـای احمـدی‌نـژاد رأی بدهند. این دو تا ملاک[!] است و باقی موارد هم شبیه همین است... در شهرستان‌ها و تهـران در واقع تجمع مردم حاکی از این بود که آرای موسوی بسیار بالاتر از آن است که اصلاً قابـل تصور باشد. هر وقت طرفداران دو طرف حاضر می‌شدند طرفـداران احمـدی‌نـژاد در مقابـل طرفداران موسوی در حد یک صدم بودند... همه می‌شناسند که آنهایی که به احمدی‌نژاد رأی دادند چه تیپ خاصی هستند و اول صبح رفتند رأی خودشان را دادند و از ساعت ۱۱ صـبح تعرفه‌ها در دست مردم قرار نگرفت و مردم له له می‌زدند برای اینکـه تعرفـه بـه ایـشان داده بشود. حتی تا ساعت یازده، ده و سی دقیقه و دوازده شب هم پـشت در سـتاد و محـل‌هـای انتخابات جمع شده بودند... ما نمی‌دانیم چگونه با این صندوق‌ها عمل شده و رأی‌ها چگونـه دست برده شده و چه بوده. فقط می‌دانیم که نسبت موسوی به احمدی‌نـژاد ٤/٥ بـه یـک یـا چهار به یک یا جاهای دیگر ممکن است مثلاً ۳ به ۱/٥ باشد.»[1] رهنورد از شدت عـصبانیت حتی به این تناض ساده موجود در استدلالش توجه نکرد که اگر آذری‌زبانان فرزنـد خـود را نمی‌گذارند که به دیگری رأی دهند، چگونه مردم لرستان فرزند خود کروبی را رها می‌کنند و به دامادشان رأی می‌دهند!

نکته ظریف‌تر آن که ستاد موسوی با آن همه اعـضا و تـشکیلات چنـد ده هـزار نفـری و تشکیل «کمیته صیانت از آرا» که اساساً برای موضوع تشخیص احتمالی تقلـب تأسـیس شـده بود، هشت روز پس از پایان انتخابات در اطلاعیه‌ای که در ساعت ۱۷: ۱٦ سـی‌ام خـرداد، در سایت قلم منتشر شد، به دلیل نداشتن مدرک از مردم خواست به سـتاد موسـوی بـرای ارائـه «مشاهدات عینی» خود از «تخلفات انتخاباتی» یاری رسانند. در خبر مذکور چنین آمده اسـت: «به گزارش قلم نیوز، دفتر میرحسین موسوی در ادامه پیگیری‌های حقوقی خود برای صـیانت از آزادی مردم و جمع‌آوری مستندات بسیار زیاد مبنی بر بروز تخلفات آشـکار در انتخابـات دهم ریاست جمهوری، از همه مردمی که مـشاهداتی را در زمینـه بـروز تخلـف و تقلـب در انتخابات داشته‌اند درخواست کرد تا اطلاعات خود را به شماره فکـس... ارسـال کننـد تـا از مجاری قانونی، نسبت به اعاده حقوق رأی‌دهندگان اقدام شود.»[2]

البته مدعیان تقلب که خود به نادرست بودن آن ادعا بیش از مردم آگاهی داشتند هیچ‌گـاه «مشاهدات عینی» و سند مشخصی ارائه نکردند: چه در نامـه اعتـراض موسـوی بـه شـورای

---

۱. «٥٠ دلیل زهرا رهنورد درباره تقلب در انتخابات باشکوه ملت ایران»؛ شبکه خبری بازتاب آنلاین؛ ۱۳۸۸/۳/۲٦.
۲. «مردم مشاهدات خود را از تخلفات انتخاباتی اعلام کنند»؛ پایگاه اینترنتی قلم نیوز؛ ۱۳۸۸/۳/۳۰.

نگهبان و چه در گزارشی که کمیته صیانت از آراء منتشر کرد. مطلب بسیار مهمی که از سوی مدعیان انجام شد و باید مورد توجه قرار گیرد خلط مبحث میان «تخلف» و «تقلب» است. این موضوع هم در گزارش کمیته وجود دارد و هم در نامه موسوی به شورای نگهبان. در واقع، این جبهه برای آن که دست خالی خود را در ارائه سند موثق و مؤید تقلب میلیونی پنهان سازد تمییزی میان تخلف و تقلب نمی‌گذارد و تلاش می‌کند با حجیم کردن گزارش خود و فربه نشان دادن گزارش مذکور ادعای مطرح شده را دارای مدارک کافی نمایان سازد.

در واقع همان طور که پیش از انتخابات نیز موسوی مواردی نظیر افزایش حقوق بازنشستگان و پرداخت سود سهام عدالت که از وظایف دولت به شمار می‌رفت را مصادیق «خرید رأی» معرفی می‌کرد، در گزارش کمیته نیز به همین نوع مطالب اشاره شده است. اصولاً این نکته که در گزارش بر روی مواردی تأکید شده است که بر فرض صحت، تخلف انتخاباتی محسوب می‌شدند و نه «تقلب»، نشان‌دهنده این است که مدعیان تقلب در درون خود بیش از آن که به تقلبی که می‌دانسته‌اند وجود خارجی ندارد معترض باشند به مواردی معترض بوده‌اند که بر فرض اثبات تخلف محسوب می‌شده‌اند، نه «تقلب».

اما از آنجا که تأکید بر مقوله «تخلف» نمی‌توانست با فاصله یازده میلیونیِ نفر اول و دوم اثربخش باشد، از همان ابتدا بنا را بر ادعای «تقلب» گذاشتند. اگر بنا باشد بر اساس تخلف‌های انتخاباتی که همواره از سوی اطراف مختلف انتخاباتی و تبلیغاتی وجود داشته است، فرمان اعتراض خیابانی و اصرار بر ابطال انتخابات صورت بگیرد، دیگر هیچ‌گاه نمی‌توان از نظام و ساختار انتخاباتی و رأی‌گیری بهره برد. روشن است که جامعه نیز نسبت به ادعای تخلف واکنش تندی نشان نمی‌دهد و هیاهوی مدعیان را از سر احساس ناراحتی از شکست تفسیر می‌کند. اما مقوله تقلب آن هم با مقیاس میلیونی چیز دیگری است، که رسانه‌های دوم خردادی همسو با رسانه‌های بیگانه تلاش کردند به آن دامن بزنند.

نمونه بارز این مسئله نامه جعلی‌ای بود که برخی پایگاه‌های خبری این جبهه به عنوان نمونه‌ای از سوی وزیر کشور خطاب به رهبر انقلاب منتشر کردند. این نامه جعلی که به دلیل تنظیم بسیار ناشیانه به یک طنز سیاسی شباهت داشت در روزهای پر تب و تاب آمیخته با فتنه پس از انتخابات به طور گسترده در سطح شهر تهران و شهرهای بزرگ پخش شد و سعی شد در کنار تبلیغات دیگر بر هیجانات جامعه بیفزاید. در این نامه اشکالاتی نظیر نداشتن مهر طبقه‌بندی، اشکال ویرایشی، نداشتن امضای وزیر، نداشتن شماره نامه، نداشتن رونوشت و بسیاری از ملاحظات یک نامه اداری آن هم در سطحی بسیار عالی به چشم

می‌خورد. اما مهمتر از همه این موارد، خود محتوای نامه است. در این نامه که تاریخ ۱۳۸۸/۳/۲۳ بر بالای آن درج شده، خطاب به رهبر انقلاب آمده است:

«بنا به ابراز نگرانی حضرتعالی مبنی بر نتیجه انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری و صلاح‌دید شخص شما بر ابقای جناب آقای دکتر محمود احمدی‌نژاد بر سمت ریاست جمهوری در این برهه حساس زمانی، لذا کلیهٔ امور به گونه‌ای برنامه‌ریزی شد که نتیجه اعلام شده آن‌گونه که به صلاح نظام و انقلاب باشد به اطلاع عموم برسد و تمامی تدابیر لازم برای حوادث احتمالی بعد از انتخابات دیده شده و سران احزاب و نامزدهای انتخاباتی تحت‌نظر شدید می‌باشند. لذا صرفاً جهت اطلاع نتیجه واقعی آراء اخذ شده را به صورت مکتوب به عرض می‌رساند: مجموع آراء اخذ شده: ٤٢٠٢٦٠٧٨، میرحسین موسوی خامنه: ١٩٠٧٥٦٢٣، مهدی کروبی: ١٣٣٨٧١٠٤، محمود احمدی‌نژاد: ٥٦٩٨٤١٧، محسن رضایی میرقائد: ٣٧٥٤٢١٨، آراء باطله ٣٨٧١٦.»

در واقع فعالان جبهه دوم خرداد در رسانه‌ها و برای عموم سخن از «تقلب» می‌گفتند، اما در خفا به آنچه که تخلف می‌خواندند اعتراض می‌کردند. اصولاً در تحلیل روانشناسانه گزارش کمیته صیانت از آرا و نامه موسوی به شورای نگهبان که در آن بر تخلفات احمدی‌نژاد به ویژه در شیوه تبلیغ و کسب رأی تمرکز شده، این واقعیت نهفته است که آنان آرای احمدی‌نژاد را واقعی می‌دانند اما به چگونگی کسب آن اعتراض دارند. اینکه دولت در ماه‌های پیش از انتخابات به «توزیع سیب زمینی»، «آش رشته» و «پول» در میان روستاییان پرداخته، نسبت دادن نحوهٔ‌کسب آرای احمدی‌نژاد به این گونه فعالیتها است. ادعای «خرید رأی» که از سوی جبهه دوم خرداد بسیار بر آن تأکید می‌شد وقتی موضوعیت داشت که اصولاً رأیی بوده باشد. اما مغالطه رهبران و فعالان جبهه دوم خرداد این بود که تلاش می‌کردند با خلط مبحث «تخلف» و «تقلب» و مطرح کردن این ابهامات به طور فله‌ای اعتراضاتی را بر انتخابات وارد کنند تا در نهایت جامعه ادعای «جابه‌جایی آرا» را باور کند.

در گزارش کمیته صیانت از آرا به جای آن که به طور موردی و مشخص به صندوق‌هایی که در آن تقلب شده بپردازد، بیشتر بر مواردی تمرکز کرده که بر فرض اثبات، در نهایت «تخلف» به شمار می‌آیند و نه «تقلب» یا «جابه‌جایی آرا»؛ که گاه در بیانیه‌های موسوی نیز بر آن تأکید می‌شد.[1] در واقع، خلط مبحث موضوع تخلف و تقلب آگاهانه بود تا نتیجه آرای

---

۱. به طور نمونه بنگرید به بیانیه نخست میرحسین موسوی پس از اعلام نتایج انتخابات؛ ۱۳۸۸/۳/۲۳.

عمومی و انتخابات به شدت مورد تردید قرار گیرد. در این گزارش بیشتر مطالب به موضوعاتی نظیر «تبلیغات غیرقانونی با استفاده از منابع و امکانات دولتی و عمومی»، «تطمیع و خرید رأی»، «تخلفات و اعمال مجرمانه شخص آقای احمدی‌نژاد»، «یکپارچگی هیأت‌های اجرایی»، «نقض بی‌طرفی شورای نگهبان، هیأت نظارت و ناظران»، «همسو بودن مجری و ناظر انتخابات» و «مداخله نظامیان در انتخابات» تعلق داشت که بر فرض اثبات، چیزی جز تخلف محسوب نمی‌شد. اما درباره موضوع تقلب نیز به مسائلی کلی اشاره شده است که اهم آن در نامه موسوی به شورای نگهبان دیده می‌شود.[1]

در نامه موسوی به شورای نگهبان، به طور کلی و با هدف مسئله‌سازی و ایجاد پرسش به موارد زیر اشاره شده است: «پلمپ صندوق‌ها قبل از رأی‌گیری»، «مشکلات حضور ناظران کاندیداها»، «صندوق‌های سیار»، «کمبود تعرفه‌ها»، «محدود کردن زمان رأی‌گیری»، «انتقال صندوق‌ها به فرمانداری» و «شیوه آرایش سبد آراء». به عبارت دیگر، محصول کار و فعالیت دو ماهه کمیته صیانت از آراء تنها به مقداری انتقاد از قانون انتخابات، فرآیند گرفتن آرا و برگزاری انتخابات که بسیاری از آنها مانند کمبود تعرفه حتی در دوره‌های قبل نیز وجود داشت خاتمه یافت. این کمیته که از ابتدا به منظور یافتن کوچکترین تخلف و تقلبی تشکیل شده بود، در نهایت گزارشی بیش از ده صفحه پرسش، تحویل موسوی و افکار عمومی جامعه داد. بر این اساس، جبهه دوم خرداد با علم به عدم تقلب در انتخابات، با بزرگ‌نمایی برخی تخلفات معمولی و مسبوق به سابقه، بازگویی نقدهایی که برخی از آنان بر قانون انتخابات وارد است و نیز مطرح ساختن برخی پرسش‌ها در مواردی که شاهدی وجود ندارد، به این منظور که افکار عمومی را درباره ادعای تقلب اقناع سازد، تلاش کرد طرفداران موسوی را برای اعتراض به جابه‌جایی آرا به خیابان‌ها بکشد.[2]

٦. اقرار به عدم تقلب

از موارد دیگری که نشان می‌دهد جبهه دوم خرداد به موضوع تقلب باور نداشته است برخی اقرارهای پراکنده اعضای ستاد موسوی است. مطابق این اقرارها روشن می‌شود که راهبرد جبهه دوم خرداد این بوده است که بعد از انتخابات با خلط مبحث تخلف و تقلب و

---

۱. http://haraynews.Com/index.php?newsid =۲۱۸۲

۲. «شور و شعور اجتماعی ملت ایران در حافظه تاریخی خود این بی‌عدالتی و قانون‌شکنی را باور نخواهد کرد»؛ *پایگاه خبری قلم نیوز*؛ ۱۳۸۸/۳/۲٤.

با بزرگ‌نمایی برخی تخلفاتی که اثری در نتیجه آرا نداشته است، در جامعه باور تقلب را دامن بزند. به طور نمونه در دیداری که برخی از نمایندگان ستادهای نامزدهای انتخاباتی با رهبر انقلاب در تاریخ شنبه ۱۳۸۸/۳/۲۶ داشتند، نماینده ستاد موسوی خطاب به رهبر انقلاب گفت: اگر ۱۰ بار دیگر نیز صندوق‌ها را بشمارید من می‌دانم که ساز و کار انتخابات به گونه‌ای است که در آن تقلب نمی‌توان کرد و نهایتاً چند رأی بالا و پایین می‌شود. بحث این است که چرا احمدی‌نژاد تأیید صلاحیت شده است.[۱]

۷. عدم پیگیری قانون‌مند و همراهی نکردن با شورای نگهبان

روشن است که اگر جبهه مدعی تقلب، به وقوع آن باور داشت و برای آن مدرک و شواهد بیّنی داشت از مطرح ساختن ادعای خود در محاکم قانونی و طریق پیش‌بینی شده فراتر نمی‌رفت. به ویژه آن که آنان خود را یاران اصلی انقلاب و ولایت فقیه می‌دانستند و مدخلیت خود را در نظام جمهوری اسلامی بیش از افرادی مانند احمدی‌نژاد می‌دانستند. آنان با ساز و کار انتخابات و نهادهای جمهوری اسلامی آشنا بودند و اکثر آنها بارها از مجرای همین سازوکار و تحت نظارت شورای نگهبان به مناصب نمایندگی و مسند ریاست جمهوری تکیه زده بودند. اما رفتار رادیکالیستی و قانون‌شکنی آنان در واکنش به نتیجه آراء بیانگر آن بود که اصولاً روش‌های قانونی را در کسب نتیجه بی‌مورد می‌دانند. راهبرد این جبهه در قبال نتیجه آرا، اعتراض خیابانی بود و از همان ابتدا و از روز ۲۳ خرداد به اعتراض خیابانی روی آورد. اعتراض خیابانی یعنی نادیده گرفتن قانون و قبول نداشتن آن؛ زیرا در قانون انتخابات تمام مراحل اعتراض پیش‌بینی شده بود و در هیچ‌کدام از آنها اعتراض خیابانی وجود و معنا نداشت. اصولاً برنامه اصلی موسوی بر روی جنبش توده‌ای تمرکز داشت و اگر به برخی اقدامات نظیر نوشتن نامه به شورای نگهبان پرداخت نیز برای گریز از متهم شدن به قانون‌شکنی و فرار از مسئولیت‌های بعدی بود. بازخوانی رفتار موسوی در روزهای پس از انتخابات برای پی‌گیری اعتراض خود، این مسئله را روشن‌تر می‌سازد.

در بخش‌هایی از توضیحات شورای نگهبان درباره اقدامات خود و چگونگی برخورد معترضان چنین آمده است:

شورای نگهبان به رغم فقدان وظیفه با دعوت از نامزدها در کمتر از سه روز بعد از جمعه

---

۱. «ناگفته‌های رئیس ستاد انتخابات از دیدار نمایندگان کاندیداها با رهبر معظم انقلاب»؛ *روزنامه جوان*؛ دوشنبه ۸ تیر ۱۳۸۸، ش ۲۸۷۸.

۲۲ خرداد ۱۳۸۸، آمادگی خود را برای استماع اظهارات و دریافت اسناد و مدارک آنها جهت فراهم آمدن امکان بررسی و رسیدگی بهتر و بیشتر اعلام کرد. این جلسه در شورای نگهبان با حضور نمایندگان نامزدها تشکیل و پیرامون نحوه رسیدگی به شکایت‌ها بحث و گفتگو شد. محتشمی‌پور، آخوندی و هاشمی به نمایندگی از موسوی، کرباسچی به نمایندگی از کروبی و دانش‌جعفری به نمایندگی از محسن رضایی در شورای نگهبان حضور یافتند و به بیان نقطه‌نظرات خود پرداختند. نمایندگان مزبور همچنین خواستار حضور در جلسه عمومی شورای نگهبان نیز شدند. آنها علاوه بر حضور در شورای نگهبان، روز سه‌شنبه ۲٦ خرداد ۱۳۸۸ در دیدار با مقام معظم رهبری به تفصیل مطالبشان را مطرح و معظم‌له نیز با ارائه رهنمودهای لازم و ترغیب و توصیه آنان به خویشتنداری، خواهان پی‌گیری درخواست‌هایشان از مجاری قانونی شدند و شورای نگهبان را به ملاحظه اسناد و مدارک و شنیدن حرف‌ها و اعتراض‌های آنان و همچنین بررسی و اظهارنظر در چهارچوب قانون و شرع توصیه فرمودند. با وجود این، در روز شنبه ۱۳۸۸/۳/۳۰، در پی دعوت از نامزدهای معترض جهت حضور در جلسه عمومی شورای نگهبان، فقط محسن رضایی از این امکان استفاده نمود و در جلسه عمومی شورای نگهبان حاضر شد و نقطه‌نظرات خود را به صورت مستقیم با اعضای محترم شورای نگهبان در میان گذاشت و در این جلسه مقرر شد با در اختیار قرار دادن فرم‌های ۲۸، بازشماری ده درصد صندوق‌ها در شش استان با حضور نمایندگان او انجام پذیرد. به محض معرفی نماینده محسن رضایی، بازشماری در حوزه‌های موردنظر آغاز شد که آرای استان کرمانشاه و نزدیک به نیمی از آرای شهرستان‌های استان فارس و بعضی از شهرستان‌های استان اصفهان و خوزستان با حضور نمایندگان محسن رضایی، اعضای هیأت اجرایی و ناظرین شورای نگهبان مورد بازشماری قرار گرفت. پس از پایان بازشماری آرا و عدم وجود مغایرت محسوس بین آرای اعلامی و نتایج بازشماری، محسن رضایی در تاریخ ۱۳۸۸/٤/۲ با ارسال نامه‌ای رسماً انصراف خود را از پی‌گیری شکایت‌های مطروحه اعلام کرد. علاوه بر این شورای نگهبان آمادگی خود را برای بررسی موضوع با حضور دو نامزد دیگر (مهدی کروبی و میرحسین موسوی) تکرار کرد و این امکان را مجدداً برای آنان فراهم ساخت تا چنانچه موارد مستند و یا قانونی و قابل طرح دارند و به هر دلیلی نتوانسته‌اند به صورت مکتوب یا از طریق نمایندگان خود مطرح سازند، بدین شیوه بتوانند نقطه‌نظرات خود را بیان کنند. با این حال، به رغم وجود

قوانین اساسی و عادی در امر انتخابات و با توجه به برخوردار بودن کشور از سی سال سابقه درخشان در عرصه‌های گوناگون انتخابات، رفراندوم و همه‌پرسی و با عنایت به اینکه انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری، اولین و آخرین انتخابات در نظام جمهوری اسلامی نبوده، مع‌الاسف بعضی از نامزدها، اغلب به جای سلوک در بستر قانون و توسل به مراجع ذیربط برای پی‌گیری اعتراض‌ها و شکایت‌ها، با صدور بیانیه‌ها و دعوت از مردم برای حضور در خیابان‌ها، موجب اخلال در طی مراحل طبیعی و قانونی انتخابات گردیدند.

شورای نگهبان، علاوه بر تشکیل جلسه صبح سه‌شنبه مورخ ۱۳۸۸/۳/۲٦ با نمایندگان سه نامزد معترض و به رغم انقضای مهلت قانونی برای دریافت و رسیدگی به شکایت‌ها و اعتراض‌ها، صرفاً برای حصول اطمینان بیشتر، این مهلت را با موافقت مقام معظم رهبری برای پنج روز دیگر تمدید کرد. متعاقب تجدید مهلت بررسی شکایت‌ها و اعتراض‌ها به منظور استفادهٔ احسن از فرصت‌های پیش آمده، شورای نگهبان دیدارهایی با مراجع عظام تقلید، علمای حوزه و شخصیت‌های شاخص و فعال در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی را در دستور کار خود قرار داد. به رغم تعلل و عدم همکاری بعضی از نامزدهای معترض، شورای نگهبان علاوه بر تمدید مهلت برای رسیدگی دقیق‌تر به اعتراض‌های مربوط به شمارش آراء و به ویژه اعتراض‌های وارد بر روند انتخابات، «هیأتی ویژه» مرکب از شخصیت‌های صاحب‌نام نظام و نخبگان سیاسی – اجتماعی کشور تشکیل و آنان را به استماع اظهارات مطلعین و جمع‌آوری اسناد و مدارک از اطراف و اکناف کشور و بررسی و رسیدگی به موضوع، مأمور کرد تا متعاقب دریافت گزارشی کارشناسی از هیأت مزبور، موجبات اتخاذ تصمیم و اعلام‌نظر همه‌جانبه و نهایی در خصوص موضوع توسط شورای نگهبان فراهم آید. متعاقب تشکیل هیأت ویژه متشکل از حجج اسلام ابوترابی، دری نجف‌آبادی و رحیمیان و آقایان دکتر حداد عادل، دکتر ولایتی و دکتر افتخار جهرمی، این هیأت پس از تشکیل اولین جلسه، از دو نامزد معترض درخواست کرد تا جهت بررسی روند برگزاری انتخابات و بازشماری حداقل ده درصد از صندوق‌ها، نماینده خود را به این هیأت معرفی کنند که این امر طی دو نامه از سوی شورای نگهبان به این نامزدها اعلام شد، که متأسفانه در وقت مقرر موسوی از اعزام نماینده خود برای این امر خودداری ورزید و به صدور بیانیه‌ای اکتفا کرد. کروبی نیز ابتدا خواستار تغییر در ترکیب هیأت بود. لیکن مجدداً با صدور بیانیه‌ای دیگر بر ابطال انتخابات اصرار کرد. در ساعات

پایانی یکشنبه ۱۳۸۸/٤/۷، یک نفر از شخصیت‌های سیاسی ضمن تماس با شورای نگهبان اظهار داشت که طی مذاکره با آقای موسوی و نمایندگان وی، آنان خواسته‌های جدیدی را مطرح کرده‌اند و از شورای نگهبان درخواست کرد که این خواسته‌های جدید آنها را مورد بررسی قرار دهد. شورای نگهبان با این امر موافقت کرد و به همین جهت جلسه‌ای با حضور دو نفر از اعضای هیأت ویژه و دو نفر از اعضای شورای نگهبان تشکیل و موارد چهارگانه درخواست شدهٔ جدید به شرح ذیل مطرح شد: ۱. بازشماری آراء در چهار استان؛ ۲. تطبیق سریال (شماره مسلسل) شناسنامه‌ها با ته برگ تعرفه‌ها؛ ۳. بررسی میزان چاپ تعرفه‌ها و تعرفه‌های موجود؛ ٤. بررسی خطوط نوشته شده بر روی اوراق تعرفه و اطمینان از اینکه یک خط نباشد.

به رغم دشواری‌های خاص این خواسته‌ها و محدودیت زمانی (فقط یک روز)، جهت ایجاد اعتماد و اطمینان بیشتر، این درخواست‌ها مورد موافقت اعضای محترم حاضر قرار گرفت، لیکن مقرر شد موضوع کتباً از سوی آقای موسوی به شورای نگهبان اعلام شود که متأسفانه پس از انجام ملاقات دو نفر از نمایندگان هیأت ویژه با آقای موسوی و نمایندگان وی (محتشمی‌پور و موسوی لاری) در یکشنبه شب، نتیجه‌گیری به جلسه‌ای در روز دوشنبه مورخ ۱۳۸۸/٤/۸ موکول شد و سرانجام موسوی از اعلام کتبی و رسمی موارد فوق خودداری کرد و موضوع بدون نتیجه پایان یافت. این در حالی است که روز دوشنبه، محتشمی‌پور و موسوی لاری، متن مکتوبی را به هیأت ویژه ارائه کردند که علاوه بر موارد چهارگانه یادشده، خواسته‌های غیرمتعارف دیگری را هم شامل می‌شد و به نظر می‌رسید بیشتر اتلاف وقت و زمان مورد نظر است تا اهتمام به رسیدگی از طریق مراجع قانونی. لذا پس از اطمینان از عدم همکاری نامزد معترض، دستور بازشماری ده درصد از کل صندوق‌های اخذ رأی صادر شده که این امر در مقابل دوربین‌های صدا و سیما و با حضور معتمدین هر شهر و رؤسای شورای اسلامی شهر و حتی‌الامکان نمایندگانی از نامزدها که در روز انتخابات در پای صندوق‌های اخذ رأی حضور داشتند، انجام پذیرفت.

در این مرحله بیش از سیصد نفر از نمایندگان نامزدها در بازشماری حضور داشتند. با وصف مراتب فوق، مشاهده شد که عملاً امکانی برای وقوع تخلف یا تخلفات گسترده که صحت و سلامت انتخابات را تحت‌الشعاع قرار دهد معقول و متصور نبود.[1]

---

۱. برای بررسی بیشتر در این باره و رؤیت پیوست‌ها بنگرید به: مرکز اسناد انقلاب اسلامی؛ *نگهبان آراء*؛ تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۸.

با این توصیف، برگزیدن رویکرد «۱۱ میلیون تقلب شده اما مخالفیم صندوق‌ها بازشماری شود» از سوی ستاد موسوی زمانی بهتر فهم می‌شود که بدانیم آنان بیش از دیگران از صحت انتخابات مطلع بوده‌اند. چنان که سعید رضوی فقیه از اعضای نزدیک به حزب مشارکت نیز اذعان کرد: در صورت بازشماری صندوق‌ها، ممکن است چند صد یا چند هزار رأی بالا و پایین شود و همین نتیجه فعلی با کمی تفاوت به عنوان نتیجه انتخابات اعلام شود و آن وقت اصلاح‌طلبان باید پاسخگوی حوادث پرتلاطم در کشور باشند که صرفاً به خاطر بالا و پایین کردن چند هزار رأی به راه انداخته‌اند.[1]

۸. اعترافات مطبوعاتی

در میان اعترافات گوناگونی که پس از انتخابات و با انگیزه‌های گوناگون صورت گرفت، برخی اعترافات از سوی کسانی صورت گرفت که در دادگاه حاضر شدند و برای پاسخگویی به اتهامات خویش باید به برخی واقعیت‌ها اشاره می‌کردند. این مطالب که در جای خود باید به آنها رسیدگی شود تفاوت‌هایی با اعترافاتی دارد که شخص گوینده بدون آنکه لزومی به بازگویی مطالب در محضر دادگاه داشته باشد، در رسانه‌های جمعی و برای جلوگیری از گسترش خشونت‌ها و آشوب‌ها به آنها پرداخته است. در میان این اعترافات، مطالب امیرحسین مهدوی، از اعضای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و سردبیر روزنامه اندیشه‌نو، بیش از دیگران قابل توجه است. او در روز شنبه ۱۳۸۸/٤/٦ در خبرگزاری ایسنا حاضر شد و به ایراد سخنرانی پرداخت. مهدوی همچنین در پاسخ به اتهامات گوناگون سازمان مجاهدین انقلاب به وی در مصاحبه با خبرگزاری فارس گفت: «من داوطلبانه، خودخواسته و بر اساس تحلیل خودم آن مواضع را بیان کردم و حرف برخی‌ها درباره تحت فشار بودن من کذب است و آنها در حقیقت می‌خواهند واقعیت را جعل کنند. من صراحتاً اعلام کرده‌ام که حتی یک دقیقه هم در بازداشت نبوده‌ام و کسانی که این مسایل را مطرح می‌کنند باید برای ادعای خود ادله بیاورند و اِلا به راحتی می‌توان به هر کسی که مصاحبه‌ای می‌کند یا مطلبی را عنوان می‌کند این اتهام را وارد کرد که وی در بازداشت و تحت فشار بوده است. خوی پدرسالارانه و نگاه از بالا باعث می‌شود که به محض آن که نظر و تحلیلی متفاوت از آنچه آنها می‌خواهند منتشر می‌شود، فوری چنین بحث‌هایی را مطرح می‌کنند.»[2]

---

۱. «بزنید زیرش! از شمارش صندوق‌ها ضرر می‌کنیم»؛ *کیهان*؛ شنبه ۳۰ خرداد ۱۳۸۸؛ ص ۲.
۲. «مهدوی در گفتگو با فارس: حتی یک دقیقه هم در بازداشت نبوده‌ام»؛ *خبرگزاری فارس*؛ ۱۳۸۸/٤/۷؛ کد مطلب:

او همچنین در نامه‌ای که به این منظور منتشر ساخت، نوشت: «متأسفانه همانگونه که پیش‌بینی می‌کردم پس از کنفرانس خبری در روز شنبه مورخ ۱۳۸۸/۴/۶ جریان پدرخوانده اصلاحات در واکنش به اظهارات روشنگرایانه اینجانب متوسلِ تهمت و دروغ‌پراکنی شده‌اند و سعی کردند اظهارات مستدلی که در کنفرانس مذکور بیان داشته را اعترافات تحت فشار نشان دهند... امیدوارم پدرخوانده‌های اصلاحات به این رفتار پدرسالارانه خود پایان داده و اجازه تنفس و آزاداندیشی به نسل دوم اصلاحات بدهند.»

مطالب مهدوی که علاوه بر اطلاعات وی گاه با تحلیل‌های جامعه‌شناسانه و روانشناسانه نیز همراه بود به طور روشنی بیان می‌ساخت که گروهی از اعضای جبهه دوم خرداد که وی آنها را «پدرخوانده» می‌نامد و در ستاد موسوی نیز نفوذ زیادی داشتند ضمن آگاهی از نتیجه انتخابات چه در روزهای پیش از ۲۲ خرداد و چه پس از اعلام نتیجه، اما در پی پیشبرد برنامه‌ای از پیش تعیین شده بودند. او مطالب خود را با نقد بر تناقضات رفتاری و گفتاری موسوی آغاز می‌کند و می‌گوید:

> **نامزدی که فلسفه حضورش را در انتخابات دهم ریاست جمهوری بازگشت قطار قوه اجرایی کشور به ریل قانون عنوان می‌کرد، از شامگاه روز رأی‌گیری با اعلام نتایج پیش از شمارش آرا و پس از آن با عدم پذیرش نتایج شمارش آرا و از آن مهم‌تر عدم تمکین به ساز و کار قانونی پیش‌بینی شده برای رسیدگی به اعتراضات در مورد شمارش آرا، از پذیرش فرایند قانونی انتخابات سرباز زد. پس از آن و با گذشت یک هفته از ایام قانونی اعتراضات به شورای نگهبان و به ویژه بعد از خطبه‌های ۲۹ خرداد رهبر انقلاب، باز شاهد بودیم که با تهییج مردم، بیانیه‌های مختلف و تشویش اذهان عمومی قصد دارند در فرایندی غیرقانونی مطالبه خود را پی‌گیری کنند. این موضوع از وقتی حادتر شد که ردپای گروه‌های ضدانقلاب، بازماندگان خاندان پهلوی، کشورهای غربی، دشمنان قسم خورده مردم ایران و گروهک‌های تروریستی هم در اعتراضات و اغتشاشات و آشوب‌های تهران دیده شد و آنها با اعلام علنی و رسمی آن را تشویق کردند. اسناد، مدارک و قرائن متقنی هم دال بر مشارکت، همراهی و همدلی آنها در این پدیده، آشوب و اغتشاش تهران وجود دارد؛ یعنی عدم مرزبندی این گروه‌ها در زیست سیاسی این گروه‌ها رقم زده و خواهد زد.**

۸۸۰۴۰۷۱۲۴۲

در مورد تجمعات پیش از ۲۲ خرداد بزرگ‌ترین ظهور تجمعات در ایام تبلیغات نمونه‌ای بود که در تهران از میدان تجریش تا میدان راه‌آهن زنجیره انسانی بدون مجوز تشکیل شد. بعد از آن حدفاصل میدان انقلاب تا آزادی راهپیمایی برپا شد و هر دوی این حرکت‌ها به شهرهای مختلف هم تسرّی داده شد. ساختار این مجموعه‌ها بیشتر دو، سه گروه جوان بدون مجوز بودند که ذیل کمپین انتخاباتی خاتمی شکل گرفته بودند و برای مهندس موسوی هم استمرار یافته بودند. یک وب‌سایت اینترنتی با نام یاری‌نیوز وجود داشت. مجموعه‌ای به نام پویش حمایت از خاتمی و موسوی نیز بود که قبل از اعلام نامزدی خاتمی با کد ملی از علاقه‌مندان به کاندیداتوری آقای خاتمی ثبت‌نام می‌کرد. بعد از آن هم شبکه‌سازی شکل گرفت که آخرین عدد آن ٤٠٠ هزار نفر عنوان شد. بنا بود این شبکه چیزی مثل شبکه رأی در آینده شود و این افراد به شکل خوشه‌ای رأی جذب کنند و بانک اطلاعاتی از افراد تشکیل شود برای ناظرینی که می‌خواهند سر صندوق‌ها بروند. گروه سومی هم به نام ۸۸ بود. البته جلسات آن به شکل مستمر در محل جبهه مشارکت برگزار می‌شد و شاکله و ساختار آن مجموعه هم شاخه جوانان جبهه مشارکت بود. اما می‌خواستند حالت فراگیری به آن مجموعه بدهند و از اقشار و صفوف مختلف افراد در این مجموعه باشند. آن ساختار به این شکل بود که ۸۸ جوان در ۳۰ استان کشور ابتدا اعلام موجودیت کنند. پس از آن در هر استان ۸۸ نفر اعلام موجودیت کنند و همین طور ادامه پیدا کند تا به شکل یک شبکه خوشه‌ای شود که فرقش با سایت پویش این است که افراد، همدیگر را می‌شناسند. آن چیزی که گفته شد ۳۵ هزار فرد شناخته شده بود که مرتبط با این سیستم هستند. تجمعاتی که شکل گرفت عمدتاً توسط اینها بود. به نظر می‌رسد امری بود که جوانان بیش از دفعات قبل در مجموعه کمپین و سازمان انتخاباتی میدان‌دار باشند و این طور القا شود که اینها خودگردانند و دستوری از بالا ندارند. این طراحی در کنار تکرار و استمرار واژهٔ نگرانی، سلامت و صیانت از آرا در کنار استفاده از نمادهای رنگی و طراحی خوشه‌ای و سازمان‌یافته جوانان، تماماً منظومه‌ای را می‌سازد که در نتیجه شباهت زیادی با نمونه‌هایی در کشورهای دیگر دارد که آنها هم همه در مقاطع و نقطه عطف انتخابات اتفاق افتاد که آنها را تحت عنوان انقلاب‌های رنگی و مخملین می‌شناسیم.

مهدوی درباره شورای اصلی تصمیم‌گیری‌های این جبهه نیز گفت:

به نظر من یک جوّ مجازی و ساختار مجازی هست که القاء تصمیمات و خط اصلی در

هر برهه و مقطعی از فعالیت سیاسی و از طریق آنها شکل می‌گیرد. آنها همان حلقه بسته ابتدایی هستند. مثلاً عنوان جلسه، جلسه شورای مرکزی است و همه برابر رأی در آن حضور دارند. اما جو به گونه‌ای است که خیلی فضای فکر کردن، تصمیم‌گیری و گفتن صدای مخالف نیست و جو غالب جوی است که تصمیمات از قبل گرفته شده و بقیه باید با آن جو ناچاراً همکاری کنند و به نوعی حتی دستگاه فکری انسان هم کانالیزه می‌شود. شاهد مثال من تکرار گزاره «یا خاتمی یا هیچ‌کس» ده ماه قبل از انتخابات بود.

مهدوی در پاسخ به پرسش تئوریسین بحث تقلب نیز گفت:

این یک منظومه‌ای بود که بخشی از آن القای موضوع عدم سلامت و نگرانی از صیانت از آرا بود. فرایندی برای انتشار نظرسنجی و نتایج از پیش تعیین شده وجود داشت که به این کمک کند و این را اعلام کند، که نقطه نهایی آن همان بود که آقای موسوی در مصاحبه مطبوعاتی شب انتخابات گفتند در مرحله اول ایشان پیروز است و هر نتیجه‌ای غیر از این با تقلب همراه است. در حالی که در آن دقیقه‌ای که ایشان صحبت می‌کردند هنوز اخذ رأی در خیلی از جاها خاتمه نیافته بود؛ بنابراین برای القای صورت گرفتن تقلب نیاز به فضاسازی و باور عمومی بود که پیروز قطعی انتخابات آقای موسوی است. این مسئله مدام در شیبی تکرار می‌شد. ابتدا گفته شد آقای موسوی رأی منفی پایینی بر اساس نظرسنجی‌ها دارد. هر کس اسم نهادی را می‌برد، نوعاً نهادهایی نام برده می‌شد که نتوان گفت سندش کجاست. این پرسش نیز وجود داشت که آیا این نظرسنجی‌ها ملی است و شهر و روستا در آن متوازن است؟ به دلیل آن که تجربه انتخابات سال ۸٤ را داشتیم. در آن سال نظرسنجی‌هایی که منتشر می‌شد عدم صحتش تنها به انتخابات آقای احمدی‌نژاد محدود نمی‌شد. در نظرسنجی‌ها آقای کروبی نفر آخر اعلام شد در حالی که ایشان در نتایج نفر سوم شد. یا اینکه خبرگزاری ایرنا در خرداد ۸٤ چند روز مانده به رأی‌گیری نظرسنجی را منتشر کرد که در آن آقای معین و هاشمی درصد بالایی داشتند و به مرحله دوم می‌رفتند. پس ابتدا این القاء وجود داشت که آقای موسوی رأی منفی پایینی (در ابتدا) دارند. بعد به این مسئله پرداخته شد که ایشان رشد بالایی در هر مرحله نظرسنجی‌ها داشته‌اند. پس از آن گفته شد ایشان مرحله دومی خواهند بود و پرده آخر هم این بود که ایشان مرحله اولی خواهد بود. تا شب ۲۲ خرداد به ایشان باورانده شود که اعلام کند پیروز قطعی انتخابات است. تکرار گزاره نگرانی از سلامت، ردّ پایش از مدت‌ها پیش در رسانه‌ها دیده می‌شد. در بیانیه‌های گروه‌های سیاسی هم مثل جبهه

مشارکت، سازمان مجاهدین و مجمع روحانیون مدام بر این گزاره تأکید می‌شد. حتی در صورتی که ناظرین آقای موسوی در قریب به اتفاق صندوق‌ها برای آنها کارت صادر شده بود باز هم نسبت به تقلب هشدار داده می‌شد. مقامات سابق و اسبق وزارت کشور هم مدام این را در گفتگوها و مصاحبه‌ها تکرار می‌کردند.

در انتخابات گذشته و چند انتخابات قبل، نوعاً در داخل جبهه اصلاحات مثلاً در مقطع انتخابات مجلس ششم و هشتم و شورای سوم مسئولیت این کار (شبکه ناظرین و صیانت) به سازمان تحت رهبری آقای بهزاد نبوی واگذار می‌شد. در این مورد هم همینطور بود. ایشان در شهر تهران به دنبال جمع‌آوری افرادی برای معرفی به عنوان ناظر بود. همین موضوع نشان می‌داد که سمت و سوی القای نگرانی و تأکید بر لزوم صیانت از آرا به چه شکل است. علاوه بر این موضوع روی سایت‌های اصلاح‌طلبان این مسئله مدام به عنوان خط خبری تکرار می‌شد. خود آقای نبوی جلسات هفتگی را با مدیران رسانه‌های اصلاح‌طلب از چندین سال قبل داشتند، در حالی که صبغه رسانه‌ای ندارند و این خط خبری و القای خبرها به صورت متمرکز هدایت می‌شد.

مهدوی با اشاره به راهبرد «احمدی‌نژاد ستیزی» در محور تبلیغات انتخاباتی موسوی می‌گوید:

پروژه پرونده‌سازی گسترده برای عملکرد چهار ساله دولت نهم هم وجود داشت که بعد در انتخابات دیدیم بسیار به کار آمد. آقای موسوی که در نیمه اسفندماه اعلام ورود کرده بود. بعد هم ۱۵ روز کشور تعطیل بود. این گردآوری آمار، اطلاعات و ارقام و کنار هم چیدن آنها نشان از یک سازمان‌یافتگی قبلی داشت و این مجموعه به شکل نامتوازن و بی‌سابقه‌ای بین تخریب رقیب و اثبات نامزد عمل می‌کردند. در همه دنیا نقد وضع موجود امر پذیرفته شده‌ای برای کاندیداهایی است که می‌خواهند وارد صحنه شوند، اما دلایلی هم برای این که چرا باید به من رأی بدهید نیز وجود دارد که در این باره عملاً هیچ مستند و برنامه مدونی وجود نداشت. تنها در مناظره آخری که آقای موسوی به تلویزیون رفت، دیدیم که یک مجلد برنامه ایشان آماده شده که آن را نشان دهند. قطع نظر از محتوا که بسیار آشفته بود و برنامه مشخصی وجود نداشت، در مورد خود کمپین هم شعار واحدی نبود و گزاره‌ای که دال بر اداره کشور باشد، دیده نمی‌شد. البته نکات پراکنده‌ای مثل جمع کردن گشت ارشاد و یامسائلی راجع به دانشگاه‌ها بود اما برنامهٔ مدونی وجود نداشت و بیشتر انرژی برای تخریب گذاشته شد. مصاحبه‌های اولیه موسوی

نشانگر همان موسوی نخست‌وزیر زمان دفاع مقدس بود، اما بعد از اعلام نامزدی و انصراف آقای خاتمی گروه‌هایی که به مثابه گروه‌های فشار دور وی را گرفتند قرائتی از او ارائه دادند که با موسوی پیش فرق می‌کرد تا اینکه گفتمان خط امامی موسوی دچار تغییر شد و به خاطر به دست آوردن رأی عده‌ای، رأی بسیار دیگری را از دست داد. پیش از نوروز قرار بود موسوی در صف‌بندی‌ها تقسیم نشود. حتی آقای خاتمی می‌گفت شاید موسوی رأی اصلاح‌طلبی من را نداشته باشد اما بین اصول‌گرایان رأی دارد. محصور شدن آقای موسوی در گروه‌های فشار اطرافش باعث همین اتفاقی شد که منجر به گرفتن مواضع و عدم پذیرش نتیجه انتخابات از سوی ایشان شد.

در مورد اتفاقات پس از انتخابات که نقطه شروع آن مصاحبه شب ۲۲ خرداد آقای موسوی بود جوّ عمومی داخل ستاد و گروه‌های اصلاح‌طلب عدم اعتنا به روند انتخابات و عدم پذیرش نتایج اعلام شده بود. حتی شکایت مشخصی واصل نشد و تنها نامه هفت‌ماده‌ای به شورای نگهبان داده شد که عناوینی کلی بود. این روند ادامه پیدا کرد تا امروز که من شخصاً امنیت کشور را در خطر می‌بینم و احساس مسئولیت می‌کنم که در این باره صحبت کنم. به نظر من اسیر شدن آقای موسوی در حلقه این گروه‌ها و دور شدن ایشان از موسوی چند ماه قبل مدلی است که می‌توان با آن وضع موجود را تحلیل کرد؛ چرا که این اتفاقات به اغتشاشات خیابانی منجر و باعث شد گروه‌هایی که قبل از ۲۲ خرداد به صورت قانونی و با مجوز در چارچوب نظام فعالیت سیاسی می‌کردند پس از آن با گروه‌های تروریست، معاند، وابستگان خاندان پهلوی و شبکه‌های خارجی همصدا شوند.

مهدوی در تحلیل روانشناسانه قابل‌توجهی که از موسوی ارائه می‌دهد، می‌گوید:

به نظر می‌رسد آقای موسوی دچار ابهام و گرهٔ ذهنی شده‌اند و از قضاوت تاریخ نسبت به رفتار خود در بازه زمانی طولانی‌تر نگرانی دارند. به دلیل اینکه از اول ایشان ادعای بُرد کرده بودند و تصور می‌کنند این سرمایه ۲۰ سال سکوت پس از هشت سال نخست‌وزیری بسیار سرمایه ذی‌قیمتی بوده که آن را وارد عرصه انتخابات کرده‌اند. حالا با داشتن این شکست، این مسئله برایشان باورپذیر نیست. با نپذیرفتن شکست در انتخابات هم قافیه پیدا کردن برای شعری که یک مصرعش گفته شده مشکل پیدا کرده است. حالا که بیانیه‌های تهییج‌آمیز آقای موسوی باعث کشته شدن تعدادی از هموطنانمان شده، ایشان خود را در قضاوت تاریخی گرفتارتر می‌بینند. مهدوی در پایان

سخنانش و در نگاهی کلی به فرایند انتخاباتی در ایران گفت: تمام دولت‌ها پس از انقلاب دو دوره‌ای بودند و اگر غیر از این نتیجه‌ای حاصل می‌شد، عجیب بود. همچنین باید به نسبت دولت با بدنه جامعه اشاره کرد. آقای موسوی در اسفندماه اعلام نامزدی کرد و فرصت سفر به همه جا را نداشت اما اصلی‌ترین رقیبش کسی بود که ۶۰ سفر استانی رفته بود و نفوذ گسترده‌ای به ویژه با روند کار ملی و خدمتگزاری در روستاها و نقاط محروم داشت. این احساس همبستگی و نزدیکی با اقشار مختلف سختی پیروزی برای آقای موسوی را توضیح می‌دهد. همچنین فهم این پدیده که نتایج به دست آمده از مناطق شمالی تهران به سراسر کشور قابل تعمیم نیست، کار ساده‌ای است. در روز انتخابات البته افراد واقع‌بینی بودند که فهمیده بودند آقای احمدی‌نژاد در بسیاری از مناطق رأی غالب را دارد اما متأسفانه جوّ برخی افراد و گروه‌ها باعث شد آقای موسوی پیش از اعلام نتیجه، اعلام پیروزی کند.[1]

۹. اعتراافات در دادگاه

روشن است که وقتی سخن از اعتراف در دادگاه به میان می‌آید، گروهی که از اعترافات متضرر می‌شوند، از پاسخگویی درباره محتوای اعترافات طفره بروند و آن را به عوامل انگیزشی مانند شرایط سخت زندان و برخی مواد مانند قرص و آمپول نسبت دهند. در این میان، ممکن است بخش‌هایی از جامعه که اصولاً رویکرد بدبینانه دارند نیز چندان با خوش‌بینی به اعترافات ننگرند. اما درباره اعترافات آنچه که اهمیت دارد منطق درونی مطالب گفته شده، استدلال‌ها و چگونگی انطباق آنها با واقعیت‌های بیرونی است که موضوعی متنی و فرامتنی است. انسجام و پیوستگی مطالب و ارتباط آنها با دیگر شواهد بیرونی می‌تواند مخاطب را در تحلیل مطالبی که با آن مواجه است یاری رساند. این ادعای انگیزشی که بسیاری از معترفین در دادگاه در شرایط عادی لب به اعتراف نمی‌گشایند را شاید نتوان انکار کرد، اما حتی اگر آن را واقعیت بدانیم هم از ارزش‌های اعترافاتی که از انسجام درونی و استدلال و بیّنه برخوردار است نمی‌کاهد. به هر طریق، طبع آدمی به گونه‌ای است که به راحتی علیه خود سخن نمی‌گوید و تا تسهیل‌کننده‌ای در میان نباشد کمتر امکان وقوع اعتراف وجود دارد. قطعاً یکی از این موارد تسهیل‌کننده خلوت کردن با خود و دور شدن از هیاهوی

۱. «امیرحسین مهدوی؛ عدم تمکین برخی گروه‌ها به فرایندهای قانونی انتخابات، فصل نوینی را در زیست سیاسی آنها رقم خواهد زد»؛ *خبرگزاری ایسنا*؛ ۱۳۸۸/٤/٦.

سیاست و زندگی روزمره و حلقه اطرافیان است که با بازداشت معترفین عملاً انجام شده است. با وجود این، مهمتر از مسائل انگیزشی، آنچه که درباره اعترافات اهمیت دارد، اصل مطالب گفته شده و محتوای اعترافات است که با توجه به داده‌های دیگر می‌توان آنها را تفسیر کرد و درباره اعترافات داوری کرد.

به هر طریق، پس از انتخابات تعدادی از افرادی که علاوه بر ادعای تقلب در دامن زدن به آشوب‌ها نقش برجسته‌تری داشتند بازداشت شدند. آنان که پیش از بازداشت بر طبل تقلب می‌کوبیدند،[1] پس از آن به طور مبسوط و همراه با شواهد و استدلال به تشریح پروژه «ادعای تقلب» در دادگاه پرداختند و اصولاً آن را پروژه‌ای برای آشوب‌های پس از انتخابات و برای گرفتن امتیازاتی از حکومت معرفی کردند. نخستین جلسه دادگاه متهمان حوادث پس از انتخابات که در ۱۰ مرداد برگزار شد تبدیل به تریبون اعترافات دو فعال سیاسی برجسته جبهه دوم خرداد شد. اعترافات محمدعلی ابطحی و محمد عطریانفر آغازگر اعترافاتی بود که جبهه دوم خرداد را به انفعال شدید کشاند و تا میزان قابل‌توجهی توانست آرامش را به جامعه سیاسی کشور بازگرداند.

در میان مطالب گفته شده سخنان ابطحی بیش از دیگران مورد توجه جامعه قرار گرفت. ابطحی که عضو مجمع روحانیون، رئیس دفتر و معاون خاتمی و از نزدیکان او به شمار می‌رفت در نخستین جلسه دادگاه چنین آغاز کرد که:

بنده شخصاً از معدود کسانی بودم که در موضوع انتخابات با حضور موسوی موافق نبودم. سال ۸٤ که وی برای حضور در انتخابات مطرح شده بود، بنده مخالفت کردم؛ چرا که این مقطعی که وی در سیستم حکومتی حضور نداشت، می‌توانست توهماتی را برای موسوی ایجاد کند که این توهمات به کشور آسیب می‌زد. انتخابات دور دهم، انتخابات متفاوتی بود و شاید انتخاباتی بود که دو تا سه سال برای آن کار شده بود و تصور می‌کنم که اصلاح‌طلبان پس از شکست در سه انتخابات برای به نوعی محدود کردن مقام معظم رهبری و اعتقادات مردم حرکت کردند. بنده اعتراف می‌کنم که بخش عمده‌ای از سفرهای خاتمی به عنوان سفرهای تبلیغی بود که این سفرها بتواند توجهات را معطوف به وی کرده و خاتمی را تنها شانس پیروزی در انتخابات ایران مطرح کند. اما اصلی‌ترین اتفاقی که در این انتخابات افتاد و البته در طول برگزاری، قبل و بعد از

---

۱. به طور نمونه بنگرید به: «صفایی فراهانی: نباید در مقابل بی‌قانونی‌ها سکوت کرد»؛ روزنامه *کلمه سبز*؛ ۱۳۸۸/۳/۲٤.

انتخابات هم مطرح بود، مسئله تقلب است. «تقلب» از زمانی اسم رمز آشوب شده بود که در آن لشکرسازی برای تقلب وجود داشت و تمرین پهن شدن مردم در خیابان‌ها هم در آن وجود داشت. تمرین نگه داشتن گستردهٔ مردم در خیابان‌ها در چارچوب تقلب بود که می‌توانست معنا پیدا کند. آنچه که به عنوان انقلاب رنگی یا مخملی عنوان کردند بنده فکر می‌کنم ظرفیت آن در کشور وجود داشت. البته نمی‌دانم که نیت آن واقعاً وجود داشته یا نه ولی اگر این ظرفیت در کشور ضعیف‌تری موجود بود، موفق می‌شد و در خصوص رسانه هم باید گفت که رنگ سبز بیشتر تبدیل به یک رسانه شده بود. اینکه هنوز نتایج انتخابات مشخص نشده و موسوی خود را به عنوان رئیس‌جمهور ایران معرفی می‌کند و البته خاتمی هم در این بین به وی تبریک می‌گوید نشان‌دهنده نوعی تفاوت دیدگاه در بحث تقلب است. تقلب واقعاً در ایران وجود نداشت چرا که در انتخابات سال ۸٤ وقتی فاصله کروبی و احمدی‌نژاد کمتر از نیم میلیون بود، وزارت کشور خاتمی نپذیرفت که کلمه تقلب مطرح شود لذا کروبی تخلف در انتخابات را مطرح می‌کرد و بنده تعجب می‌کنم که در این انتخابات با وجود اختلاف ۱۱ میلیونی چگونه بحث تقلب مطرح می‌شود. همه ما در مصاحبه‌های مختلفی گفته بودیم که در بدترین شرایط بین یک تا دو میلیون بیشتر امکان تقلب وجود ندارد. فلذا می‌گفتیم اگر بتوانیم از این میزان عبور کنیم کاندیدای ما در انتخابات پیروز می‌شود، واقعاً ما اصلاح‌طلبان در بسیاری از موارد صداهایی را [که] باید می‌شنیدیم، نمی‌شنیدیم یا صدای همه را نمی‌شنیدیم و در واقع صداهای جامعه متوسط به بالا را می‌شنیدیم و در واقع این توهم، توهم بزرگی بود که موسوی پیدا کرده بود و احساس می‌کرد که تقلب ۱۱ میلیونی امکان‌پذیر است.[1]

زمانی که قرار بود موسوی مدارک مربوط به بحث تقلب در انتخابات را مطرح کند به خاطر دارم در جلسه مجمع روحانیون مبارز وقتی بحث ارائه مدارک تقلب در انتخابات مطرح شد یکی از دوستان که قبلاً وزیر کشور هم بود گفت همه این مدارک اگر جمع شود و درست هم باشد ۷۰۰ هزار رأی بیشتر نمی‌شود. بنده وقتی از موسوی به عنوان هندوانه سربسته یاد کردم به خاطر همین توهمات بود که در موسوی وجود داشت که وی امکان تقلب ۱۱ میلیونی را امکان‌پذیر می‌دانست. پس از انتخابات هاشمی رفسنجانی، موسوی و خاتمی در جلسه مشترکی هم‌قسم شدند که پشت یکدیگر را خالی نکنند و

---

۱. «ابطحی عضو شورای مرکزی مجمع روحانیون: تقلب اسم رمز آشوب بود»؛ خبرگزاری *فارس*؛ ۱۳۸۸/۵/۱۰.

بنده نمی‌دانم که این تنها نگذاشتن و یاری کردن یکدیگر پس از ۱۱ میلیون فاصله برای چه بود. شاید خاتمی دلیل خود را داشت، موسوی شاید کشور را نمی‌شناخت. ولی خاتمی با همه ارادتی که به وی دارم اتفاقاً بر عکس همه مسائل را می‌دانست، توانایی و اقتدار مقام معظم رهبری را می‌شناخت، اما به خاطر اتفاقات موسوی را همراهی کرد که این همراهی خائنانه بود. هاشمی در ذهن خود قصد انتقام از احمدی‌نژاد و مقام معظم رهبری را داشت، اینها همه مسائلی بود که در ذهن موسوی به عنوان توهم همراهی شکل گرفته بود. خاتمی حق نداشت ظرفیت اصلاحات را پای موسوی بریزد، حتی موسوی هم این ظرفیت را نداشت. البته بنده طرفدار ریاست جمهوری احمدی‌نژاد نبودم ولی زمانی که ۱۱ میلیون در انتخابات فاصله ایجاد شد به عنوان کسی که طرفدار مردم‌سالاری هستم این مسئله را نپذیرفتم و با این موضوع جلوی فضای رشد مدنی را گرفته و به فرهنگ و تاریخ ایران خیانت کرده‌ام. ولی اگر به جای پیام به موسوی به احمدی‌نژاد تبریک می‌گفتیم امروز بهترین وضعیت را در تاریخ ایران دارا بودیم.

کار بدی کردم که در راهپیمایی شرکت کردم ولی کروبی به بنده گفت که ما با این رأی کم نمی‌توانیم مردم را به خیابان‌ها دعوت کنیم. ولی خود برویم تا به نوعی اعتراضمان را نشان بدهیم. موسوی به کروبی پیغام داده بود که من چیزی برای از دست دادن ندارم، موسوی اگر چه چیزی برای از دست دادن نداشت ولی با توجه به رأی ۱۳ میلیونی با این پیگیریِ آشوب‌ها خیلی چیزها را از دست داد و ما افتخار این حضور ۴۰ میلیونی را از دست داده و آن را خدشه‌دار کردیم. ما می‌توانستیم در دنیا بهتر از این باشیم. موسوی در بسیاری از موارد می‌گفت من طرفدار مردم مسلمان هستم. این در حالی است که این آشوب‌ها دلبستگی‌های مردم مسلمان را نسبت به ایران قطع کرد. موسوی می‌گفت که من طرفدار خط امام هستم و همیشه روی نظام و امام تأکید می‌کرد، اما هیچ‌کس نمی‌تواند روی امام و نظام تأکید کند ولی در عین حال کوچکترین عملی انجام دهد که نظام را هم به خطر بیندازد. چرا که امام فرموده‌اند حفظ نظام از اوجب واجبات است. اگر مقام معظم رهبری نبودند یا اگر ایشان یک قدم به عقب می‌نشستند امروز هلال ناامنی ایران، افغانستان و پاکستان شکل می‌گرفت و در صورتی که این هلال تشکیل می‌شد، دیگر هیچ جا اثری از انقلاب نمی‌ماند. از این رو ملت ایران باید از تیزهوشی مقام معظم رهبری و سربازان با نام و بی‌نام ایران که این کشور را از این مسئله نجات دادند تشکر کند.

معمولاً ما نیمی از شجاعت را تعریف کرده‌ایم، اما شجاعت بزرگ‌تری هم وجود دارد که

بنده از آن استفاده می‌کنم. اگر انسانی احساس کند که به دیدگاهی رسیده و این دیدگاه به نفع نظام است، بیان آن شجاعانه‌تر است از بیان دیدگاه و نظر اپوزیسیون در مقابل حکومت و نظام. لذا به همه دوستان می‌گویم و همه دوستانی که صدای ما را می‌شنوند بدانند که موضوع تقلب در ایران دروغ بود و در واقع «تقلب» موضوعی بود تا آشوب‌ها شکل بگیرد تا ایران همانند افغانستان و عراق بشود، تا جایی که کشور دچار آسیب و سختی بشود.[1]

در این دادگاه پس از ابطحی، عطریانفر نیز با استقبال از تقسیم‌بندی ابطحی در مفهوم «شجاعت» انگیزه خود برای اعتراف را چنین عنوان کرد که «آمده‌ایم بگوییم جزو نظام هستیم و آماده‌ایم خود را بشکنیم و بگوییم از نظام دفاع می‌کنیم.» عطریانفر پس از ذکر تاریخچه انحرافات جبهه دوم خرداد در ذکر دلیل آن گفت: «به دلیل زاویه گرفتن از ولایت فقیه دچار نوعی نفاق شدیم و ظاهر و باطن ما متفاوت شد.» وی در توضیح ادعای تقلب نیز گفت: «در انتخابات ما دچار خلط مبحث شدیم و موضوع تخلف را در جایگاه تقلب قرار دادیم.» «ما تقلب را به مجریان نسبت می‌دهیم اما در تعریف مجریان دچار مشکل هستیم زیرا مجریان شامل افراد معتمد محل نیز می‌شود که طرفداران هر یک از کاندیداها در میان این معتمدان وجود دارند و نیز با توجه به اعتقادات مذهبی این افراد نمی‌توانند تقلب کنند.» لذا حجم بزرگ مجریان معتمدین هستند و آنان کسانی‌اند که از ابتدای انقلاب مورد احترام مردم بوده و در هیچ حوزه‌ای اجازه تقلب نمی‌دهند و کسی که بخواهد تقلب بکند خود را کوچک می‌کند. تقلب یک رویکرد بیرون از مجریان است و این موضوع هم از مقاطع اول انقلاب تاکنون حجمش کمتر از سه درصد است.»[2]

عطریانفر در همان روز و در نشست خبری که پس از دادگاه تشکیل شد درباره وضعیت فکری دیگر عناصر بازداشت شده این جبهه گفت: «دوستان ما نیز مشابه ما فکر می‌کنند اما توان اعلام ندارند.»[3] اما همانطور که عطریانفر گفت بسیاری از افراد بازداشت شده نیز به تدریج پس از آنها جرأت یافته و لب به اعتراف گشودند: سعید حجاریان، حمزه کرمی، عبدالله رمضان‌زاده، هدایت‌الله آقایی، سعید شریعتی، مسعود باستانی، شهاب‌الدین طباطبایی و

---

۱. «ابطحی: هاشمی رفسنجانی، موسوی و خاتمی قسم خورده بودند یکدیگر را تنها نگذارند»؛ خبرگزاری *فارس*؛ ۱۳۸۸/۵/۱۰.

۲. «عطریانفر: با زاویه گرفتن از ولایت فقیه دچار نفاق شدیم»؛ *خبرگزاری فارس*؛ ۱۳۸۸/۵/۱۰.

۳. «گزارش کامل اظهارات ابطحی و عطریانفر در کنفرانس مطبوعاتی و جلسه دادگاه»؛ *خبرگزاری ایسنا*؛ ۱۳۸۸/۵/۱۰.

صفایی فراهانی از جمله این افراد بودند. عبدالله رمضان‌زاده در چهارمین دادگاه رسیدگی به اتهامات متهمان حوادث پس از انتخابات در اظهارات خود گفت: هر طور به مسئله انتخابات نگاه می‌کنم به این نتیجه می‌رسم که انتخابات در مسیر قانونی و درست انجام شده و پذیرش آن برای همه تکلیف قانونی است و نباید در آن شبهه ایجاد کرد. ما باید به خاطر تحلیل غلط از مردم عذرخواهی کنیم. چون قبلاً به مردم گفتیم اگر مشارکت حداکثری شود ما پیروزیم. ولی حالا که مشارکت حداکثری شد ما پیروز نشدیم، بنابراین تحلیل ما اشتباه بود و از [این] بابت باید عذرخواهی کنیم. وی که قائم‌مقام حزب مشارکت بود در اعتراض به بیانیه‌های تند و خارج از چهارچوب نظام سیاسی کشور از سوی حزب مذکور می‌گوید: «من تحلیل حزب را قبول ندارم و این تخلف صریح حزبی است و غیرقابل پذیرش و فاقد وجاهت قانونی است. این تحلیل بسیار مغشوش، ناچسب و غیرمنطبق بر واقعیت است.»[1]

محسن صفایی فراهانی در ردّ ادعای «تقلب» که به گفته وی از قبل از این نیز قابل تشخیص بود در تحلیل چرایی نتیجه انتخابات در پایان جلسه دادگاه در جمع خبرنگاران گفت: «دولت نهم در چهار سال اخیر اقداماتی از قبیل پرداخت انواع و اقسام وام‌ها به روستاها و کمک به حاشیه شهرها داشتند و برای مثال به یک میلیون خانوار زمین‌های ۹۹ ساله و به ۲۰ میلیون نفر سهام عدالت داده است. این اقدامات در سطح کلان آثار منفی اقتصادی مانند رشد نقدینگی و کاهش رشد سرمایه‌گذاری داشته ولی در اقتصاد خرد، مشکل بسیاری از دهک‌های پایین را حل کرده است و تزریق این نقدینگی باعث شد تا مشکلات به صورت مقطعی حل شود. بنابراین از قبل هم محرز بود که دولت موجود با یک اختلاف بالایی برنده خواهد شد و نیازی به تقلب نبود و من این موضوعات را در دفاعیه خود نیز آورده‌ام.»[2]

سعید شریعتی از اعضای ستاد موسوی نیز در نامه دفاعیه خود در دادگاه مسائل مربوط به «مسئله تقلب» و حوادث انتخابات را چنین تحلیل می‌کند که:

ریشه اصلی رخدادهای غم‌انگیز اخیر انتشار و دامن زدن به شایعه تقلب گسترده در انتخابات بود. ادعایی فوق‌العاده بزرگ و مسئولیت‌آور با تکیه بر حداقل مستندات و صرفاً بر اساس شایعات، اخبار ناموثق و گزارش‌های نادقیق. من در اینجا بلکه از پیش معتقد بوده‌ام که

---

۱. «انتخابات در مسیر قانونی و درست انجام شده»؛ *خبرگزاری فارس*؛ ۱۳۸۸/۶/۳، کد مطلب: ۸۸۰۶۰۳۰۶۷۹

۲. «صفایی فراهانی در جمع خبرنگاران: راهپیمایی‌های پس از انتخابات را شرکت و تأیید نکرده»؛ خبرگزاری فارس؛ ۱۳۸۸/۶/۳؛ کد مطلب: ۸۸۰۶۰۳۱۳۴۸

در انتخابات تقلب نشده است. به این معنا که اعداد و ارقام اعلام شده با تقریب معقول و مرسوم همه انتخابات‌ها همین است. به اعتقاد من در مکانیزم موجود رأی‌گیری و شمارش آرا خصوصاً در انتخابات ریاست جمهوری که به صورت سراسری و معمولاً با تعداد کمی از نامزدها برگزار می‌گردد امکان تقلب در حدی که با چنین فاصله‌ای آرا را دگرگون کند وجود ندارد.

ریشه توهم به وجود آمده آنجاست که اصلاح‌طلبان گمان می‌کردند با افزایش مشارکت به بالای ٦۰ درصد پیروزی آنان قطعی است اما این تحلیل مبتنی بر یک شرط مقدّر بود و آن این که جامعه احساس کند میان اصلاح‌طلبی و به اصطلاح اصول‌گرایی برمی‌گزیند. مشارکت به ۸۵ درصد رسید، اما چون آن شرط مقدر حاصل نشد و دو قطبی دیگری در جامعه رواج یافت، خصوصاً با آن ناشکیبایی و اشتباهی که یکی از بزرگان حامی نامزد مورد حمایت ما در روزهای منتهی به انتخابات مرتکب شد نتیجه غیر از آن چیزی شد که ما تصور می‌کردیم.

مهم‌تر آن که چون همواره اصل بر صحت انتخابات است مگر آن که خلاف آن مستندات ثابت شود مجموعه مستندات و استدلال‌های ارائه شده از سوی نامزد مورد حمایت ما به هیچ عنوان کفایت از ابطال سراسری انتخابات نمی‌کند و حداکثر در صورت وارد بودن اعتراضات منجر به ابطال صد، دویست یا حداکثر پانصد صندوق می‌شود که با خروج آرا همه کاندیداها از این صندوق‌ها از مجموع نتایج تغییر محسوسی در نتیجه انتخابات حاصل نمی‌شود... گذشته از موضوع تقلب آقای مهندس موسوی به عنوان کاندیدای مورد حمایت ما اشتباهات بزرگ دیگری نیز مرتکب شدند. اشتباه اول ایشان ورود نابهنگام، ناهماهنگ و بدون برنامه تبلیغاتی و بدون چشم‌انداز روشنی برای چگونگی اداره کشور در آینده بود که موجب شگفت‌زدگی، سردرگمی و به هم ریختن برنامه انتخاباتی اصلاح‌طلبان شد. ایشان علیرغم اینکه در بیست سال گذشته در مجامع علمی و برخی مراجع حکومتی مناصب سیاسی و فرهنگی داشته‌اند اما به دلیل پرهیز از ورود فعال در عرصه کنش‌گری سیاسی حرفه‌ای و جمعی با پیچیدگی‌های عمل سیاسی در این دوران آشنایی کامل نداشتند و برای هدایت و رهبری یک جریان انتخاباتی و سیاسی از ظرفیت و مهارت کافی برخوردار نبودند؛ لذا دو عارضه توهم و استغنا که من همواره در نقد رفتار ایشان و اطرافیانشان بیان داشته‌ام هم موجب پدید آمدن اصطکاک‌های فراوان در طول مسیر حرکت‌های انتخاباتی و هم زمینه‌ساز تحریک‌پذیری و عملکرد احساسی

ایشان در رویارویی با نتایج انتخابات شد.
عدم تعادل و عدم برخورداری ایشان و ماشین انتخاباتی‌شان از یک شیب و شتاب قابل تحمل در فرایند رفتار تبلیغاتی و انتخاباتی مشکل و اشتباه دیگر ایشان بود. ایشان در حالی پا به عرصه رقابت گذاشت که حتی میانه‌روترین اصلاح‌طلبان هم به رفتار و ادبیات محافظه‌کارانه و به قول خودشان اصلاح‌طلبی اصول‌گرایانه ایشان (انتقاد) داشتند و ظرف کمتر از سه ماه با چنان سرعت و شتابی پیش رفتند که حتی تندروترین مخالفان نظام به جرگه حامیان ایشان پیوستند. به صراحت معتقدم دستگاه فکری و ماشین انتخاباتی ایشان تاب و تحمل چنین شتاب سهمگینی را نداشت و در مقابل آثار این شتاب ناتوان، شکننده، آسیب‌پذیر و آسیب‌زننده می‌نمود و چنانچه ایشان انتخاب می‌شد تازه اول مشکل ایشان در رویارویی با سیل توقعات و انتظارات متناقض و متضاد بود که به طور طبیعی آثار خود را بر ثبات و آرامش و روال طبیعی اداره کشور می‌گذارند.
اشتباه دیگر و بزرگ‌ترین اشتباه آقای موسوی نوع مواجه ایشان با مسئله نتایج انتخابات و نحوه اعلام آن بود که تعجیل تحریک‌شدگی، احساسات‌زدگی موجود در آن از سیاست‌مداری باسابقه و پخته چون ایشان بعید می‌نمود. ادعای فوق‌العاده بزرگ تحریک‌کننده و خطرناک ایشان صرفاً مبتنی بر برخی گزارش‌های ناکافی و ناموثق تک‌روانه و اسباب تحمیل پیروی ناگزیر گروه‌ها و شخصیت‌های سیاسی حامی از ایشان بود. شرایط و اقتضائات رفتار جمعی ایجاب می‌کرد ایشان با تأمل و تحمل بیشتر و گردآوری اطلاعات و مستندات کافی و محکمه‌پسند نحوه تصمیم‌گیری در مورد چگونگی برخورد با نتایج انتخابات را به گروه‌های سیاسی مجرب حامی خود و هزینه و فایده کردن هر تصمیمی بر مبنای خصایل و خصایص موجود در عرصه سیاسی کشور و میزان تحمل تنش در ساختار سیاسی پس از ادعایی به بزرگی تقلب چند میلیونی در انتخابات واگذار می‌نمود... مشکل استراتژیک میان ما و نظام است که دوستان هم حزبی را به آن ارجاع می‌دهم. مهم‌تر از همه آنها اینکه ما علیرغم این ادعا در مرامنامه خود که رسالت خویش را گسترش پایگاه مشروعیت حکومت دینی و ولایت فقیه قلمداد کرده‌ایم اما در طول ده سال گذشته از این معنا فاصله گرفته‌ایم و [بین] ما و رکن اصلی نظام بی‌اعتمادی و عدم تعامل سازنده پیش آمده است و سیاست‌ورزی در حزب ما را با بن‌بست مواجه کرده است... .
گذشته از این موارد ما در این انتخابات نیز اشتباهات بزرگی را مرتکب شدیم، از جمله،

حمایت ناگزیر و تحمیلی و ناگهانی ما از آقای مهندس موسوی بدون آن که از برنامه تبلیغی، رفتار انتخاباتی و دیدگاه روشن ایشان برای اداره کشور اطلاع کافی داشته باشیم. در حالی که ایشان حتی حاضر نبود با اعضای بلندپایه حزب ما عکس یادگاری بگیرد و به گونه‌ای با ما رفتار می‌شد که انگار حزب ما وصله‌ای ناچسب در مجموع حامیان ایشان است. بارها در میان خود بحث کرده بودیم که کشور نیازمند تزریق روحیه گفتگو و صلح و آرامش به جای تنش‌های فرساینده سیاسی و یقه‌گیری‌ها و اتهام‌زنی‌ها است اما آقای موسوی با خصایص فردی که داشت به راحتی اسیر این نوع بازی‌ها شد و نوید تداوم اینگونه کشمکش‌ها و رویارویی‌ها را به جامعه داد... .

خاطرتان هست که در ایام انتخابات، سرود سازمانی یکی از فرقه‌های ضدانقلاب توسط بخش‌هایی از ستاد آقای موسوی برگزیده شده و بر روی آن نماهنگ انتخاباتی ساخته شد... در آنجا وعده می‌داد که «تفنگ و گل و گندم داره میاد» من می‌خواهم برادرانه عرض کنم اگر این موج سبز بر مدار شخص محوری، مدعاهای بزرگ و بی‌پشتوانه، توهم و استغنا و تحمیل هزینه بر مردم و نظام در عمل به رویارویی بانظام برآمده از انقلاب اسلامی سوق یابد و از آن ناگوارتر مطمح نظر و مورد طمع بیگانگان قرار گیرد، یقین بدانید از گل و گندم در آن خبری نخواهد بود و خدا نکند که منجر به آوردن تفنگ تنها شود که در آن صورت نه فقط از باد سبز بهار رونق و پیشرفت و شکوفایی این آب و خاک خبری نخواهد بود، بلکه باد مسموم خشونت و خونریزی همه را با خود خواهد برد.[۱]

حمزه کرمی، مدیرمسئول پایگاه اینترنتی جمهوریت، که در چهارمین دادگاه متهمین حوادث پس از انتخابات به دفاع از خود پرداخت، اصولاً اتفاقات انتخابات دهم ریاست جمهوری که با ادعای تقلب آغاز شد را با انتخابات نهم ریاست جمهوری مرتبط دانست. وی در آغاز از مهدی هاشمی به عنوان مدیر اصلی سایت نام برد و خود را مدیر اسمی آن عنوان کرد. وی درباره فعالیت اعضای سایت در طول مدت انتخابات گفت: پرسنل سایت با چاپ شبنامه در ستادهای میرحسین موسوی و توزیع آنها، به تضعیف دولت و نظام می‌پرداختند. جاسبی به بنده گفت که باید هر کاری انجام دهیم تا هر کسی به غیر از احمدی‌نژاد رئیس‌جمهور شود. وی که در سازمان بهینه‌سازی مصرف سوخت و از زمان انتخابات نهم ریاست جمهوری با مهدی هاشمی همکاری داشته، می‌گوید: «وی معتقد بود که انتخابات در

---

۱. «سعید شریعتی: حزب مشارکت در یک انحراف سیاسی قرار گرفته است»؛ خبرگزاری *فارس*؛ ۱۳۸۸/۶/۳؛ کد مطلب: ۸۸۰۶۰۳۰۷۰۱.

ایران با پول بیت‌المال برگزار می‌شود و اعتقادی به هزینه شخصی برای انتخابات نداشت... پول‌هایی که وی برای تبلیغات در انتخابات دور نهم انتخابات ریاست جمهوری برای پدرش هزینه کرد معادل ۲ میلیارد تومان بود.» کرمی که به طور ضمنی تنش‌های انتخابات دهم را در انتخابات نهم ریاست جمهوری ریشه‌دار می‌دانست، درباره مسائل مربوط به انتخابات دهم ادامه می‌دهد:

مهدی هاشمی با بنده صحبت کرد و گفت که ما باید برای انتخابات کار رسانه‌ای قوی‌ای را آغاز کنیم. چند روز بعد هم در جلسه‌ای جاسبی به بنده گفت که باید هر کاری انجام دهیم تا هر کسی به غیر از احمدی‌نژاد رئیس‌جمهور شود. از این رو ما نیز سایت جمهوریت را با مدیریت رسمی مهدی هاشمی راه‌اندازی کردیم، البته چند روز بعد جاسبی با تغییر نظر به ما اطلاع داد که بنده می‌خواهم در انتخابات بدون موضع باشم لذا دستور تعطیلی سایت جمهوریت را صادر کرد، ولی با فشارهای هاشمی این سایت به کار خود همچنان ادامه داد. سایت جمهوریت ابتدا قرار بود از کاندیدایی در انتخابات حمایت و نسبت به دولت نهم نیز نقدهایی داشته باشد، ولی با فشارهای مهدی هاشمی، این سایت تبدیل به سایت تضعیف‌کننده سازمان‌های نظامی از جمله بسیج و سپاه و سازمان‌های دولتی شد و در نهایت کار به جایی کشید که برخلاف واقعیت شُبهه تقلب در انتخابات را تلقین کرد. موسوی و ستاد وی پس از انتخابات و اعلام نتایج، اقدام به عدم پذیرش رأی مردم کردند که هیچ تناسبی با شعارهای (قانون‌گرایی) وی نداشت. سیاسیون ما قاعده بازی را بلد نیستند، اطرافیان کاندیداها با پول بیت‌المال قصد رئیس‌جمهور کردن کاندیدایی راداشتند. حتی آنها این اقدام خود را به قیمت بدبخت کردن زیرمجموعه خود نیز انجام می‌دهند؛ همان کاری که با ما در سازمان بهینه‌سازی مصرف سوخت شد. در حالی که همه می‌دانستند استفاده از بیت‌المال جرم است. وی در پاسخ به سئوال قاضی فقط به خود من ۳۲۰ میلیون پول دادند که البته حاضرم بخشی از آنها را که در اختیارم هست بازگردانم ولی بخش دیگر را بین پرسنل توزیع کردم.[۱]

افزون بر کرمی، مسعود باستانی از روزنامه‌نگاران دوم خردادی و از فعالان سایت جمهوریت مطالبی مشابه اظهارات کرمی در جلسه دادگاه بیان کرد. وی گفت: «سایت جمهوریت زیرنظر مهدی هاشمی رفسنجانی اداره می‌شد و من به عنوان عضو شورای

---

۱. «اعترافات حمزه کرمی: مهدی هاشمی در انتخابات پولشویی، سندسازی و از بیت‌المال هزینه می‌کرد»؛ *خبرگزاری فارس*؛ ۱۳۸۸/٦/۳؛ کد مطلب: ۸۸۰٦۰۳۱٤۲٦

سردبیری شیفت بعد از ظهر زیرنظر افرادی چون کرمی و نوربخش کار می‌کردم. حمله به عملکرد ٤ ساله دولت و تضعیف نهادهای قانونی کشور همچون شورای نگهبان، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، نیروی مقاومت بسیج و نیز نیروی انتظامی، تضعیف شخص احمدی‌نژاد، ایجاد شُبهه در انتخابات، ارائه اخبار ضد و نقیض مبنی بر سوءاستفاده از اموال دولتی، القاء تقلب در انتخابات جزو محورهایی بود که در راستای ایجاد التهاب در جامعه، ما آن را در دستور کار قرار داشتیم. دفتر این سایت در یکی از دفاتر دانشگاه آزاد مستقر بود و مبالغی که به ما ارائه می‌شد از طریق چکی از سوی دانشگاه آزاد بود.» باستانی سایت جمهوریت را اتاق جنگ روانی علیه مسئولین نظام دانست و گفت: «سوژه ده برابر شدن صندوق‌های سیار از طریق مهدی هاشمی رفسنجانی به سایت جمهوریت داده شد و شب‌نامهٔ موج نیز توسط این سایت تهیه و از سوی اعضای ستاد ۸۸ توزیع شد.»[1]

در همین دادگاه هدایت‌الله آقایی نیز به مطالب دیگری پرداخت. وی گفت: «پیش از انتخابات برخی زمینه‌های فکری، اشتباهات استراتژیک و بحث القای تقلب از سوی ضدانقلاب و نیروهای داخلی ترمز بریده، رخ داد که نزدیک انتخابات اشتباهات به شکل دیگری ادامه یافت. حزب کارگزاران، مشارکت، اعتماد ملی و سازمان مجاهدین پس از برگزاری انتخابات بیانیه‌های تندی دادند و نتیجه انتخابات را قابل قبول ندانستند. حرف من این است که اگر این انتخابات را قبول نداشتید، باید کنار می‌کشیدید اما وقتی می‌پذیریم، نباید با دست خودمان از قانون زاویه بگیریم، چرا که این کاری فاجعه‌بار است. وی درباره انقلاب رنگی و مخملی نیز گفت: حتماً برخی‌ها زمانی که قادر به حمله نظامی نباشند، به فکر این کارها می‌افتند و ضدانقلاب از این روش استفاده کرده است، اما نمی‌خواهم بگویم که ما قصد انقلاب مخملی داشتیم چرا که ما از این نظام هستیم، اما ما اشتباه کردیم و ناخواسته حمالةالحطب و هیزم‌کش آتش‌افروزان شدیم و فریب خوردیم و باید اقرار کنیم.»[2]

در این دادگاه شهاب‌الدین طباطبایی، خواهرزاده محمد خاتمی، عضو شورای مرکزی حزب مشارکت و رئیس ستاد ۸۸ نیز ضمن بیان دفاعیه خود مطالب دیگری را درباره حوادث انتخابات و ادعای تقلب مطرح کرد. او گفت: «در اول اسفندماه سال گذشته با حضور موسوی در عرصه انتخابات، خاتمی کنار کشید که این امر اکثر گروه‌های اصلاح‌طلب را ناخرسند کرد که این مسئله و انتقادها به نحوه ورود موسوی به وی منتقل شد. اما موسوی و

---

۱. «مشروح اظهارات مسعود باستانی در جلسه دادگاه»؛ خبرگزاری *ایسنا*، ۱۳۸۸/٦/۳.

۲. «آقایی: با اظهارنظرهای موسوی، خاتمی و محتشمی‌پور آتش‌بیار معرکه بودیم»؛ خبرگزاری *فارس*؛ ۱۳۸۸/٦/۳.

مجموعه نزدیکش از همان ابتدای ورود دچار عارضه توهم پیروزی بودند.» وی با اشاره به تشکیل کمیته صیانت از آراء از سوی ستاد موسوی گفت: «اعضای این کمیته دایم به موسوی می‌گفتند که جز ابطال انتخابات مطالبه‌ای نداشته باشد.» طباطبایی درباره نظرسنجی حزب کارگزاران چند روز پیش از انتخابات گفت: «دو روز قبل از انتخابات نظرسنجی از سوی حزب کارگزاران با محوریت علی هاشمی مبنی بر پیروزی قطعی میرحسین موسوی در دور اول انتخابات انجام شد که این امر حاصلش دو روز قبل از انتخابات شُبهه و قطعیت پیروزی وی در انتخابات بود. شنیدم که یکی از نزدیکان موسوی به نقل از وی گفته است: من ٦٨ سال سن دارم و ۷ تیر را دیده‌ام و چیزی برای از دست دادن ندارم. از این رو معتقدم که موسوی با طرح بحث تقلب رودررویی با چارچوب نظام را ایجاد کرد. تأکید موسوی بر ابطال انتخابات و دعوت از مردم برای حضور در تجمعات ریسک او بود و همانطور که وی گفته است با این کار چیزی را نداشت که از دست بدهد.» وی در آسیب‌شناسی جبهه دوم خرداد در انتخابات گفت: «هر چه درباره مردم روستاها گفتم به آن بی‌توجهی شد و همه دوستان می‌گفتند پیروزی موسوی در دور اول غیرقابل اجتناب است، این در حالی بود که [در] روستاها مشکل رأی داشتیم.» طباطبایی درباره جوِّ حاکم بر بخشی از افراد این جبهه نیز گفت: «در اوایل سال جاری و در یک جلسه، یکی از تئوریسین‌های اصلاح‌طلب در مورد انتخابات حرف می‌زد و اشاره می‌کرد که آقای خاتمی باید به عنوان رهبری اصلاحات شناخته شود و با پیروزی موسوی، یک رهبر و یک رئیس‌جمهور خواهیم داشت. این سیستمی مقابل نظام موجود است. گویی هیچ‌گاه نمی‌توان اصلاح‌طلب بود و با دیگران تعامل داشت.»[1]

اما مهم‌ترین و تاریخی‌ترین بخش اعترافات دادگاه چهارم حوادث پس از انتخابات به مطالب مندرج در نامه سعید حجاریان بازمی‌گردد که توسط سعید شریعتی قرائت شد. حجاریان تئوریسین دو راهبرد «فتح سنگر به سنگر» و «فشار از پایین و چانه‌زنی در بالا» بود و اصولاً جنس اعترافات او با سایرین متفاوت بود. اعتراف حجاریان به مانند شخصیت وی «اعترافی تئوریک» بود. اگر استاد وی حسین بشیریه جرأت اقرار به شکست نظریه‌های خود را نداشت، اما حجاریان در دادگاهی تاریخی از پایان باورهای خود به نظریه‌هایی خبر داد که بیش از یک دهه از منظر آنان برای جامعه و سیاست نسخه پیچیده بود، نظریه‌هایی که به طور

---

۱. «مشروح دفاعیات دادگاه چهارم حوادث پس از انتخابات»؛ خبرگزاری *ایسنا*؛ ۱۳۸۸/٦/۳.

ماهوی به اندیشه‌های انقلاب رنگی شباهت داشت. در بخش‌هایی از نامه سعید حجاریان چنین آمده است:

در جریان انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری و وقایع پس از آن متأسفانه حوادثی رخ داد که قلب همه دلسوزان سرنوشت کشور را به درد آورد. از شعارهای وهن‌آلود بگیر تا قانون‌شکنی‌های آشکار و صدمه به اموال شخصی و عمومی و حتی قتل و جرح تاکنون در هیچ انتخاباتی سابقه نداشته و سایه کدورت خود را بر زلال چهل میلیون رأی مردم افکند و دشمنان این مرز و بوم را به طمع خام انداخت که شاید بتوانند از این وضع گل‌آلود ماهی مراد را صید کنند... من هم در این انتخابات با ارائه تحلیل‌های ناصواب مرتکب خطاهای سهمگین شده‌ام که از آنها تبری می‌جویم چون قطعاً مورد رضای محبوب عالمیان نیست و موجب ندامت است...

متأسفانه در ایران با ضعف علوم انسانی به خصوص در رشته‌های جامعه‌شناسی و علوم سیاسی مواجهیم و علیرغم گسترش مراکز آموزشی عالی و کثرت دانشجو در رشته‌های علوم انسانی، متون آن از عمق چندانی برخوردار نیست و مطالب با ترجمه‌های اغلب ناقص و بدون نقد در اختیار دانشجویان گذاشته می‌شود... حجم وسیعی کتاب بعد از انقلاب ترجمه شده که بسیاری از آنها جنبه ایدئولوژیک دارند و در کنه آنها می‌توان ردپای مکاتب مختلف مارکسیسم ارتدوکس تا نئولیبرالیسم را مشاهده کرد و این کتب (و باید اضافه کرد مجلات) به وفور در دسترس مشتاقان است. علاوه بر این فارغ‌التحصیلان علوم انسانی (به خصوص در دانشگاه‌های خارج) که به عنوان اعضای هیأت علمی استخدام می‌شوند ناخودآگاه حامل آخرین دستاوردهای این علوم به ایران هستند و هم‌اکنون می‌توان مشاهده کرد که دیدگاه‌های پست استوراکتورالیسم، پست مارکسیسم، فمینیسم و انواع مکاتب غربی تحت عنوان علم ترویج می‌شوند.

عوامل مذکور به علاوه شرایط خاص من وضعی را پدید آورد که من هم بدون دیدگاه انتقادی به دام چاله این علوم انحرافی درغلطیدم... با مقدمات فوق اکنون می‌توانم توضیح دهم که چرا نظریه ماکس وبر نظریه‌پرداز آلمانی قرن گذشته که مبنای تحلیل‌های ما (برای نامشروع جلوه دادن نظام جمهوری اسلامی) قرار می‌گرفت هیچ ربطی به شرایط ایران ندارد... اولاً، جمهوری اسلامی ایران، نظامی مابعد انقلابی است که مردمی رشید دارد و تحت تربیت حضرت امام(ره) به خوبی به حقوق خود واقفند. ثانیاً، نظام ما دارای قانون اساسی مدونی است که در آن حق حاکمیت ملی به رسمیت شناخته شده و

مسئولان آن به طور مستقیم یا غیرمستقیم از سوی مردم انتخاب می‌شوند، لذا مردم ما شهروندند نه رعیت. ثالثاً، حکومت در ایران موروثی نیست و از طریق خون منتقل نمی‌شود بلکه خبرگان مبعوث مردم هستند که در هر زمان اعلام اعدل و اشجع مجتهدین را که مدیر و مدبر آگاه به مسائل زمان است انتخاب می‌کنند. رابعاً، مذهب غالب مردم ایران تشیع است و نظام ولایت فقیه مشروعیت خود را از ناحیه مقدسه امام زمان(عج) می‌گیرد و بدین لحاظ حکم ولی فقیه شعبه‌ای از ولایت رسول اکرم(ص) می‌باشد...

همچنین شورای عالی انقلاب فرهنگی و مسئولان آموزش عالی کشور همه در این انحراف بی‌تقصیر نیستند. با اینکه مکرراً هشدار داده شده که علوم انسانی با علوم دقیقه تفاوت دارد و بسیاری از حربه‌های ایدئولوژیک در پوشش علوم انسانی عرضه می‌شوند، متأسفانه شاهدیم به جای دقت در کیفیت این علوم هر ساله بر کمیت مراکز آموزشی عرضه کننده آن افزوده می‌شود، اوایل انقلاب شاید چهار پنج دانشگاه دولتی بیشتر نداشتیم که تا حداکثر در حد فوق لیسانس برای این علوم، دانشجویان محدودی تربیت می‌کردند اما امروزه در هر شهری دانشگاه دولتی و آزاد و پیام نور و خصوصی تا مدارج بالا به تربیت دانشجو مشغولند بدون آن که به محتوای نادرست عرضه شده توجهی کنند. گرچه این نظریات در قالب‌های تنگ علمی و شبه علمی بیان شده است اما به هنگام بسط و گسترش به خصوص در مرحله عملیاتی شدن ضایعات و صدمات فراوانی به بار می‌آورد که یک نمونه‌اش را در تخریب وحدت ملی در جریان انتخابات دهم دیدیم که به اموال عمومی و شخصی مردم خسارات فراوانی وارد شد و ده‌ها کشته و زخمی به جا گذاشت و طمع بیگانگان را برانگیخت.

سیاسیون و فعالان سیاسی هم در این قضیه مسئولند. این گروه هر چند در عرصه نظریه‌پردازی معمولاً نقشی ندارند اما در جهت عملیاتی کردن و به اجرا درآوردن تئوری‌ها نقش بس مهم ایفا می‌کنند... اما عده‌ای از فعالان سیاسی عالماً عامداً با توجه به پیامدهای یک نظریه آن را در سطح دانشگاه، احزاب و جامعه اشاعه می‌دهند که اینجا بر مسئولین ذیربط است که با پیگیری شواهد و قرائن رد پای این گونه افراد را پیگیری کنند و قانون را در مورد آنها اجرا نمایند... معلوم است وقتی همه دلسوزان نظام از بعضی حرکات و سخنان، شعارها مشمئز می‌شوند لابد محرکین این ماجراها حرکتی دشمن‌شادکن انجام داده‌اند، اگر نگوییم خود از دشمن دستور گرفته‌اند... البته موضوع اگر فقط یک نقیصه علمی بود قابل تحمل می‌نمود اما خطر آنجاست که نظریات علوم

انسانی حاوی حربه‌های ایدئولوژیک هستند و قادرند به استراتژی و تاکتیک تبدیل شوند و در مقابل ایدئولوژی رسمی کشور صف‌آرایی کنند و آن را به چالش بکشند.

زمانی مارکسیسم به عنوان آخرین دستاورد علمی مبارزه در مقابل اسلام صف کشیده بود و امروز نئولیبرالیسم ندای پایان تاریخ را سر می‌دهد و خود را به عنوان برترین دستاورد در تاریخ بشریت قالب می‌کند. اگر بناست ما در مقابل این مدعیان سر خم کنیم چه احتیاجی به انقلاب و مقاومت هشت ساله در مقابل دشمن بعثی بود. در ضمن اگر قرار است نظرات امثال پارسونز، ماکس وبر یا هابر ماس آثاری از خود به جا بگذارد که در حوادث اخیر دیدیم که هم امنیت ملی را به خطر انداخت و هم در ارکان توسعه اقتصادی تزلزل ایجاد نمود قطعاً باید تجدیدنظری در راه طی شده انجام دهیم و نقاط اعوجاج و انحراف را شناسایی کنیم. اگر این کارها صورت نگیرد با گردنه‌های صعب‌العبورتری روبه‌رو و خدای ناکرده به فتنه‌هایی دچار خواهیم شد...[1]

به عبارت دیگر، همان طور که از حجاریان انتظار می‌رفت، وی به جای آن که به مسائل ماوقع «ادعای تقلب» بپردازد، به مسائل تئوریک وایدئولوژیک پشتوانه آن ادعا پرداخت. به بیان دیگر، حجاریان در نامه خود به زمینه‌های فکری و علل ایدئولوژیک پیدایش حوادث پس از انتخابات که با ادعای تقلب صورت گرفته بود، نگاهی اجمالی کرد. او گرچه به طور صریح از اتفاقات روزهای انتخابات مطلب شفافی نگفت اما از تمام افراد جبهه دوم خرداد پا را فراتر گذاشت و نشانی منبع آشوب‌ها و «فتنه»های پس از انتخابات را داد. حجاریان نه تنها به کذب بودن ادعای تقلب اشاره کرد، بلکه به دلایل ایدئولوژیک و انگیزه‌های سیاسی آن هم پرداخت. انتقاد به آراء ماکس‌وبر به عنوان یک ایدئولوژی غربی برای مبارزه با جمهوری اسلامی مهمترین بخش اعترافات بود که به چرایی حوادث پس از انتخابات می‌پرداخت.

به هر حال، در اعترافات متهمان پس از حوادث انتخابات مطالب مختلفی گفته شد که قدر متیقن آنها آگاهی فعالان و رهبران جبهه دوم خرداد به کذب بودن ادعای تقلب بود. البته در بعضی اعترافات، به صراحت گفته شد که موسوی در «توهم» به سر می‌برده است و به عبارت دیگر وی را دست کم در روزهای نخست از این موضوع مستثنی می‌کنند. معنای دیگر آن گزاره‌ها این می‌شود که موسوی برخلاف بسیاری از شخصیت‌های دیگر آن جبهه واقعاً به تصور تقلب باور داشته است. اما در موارد و گزاره‌های دیگری این ادعا نیز نقض

---

۱. «سعید حجاریان در جلسه دادگاه: استعفای خود را از حزب مشارکت اعلام می‌کنم»؛ خبرگزاری *ایسنا*؛ ۱۳۸۸/٦/۳.

شده است. به طور نمونه همین که موسوی از ابتدا بنا را بر قانون‌گریزی و ساختارشکنی نهاد و دعوت به اعتراض‌های خیابانی کرد بدون آن که راه‌های قانونی را بیازماید و پی بگیرد، در حالی که در تبلیغات انتخاباتی خود را یار دیرینه رهبر انقلاب معرفی می‌کرد، نشان از وجود واقعیت‌های دیگری در شخص او داشت. با وجود این، حتی اگر فرض بگیریم شخص موسوی در روزهای نخست واقعاً خود را پیروز می‌دانسته و به ادعای تقلب باور داشته، اما شخصیت‌های واقع‌گراتر این جبهه خود به واهی بودن این ادعا باور داشته‌اند و به جای آن که به موسوی برای رسیدن به واقعیت و تحمل شکست یاری رسانند، بیشتر بنزین بر آتش معرکه ریخته‌اند و تصور اشتباه او را تقویت کرده‌اند.

۱۰. سکوت و مواضع چند پهلوی خواص

پس از انتخابات دهم، بسیاری از خواص سیاسی کشور که به طور آشکار و پنهانی از یکی از رقبای احمدی‌نژاد حمایت می‌کردند، پس از آگاهی از نتیجه آرا در برابر تحولات پیش آمده یا سکوت را ترجیح دادند و یا با سخنان تفسیرپذیر به گفتن مطالب دوپهلو پرداختند. در واقع اتخاذ این رویکردها هم اقرار به نتیجه انتخابات بود و هم رضا دادن به اتفاقاتی که در حال شکل‌گیری بود. آنها سکوت می‌کردند و به نتیجه انتخابات اعتراض نمی‌کردند چون از سلامت آن مطمئن بودند، اما از سوی دیگر به تنویر افکار عمومی و اعتراض به برخی جریان‌های تندرو نمی‌پرداختند، چون یا به دلیل اختلافاتی که با رئیس‌جمهور داشتند، یا ساده‌گیری بیش از حد موضوع و یا به علل متفاوت دیگر سکوت را در آن وضعیت بهترین عملکرد خود تشخیص می‌دادند. در واقع گلایه‌های رهبر معظم انقلاب نیز از این افراد بیش از دیگران بود.

به هر حال، بسیاری از خواص وابسته به رقبای احمدی‌نژاد در درون حاکمیت جمهوری اسلامی که بسیاری از آنان در دستگاه‌های اجرایی، قضایی، مجلس و بسیاری از نهادهای حکومت حضور داشتند بر فرض وجود تقلب میلیونی می‌توانستند پی به وقوع آن ببرند. آیا وزارت کشور، نهاد ریاست جمهوری، صدا و سیما یا بسیاری از نهادهای درگیر در انتخابات از صدر تا ذیل همه به احمدی‌نژاد گرایش داشته‌اند؟ روشن است که پاسخ مثبت نیست. خواص سیاسی فعال در این نهادها با علم به عدم وقوع تقلب اما رفتار قابل‌توجهی برای اصلاح اوضاع انجام ندادند. در واقع سه عامل بیرونی موسوی را در پی‌گیری رفتار غیرقانونی و اعتراضات خیابانی مصمم و تشویق کرد:

الف. تجمع توده‌ای در ۲۵ و ۳۰ خرداد؛
ب. تشویق برخی خواص سیاسی؛
ج. سکوت گروه دیگری از خواص سیاسی.

در میان خواص سیاسی گروهی که به حمایت و پشتیبانی از موسوی برخاستند، خود از عوامل گسترش ادعای تقلب بودند و به جریان فتنه تعلق داشتند. اما گروهی که رویکرد سکوت یا موضع‌گیری چند پهلو را برگزید گرچه دامن خود را از حوادث پس از انتخابات برگرفت اما به طور غیرمستقیم به شدت یافتن آن یاری رساند. افرادی که این رویکرد را برگزیدند به یک جبهه منحصر نمی‌شوند و از هر دو جبهه سیاسی افرادی را می‌توان پیدا کرد که به مشی یاد شده توسل جسته‌اند. بسیاری از این افراد چنانچه تقلبی می‌شد به دلیل نارضایتی از دولت نهم لب به اعتراض می‌گشودند چنان که در طول دولت نهم به انتقاد از آن پرداختند و در انتخابات نیز به انحای مختلف از رقبای احمدی‌نژاد حمایت کردند. اما آنها با علم به صحت انتخابات هر کدام به دلایلی سکوت و مواضع چند پهلو را برگزیدند.

۱۱. تحلیل‌های روش‌مند از نتیجه انتخابات توسط کارشناسان سیاسی جبهه دوم خرداد

چنانچه پیشتر نیز در برخی مطالب مشاهده شد، برخی از ارزیابی‌های متخصصان رشته‌های مختلف علوم اجتماعی وابسته به جبهه دوم خرداد در مقاطع پیش و پس از انتخابات بیانگر آن بود که شکست موسوی با توجه به شواهد و قرائن موجود در جامعه قابل پیش‌بینی است. در یکی از این ارزیابی‌ها که با عنوان «آسیب‌شناسی رفتار انتخاباتی موسوی» در پایگاه اینترنتی «آینده» در پیش از انتخابات به چاپ رسید، آمده است:

با کناره‌گیری آقای خاتمی و وجود ظرفیت بالا در میان اقشار گوناگون جامعه در انتقاد از دولت، میرحسین موسوی این فرصت را داشت که موج اجتماعی گسترده‌ای را در جامعه ایجاد کند، اما بنا به دلایل مختلف و با وجود گذشت دو ماه از اعلام رسمی کاندیداتوری وی، هنوز این موج اجتماعی ایجاد نشده است. اگر بر اساس نظرسنجی‌های صورت گرفته در پایان فروردین ماه، می‌بینیم اختلاف حدود ۳۰ درصدی در آرا، میان آقای احمدی‌نژاد و آقای موسوی در سطح کشور وجود دارد، این پدیده علاوه بر آن که تحت تأثیر استفاده نابرابر از امکانات رسمی به ویژه صدا و سیماست، معلول عوامل دیگری چون نوع گفتمان طراحی شده برای مهندس موسوی، روش‌های تبلیغاتی و سازماندهی ستاد ایشان است. به طور نمونه با وجود آن که مهندس موسوی از شخصیت

مردمی و در پیوند با توده‌های اجتماعی در زمان عهده‌داری نخست‌وزیری برخوردار بود، به دلیل کاهش حضور وی در مردم و توصیه‌های اطرافیان، گفتمان فعلی موسوی به گفتمان نخبگان نزدیک‌تر است و به همین دلیل، توده‌های مردم ارتباط کافی با وی برقرار نکرده‌اند.

تأکید بر عواملی چون قانون‌گرایی، احیای سازمان مدیریت، زیست مسلمانی و الگوهای اقتصادی، از جمله موضوعاتی است که اگر چه مورد توجه فضای نخبگان، اساتید دانشگاه و اقشار خاص است، اما برای مردم اهمیت چندانی ندارد. این موضوعات مربوط به فرایند داخل حاکمیت است و از نظر مردم خروجی‌های حاکمیت اهمیت بیشتری دارند. بنابراین اگر جناب میرحسین موسوی می‌خواهد در گفتمان نخبگان خود بر این عناصر تأکید کند، قطعاً باید یک گفتمان موازی برای توده‌های جامعه با زبان خود آنها ایجاد کند که در آن، مسائل مبتلابه جامعه از قبیل اشتغال، گرانی، واردات بی‌رویه محصولات کشاورزی و نابودی تولیدکنندگان توسط واسطه‌ها، مقابله با پارتی‌بازی و جلوگیری از بذل و بخشش‌های ملوکانه مورد تأکید قرار گیرد.

مشکل دوم انتخاباتی آقای موسوی، نوع سازماندهی ستاد وی بوده است. این ستاد عمدتاً بر روی قشر دانشگاهی و رسانه اینترنتی متمرکز شده است، در حالی که به صورت طبیعی، اکثریت اقشار دانشگاهی و همچنین مخاطبان اینترنت با جریان اجتماعی وی همراه هستند و مشکل اصلی وی را باید در اقشاری نظیر کارگران، خانم‌های خانه‌دار، کشاورزان، روستاییان و بیکاران جستجو کند. ... استفاده از کاراکترهای نامتعارف در جامعه، نظیر حضور وی همراه با همسر خود در میتینگ‌های انتخاباتی... شاید برای اقشار روشنفکر و جوانان امروز جذاب باشد، اما تأثیر منفی در اقشار سنتی و متدین جامعه برجا می‌گذارد و ریزش آرا با این گونه اقدامات، به مراتب بیشتر از رویش آرا است، مضاف بر این که اقشار هدف در این گونه برنامه‌ها به صورت طبیعی با موسوی همراه هستند.

کم‌تحرکی در انجام سفرهای استانی و بسنده کردن در سفر به یک یا دو شهر در هفته، از دیگر معایب مهم عملکرد تبلیغاتی موسوی به شمار می‌آید که به دلیل سکوت ۲۰ ساله وی، جناب میرحسین باید بیش از سایر کاندیداها وقت خود را به سفرهای استانی اختصاص داده و کمتر در تهران بماند...

جایگاه ریاست جمهوری در ساختار قدرت جمهوری اسلامی و اختیارات وسیع برای

این پست، این انتظار را در جامعه ایجاد کرده که ریاست جمهوری باید مقتدر، قاطع و جذاب سخن بگوید، اما نوع بیان آقای موسوی از نظر تن و حجم صدا، ادبیات و زبان، به شکل‌گیری تصویر مورد انتظار در افکار عمومی نمی‌انجامد. ... واقعیت شخصیت مهندس موسوی، انسانی، ارزشی، متعهد، منطقی، اخلاقی و مردم‌گراست، اما تصویر منعکس شده از ایشان توسط اطرافیان و ستادهای انتخاباتی رتوش شده و عملاً تصویر موردنظر این مجموعه که علائق و رفتارهای سیاسی و فرهنگی خاص دارند، به مردم ارائه می‌شود و این شکاف موجب می‌شود عملاً افکار عمومی با وی ارتباط عمیق برقرار نکنند.

اشتباه دیگر در راهبرد انتخاباتی میرحسین موسوی، توجه بیش از حد و زودهنگام به نقد دکتر احمدی‌نژاد است و ایشان قبل از این که خود را اثبات کنند، عمده توجه را به نقد و نفی رفتار و اعمال رقیب می‌پردازند که این موضوع نیز با توجه به عدم توازن قوای دو کاندیدا در امکانات، به تخریب بیشتر موسوی می‌انجامد، علاوه بر این که بسیاری از منتقدین و مخالفین دکتر احمدی‌نژاد، از سبک ایشان در نفی و طرد دیگران گله دارند.[1]

گذشته از مطالبی که درباره خصوصیات احمدی‌نژاد و موسوی و نیز نابرابری امکانات آنها آمده است، که باید آنها را به پای تعلقات خاطر نویسنده به موسوی گذاشت، اما در مطالبی که وی به آسیب‌شناسی از رفتار انتخاباتی و تبلیغاتی موسوی پرداخت این نکته مشهود است که بسیاری از نکات ذکر شده در این گفتار همچنان تا روز انتخابات ادامه یافت. ستاد موسوی و شخص او نه تنها در رفع آنها اقدام مؤثری انجام ندادند بلکه با رفتارهای بعدی حتی به تعارضات گفتمانی موسوی افزودند که توضیح آن در فصل‌های پیشین آمد.

اما درباره تحلیل‌هایی که از مسائل مربوط به انتخابات از سوی نزدیکان موسوی صورت گرفت، به نظر می‌رسد سخنان محمدرضا تاجیک مشاور ارشد خاتمی و موسوی و رئیس مرکز بررسی‌های استراتژیک در دوران ریاست جمهوری خاتمی نسبت به تحلیل‌های دیگر دقیق‌تر باشد. تاجیک گرچه تحلیل‌های خود از انتخابات دهم ریاست جمهوری را دیرهنگام ارائه داد، ولی از دقت نظر مناسبی برخوردار بود. او در شب شانزدهم بهمن در گفتگوی ویژه خبری شبکه دوم سیما به تحلیلی منسجم از انتخابات ۲۲ خرداد پرداخت. او در تحلیل عوامل مؤثر در حوادث مربوط به انتخابات از دو عامل درونی و بیرونی یاد کرد و گفت:

---

۱. «آسیب‌شناسی رفتار انتخاباتی موسوی»؛ *پایگاه اینترنتی آینده*؛ ۱۹ اردیبهشت ۱۳۸۸، کد خبر: ۸

اگر نگاهی گذرا به تاریخ معاصر بیندازیم می‌بینیم که در همه وقایعی که جامعه ما از حرکت بازایستاده و آن وقایع موجب بحران شده همواره دستی از بیرون و درون تأثیرگذار بوده است. دست درونی از جنس تخمین غلط، تصمیم نابهنگام و تدبیر معیوب بوده و دست بیرونی هم همواره دست استکبار جهانی، ابررسانه‌های مجازی و اپوزیسیون‌های برانداز خارج‌نشین نیز بوده که تأثیر هم می‌گذاشته است. برای روشن شدن مطالب لازم است که نگاهی اجمالی به دوران تاریخ مشروطه بیندازیم.

دوران مشروطه جریان‌های روشنفکری و شبه‌روشنفکری‌ای که در جامعه وجود داشت بر اساس تحلیل غلط، فکر می‌کرد که جامعه ما فرهنگ و دین خود را دلیل عقب‌ماندگی از غرب می‌داند. آنها به فکر خارج کردن جامهٔ سنتی و بر تن کردن جامهٔ مدرن غربی بودند و بر اساس همین تحلیل و تخمین غلط تصمیم‌های نابهنگامی در جامعه حادث شد. برخی به نام (و بهانه) دمکراسی حذف و طرد شده و در واقع با این کار در آن زمان مسیر برای ورود و دخالت بیگانگان هموار می‌شد؛ مفاهیمی وارد جامعه می‌شد که به مذاق فکر و معرفت جامعه ایرانی نبود، لذا در چنین شرایطی آزادی تبدیل به آنارشی می‌شود.

این شرایط چند دهه پس از آن هم ادامه پیدا می‌کند و جریانات چپ مارکسیستی و البته افراطیون که خواهان بازگشت به ماقبل اسلام هستند شرایط را برای حضور بیگانگان و استقرار آنها در جامعه فراهم می‌کنند. لذا همین تحلیل غلط در تحولات بعدی باعث کودتای ۲۸ مرداد می‌شود که در نهایت موجب تداوم استبداد شد. اما در سال ۱۳۴۲ تنها امام است که به این می‌اندیشد که مردم ایران مستعد نظام اسلامی هستند و در نهایت پانزده سال بعد به آن عینیت می‌بخشد.

به عبارت دیگر، تاجیک در تحلیل تحولات مربوط به انتخابات از مسئله‌ای مقطعی و حادث در زمان ۸۸ فراتر می‌رود و ریشه‌های آن را در رادیکالیسم جریان روشنفکری که همزمان با مشروطه در ایران متولد شد، می‌یابد. این جریان غرب‌مدار و سکولار از بدو تولد در پی از میدان به در کردن نیروهای مذهبی و روحانیت از سرنوشت اجتماعی کشور بود. آنها با شعارهای به ظاهر دمکراتیک در پی آن بودند که در طول یک سده گذشته بخش مهمی از نیروهای اجتماعی کشور را حاشیه‌نشین و خانه‌نشین کنند. در واقع این رویکرد افراطی جریان روشنفکری، هم تضاد آنان را با نیروهای اصیل اجتماعی ایران در پی داشته است و هم موجب شده آنها برای ماندن در صحنه سیاست دست به دامان نیروهای بیگانه شوند و

موجبات نفوذ قدرت‌های سلطه‌گر را در مسائل داخلی ایران فراهم کنند. این رویکرد جریان غرب‌مدار در دوران مشروطه، زمان رضاخان و در دوران نهضت ملی نفت هم آثار زیانباری را بر کشور تحمیل کرد و از پیشرفت فرایندها به سوی منافع جمعی ایرانیان جلوگیری کرد.

به عبارت دیگر، محمدرضا تاجیک در پی آن است که حوادث مربوط به انتخابات دهم ریاست جمهوری را با این دور و تسلسل حاصل از فعالیت‌های جریان غرب‌مدار و سکولار بیان و تبیین کند. در واقع، این چهارچوب نظری برای تبیین تحولات تاریخ معاصر را پیشتر جلال آل‌احمد نیز در دو کتاب «غرب‌زدگی» و «خدمت و خیانت روشنفکران» به دست داده بود.[۱]

بر اساس این رویکرد نظری در شناخت پدیده انتخابات دهم ریاست جمهوری، تاجیک ادامه می‌دهد که:

> **سه دهه پس از انقلاب و در آستانه انتخابات ریاست جمهوری نیز ما شاهد بروز چنین آفت‌هایی شدیم. زیرا عده‌ای بر اساس تحلیل غلط از جامعه تصور می‌کنند که گستره و عمق مردم همان گستره و عمقی است که اطراف آنها وجود دارد. آنها تحلیل غلط دومی هم داشتند و فکر می‌کردند که همه از شرایط موجود ناراحت و از زندگی فردی، اجتماعی و اقتصادی خود دلگیر بوده و به دنبال تغییر و منجی هستند. بر اساس همین تحلیل غلط، افرادی به این تصور می‌رسند که اگر منجی مدنظر مردم، اصلاح‌طلب و اصول‌گرا باشد، یعنی هم صفتی از اصول‌گرایی داشته و هم صفتی از اصلاح‌طلبی، می‌تواند اکثر گروه‌ها و جریانات را با خود همراه کند. زیرا آنها معتقد بودند که مردم از اصول‌گرایی خسته و از اصلاح‌طلبی ملول هستند. لذا دنبال شخصیتی میانه هستند. برخی بر این تصور بودند که اگر شخصیتی اصلاح‌طلب – اصول‌گرا با شعار تغییر وارد میدان انتخابات شود، قشر خاکستری ملت نیز وارد صحنه شده و می‌تواند این ورود قشر خاکستری به صحنه پشتوانه محکمی برای کاندیدای مدنظر تغییر باشد. بر اساس این تحلیل غلط البته تخمین غلط هم به بار آمد و آن اینکه توهم پیروزی شکل گرفت. البته برخی نظرسنجی‌های بی‌بنیان هم این توهم را تقویت کرد که جامعه، خواهان تغییر و از شرایط موجود خسته است. اما قضیه به همین جا ختم نمی‌شود، زیرا توهمِ پیروزی همزاد توهمِ تقلب است و توهمِ تقلب را به همراه دارد. یعنی شرایط جامعه به غیر از پیروزی**

---

۱. آل‌احمد، جلال؛ در *خدمت و خیانت روشنفکران*؛ تهران، رواق، چاپ سوم، صص ۴۰۹-۳۹۸.

نیست و ناخودآگاه این تصور را توهمِ پیروزی در پی می‌آورد که هیچ عاملی به جز تقلبی بزرگ نمی‌تواند مانع از پیروزیِ مدنظر شود. البته نباید نقش نظرسازی‌های بی‌بنیان را هم در تقویت و کمک به این توهم فراموش کرد. در این فضا سه اتفاق رخ می‌دهد: در اولین گام از حریم ولایت عبور می‌شود، یعنی حتی اگر آن عده به قانون اساسی هم معتقد باشند، ولایت فقیه طبق نص صریح قانون اساسی فصل‌الخطاب است؛ در دومین گام از خود قانون هم عبور می‌شود. زیرا قانون برای تحقق خواسته‌های حتی به حق هم اجازه اقدام غیرقانونی را نمی‌دهد. در سومین گام، بستر برای دخالت بیگانگان، ابررسانه‌ها و سرویس‌های اطلاعاتی بیگانه از فضای موجود برای سوءاستفاده فراهم می‌شود. بی‌تردید تجربه یکصد ساله اخیر نشان می‌دهد که در همه وقایع کشورمان، بیگانگان نقشی برجسته داشتند و نباید این تجربه فراموش شود. تردید نداریم که اگر اپوزیسیون خارج‌نشین و بیگانگان می‌توانستند در کشور موج ایجاد کنند، این کار را می‌کردند. لذا آنها به سمت استفاده از موج‌ها و حوادث داخلی می‌روند. البته این موضوع به معنای این نیست که آنها بسترسازی نکرده و در خصوص ایجاد موج‌ها و حوادث در کشور برای متلاطم کردن جامعه هزینه اختصاص نمی‌دهند. حدود ۱۳۰ شبکه بین‌المللی در مورد ایران فعال است. البته این رقمی است که بنده می‌دانم و ممکن است که بیشتر از این هم باشد ولی در کل این اقدام واقعاً بی‌نظیر است. البته صدها سایت و وبلاگ هم هستند که خود را معطوف به ایران کرده‌اند، این حجم، هجمهٔ تبلیغاتی و رسانه‌ای که در مورد انتخابات ایجاد شد، بی‌نظیر بود. زیرا تمام رسانه‌های استکباری و البته صهیونیستی، خمیرمایهٔ خود را مخصوص ایران قرار داده و از هیچ چیزی نگذشته و تمام لحظات را آفریده و شکار کردند. رسانه‌های استکباری و صهیونیستی تمام تلاش خود را کردند که جامه حقیقت را بر تن توهم پیروزی و تقلب کرده و آن را بر اعماق جان و دل مردم رسوخ دهند، زیرا در این صورت نگاه‌ها و زبان‌ها تیزتر خواهد شد. رسانه‌های استکباری و صهیونیستی تمام تلاش خود را کردند که انتخابات ایران را تبدیل به فضای بحرانی و سرشار از اغتشاش کنند، زیرا انتخابات سکوی پرشی برای باز کردن راه بود. آنها تلاش کردند که در این مسیر باز شده از حریم‌های جامعه عبور کنند و خطوط قرمز را کم‌رنگ کنند. البته همانطور که همه دیدند این کار را کردند و مشاهده شد که چگونه از خطوط قرمز جامعه ایرانی عبور شد.

استکبار و رسانه‌های آنها تلاش کردند رهبری موج به وجود آمده توسط برخی افراد

داخلی را به خارج منتقل کرده تا آنهایی که شروع کننده بودند، دیگر ادامه دهنده نباشند تا به این وسیله جهت‌گیری‌ها را تغییر داده و شعارها را عوض کنند و از تقابل دو رقیب انتخاباتی، فضا را خارج کرده و به تقابل با نظام بکشانند. به علت بافت فرهنگی و دینی جامعهٔ ما، هم کشورهای خارجی و هم اپوزیسیون خارج از کشور به نیکی می‌دانستند که نمی‌توانند ایجادکننده موج در کشور ما باشند، اما می‌توانند از موج‌هایی که در کشور ما حادث می‌شود استفاده کنند و در واقع باید یک موج ایجاد شود تا آنها بتوانند موج‌سواری کنند. بنابراین اقدام به شکار لحظه‌ها می‌کنند و منتظر می‌مانند تا حادثه‌ای در جامعهٔ ما رخ دهد، موجی تشکیل شود تا آنها بتوانند موج را مصادره کنند. به تعبیر مک‌لوهان که می‌گوید این محتوای پیام نیست که مهم است بلکه شکل آن است که مهم به شمار می‌رود، آنها با شکل پیام، محتوای ناحق خودشان را به خورد افکار عمومی دادند.

بر اساس همین مطالب، محمدرضا تاجیک در ارزیابی حوادث پس از انتخابات که جبهه دوم خرداد آنها را به وجود آورد گفت: ادامه جریانات پس از انتخابات توجیه «دینی»، «شرعی»، «قانونی»، «عقلی»، «مدنی» و «مردمی» نداشت. توجیه دینی و شرعی نداشت زیرا در یک نظام ولایی فصل‌الخطاب، ولایت امر است. بنابراین وقتی ایشان سخن می‌گویند باید تمام کرد و در هیچ کجای قرآن، احادیث، روایات، سیره و سنت، تجویزی بر این‌گونه حرکات نمی‌بینیم. توجیه قانونی نداشت، به دو دلیل: نخست این که در قانون اساسی ما فصل‌الخطاب باز ولایت است و دوم این که هیچ قانونی از جمله قانون ما اجازه نمی‌دهند که برای تحقق خواست خود فراسوی آن عمل کنید. زیرا راهکار و سازوکار قانونی مشخص است و باید از همان مسیر دنبال کرد و به نتیجه رسید. اما توجیه عقلانی نداشت، زیرا هیچ عقل سلیمی نمی‌گوید که در مسیری گام بردارید که بی‌فرجام است، در هر گوشه آن دیو و ددی خفته، دشمنی کمین کرده و پرهزینه است. گام برداشتن در مسیر خلاف منافع ملی به دور از عقل است، زیرا منافع ملی بر منافع فردی، گروهی و حزبی ارجح است. چنین رفتارهایی حتی مدنی هم نبود: زیرا نخست باید گفت مدنی بودن صرفاً در پرتو قانون معنا پیدا می‌کند و هیچ‌گاه نمی‌توان مدنی بودن را فراسوی قانون تعریف کرد و دوم این که مدنی بودن با خشونت و تخریب اموال عمومی سازگاری ندارد. بنابراین از هر منظری که نگاه کنید ادامه این قضیه توجیهی نداشت و به صلاح مملکت نبود که به این شکل مسیر را هموار کنیم تا جریاناتی در جامعه رخ دهد که ادامه آن را هم نتوان کنترل کرد و اشخاص دیگری بر روی

این موج سوار شوند و به هدایت آن بپردازند. باید قبول کرد که اکثریت مردم شخص دیگری را انتخاب کردند و در چنین شرایطی، اغتشاش و ناآرامی به همین مردم ضرر می‌زند.

تاجیک درباره جبهه اصلاحات که حوادث پس از انتخابات را به وجود آورد نیز چنین توضیح می‌دهد: طیفی چهل تکه و رنگارنگ است که طیف وسیعی از گروه‌های تندرو رادیکال تا محافظه‌کار، افراد سنتی، مدرن، روشنفکران سکولار تا روشنفکران دینی و دنباله‌روهای جامعه دینی تا کسانی که به دنبال یک جامعه غربی هستند، در آن قرار دارند. از نظر کلیت جریان اصلاحات باید گفت که این جریان آغازی بود در میان آغازهای متعددی که ما در طول صد سال تجربه کردیم و در واقع از نوع آغازهایی بی‌فرجام که هنوز متولد نشده‌اند، مرگ آنها فرا می‌رسد و نمی‌توانند تأثیرات عمیق و گسترده‌ای را در جامعه برجا بگذارند. جریان اصلاحات ۷۶، یک روایت و حکایت تاریخی نبود. به بیان دیگر پروسه هم نبود، بلکه پروژه‌ای بود که ریشه در اعماق تاریخ نداشت.

در طول صد سال گذشته هر کجا که نشانی از یک حرکت اصلاحی می‌بینیم یک عده منورالفکر فرنگی‌مآب در پس آن قرار گرفته‌اند که منظورشان از اصلاحات، سکولار، غربی و مدرن کردن جامعه است که تداوم پیدا نمی‌کند چون با مذاق فرهنگی و معرفتی م همخوانی ندارد. برخلاف جریان انقلاب و حرکت امام بزرگوار که یک جریان عظیم و ریشه‌دار اجتماعی، فکری و سیاسی را پایه‌گذاری کردند، فقدان ریشه تاریخی برای جریان اصلاحات مشکلات و آفاتی دیگر را دامنگیر آنها می‌کند که یکی از این آفات جدی، فقدان هدف مشترک است. یعنی در جریان اصلاحات ما با اهداف بسیار متعدد و متنوع مواجه می‌شویم. برخی از گروه‌های اصلاح‌طلب به دنبال تحقق جامعه مدنی هستند، برخی هدف خود را تحقق دمکراسی در کشور می‌دانند، گروه‌های دیگر دمکراسی منطبق با دین را مطرح می‌کنند و برخی دین منطبق با دمکراسی را. بعضی هدف خود را نوعی غربی شدن جامعه و برخی سکولار شدن جامعه و برخی به دنبال یک جامعه دینی با نوعی قرائت خاص هستند. بنابراین حتی در هدف هم طیف اصلاحات جمعیت نشده‌اند و گروه‌های مختلف به علت تکثر هدفی که دنبال می‌کردند نتوانستند تبدیل به یک جمعیت شوند و در همین جا هم شاید برخی اصلاح‌طلبان از هدفی که امام دنبال می‌کرد، فاصله گرفتند.

مسئله دیگری که بر اثر این فقدان ریشه تاریخی اتفاق افتاد، عدم انسجام و وحدت در میان اصلاح‌طلبان بود که عواملی نظیر فقدان ایدئولوژی، فقدان رهبری مشترک و فقدان راهبرد مشترک می‌تواند در این راستا تأثیرگذار باشد. بسیاری از این افراد به تأثیر از

برخی جریانات روشنفکری در جامعه به این نتیجه رسیدند که ایدئولوژی، یک دستگاه تمامیت‌طلب، جهانشمول، تقلیل‌گرا و جوهرگراست که مانع تحرک فکری و پلورالیزم معرفتی می‌شود، پس باید نوعی ایدئولوژی زدایی کرد و خود را از آن رها ساخت و اصلاً عصر ما، عصر پایان ایدئولوژی‌هاست و باید به تنوع فکری و تکثر فکری برسیم در حالی که ایدئولوژی‌ها این اجازه را نمی‌دهند. بر اساس همین ایدئولوژی‌زدایی، برخی از اصلاح‌طلبان دچار آفتی دیگر به نام جدایی دین از سیاست شدند. یعنی برنتابیدند دینی باشد که با سیاست ممزوج باشد، چون تولید ایدئولوژی می‌کند و در این نقطه این عده از اصلاح‌طلبان دوباره از آموزه‌های امام(ره) جدا شدند. اما افزون بر فقدان ایدئولوژی ما با فقدان رهبری هم مواجه هستیم. برخلاف جریان امام(ره) که ایشان در یک دوره طولانی‌مدت تاریخی در اعماق دل و جان مردم به عنوان یک رهبر نشستند، رهبری جنبش اصلاحات ریشه و گذشته تاریخی ندارد و در شرایطی خاص ایجاد می‌شود. فقدان راهبرد مشترک در میان اصلاح‌طلبان مشکلی دیگر است و اکثریت اصلاح‌طلبان در راهبرد هم جمعیت نشدند و با هم وحدتی نداشتند. زیرا عده‌ای به دنبال تثبیت قانون بودند و عده‌ای به دنبال تغییر آن، عده‌ای به دنبال عبور از محمد خاتمی بودند و عده‌ای به دنبال توقف در آقای خاتمی و این مشکلاتی جدی را ایجاد کرد. همچنین اصلی‌ترین مشکل اقتصادی اصلاح‌طلبی، فقدان یک رهیافت و گفتمان تعریف شده است. گفتمان اصلاحات هم یک گفتمان چهل تکه و پیوندی به شمار می‌رود و هویتی ترکیبی دارد که درون آن از واژگان سنتی تا واژگان دینی و غربی و... را می‌توان یافت و برای همین است که در بافت و تافت این گفتمان تکثر و وحدت، سنت و مدرنیته، انقلاب و اصلاح، تثبیت قانون و تغییر آن، رادیکالیزم و محافظه‌کاری و نخبه‌گرایی و مردم‌گرایی را در کنار هم می‌بینیم که فضایی مغشوش را به وجود آورده است.

فقدان یک فرهنگ سیاسی غنی اصلاحی را هم می‌توان به عنوان یکی از مشکلات جریان اصلاح‌طلبی برشمرد که می‌توان فقدان تجربه کار تشکیلاتی را هم به آن اضافه کرد. لذا جبهه‌ای که تشکیل می‌شود، چهل تکه[ای] است که اجزای مختلفی دارد و نه به یک حزب شباهت دارد و نه به یک تشکل منسجم که بتوان درباره آن سخن گفت و این فقدان فرهنگ سیاسی موجب شد که جریان اصلاحات در فضای اصلی خود بیشتر گرایش به نخبگان پیدا کند تا مردم و دچار نوعی توهم دهۀ ۶۰ و ۷۰ مارکسیست‌ها شود که بحث پوپولیسم را مطرح می‌کردند و این طیف برای رهایی از پوپولیسم به صورت

روزافزونی به نخبه‌گرایی گرایش پیدا می‌کرد و هفت دهک پایین جامعه ما فراموش شد. جریان اصلی اصلاح‌طلبی زبان و بیان ارتباط با توده‌های مردم را نداشت و زبانی نخبه‌گرا داشت که تنها آنان با این زبان رابطه برقرار می‌کردند و برای همین فرض کردند که اگر این سه دهک را داشته باشند پیروز هستند. بنابراین فراموش کردند که هفت دهک پایین به گونه‌ای دیگر فکر می‌کنند و گرایشات و تمایلات آنان چیز دیگری است.

از سوی دیگر، بسیاری از اصلاح‌طلبان هویتی نقیضی داشتند و خود را در ردّ دیگران تعریف می‌کردند. اصلاح‌طلبان دو فرصت چهارساله داشتند که با رأی بالای آقای خاتمی وارد میدان شدند و باید از این فرصت استفاده می‌کردند و راه خود را هموار می‌کردند و از خود کارآمدی نشان می‌دادند نه اینکه در پی این باشند که چگونه مقابله کنند. این هویت نقیضی مانع از این شد که آنها مسیر را به سوی آینده هموار کنند تا مردم اقبال نشان دهند. لذا باید دید چه حادثه‌ای رخ داد که بعد از هشت سال مردم ریزش کردند و دیگر به جریان اصلاحات اقبال نشان ندادند.

تاجیک حوادث بعد از انتخابات را مشابه انقلاب‌های رنگی در برخی کشورها دانست و گفت:

نباید تردید کرد که قدرت‌های بزرگ و حتی اپوزیسیون خارج کشور در سودای ایجاد چنین انقلابی در کشور هستند. اپوزیسیون خارج کشور و حتی مؤسسات استراتژیک غربی از مدت‌ها قبل به این نتیجه رسیدند که برای اسقاط نظام انقلابی و دینی باید از همان استراتژی‌هایی استفاده کرد که خود انقلاب به ما معرفی می‌کند و مدت‌ها است که این دگردیسی را ایجاد کردند که بتوانند از استراتژی‌های انقلاب علیه آن استفاده کنند. انقلاب ما با تکیه بر میکروفیزیک قدرت پیروز شد نه ماکروفیزیک قدرت. این انقلاب با تکیه بر قدرت‌های خرد، رسانه‌های کوچک، شب‌نامه‌ها و نوارها در مقابل رسانه بزرگ و میکروپالیتیک در مقابل ماکروپلیتیک پیروز شد و تمام ریزبدنه‌های جامعه تجمیع و به ید واحدی تبدیل شدند.

به عبارت دیگر، آنها نیز در پی این استراتژی بودند، اما به عقیده من جامعهٔ ما هرگز چنین استعدادی مانند کشورهای اروپای شرقی و آسیای میانه ندارد. به دلیل این که در آستانه انقلاب‌های رنگی در چنین جوامعی، ما یک نوع ایدئولوژی‌زدگی مفرط را شاهد هستیم اما در جامعه ما آمارهای معتبر می‌گوید که بالغ بر ۹۰ درصد مردم ما ایمان جدی به خدا دارند و دین را موجب نشاط، سلامت و راستی می‌دانند. آمار دیگری در جامعه ما

نشان می‌دهد که اکثر مردم دین را برترین نظام معنایی، هنجاری و ارزشی خودشان می‌دانند و با تمام روح و روانشان به آن اعتقاد دارند. یعنی دین در اعماق روح و روان مردم رسوب کرده و جزئی از هستی آنان به شمار می‌رود. آمار جالب دیگری در جامعه ما نشان می‌دهد که هر موقع عده‌ای تلاش کردند که سکولاریسم را تقویت کنند، عصبیت‌های دینی تقویت شده و گرایش به آن بیشتر و عمیق‌تر شده است و همین آمار نشان می‌دهد که هر زمان هجمه‌ای حتی خارجی به جامعه صورت گرفته، عصبیت‌های دینی، بومی و ملی تقویت شده است.

بنابراین هر نوع حرکتی که در جهت نوعی اسقاط نظم و نظام موجود چه به صورت نرم و چه به صورت سخت، جز تقویت عصبیت‌های دینی و ملی چیز دیگری اضافه نمی‌کند و قدرت‌های غربی این مسائل را تجربه کرده و می‌دانند که در جامعه ما چنین چیزی ممکن نیست و حادث نمی‌شود.

مشکل بعدی در آستانه انقلاب‌های رنگی در جوامعی که آن را تجربه کرده‌اند، وجود نوعی شقاق در میان حاکمیت و حکومت بوده به این معنی که خودی علیه خودی درون حاکمیت صف کشیده است و کسانی که نخبگان اصلی جامعه و متولی حکومت هستند در مقابل هم ایستاده‌اند. بسیاری از این اتفاقات در اثر آموزشهای مؤسسات غربی که درون این کشورها به نام مؤسسات صلح، آزادی، دمکراسی و... ایجاد شده بود، رخ می‌دهد چرا که مؤسسات یاد شده، تأثیر فکری، آموزشی و تعلیماتی خود را بر عده‌ای گذاشته و آنها را به تعبیر خود، تبدیل کرده بودند به پرندگان گردن چرخان که در موقع احساس خطر و مواقع خاص زبان و بیان آنها ۱۸۰ درجه می‌چرخد و لسان غرب در کشورشان می‌شوند، اما چنین شقاقی هیچ‌گاه میان نخبگان رسمی در کشور ما ایجاد نشده است.

علاوه بر آن، در فضای قانونی و سازوکارهای حکومتی و حاکمیتی ما اندیشه‌ای شده که جلوی چنین شقاق‌هایی را بگیرد که از جمله آن می‌توان به اصل مترقیِ ولایت فقیه اشاره کرد که فصل‌الخطاب در همه امور هستند و اجازه نفوذ چنین مسائلی را به درون حاکمیت و حکومت نمی‌دهند. مسئله دیگر اندیشه والای حضرت امام(ره) است که مجمع تشخیص مصلحت نظام را در نظر گرفتند که بسیاری از اختلافاتی که در نهادهای مختلف ایجاد می‌شود به این شورا برده می‌شود، مورد حل و فصل قرار می‌گیرد و اجازه نمی‌دهد که میان نهادها اختلافی ایجاد شود.

از موارد دیگری که در آستانه انقلاب‌های رنگی در این جوامع وجود داشت، فعال بودن

سفارت آمریکا در این کشورها و دیگر مؤسسات غربی است که به نام نهادهای مختلف مدنی و تحقیقاتی که اقدام به تعلیم و آموزش دانشجویان و گروه‌های مختلف جوان می‌کردند و بسیار هم مؤثر بودند. دیگر پدیده‌ای که در آستانه انقلاب‌های رنگی در این کشورها می‌شود نام برد، سیطره سنگین روسیه بر این کشورها است و مردم این کشورها دچار یک نوع روان‌پریشی شده‌اند و به دنبال مفرّی هستند تا از این فضا آزاد شوند. برای همین به غرب و فرهنگ و حضور آن خوش‌آمد می‌گویند، برای فرار از سیطره‌ای که قومیت، باور، حکومت و فرهنگ آنان را برای سالیان سال تحقیر کرده است. اما چنین فضایی در کشور ما اساساً حادث نشده و باید گفت که هیچ شباهتی هم میان جامعه ما و جوامعی که در آن، انقلاب رنگی حادث شده، وجود ندارد. زیرا جامعه ما دارای یک فرهنگ و تمدن شش هزار ساله است که کمتر جامعه‌ای از چنین تمدن و فرهنگی غنی برخوردار است. آمار در کشور ما نشان می‌دهد که اکثر مردم ما به ملیت و ایرانی بودن خود افتخار می‌کنند و تجربه تاریخی نشان می‌دهد که هر زمان مورد هجمه خارجی قرار گرفتیم، این فرهنگ تمدن و دین ما بوده که روی مهاجم تأثیر گذاشته و او شبیه ما شده است.[1]

اگر نگاهی دوباره به فرایند انتخابات دهم ریاست جمهوری بیندازیم شاید بتوان موارد دیگری نیز به دلایل فوق اضافه کرد که نشان دهند تصمیم‌گیرندگان جبهه دوم خرداد و نامزدهای مدعی تقلب، خود بیش از دیگران به عدم تقلب آگاهی داشته‌اند. مطابق این اسناد، واقعیت این نبود که آنها به دلیل تردید در سلامت انتخابات به سمت آشوب‌آفرینی و اعتراض غیرقانونی گام برداشتند، بلکه اهداف و انگیزه‌های دیگری در پس این ماجراجویی فتنه‌انگیز نهفته بود که برای مشروعیت بخشی به آن از ادعای «تقلب» بهره برده شد.

نتیجه

مباحث مطرح شده در فصل ششم نشان داد که جریان فتنه و نیروهای جبهه دوم خرداد، به رغم رفتار آشوبگرانه‌ای که پس از انتخابات انجام دادند، خود به سلامت انتخابات و اینکه در رقابت دهم ریاست‌جمهوری شکست خورده‌اند، آگاه بودند. دلایل و شواهد بسیاری وجود دارد که این موضوع را ثابت می‌کند. در میان شواهد مختلف موجود در فصل ششم

---

۱. «تاجیک: بیگانگان تلاش کردند حریم حرمت‌های نظام را بشکنند»؛ *خبرگزاری ایرنا*؛ ۱۳۸۸/۱۱/۲۱؛ کد مطلب: ۹۵٤٤۱۰.

دلایل زیر مورد بررسی قرار گرفتند:

۱. آگاهی به پیشتازی احمدی‌نژاد بر موسوی در سراسر کشور در پیش از انتخابات؛ از طریق روش‌هایی مانند نظرسنجی‌های وابسته به آن جبهه.

۲. صدور برخی نامه‌ها و بیانیه‌هایی که به وضوح بیان‌گر تلقی شکست از انتخابات پیش‌رو بود.

۳. نفس حضور در انتخابات.

٤. نداشتن مدرک در عین داشتن بیش از ٤۰ هزار نماینده در پای صندوق‌ها

۵. اقرار به عدم تقلب.

٦. عدم پیگیری قانونمند و همراهی نکردن با شورای نگهبان.

۷. اعترافات مطبوعاتی.

۸. اعترافات در دادگاه.

۹. سکوت و مواضع چند پهلوی خواص.

۱۰. تحلیل‌های روش‌مند از نتیجه انتخابات توسط کارشناسان سیاسی جبهه دوم خرداد.

فصل هفتم
شورش بر جمهوریت

اکنون پرسش اساسی این است که اهداف و انگیزه‌های این جبهه از رفتارهای رادیکالیستی و هنجارشکن پس از انتخابات چه بود و به کدام نقطه چشم دوخته بود. بخش مهمی از این پرسش را در فصل نخست و در بازشناسی ایدئولوژی تجدیدنظرطلبان بیان کردیم. آن ایدئولوژی که برآیند و حاصل بیش از دو دهه فعالیت فکری نظریه‌پردازان این جبهه بود تا حد زیادی جهت‌های جبهه را مشخص می‌کرد و رفتار سیاسی آنان را تعیین می‌کرد. البته در سال ۸۸ برخی از آنها مانند سروش و بشیریه دیگر در ایران نبودند، اما وابستگان فکری آنان همچنان به شدت فعالیت داشتند و ایدئولوژی حاصل از تراوشات ذهنی آنان بر رفتار کلی جبهه دوم خرداد حاکم بود.

از این جهت، حتی اظهارات حجاریان و تاجیک که به یک موضوع اما از دو منظر متفاوت نظر داشت، بیش از همه ایدئولوژی این جبهه در آشوب‌آفرینی‌های پس از انتخابات را مورد پرسش قرار می‌داد. حجاریان و تاجیک در اظهارات خود به نقد ایدئولوژی تجدیدنظرطلبانه‌ای که منجر به آشوب‌های پس از انتخابات بود، نظر داشتند. آنان ریشه آن آشوب‌ها را در نظریات سکولاریستی غربی می‌دانستند که در طول دهه‌های گذشته به بافت جامعه جوان شهری تزریق شده بود.

گرچه به بنیان‌های این ایدئولوژی در فصل نخست اشاره شد، اما در ادامه به چگونگی‌های دیگر آن در سال ۸۸ خواهیم پرداخت. در این باره نباید اشتباه کرد و گمان برد

که تمام نیروهای جبهه دوم خرداد به یک اندازه به تمام مؤلفه‌های آن ایدئولوژی باور داشته‌اند. در حوادث پس از انتخابات و آنچه که در جنبش سبز رخ داد چند مسئله را باید از یکدیگر تمیز داد: ایدئولوژی، رهبری، جرقه اولیه، رسانه‌ها، پشتیبانان، تشکیلات، ائتلاف‌های صورت گرفته و رفتارشناسی پدیدآورندگان آن. به عبارت دیگر، وقتی سخن از ایدئولوژی به میان می‌آید بیش از آن که به توده نظر داشته باشد به رهبران، رسانه‌ها، پشتیبانان و هادیان تشکیلاتی که توده را بسیج می‌کنند و ائتلاف‌ها بر اساس آن صورت می‌گیرد، نظر دارد.

بسیج توده‌ای در این جنبش بیش از هر چیز بر روی «جرقه اولیه» که همان «ادعای تقلب» باشد، متمرکز بود. در واقع این جنبش تلاش داشت پس از روشن کردن جرقه ابتدایی، با حرارت آن، چراغ بی‌رمق ایدئولوژی خود را روشن سازد و اصولاً هدف از «ادعای تقلب» نیز همین بود. جبهه تجدیدنظرطلب که در روزهای پیش از انتخابات به تمرین بسیج توده‌ای سبز دست زده بود، پس از اعلام نتیجه انتخابات سعی کرد تا التهابات و هیجانات سیاسی حاصل از رقابت‌های انتخاباتی فرونخفته است، آن را ابزاری برای دستیابی به اهداف ایدئولوژیک خود قرار دهد. لذا این جنبش با فتنه‌انگیزی به معنای واقعی کلمه و آمیزش میان بسیاری از امور درست و نادرست بر «مراد باطل» خود که به ظاهر ادعای «ابطال انتخابات» را پیگیری می‌کرد و در باطن به خواست‌هایی فراتر از آن می‌اندیشید، چشم دوخته بود.

جمعیتی که برای دفاع از طرفی که «مظلوم» معرفی شده بود در روز ۲۵ خرداد در خیابان آزادی تجمع کرده بود، بر اساس معیارهای فرهنگ سیاسی خود که بی‌تفاوتی را سرزنش می‌کند و دفاع از مظلوم را ترغیب می‌کند، عمل کرد. همان فرهنگی که در سال ۵۷ انقلاب اسلامی را به وجود آورد و سپس هم تقویت شد. اصولاً انقلاب اسلامی در افزایش آگاهی سیاسی ایرانیان و احساس مسئولیت آنان درباره تحولات سیاسی و اجتماعی ایرانیان نقش مهمی بر عهده داشت. در واقع، جبهه تجدیدنظرطلب با علم به این موضوع و اصرار مؤکد بر «ادعای تقلب» تلاش کرد از این احساس راستین و آمیخته شده با هیجانات و التهابات ایام انتخابات برای دستیابی به اهداف و منافع خود بهره‌برداری کند. در این زمینه از تشکیلات ستاد انتخاباتی نیز که در زمان‌های دیگر امکان تشکیل آن به سادگی ممکن نیست برای بسیج توده‌ای استفاده کرد. آنان همچنین از انگیزه‌های تاریخی موسوی نیز در این باره استفاده کردند. در ادامه برای شناخت بیشتر از جزئیات این حوادث به رفتارشناسی رهبران و پدیدآورندگان آن می‌پردازیم.

چنان که پیشتر نیز دیدیم تبلیغات موسوی که از فروردین ۱۳۸۸ به طور جدی آغاز شده

بود و در اردیبهشت اوج گرفت. با سفرهای تبلیغاتی او و به منظور انجام سخنرانی‌ها ادامه یافت. در این سخنرانی‌ها از بسیج نیرویی که توسط ستادهای انتخاباتی موسوی صورت می‌گرفت، بهره‌برداری شد و تلاش می‌شد هم‌پای احمدی‌نژاد مراسم سخنرانی موسوی شلوغ و پرجمعیت باشد، خواسته‌ای که همواره فاصله زیادی تا واقعیت داشت.

ستاد موسوی برای انتخابات دهم ریاست جمهوری از سه راهبرد کلان بهره برد: «تخریب رقیب»، «مظلوم‌نمایی» و «جذب نخبگان اجتماعی». پیگیری سیاست‌هایی مانند سیاه‌نمایی، تشکیل کمیته صیانت از آرا و درج اخبار متفاوتی از حمایت چهره‌های فرهنگی و هنری از موسوی در ستاد موسوی مهم تلقی می‌شدند. زیرا به خوبی سه راهبرد یاد شده را عینیت می‌بخشیدند. ٤٥ روز مانده به انتخابات کمیته مشترک کروبی و موسوی برای صیانت از آرا به طور جدی فعالیت خود را آغاز می‌کند و به جز فعالان جبهه دوم خرداد که از سال ۸۷ از مسئله امانت‌داری درباره آرا سخن می‌گفتند، حتی هاشمی رفسنجانی در همین ایام از ضرورت صیانت از آرا در نماز جمعه سخن می‌گوید.[1]

در واقع این روند که از چندین ماه قبل آغاز شده بود به تدریج افزون‌تر می‌شود تا چهار روز مانده به انتخابات که رئیس کمیته مذکور، محتشمی‌پور، طی نامه‌ای به دبیر شورای نگهبان از احتمال بروز تخلفات گسترده ابراز نگرانی می‌کند. در سه روز مانده به انتخابات، نامه تحریک‌آمیز و تهدیدگونه هاشمی به رهبری منتشر می‌شود و زهرا رهنورد در همایش «شکوه اراده مردم» به وزارت کشور درباره هرگونه تقلب در انتخابات هشدار می‌دهد و برخی شرکت‌کنندگان شعار «اگر تقلب بشه ایران قیامت می‌شه» سر می‌دهند. دو روز مانده به انتخابات نیز رئیس کمیته صیانت از آرا، طی اطلاعیه‌ای خطاب به مردم و درخواست برای جلوگیری از هرگونه تخلف در انتخابات نوشت: «ملت شریف ایران! حضور هوشیارانه شما در مراقبت از آرای سرنوشت‌سازتان و مقابله با هر نوع تخلف و تقلب احتمالی که خدای ناکرده می‌تواند بر پیروزی تأثیر بگذارد، ضروری و واجب است و نگاه تیزبین شما مردم آگاه، به یاری خداوند می‌تواند این احتمال را به صفر رسانده و از هرگونه تخلف پیشگیری کند... در خاتمه ضمن تشکر از گزارش دلسوزانه و دقیق شما مردم آگاه، پیروزی‌تان با انتخاب آقای میرحسین موسوی و نجات کشور از وضع کنونی را از خدای سبحان طلب می‌کنیم.»[2]

در ۲۱ خرداد، ضمن آن که موسوی در بیانیه‌ای به طرفداران خود اطمینان می‌دهد و

---

۱. روزنامه *اعتماد ملی*؛ ۱۳۸۸/۲/۷.
۲. *پایگاه اینترنتی کلمه*، ۱۳۸۸/۳/۱۸ و ۱۳۸۸/۳/۲۰.

می‌نویسد «پیام‌های بی‌شماری از سوی اقشار مختلف شما مبنی بر ابراز نگرانی نسبت به شیوه برگزاری انتخابات و سلامت آن واصل می‌شود، تمامی شما را به حسن ظن نسبت به برگزارکنندگان انتخابات دعوت می‌کنم. ناظران کمیته صیانت از آرای ستاد اینجانب با دقت کامل روند انتخابات را زیرنظر دارند و مستمر نتایج گزارش این کمیته را به اطلاع آنان خواهند رساند.» سایت کلمه بر اساس آنچه که «یافته‌های نظرسنجی معتبر» می‌خواند، می‌نویسد میرحسین موسوی با کسب ۵۹ درصد آرا پیروز مرحله نخست انتخابات است.[1]

البته علاوه بر پیگیری سیاست تشکیک در صحت انتخابات، عوامل دیگری نیز در باورپذیری این ادعا در بخش‌هایی از جامعه شهری مؤثر افتاد: ضعف رسانه‌ای اصول‌گرایان، عدم جذب نخبگان اجتماعی توسط دولت و تمایل آنان به کاندیدای رقیب و همراهی رسانه‌ای و تشکیلاتی نظام سلطه و دولت‌های استعماری از موسوی که همگی در طبقات متوسط و بالای شهری نفوذ داشتند. به هر حال روش تشکیک در سلامت انتخابات در روز رأی‌گیری نیز ادامه یافت. محمد خاتمی در هنگام انداختن رأی خود به صندوق گفت: «همه شواهد امر حاکی است که مهندس موسوی انتخابات را برده است، اما من پیشگو نیستم.» عفت مرعشی، همسر هاشمی رفسنجانی، در هنگام انداختن رأی خود به صندوق بیان کرد: «من به میرحسین رأی دادم در صورتی که تقلب انجام نشود، مطمئن هستم که میرحسین رأی می‌آورد... اگر تقلب شود، به خیابان‌ها بریزید.» به این موارد می‌توان پیام تشکر میرحسین موسوی به مردم و اعلان برگزاری جشن پیروزی پیش از پایان رأی‌گیری و در عصر انتخابات را نیز افزود.[2]

لذا با چنین رویکردی در پیش از انتخابات و زمان تبلیغات دور از انتظار نبود که میرحسین موسوی و جریان سیاسی حامی او در صورت رأی نیاوردن وی نتیجه انتخابات را نپذیرند و برای فرافکنی علل شکست و عدم پذیرش تعهد آن، سخن از تقلب به میان آورند.

در واقع برای جریان قدرت‌طلب تحمل احمدی‌نژاد برای چهار سال دیگر سخت و غیرقابل باور بود. آنها چهار سال گذشته را به امید چنین روزی سپری کرده بودند تا برای نخستین بار در جمهوری اسلامی شخص رئیس جمهور برای بار دوم رأی نیاورد. اما انتخاب مجدد احمدی‌نژاد و تصور ریاست هشت ساله او به معنای تعمیق اصلاحات ساختاری بود که گروه‌های ذینفوذ چندان رغبتی به آن نداشتند.

---

۱. *پایگاه اینترنتی کلمه*؛ ۱۳۸۸/۳/۲۱.

۲. *شبکه خبری برنا*؛ ۱۳۸۸/۳/۲۲ و *پایگاه اینترنتی کلمه*؛ ۱۳۸۸/۳/۲۲.

جبهه مخالف احمدی‌نژاد در این انتخابات از سه طیف متفاوت و با سه هدف مختلف تشکیل یافته بود که زمینه‌های تاریخی آن گویای این اهداف است: گروه نخست کسانی بودند که تنها به حذف احمدی‌نژاد و دولت وی نظر داشتند و فراتر از آن خواسته‌ای نداشتند؛ گروه دوم نه تنها به حذف احمدی‌نژاد همت داشت، بلکه پی‌گیر تحدید اقتدار رهبری نیز بود تا از بازی قدرتی که به راه انداخته بود از اقتدار معنوی و سیاسی ایشان بکاهد؛ اما گروه سوم که شامل جریان افراطی و سکولار می‌شد در پی فراهم‌سازی زمینه‌های تغییرات ساختاری در نظام جمهوری اسلامی یا به عبارت دیگر «تغییر رژیم» بود. در واقع آنان نه تنها با اقتدار رهبری و مصداق امروزی آن دشمنی می‌ورزیدند، بلکه با اندیشه «ولایت فقیه» و حکومت دینی مشکل داشتند. سعید حجاریان که بعدها در اعترافات خود از این موضع عدول می‌کند به صراحت به این خواست جریان تجدیدنظرطلب اقرار می‌کند.

در واقع، برداشت جریان مذکور این بود که با روی کار آمدن دولت نهم به ریاست احمدی‌نژاد اقتدار رهبر انقلاب فزونی گرفته است و از این جهت سقوط احمدی‌نژاد به معنای تضعیف اقتدار ولی فقیه بود.

آنها با حمایت از موسوی به عنوان نامزدی که می‌تواند هر دو جبهه اصول‌گرا و اصلاح‌طلب را نمایندگی کند به طور ریاکارانه‌ای در پی احیای طرح «دولت وحدت ملی» بودند. به عبارت دیگر، ایده گذشته این بار با موسوی محقق می‌شد تا قریب به اتفاق مخالفان احمدی‌نژاد در هر دو جبهه نگاهی نیز به موفقیت موسوی در رقابت دهم ریاست جمهوری داشته باشند. اما از نگاه جریان تجدیدنظرطلب، موسوی به دلیل اختلاف تاریخی با رهبر انقلاب از مزیت دیگری نیز برخوردار بود، او حتی از انعطاف موردی خاتمی نیز بهره‌ای نداشت و از اینجهت لجوجانه‌تر می‌توانست اهداف اپوزیسیون و تجدیدنظرطلبان را پیگیری کند.

از نگاه آنان رهبر انقلاب تا پیش از ۱۳۸٤ از اقتدار لازم برخوردار نبود؛ چه در زمان ریاست جمهوری، چه در طول سال‌های ٦٨ تا ٧٦ و چه در دوره حاکمیت جبهه دوم خرداد. در واقع جریان تندرو که مشاهده می‌کرد رابطه رئیس‌جمهور کنونی با رهبر انقلاب روابطی نزدیک است که اقتدار ولایت فقیه را در پی دارد در پی پایان چنین وضعیتی بود تا از اقتدار افزون‌تر رهبری بکاهد. این سخنان را فائزه هاشمی به صراحت بیان کرده است. موسوی از نگاه آنان می‌توانست اقتدار رهبری را کاهش دهد و قدرت را در میان مدعیان سرشکن کند.[1]

---

۱. «ادامه مصونیت سیاسی هتاکان...»؛ *پایگاه اینترنتی جهان نیوز*؛ ۱۵ شهریور ۱۳۸۸.

به هر طریق، تمام این طیف‌ها در گام نخست که همان سرنگونی دولت احمدی‌نژاد باشد اتفاق نظر داشتند و همین هدف و منافع مشترک بود که موجب شد آنان در انتخابات موضع واحدی را اتخاذ کنند. آنها اختلافات دیگر خود را به فردای روزی که نامزد آنان بر کرسی ریاست جمهوری بنشیند واگذارده بودند. لذا باید این ائتلاف شکننده را که بازیگران بین‌المللی متناسب با اهداف خود را برگزیده بود، به دلیل دشمن مشترکی چون احمدی‌نژاد دانست. لذا پس از روشن شدن نتیجه انتخابات و شکست جریان «احمدی‌نژاد نه»، اختلاف‌نظرها در این جریان روشن شد. جریان‌های نزدیک به اصول‌گرا یا به صراحت نتیجه را پذیرفتند و به رئیس‌جمهور منتخب تبریک گفتند و یا ضمن پذیرش نتیجه سکوت کردند. اما دو طیف دیگر نیز در این جریان وجود داشت: برخی از افراد جبهه به اعتراض‌های آرام معتقد بودند و گروهی نیز به رفتارهای خشونت آمیزتر. شخصیت‌های مطرح مانند خاتمی معتقد بودند اعتراض‌های آرام، که در انقلاب‌های رنگی مشاهده شده، جواب بیشتری خواهد داد.

با آن که در طرح یاد شده نیز قرار بود ده روز اول تجمعات آرام باشد، اما به هر طریق آشوب‌های گسترده‌تر از دوشنبه ۲۵ خرداد و در پایان تجمعی که خاتمی و موسوی و کروبی نیز در آن حضور داشتند آغاز شد که برخی تحلیل‌گران این را از علل مهم شکست طرح می‌دانند که نارضایتی عمومی شهروندان ایرانی و به ویژه تهرانی ساکن این مناطق را در پی داشت.

تجربه تدریجی رفتارهای مدنی در سده اخیر به ایرانیان آموخته است که قانون‌گرایی و آرامش در شرایط امروز جهانی شرط توسعه است و باید از رفتارهای رادیکال و خشونت‌آمیز از هر نوع آن دوری کرد. نتیجه چنین شرایطی در جبهه مذکور سردرگمی و اتخاذ تصمیمات پارادوکسیکال بود. دامن زدن به هیجانات جامعه، تأکید بر قانون‌گرایی، بی‌اهمیتی به قوانین مصرح جمهوری اسلامی، چه قانون اساسی و چه قوانین عادی، ادعای پیروی از خط امام و پیگیری سیاست‌هایی که خشنودی دولت‌های غربی و اسرائیل را در پی داشت نمونه‌هایی از این رفتارهای پارادوکسیکال بود. لذا در مجموع رفتارهایی که از سوی این جبهه پس از انتخابات سر زد نیز رفتارهایی بسیار متفاوت و گاه متعارض بود که در برخی ناشی از رفتارهای تجدیدنظرطلبانه و در برخی ناشی از سردرگمی بود.

آغاز فتنه و صدور بیانیه‌ها

انتخابات دهم ریاست جمهوری در پیش و پس از ۲۲ خرداد با حجم انبوهی از بیانیه‌ها و

نامه‌های سرگشاده همراه بود که از این جهت با دوره‌های پیشین انتخابات ریاست جمهوری قابل مقایسه نیست. در این باره باید توجه داشت که شیوه صدور بیانیه‌های مسلسل از آموزش‌ها و توصیه‌های نظریه‌پردازان انقلاب مخملی بود. گذشته از کمیت بالای این مکتوبات آنچه در وهله نخست از اهمیت برخوردار است و در این گفتار مورد بررسی قرار می‌گیرد، محتوای این متون و کیفیت آنهاست. اهداف و انگیزه‌های نگارش چنین مکتوباتی به نوبه خود از اهمیت بالایی برخوردار است. اما پرسش‌های دیگری که باید به آنها توجه داشت، پرسش از تأثیرات این نوشته‌ها در فرایندهای اجتماعی و سیاسی در ابعاد داخلی و خارجی است. سپس باید به انطباق این مکتوبات با عقلانیت، قانون‌مداری، اصول دمکراسی و آموزه‌های دینی پرداخت. در واقع با تحلیل این موارد سپس می‌توان درباره این موضوع داوری کرد که در پس این قلم‌فرسایی‌ها چه اندازه منافع ملی مورد توجه قرار گرفته است. در گفتار پیش‌رو تلاش می‌شود گزارشی از مهم‌ترین بیانیه‌های سیاسی صادر شده به همراه برخی نامه‌های سرگشاده که در روزهای پیش و پس از انتخابات منتشر شده‌اند، ارائه شود. مقصود آن است که ضمن تحلیل انگیزه‌های نگارش چنین مکتوبات و آثاری که در پی داشته‌اند، محتوای آنها را با اصول قانون‌مداری، دمکراتیک، عقلانیت و دین‌مداری بسنجیم.

در میان افرادی که نوشته‌ها و رفتار آنها باید مورد بررسی قرار گیرد، قطعاً موسوی از مهم‌ترین آنهاست. سخنان و مطالب موسوی در رادیکالیزه ساختن فضای جامعه نقش مهمی بر عهده داشت که این موضوع تنها به پس از انتخابات مربوط نمی‌شود. به طور مثال موسوی در بیانیه‌ای که در سیزدهم خرداد منتشر می‌کند، می‌نویسد: «اینک که به خواست خداوند و اراده سبز شما، امواج امیدواری گوشه گوشه ایران بزرگ را فرا گرفته و صبح پیروزی بیش از پیش نزدیک می‌نماید، اخباری نگران‌کننده از برخی تحرکات و برنامه‌ریزی‌های محفلی به گوش می‌رسد که ضرورت هوشیاری کامل شما را افزون می‌سازد. معدود افرادی که نه علقه‌ای به جمهوریت نظام دارند و نه به احکام منور اسلام دلبسته‌اند، از آنجا که رقابت قانونمند در برابر اراده شما را غیرممکن می‌یابند، در صدد بر هم زدن امنیت و آشفته کردن آرامش روانی جامعه‌اند تا قطار انتخابات سالم را از مسیر خود منحرف کنند. آنان که به بقای کشور و جمهوری اسلامی به گونه‌ای مشروط باور دارند، ظاهراً از ایجاد بحران‌هایی که دامنه آنها به انتخابات و ایام حاضر متوقف نخواهد ماند نیز ابا ندارند. اطمینان دارم که مردم و جوانان با هوشمندی، مجال شیطنت را از این افراد می‌گیرند و از هرگونه تنش که مطلوب آنان است پرهیز کرده و از دایره رفتاری که زیبنده جوان فهیم و با فرهنگ ایرانی است خارج نمی‌شوند.»

برخلاف محتوای ظاهری این نامه که دعوت طرفداران به «اجتناب از اغتشاش» بود، اما پیام اصلی بیانیه که در قالب چهره «مظلوم‌نمایانه» صورت می‌گرفت، نوعی رادیکالیزه کردن فضای انتخابات بود. اینکه ادعا شود «برخی تحرکات و برنامه‌ریزی‌های محفلی» از سوی رقبا برای برهم زدن امنیت و آرامش جامعه در حال وقوع است، جز رادیکال‌تر ساختن طرفداران و هیجانی ساختن آن دستاورد دیگری نخواهد داشت. رادیکالیسمی که زاییده مظلوم‌نمایی است. در این بیانیه رقیب، شخصیتی بی‌هویت، ریاکار و قدرت‌طلب معرفی شده است که نه به «جمهوریت» اعتقاد دارد و نه به «اسلام». آنچه برای او مهم است تنها «قدرت» است و تنها به این شرط است که بقای «جمهوری اسلامی» را می‌خواهد و لذا برای حفظ آن از هیچ عملی فروگذار نخواهد کرد. اما این بیانیه به این پرسش پاسخ نمی‌دهد که چرا زمانی که دو جبهه خود را پیروز انتخابات می‌دانند باید به خشونت و بر هم زدن امنیت جامعه روی بیاورند. یعنی رویکردی که جبهه دوم خرداد پس از انتخابات اتخاذ کرد.

در واقع همان طور که این بیانیه رقیب را متهم به برنامه‌ریزی برای «اغتشاش» می‌کند، رقیب نیز پیش از انتخابات همین تصور را از جبهه دوم خرداد داشت. اما چیزی که موجب شد اغتشاشات سیاسی به پس از انتخابات به تعویق بیفتد، احتمال پیروزی بود. به عبارت دیگر ناآرامی‌هایی که از سوی جبهه دوم خرداد به بعد از انتخابات موکول شد به دلیل احتمال پیروزی در انتخابات بود. زیرا بیم آن بود که اگر این ناآرامی‌ها پیش از رأی‌گیری آغاز شود احتمال پیروزی به خطر بیفتد. در این بیانیه، موسوی همچنین خواهان سلامت در برگزاری انتخابات می‌شود. اظهار نگرانی کردن در سلامت انتخابات چنان که پیشتر نیز گفته شد از محورهای اصلی تبلیغات آن جبهه بود که از سال ۱۳۸۷ آغاز شده بود. اهداف این محور تبلیغاتی را در سه موضوع می‌توان جمع‌بندی کرد:

۱. بیم واقعی در صورتی که آرا بسیار به یکدیگر نزدیک باشد.
۲. مظلوم‌نمایی به منظور کسب آرای بیشتر.
۳. بهره‌برداری برای حوادث پس از انتخابات در صورت شکست.

به کارگیری راهبرد «مظلوم‌نمایی» در بسیاری از رفتارهای تبلیغاتی ستاد موسوی نمایان بود. در واقع تبلیغ فراوان برای متهم‌سازی رقیب به «بی‌ادبی» از نمونه این تلاشها بود. موسوی در ساعت‌های واپسین مانده به انتخابات نیز از این سیاست بهره می‌برد و بارها صدا و سیما را متهم به جانبداری از رقیب می‌کند. موسوی طی یک بیانیه نارضایتی خود را از اینکه صدا و سیما برای احقاق حقوق نامزد رقیب او نوزده دقیقه زمان به وی اختصاص داده

است، ابراز می‌دارد. در طول مناظره‌های انتخاباتی در غیاب احمدی‌نژاد بارها در مناظره‌هایی که رقبا داشتند، آنان بدون آن که به مناظره با یکدیگر بپردازند به مناظره با شخص غایب می‌پرداختند. این رویکرد که بارها با تذکر مجری برنامه مبنی بر ایجاد حق برای پاسخگویی شخص غایب مواجه شده بود، از سوی رقبا نادیده گرفته شد. بر همین اساس و طبق قانون یاد شده هر کدام از نامزدها از دقایقی برای پاسخگویی به مطالبی که در غیاب آنها ارائه شده بود، برخوردار شدند که در این میان فرصت احمدی‌نژاد به دلیل آن که دیگران بیشتر در غیاب او سخن می‌گفتند، بیشتر بود. موسوی با آن که این قانون را در مناظره‌ها پذیرفته بود، اما به هنگام اجرایی شدن آن، چنین قانونی را بهانه‌ای برای مظلوم‌نمایی و جانبدار معرفی کردن صدا و سیما قرار داد. در بیانیه موسوی که به این منظور انتشار یافته، چنین آمده است:

> **ملت شریف ایران، هموطنان عزیز! همان‌گونه که شاهد بودید در مناظره‌های تلویزیونی، نامزد حاکم به جای طرح برنامه‌های خود و نقد برنامه‌های طرف مناظره‌اش با توسل به شگردهای مغالطه‌آمیز، اشخاص حاضر و حتی غایب در مناظره را به شدیدترین وجه همراه با بدترین هتاکی‌ها مورد اتهام‌های گوناگون قرار داد... متأسفانه سازمان صدا و سیما در اقدامی تبعیض‌آمیز به فرد خاطی که در طول مدت انتخابات برخلاف قانون تمامی امکانات دولتی از جمله تمام شبکه‌های صدا و سیما را در اختیار داشت با اختصاص وقتی اضافه در آخرین ساعات مجاز تبلیغات به بهانه نقد طرف‌های مناظره‌اش از برنامه و عملکرد دولت، بار دیگر فرصتی را در اختیار نامزد حاکم گذاشت تا مجدداً به جای تصحیح و جبران خطاهایش سیلی دیگر از تهمت‌های ناروا را متوجه رقبای انتخاباتی و افراد غایب کند و کمتر از دو دقیقه (۱۰۱ ثانیه) زمان را برای پاسخگویی اینجانب منظور داشت که شوخی تلخی بود.**
>
> **اینجانب ضمن اعتراض به این شیوه برخورد تبعیض‌آمیز و ناجوانمردانه، همه این اقدام‌ها را ناشی از یقین نامزد حاکم و اتباعش به شکست در یک انتخابات سالم و عادلانه می‌دانم و اطمینان دارم مردم، با حضور سبز خود در پای صندوق‌های رأی قاطعانه و در کمال آرامش پاسخ همه این ناروایی‌ها را خواهند داد.**[1]

گذشته از آنکه در این بیانات همانند بسیاری از بیانات دیگر، موسوی از موضع ادب و اخلاق حجم بالایی از اتهامات را به اشخاص حقیقی و حقوقی وارد می‌سازد، اما نکته قابل

۱. «بیانیه موسوی خطاب به مردم»؛ *پایگاه اینترنتی قلم*؛ ۱۳۸۸/۳/۲۰.

توجه این است که وی به رغم قانون وحقوق تعیین شده افراد سعی دارد آن را ظلم و تبعیضی علیه خویش جلوه دهد. متهم ساختن بسیاری از نهادهای جمهوری اسلامی از قبیل صدا و سیما، شورای نگهبان، دولت، بسیج و سپاه، نه تنها در ایام انتخاباتی، که در روزهای نخست سال ۸۸ نیز مورد توجه این ستاد بود. تجمع اعضای این ستاد در مقابل صدا و سیما به منظور جانبدارانه نشان دادن این سازمان هفته‌ها پیش از آغاز تبلیغات بیانگر آن بود که «مظلوم‌نمایی» از راهبردهایی است که جریان مذکور در انتخابات از آن بهره خواهد برد.

موسوی در روز انتخابات ضمن برگزاری نشست خبری در رفتاری غیرقانونی خود را پیش از پایان انتخابات پیروزی رقابت‌های انتخاباتی معرفی کرد. او همچنین در این روز پیشاپیش بیانیه‌ای هم مبنی بر پیروزی خود صادر کرد. جالب اینجا بود که وی در این اظهارات که خود را پیروز می‌نامید به جای آن که از ابعاد و دلایل پیروزی خویش سخن بگوید، بیش از هر چیز درباره تخلف در انتخابات و پی‌گیری این تخلف‌ها سخن گفت. متن کامل بیانیه موسوی در ۲۲ خرداد چنین است:

> **به نام خدا. مردم شریف ایران! ضمن تشکر از حضور پرشور و استقبال گسترده شما از انتخابات ریاست جمهوری، به اطلاع می‌رساند طبق گزارش‌ها و مستندات واصله علی‌رغم تخلفات و کارشکنی‌های متعدد و نارسایی‌های گسترده، مستندات واصله حاکی از آن است که رأی اکثریت قاطع مردم متوجه این خدمت‌گزارشان بوده است. از مسئولان امر می‌خواهم در شمارش آرا نهایت دقت را بنمایند و اعلام می‌کنم در غیر این صورت از همه امکانات قانونی برای احقاق حقوق حقه ملت ایران اقدام خواهم کرد. همین جا فرصت را مغتنم می‌شمارم و از ملت شریف ایران می‌خواهم آماده برگزاری جشن پیروزی در شامگاه میلاد بانوی دو عالم حضرت فاطمه زهرا(س) باشند.**[1]

گرچه موسوی خود را پیروز نامید؛ اما در اظهارات وی – چه مطالبی که در بیانیه آمد و چه آنهایی که در نشست خبری ذکر شد – علامت‌هایی وجود داشت که نشان می‌داد وی در اعماق درونی، خود را پیروز نمی‌داند. او هیچ‌گاه اعتماد به نفس یک شخصیت پیروز را نداشت. تردید در کلمات او بیشتر از واژه‌های پیروزی خود را به رخ می‌کشید. او بیشتر از آن که از پیروزی بگوید متناسب با تبلیغات چند ماه گذشته جبهه دوم خرداد از «صیانت از آرا» و «پیگیری تخلفات» سخن گفت. با وجود این، پرسش بسیار مهم این بود که اگر وی خود را

---

۱. «بیانیه مهم موسوی: من پیروز شدم»؛ *پایگاه خبری تابناک*؛ ۱۳۸۸/۳/۲۳.

واقعاً پیروز انتخابات می‌دانست چه نیازی داشت که آن را به طور غیرقانونی زودتر اعلام کند. آن هم در ظهر روز انتخابات که تا پایان رأی‌گیری زمان زیادی باقی بود؟ در واقع، چنان که روشن است این قضاوت زودهنگام بیش از آن که جمله‌ای خبری باشد، جمله‌ای انشایی بود و بیش از آن که مژده‌ای برای طرفداران وی باشد، نوعی رفتار سیاسی بود که رفتارهای بعدی جبهه دوم خرداد در روزهای بعدی هدف از آن را تبیین می‌کرد.

در واقع، همین اعلام نتیجه زودهنگام به نفع خود و تبعیت نکردن از روش‌های قانونی با هدف برپایی اعتراض‌های خیابانی بعدی بود که موجب شد بسیاری از تحلیل‌گران از این حوادث به عنوان «انقلاب مخملی» یا «انقلاب رنگی» یاد کنند. چرا که نه تنها این دو روش از ارکان انقلاب مخملی به شمار می‌آید بلکه استفاده از موج رنگی که جبهه اصلاحات از آن بهره برد نیز یکی از نمادهای انقلاب مخملی و رنگی به شمار می‌آید. با توجه به شواهد پیش از انتخابات و نوع تبلیغات هجومی و شالوده‌شکنانه جبهه اصلاحات، تردیدی وجود نداشت که اگر نتیجه انتخابات دلخواه این جریان نباشد، آنها به سادگی سر تسلیم فرو نخواهند آورد. اما با فاصله و اختلاف یازده میلیونی میان نفر نخست و شخص بعدی این احتمال وجود داشت که به دلیل فاصله زیاد، روند تهاجمی گذشته که وعده تخلف در انتخابات را داده بود به دلیل دلسرد شدن ادامه نیابد. در حالی که چنین نشد و این جبهه به جای پذیرش رأی اکثریت یا اعتراض به شیوه قانون‌مند طریق رادیکالی اعتراض‌های خیابانی را با هدف ابطال انتخابات و نیز برخی مطالبات جانبی برگزید که معنایی جز «انقلاب مخملی» نداشت.

موضوعی هم که به این خواست افراطی و غیرقانونی یاری می‌رساند بیانیه‌های موسوی، کروبی، خاتمی و تشکل‌هایی نظیر مجمع روحانیون مبارز و جبهه مشارکت بود. در واقع «انقلاب رنگی» چیزی جز ساقط کردن دولت برخاسته از اراده اکثریت، به بهانه «وقوع تقلب» و به واسطه رفتارهایی چون نافرمانی مدنی و اعتراض‌ها و تجمعات خیابانی که همان تبلور سیاست «فشار از پایین و چانه‌زنی در بالا» بود، معنای دیگری نداشت.

تقاضای ابطال انتخابات، بر هم زدن قوانین انتخاباتی کشور، ایجاد بدعت‌های سیاسی غیرقانونی و حذف رقیبی که با اکثریت آرا به پیروزی دست یافته است، خواسته‌هایی بود که در صورت موفقیت به معنای پیروزی انقلاب رنگی تلقی می‌شد. انقلاب رنگی مطابق وقایعی که در برخی کشورها مانند گرجستان، اوکراین و قرقیزستان رخ داد نیز همین معنا را افاده می‌کرد. با این تفاوت که در آنجا نتیجه داد و در ایران ابتر ماند.

تصمیم پیگیری رفتار غیرقانونی پس از انتخابات در جلسه ۲۳ خرداد با حضور هاشمی

رفسنجانی، محمد خاتمی، موسوی، کروبی و حسن خمینی گرفته شد. جمع‌بندی شرکت‌کنندگان در این جلسه در مصاحبه‌ای بر زبان جوان‌ترین عضو این جلسه نمایان شد که: «انتخابات باید باطل شود.» لذا موسوی در بیانیه‌ای که پس از اعلام نتایج انتخابات منتشر می‌کند، چنین می‌آورد:

نتایجی که برای دهمین دوره از انتخابات ریاست جمهوری اعلام شد بهت‌آور است. مردمی که در صف‌های طولانی اخذ رأی شاهد ترکیب آرا بودند و خود می‌دانند که به چه کسی رأی داده‌اند با حیرت تمام به شعبده‌بازی دست‌اندرکاران انتخابات و صدا و سیما نگاه می‌کنند، آنان بیش از همیشه به دنبال آن هستند که بدانند چگونه و توسط چه کسانی و مقاماتی طرح این بازی بزرگ ریخته شده است.

اینجانب ضمن اعتراض شدید به روند موجود و تخلفات آشکار و فراوان روز انتخابات هشدار می‌دهم که تسلیم این صحنه‌آرایی خطرناک نخواهم شد. نتیجه آنچه از عملکرد متصدیان بی‌امانت دیده‌ایم و می‌بینیم جز تزلزل ارکان نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران و حاکمیت دروغ و استبداد نیست. اینجانب طبق وظیفه شرعی و ملی خویش به افشای رازهای پشت سر این مخاطره خواهم پرداخت و آثار نابودکننده آن را بر سرنوشت کشور توضیح خواهم داد و ترس آن دارم که ادامه وضع موجود همه نیروهای مؤثر نظام را به توجیه‌گرانی دروغگو در مقابل مردم تبدیل کند و دنیا و آخرت آنان را در معرض لطمه‌های جبران‌ناپذیر قرار دهد.

به مسئولان توصیه می‌کنم پیش از آن که دیر شود این روند را فوراً متوقف کنند و همگی به خط قانون و امانت‌داری از آرای ملت بازگردند و بدانند که خروج از عدالت، مشروعیت‌زداست. آنان بیش از هر کس دیگر، از این حقیقت باخبرند که در این کشور، انقلابی بزرگ و اسلامی صورت گرفته است. کمترین پیام انقلاب ما این است که مردم آگاهند و در برابر کسانی که با تقلب روی کار بیایند تمکین نخواهند کرد.

اینجانب از همین فرصت استفاده می‌کنم و ضمن تشکر از عواطف ملت بزرگوار ایران به آنان تذکر می‌دهم که ایران، این موجود آسمانی، متعلق به آنان است و نه متقلبان. این آنان هستند که باید با هوشیاری خود از آن حفاظت کنند. خائنین به آرای مردم ابایی از آن ندارند که این خانه پارسیان به آتش کشیده شود...

نگاهی گذرا به مطالب این بیانیه که سراسر توهین به مقامات نظام جمهوری اسلامی است، گرچه عجیب است و عصبانیت نویسنده آن را نشان می‌دهد، اما بیانگر صدور ناگهانی

و احساسی آن و اینکه از سر بی‌برنامه‌گی و «بهت» بوده باشد، نیست. در این بیانیه موسوی مقامات نظام را با واژه‌های توهین‌آمیزی چون «شعبده‌باز»، «دروغگو»، «مستبد»، «متقلب» و «خائن» مورد تفقد خویش قرار می‌دهد.

البته وی از روش «برچسب‌زنی» آن هم به صورت افراطی و بی‌ادبانه پیش از انتخابات به صورت رویکرد تبلیغاتی خود بهره برده بود. اما سخن اینجاست که این بار این روش نه در برابر نامزد انتخاباتی رقیب که در برابر بسیاری از مدیران ارشد نظام اعم از رئیس‌جمهور، رئیس صدا و سیما، شورای نگهبان، دستگاه قضایی، بسیاری از نمایندگان مجلس و فرماندهان سپاه و بسیج به کار می‌رفت. به تعبیر دیگر این بار کلیت نظام و حتی رهبری بود که به صورت تلویحی متهم به «صحنه‌آرایی خطرناک» در انتخابات می‌شد. زیرا روشن بود که رهبری چشمان بیدار کشور است که اگر قرار باشد تقلبی صورت بگیرد، امکان ندارد بدون آگاهی و به دور از چشمان ایشان باشد.

به عبارت دیگر، موسوی پس از انتخابات نشان داد که ادعای وی به اعتقاد و پیروی از ولایت فقیه ادعایی ریاکارانه و به منظور جلب آرا بوده است. او حتی در مسئله سازمان حج و زیارت، احمدی‌نژاد را به سرپیچی از ولایت فقیه متهم می‌کرد و از این جهت به او انتقاد داشت. موسوی در این انتخابات، مسائل شخصی‌اش را بر مسائل و منافع ملی ترجیح داد و به گونه‌ای سخن گفت و عمل کرد که گویی برخی به دلیل مسائل شخصی و برای اینکه شخص او رأی نیاورد دست به تقلب زده‌اند. در حالی که جابه‌جایی قدرت در جناح‌های سیاسی داخل کشور از پیش‌فرض‌های جمهوری اسلامی بود که در انتخابات‌های گذشته نیز محقق شده بود و از این جهت دلیلی برای تقلب وجود نداشت.

اینکه موسوی پیش از انتخابات فکر شکست را نمی‌کرد و با انگیزه پیروزی در آن حضور یافته بود، شاید ادعای نادرستی نباشد. او به هر طریق در بسیاری از انتخابات که پیروزی در آن ساده‌تر به نظر می‌رسید حضور نیافت و به دلیل اطمینانی که به پیروزی خود داشت در دوره‌ای از انتخابات شرکت یافت که رئیس‌جمهور کنونی هم در آن حضور داشت. در چنین شرایطی از نگاه ناظران سیاسی دستیابی به موفقیت سخت‌تر می‌شد و آنان یکی از دلایل انصراف خاتمی از نامزدی این دوره را همین می‌دانند. موسوی که به گفته خود به دلیل «احساس خطر» سکوت بیست سالهٔ خود را شکسته بود، اما فراتر از این سخن، احساس می‌کرد «منجی» است و تنها اوست که می‌تواند احمدی‌نژاد را شکست دهد و به پندار خویش کشور را از آن وضعیتی که وی ترسیم می‌کرد، رها سازد. این «خودشیفتگی» افراطی که با

تکبر مزمنی همراه بود مانع از آن می‌شد که وی به شکست بیندیشد و شاید حادثه‌ای که وی از آن به عنوان «بهت» یاد می‌کند، ریشه در این موضوع داشته باشد. اما با وجود این، نباید تصور کرد آن‌گونه که برخی پیشتر گفتند وی توسط اعضای ستادش ایزوله شده باشد و از تمام واقعیت‌های در حال جریان جامعه بی‌خبر بوده باشد. به هر حال در عصر ارتباطات فیلتر اخبار تنها تا اندازه‌ای ممکن است. به ویژه برای سیاست‌مداری که دست کم تجربه هشت سال نخست‌وزیری را در کارنامه خود دارد. موضوع این نیست که موسوی از واقعیت‌های موجود جامعه بی‌خبر بوده و نمی‌دانسته است که در نظرسنجی‌های معتبر روزهای منتهی به انتخابات، احمدی‌نژاد از او پیش‌تر است. موضوع این است که وی علاقه‌ای نداشت به شکست بیندیشد.

او در این انتخابات مهم‌ترین سرمایه‌اش را که خاطرات تاریخی دوران نخست‌وزیری در طول هشت سال دفاع مقدس بود، با خود به همراه داشت. لذا این شکست برای او تنها یک شکست انتخاباتی نبود. موسوی از داوری تاریخ درباره خود در هراس بود. با این همه، دلایل رویکرد غیرقانونی موسوی در رفتارهای پس از انتخابات و صدور بیانیه‌های تند و تحریک‌آمیز را نباید تنها به مسائل شخصی و فردی تقلیل داد.

گذشته از مطالبی که در نامه سرگشادهٔ هاشمی رفسنجانی مبنی بر پیش‌بینی تلویحی انتخابات و آشوب‌های پس از آن مورد بررسی قرار گرفت، اشارات و نشانه‌های دیگری در دست است که سران جبهه دوم خرداد با پیش‌بینی شکست قریب‌الوقوع، برای هر دو حالت شکست یا پیروزی برنامه‌های جداگانه‌ای را در نظر گرفته بودند. توجه بیشتر به این برنامه‌های جبهه دوم خرداد بیانگر آن است که بیانیه‌های موسوی بیش از آن که نوشته‌هایی فردی باشد، راهبرد جبهه اصلاحات و به ویژه تجدیدنظرطلبان است که برای پیشبرد برنامه‌های تبلیغی خود به چنین نوشته‌های تحریک‌آمیز و رادیکالی نیاز دارد.

بیانیه‌های موسوی بیش از آن که به نوشته‌های یک نامزد انتخاباتی درون نظام شباهت داشته باشد به بیانیه‌های اپوزیسیون خارج از نظام نزدیک بود. تلقی جبهه دوم خرداد این بود که با صدور بیانیه‌های تند که طرفداران را دعوت به نافرمانی مدنی می‌کرد، ولو آن که برخلاف قواعد دمکراسی و رأی ملت باشد، می‌توان به اهداف اصلی و پنهان شرکت در انتخابات دست یافت. اما نباید فراموش کرد که راهبرد تجمعات غیرقانونی و بهره‌گیری از نافرمانی مدنی تنها منحصر به شکست در انتخابات نمی‌شد. بلکه پیروزی در انتخابات آغاز نافرمانی مدنی به منظور عملی ساختن نظریه «فشار از پایین و چانه‌زنی از بالا» بود. تفاوت در شیوه اجرای آنها

بود؛ به این صورت که در صورت شکست، حالت و شکلی «انفجاری» می‌گرفت و در صورت پیروزی، حالتی «فرسایشی» پیدا می‌کرد تا اهداف فراتر از توان قوه مجریه را از این طریق و در موقع لزوم بر نظام جمهوری اسلامی تحمیل کند. راهبرد جبهه اصلاحات این بود که اهداف غیرقانونی را از طریق تجمعات خیابانی و نافرمانی مدنی محقق سازد.

میرحسین موسوی در مصاحبه‌ای در روز ۲۱ خرداد با مجله تایم به صراحت به این سیاست جبهه سیاسی خود اقرار می‌کند. در آغاز این مصاحبه چنین آمده است: «در جایگاه ریاست جمهوری، موسوی طبعاً کمابیش به اندازه رهبر معظم آیت‌الله علی خامنه‌ای قدرت نخواهد داشت. به خصوص در حوزه سیاست خارجی و امنیت ملی. اما او مؤکداً ابراز داشت که تجمعات خیابانی چشمگیر هفته‌های گذشته احتمالاً ماهیت ساختار قدرت را به نحوی بنیادین دگرگون خواهد ساخت و در واقع این اتفاق با فشار بر رهبر نسبت به پذیرش افکار عمومی رخ خواهد داد. ما پرسیدیم اگر انتخابات را ببازد، آن وقت چه می‌شود، او پاسخ داد: «تغییر از مدتی قبل آغاز شده است. تنها بخشی از آن به پیروزی در انتخابات مربوط می‌شود و بخش‌های دیگر ادامه خواهند یافت و هیچ عقب‌گردی در کار نخواهد بود.»

در واقع بهره‌گیری از رویکرد رادیکالیستی شبه انقلابی در انتخابات، سیاستی بود که تئوریسین‌های تجدیدنظرطلب از سال‌ها قبل در دستور کار داشتند. این سیاست در انتخابات ریاست جمهوری نهم به دلایل مختلف و از جمله انشقاقی که در جبهه دوم خرداد وجود داشت در آن زمان عملی نشد و در انتخابات دهم ریاست جمهوری با چهار سال وقفه، عملیاتی شد. در بسط بیان پیشینه راهبرد یاد شده می‌توان به سخنان سعید حجاریان در سه روز پس از روشن شدن نتایج انتخابات مجلس هفتم اشاره کرد. وی در گفتگو با خبرگزاری ایلنا گفت: «در پروژه جدید، محوریت اصلاحات از حوزه قدرت به جامعه مدنی انتقال خواهد یافت.» این سخن بدان معنا بود که در سال‌های گذشته اعضای ارشد این جبهه با حضور در قدرت و در راستای «فتح سنگر به سنگر» از ارتباط با حامیان، سمپات‌های حزبی، دانشجویان، معلمان و کارمندان و کارگران در برهه‌های حساسی چون ردّ لایحه مطبوعات و تحصن نمایندگان مجلس ششم غافل شده‌اند و نتوانسته‌اند در بسیج توده‌ها علیه نظام به موفقیتی دست یابند. مصطفی تاج‌زاده در همین مقطع زمانی که تا انتخابات نهم ریاست جمهوری وجود داشت اعلام می‌کند: «سال ۱۳۸۳، سال تشکیل و پایه‌ریزی جنبش‌های اجتماعی و سال ١٣٨٤، سال به راه انداختن تظاهرات و آشوب‌های اجتماعی است.» همچنین علیرضا علوی‌تبار بیان می‌کند: «برای تحقق مطالباتمان باید خون بدهیم. باید برای مقابله با

دیکتاتوری، سه میلیون نفر را سازماندهی کنیم. تاکنون هم اشتباه کردیم که چنین سازماندهی را انجام ندادهایم. اما هنوز هم دیر نشده است.» ماهنامه آفتاب هم در همان تاریخ با درج مطلبی تحت عنوان «اپوزیسیون مدنی، جنبش اصلاح‌طلبانه ملت ایران» راه‌کارهایی را جهت برپایی حرکت‌های پوپولیستی و استمداد از ظرفیت اپوزیسیون مدنی در قالب گردهمایی، تحصن، تظاهرات، اعتصاب و سایر اشکال مقاومت و نافرمانی مدنی، جهت نیل به اهداف و خواست‌های غیرقانونی خود ارائه می‌کند و از ضرورت شکل‌گیری کمیته‌های حزبی در محلات و جذب مردم به ویژه جوانان در این کمیته‌ها سخن می‌گوید. همچنین در تکمیل این رویکرد سعید حجاریان در مصاحبه با روزنامه شرق می‌گوید: «نیروهای‌مان را به مجلس و دولت بردیم و کسی برای سازماندهی مردم باقی نماند. ما در هوا مشغول کارزار بودیم در حالی که رقیب در جبهه زمینی مشغول پیشروی بود. اگر یک میلیون نفر جلوی بیمارستان سینا (پس از ترور حجاریان) و ۳/۵ میلیون نفر روبه‌روی مجلس در زمان تحصن نمایندگان مجلس ششم جمع می‌شدند، دیگر کاری از دست نیروی رقیب برنمی‌آمد.» البته نباید فراموش کرد که برخلاف ادعای حجاریان، جبهه دوم خرداد در این دوره تاریخی و از جمله در مواقعی مانند حضور حجاریان در بیمارستان و تحصن نمایندگان افراطی دوم خرداد در مجلس ششم برای بسیج اجتماعی تلاش فراوانی کرد، اما از توان انجام آن برنیامد.

با وجود چنین زمینه‌ای در جبهه دوم خرداد و نیز آرایش سیاسی و شیوه تبلیغاتی آنان در انتخابات دهم ریاست جمهوری که میل شدیدی به بسیج توده‌ای داشت، اهداف سیاسی این جبهه که فراتر از انتخابات قرار داشت برای جبهه رقیب قابل پیش‌بینی بود. نگاهی به رسانه‌های مکتوب و اینترنتی جریان اصول‌گرا در هفته آخر انتخابات بیانگر این مطلب است. گزیده آن که نه موسوی نسبت به شکست خود بی‌اطلاع بود و نه رفتارهای غیرقانونی پس از روز انتخابات تنها به شکست سیاسی این جبهه منحصر می‌شد. به عبارت دیگر، بیانیه‌های سیاسی این جبهه بیش از آن که یک رفتار واکنشی ناشی از شوک سیاسی باشد رفتاری از پیش تعیین شده و محاسبه شده بود و تنها به تصمیمات روزهای پس از شکست منتهی نمی‌شد. جبهه دوم خرداد برای هر دو احتمال برد یا شکست در انتخابات برنامه داشت که هر دو نیز رادیکالی و فراقانونی بود که بیشتر به جهت‌گیری‌های اپوزیسیونی شباهت داشت. لذا انتظار ارائه سند یا پذیرش منطق از جانب موسوی و جبهه تجدیدنظرطلب در چنین شرایطی انتظاری دست‌نیافتنی بود. چنان که روشن است بیداری کسی که خوابیده، ساده‌تر از شخصی است که خود را به خواب زده است.

با پی‌گیری رویکرد رادیکالی و غیرقانونی جبهه دوم خرداد، در شرایطی که هنوز هیجانات سیاسی فروکش نکرده بود، روزهای ۲۳ تا ۲۵ خرداد تهران شاهد ناآرامی‌هایی بود که گروهی با تجمعات غیرقانونی به طرفداری از موسوی در مرکز شهر تشکیل دادند. این جمعیت که به وسیله بیانیه‌های صادر شده و اخبار منتشر شده رسانه‌های آن جبهه و شبکه‌های ماهواره‌ای غربی بیش از پیش تحریک شده بود سعی می‌کرد به بهانه این که در انتخابات «تقلب» شده است، سلامت انتخابات را به پیروی از سیاست چند ماه گذشته، زیر سئوال ببرد. این جمعیت از بعد از ظهر ۲۳ خرداد در اطراف خیابان فاطمی (مقابل وزارت کشور) و میدان ونک با شعارهای تند، آتش زدن سطل‌های زباله، شکستن شیشه بانک‌ها و ساختمان‌های دولتی، آتش زدن اموال عمومی و درگیری و حمله به نیروی انتظامی، کار خود را آغاز کرد و تا دوشنبه ۲۵ خرداد،خیابان‌های منتهی به این محدوده در آتش درگیری‌ها می‌سوخت.

اوج این تجمعات روز ۲۵ خرداد بود. این تجمع غیرقانونی با این که اخبار ضدونقیضی منتشر شد درباره این که دعوت‌کنندگان آن دعوت خود را پس گرفته‌اند و قصد هیچ تجمعی را ندارند، در نهایت تشکیل شد. با وجود این اخبار، در این تجمع غیرقانونی که سرانجام به درگیری انجامید، چهره‌هایی چون میرحسین موسوی، محمد خاتمی و مهدی کروبی شرکت داشتند. با گذشت زمان و عدم تفرق جمعیت به تدریج دامنه درگیری‌ها افزایش یافت و به دلیل حمله برخی از رادیکالیست‌های سبز به پایگاه مقداد برای خلع‌سلاح آن و پرتاب مواد آتش‌زا از سوی آنها به پایگاه و ساختمان‌های مجاور که منجر به آتش‌سوزی شد، چند نفر از طرفین درگیری کشته شدند. در این میان مادر و دختری محجبه که در آن مسیر عبور می‌کردند نیز قربانی قدرت‌طلبی موسوی شدند؛ و جان خویش را از دست دادند.

این حادثه خشونت‌بار بهانه‌ای شد تا موسوی بیانیه تندتری را صادر کند و با «شهید» نامیدن کشتگان جریان آشوبگر و با فرافکنیِ مسئولیت این حوادث از خود نه تنها مدعی احقاق حقوق «ملت شریف ایران» در مسئله انتخابات شود، بلکه افزون بر آن خود را رهبر خونخواهی معرفی کند. در بیانیه مذکور چنین آمده است:

> **تجمع عظیم و بی‌سابقه شما در روز ۲۵ خرداد که در دفاع از حق صیانت از رأی‌تان و دفاع از جمهوریت و اسلامیت نظام انجام گرفت اصحاب دروغ را آنچنان به خشم آورد که تحمل نیاوردند و کوشیدند شیرینی این همایش پرشکوه را با برخوردهای سبعانه به کام دوستداران ایران عزیز تلخ کنند... اطلاعاتی که به دست ما رسیده است نشان می‌دهد این اصحاب تقلب و دروغ هستند که برای تکمیل طرح خود به بانک‌ها و ادارات و**

اموال مردم حمله می‌کنند و آنها را تخریب می‌نمایند.
بنابراین، عموم مردم را به هوشیاری در برابر این نقشه فریبکارانه و تداوم اعتراض با حفظ آرامش دعوت می‌کنم... دولت با همکاری صدا و سیما کوشش می‌کند این موج سبز مردمی را وابسته به بیگانگان جلوه دهد... دستگیری‌های گسترده‌ای که طی روزهای گذشته از فرزندان انقلاب انجام گرفته است نشان‌دهنده این واقعیت است که عاملان تقلب و سپس بلوا کمترین شناختی نسبت به حقیقت اعتراضات مردمی ندارند و با توهم این که سازماندهی تشکیلاتی عظیمی در ورای حرکت‌های مردم قرار دارد خود را تسلی می‌دهند تا باور نکنند که طبیعت خودجوش واکنش‌های مردم خبر از ادامه‌دار بودن آن تا رسیدن به نتیجه می‌دهد.
اینجانب دستگیری‌های وسیع اخیر را محکوم می‌کنم و هشدار می‌دهم که گسترش این رویه‌ها تنها بر زشتی چهره مخالفان ملت و انگیزه مردم برای توسعه اعتراضات می‌افزاید... اینجانب با ابراز همدردی عمیق با خانواده‌های شهیدان و مصدومان از ابتکار دلسوزانی که صمیمانه با خانواده‌های این عزیزان هم‌دردی و همراهی کرده‌اند سپاسگزاری می‌کنم و این سنت حسنه را برآمده از عواطف پاک دینی و انسانی آنان می‌دانم.

در این بیانیه با به کارگیری واژه‌هایی نظیر «سبعانه» و «وحشی‌گری» که در ایران بیشتر برای نشان دادن خشونت‌های رژیم صهیونیستی و رژیم پهلوی به کار می‌رود، این پرسش را در ذهن مخاطب ایجاد می‌کند که چه شباهتی میان مدیران جمهوری اسلامی و حاکمان این حکومت‌ها وجود دارد که نویسنده بیانیه، همتراز با آنها از واژه‌های یادشده بهره می‌برد. نویسنده بیانیه با پاک کردن صورت مسئله، مسئولان نظام را به قتل، ایجاد فضای اختناق، دستگیری و زندانی کردن «مردم»، تقلب، دروغ، ایجاد آشوب و حمله به اموال عمومی و خصوصی متهم می‌کند. موسوی بر خلاف رفتارهای جبهه تجدیدنظرطلب در سال‌های ۸٤-۱۳۷٦ که به صراحت مدعی جنبش سکولاریستی بودند و در آسیب‌شناسی گذشته همین صراحت را یکی از نقاط ضعف خود، به ویژه در شکست پروژه تیر ۷۸، می‌دانستند، تلاش کرد تا حرکت سیاسی خود را «مقدس» جلوه دهد.

اما چنان که پیشتر نیز نظریه‌پردازان این جبهه اصرار داشتند: «اصلاحات خون می‌خواهد» شاید آنها در درون خویش از این پیشامد ناگوار احساس رضایت داشتند. به این امید که این خون‌های ریخته شده خون جامعه ایرانی را به جوش آورد. این برای چندمین بار بود که

راهبردهای خشونت‌زای «فتح سنگر به سنگر» و «فشار از پایین و چانه‌زنی از بالا» قربانی می‌گرفت. اما قربانیان روز ۲۵ خرداد از سه دسته خارج نبودند: ۱. کسانی که فریب دروغِ تقلب را خورده بودند؛ ۲. حافظان امنیت؛ ۳. مردم بی‌طرفی که در آن روز در خیابان آزادی در حال تردد بودند و معلوم نبود به دست چه کسانی جان خویش را از دست دادند.

در این میان کارگرانی هم که در مراکز درگیری مشغول کار بودند به کین نارنجک‌های دست‌ساز آشوب‌آفرینان سلامت جسمی و بینایی خود را از دست دادند. اما نه موسوی و نه افراد دیگری که این آشوب‌ها را آفریدند نه تنها در پی پاسخگویی برنیامدند بلکه خود را به خونخواهی نیز معرفی کردند. وقتی در بیانیه‌های منتشر شده از سوی این جبهه برای کشته‌شدگان آشوب‌ها واژه «شهید» به کار می‌رود و البته برای دو گروه دیگر سکوت اتخاذ می‌شود، این پرسش مطرح می‌شود که چرا باید آنان را «شهید» نامید. آنان در راه کدام مسیر و هدف مقدس جان خود را از دست داده‌اند که باید آنها را «شهید» نامید. آیا در راه آرمان‌های دینی جان خود را باخته‌اند یا آرمان‌های ملی و میهنی آنان را به این سرنوشت کشانیده است؟

در ضمن تأکید بر اسم جمع «شهیدان» که بیش از دو نفر را شامل می‌شود در کنار دیگر جملات این بیانیه، این معنا را القا می‌کند که جمعیت کثیری در این راه کشته شده‌اند. رفتار سیاسی جبهه دوم خرداد و بیانیه‌های صادر شده آنان نشان می‌دهد که این جبهه برخلاف دوران اصلاحات از آن که خود را «سکولار» نشان دهد پشیمان است و با بازی با برخی نمادها در پی بازسازی چهره خود برآمده و تلاش می‌کند میان رهبری امام خمینی و دوران پس از آن جدایی بیفکند. بیانیه‌های موسوی حاوی آن است که وی خود را مدعی انقلاب اسلامی و امام خمینی می‌داند و با متهم ساختن مسئولان جمهوری اسلامی که به گفتهٔ وی از راه امام خمینی(ره) منحرف شده‌اند تلاش می‌کند رهبری یک «مبارزه مقدس» را برای بازگشت به دوران امام خمینی(ره) و اصول انقلاب بر عهده بگیرد. او افزون بر توهین‌ها و تهمت‌های بالا، خود را مرکز رهبری جریان طرفدار «جمهوریت» و «اسلامیت» معرفی می‌کند و جبهه مقابل را جریانی در مخالفت با این دو ارزش اعلام می‌کند. استفاده از روش‌های مبارزاتی انقلاب ۱۳۵۷ مانند گفتن «الله اکبر» بر بام خانه‌ها و به کارگیری بیانیه‌هایی با ادبیات نزدیک به انقلاب اسلامی را می‌توان در این راستا ارزیابی کرد. در یکی از این بیانیه‌ها چنین آمده است:

> **این روزها و شب‌ها نقطه عطفی در تاریخ ملت ما در حال شکل گرفتن است... رسالت تاریخی‌مان را از یاد نبریم و شانه از بار مسئولیتی که سرنوشت نسل‌ها و عصرها بر دوش ما گذاشته است خالی نکنیم. سی سال پیش از این، در کشور ما انقلابی به نام اسلام به**

پیروزی رسید: انقلابی برای آزادی، انقلابی برای احیای کرامت انسان‌ها، انقلابی برای راستی و درستی. در این مدت و به خصوص در زمان حیات امام روشن‌ضمیر ما سرمایه‌های عظیمی از جان و مال و آبرو در پای تحکیم این بنای مبارک گذارده شد و دستاوردهای ارزشمندی حاصل آمد. نورانیتی که تا پیش از آن تجربه نکرده بودیم جامعه ما را فراگرفت و مردم ما به حیاتی نو رسیدند که به رغم سخت‌ترین شداید برایشان شیرین بود... آیا ما مردم، شایستگی‌هایی را از دست داده بودیم که دیگر آن فضای روح‌انگیز را تجربه نمی‌کردیم؟ من آمده بودم بگویم چنین نیست؛ هنوز دیر نیست و هنوز راهمان تا فضای نورانی دور نیست. آمده بودم نشان دهم می‌توان معنوی زندگی کرد و در عین حال در امروز زیست. آمده بودم تا هشدارهای امام‌مان را درباره تحجر بازگو کنم. آمده بودم تا بار دیگر به انقلاب اسلامی آن گونه که بود و جمهوری اسلامی آن گونه که باید باشد، دعوت کنم. من در این دعوت بلیغ نبودم، ولی پیام اصلی انقلاب حتی از بیان نارسای من آنچنان دلنشین بود که نسل جوان را، نسلی که آن روزگاران را ندیده بود و میان خود و این میراث بزرگ احساس فاصله می‌کرد، به هیجان آورد و صحنه‌هایی را که تنها در ایام نهضت و دفاع مقدس دیده بودیم بازسازی کرد. حرکت خودجوش مردم رنگ سبز را به عنوان نماد خویش برگزید. اینجانب اعتراف می‌کنم که در این امر پیرو آنان بودم و نسلی که به دوری از مبانی دینی متهم می‌شد در شعارهای خود به تکبیر رسید و به «نصر من‌الله و فتح قریب» و «یا حسین» و نام خمینی تکیه کرد تا ثابت کند این شجره طیبه هرگاه که به بار می‌نشیند، میوه‌هایش شبیه به هم است.

این شعارها را کسی جز آموزگار فطرت به آنان نیاموخته بود. چقدر بی‌انصافند کسانی که منافع کوچکشان آنها را وامی‌دارد تا این معجزه انقلاب اسلامی را ساخته و پرداخته بیگانگان و «انقلاب مخملین» بنامند... این سرنوشت دو گروه را خوشحال کرد: یک دسته از آنان که از ابتدای انقلاب در مقابل امام صف‌آرایی کردند و حکومت اسلامی را همان استبداد صالحان دانستند و به گمان باطل خود می‌خواهند مردم را به زور به بهشت ببرند و دسته دیگر که با ادعای دفاع از حقوق مردم اساساً دیانت و اسلام را مانع تحقق جمهوریت می‌دانند. هنر شگرف امام باطل کردن سحر این دوگانه‌انگاری‌ها بود. من آمده بودم تا با تکیه بر راه امام تلاش ساحرانی را که دوباره جان گرفته‌اند خنثی کنم.[1]

---

۱. «بیانیه شماره پنج میرحسین موسوی»؛ *پایگاه اینترنتی قلم*؛ ۳۰ خرداد ۱۳۸۸.

در این بیانیه چند نکته را می‌توان تشخیص داد:

۱. تأکید بر عنصر «من» به جای ضمیر «ما» که بازگوکننده شخصیت موسوی بود. او خود را تافته‌ای جدا بافته می‌دانست که اصولاً دلیل ۲۰ سال سکوت او نیز بیش از هر چیز در این ویژگی او ریشه داشت. موسوی به گونه‌ای سخن می‌گفت که گویی جز خود و امام خمینی(ره) کس دیگری را قبول نداشت و امام هم که دیگر حضور نداشت؛

۲. موسوی که پس از تجمع غیرقانونی تشکیل شده به وسیله ستاد انتخاباتی جبهه دوم خرداد در ۲۵ خرداد دچار توهم رهبری این جریان شده بود اما از تداوم این حمایت‌ها دچار تردید بود. اگر به عبارتِ «رسالت تاریخی‌مان را از یاد نبریم» از نو بنگریم، نشانه‌های این دل‌نگرانی را خواهیم یافت. او می‌ترسید جمعیتی که در ۲۵ خرداد در خیابان آزادی با ادعای نادرست تقلب جمع شدند و وی را در پیشبرد رادیکالیسم نامعلوم تهییج کردند روزی از این حمایت خویش بازگردند؛

۳. ادبیات موسوی ملغمه‌ای بود از دیالوگ‌های فیلمنامه‌ای مانند اینکه «عده‌ای می‌خواهند مردم را به زور به بهشت ببرند» و ادعاهایی که تشخیص نادرستی آنها با اندکی تأمل به دست می‌آمد؛ مانند این ادعا که هیچ تشکیلات و سازماندهی‌ای برای آشوب‌ها وجود ندارد و «مردم» به صورت «خودجوش» به این رفتار دست زده‌اند؛

٤. همچنین در این بیانیه به ناتوانی موسوی در جلب آرای عمومی نیز به طور تلویحی اشاره شده است. در واقع وقتی این انتظار از موسوی که به شکست خود اقرار کند در آن شرایط رخ داده غیرواقعی به نظر می‌رسید، اقرار به این که «من در این دعوت بلیغ نبودم» خود مطلب قابل توجهی بود که از ضمیر ناخودآگاه موسوی و خودِ واقعی او پرده برمی‌داشت؛ یعنی همان «خودی» که در پس «خود تبلیغی» موسوی پنهان نگاه داشته شده بود؛

۵. موسوی از شعارهایی نظیر «الله اکبر» سخن گفت و تلاش کرد آشوب‌های پس از انتخابات را جنبش درون‌زا معرفی کند، اما نگفت که چرا رسانه‌های بیگانه و جریان‌های سکولار نیز هواداران موسوی را به سر دادن این شعارها دعوت می‌کنند. (در این باره در مطالب بعدی بیشتر سخن خواهیم گفت.)

این بیانیه که بعد از سخنرانی رهبر معظم انقلاب در ۲۹ خرداد صادر شده بود، نه تنها بر رفتارهای غیرقانونی و غیرمنطقی گذشته اما به اسم منطق و قانون و مردم تأکید می‌کرد، بلکه رفتاری ضددینی و ضدامنیتی که به صراحت خطوط قرمز نظام را زیر پا گذاشته است نیز تلقی می‌شد. در واقع این بیانه نوعی جوابیه به سخنان رهبر معظم به شمار می‌آمد که گویی تلاش

کرده به فرازهای مهم بیانات ایشان پاسخ دهد. در بخش‌های دیگری از این بیانیه آمده است:

اینجانب همچنان قویاً اعتقاد دارم درخواست ابطال انتخابات و تجدید آن حقی مسلم است که باید به صورتی بی‌طرفانه از طریق یک هیأت مورد اعتماد ملی مورد بررسی قرار گیرد، نه آن که پیشاپیش امکان ثمربخش بودن آن منتفی اعلام شود. یا با طرح احتمال خونریزی، مردم از هرگونه راهپیمایی و تظاهرات بازداشته شوند، یا شورای امنیت کشور به جای پاسخگویی به سئوالات مشروع در خصوص نقش لباس شخصی‌ها در حمله به افراد و اموال عمومی و ایجاد التهاب در حرکت‌های مردمی به فرافکنی بپردازد و مسئولیت فجایع به وجود آمده را بر عهده دیگران بگذارد.

اینجانب چون به صحنه می‌نگرم آن را پرداخته شده برای اهدافی فراتر از تحمیل یک دولت ناخواسته به ملت، که تحمیل نوع جدیدی از زندگی سیاسی بر کشور می‌بینم. من به عنوان یک همراه که زیبایی‌های موج سبز حضور شما را دیده است هرگز به خود اجازه نخواهم داد بر اثر عمل من جان کسی در معرض خطر قرار گیرد. در عین حال بر اعتقاد راسخ خویش مبنی بر باطل بودن انتخاباتی که گذشت و استیفای حقوق مردم پای می‌فشارم و علی‌رغم توانایی‌های اندکی که در اختیار دارم بر این باورم که انگیزه و خلاقیت شما همچنان می‌تواند حقوق مشروع‌تان را در چهره‌های مدنی جدید مورد پیگیری قرار دهد و محقق کند.

مطمئن باشید که اینجانب همواره کنار شما خواهم ماند. آنچه این برادر شما در یافتن این راه‌حل‌های جدید، خصوصاً به جوانان عزیز توصیه می‌کند این است که نگذارید دروغ‌گویان و متقلبان، پرچم دفاع از نظام اسلامی را از شما بربایند و نااهلان و نامحرمان، میراث گرانقدر انقلاب اسلامی را که اندوخته از خون پدران راستگویتان است از شما مصادره کنند.

این کلی‌گویی‌های ذکر شده در بیانیه‌ها در حالی بود که موسوی از ارائه اسناد و مدارک لازم برای نشان دادن تقلب در انتخابات امتناع می‌کرد. وی با وجودِ داشتن بیش از چهل هزار نماینده در پای صندوق‌های رأی که حدود نُه دهم صندوق‌ها بود مدرک قابل اعتنایی برای ارائه به شورای نگهبان ارائه نکرد و در گزارشی که شورای صیانت از آرا منتشر کرد مطالبی کلی ذکر شد که یک نویسنده رمان نیز می‌توانست بدون آن که پای صندوق حاضر باشد با استفاده از تخیل خویش به مواردی اشاره کند که در اغلب انتخابات رخ می‌دهد.

لذا موسوی همچنان به کلی‌گویی‌ها و نپذیرفتن نتیجه انتخابات ادامه داد و با تکرار

توهین‌ها و اتهامات گذشته به مقامات مسئول کشور رفتار رادیکال و غیرقانونی خود را حتی پس از دیدار با رهبر انقلاب و سخنرانی ایشان در نماز جمعه ۲۹ خرداد تداوم بخشید. وی در بیانیه ششم خود که در تاریخ ۳۱ خرداد و در واکنش به آخرین آشوب گسترده که در روز قبل رخ داده بود صادر کرد به طور تلویحی تلاش کرد دولت را با رژیم شاهنشاهی مقایسه کند. حوادث سی خرداد در حالی رخ داد که جامعه پس از خطبه‌های نماز جمعهٔ رهبر انقلاب، انتظار آرامش را داشت. اما دعوت غیرقانونی مجمع روحانیون مبارز برای تجمع در روز شنبه، فردای سخنرانی تاریخی یاد شده مانع از تحقق سریع این خواسته جامعه شد و پرسش‌های فراوانی را تولید کرد. این تجمع نیز در پایان به درگیری و آشوب انجامید که در طی آن چند نفر از افراد حاضر به اضافه چند نفر از مأموران حافظ امنیت کشته شدند که همین دستاویزی برای صدور بیانیه ششم شد. در این بیانیه آمده است:

بسم‌الله الرحمن الرحیم. انا لله و انا الیه راجعون. خبر دلخراش شهادت گروهی دیگر از معترضان به وقوع تقلب گسترده در انتخابات اخیر، جامعه ما را در بهت و سوگ فرو برده است. تیراندازی به مردم، پادگانی شدن فضای شهر، ارعاب، تحریک و قدرت‌نمایی همگی فرزندان نامشروع قانون‌گریزی شدیدی است که در معرض آن قرار داریم و عجبا که بانیان چنین شرایطی دیگران را به خطا متهم می‌کنند. به کسانی که مردم را به خاطر اظهارنظر، قانون‌شکن نامیده‌اند خبر می‌دهم که بی‌قانونی بزرگ، عدم اعتنا و نقض صریح اصل ۲۷ قانون اساسی از سوی دولت در عدم صدور مجوز برای اجتماعات مسالمت‌آمیز است.

آیا مردمی انقلابی که با مشابه همین اجتماعات، ما و شما را از فراموشخانه تاریخ ستمشاهی بیرون آوردند باید مورد ضرب و جرح قرار گیرند و تهدید به زورآزمایی شوند؟ اینجانب به عنوان یک هم‌سوگند همچنان مردم عزیز را به خویشتنداری دعوت می‌کنم. کشور متعلق به شماست. اعتراض به دروغ و تقلب حق شماست. به احقاق حقوق خود امیدوار باشید و اجازه ندهید کسانی که برای ناامیدی و ارعاب شما می‌کوشند خشمتان را برانگیزند. در اعتراضات خود همچنان به پرهیز از خشونت پایبند بمانید و چون پدران و مادرانی دل‌شکسته با رفتارهای نامتعارف فرزندانتان در قوای امنیتی برخورد کنید.

در عین حال از نیروهای نظامی و انتظامی، انتظار دارم نگذارند خاطرات این ایام لطمه‌های جبران‌ناپذیر به روابط آنها و مردم بزنند. اینکه نام و نشان شهیدان، مجروحان و بازداشت‌شدگان به خانواده‌های آنها اطلاع داده نشود و آنان در سرگردانی قرار گیرند

هیچ سودی در برقراری آرامش ندارد و تنها احساسات را جریحه‌دار می‌کند. همچنین است دستگیری فله‌ای که تنها موجب هتک پرهیزها و برداشته شدن رعایت‌ها میان فرزندان نظامی و انتظامی ملت و بدنه جامعه می‌شود. از خداوند متعال برای این شهیدان عزیز رحمت و علوّ درجات مسئلت می‌کنم و برای خانواده‌های داغ‌دیده‌شان صبر و اجر آرزو دارم.[1]

البته روشن بود که استناد موسوی به اصل ۲۷ قانون اساسی برای برگزاری تجمعات و اعتراضات مربوط به نتیجه انتخابات مغالطه‌ای بیش نبود. زیرا طبق قانون انتخابات و عرف عقلایی پذیرفته شده جهانی روش اعتراض به نتیجه انتخابات، تجمعات خیابانی نبود و در قانون انتخابات ایران نیز ساز و کار دیگری برای این منظور در نظر گرفته شده بود. زیرا اگر قرار باشد شیوه اعتراض را با استناد به اصل ۲۷ قانون اساسی که آزادی تجمعات مسالمت‌آمیز را پذیرفته در هر انتخاباتی بپذیریم دیگر قانون و روش‌های حقوقی و قانونی به چه کار می‌آید و اصولاً دیگر نفس انتخابات به چه معنایی خواهد بود. در این صورت هر جریان سیاسی می‌خواهد تکلیف را در «کف خیابان‌ها» تعیین کند و با قدرت‌نمایی خیابانی است که قدرت توزیع می‌شود، نه با روش‌های قانونی و انتخاباتی.

بر این اساس بود که برخی حقوق‌دانان با نوشتن نامه‌ها و بیانیه‌هایی به این دلیل‌تراشی مغالطه‌آمیز موسوی انتقاد کردند. به طور نمونه محمود کاشانی، فرزند آیت‌الله کاشانی و از استادان دانشگاه شهید بهشتی، در بیانیه‌ای چنین می‌نویسد:

با برگزاری انتخابات دوره دهم ریاست جمهوری و اخذ رأی روز جمعه ۲۲ خود آقای میرحسین موسوی در ساعات پایانی اخذ رأی با ادعای پیروزی در این انتخابات اعلام کرد اگر نتیجه دیگری غیر از پیروزی او اعلام شود از همه امکانات قانونی برای احقاق حقوق ملت ایران استفاده خواهد کرد. با اعلام نتایج اولیه شمارش آراء از سوی وزارت کشور روشن گردید که ادعای پیروزی از سوی ایشان بی‌پایه بوده و آراء رقیب وی بیش از دو برابر و بالاتر از اکثریت مطلق آراء نیز بوده است. آقای میرحسین موسوی که در بروشورهای تبلیغاتی و نطق‌های انتخاباتی خود با شعار قانون‌گرایی وارد عرصه انتخابات شدند انتظار می‌رفت در عمل به این شعار پای‌بندی نشان دهند و اگر از نتایج اعلام شده ناراضی هستند و یا قصد اعتراض به آن را دارند از روش‌های مسالمت‌آمیز احقاق حق

---

۱. «بیانیه شماره ٦ میرحسین موسوی»؛ *پایگاه اینترنتی قلم*؛ ۱۳۸۸/۳/۳۱.

که در قانون پیش‌بینی شده است پیروی نمایند...

قانون انتخابات ریاست جمهوری اسلامی ایران مورخ ۱۳۶٤/٤/۱۱ در فصل هفتم «شکایت و نحوه رسیدگی» نسبت به شیوه برگزاری انتخابات را پیش‌بینی کرده است. تبصره یک ماده ۸۰ تصریح می‌کند: «کسانی که از نحوه برگزاری انتخابات شکایت داشته باشند می‌توانند ظرف سه روز از تاریخ اخذ رأی، شکایت مستند خود را به ناظرین شورای نگهبان یا دبیرخانه این شورا تسلیم دارند.» ماده ۷۸ این قانون نیز شورای نگهبان را مرجع صالح برای رسیدگی به شکایات دانسته و ماده ۷۹ مقرر ساخته است این شورا ظرف یک هفته و حداکثر ده روز پس از دریافت نتیجه انتخابات ریاست جمهوری نظر قطعی خود را به وزارت کشور و از طریق رسانه‌ها به اطلاع مردم خواهد رساند. این قانون در هنگام نخست‌وزیری آقای میرحسین موسوی تصویب شده و لایحه آن در دولت ایشان به تصویب رسیده و در ادوار گذشته انتخابات ریاست جمهوری ملاک عمل بوده است. اگر مستندات واصله به ایشان آن چنان که در بیانیه نخست وی آمده است نشان‌دهنده «تخلفات و کارشکنی‌های متعدد و نارسایی‌های گسترده» بوده است، می‌توانستند این مستندات واصله را که از بیش از ٤۰ هزار نماینده خود در صندوق‌های اخذ رأی به دست آورده بودند به هیأت‌های اجرایی و شورای نگهبان ارائه دهند... درخواست ابطال نتایج انتخابات و توسل به راهپیمایی برای دستیابی به این هدف از سوی یکی از نامزدهای انتخابات پیش از پیمودن روش‌های پیش‌بینی شده در قانون برای رسیدگی به شکایات، نقض آشکار قانون و سرپیچی از اجرای آن است... در هیچ شرایطی یکی از نامزدها حق ندارد نظر خود را به دیگران تحمیل کند و بی‌درنگ پس از اعلام نتایج انتخابات درخواست ابطال آن را بنماید. این یک خواسته فراقانونی است... اگر آقای میرحسین موسوی نظام انتخابات ریاست جمهوری و شیوه برگزاری آن را (که در دوران نخست‌وزیری او به تصویب رسیده) قبول ندارد چرا در این انتخابات شرکت کرده است و اگر راه‌حل شرکت در انتخابات را به عنوان یک اصل پذیرفته شده در همه نظام‌های مردم‌سالار و یک روش مسالمت‌آمیز برای دگرگونی دوره‌ای دولتمردان برگزیده است چرا با ادعای وقوع تقلب در انتخابات به جای پیمودن روش‌های پیش‌بینی شده در قانون متوسل به تظاهرات خیابانی شده‌اند؟ آیا در خیابان‌ها و میادین شهر و در میان احساسات و هیجانات کسانی که به خیابان‌ها کشیده شده‌اند می‌توان صحت یا بطلان انتخابات را ثابت کرد؟ کنار گذاردن ترتیباتی که قانون برای احقاق حق پیش‌بینی کرده است و

بهره‌برداری ابزاری از شهروندان برای دستیابی به هدفی که روش‌های مقرر در قانون آن را تأمین نمی‌کند چیزی جز توسل به زور نیست و برخلاف اصول مردم‌سالاری است...
آقای میرحسین موسوی نمی‌توانند با استناد به اصل ۲۷ قانون اساسی که آزادی اجتماعات را پذیرفته است کشیدن مردم به صحنه راهپیمایی را قانونی جلوه دهند. زیرا این اجتماعات و راه‌پیمایی‌ها با انگیزه باطل کردن انتخابات و دستیابی به یک هدف غیرقانونی سازماندهی شده‌اند. بنابراین ایشان مسئول مستقیم پیامدهای خشونت‌آمیز این تجمعات بدون مجوز و وارد شدن آسیب‌های سنگین به جان و مال مردم و اموال عمومی و به خطر افکندن امنیت ملی کشور هستند.[1]

عوامل افول رادیکالیسم سبز در هفته‌های آغازین آشوب

به رغم صدور انبوهی از بیانیه‌ها و رفتار رادیکالی موسوی و جبهه تجدیدنظرطلب که با پوشش خبری گسترده آنها در رسانه‌های نوشتاری و تصویری به ویژه شبکه‌های ماهواره‌ای فارسی زبان همراه بود، تحولات آنگونه که مورد انتظار رهبران و تئوریسین‌های جبهه دوم خرداد بود پیش نرفت. گذشته از آن که درگیری‌ها تنها به چند خیابان و میدان اصلی محدود ماند و نتوانست به درگیری منطقه به منطقه و محله به محله، که آرزوی طراحان آن بود، تبدیل شود. در ضمن هر روز نیز به لحاظ کمیتی با ریزش قابل‌توجهی مواجه می‌شد. به طوری که به هیچ‌وجه جمعیت گردآمده در میدان امام خمینی و سپس بهارستان قابل مقایسه با جمعیت گردآمده در خیابان آزادی در روز ۲۵ خرداد نبود. درباره علت‌های این موضوع می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. رهنمودهای رهبر انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه ۲۹ خرداد

این سخنان ضمن آن که اتمام حجت با آشوبگران و قانون‌شکنان تلقی شد، حاوی استدلالی ساده و محکم بود. به این صورت که اگر کسی اعتراضی به انتخابات دارد می‌تواند شکایت خود را از روش‌های قانونی پیگیری کند. اعتراضات خیابانی و اینکه هر کاندیدا بخواهد طرفدارانش را به خیابان بریزد کار سختی نیست؛ اما منجر به بی‌معنا شدن انتخابات و فرایندهای دمکراتیک می‌شود. اصولاً انتخابات برای این است که از چنین روش‌هایی احتراز

---

۱. «بیانیه سیدمحمود کاشانی درباره انتخابات»؛ *خبرگزاری فارس*؛ ۷ تیر ۱۳۸۸؛ کد مطلب: ۸۸۰٤۰۷۱۳۳۹.

شود و کسی که اکثریت را در صندوق‌ها به دست می‌آورد قدرت را به دست گیرد. با زورآزمایی خیابانی آشوب‌ها گسترش می‌یابد و کسی هم به پیروزی نمی‌رسد. در واقع این سخنان، رهنمودهای اصلی را به مردم و مسئولان بخشید که همگان از همدیگر قانون‌خواهی را مطالبه کنند. روشن است که این مطالبه عمومی بیشتر گریبان کسانی رامی‌گرفت که بیش از دیگران بر عنصر «قانون‌گرایی» تأکید می‌کردند.

در واقع این رهنمود رهبر انقلاب که توسط رسانه‌های داخلی مورد پوشش خبری مناسبی قرار گرفت، قانون‌خواهی را تبدیل به نمادی برای مقابله با تجمعات و اعتراض‌های خیابانی کرد. تجمعاتی که همگی به آشوب و رفتارهای تند می‌انجامید. در واقع سخنان رهبری، راهبردی بود که میان مخالفان با مواضع تند سیاسی موسوی اتحاد ایجاد کرد و آن هم پیروی از قانون بود.

در بخشی از بیانات رهبر انقلاب در آن نماز جمعه چنین آمده بود:

من به همه این آقایان و دوستان قدیمی و این برادران توصیه می‌کنم که بر خودتان مسلط باشید و سعهٔ صدر داشته باشید و دست‌های دشمن را ببینید. گرگ‌های گرسنه کمین کرده را که امروز دیگر نقاب‌های دیپلماسی را از چهره برمی‌دارند و چهره حقیقی خودشان را نشان می‌دهند، ببینید. از اینها غفلت نکنید. امروز دیپلمات‌های برجسته چند کشور غربی که تا به حال با تعارفات دیپلماتیک با ما حرف می‌زدند این چند روز نقاب از چهره برداشتند و چهره واقعی خودشان را دارند نشان می‌دهند. از همه خبیث‌تر دولت انگلیس است. من به این برادران عرض می‌کنم به مسئولیت پیش خدا فکر کنید، پیش خدا مسئولید. از شما سئوال خواهد شد. آخرین وصایای امام را به یاد بیاورید. قانون فصل‌الخطاب است. انتخابات اصلاً برای چیست؟ برای این است که همه اختلاف‌ها سر صندوق رأی حل و فصل شود. باید در صندوق‌های رأی معلوم بشود که مردم چه می‌خواهند و نه در کف خیابان‌ها. اگر قرار باشد بعد از هر انتخاباتی، آنهایی که رأی نیاورده‌اند اردوکشی خیابانی بکنند، طرفدارانشان را بکشانند به خیابان، بعد کسانی هم که رأی آورده‌اند در جواب آنها اردوکشی کنند و مردم را بکشانند به خیابان پس چرا انتخابات انجام گرفت. تقصیر مردم چیست؟ این مردمی که خیابان محل کسب و کار آنهاست، محل رفت و آمد آنهاست. محل زندگی آنهاست. اینها چه گناهی کرده‌اند که ما می‌خواهیم طرفداران خودمان را به رخ آنها بکشیم و آن طرف یک جور و این طرف یک جور. برای نفوذ تروریست – آن کسی که می‌خواهد ضربه تروریستی بزند) مسئله او

سیاسی نیست، برای او چه چیزی بهتر از پنهان شدن در میان همین مردمی که می‌خواهند راهپیمایی یا تجمع کنند.[1]

۲. نارضایتی از آشوب‌ها و اغتشاشات

با به دست آمدن وحدت مبتنی بر اجرای قانون و پیروی از آن، که در میان طبقات مختلف جامعه به وجود آمده بود، گروه‌های مختلف اجتماعی و توده مردم به صراحت مخالفت و نارضایتی خود را از آشوب‌ها و اغتشاشات ابراز می‌کردند. پوشش مناسب خبری صدا و سیما درباره حوادث پس از انتخابات و آشوب‌ها و همچنین نص قانون مبنی بر رسیدگی به اعتراض‌ها و شکایت‌های انتخاباتی آگاهی عمومی جامعه را افزایش داد و اکثریت به ویژه کسانی که در مناطق مرکزی و آشوب‌زده شهر قرار داشتند خواستار پایان این وضعیت بودند. با اتفاق‌هایی که رخ داده بود، جامعه که به دلیل داشتن امنیت گذشته خیلی آن راحس نمی‌کرد، اکنون با تمام وجود خواستار برپایی امنیت بود تا دوباره زندگی شهروندان به حالت عادی خود بازگردد. آشوب‌آفرینی‌های پس از انتخابات همراه با تحریکات صریح رسانه‌های بیگانه و دعوت مردم به آشوب‌طلبی تبعاتی چون رکود اقتصادی، پایین آمدن پرستیژ بین‌المللی ایران، فشل شدن سیستم اداری، افزایش ترافیک شهری، از دست رفتن آرامش روانی جامعه و افزایش تنش‌ها و اصولاً تحت‌الشعاع قرار دادن زندگی روزمره شهروندان ساکن پایتخت را در پی داشت. اکثریت شهروندان پس از چند روز درگیری دریافتند که گسترش این وضعیت نه تنها ضربه به منافع ملی را در پی دارد بلکه زندگی شخصی آنان نیز دچار زیان و لطمه شده است. به طور مثال پس از تجمع غیرقانونی ۲۵ خرداد که در انتها به آشوب انجامید، استاندار تهران در گزارشی از مسائل پیش آمده خبر داد: راهپیمایی غیرقانونی حامیان موسوی با کشته شدن ۷ نفر و زخمی شدن ۲۹ نفر و ده‌ها میلیون تومان خسارت به اموال عمومی به پایان رسید.[2]

همچنین در آشوب‌های روز ۳۰ خرداد که عناصر مسلح نیز در سازماندهی و هدایت آن فعال بودند علاوه بر مراکز عمومی و اموال مردم، چندین مسجد مورد تعرض قرار گرفت و مسجد لولاگر، در تقاطع خیابان آذربایجان - نواب به آتش کشیده شد. حضور عوامل تروریستی و استفاده آنها از مواد منفجره و سلاح گرم در آشوب‌های ۳۰ خرداد محسوس بود

---

۱. «بیانات مهم رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه پیرامون انتخابات»؛ *روزنامه جمهوری اسلامی*؛ ۱۳۸۸/۳/۳۰.
۲. «۷ کشته و ۲۹ زخمی حاصل حملات مسلحانه حامیان موسوی»؛ *خبرگزاری فارس*؛ کد مطلب: ۸۸۰۳۲٦۰٤۳۰.

به گونه‌ای که در آشوب‌های منجر به درگیری، ۱۰ نفر از هموطنان کشته و بیش از ۱۰۰ نفر مجروح و مصدوم شدند.[1]

۳. فروکش کردن تب سیاسی

گرچه تب سیاسی کشور در روزهای تبلیغات انتخاباتی افزایش یافته و به هیجانات سیاسی تبدیل شده بود، اما با پایان انتخابات و روشن شدن نتایج آن، اکثریت جامعه بر اثر تجربه‌های سی سال گذشته انتخابات را پایان یافته می‌دانست و این تب در حال سرد شدن بود. با وجود این، عدم پذیرش نتیجه انتخابات از سوی جبهه دوم خرداد و انجام رفتارهای رادیکالی پس از آن، گرچه توانست تا مدتی تب سیاسی را گرم نگاه دارد، اما با گذشت مدتی این نیز نتوانست اکثریت را که به زندگی خویش می‌پردازند، سیاست‌زده نگاه دارد. افزون بر آن، در حالی که راه‌کارهای قانونی پیگیری شکایت روشن بود، اما موسوی با گریز از این طریق و عدم ارائه اسناد لازم، همچنان به کلی‌گویی اکتفا می‌کرد. با گذر زمان و تشدید این پارادوکس رفتاری و گفتاری وی، تردیدها در میان طرفداران پیشین موسوی قوت گرفت که وی در انتخابات شکست خورده است، اما نمی‌خواهد آن را بپذیرد. در ضمن تجربه سی سال گذشته جمهوری اسلامی هم نشان می‌داد که امکان تقلب گسترده در آن بنا ممکن و آن هم قابل پی‌گیری است. لذا پذیرش این ادعا از سوی اکثریت جامعه آن هم اکثریتی که رأی خود را به احمدی‌نژاد داده بود و به قول موسوی خود می‌دانست که به چه کسی رأی داده است، دشوار به نظر می‌رسید.

٤. دستگیری متهمان اصلی

در طول آشوب‌های پس از انتخابات، گروهی از اشخاص سیاسی تجدیدنظرطلب که متهم اصلی سازماندهی آشوب‌ها بودند، دستگیر شدند. در کنار آنها گروهی از آشوب‌طلبان نیز که مسئول هدایت میدانی بودند دستگیر شدند. در واقع با بازداشت و دستگیری این رهبران و سرشاخه‌ها، هدایت آشوب‌ها کار ساده‌ای نبود. این موضوع که خود خلاف ادعای موسوی مبنی بر «خودجوش» بودن اعتراضات و اغتشاشات را نشان می‌دهد، مانع از پیگیری اهداف غیرقانونی بعدی جبهه دوم خرداد شد.

---

۱. «میزان تلفات آشوب‌های دیروز تهران»؛ *جهان نیوز*؛ یکشنبه ۳۱ خرداد ۱۳۸۸.

۵. عدم پذیرش ادعای تقلب از سوی اکثریت جامعه و مقصردانستن موسوی در جرایم رخ داده

واقعیت این بود که اکثریت جامعه ایران به دلایل مختلف که در گذشته ذکر شد و اینکه در خود و اطرافیان مشاهده می‌کردند، بسیاری به احمدی‌نژاد رأی داده‌اند، ادعای «تقلب» را باور نکردند. اصولاً مهم‌ترین دلیلی که مانع از پیشرفت اهداف جبهه تجدیدنظرطلب برای برنامه‌های بعد از انتخابات شد در همین واقعیت ریشه داشت. به طور مثال می‌توان به یکی از نظرسنجی‌هایی که مؤسسه آمریکایی «پیپا» (PIPA) با همراهی دانشگاه مریلند آمریکا مدتی پس از انتخابات انجام داد، اشاره کرد. این نظرسنجی به روش تلفنی و با استفاده از پرسشگران ایرانی انجام شده بود و جامعه آماری متشکل از تمامی استانهای کشور و جمعیت شهری و روستایی بوده است. حجم نمونه این نظرسنجی متشکل از ۱۰۰۳ نفر بزرگسال با ترکیب جنسیتی ۵۱ درصد زن و ٤۹ درصد مرد بوده است. نظرسنجی مذکور در تاریخ ۲۷ آگوست تا ۱۰ سپتامبر ۲۰۰۹ (۵ تا ۹ شهریور ۱۳۸۸) صورت گرفته و نتایج آن در تاریخ ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۹ (۲۹ شهریور ۱۳۸۸) انتشار یافته است. پرسش‌ها و پاسخ‌های به دست آمده در این نظرسنجی به صورت زیر بوده است:

الف. آیا شما در انتخابات اخیر ریاست جمهوری شرکت داشتید؟

۸۷ درصد پاسخگویان به این سئوال پاسخ بلی و ۱۲ درصد پاسخ خیر داده‌اند. یک درصد نیز از پاسخ به این سئوال امتناع کرده‌اند.

ب. شما در انتخابات به چه کسی رأی داده‌اید؟

۵۵ درصد به احمدی‌نژاد، ١٤ درصد به میرحسین موسوی، ۳ درصد به محسن رضایی و یک درصد به مهدی کروبی رأی داده‌اند. ۲٤ درصد نیز از پاسخ به این سئوال امتناع کرده‌اند و ۳ درصد گزینه «نمی‌دانم» را برگزیده‌اند.

ج. به نظر شما این انتخابات به چه میزان آزاد و عادلانه بود؟

از نظر ٦٦ درصد از پاسخگویان دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری کاملاً آزاد و عادلانه بود و از نظر ۱۷ درصد تا حدی آزاد و عادلانه بوده و از نظر ۵ درصد چندان آزاد و عادلانه نبوده است. ۵ درصد نیز بر این عقیده بودند که انتخابات اصلاً آزاد و عادلانه نبوده است. ۵ درصد گزینه «نمی‌دانم» را برگزیدند و ۲ درصد نیز از پاسخگویی امتناع کردند.

د. تا چه میزان به نتایج اعلام شده این انتخابات اعتماد دارید؟

٦۲ درصد از پاسخگویان به نتایج اعلام شده در حد «زیاد» و ۲۱ درصد «تا حدی» اعتماد

دارند، ٦ درصد گفته‌اند به نتایج اعلام شده چندان اعتمادی ندارند و ۷ درصد نیز اصلاً به این نتایج اعتماد ندارند. ۲ درصد گزینه «نمی‌دانم» را برگزیدند و ۲ درصد نیز از پاسخگویی امتناع کردند.

هـ. اگر همین فردا انتخابات مجدداً برگزار شود شما به چه کسی رأی خواهید داد؟

٤۹ درصد به احمدی‌نژاد، ۸ درصد به میرحسین موسوی، ۲ درصد به محسن رضایی و یک درصد به کروبی رأی خواهند داد. ۱۳ درصد گفته‌اند در انتخابات شرکت نخواهند کرد. ۱۹ درصد از پاسخگویی امتناع کرده‌اند و ۸ درصد گزینه «نمی‌دانم» را برگزیده‌اند.

و. با توجه به مسائل پیش آمده قبل، حین و پس از انتخابات آیا به نظر شما آقای احمدی‌نژاد رئیس‌جمهور مشروع ایران است یا خیر؟

۸۱ درصد از پاسخگویان آقای احمدی‌نژاد را رئیس‌جمهور مشروع ایران دانسته‌اند و ۱۰ درصد با این موضوع مخالفت کرده‌اند، ٤ درصد گزینه «نمی‌دانم» را برگزیده‌اند و ٥ درصد نیز از پاسخگویی امتناع کرده‌اند.

ز. شما فکر می‌کنید آقای احمدی‌نژاد به هنگام صحبت با مردم تا چه حد صادق است؟

٤۸ درصد از پاسخگویان احمدی‌نژاد را «بسیار صادق» و ۳۳ درصد وی را «تا حدی صادق» می‌دانند، ٦ درصد احمدی‌نژاد را چندان صادق نمی‌دانند و ٥ درصد نیز وی را اصلاً صادق نمی‌دانند. ٥ درصد گزینه «نمی‌دانم» را برگزیده‌اند و ۳ درصد نیز از پاسخگویی امتناع کرده‌اند.

ح. به نظر شما آیا مقام رهبری پس از برگزاری انتخابات باید از آقای احمدی‌نژاد حمایت می‌کرد یا خیر؟

۷٦ درصد بر این عقیده‌اند که باید از ایشان حمایت می‌کرد و ۱۳ درصد معتقدند که نباید از ایشان حمایت می‌کرد. ٦ درصد گزینه «نمی‌دانم» را برگزیده‌اند و ٥ درصد نیز از پاسخگویی امتناع کرده‌اند.

ط. تا چه حد به عملکرد دولت در انجام اقدامات صحیح اعتماد دارید؟

٥٤ درصد از پاسخگویان «اکثر اوقات»، ۳۱ درصد «بعضی اوقات» و ۹ درصد به ندرت به عملکرد دولت اعتماد دارند. ۲ درصد نیز گفته‌اند به عملکرد دولت اعتماد ندارند. ۲ درصد گزینه «نمی‌دانم» را برگزیده‌اند و ۱ درصد از پاسخگویی امتناع کرده‌اند. (مقایسه نتایج سئوال مذکور در این نظرسنجی با نظرسنجی سال گذشته حاکی از افزایش اعتماد به عملکرد دولت نسبت به سال گذشته است.)

البته در این نظرسنجی پرسش‌های دیگری نیز مطرح شده است که در نهایت جمع‌بندی زیر به دست آمده است:

مقایسه نتایج نظرسنجی جدید با نظرسنجی فوریه ۲۰۰۸ همین مؤسسه نشان می‌دهد درصد افرادی که از روند انتخابات مقامات کشور بسیار رضایت دارند افزایش چشمگیری داشته است. همچنین در نظرسنجی جدید درصد افرادی که چندان رضایت ندارند تقریباً به نصف نتایج نظرسنجی پیشین کاهش یافته است. نکته قابل توجه اینجاست که پاسخگویان، وضعیت اقتصادی خود، کشور و میزان عدالت اقتصادی را در مقایسه با ٤ سال پیش بدتر ارزیابی کرده‌اند. در میان اشخاص و نهادهایی که بالاترین میزان اعتماد پاسخگویان را کسب کرده‌اند شخص رئیس‌جمهور با ٦٤ درصد و سپس نیروی انتظامی با ۵۲ درصد بالاترین میزان اعتماد را به خود اختصاص داده‌اند. روحیه عدم اجازه دخالت بیگانگان در امور کشور در میان ایرانیان همچنان بالاست که این امر به ویژه در مورد مخالفت باحضور ناظران بین‌المللی برای نظارت بر انتخابات کشور هویداست. نتایج میزان رضایت‌مندی پاسخگویان از روند انتخابات کشور ۸۱ درصد است که خود شاخص مهمی برای میزان مشروعیت یک نظام سیاسی به شمار می‌آید. لذا نشان از مشروعیت بالای جمهوری اسلامی دارد که نسبت به نظرسنجی پیش‌تر همین مؤسسه در این مورد افزایش چشمگیر ۱۹ درصدی داشته است.

بر حسب این نظرسنجی میزان مشارکت در انتخابات ریاست جمهوری ۸۷ درصد است که با میزان مشارکت واقعی مردم در این انتخابات (۸٤/٤۰ درصد) تا حدود زیادی منطبق بوده و حتی افزون بر آن است که این امر نشان‌دهنده عدم وقوع تخلف یا به ادعای مخالفان تقلب است. نتایج نظرسنجی در خصوص رأی پاسخگویان به داوطلبان ریاست جمهوری حاکی از رأی قاطع آقای احمدی‌نژاد و پیروزی ایشان در مرحله اول است. شایان ذکر است به علت این که در این نظرسنجی ۲۷ درصد پاسخگویان از پاسخ امتناع کرده، یا گزینه «نمی‌دانم» را برگزیده‌اند رأی ایشان بر مبنای این نظرسنجی (۵۵ درصد) کمتر از میزان واقعی (٦۲/۲٤ درصد) است. نتایج مربوط به سئوالات «میزان آزاد و عادلانه بودن انتخابات» (٦٦ درصد)، «میزان اعتماد به نتایج اعلام شده انتخابات» (٦۲ درصد) و مشروعیت آقای احمدی‌نژاد به عنوان رئیس‌جمهور نشان‌دهنده مشروعیت این انتخابات و شخص ایشان (۸۱ درصد) به رغم مخالفت‌ها و جوسازی‌های داخلی وخارجی بوده است. اگر چه نتایج سئوال مربوط به رأی پاسخگویان در صورت برگزاری مجدد انتخابات نشان دهنده کاهش چند *درصدی رأی رئیس‌جمهور است ما در مقایسه با آن، رأی رقبا که فضای جامعه را با اقدامات*

خود ملتهب کردند به شدت کاهش یافته است و نکته مهمتر افزایش میزان عدم مشارکت در انتخابات است که از خواست مردم برای وجود آرامش در جامعه و نارضایتی آنان از بر هم خوردن امنیت جامعه حکایت دارد.[۱]

اما در بخش دیگری از این نظرسنجی از پرسش‌شوندگان پرسیده شده بود که «آیا شما برنامه‌های ماهواره‌ای و رادیویی «VOA» یا بی‌بی‌سی (فارسی) را دنبال می‌کنید؟» که پاسخ ۲۰ درصد مثبت و ۸۰ درصد منفی بوده است.

گزیده آن که اکثریت مطلق ایرانیان ادعای تقلب را یا اصلاً و یا چندان باور نکردند، لذا در یک نظرسنجی داخلی دیگر که صورت گرفت ۹۵ درصد خواستار پیگیری اعتراضات و شکایات از طریق قانونی بودند.[۲]

نتیجه چنین باوری در جامعه آن بود که اکثریت، موسوی را در جرائم و اغتشاشات رخ داده مقصر می‌دانست. موسوی خود نیز به این موضوع آگاهی داشت. چنان که در بیانیه ششم او نیز به طور ناخواسته متجلی است. تلقی اکثریت این بود که رفتار وی بیشتر به لجبازی سیاسی شبیه است و او خود گرچه می‌داند شکست خورده است، اما نه نتیجه انتخابات را می‌پذیرد و نه مسئولیت آثار تخریب‌گرانه بعدی را. با گسترش این مباحث در جامعه به جز گروه اندکی که به طور نسبی همچنان رسانه‌ها و شبکه‌های ماهواره‌ای بیگانه را مطمئن‌تر از رسانه‌های جمهوری اسلامی می‌دانستند، اکثریت نمی‌توانست ادعای موسوی را بپذیرد و با او که «مظلوم‌نمایی» می‌کرد همراهی کند.

موسوی که از این شرایط و وضعیت به وجود آمده آگاه بود در بیانیه شماره هفت خود در چهارم تیر که به بهانه توقف انتشار روزنامه «کلمه سبز» صادر شد، ادعا کرد جریان خبرسازی یک سویه دولتی، جامعه را به سمت رسانه‌های خارجی سوق می‌دهد. ابراز نارضایتی وی از این وضعیت روایت‌گر واقعیتی دیگر بود و اینکه فضای سیاسی عمومی به سود وی در جریان نیست. اگر نه در همان موقع نیز رسانه‌های متفاوتی برای جبهه دوم خرداد فعالیت می‌کردند. افزون بر آن که رسانه‌های غربی نیز برای تضعیف ایران، از اغتشاشات و به همین دلیل از موسوی حمایت می‌کردند. این موضوع موجب خرسندی آنان

---

۱. نظرسنجی مؤسسه پیپا (PIPA)؛ ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۹؛ مأخذ: خبرگزاری *فارس*، «ایرانی‌ها انتخابات ریاست جمهوری را مشروع، آزاد و عادلانه می‌دانند»؛ ۱۳۸۸/۹/۱۸؛ کد مطلب: ۸۸۰۹۱۸۱۰۹۷ .

۲. «۹۵ درصد مردم خواستار پی‌گیری شکایات انتخاباتی از طریق قانونی بودند»؛ روزنامه *کیهان*؛ پنجشنبه ۲۵ تیر ۱۳۸۸؛ ش ۱۹٤۱۲.

بود و هیچ‌گاه علیه آن رسانه‌ها موضع نگرفتند. موسوی حتی به طور طنزگونه‌ای تلاش می‌کرد اقدامات تأمینی حکومت را به عنوان رفتاری که نفوذ بیگانگان را فراهم می‌کند، معرفی کند. در بیانیه شماره هفتم موسوی آمده است: «مطبوعات و رسانه‌های غیردولتی مورد محدودیت جدی قرار گرفته‌اند و تنها مجرای باز برای اطلاع‌رسانی به مردم جریان خبرسازی یک سویه رسانه ملی و رسانه‌های دولتی است و متأسفانه جامعه را به سمت دریافت اطلاعات از طریق رسانه‌های خارجی سوق می‌دهد. این برخوردهای غیرقانونی، مبتنی بر تحلیل نادرست دولت از شرایط اجتماعی حاکم است که راه را برای نفوذ بیگانگان در تحولات کشور باز می‌کند و حرکت در مسیر اصلاح امور جامعه را در چارچوب مبانی نظام جمهوری اسلامی دشوار می‌سازد.»[1]

٦. حمایت رهبران و رسانه‌های غربی از آشوب‌ها و رفتار غیرقانونی موسوی

چنان که بیانیه‌های شماره هفتم و هشتم نشان می‌دهد، موسوی ضمن آن که تلاش می‌کند از پذیرش آثار حقوقی و سیاسی حوادث پس از انتخابات رفع مسئولیت کند، همچنین به طور زیرکانه‌ای سعی می‌کند حمایت دولت‌های غربی که در طول سی سال در برابر منافع جمهوری اسلامی ایستادگی کرده‌اند و اکنون از موسوی حمایت می‌کنند را توطئه دشمن خارجی با همراهی یاران جاهل و طماع معرفی کند. به عبارت دیگر دل‌نگرانی برای پاسخ دادن به این ابهام که چرا غرب و رسانه‌های غربی از وضعیت به وجود آمده خشنودند و از موسوی حمایت می‌کنند نشان از آن دارد که این باور در جامعه تأثیرگذار بوده است. موسوی در بیانیه هشتم خود قریب‌به اتفاق رسانه‌های داخلی کشور را به «تحریف واقعیت» متهم می‌کند؛ اما به این پرسش پاسخ نمی‌دهد که چگونه ممکن است قریب به اتفاق رسانه‌های داخلی واقعیت را تحریف کنند؛ اما قریب به اتفاق رسانه‌های بیگانه که از وی حمایت می‌کنند بیانگر واقعیت باشند و با این شرایط او اصلاً چرا از توجه مردم به رسانه‌های بیگانه (ادعایی که وی مطرح می‌کند) ناراضی است. در حالی که همسر و نزدیکان وی با این رسانه‌ها مصاحبه می‌کنند؟

در بیانیه شماره هشتم موسوی چنین آمده است:

طی روزهای اخیر، صدا و سیما، خبرگزاری‌های دولتی، برخی روزنامه‌های دولتی و

---

۱. «بیانیه شماره ۷ میرحسین»؛ *پایگاه اینترنتی قلم*؛ ۱۳۸۸/٤/٤.

سایت‌های اینترنتی وابسته به دولت و روزنامه کیهان، بخش عمده‌ای از فضای خود را به وارونه جلوه دادن آن چه قبل، حین و پس از برگزاری دهمین انتخابات ریاست جمهوری ایران رخ داد، اختصاص داده‌اند. آنها با استفاده از امکاناتی که متعلق به شماست، نه تنها به پنهان ساختن تخلفات و حوادث دلخراشی که در ایام اخیر اتفاق افتاد، می‌پردازند، بلکه مسئولان مستقیم و غیرمستقیم آن را کسی معرفی می‌کنند که تنها شما را در مسیر احقاق حقی که داشته‌اید، همراهی کرده است...

اگر با مسببین جنایت کوی دانشگاه در ۱۸ تیر ۱۳۷۸ به گونه‌ای مناسب و قانونی برخورد می‌شد، امروز شاهد تکرار آن فجایع در ابعادی وسیع‌تر و وارونه جلوه دادن واقعیت‌ها به گونه‌ای جسورانه‌تر نبودیم. همان‌ها هستند که هنوز با اتکا به امکاناتی که متعلق به عموم مردم است در راستای منافع گروهی خود بی‌پروا به دروغ‌گویی و پرونده‌سازی برای دیگران ادامه می‌دهند و افعالی را که خود عامل آن هستند به بنده نسبت می‌دهند... من نه تنها از پاسخگویی در برابر این اتهامات واهمه‌ای ندارم بلکه آمادگی دارم تا نشان دهم چگونه مجرمان انتخاباتی در کنار مسببان اصلی اغتشاشات اخیر قرار گرفتند و خون مردم را بر زمین ریختند و اکنون کوشش می‌کنند، صحنه‌هایی را که صدها شاهد و ده‌ها تصویر آن را گواهی می‌دهند به گونه‌ای دیگر جلوه دهند. آماده‌ام تا نشان دهم چگونه کسانی بهانه تخریب‌گری‌های عناصری نامعلوم، جنبش سبز شما را اغتشاش‌گری و وابسته به بیگانه معرفی کنند؛ ولی حاضر نیستم به خاطر مصالح شخصی و هراس از این گونه تهدیدها از ایستادگی در سایه شجرهٔ سبز استیفای حقوق ملت ایران که امروز به خون به ناحق ریخته شده جوانان این کشور آبیاری شده است، لحظه‌ای صرف‌نظر نمایم... دشمن خارجی با همراهی یاران جاهل و طماع خود در داخل بر آن است که مطالبات این حرکت عظیم خودجوش را به خوارج بیرون از نظام نسبت دهد و حتی الله اکبرهای از دل برآمده شما را چون قرآن‌های سر نیزه معرفی کند. بر ماست که با رفتار و گفتار خود این توطئه شوم را خنثی نماییم.[۱]

به هر حال، با فروکش کردن التهابات سیاسی اولیه و اعلام‌نظر شورای نگهبان مبنی بر تأیید صحت انتخابات، جبهه اصلاحات که به سقف مطالبات خود یعنی ابطال انتخابات و انجام برخی دگرگونی‌های ساختاری در نظام سیاسی کشور دست نیافته بود، تلاش کرد

---

۱. بیانیه شماره هشتم موسوی: «میرحسین موسوی: به خاطر تهدیدها از ایستادگی در سایه شجره سبز استیفای حقوق ملت صرفنظر نمی‌کنم»؛ *پایگاه اینترنتی قلم*؛ ۱۳۸۸/٤/٤.

راهبردهای خود را برای کسب کف مطالبات پی‌گیری کند تا شاید در آینده به اهداف خود نایل شود. جلوه‌هایی از مطالبات حداقلی این جبهه در بیانیه شماره نهم موسوی نمایان است که در رأس این موارد دو هدف بیش از همه جلب توجه می‌کند:

۱. زیر سئوال بردن مشروعیت سیاسی دولت به منظور گرفتن امتیاز در آینده.

۲. تثبیت و نهادینه‌سازی جریان به وجود آمده در قامت یک اپوزیسیون حاضر در صحنه.

در بیانیه شماره نهم آثار شکست که همراه با شعارزدگی، کلی‌گویی، تکرار اتهامات و توهین‌هاست، به روشنی دیده می‌شود. موسوی گرچه جامعه را دوباره دعوت به نپذیرفتن نتیجه انتخابات و به عبارت دیگر زیر پا گذاشتن قواعد دمکراسی می‌کند، اما خود نیز به طور ضمن و از سر یأس از بی‌نتیجه بودن چنین درخواستی آگاه است. بیانیه شماره نهم که موسوی سعی می‌کند در آن مسیر آینده سیاسی خویش را ترسیم کند و نشان دهد که مانند بیست سال گذشته به غار انزوای خود باز نخواهد گشت، یأس‌آفرین‌ترین نوشته سیاسی او در روزهای انتخاباتی به شمار می‌آید. در این بیانیه چنین آمده است:

> **همان‌گونه که انتظار می‌رفت شورای نگهبان، پس از نمایش‌هایی که توجه هیچ‌کس را جلب نکرد و با چشم بستن بر روی انبوه تقلب‌ها و تخلف‌های صورت گرفته، سرانجام نتایج دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری را تأیید کرد... از این پس ما دولتی خواهیم داشت که از نظر ارتباط با ملت در ناگوارترین شرایط به سر می‌برد و اکثریتی از جامعه، که اینجانب نیز یکی از آنان هستم، مشروعیت سیاسی آن را نمی‌پذیرد. دولتی با پشتوانه ضعیف مردمی و اخلاقی که از او انتظاری جز بی‌تدبیری، قانون‌گریزی، عدم شفافیت، تخریب ساختارهای تصمیم‌گیری و تداوم سیاست‌های ویرانگر اقتصادی نداریم و بیم آن می‌رود که بر اثر ضعف‌های بی‌شمار ذاتی و عارضی در ورطه امتیاز دادن به بیگانگان بیفتد...**
>
> **خطر در پیش است. نظامی که به مدت سی سال به اعتماد مردم متکی بود نمی‌تواند یک شبه قوای امنیتی را جایگزین این نقطه اتکا کند... چرا هر گره سهلی را با دندان‌های امنیتی باز کنیم؟ چرا به کوچک‌ترین بهانه، هر کسی را از دایره خودی‌هایمان دور می‌کنیم؟ این یکی بیش از اندازه جوان است، آن یکی بیش از اندازه هنرمند است، آن یکی روشنفکر است، این یکی با ما اختلاف سلیقه دارد، آن یکی دانشجو است، این یکی از کار ما ایراد می‌گیرد، آن یکی به گروه ما تعلق ندارد، این یکی قدش بلند است، آن یکی خیلی شیک‌پوش است. آن قدر از دور خود می‌رانیم تا اینکه تنها می‌مانیم. این شیوه**

انقلاب اسلامی نیست و شیوه اسلامی نیست که آغوشش را به روی همه باز می‌کند و به صرف شهادت زبانی، انسان‌ها را در دایره خود می‌آورد... تمامی تلاش‌هایی که این روزها در مخالفت با شما صورت می‌گیرد برای آن است که از ثمربخش بودن اعتراضات قانونی خود ناامید شوید، زیرا تا ما ناامید نشویم این دولت از اعتبار واقعی برخوردار نخواهد شد. امید به آینده رساترین اعتراض ماست. به سابقه دیرین این سرزمین نگاه کنید، در زندگانی ما مردم که از کهن‌ترین تمدن‌ها زاده شده‌ایم، فراز کنونی جزیی از یک تاریخ طولانی است... امید، به صرف گفتن و شنیدن شکل نمی‌گیرد و تنها زمانی در ما تحکیم می‌شود که دستانمان در جهت آرزوهایی که داشتیم در کار باشد...

مسئولیت تاریخی ماست که به اعتراض خود ادامه دهیم و از تلاش برای استیفای حقوق مردم دست برنداریم. مسئولیت دینی ماست که نگذاریم انقلاب و نظام به آنچه اسلام نمی‌پسندد استحاله یابد. مسئولیت انقلابی ماست که اجازه ندهیم حاصل خون صدها هزار شهید به یک دولت امنیتی تنزل پیدا کند و مستهلک شود.. گروهی از نخبگان بر سر آنند که گردهم آیند و با تشکیل جمعیتی قانونی صیانت از حقوق و آرای پایمال شده مردم در انتخابات گذشته را از طریق انتشار مدارک و اسناد تقلب‌ها و تخلف‌های انجام گرفته و نیز رجوع به محاکم قضایی پیگیری کنند و نتایج آن را مستمراً به اطلاع عموم مردم برسانند. اینجانب نیز به این جمع می‌پیوندم. این گروه، اجرای اصول معطل مانده قانون اساسی را در دستور کار خود خواهد داشت و علاوه بر آن در این مرحله مطالبات زیر را دنبال خواهد کرد:

- توقف برخوردهای امنیتی، فوق امنیتی و نظامی با مسائل انتخاباتی و بازگشت کشور به فضای طبیعی سیاسی
- اصلاح قانون انتخابات به نحوی که امکان تکرار تقلب گسترده را از بین ببرد و بی‌طرفی نهادهای مجری و ناظر را تضمین کند...
- برخورداری از کانال‌های مستقل تلویزیونی در خارج و داخل کشور
- صدور مجوز برای تشکیل جمعیت‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی
- آزادی همه دستگیرشدگان سیاسی، ابطال پرونده‌سازی‌های جعلی امنیتی و دخالت ندادن پرونده‌های جاری در برخورداری آنها از حقوق اجتماعی

در انتها به همه مردم شریف کشورمان، چه آنها که به اینجانب رأی دادند و چه آنهایی که به اینجانب رأی ندادند، به ویژه کسانی که در حوادث ناگوار هفته‌های اخیر صدمه

دیدند، درود می‌فرستم. همچنین مقام شهیدانی را که به جرم حق‌خواهی و آزادی‌طلبی در خون خود غلطیدند ارج می‌نهم و از خداوند بزرگ برای خانواده‌های عزیز آنان طلب صبر و اجر دارم.[1]

اگر پوسته این بیانیه را بشکافیم که خواسته‌های نامعقول و غیرقانونی خود را در چهره‌ای حق به جانب، مظلوم‌نما، عقلانیت‌مدار، ایمان‌گرا و قانون‌مدار پنهان کرده است، مشاهده می‌کنیم که روح این بیانیه انگیزه و راهبرد تشکیل «گروه فشار» در برابر دولت جمهوری اسلامی است تا خواسته‌های خود را این‌چنین غیرقانونی به دولت تحمیل کند. موسوی گرچه سعی می‌کند وانمود کند شکست را نپذیرفته است، اما مخاطبان خود را دعوت به وحدت برای مقابله و ایستادگی در برابر دولت در طول ماه‌ها و سال‌های بعد می‌کند تا با حفظ این تشکیلات و ایدئولوژی در انتخابات بعدی به خواسته‌های خود دست یابند.

به این ترتیب باید اذعان کرد که نپذیرفتن نتیجه شکست در انتخابات بیش از هر چیز یک راهبرد سیاسی برای حفظ جبهه دوم خرداد بود. تلقی چهره‌های فکری این جریان در داخل و خارج از کشور مانند مهاجرانی، این بود که در صورت پذیرش شکست در انتخابات اخیر، جبهه تجدیدنظرطلب به کلی از بین خواهد رفت. لذا برای حفظ وجودی این جبهه هیچ‌گاه نباید شکست را پذیرفت. مهاجرانی در این باره در گفتگو با تلویزیون بی‌بی‌سی فارسی گفت: «باید از هر فرصتی برای نابودی این دولت استفاده کرد و این کار را باید از طریق نافرمانی‌های مدنی، اعتصابات و برگزاری راهپیمایی دنبال کرد. اگر اصلاح‌طلبان منفعل شوند، جنبش اصلاح‌طلبی برای همیشه نابود خواهد شد.»[2]

پذیرش شکست تبعات متفاوتی برای آنان به همراه داشت: نخستین مسئله ایجاد این پرسش است که اکنون که پس از رفتار عجولانه خود در مورد تردید قرار دادن سلامت انتخابات و ایجاد آن همه آشوب و خسارت به سلامت انتخابات اعتراف کرده‌اید، چه کسی پاسخگوی این خون‌های به هدر رفته، حیثیت بر باد رفته، اموال عمومی و خصوصی نابود شده، کینه‌های انباشته شده در نیروهای سیاسی و آثار زیانبار بین‌المللی خواهد بود؟ اما پرسش دیگری که آن هم موقعیت وجودی این جبهه را به خطر می‌اندازد این است که علت شکست جبهه اصلاحات در شش انتخابات اخیر به ویژه دو دوره انتخابات نهم و دهم

---

۱. «بیانیه شماره ۹ مهندس میرحسین موسوی در مورد اعلام تأیید نتایج انتخابات ریاست جمهوری توسط شورای نگهبان»؛ *پایگاه اینترنتی قلم*؛ ۱۳۸۸/٤/۱۰.

۲. «مهاجرانی خواستار ادامه اغتشاش‌ها شد»؛ *پایگاه اینترنتی جهان نیوز*؛ دوشنبه ۸ تیر ۱۳۸۸.

ریاست‌جمهوری چیست؟ و از سوی دیگر علل موفقیت جبهه اصول‌گرا با گفتمان «عدالت، معنویت» احمدی‌نژاد کدام است؟

مطمئناً با جدی شدن این پرسش‌ها ایدئولوژی، راهبرد، تاکتیک‌ها و رابطه سازمانی تشکیلات این جبهه با تزلزل‌ها و آشفتگی‌هایی همراه می‌شد. به پندار موسوی و مشاوران وی اگر او نتیجه انتخابات را به بهانه تقلب در آن نپذیرد برای جبهه اصلاحات فرصت‌سازی خواهد کرد تا آنان وحدت خویش را حفظ کنند و با انرژی‌های آزاد شده در این دوره از انتخابات برخلاف چهار سال گذشته به صورت یک «گروه فشار» مؤثر به فعالیت سیاسی بپردازند. اما نکته‌ای که در این میان مدعیان اخلاق و علاقه‌مندان به جمهوری اسلامی از هر عقیده و جناحی نباید فراموش کنند توهین‌های بی‌حد و مرزی است که موسوی نسبت به رئیس‌جمهور کشور روا می‌دارد. چه آن را رئیس‌جمهور دولت نهم بدانیم که دست کم موسوی درباره مشروعیت آن سخنی ندارد و چه آن را رئیس‌جمهور دولت دهم بدانیم. نکته اینجاست که ورای این سخن که رئیس‌جمهور کنونی کشور چه کسی و با چه اسمی است، مهم شخصیت حقوقی اوست که در این بازی‌های سیاسی مورد ترور شخصیت‌ها و تجاوزهای غیرقانونی قرار گرفته است. به عبارت دیگر، سخن از مخالفت با «خلیفه‌کشی» است. حال اینکه «خلیفه» چه کسی است در مرحله بعدی اهمیت قرار دارد. پیداست که بسیاری از هیجانات کاذب سیاسی این دوره از انتخابات حاصل فرایند توهین‌ها و ناسزاهای بی‌شماری است که در سال‌های پیش از آن علیه رئیس‌جمهور روا دانسته شد که موجب بی‌حرمتی به این جایگاه و جرأت یافتن برخی افراد شد.[1]

اما در مجموع در طول بیانیه‌هایی که تا آن تاریخ از سوی موسوی صادر شد، وی به نقض قوانین و ارزش‌های متعددی متهم است که باید پاسخگوی آنها باشد. در میان این موارد هنجارشکنانه و قانون‌ستیزانه می‌توان به مهم‌ترین موارد زیر که از سوی برخی حقوقدانان مورد تأکید قرار گرفته است اشاره کرد:

۱. درخواست از هواداران برای برپایی تجمعات غیرقانونی و بدون کسب مجوز از مقامات ذیصلاح: موسوی با حضور در برخی از این تجمعات خیابانی، موجبات تحریک و تشویق بیشتر قانون‌شکنان را فراهم آورد. این رفتار که در واقع مباشرت در بر هم زدن امنیت کشور محسوب می‌شود طبق ماده (۴۹۸) قانون مجازات اسلامی بین ۲ تا ۱۰ سال حبس دارد.

---

۱. بنگرید به: مجید ابهری؛ «اهانت به رئیس‌جمهوری توهین به استقلال و ملیت است»؛ *خبرگزاری ایرنا*، ۱۳۸۸/۳/۳۱.

این رفتار را همچنین می‌توان مصداق ماده (٦١٠) قانون مجازات اسلامی و مباشرت در اجتماع و تبانی در ارتکاب جرائم به شمار آورد.

۲. موسوی در موارد متعددی با استفاده از الفاظی چون «شعبده‌بازی دست‌اندرکاران انتخابات و صدا و سیما»، «صحنه‌آرایی خطرناک»، «متصدیان بی‌امانت»، «توجیه‌گرایان دروغگو»، «متقلبان»، «خائن به آرای مردم» و «برنامه‌ریزی پشت پرده برای دستکاری در انتخابات» اقدام به هتک حرمت مقامات مسئول کشور کرد: این اقدام موضوع مواد (٦٠٩)، (٦٩٧) و (٦٩٨) قانون مجازات اسلامی است. مباشرت در افترا، توهین و هتک حرمت اشخاص که موضوع مواد فوق است، محکومیت‌هایی چون حبس، ضربه شلاق و جزای نقدی را شامل می‌شود.

۳. موسوی با برپایی تظاهرات غیرقانونی و ایراد سخنان خلاف واقع علیه نظام و ایراد اتهامات متعدد در بیانیه‌های خویش و با فراهم آوردن خوراک تبلیغاتی برای شبکه‌های خبری رسانه‌های خارجی و دشمنان نظام مرتکب مباشرت و معاونت در تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی ایران شد: برخی از اتهاماتی که موسوی در این طریق مطرح کرده عبارتند از: «طرح بازی بزرگ توسط مقامات»، «حاکمیت دروغ و استبداد»، «روند پرمخاطره»، «تخلفات و کارشکنی‌های متعدد و نارسایی‌های گسترده»، «تزلزل ارکان نظام»، «توجیه‌گران دروغگو»، «برخوردهای غیرقانونی و خشونت‌بار با منتقدان»، «مصدومیت و شهادت هموطنان»، «اقدامات وحشیانه در کشتار مردم»، «برخوردهای سبعانه» و «حمله به بانک‌ها و ادارات و اموال مردم توسط اصحاب تقلب و دروغ برای تکمیل طرح خود.» مطابق ماده (٥٠٠) قانون مجازات اسلامی «هر کس علیه نظام جمهوری اسلامی ایران یا به نفع گروه‌ها و سازمان‌های مختلف نظام به هر نحو فعالیت تبلیغی کند، به حبس از ۳ ماه تا یک سال محکوم خواهد شد.»

٤. اقدامات و بیانیه‌های موسوی را همچنین می‌توان مباشرت و معاونت در اخلال نظم و آسایش و آرامش عمومی و ممانعت از کسب و کار دانست: با توجه به اینکه تجمعات هواداران وی بدون مجوز قانونی بوده و موجب اخلال در نظم و کسب و کار مردم شده است از مصادیق بارز ماده (٦١٨) قانون مجازات اسلامی است که از سه ماه تا یک سال و تا ٧٤ ضربه شلاق برای آن پیش‌بینی شده است.

٥. معاونت در اخلال در نظم جامعه و ایجاد خوف: موضوع تبصره‌های مواد (۲۰۳) و (۲۰۸) قانون مجازات اسلامی است.

٦. معاونت در منازعه: موضوع ماده (٦١٥) قانون مجازات اسلامی است.

٧. معاونت در احراق و تخریب و اتلاف اموال: موضوع مواد (٦٧١) الی (٦٧٥) قانون مجازات اسلامی است.

٨. معاونت در محاربه و افساد فی‌الارض: مطابق ماده (١٨٣) و (١٨٧) قانون مجازات اسلامی است.[1]

افزون بر موارد قانون‌ستیزانه فوق اما در رفتار موسوی جلوه‌هایی از هنجارشکنی و بدعت‌گذاری نیز رخ داد که برخی ارزش‌های جامعه ایرانی را با تزلزل مواجه ساخت. در میان برخی از آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

١. لوث کردن رنگ سبز و نماد اهل بیت.

٢. عدم مراعات قواعد مردم‌سالاری.

٣. استفاده از نمادهای مقدسی چون «الله اکبر» برای درخواست‌های غیرقانونی و مشروعیت بخشیدن به رفتارهای غیردینی و غیرقانونی خود.

٤. توسل به خشونت و رفتارهای سیاسی به جای ارجاع مشکلات به مراجع قانونی و بی‌اعتبار دانستن آنها.

٥. ایجاد شبهه نسبت به سلامت سیاسی نظام و ترویج بدبینی و ناامیدی.

٦. بی‌توجهی به رهنمودهای رهبری.

٧. ایجاد مدل و الگوی ساختارشکنانه احتمالی برای انتخابات بعدی.

در بیانیه‌ای که ١٧٠ نفر از حقوقدانان و وکلا آن را امضا کرده بودند به موارد زیر نیز اشاره شده بود:

١. بی‌اعتنایی به مردم‌سالاری دینی و زیر سئوال بردن اعتماد ملی به ارکان نظام.

٢. بی‌توجهی به حاکمیت قانون، بالاخص اصول ٩٩، ١١٠، ١١٨، ١٥٩ و ١٧٦ قانون اساسی.

٣. اقدام علیه امنیت ملی کشور و تشویش اذهان عمومی.

٤. آتش زدن و تخریب مساجد، اماکن مقدسه و توهین به شعائر و مقدسات اسلامی.

٥. ایجاد خانه‌های تیمی برای طراحی اعمال غیرقانونی و آشوب و نقض امنیت ملی.

٦. اردوکشی‌های خیابانی بدون مجوز قانونی.

٧. حمله، ضرب و جرح و نیز کشتار مردم بی‌گناه و پرسنل خدوم نیروی انتظامی.

---

١. «نامه سرگشاده یک حقوقدان برجسته خطاب به میرحسین موسوی»؛ خبرگزاری *فارس*؛ ١٣٨٨/٣/٣١؛ کد مطلب: ٨٨٠٣٣١٠٠٢١.

۸. ایجاد آشوب و اغتشاش و وانمود کردن آن به عنوان حرکات مردمی.
۹. هم‌صدایی با بیگانگان و دشمنان قسم خورده ملت شریف ایران در جهت دخالت در امور داخلی ایران و حمایت آنان از آشوبگران داخلی.
۱۰. ایجاد تفرقه و اختلاف بین مردم.
۱۱. حمله به دانشجویان از جمله دانشجویان متدین و حزب‌اللهی.
۱۲. تخریب و سرقت اموال خصوصی، عمومی و دولتی.[۱]

دور دوم آشوب‌های پس از انتخابات

پس از تأیید نهایی و بسته شدن پرونده انتخابات دهم ریاست جمهوری توسط شورای نگهبان در ۱۰ تیر و صدور بیانیه شماره ۹ موسوی که شرح آن در مطالب پیشین آمد، جبهه تجدیدنظرطلب وارد دوره جدیدی شد. از آن پس راهبرد اصلی این جبهه از یک سو ایجاد فشار بر حکومت و حتی حاکمیت بود و از سوی دیگر تلاش می‌کرد با ارائه تقویمی از مناسبت‌های تاریخی و سیاسی دست به فراخوانیِ طرفداران خود بزند که بسیاری از آنان در انتخابات در ستاد این جبهه مشغول به فعالیت بودند. هدف آن بود که نشان دهند جبهه هنوز زنده است و به صورت «جنبش سبز» به فعالیت اجتماعی و سیاسی خود ادامه می‌دهد. از همان روزها مناسبت‌هایی نظیر ۳۰ تیر، ۲۸ مرداد، روز قدس، اول مهر و بازگشایی دانشگاه‌ها، ۱۳ آبان، ۱٦ آذر، روز عاشورا، ۲۲ بهمن و چهارشنبه‌سوری به عنوان روزهایی که می‌توانند برای بسیج توده‌ای مناسب باشند در نظر گرفته شد. در واقع، بیانیه‌های بعدی موسوی نیز اغلب معطوف شد به این مناسبت‌های تقویمی برای زنده نگاه داشتن آن چیزی که «جنبش سبز» خوانده می‌شد. از این پس موسوی بیانیه می‌داد تا فراموش نشود و رهبری ظاهری آشوب‌ها را از دست ندهد. به طور نمونه او در بیانیه‌ای که روز چهارشنبه ۲٤ تیر به مناسبت شرکت در نماز جمعه ۲٦ تیر صادر کرد، نوشت: «از آنجا که اکیداً پاسخ به دعوت هم‌دلان و همراهان در راه صیانت از حقوق مشروع زندگی آزاد و شرافتمندانه را بر خود واجب می‌دانم، روز جمعه مورخ ۸۸/٤/۲٦ در میان صف‌های شما حاضر خواهم شد.»[۲]

معنای روشن این بیانیه دعوت به حضور طرفداران موسوی در این نماز جمعه بود، کسانی که دیگر چندان دغدغه تقلب نداشتند، بلکه بیشتر به ایجاد جنبشی رادیکالیستی و

۱. «۱۷۰ نفر از حقوقدانان و وکلا اقدامات اغتشاشگران را محکوم کردند»؛ *خبرگزاری ایرنا*؛ ۱۳۸۸/٤/۱.
۲. «بیانیه موسوی درباره نماز جمعه این هفته»؛ *پایگاه اینترنتی تابناک*؛ ۱۳۸۸/٤/۲٤.

تجدیدنظرطلبانه می‌اندیشیدند. دیگر موسوی و جبهه دوم خرداد، به دلیل تأیید انتخابات در فرایند قانونی، نمی‌توانستند به ادعای تقلب اتکا کنند. از این جهت تغییر مسیر دادند و با مطرح کردن پررنگ‌تر مقوله‌هایی نظیر آزادی مدنی، آزادی زندانیان سیاسی و گرفتن چهره مدافع حقوق آسیب‌دیدگان حوادث پس از انتخابات در مرحله اول تلاش کردند مسئولیت تمام اتفاقات پس از انتخابات را از خود سلب کنند و در گام بعدی موضوعی را برای دامنه‌دار کردن آشوب‌ها و ایجاد جنبشی اجتماعی فراهم آورند. تیر ادعای تقلب به سنگ خورده بود و دیگر لوث شده بود. این ادعا که عقبهٔ استنادی و استدلالی قابل توجهی نداشت، در جامعه تأثیر خود را از دست داده بود. اگر پیش از انتخابات همان‌گونه که در انتخابات پیشین هم سابقه داشت، در فضای آزاد سیاسی کشور عده‌ای از هنرمندان از موسوی حمایت کرده بودند، اکنون و با گذشت مدتی از انتخابات این نخبگان فرهنگی البته با تفسیرهای متفاوتی که از ماجرا داشتند با وضعیت به وجود آمده مخالف بودند و در یک بیانیه‌ای دیگر جمعی از آنان که بیش از ششصد نفر بودند خواستار پایان این آشوب‌ها و بازگشت به قانون بودند. در این بیانیه آمده بود: «با عنایت به حضور چهل میلیونی مردم شریف ایران در انتخابات ریاست جمهوری دهم و خلق حماسه‌ای بی‌همتا و پرشکوه، به واسطه برخی مناقشات و ایرادات نسبت به شمارش آرا و اعلان نتیجه انتخابات نگرانی‌هایی برای بخشی از هموطنان عزیز به وجود آمده است، ما هنرمندان، به عنوان علاقه‌مندان به دین و کشور و انقلاب از تمامی دلسوزان نسبت به مناقشات اخیر خواهانیم که برای حل مسائل خود مسیر تمکین به قانون و قانون‌گرایی را در پیش گرفته و از هرگونه اجتماعات و درگیری‌های خیابانی پرهیز کنند. همچنین از نهادهای قانونی و قانون‌گذاری کشور نیز تقاضا داریم از تمامی ظرفیت‌های قانونی خود برای رفع ابهام و سوءتفاهم‌ها استفاده کنند. مردم عزیز ایران بدانند که تنها با استفاده از تمامی ظرفیت‌های قانونی کشور می‌توانیم وحدت، همبستگی، امنیت، آرامش و سربلندی کشور را استمرار بخشیم. آرزومندیم مردم بزرگ ایران از این آزمون بزرگ که پیروزی قانون‌گرایی بر بی‌قانونی است همچنان سربلند بیرون آیند.»[1]

نام بسیاری از افرادی که این بیانیه را امضا کردند پیش‌تر در بیانیه حمایت از موسوی در پیش از انتخابات دیده می‌شد. به عبارت دیگر این نمونه در کنار شواهد دیگری که پیش‌تر بیان کردیم نشان می‌داد ادامه آن روند وتأکید بر ادعای تقلب دیگر کارساز نیست. به ویژه آن

---

۱. «اطلاعیه ٦۰۰ هنرمند برای لزوم توقف تجمعات و درگیری‌های خیابانی»؛ *خبرگزاری ایسنا*؛ ۱۳۸۸/٤/۱.

که پس از گذشت چند هفته معلوم شد نخبگان اجتماعی و فرهنگی، که جبهه دوم خرداد در جذب آنان اصرار داشت نیز از وضعیت به وجود آمده، ناخشنود است و به فرایندهای قانونی می‌اندیشند. چه آنهایی که این بیانیه‌ها را امضا کردند، چه کسانی که به طور مستقل بیانیه دادند و چه آنهایی که به طور شفاهی نارضایتی خود را اعلام می‌کردند، همگی علامت‌هایی برای جبهه دوم خرداد بود تا پس از تأیید نهایی انتخابات در فرایند قانونی دست از شعار تقلب بردارند و برای همراه‌سازی افکار عمومی و گروه نخبگان از شعارها و رویکردهای دیگری بهره ببرند. شعارهای جدیدتر، که در برخی تجمعات بعدی ظهور کرد و تا روز عاشورای حسینی در چند مناسبت تکرار شد، در واقع ماهیت اصلی این جریان را نشان می‌داد. ماهیتی که رهبرانِ این جبهه تلاش می‌کردند آن را در پسِ ادعای تقلب پنهان نگاه دارند. اما در ماه‌های بعدی و برای زنده نگاه داشتن حرکت به وجود آمده، چاره‌ای نبود که به اصل خویش بازگردند. دیگر دستاویزی برای تجمعات متصور نبود جز ظهورِ نیت‌های باطنی و عریان وارد میدان شد. به هر حال با چه شعارهایی باید انگیزه مخاطبان را برای تجمع تحریک می‌کردند جز شعارهایی نظیر آزادی‌خواهی، دمکراسی‌خواهی و شعارهایی سکولاریستی که با دینداری و حکومت دینی ناسازگار بود. لذا این جریان اگر در ۱۰ تیر، بازی‌ای که آغاز کرده بود را پایان می‌داد شاید می‌توانست ماهیت واقعی و غرب‌مدار و غیردینی خود را در نزد اکثریت پنهان دارد، اما ادامه آن نافرمانی‌های غیر مدنی محملی شد برای ظهور هر چه بیشتر درونیات این جبهه که در پس دو دهه هنوز برای اکثریت پنهان مانده بود.

دور دوم آشوب‌های پس از انتخابات به روز جمعه ۲۶ تیر بازمی‌گردد که پس از خطبه‌های نماز جمعه به امامت هاشمی رفسنجانی گروهی چند هزار نفری که به دعوت موسوی و احزاب جبهه دوم خرداد در آن نماز جمعه حاضر شده بودند، پس از پایان مراسم دست به ناآرامی و اغتشاش زدند.

با وجود این جبهه تجدیدنظرطلب که از عدم مشروعیت سیاسی خود واهمه داشت در رویکرد جدید به دنبال شعارهای جذاب‌تری می‌گشت که بتواند از پراکندگی افرادی که در روزهای اخیر جمع کرده بود جلوگیری کند. موسوی با علم به عدم جذابیت ادعای تقلب از طراحی شعارهای جدید در دیدار با گروهی از اصحاب رسانه طرفدار خود در ۳۱ تیر سخن گفت. او معتقد بود:

در آینده باید ذیل شعارهایی جمع شد که بتواند اجماع عمومی را ایجاد کنند. نماد سبز

در ماه‌های گذشته نشان داد که می‌توان افراد بسیاری را با گرایش‌ها و منافع مختلف در کنار یکدیگر قرار داد، به نحوی که همه آنها بر سر حداقل‌هایی به توافق برسند. چنین چیزی باید مبنای شعارهای آینده باشد و برقراری اجماع بدون شک یکی از اهداف اصلی است. از همین منظر باید به قانون اساسی توجه کرد، یعنی آن را مانند نماد سبز در سرلوحه پی‌گیری مطالبات آینده قرار داد. چون خاصیت ایجاد اجماع میان اقشار مختلف اجتماع را دارد. ما در انتخابات قدرت همگانی را تجربه کردیم، قدرتی که می‌تواند هیچ قید و بندی نداشته باشد، برای همین می‌خواهیم با یک مرکزیت کوچک سیاسی متشکل از برخی چهره‌های سیاسی زمینه تولد یک هویت بزرگ اجتماعی را ایجاد کنیم. به عبارتی، جایگزینی هویت اجتماعی به جای یک هویت سازمانی در چشم‌انداز آینده وجود دارد و در این مسیر استفاده از اجماع قانون اساسی بسیار کارساز است. اگر به این شکل عمل شود، ضریب آسیب‌پذیری نیز کاهش می‌یابد. تجربه نشان داده است که احزاب در ایران آسیب‌پذیر هستند، اما اگر هویت اجتماعی شکل بگیرد، نمی‌توان آن را ازحرکت بازداشت، چون زندگی در هر نقطه‌ای از آن قطع شود بقیه اجزا به زندگی خود ادامه می‌دهند، یعنی اگر در این حرکت ملی ۱۰ نفر نیز کنار زده شوند باز هم این جریان می‌تواند حرکت کند. قدرت همیشه میل به مطلق شدن دارد و تنها تحرکات مردمی می‌تواند این میل را مهار بزند. برای همین حضور مردم در شکل‌گیری گفتمان موردنیاز در صدر نیازها قرار دارد. در چنین شرایطی آگاهی مردم می‌تواند سرنوشت‌ساز باشد. باید مردم را آگاه و پیرامون گفتمانی رو به کمال نگه داشت تا مشکلات در آینده رشد شدیدی نداشته باشند. این رویکرد در حال حاضر بیش از هر زمان دیگری مورد نیاز است، چون از این پس با دولتی سر و کار داریم که نخبگان تمایلی برای کارکردن در این دولت ندارند و از سوی دیگر دولت نیز تمایلی برای استفاده از تجربه نخبگان ندارند، این یعنی فقدان کارآمدی و مشروعیت که هم می‌تواند مشکلات داخلی را افزایش دهد و هم زمینه رشد مشکلات خارجی را دامن بزند. تنها شانسی که برای برون‌رفت از این بحران وجود دارد اهمیت دادن به علاقه مردم است، علاقه‌ای که با جمع شدن حس اعتراض‌های مدنی در کنار تدبر می‌تواند زمینه شکوفایی سیاست را در آینده مهیا کند.[1]

---

۱. «با پای‌بندی به قانون اساسی به راه خود ادامه می‌دهیم»؛ خبرگزاری *ایلنا*؛ ۱۳۸۸/۴/۳۱.

نکات مهمی که می‌توان از بیانات بالای موسوی با رویکرد واقع‌گرایی سیاسی دریافت کرد این است که:

۱. باید به جای تأسیس حزب یا سازمان در پی ایجاد جنبش اجتماعی برآمد.

۲. موسوی می‌خواهد که رهبری این جنبش فرضی را بر عهده داشته باشد.

۳. تاریخ مصرف شعار تقلب تمام شده و به جای آن باید از شعارهای جدیدی که دایره شمولیت بیشتری داشته باشند بهره برد.

٤. مهم‌ترین شعاری که به جنبش فرضی مشروعیت می‌بخشد و مانع از گسیختگی و پایان آن می‌شود توسل به شعار قانون اساسی است.

٥. مهم‌ترین راهبرد برای قدرت‌نمایی بسیج توده‌ای و تجمعاتی است که به مثابه «گروه فشار» حکومت را در دادن امتیاز مجبور می‌کند.

٦. باید با ایجاد بحران در رابطه نخبگان اجتماعی و دولت، دولت را ناکارآمد و نامشروع جلوه داد.

۷. با تداوم و تجمیع اعتراض‌های خیابانی در نهایت شکوفایی سیاسی که همان «فتح سنگر به سنگر» قدرت است به دست خواهد آمد.

گرچه مطالب موسوی بسیار ناپخته و غیرواقع‌بینانه مطرح شده‌اند، اما از او نمی‌توان انتظار چندانی داشت. موسوی به دلیل برخی ویژگی‌های شخصیتی نظیر خودمحوری که به برخی از آنها پیش‌تر اشاره شد و نیز به دلیل دوری بیست ساله از سیاست و جامعه، دریافت درستی از جهان اطراف خود نداشت و در دنیای خیالی به سر می‌برد. موسوی گمان می‌کرد رهبری این جریان واقعاً به دست اوست و او می‌تواند این حرکت را با تمام تناقض‌هایش تداوم بخشد. سیاست‌مداران واقع‌گرا با داشتن عقلانیت عملی متکی بر تجارب گذشته خویش می‌دانستند که این روش به احتمال بسیار زیاد نتیجه‌بخش نخواهد بود و جز بن‌بست و انتحار سیاسی راه بازگشتی ندارد و حتی اگر با احتمال اندک نیز به سرانجامی برسد رهبری آن جنبش به سمت و سویی سوق پیدا خواهد کرد که رهبری آن از دست فردی چون موسوی خارج خواهد شد و به دست نیروهای دیگری خواهد افتاد، کسانی که با اساس این بنا مشکل دارند. موسوی گمان می‌کرد اگر بیگانگان و اپوزیسیون در راه‌اندازی و شدت بخشیدن به مسائل پس از انتخابات فعال هستند، نقشی محوری ندارند و بر فرض پیروزی حرکت ایجاد شده او می‌تواند به عنوان رهبر این جریان سخن اول و آخر را بگوید و اوضاع را به سود خود کنترل کند، چنان که در میان خواص سیاسی دیگری که با این جریان همکاری داشتند نیز این مایه

فکری قابل برداشت است. آنها نیز در این اندیشه بودند که پس از پیروزی «جنبش سبز» می‌توانند رهبری آن را بر عهده بگیرند و با امتیاز دادن و کنار زدن نیروها و بازیگران دیگر اعم از داخلی و خارجی و اپوزیسیون و طرفدار نظام، خود در رأس هرم قدرت قرار بگیرند.

در واقع سال‌ها پرداختن به امور فرهنگستان هنر، ذائقه و طبع موسوی را جهت بخشیده بود. بنای هنر بر قوه خیال نهاده شده است و بنای سیاست بر عقل عملی. لاجرم سال‌ها مدیریت فرهنگستان هنر را داشتن بر ذائقه موسوی در سیاست‌ورزی هم اثر گذاشته بود. به این معنا ورود ایدئالیسم خیال‌گونه هنرمندانه در سیاست آثار مناسبی بر جای نخواهد گذاشت. با وجود این، میرحسین موسوی از سال ۱۳۷۷ تا ۱۳۸۸ به مدت یازده سال ریاست فرهنگستان هنر را بر عهده داشته است. روزنامه جوان در ۲۰ تیر با انتشار گزارشی با اشاره به اینکه فعالیت‌های فرهنگستان هنر در عمر ۱۱ ساله‌اش را می‌توان در چند محور برگزاری همایش، هم‌اندیشی، نمایشگاه دوسالانه، انتشار فصلنامه، ماهنامه و کتاب‌های تخصصی خلاصه کرد، عناوین برخی از این فعالیت‌ها را برشمرده است.

فصلنامه خیال، ویژه‌نامه‌های نقش خیال، طرح خیال، نوای خیال، سایه خیال، تصویر خیال، تندیس خیال، معراج خیال، اقلیم خیال، جوانه خیال، آوای خیال، صور خیال، فصلنامه خیال شرقی، ماهنامه آیینه خیال و... از جمله آثار منتشر شده در فرهنگستان هنر است که در این مجله‌ها موضع‌های مختلفی بررسی می‌شود. از جمله در فصلنامه خیال، مقاله‌های مکان مخیل، طبیعت گیاهی و صور خیال، خیال به روایت مولانا جلال‌الدین محمد بلخی و عالم خیال به روایت شیخ اشراق. در زمینه انتشار کتاب هم فرهنگستان هنر در حوزه‌های تخصصی هنر، کتاب‌هایی را منتشر کرده است: «عکس رویان، خیال عارفان»، «فراسوی ایمان، هنر مدرن و تخیل مذهبی»، «صور خیال در شعر سبک اصفهانی»، «مقامات اولین هم‌اندیشی تخیل هنری»، «خیال ایرانی»، «بهزاد در خاطر و خیال من»، «متافیزیک خیال در گلشن راز شبستری»، «خلیل و خیال، یادنامه استاد خلیل درودچی» و «دیالکتیک برون و درون، پدیدارشناسی خیال». اما در میان همایش‌ها و نمایشگاه‌ها نیز می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: هم‌اندیشی تخیل هنری (۸۷/۱۰/۸)، اولین هم‌اندیشی تخیل هنری (۸۳/۷/۸)، دومین هم‌اندیشی تخیل هنری (۸٤/۸/۲۳)، سومین هم‌اندیشی تخیل هنری (۸۵/۸/۱۵)، هم‌اندیشی تخیل و مهاجرت (۸۷/۱۰/۸)، نمایشگاه تجلی عاشورا در آیینه خیال (۸٤/۱۲/۱۰)، نمایشگاه خیال ایرانی (۸٤/۲/۱۷)، نمایشگاه بهزاد در خاطر و خیال من (۸۲/۹/۲۳) و نمایشگاه و کارگاه تخصصی «حماسه خرمشهر به روایت نقاشان خیال‌ساز» (۸۷/۳/۷). فرهنگستان هنر

همچنین گروه‌های پژوهشی در زمینه‌های مختلف هنری دارد که یکی از این گروه‌ها، گروه پژوهشی «تخیل هنری» است. این گروه تاکنون سه هم‌اندیشی تخیل هنری و سخنرانی‌هایی با موضوع «تخیل ادبی و هنری از منظر گاستون باشلار»، «تخیل هنری از منظر ژاک لاکان»، «مولانا، تخیل و هنر»، «تخیل هنری از منظر ژیلبه دوران»، «تخیل هنری از منظر ابن عربی» و «تخیل هنری از منظر شیخ اشراق» برگزار کرده است.[1]

چنان که روشن است «خیال» یکی از لوازم و ضرورت‌های زندگی بشری است که هم‌پای نیروهای دیگر ذهنی در ساخت جهان بشری کمک کرده است. اما سخن این است که کاربرد این «قوای ذهنی» در حوزه‌های مختلف فردی و اجتماعی تفاوت می‌کند. «خیال» گرچه در عالم هنر ثمربخش است و تقویت آن به خلاقیت‌های هنری یاری می‌رساند، اما تعمیم دادن آن به عالم سیاست ویران‌گر و خسارت‌بار خواهد بود. چنان که حکمای گذشته نیز به اتفاق سیاست را در مقوله «حکمت عملی» گنجانده‌اند و سیاست‌ورزی به عقل عملی محتاج است و نمی‌توان در عالم سیاست با گفتمان خیال‌انگیز و قوه خیال سخن گفت. ممکن است فردی به دلیل توانایی‌های بالا از هر دو قوه خیال و عقل عملی به نحو کاملی برخوردار باشد، اما او نیز نمی‌تواند قوانین هر یک از آن حوزه‌ها را به دیگری تعمیم دهد. به همین دلیل است که هنرمندان و اصحاب هنر هیچ‌گاه در طول تاریخ نتوانسته‌اند سیاست‌مداران مناسبی باشند و سیاست‌مداران نیز نتوانسته‌اند در حلقه هنر بدرخشند.

به هر طریق، موسوی در پی کسب رهبری جنبش فرضی آینده برمی‌آید و به تأسیس حزب تن نمی‌دهد. زیرا گذشته از آن که آیا او می‌توانست با رفتاری که پس از انتخابات از خود بروز داد حزبی قانونی تأسیس کند یا نه، اصولاً او حزب را محدودیت برای خود می‌دانست. موسوی اندازه خود را فراتر از محدوده‌های یک حزب می‌دانست و دبیرکلی یک حزب او را ارضا نمی‌کرد. او بیست سال سکوت نکرده بود که در نهایت خود را به رهبری یک حزب تقلیل دهد. این حزب حتی اگر تأسیس هم می‌شد در آینده‌ای نه چندان دور سرنوشتی مانند احزاب دیگر پیدا می‌کرد و تنها به حلقه محدودی از اطرافیان او منحصر می‌شد. موسوی که علاقه داشت همواره به عنوان نخست‌وزیر امام خمینی(ره) معرفی شود نمی‌توانست خود را با فعالان سیاسی و دبیرکل احزاب دیگر برابر ببیند. پس ریاست حزب را برازنده خود نمی‌دانست و اکنون که رقابت سیاسی و آبروی سه دهه گذشته خود را از دست

---

۱. «میرحسین و سابقه «خیال» و «تخیل» در فرهنگستان هنر»؛ روزنامه جوان، شنبه ۲۰ تیر ۱۳۸۸، ش ۲۸۸٦، ص جامعه.

رفته می‌دید، به چیزی جز رهبری یک جنبش اجتماعی راضی نبود. جنبشی که تعیین مختصات او دیگر در دست او نبود. تجدیدنظرطلبان داخل و خارج کشور، اپوزیسیون مقیم خارج و حلقه‌های وابسته آنان در داخل و بازیگران بین‌المللی (دولت‌های غربی) هر کدام به نسبت‌های مختلف در شکل‌دهی به آن نقش داشتند و تحولات آینده نیز روشن کرد که اصولاً موسوی هیچ‌گاه رهبری این جریان را بر عهده نداشته است. او نه از این توانایی برخوردار بود و نه درباره رهبری او اجماع وجود داشت. حضور او تنها به عنوان فردی که در حاکمیت ایران شکاف ایجاد کند و بتواند اغتشاشات را به عنوان یک رهبر محلی تا برخی مراحل ابتدایی پیش ببرد پذیرفته شده بود. درباره نقش بازیگران خارجی و اپوزیسیون در فصل بعدی بیشتر سخن خواهیم گفت.

موسوی از همان آغاز مرداد و به منظور اهداف بالا سعی می‌کند چهره غمخوار آسیب‌دیدگان حوادث پس از انتخابات را به خود بگیرد و از در دفاع از حقوق آسیب‌دیدگان این حوادث برآید.

در سوم مرداد جمعی از فعالان جبهه دوم خرداد و از جمله موسوی و خاتمی وکروبی نامه‌ای سرگشاده به مراجع تقلید می‌نویسند و با ادعای «شکنجه‌های مکرر» علیه بازداشت‌شدگان حوادث اخیر از آنها طلب کمک می‌کنند. در واقع هدف از این نامه ارج نهادن به مقام مرجعیت دینی نبود، که اعضای این جبهه در طول دوران اصلاحات نه ارتباط چندانی با مراجع تقلید داشتند و نه در تعیین خط‌مشی‌های سیاسی از آنان مشاوره می‌گرفتند. این جبهه حتی در دوران اصلاحات با اتخاذ رویکردهای سکولاریستی موجبات رنجش حوزه‌های دینی و مراجع تقلید را فراهم ساخته بود. در واقع اعضای این جبهه به تمام نهادها و نیروهای مدنی و اجتماعی به عنوان ابزاری سیاسی می‌نگریستند. دست به دامان مراجع شدن، اهدافی نظیر «مشروعیت بخشی به جبهه آشوب‌طلب»، «فرافکنی مسئولیت‌ها و تبعات حوادث پس از انتخابات از خود»، «دور زدن قانون»، «سنگر گرفتن پشت مراجع دینی» و «تظاهر به تقابل مراجع دینی و دولت» را پیگیری می‌کرد.

نکته‌ای که نباید مورد غفلت قرار گیرد این است که در تمام مکتوبات و موضع‌گیری‌های اعضای این جبهه و از جمله موسوی به عمد تلاش می‌شود صورت مسئله پاک شود. واقعیت این است که پس از آغاز آشوبها که به دست جبهه شکست خورده در انتخابات آغاز شد جمعیتی چند هزار نفری از آشوب‌آفرینان در طول چند ماه دستگیر شدند و اغلب نیز پس از مدتی کوتاه آزاد شدند. اما در این میان برخی از افراد دستگیر شده در برخی بازداشت‌گاه‌ها

در وضعیت بدی قرار داشتند که مهم‌ترین آنها بازداشتگاه کهریزک بود. این بازداشتگاه که در دولت خاتمی و برای تأدیب اراذل واوباش راه‌اندازی شده بود از امکانات مناسبی برخوردار نبود و از طرف دیگر به دلیل سوءمدیریت برخی مسئولان آن، بازداشت‌شدگان در شرایط نامناسبی قرار داشتند، که البته پس از مدتی و رسیدن گزارش این وضعیت به رهبر انقلاب، ایشان فرمان تعطیلی آن را صادر کردند.

گذشته از این موارد که از سوی برخی دستگاه‌های نظارتی باید رسیدگی می‌شد که البته اقداماتی نیز صورت گرفت اما مسئله مهم این بود که اصولاً نزاع را چه کسی آغاز کرد که کار به اینجا بکشد. دستگیری آشوب‌آفرینان وظیفه نیروهای انتظامی بود هر چند که در جزئیات آن مناقشاتی باشد. روشن است که متهم ردیف اول این رنج‌ها نیز موسوی و رهبران جبهه تجدیدنظرطلب بودند که از احساسات تند و عدم آگاهی گروهی از افراد سوءاستفاده کردند و آنان را این‌چنین به خیابان‌ها کشاندند. آنها می‌خواستند از این پاسخگویی شانه خالی کنند که بهترین راه از نظر آنان فرار رو به جلو و متهم کردن دیگران بود که نمونه‌ای از آن در نامه سرگشاده به مراجع جلوه کرد.

اما این رویکرد نیز نمی‌توانست نتیجه‌بخش باشد. در ۵ مرداد سعید جلیلی، نماینده رهبر معظم انقلاب در شورای عالی امنیت ملی و دبیر آن، اعلام کرد: «رهبر انقلاب در جریانات اخیر با حساسیت فراوان دستورات اکید به مسئولان دستگاه‌های مختلف صادر فرموده‌اند تا خدای ناکرده به کسی ظلمی نشود و چنانچه برخلاف موازین به کسی فشاری وارد شده یا ظلمی در حق کسی رفته به دقت بررسی و پیگیری شود و ایشان به همان میزان که بر پاسداری از آرای مردم و نتایج آن تأکید داشته‌اند بر مقابله جدی با هرگونه تعرض به امنیت، جان و حقوق مردم هم تأکید فرموده‌اند. لذا بر اساس این دستورات صریح و تأکید مقام معظم رهبری، کمیته‌هایی در دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی در حال بررسی و پی‌گیری است. رهبر انقلاب لزوم این مراقبت را مکرراً به دستگاه‌های ذیربط تذکر داده و التزام به آن را مطالبه کرده‌اند و حتی به طور مشخص برخی موضوعات و حتی مصادیقی که در جریان آن قرار گرفته بودند به طور خاص ارجاع و دستور پی‌گیری فرمودند. به عنوان مثال ایشان دستور تعطیلی یک بازداشتگاه را که استانداردهای لازم برای حفظ حقوق متهمین را نداشت صادر کرده‌اند.»[۱]

---

۱. «کمیته‌هایی در دبیرخانه شورا، هرگونه تعرض به امنیت، جان و حقوق مردم را پی‌گیری می‌کنند»، *خبرگزاری ایسنا*؛ ۱۳۸۸/۵/۵.

در ادامه همان رویکردی که موسوی اتخاذ کرده بود، در ۵ مرداد همراه با کروبی، نامه‌ای را به وزیر کشور ارسال می‌کند و خواستار صدور مجوز برای برگزاری مراسم عزاداری قربانیان می‌شود. قربانیانی که کشتهٔ هوس قدرت وی شده بودند و او تلاش داشت در سایه خونخواهی، آدرس دیگری را به جامعه نشان دهد. جالب اینجاست که وی در همین روز سخن از «استقلال قوه قضائیه» برای پیگیری این مسائل به میان می‌آورد. اما معلوم نمی‌شود که استقلال از چه کسی و چه چیزی. زیرا از ابتدای انقلاب دستگاه قضایی از قوه مجریه و مقننه جدا بود و استقلال داشت.[1]

جبهه تجدیدنظرطلب گرچه از آرمان‌ها، اندیشه‌ها و ارزش‌های انقلاب اسلامی و امام خمینی(ره) فاصله گرفته بود، اما اصرار فراوانی در به کارگیری روش‌هایی داشت که انقلاب اسلامی بر اساس آنها به پیروزی رسیده بود. بهره‌گیری از مناسبت‌های مذهبی و گرفتن چهلم برای افرادی نظیر ندا آقا سلطان، که به طرز مشکوکی در درگیری‌های پس از انتخابات کشته شد، نمونه‌ای از آنهاست.

موسوی که در ادامه آشوب‌طلبی‌های خود گروه‌های همراه خود را به نام «اعتراض‌های مدنی» به تداوم آن وضعیت دعوت می‌کرد از آنها می‌خواست تا از مناسبت‌های مذهبی ماه‌های شعبان و رمضان برای «نهضت سبز» استفاده کافی ببرند. پیرو همین سیاست موسوی در آستانه روز قدس، بیانیه‌ای صادر کرد تا با تکرار ادعاهای گذشته خود گروه‌های همراه را برای مناسبت نزدیک آتی آماده سازد.

موسوی که در این بیانیه سخن تازه‌ای نداشت برای خود رسالتی بزرگ و الهی قائل شد و به مخاطبان خود وعده داد: «ما در راهی پر از نورانیت وارد شده‌ایم که از هم‌اینک سالخوردگان را جوان و جوانان را پخته کرده است.»[2]

موسوی چند روز بعد اعلام کرد که در مراسم روز قدس و در کنار جریان سبز شرکت خواهد کرد. اجتماع افراد این جریان در روز قدس، پس از پایان مراسم دوباره به درگیری و شعارهای افراطی انجامید. در روز قدس قداست فضای معنوی نماز جمعه با روزه‌خواری علنی وابستگان به رادیکالیسم سبز شکسته شد و در روزی که متعلق به مظلومان فلسطینی است و ریشه در صهیونیسم‌ستیزی تاریخی ملت ایران حتی در دوره پهلوی دارد با زمینه‌سازی رسانه‌های بیگانه و از جمله اسرائیل، شعارهایی سر داده شد که خشنودی و منافع

---

۱. «دیدار موسوی با اهالی فرهنگ و معلمان»؛ *پایگاه اینترنتی تابناک*؛ ۱۳۸۸/۵/۵.
۲. «راهبردهای نُه‌گانه موسوی منتشر شد»؛ *پایگاه خبری تابناک*؛ ۱۳۸۸/۶/۱٤.

اسرائیل و غرب را در پی داشت. شعار «نه غزه، نه لبنان» که با بهانه و ادعای «جانم فدای ایران» از سوی گروهی که منافع و پرستیژ بین‌المللی ایران را به خطر انداخته بود، سرداده شد هیچ‌گاه با واکنش مؤثر و قابل‌توجهی از سوی سران فتنه مواجه نشد.

همین تجربه در روزهای ۱۳ آبان، ۱٦ آذر و روز عاشورا هم تکرار شد. این چهار حادثه اخیری که در آنها اقدامات و شعارهایی علیه امام خمینی، ولایت فقیه و ارزش‌های مذهب شیعه و به سود نظام سلطه بین‌الملل صورت گرفت، اهداف اصلی و انگیزه‌های پنهانی آن جریان را که در طول چند ماه سعی می‌شد پنهان نگاه داشته شود برملا ساخت. افراد این جبهه که از نام امام خمینی و ارزش‌های انقلاب برای ایجاد شکاف در حاکمیت و مشروعیت‌بخشی به خود بهره می‌بردند، در قبال این اقدامات نیز به حاشا کردن و انکار اصل قضیه متوسل شدند و جهت اتهامات خود را به سوی مسئولانی که از آنان «دشمن» ساخته بودند، روانه کردند.

موسوی هر چه می‌گذشت بیشتر به دام تعارضات گرفتار می‌شد و اصولاً جریان فتنه نیز در همین گرد و غبارهای بلاتکلیفی و تعارضات ریشه دارد. فتنه گرد و غبار بی‌بصیرتی است که به دلیل استفاده صِرف از برخی نمادها، تشخیص حق و باطل و درست و نادرست را برای برخی دشوار می‌سازد. لذا جریان فتنه از یک سو به پاره کردن عکس امام در روز ۱٦ آذر می‌پردازد و از سوی دیگر موسوی این رفتار را «کاملاً مشکوک و یک اقدام ضدانقلابی» معرفی می‌کند که احتمالاً مخالفان او آن را انجام داده‌اند! وی در پاسخ به خبرنگار روزنامه جمهوری اسلامی می‌گوید: «کسانی که به اینجانب محبتی دارند هرگز کوچکترین اهانت به حضرت امام خمینی را جایز نمی‌دانند و حفظ حرمت امام را واجب می‌دانند، اطمینان دارم که دانشجویان هرگز دست به چنین ساختارشکنی‌هایی نمی‌زنند، زیرا همه می‌دانیم که دانشجویان به امام عشق می‌ورزند و حاضرند برای آرمان‌های امام جان‌فشانی کنند. اطلاعات دقیقی درباره اینکه اصولاً چنین کاری صورت گرفته باشد ندارم، کمااینکه درباره عاملان این اقدام ساختارشکنانه نیز اطلاعات روشنی نداریم، ولی به هر حال اگر چنین کاری صورت گرفته باشد این اقدام مشکوک است و پخش آن صحنه ضدانقلابی از سیمای جمهوری اسلامی نیز اقدام نادرستی بود. از رسانه‌های بیگانه که همواره در حال دشمنی با نظام جمهوری اسلامی هستند انتظاری جز این نیست که با سوءاستفاده از این قبیل حوادث، مرتکب چنین اقدامی بشوند اما چنین اقدامی توسط رسانه ملی که موجودیت خود را به برکت انقلاب عظیمی که به رهبری امام خمینی پیروز شد، مرهون است، به هیچ‌وجه قابل

قبول نیست.»[۱]

در واقع دلیل مهم نارضایتی اعضای جبهه تجدیدنظرطلب از اقدام صدا و سیما مبنی بر پخش آن صحنه‌ها به افشا شدن ماهیت آن جریان بازمی‌گشت. این جریان از اول سال ۸۸ و با مطرح کردن موسوی به عنوان نخست‌وزیر امام خمینی(ره) برای حضور در انتخابات تلاش کرد پشت امام سنگر بگیرد و مطالبات سکولاریستی خود را با تکرار چند جمله گزینش شده معدود از ایشان، عینیت ببخشد. اما اکنون که مشخص می‌شد رهبری فکری و سازماندهی آنان از دست افرادی نظیر موسوی خارج است، اما او همچنان اصرار داشت که این افراد را طرفداران خود بخواند که رهبری او در مسائل اخیر را پذیرفته‌اند.

در میان حوادث پس از انتخابات، هیچ روزی به اندازه روز عاشورا و اتفاقاتی که جریان فتنه در آن به وجود آورد، در شناسایی ماهیت آن مؤثر نیفتاد. گرچه از اقدامات ۱٦ آذر به آن سو تظاهرات و اعتراضاتی علیه آن جریان در سراسر کشور و به ویژه قم به وقوع پیوست، اما تا روز عاشورا و حوادث آن روز این جریان تا این اندازه ماهیت خود را آشکار نساخته بود. در روز عاشورا با اهانت‌هایی که به یکی از مهم‌ترین نمادهای مذهب شیعه صورت گرفت و این روز مقدس با بی‌احترامی گروهی از افراد وابسته به جبهه تجدیدنظرطلب مواجه شد، درونیات ناگفته و واقعی کسانی که ماه‌ها به آشوب دست زدند روشن‌تر شد.

مشکل این جبهه آن بود که تقلید ناشیانه و به قول رهبری «کاریکاتوری» از تحولات انقلاب اسلامی سال ۵۷ را در دستور کار خود قرار داده بود. اگر در انقلاب اسلامی مناسبت‌های مذهبی برای ایجاد انقلاب فرصت‌سازی می‌کرد، از این جهت بود که رهبر انقلاب، فعالان انقلابی و عموم مردم انقلابی به باورهای مذهبی و دینی ایمان قلبی داشتند و از سر تظاهر و صحنه‌آرایی نبود. جان‌مایهٔ انقلاب اسلامی در همان ایدئولوژی دینی بود. لذا مکان‌های مقدس مذهبی نظیر مساجد مرکز تجمع نیروهای انقلابی بود و مناسبت‌های مذهبی نیز فرصت‌های تاریخی و نقطه عطفی برای حرکت به سوی انقلاب محسوب می‌شد. اما در شرایطی که ایدئولوژی مبارزاتی تجدیدنظرطلبانه و سکولاریستی است، رهبران آن به تعارض‌های متعدد دچارند و نیروهای خیابانی به ارزش‌های دیگری می‌اندیشند، استفاده از نمادهای مذهبی و مناسبت‌های مذهبی چیزی جز تظاهر و ریا نخواهد بود. در چنین وضعیتی آنها حتی به این فکر نکرده بودند که ممکن است این جمعیت به رفتارهایی دست بزنند که

---

۱. «میرحسین موسوی: اهانت به عکس امام خمینی یک اقدام ضدانقلابی است»؛ روزنامه جمهوری *اسلامی*؛ ۱۳۸۸/۹/۲۱، ص داخلی.

حتی نتیجه معکوس ببخشد.

به عبارت دیگر، وقتی قرار باشد نیروهای سکولار با تقلیدهای کاریکاتوری و ناشیانه از انقلاب اسلامی از مناسبت‌های مذهبی برای مقابله با نظام اسلامی بهره ببرد نتیجه چیزی جز وقایع روز عاشورای ۱۳۸۸ نخواهد بود. با وجود این، موسوی با نادیده گرفتن شعور جامعه‌ای که خود به طور مستقیم و غیرمستقیم آن حوادث را مشاهده کرده بود تلاش می‌کند دوباره واقعیت را پنهان کند و تحریف سازد. وی در بیانیه شماره ۱۷ خود آشوب‌آفرینان روز عاشورای ۸۸ را «مردمی خداجو» خطاب می‌کند و می‌نویسد: «همواره به اینجانب و دوستان گفته می‌شد که اگر شما اطلاعیه ندهید مردم به خیابان‌ها نخواهند آمد و آنان از اعتراضات و مطالبات خود دست برخواهند داشت... برای مراسم عاشورای حسینی علیرغم درخواست‌های فراوان، نه جناب حجت‌الاسلام والمسلمین کروبی اطلاعیه دادند و نه حجت‌الاسلام والمسلمین خاتمی اطلاعیه صادر کردند و نه بنده و دوستانم. با این وصف یک بار دیگر مردمی خداجوی به صحنه آمدند و نشان دادند که شبکه‌های وسیع اجتماعی و مدنی که در طول انتخابات و بعد از آن به صورت خودجوش شکل گرفته است، منتظر اطلاعیه و بیانیه نمی‌مانند.»

البته در این بیانیه که دو روز پس از قیام تاریخی ۹ دی صادر شد تفاوت‌هایی با بیانیه‌های گذشته موسوی مشاهده می‌شود. اول، تغییر مخاطب بیانیه؛ این بار موسوی به جای خطاب قرار دادن حامیان و کسانی که او را همراهی کرده‌اند، بیشتر نظام سیاسی را مخاطب خود قرار می‌دهد. این بار او می‌داند که شعار «ما بی‌شماریم» رنگی ندارد و نمی‌تواند باعث شود تا اکثریت جامعه را نادیده بگیرد. دوم، سهم‌خواهی علنی؛ او به طور صریح از معامله سیاسی میان حکومت و جریان سبز سخن می‌گوید. سوم، ندیدن اصل واقعیت؛ او رفتار و شعارهای ساختارشکنانه روز عاشورا را نمی‌بیند. حضور میلیونی مردم در سراسر کشور را که علیه او شعارهای عاشورایی سر می‌دادند، نمی‌بیند و همچنان به چند هزار حامی روز عاشورا دل‌خوش می‌کند. چهارم، مسئولیت‌ناپذیری نسبت به عملکرد خود؛ او به برخی آشفتگی‌ها نظیر «تخریب مشروعیت»، «مسائل اقتصادی» و «قطعنامه‌ها و امتیازخواهی‌های بیشتر در سطح بین‌الملل» اشاره می‌کند، اما نمی‌گوید چه کسی عامل اصلی این مشکلات در ماه‌های پس از انتخابات است. او اصرار دارد که مسئولان «بحران» را بپذیرند، اما خود نمی‌پذیرد که با نداشتن ظرفیت باخت کشور را به سوی بحران کشانده است. پنجم، نمایندگی کردن از جانب نخبگان، روشنفکران و دانشگاهیان؛ این موضع وی در بسیاری از بیانیه‌های گذشته نیز

مشاهده می‌شود. ششم، خروج تدریجی از توهم تقلب و پذیرش ضمنی مشروعیت دولت؛ او این بار با صرف‌نظر کردن از این موضوع به ارائه برخی راه‌کارها می‌پردازد، تا شاید بتواند از سقوط خود و جبهه تجدیدنظرطلب جلوگیری کند. او به جای بهانه‌گیری‌های گذشته با پذیرش واقعیت دولت برآمده از آرای عمومی می‌نویسد:

اعتقاد دارم هنوز دیر نشده است و نظام ما آن قدرت را دارد که در صورت تدبیر و در صورت داشتن یک نگاه احترام‌آمیز و توأم با ملاطفت به همه ملت و اقشار آن، این مهم را به انجام برساند. بنده تعدادی از این راه‌حل‌ها را که چون نهرها و چشمه‌هایی از آب روشن می‌تواند فضای ملی را تحت‌تأثیر قرار دهد و اوضاع را به سمت بهبود ببرد، بیان می‌کنم:

۱. اعلام مسئولیت‌پذیری مستقیم دولت در مقابل ملت و مجلس و قوه قضائیه به نوعی که از دولت حمایت‌های غیرمعمول در مقابل کاستی‌ها و ضعف‌هایش نشود و دولت مستقیماً پاسخگوی مشکلاتی باشد که برای کشور ایجاد کرده است. به یقین اگر دولت کارآمد و محق باشد خواهد توانست جواب مردم و مجلس را بدهد و اگر بی‌کفایت و ناکارآمد بود، مجلس و قوه قضائیه در چهارچوب قانون اساسی با او برخورد خواهند کرد.

۲. تدوین قانون شفاف و اعتمادبرانگیز برای انتخابات به نوعی که اعتماد ملت را به یک رقابت آزاد و منصفانه و بدون خدعه و دخالت قانع سازد. این قانون باید شرکت همه ملت را علیرغم تفاوت در آراء و اندیشه‌ها تضمین کند و جلوی دخالت‌های سلیقه‌ای و جناحی دست‌اندرکاران نظام را در همه سطوح منتفی سازد. مجالس اولیه انقلاب می‌تواند به عنوان الگویی مورد توجه قرار گیرند.

۳. آزادی زندانیان سیاسی و احیای حیثیت و آبروی آنها. بنده یقین دارم که این اقدام نه به ضعف که به درایت نظام تعبیر خواهد شد و نیز آگاهیم که جریان‌های سیاسی منحطی با این راه‌حل مخالف هستند.

٤. آزادی مطبوعات و رسانه‌ها و اجازه نشر مجدد روزنامه‌های توقیف شده جزء ضروریات روند بهبود است... گسترش کانال‌های ماهواره‌ای و اهمیت یافتن آنها و تأثیرگذاری قاطع این رسانه که به خوبی ناکافی بودن روش‌های قدیمی و محدودیت‌های صدا وسیما را می‌رساند...

۵. به رسمیت شناختن حقوق مردم برای اجتماعات قانونی و تشکیل احزاب و تشکل‌ها و پای‌بندی به اصل ۲۷ قانون اساسی. اقدام در این زمینه که می‌تواند با درایت و همکاری

همه علاقه‌مندان به کشور صورت گیرد در طول چند ماه می‌تواند فضایی توأم با دوستی و محبت ملی را جایگزین درگیری سازمان بسیج و نیروهای امنیتی با مردم و یا درگیری مردم با مردم نماید. به بندهای فوق پیشنهادات دیگری نیز می‌توان اضافه کرد. به نظر بنده حتی یک جوی کوچک زلال در این بین می‌تواند مغتنم باشد. ضرورتی ندارد همه بندها با هم شروع شود. مشاهده عزم در این راه به روشنی افق کمک خواهد کرد. کلام آخر آن که همه این پیشنهادات بدون نیاز به توافق‌نامه و مذاکره و دادوستدهای سیاسی و از موضع حکمت و تدبیر و خیرخواهی می‌تواند اجرایی شود.[1]

موسوی در این بیانیه که با لحنی ملایم‌تر نوشته شده، تا بتواند پس از اتمام حجت ملت به خروش آمده، خود را خیرخواه نشان دهد عملاً همان مطالبات پیشین را مطرح می‌سازد که اندکی از تندی و پرخاشگری آن کاسته شده است. اما او هنوز به این پرسش پاسخ نمی‌دهد که اگر تقلب شده چرا باید دولت را به رسمیت شناخت و اگر نشده، تاوان این همه خسارت مادی و معنوی شخصی و عمومی و ملی را که او ایجاد کرد، چه کسی خواهد پرداخت؟ انتظار این که موسوی به اشتباه خود اعتراف کند شایع واقع‌بینانه نباشد، اما خیزش عمومی ۹ دی و شکست در به میدان کشاندن گروه سبز در ۲۲ بهمن نشان می‌داد که موسوی بخواهد یا نخواهد، پرونده اغتشاشات سال ۸۸ بسته شده است و جامعه منتظر اعتراف او نمی‌ماند.

رادیکالیسم کروبی برای به دست‌گیری رهبری اغتشاشات

اما چنان که پیش‌تر نیز گفته شد و تحولاتِ آشوب‌های پس از انتخابات نیز نشان داد، نه موسوی توانایی رهبری این جبهه را داشت و نه شخصیت‌های دیگر به آن تن می‌دادند. افرادی نظیر هاشمی رفسنجانی، مهدی کروبی و محمد خاتمی و طرفداران آنها در جبهه دوم خرداد نمی‌توانستند رهبری موسوی بر این جبهه را بپذیرند. اگر در مدت کوتاهی پس از انتخابات هم شعارها با نام موسوی انجام می‌شد به دلیل مسئله انتخابات و نامزدی موسوی در آن بود. چون آغاز آشوب‌ها به بهانه تقلب انجام شده بود به ناچار نام موسوی بیش از دیگران برده می‌شد. اما در این میان دیگران هم از گرفتن مواضع تند عقب نمی‌ماندند تا جایگاه خویش را در آن جبهه از دست ندهند.

مهدی کروبی در این زمینه از دیگران پیشتاز بود. آرای سیصدهزار نفری او که از آرای

---

۱. «بیانیه شماره ۱۷ موسوی؛ *پایگاه اینترنتی نوروز*؛ ۱۳۸۸/۱۰/۱۱.

باطله نیز کم‌تر بود علامت مثبتی را به او نشان نمی‌داد. او که می‌دید وضعیتی به مراتب ناگوارتر از موسوی دارد تلاش کرد دست کم با انجام برخی رفتارهای رادیکالی موقعیت خویش را در جبهه تجدیدنظرطلب حفظ کند. کروبی که از انتخابات سال ۸٤ به عنوان عامل تفرقه در جبهه دوم خرداد مطرح بود و حتی در سال ۸۸ نیز پیش از همه افراد این جبهه اعلام حضور کرد از همان سال‌ها رابطه تیره‌ای با محمد خاتمی داشت. حمایت‌های بی‌دریغ خاتمی به عنوان رئیس‌جمهور در سال ۸٤ از مصطفی معین و سپس هاشمی رفسنجانی موجبات تیرگی روابط کروبی با خاتمی را ایجاد کرده بود. رابطه سرد آن دو در انتخابات ۸٤ فرایند انتخاباتی را به جایی کشانید که مجمع روحانیون مبارز که مهدی کروبی سال‌ها دبیرکلی آن را بر عهده داشت از کروبی حمایت نکرد و او که احساس می‌کرد از جانب دوستان خود از پشت خنجر خورده است پس از انتخابات نهم ریاست جمهوری از مجمع کناره‌گیری کرد و اقدام به تأسیس حزب «اعتماد ملی» کرد، تا طرفداران خود در مجمع روحانیون و بیرون از آن را وارد حزب اعتماد ملی کند.

به هر حال، بسیاری از فعالان سیاسی جبهه دوم خرداد تفرقه و شکاف را عامل شکست‌های این جبهه می‌دانستند و نقش کروبی را هم در این شکاف‌ها برجسته عنوان می‌کردند. لذا کروبی نه تنها باید جبران مافات می‌کرد بلکه باید رهبری خود در آن جبهه را نیز اثبات می‌کرد. به عبارت دیگر در آشوب‌آفرینی‌های پس از انتخابات گرچه افرادی نظیر کروبی و موسوی و خاتمی در یک جبهه قرار داشتند، اما بر سر رهبری جبهه پنهانی با هم رقابت می‌کردند. در این باره کروبی نسبت به خاتمی حساسیت ویژه داشت. کروبی که با آرای سیصدهزار نفری امیدی به آینده سیاسی خود نداشت تمام سعی خود را انجام می‌داد و به هر روشی متوسل می‌شد تا از این آینده محتوم جلوگیری کند.

با وجود این، نباید رقابت درون‌جناحی این جبهه را فراموش کرد. برخی از آن رفتارهای رادیکالیستی که افرادی در این باره تلاش می‌کردند از یکدیگر سبقت بگیرند را با همین معیار می‌توان تفسیر کرد. رقابت کروبی و موسوی پیش از انتخابات چهره روشن‌تری داشت، اما پس از آن در لایه تعارفات و رادیکالیسم پوشیده ماند. کروبی در ۲۰ خرداد با نگارش نامه‌ای سرگشاده ضمن اعتراف به شکست تلویحی خود از تخریب‌های ستاد موسوی علیه خود و نظرسازی‌های این جبهه به نفع موسوی انتقاد می‌کند. در بخش‌هایی از نامه کروبی به هاشمی رفسنجانی چنین آمده است: «متأسفانه برخی از نزدیکان و بستگان شما با شایعه‌پراکنی قصد دارند یکی از دو صدای اصلاح‌طلبان در انتخابات را خاموش کنند و با پخش خبرهای کذب

و شایعات ناروا درباره انصراف اینجانب از رقابت‌های انتخاباتی آب به آسیاب مخالفان اصلاحات بریزند. من البته قصد ندارم با بردن نام افراد خاص از نزدیکان و بستگان شما نقش آنان را در بر هم زدن وحدت اخلاقی اصلاحات اعلام کنم... (اما) اعلام می‌کنم این روش دوستان سبب نقض قواعد اخلاقی انتخابات آزاد می‌شود و اتحاد فکری و تاریخی اصلاح‌طلبان را مخدوش می‌کند... اکنون هم خشنودم که با انتشار بیانیه‌ها و ایراد سخنرانی‌ها و حضور درمیان مردم در تعمیق اصلاح‌طلبی نقش ایفا کردم و البته داوری نهایی بر عهده ملت است نه کسانی که با نظرسازی و شایعه‌سازی، نه حریف که رفیق را هم تخریب می‌کنند.»[۱]

در فردای روز انتخابات، کروبی با فراموشی ظاهری این انتقادهای درون‌جناحی هم‌نوا با دیگر افراد جبهه دوم خرداد و به همان حدّت و شدت موسوی به ادعای تقلب و توهین علیه دولت می‌پردازد. کروبی در ۲۳ خرداد ضمن عدم پذیرش «داوری نهایی ملت» طی بیانیه‌ای چنین اعلام موضع می‌کند:

۲۲ خردادماه که از حیث مشارکت کم‌سابقه شما مردم عزیز می‌توانست جشنواره بزرگ جمهوریت در نظام امام خمینی(ره) باشد به سوگواری تبدیل شد و در سوگواری جز مرثیه چه می‌توان خواند؛ مرثیه‌ای برای اعتبار و آبروی رأی مردمی که به عشق و ایمان برای تغییر اوضاع کشور به صحنه آمدند و چنین تخلف در امانت دیدند. نتایج اعلام شده برای انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری چنان مضحک و شگفت است که در بیان و بیانیه نمی‌آید و باید فکر دیگری کرد.

این شیوهٔ رأی‌گیری و شمارش آرا یادآور شمارش آرای مرحوم مدرس است که حتی از شمارش رأیی که آن مرحوم به خویش داده بود دریغ کردند و تکرار دروغ‌پردازی‌های تلویزیون یادآور آمارهای منتشر شده در مناظره‌هاست. شگفتا که مشارکت ملت به ابزار تحکیم دولت تبدیل شد و از دمکراسی به سوءاستفاده از مشارکت ملت بسنده شد. بدیهی است که نتایج و نهاد برآمده از چنین شمارش آرایی فاقد مشروعیت است و مورد قبول اینجانب نیست... و حتی در مقابل این مهندسی و تنظیم ناشیانه رأی ملت سکوت نخواهم کرد و به عنوان فردی مستقل در چارچوب فکری و سیاسی خاص خود و بر اساس مواضع و بیانیه‌هایی که منتشر کرده‌ام در صحنه خواهم ماند و گزارش اقدامات

---

۱. «نامه مهدی کروبی به هاشمی رفسنجانی»؛ *خبرگزاری ایسنا*؛ ۸۸/۳/۲۰

خود را در بیانیه‌های بعدی به اطلاع ملت بزرگ ایران خواهم رساند. این تازه اول داستان است.»[۱،۲]

در انتخابات ۸۸ نه تنها دردهای ضربه خوردن کروبی از آشنایان که در سال ۸٤ نیز رخ داده بود، التیام نیافت، بلکه بر آن اندوه، اندوه دیگری افزوده شد. در صبح روز رأی‌گیری زمانی که وی با کرباسچی و برخی همراهان به یکی از شعب اخذ رأی رفته بود در کمال تعجب خبرنگاران و همراهان، کرباسچی رأی خود را در صندوق نیانداخت و بدون دادن رأی شعبه را ترک کرد. کرباسچی در بعد از ظهر آن روز در دانشگاه امیرکبیر و در میان دانشجویان رأی خود را به صندوق انداخت. اما برخلاف تصورهای قبلی کرباسچی رأی خود را به نام کروبی در صندوق نینداخت بلکه نام میرحسین موسوی را در برگهٔ تعرفه رأی خود نوشته بود. کرباسچی از روی عمد رأی خود را به دانشجویان نشان داد و از آنها نیز خواست تا به دلیل رأی نیاوردن کروبی به میرحسین موسوی رأی بدهند.[۳]

به عبارت دیگر کروبی که از وضعیت ناگوار خود آگاه بود دنبال تلافی کردن آن برآمد، اما نه از اعضای ستاد و یاران حزبی بلکه از احمدی‌نژاد و نظام جمهوری اسلامی. او در رفتارهای بعدی خود هم به احمدی‌نژاد توهین‌های فراوانی کرد و هم به تهمت زدن به جمهوری اسلامی منهای خود پرداخت. حمایت افرادی نظیر کرباسچی، مهاجرانی و سروش از کروبی در پیش از انتخابات نه برای اصلح بودن کروبی از نگاه آنان بود که انگیزه‌های شخصی و سیاسی دیگری در آن نهفته بود. به طور نمونه کرباسچی در پی بازسازی چهره خود در جامعه بود و در فیلم تبلیغاتی کروبی با گریه کردن و سخن گفتن از خود، آن را به فیلم تبلیغاتی خویش تبدیل کرد. کروبی یا قدرت تشخیص این موضوع را نداشت و یا از قدرت «تغییر» آن وضعیت بی‌بهره بود. لذا شکست کروبی تنها یک شکست انتخاباتی نبود، بلکه همچون سال ۸٤ شکستی سیاسی و حزبی هم بود که او تمام فعالیت‌ها و سرمایه‌های هزینه شده چهار سال گذشته را بر باد رفته می‌دید.

در چنین وضعیتی کروبی بهترین راه برای برون‌رفت از شکست‌های پیش آمده را پیوستن

---

۱. «بیانیه شماره یک مهدی کروبی در اعتراض به روند شمارش آرا»؛ *پایگاه اینترنتی سحام نیوز*؛ ۱۳۸۸/۳/۲۳.

۲. از شیوه‌های جنگ‌های روانی مؤثر و کارآمد تکرار مکرر یک دروغ است تا آن دروغ را کم‌کم «راست» جلوه دهد. این شیوه بارها و بارها در تاریخ تکرار شده است؛ تا حدی که کم کم خود گوینده و سازندهٔ دروغ هم آن را باور می‌کند. بیانیهٔ شماره یک مهدی کروبی از نظر حجم دروغ و تکرار آن و مشتمل بودن بر جملات پرطمطراق توخالی بدون دادن هیچ آدرس مشخص، یادآور تبلیغات گوبلز در آلمان نازی است.

۳. «کرباسچی به چه کسی رأی داد»؛ *خبرگزاری فارس*؛ کد مطلب: ۸۸۰۳۲۲۱۰۳۹ ، ۱۳۸۸/۳/۲۲.

به رادیکالیسم سبز دانست تا خود را سوار قطاری کند که با سرعت و بی‌هدف پیش می‌رفت. البته کروبی این پرسش را از خود نکرد که آن قطار به کجا می‌رود؟ لذا کروبی نیز در دعوت مردم به تجمعات غیرقانونی ۲۵ و ۳۰ خرداد از دیگران عقب نماند و خود نیز در آنها حضور یافت. او پس از آن که این تجمع غیرقانونی به خشونت انجامید طی بیانیه‌ای چنین نوشت:

بسم رب الشهدا و الصدیقین. ملت بزرگ ایران! حماسه ۲۵ خرداد شما در راهپیمایی آرام از میدان امام حسین تا میدان آزادی تهران دو نشان بر چهره ایران گذاشت: اول اعتراض ملت به خیانت دولت در امانتی که به آنها سپرده شده بود... دوم آرامش و متانت ملت در شیوه اعتراض که در فضایی سرشار از سکوت برگزار شد... در این جریان گروهی از هم‌میهنانمان را در میدان آزادی و کوی دانشگاه به شهادت رساندند. من با تسلیت این شهادت اعلام می‌کنم این ملت از آشوب به دور است و اینان می‌خواهند با هراساندن مردم کوچه وخیابان از آشوب و بزرگ‌نمایی آنها در صدا و سیما و رسانه‌های وابسته و سانسور رسانه‌های آزاد، اصل اعتراض ملت را نادیده بگیرند؛ چرا که اگر صداقت داشتند به جای پخش صحنه‌های خشونت‌بار بعد از راهپیمایی ۲۵ خرداد، شکوه اصلاح‌طلبانه و صلح‌طلبانه بودن این راهپیمایی ملی و میلیونی را نشان می‌دادند.

اینجانب که خود در ۲۵ خرداد قطره‌ای از دریای حضور شما در خیابان آزادی بودم ضمن دعوت به حضور ملت در میادین و اعتراض نسبت به توطئه به آشوب کشیدن اجتماعات از سوی عناصر مشکوک، هشدار می‌دهم که هدف نهایی این اقدامات پایان دادن به حضور شما ملت عزیز است... از همه مردم تهران دعوت می‌کنم ساعت ۱۱ صبح امروز جمعه ۲۹ خرداد ۱۳۸۸ با لباس سیاه به نشانه سوگواری برای شهدای راه جمهوریت نظام اسلامی ایران از میدان هفت تیر تا محل برگزاری نماز جمعه حضور یابند و با حضور آرام و آگاهانه خود، اعتراض خویش به انتخابات را اعلام کنند و خواسته ابطال انتخابات نامشروع ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ را به گوش عالی‌ترین مقام کشور برسانند. حضور شما در نماز جمعه تهران – که به امامت رهبری نظام برگزار می‌شود – باطل‌کننده القائات افرادی است که معتقدند اصلاح‌طلبان خواهان آشوب و حرکت در ورای چارچوب قانون هستند. قانون اساسی به همه شما این حق را داده است که در خیابان‌ها حضور یابید و بدون هرگونه تخریب اموال عمومی، صدای خویش را به گوش حاکمان برسانید و به نشانه جدایی خود از صفوف اخلال‌گران مشکوک با نشان‌های سیاه، خویش را از ایشان جدا سازید.

کروبی حتی در اینجا نیز تلاش می‌کند تا شاید بتواند در رقابت درون‌جناحی رنگ سیاه را بر سبز چیره سازد. اما با وجود این دعوت معنادار، کروبی و هیچ‌کدام از سران جبهه دوم خرداد در نماز جمعه تاریخی ۲۹ خرداد شرکت نکردند. کروبی ضمن آن که در بیانیه‌ها و گفتار خویش تأکید می‌کند که عضو خانواده انقلاب است، اما با روانه ساختن سیل تهمت‌ها و با تندتر کردن مواضع خود زمینه را برای اغتشاشات و بهره‌برداری مخالفان جمهوری اسلامی و دولت‌های استعماری غربی فراهم می‌سازد تا منافع و مصالح آن را به مخاطره بیندازند. او همچنین در بیانیه‌ای که به بهانه آشوب‌های خشونت‌آمیز ۳۰ خرداد منتشر کرد، می‌نویسد: «متأسفم که اعتراض مسالمت‌آمیز هموطنان عزیزمان در قبال تقلب و تخلف گسترده و نادیده گرفتن حق آنان در انتخابات بالاترین مقام اجرایی کشور، با سرکوب و خشونت غیرقابل وصف مواجه شد. صحنه‌های دلخراش و تکان‌دهنده شهادت تعدادی از زنان و مردان این سرزمین که مطابق نص صریح قانون اساسی و در جهت نشان دادن اعتراض خود به خیابان‌ها رفته بودند، دل هر انسان آزاده‌ای را به درد می‌آورد... ملت ما در جریان انقلاب اسلامی زنگارهای طاغوتی را زدود و با تأسی از موازین اسلامی به دنبال عینیت بخشیدن به ارزش‌های والای اسلامی و ایران است و هر کس که بخواهد این حقیقت را کتمان کند در مقابل سیل خروشان ملت قرار خواهد گرفت... اینجانب ضمن هم‌دردی با خانواده‌های شهدا و مجروحین حوادث اخیر و درجهت برگزاری مراسم سوگواری در شأن و منزلت شهدا، بدین وسیله از هموطنان عزیز دعوت می‌کنم در مراسم بزرگداشت شهدای چند روز گذشته که متعاقباً زمان و مکان آن اعلام خواهد شد حضور یابند...»

کروبی که با ارسال نامه‌ای به شورای نگهبان از مهم‌ترین دلایل تقاضای ابطال انتخابات را تأیید صلاحیت احمدی‌نژاد توسط این شورا برای حضور در انتخابات اعلام می‌کند،[1] پس از تأیید نهایی سلامت انتخابات توسط شورای نگهبان، تسلسل قانون‌شکنی‌ها را ادامه می‌دهد و با صدور بیانیه‌ای چنین می‌نویسد:

بسمه تعالی. انا لله و انا الیه راجعون. ملت بزرگ و فهیم ایران! لازم می‌دانم ابتدا از مردم ایران عذرخواهی کنم؛ هم به خاطر چندین ماه اصرار و ابرام برای حضور در انتخابات ریاست جمهوری و هم به خاطر همه آن عزیزانی که در این مدت زحمات زیادی را برای آنها موجب شدم و با لطف و عنایت خود مسیر انتخابات را هموار و زمینه حضور

---

۱. «شکایت‌نامه مهدی کروبی به شورای نگهبان، احمدی‌نژاد صلاحیت ندارد»؛ *پایگاه اینترنتی کروبی* (www.Karroubi.ir)؛ ۱۳۸۸/۳/۲۵.

عظیم و بی‌سابقه‌ای را فراهم کردند. پیش از همه اذعان می‌کنم که بسیاری از شما پیش‌تر و دقیق‌تر می‌دانستید که چه خواهد شد و متوجه شده بودید. همان گاه که می‌پرسیدید «چه تضمینی برای آرای ما وجود دارد»، یا زمانی که می‌گفتید «نتیجه انتخابات معلوم است و شما آب در هاون می‌کوبید»... ما برای تغییر آمده بودیم، گرچه نیروهای غیبی و ظاهری مانع از تغییر در قوه مجریه شدند...

چقدر دنیا از آن شب‌ها و انقلاب و عظمت ایران یاد کرد و چه باور نکردنی که یک هفته بعد تصاویر آن شکوه به فریاد اعتراض و الله اکبر شبانه تبدیل شد و خون به سنگفرش خیابان پاشید و با چکمه و باتوم به جان و مال مردم هجوم بردند. صدها نفر سازماندهی شده به خوابگاه دانشجویان حمله کردند و قلب دختر جوان را با گلوله شکافتند و از پشت‌بام مسجد با یونیفرم، مردم را به گلوله بستند و صدها نفر را در خانه و خیابان دستگیر کردند و تا سرحد مرگ کتک زدند و چه زشتی‌هایی که در کلامِ بر حق آنها روا داشتند. ده‌ها نفر از رجال مذهبی و سیاسی را شبانه دستبند زدند و واأسفا که چه زود انتقام دو ماه آزادی نسبی را گرفتند و همه را روانه زندان‌ها وسلول انفرادی کردند تا در چنین شرایطی سخت، لب به سخن بگشایند و به انقلاب مخملی اعتراف کنند!

این چه انقلاب مخملی است که رهبران آن دو تن از زنده‌ترین و سابقه‌ترین یاران امامند و مورد تأیید شورای نگهبان و رهبری برای حضور در انتخابات و حداقل ۱۵ میلیون نفر (بر اساس شمارش خود طرف) به آنها رأی داده‌اند؟ رؤیای انقلاب مخملی در ذهن اینها بوده یا آنها که کابوس آن را می‌دیدند و نیرو به همسایه شمالی گسیل داشتند که آموزش ببینند تا چگونه مردم را با حالت ارعاب و قیافه مهیب و هجوم موتور و زدن باتوم و پرتاب گاز فلفل و زدن کابل بر سر پیر و جوان و زن و مرد و اتومبیل و مغازه بترسانند تا مبادا کسی جرأت حضور آرام و در صحنهٔ اعتراض ماندن را به خود بدهد...

نکته طنز این بیانیه آنجاست که کروبی آرای سیصدهزاری خود را در کنار آرای بیش از ۱۳ میلیونی موسوی قرار می‌دهد و در جمع شمارش، آن را ۱۵ میلیون معرفی می‌کند و در ذیل این آرای ۱۵ میلیونی خود را همپای موسوی «دو رهبر» جبهه رادیکالیسم سبز معرفی می‌کند. کروبی ضمن آن که صورت مسئله را پاک می‌کند و درباره قدرت‌طلبی‌های افراد این جبهه که منجر به ایجاد آشوب‌های پس از انتخابات شده‌اند، سخنی نمی‌گوید، اغتشاشات و خشونت‌های رادیکالیسم سبز که تصاویر و فیلم‌های آن در رسانه‌های تصویری در حال پخش بود را اقدامی «مسالمت‌جو» معرفی می‌کند. در یکی از این تصاویر و فیلم‌ها عده‌ای از

آشوب‌طلبان با بیرون کشیدن فردی با ظاهر مذهبی از اتومبیل خود، او را در مقابل چشم همسر و فرزندش تا آستانه مرگ کتک می‌زنند و در نهایت نیز با حضور نیروهای امدادی هلال‌احمر شخص مضروب که از حال رفته بود از مرگ نجات می‌یابد.

کروبی همچنین تمام شنیده‌های درست و نادرست خود را با عنوان افشاگری علیه جمهوری اسلامی در رسانه‌ها فریاد می‌زند تا بیگانگان خوراک تبلیغی مناسبی برای تبلیغ علیه ایران بیابند. گویی او انتظار داشت نیروهای انتظامی کشور با سلام و صلوات به استقبال اغتشاش‌گران بروند و دست‌کم از روش‌های کنترل آشوب‌های شهری که روشی قانونی و عقلانی و منطقی و شرعی و اخلاقی و مطابق با عرف بین‌المللی است بهره‌ای نبرند.

وقتی مهم‌ترین کارویژه حکومت ایجاد نظم و امنیت برای شهروندان باشد انتظار اینکه نیروهای انتظامی اجازه دهند عده‌ای به شیوه‌های آنارشیستی و رادیکالیستی نظم عمومی شهر را به هم بریزند بهانه‌ای غیرمنطقی بیش نخواهد بود. اما کروبی گمان می‌کرد با این فرافکنی‌ها و تهمت‌زدن‌ها به «جمهوری اسلامی» می‌تواند حیثیت از دست رفته خود را جبران کند و به همین دلیل هر روز به شدتِ تندروی‌های خود می‌افزود. پرسر و صداترین مطلبی که از کروبی در رسانه‌ها انتشار یافت به نامه کروبی به هاشمی رفسنجانی تعلق دارد. وی این نامه را حدود ده روز پس از آن که به هاشمی می‌نویسد در ۱۸ مرداد در اختیار رسانه‌ها قرار می‌دهد. مهم‌ترین بخش این نامه که بلافاصله هجمه تبلیغی شدید رسانه‌های بیگانه علیه ایران را در پی داشت به ادعای «تجاوز جنسی» به بازداشت‌شدگان بازمی‌گشت. در این نامه آمده بود:

> **موضوعی را شنیده‌ام که هنوز از آن بر خود می‌لرزم. در دو روز اخیر که این خبر را شنیده‌ام خواب از سرم ربوده شده است. حدود ساعت دو که خود را برای خواب آماده می‌کردم، به بستر رفتم ولی خدا شاهد است که بدون ذره‌ای مبالغه، خوابم نبرد، تا ساعت ٤ بامداد که مجدداً بلند شدم کمی قرآن خواندم، دوش گرفتم تا آب کمی آرامم کند، حتی نماز صبح را نیز خواندم و تا نزدیکی‌های طلوع آفتاب خوابم نبرد.**
>
> **افرادی این مطالب را به من گفته‌اند که دارای پست‌های حساس در این کشور بوده‌اند. نیروهای نام و نشان‌داری که تعدادی از آنها نیز از رزمندگان دفاع مقدس بوده‌اند. این افراد اظهار داشته‌اند، اتفاقی در زندانها رخ داده است که چنانچه حتی اگر یک مورد نیز صدق داشته باشد، فاجعه‌ای است برای جمهوری اسلامی که تاریخ درخشان و سپید روحانیت تشیع را تبدیل به ماجرای سیاه و ننگین می‌کند که روی بسیاری از حکومت‌های دیکتاتور از جمله رژیم ستمشاهی را سفید خواهد کرد. گمان نمی‌کنم**

زندانیان دوران ۱۵ ساله مبارزات قبل از انقلاب که از افراد توده گرفته تا گروه‌های مسلح مبارز التقاطی تا اعضای نهضت آزادی و مؤتلفه و حزب ملل اسلامی که در زندان با هم زندگی کرده‌اند، دیده یا شنیده باشند.
اینجانب این مطالب را برای شما می‌نویسم و مصرّانه می‌خواهم روی این قضیه اقدام و به صورتی که صلاح می‌دانید با حضرت آیت‌الله خامنه‌ای مطرح فرمایید و با جدیت پیگیری شود تا روشن گردد اگر چنین اتفاقی نیفتاده که ان‌شاءالله هم نیست و بعید می‌دانم باشد، اعلام شود. چرا که در همین جامعه امروز و توسط خود بچه‌های بازداشتی در رسانه‌ها و سایت‌ها در حال مطرح شدن است و معلوم نیست آیندگان چه قضاوتی با شاخ و برگ دادن آن خواهند کرد. همچنان که جمهوری اسلامی و روحانیت مظلوم نیز مسئول آن شناخته خواهند شد. اگر هم خدای ناکرده رخ داده باشد، سریع با عوامل آن در هر جایگاهی برخورد و اعلام شود تا در شرایط فعلی که بازار شایعات داغ است، فرصت به فرصت‌طلبان داده نشود، همچنان که لازم است ترتیبی اتخاذ گردد تا این اقدام از سوی هیأتی عالی‌رتبه صورت گیرد تا افراد مورد بحث جرأت بیان حقایق را داشته باشند، چرا که شنیده‌ام تهدید شده‌اند که اگر مطلبی در این خصوص بیان نمایند، نابود خواهند شد.[1]

نکته پارادوکسیکال نامه اینجاست که کروبی خود به شایعاتی دامن می‌زند، تا دیگران دست به آن شایعات نزنند. در حالی که پیش از نامه کروبی اصولاً خبری از این شایعات نبود. این همه سیاه‌نمایی که چهره جمهوری اسلامی را حتی از دیکتاتورترین حکومت‌ها و حتی رژیم ستمشاهی سیاه‌تر می‌سازد، نشان از همان رویکرد متهم‌سازی حکومت جمهوری اسلامی منهای خود دارد. اما این بار کروبی برای آنکه بتواند خود را بیش از شخصیت‌های دیگر جبهه دوم خرداد مطرح سازد و از این طریق بر هم‌مسلکان خود در رهبری این جبهه غلبه کند، بسیار افراطی‌تر از آنان، درونیات خود را آشکار می‌سازد.

اگر نیت واقعی کروبی قدرت‌طلبی و مطرح کردن خود نبود و واقعاً دغدغه حیثیت نظام جمهوری اسلامی را داشت و حتی نگران افرادی بود که وی درباره آنها ادعاهایی را مطرح می‌کرد می‌توانست این موضوع را از طریق سازمان‌های نظارتی و مجلس شورای اسلامی پیگیری کند. چنان که پس از انتشار این ادعا، مجلس شورای اسلامی و ریاست آن درباره

---

۱. «نامه تند کروبی به هاشمی رفسنجانی»؛ *پایگاه اینترنتی تابناک*؛ ۱۳۸۸/۵/۱۹.

ادعای مطرح شده تحقیق کرد و ادعای کروبی را نادرست یافت و آن را تأیید نکرد. به هر حال این نامه جز ایجاد فضای سنگین رسانه‌ای نظام سلطه علیه ایران، دستاورد دیگری نداشت. کروبی نیز با خدمتی که از طریق نگارش این نامه به دشمنان ایران و انقلاب اسلامی کرد هیچ‌گاه نتوانست ادعای خود را ثابت کند. در نامه کروبی نیز آن ادعا در حد «شنیده‌ها» مطرح شد، اما او با همین «شنیده‌ها» فضای مسمومی را علیه ایران و نظام جمهوری اسلامی ایجاد کرد.

رادیکالیسم سبز یا انقلاب رنگی؟

اکنون پس از آن که به طور اجمالی به رفتارشناسی جبهه شکست‌خورده در انتخابات دهم ریاست جمهوری در روزهای پس از ۲۲ خرداد پرداختیم، نکته مهمی که نباید از آن غفلت کرد این است که آیا آن رفتارها را می‌توان با «انقلاب‌های رنگی» یا «انقلاب‌های مخملی» مقایسه کرد و آیا آنچنان که بسیاری از تحلیل‌گران آنها را رفتاری معطوف به انقلاب رنگی دانسته‌اند، رفتارهای شکست‌خوردگان در انتخابات دهم رو به سوی انقلاب رنگی بوده و یا اینکه تنها خشونت‌ها و آشوب‌هایی کور بوده است که از سر عصبانیت صورت گرفته است. زیرا چنان که پیش‌تر نیز به طور مفصل استدلال شد، رهبران این جبهه به عدم تقلب واقف بوده‌اند و رفتار آنها نمی‌توانسته از روی اعتراض به تقلب بوده باشد. اما پیش از گفتن هر مطلبی ابتدا باید به این نکته اشاره کرد که مسئله «نیت و انگیزه» با مسئله «توانایی و امکان وقوع» دو مقوله متفاوت از یکدیگر هستند و برای نیفتادن در دام مغالطه باید آنها را از یکدیگر تفکیک کرد. ممکن است فردی، جریانی یا حتی بخشی از یک جریان انگیزه انقلاب رنگی را داشته باشد و برای رسیدن به آن با تمام وجود تلاش کند، اما از انجام آن ناتوان باشد و پس از خسارت‌های فراوانی که به جامعه تحمیل می‌کند نتواند به خواست خود دست یابد. آگاهی جامعه و رهبری هوشمند از جمله عواملی هستند که می‌توانند مانع از پیروزی انقلاب‌های رنگی شوند.

برای یافتن پاسخ پرسش بالا ضروری است تا اندکی درباره «انقلاب‌های رنگی» و ویژگی‌های آن سخن بگوییم و اصولاً مقصود از انقلاب رنگی را مشخص کنیم تا سپس درباره اینکه آشوب‌های پس از انتخابات انقلاب رنگی بوده یا نبوده به قضاوت و داوری بنشینیم.

اصطلاح انقلاب رنگی یا مخملی در سال‌های بعد از فروپاشی شوروی، خصوصاً در اوایل

قرن ۲۱ به یکی از مفاهیم مرتبط با تحولات سیاسی در عرصه جهانی تبدیل شد. فروپاشی نظام دو قطبی و تجزیه کشورهای چند ملیتی از قبیل اتحاد شوروی و یوگسلاوی زمینه را برای تغییراتی در ساختار سیاسی کشورهای به جا مانده از نظام‌های پیشین فراهم کرد. با توجه به اینکه بیشتر کشورهای تازه استقلال‌یافته میراث‌دار نظام کمونیستی سابق بودند، در بیشتر موارد همان نخبگان سیاسی دوران کمونیسم به قدرت می‌رسیدند. در چنین شرایطی، مخالفان وضع موجود که نیروهای طرفدار غرب بودند با استفاده از نارضایتی مردم که محصول نارسایی‌های اجتماعی و اقتصادی بود، و ایجاد ارتباط با مراکز سیاسی و تحقیقاتی کشورهای غربی، به ویژه آمریکا اقدام به بسیج سیاسی مردم در جهت اهداف و برنامه‌های سیاسی خود می‌کردند تا توانستند در تعدادی از کشورهای بازمانده از بلوک کمونیست به قدرت برسند. از جمله این کشورها می‌توان به اوکراین، گرجستان، قرقیزستان و صربستان اشاره کرد که انقلاب‌های رنگی در آنها اتفاق افتاد و نیروهای طرفدار غرب در آنها به قدرت رسیدند. البته در کشورهای بلاروس و مولداوی نیز انجام شد که به نتیجه نرسید.

انقلاب رنگی از مقوله‌های «جنگ نرم» به شمار می‌آید و برای انجام آن به دو وسیله مهم نیاز است: «رسانه» و «سازمان». در اینجا «سازمان» از دو معنا و کاربرد برخوردار است؛ نخست به معنای نهادی که کار پژوهشی و تعیین راهبردها را انجام می‌دهد و اتاق فکر و برنامه‌ریزی محسوب می‌شود و دوم به معنای تشکیلاتی است که می‌تواند با عضوگیری از افراد جامعه به بسیج نیرو بپردازد. در واقع انقلاب رنگی که نوعی جنگ نرم به شمار می‌آید به تمام آن موارد نیاز دارد. رابطه «انقلاب رنگی» و «جنگ نرم» بدین ترتیب است که دامنه جنگ نرم از انقلاب رنگی وسیع‌تر است و موارد و مصادیق دیگری را نیز شامل می‌شود، اما همه انقلاب‌های رنگی را باید از مقولهٔ جنگ نرم به شمار آورد. به تعبیر منطقی، رابطه آنها عموم و خصوص مطلق است. جنگ نرم در مقابل جنگ سخت تعریف می‌شود و در حقیقت شامل هرگونه اقدام روانی، تبلیغاتی، رسانه‌ای و فرهنگی است که جامعه یا گروه هدف را نشانه می‌گیرد و بدون درگیری نظامی و گشوده شدن آتش و اعمال خشونت، رقیب را به انفعال یا شکست وامی‌دارد. جنگ نرم به اندیشه و تفکر جامعه هدف نظر دارد تا حلقه‌های فکری و فرهنگی آن را دگرگون کند و با بمباران خبری و تبلیغاتی در نظام سیاسی/ اجتماعی حاکم تزلزل و بی‌ثباتی تزریق کند. با این اوصاف طیف وسیعی از اقدامات رایانه‌ای، اینترنتی و راه‌اندازی شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی و شبکه‌سازی و موارد دیگر ذیل عنوان جنگ نرم می‌گنجند.

موضوع جنگ نرم با فعالیت‌های «کمیته خطر جاری» در ایالات متحده، در سال‌های پایانی دهه ۱۹۸۰ رواج یافت. کمیته خطر جاری در اوج جنگ سرد و در دهه ۱۹۷۰ با مشارکت اساتید برجسته علوم سیاسی و مدیران سابقه‌دار سازمان سیا و پنتاگون تأسیس شد. در آن مقطع و در پی رفرم‌های گورباچف مبنی بر ایجاد فضای باز سیاسی و تغییر در قوانین اقتصادی (پروسترویکا) شوروی، این کمیته با منتفی دانستن جنگ سخت و رودررو با اتحاد جماهیر شوروی تنها راه به زانو درآوردن بلوک شرق را جنگ نرم و فروپاشی از درون معرفی کرد. این رویکرد با موفقیت توأم شد و چنین بود که سیاست‌گذاران پنتاگون و سیا، با سه راهبرد «دکترین مهار»، «نبرد رسانه‌ای» و «سازمان‌دهی نافرمانی مدنی» توانستند اتحاد شوروی را به شکست و فروپاشی وادارند.[1] به هر حال قدمت و دامنه موضوع جنگ نرم از انقلاب رنگی پیشتر و وسیع‌تر است.

گرچه شاید نتوان تعریفی کامل و جامع و مانع از مفهوم انقلاب رنگی ارائه داد، چنان که بسیاری از مفاهیم علوم انسانی چنین‌اند، اما می‌توان به برخی ویژگی‌های آن اشاره کرد. از طرف دیگر، از آنجا که انقلاب رنگی، انقلابی تمام‌عیار نیست که تمام ساختارها را دگرگون کند و همچنین دارای روش‌های خشونت‌آمیز کمتری در قیاس با انقلاب‌های معمولی است، کاربرد مفهوم «انقلاب مخملی» را درباره آنها دور از صواب نمی‌دانیم. گرچه ممکن است برخی میان انقلاب رنگی و انقلاب مخملی به تفاوت‌هایی معتقد باشند. آن چه انقلاب رنگی وگاهی گلی خوانده می‌شود در حقیقت مجموعه تغییراتی است که درحد فاصل مفهوم انقلاب و مفهوم اصلاحات قرار می‌گیرند. به این اعتبار، برای آن که وارد نزاع لفظی بر سر معنای انقلاب رنگی و مخملی نشویم، هر دو را به یک معنا به کار می‌بریم اما با ذکر این توضیح که این نوع از انقلاب‌ها دارای دو چهره و وجهه هستند. نخست، تغییر بدون خشونت یک دولت و انتقال قدرت از حاکمان به مخالفان از طریق غیرقانونی و بر اثر فشار جنبش‌های اجتماعی. دوم، تغییر ساختار حکومت که البته با مقداری خشونت نیز همراه است. حال ممکن است برخی چهره دوم را همان تعریف «انقلاب مخملی» بدانند، اما در این نوشتار هر دو به یک معنا به کار رفته‌اند.

با این همه و با توجه به تجربه‌هایی که بدین نام خوانده می‌شوند می‌توان مجموعه مؤلفه‌هایی را به عنوان عناصر مشترک در انقلاب‌های رنگی مشخص کرد که عبارتند از:

---

۱. ماه پیشانیان، مهسا؛ «راهکارهای آمریکا در جنگ نرم با جمهوری اسلامی ایران»؛ *پایگاه اینترنتی عملیات روانی*، ۱۳ شهریور ۱۳۸۷.

۱. بروز اعتراض‌ها و ناآرامی‌های اجتماعی از طریق مشارکت مستقیم مردم و رهبران مخالف: در این انقلاب‌ها تغییرات از طریق ناآرامی‌های مدنی به وقوع می‌پیوندد. در جریان اعتراضات، مردم در کمپین‌های انتخاباتی قبل و بعد از انتخابات شرکت می‌کنند و با برگزاری راهپیمایی‌ها و تجمعات خواسته‌های خود را دنبال می‌کنند.
۲. استفاده نمادین از یک رنگ به خصوص: یکی از مشخصه‌های مشترک انقلاب‌های رنگی، همان‌طور که از نام آنها پیداست، استفاده نمادین آنها از یک رنگ به خصوص است. این اقدام کارکرد هویت‌بخشی و انسجام‌دهی به مخالفان و هوادارانشان را دربر دارد و معترضان در جریان این انقلاب‌ها به منظور ایجاد همبستگی نمادین در برگزاری راهپیمایی‌های اعتراض‌آمیز و دیگر برنامه‌هایشان از وسایل و پوشش و نمادهایی با آن رنگ بهره می‌برند. مثلاً در اوکراین رنگ نارنجی، در گرجستان رنگ سرخ و در قرقیزستان رنگ صورتی، رنگ نمادین انقلاب بود.
۳. وابستگی به بیگانه: نفوذ و حضور قدرت خارجی و ارتباطی با نهادهای درون حاکمیتی از طریق برقراری ارتباط با نخبگان جوامع، خصوصیت مشترک دیگر انقلاب‌های رنگی است. تا آنجا که می‌توان گفت انقلاب رنگی معمولاً با حمایت و دخالت مستقیم بیگانگان همراه است.
٤. تغییر دولت‌ها و رویه‌ها به جای تغییر حکومت و نظام سیاسی: در همه کشورهایی که با این پدیده مواجه شده‌اند، پس از وقوع انقلاب، حکومت و ساختار سیاسی تقریباً دست نخورده باقی مانده، اما دولت به یک دولت غرب‌گرا تبدیل شده است.
اما به جز این ویژگی‌هایی که در انقلاب‌های رنگی مشاهده می‌شود، نگاهی به جوامعی که انقلاب‌های رنگی در آنها به وقوع پیوسته‌اند نشان می‌دهد که آن کشورها از ویژگی‌های زیر نیز برخوردار بوده‌اند:
۱. وجود دولت‌های نوپا و متزلزل: در این کشورها دولت‌های حاکم که به دلیل فروپاشی بلوک شرق به تازگی پا گرفته بودند به دلیل نداشتن الگوی مناسب حکومتی که با نیازهای جامعه منطبق باشد، دچار سردرگمی و تزلزل حکومتی بوده‌اند و همگی از دخالت‌های روسیه و میراث امپریالیسم شوروی نارضایتی داشته‌اند.
۲. مشکلات ساختار داخلی درون حکومت: در اکثر این کشورها مناسبات ساختاری حکومت به صورت دقیق تعریف نشده و نظام سیاسی یک دوران گذار از سیستم کمونیستی به شدت تمرکزگرا، به سوی سیستم غربی را پشت سر می‌گذاشته است.
۳. وجود تعارض‌های اجتماعی: پایین بودن رفاه اجتماعی اکثریت و وجود نوعی تعارض‌های

نژادی، قومی، محلی و مذهبی دیگر خصوصیت مشترک کشورهایی است که تجربه انقلاب رنگی را از سر گذرانده‌اند. در ادامه برای دریافت بهتر از مفهوم «انقلاب رنگی» لازم است اندکی به تجربه برخی کشورهایی که این انقلاب را مشاهده کرده‌اند، یعنی گرجستان، اوکراین و قرقیزستان اشاره کنیم. در گرجستان که تحولات آن به «انقلاب گل رز» مشهور است، آمریکا و متحدان اروپایی از طریق بنیاد سوروس و مؤسسات غیردولتی، به ساماندهی یک انقلاب رنگی در این کشور پرداختند تا سلطه ناتو بر گرجستان، به عنوان حیاط خلوت روسیه، گسترش یابد. در انتخابات پارلمانی نوامبر ۲۰۰۳، دو ائتلاف به رقابت پرداختند: «ائتلاف گرجستان نو» و «ائتلاف ترونیکای گرجستان». در کوران رقابت انتخاباتی، بنیاد سوروس پیروزی ائتلاف ترونیکا را پیشاپیش اعلام کرد. اما پس از انتخابات، نتایج شمارش آرا بر پیروزی «ائتلاف گرجستان نو» دلالت می‌کرد. با اعلام نتایج اولیه انتخابات ترونیکای گرجستان به نتیجه انتخابات اعتراض کرد و دولت را متهم به تقلب در انتخابات کرد. این ائتلاف که از طریق رسانه‌های آمریکایی و اروپایی حمایت می‌شد، هواداران خود را به مبارزه منفی و نافرمانی مدنی فراخواند. در نتیجه جنبشی به نام «کامارا» توانست پانزده هزار نفر را در پایتخت سازماندهی کند. آنان چند روز در مقابل ساختمان‌های دولتی از جمله ریاست جمهوری تجمع کردند و طبق برنامه به پلیس و ارتش گرجستان شاخه‌های گل رز اهدا می‌کردند. در روز افتتاح پارلمان این کشور و در حالی که رهبر ائتلاف گرجستان نو، یعنی شواردنادزه مشغول سخنرانی بود، مخالفان به رهبری ساکاشویلی، از رهبران ائتلاف ترونیکا، بدون مقاومت پلیس وارد پارلمان شدند و اجازه ندادند «ائتلاف گرجستان نو» قدرت را در دست بگیرد. سرانجام با موافقت مقامات روسی، شواردنادزه مجبور به استعفا شد و انقلاب گل رز به پیروزی رسید. به طور کلی فرایند عملیاتی شدن انقلاب گل رز موارد زیر را شامل می‌شود: تزریق کمک‌های مالی آمریکا و غرب به مخالفان حکومت گرجستان، حمایت تبلیغاتی وسیع آمریکا و غرب از ائتلاف ترونیکای گرجستان و جهت بخشی به اذهان عمومی، متهم کردن نظام حاکم در گرجستان به فساد مالی، سیاسی و ناکارآمدی، افزایش انتظارات و مطالبات عمومی در جریان مبارزات انتخاباتی، متهم کردن دولت گرجستان به تقلب در انتخابات، از پیش برنده اعلام کردن جریان متمایل به غرب، درخواست بازشماری آرا در عین فشار به دولت برای به رسمیت شناختن پیروزی مخالفان، فراخوان مخالفان به مبارزه منفی و نافرمانی مدنی و تصرف پارلمان و اماکن دولتی و به تعطیلی کشاندن اداره‌ها.

اما در «انقلاب نارنجی» اوکراین که به نوشته نیویورک تایمز دولت بوش دست کم ۶۵

میلیارد دلار در آن هزینه کرد، اوضاع بدین ترتیب بود که در سال ۲۰۰٤ و در جریان انتخابات ریاست جمهوری، هیچ‌یک از نامزدهای انتخاباتی نتوانستند حدنصاب لازم را در مرحله اول کسب کنند. یانکویچ نخست‌وزیر وقت و هوادار روسیه در دور اول ۳۹/۸۸ درصد و ویکتور یوشچنکو نامزد مورد حمایت آمریکا و غرب ۳۹/۲۲ درصد آرا را به دست آوردند. در نتیجه انتخابات به دور دوم کشیده شد. در مرحله دوم بنا بر اعلام غیررسمی، یانکویچ با کسب ٤۹/٤٦ درصد آرا بر یوشچنکو که ٤٦/٦۱ درصد آرا را کسب کرده بود پیروز شد. اما این نتیجه از سوی یوشچنکو و طرفدارانش مورد قبول قرار نگرفت و آنان دولت را به تقلب در انتخابات متهم کردند. با اعلام نتیجه انتخابات «جنبش پارا» که از مدت‌ها قبل با حمایت مالی و تبلیغاتی آمریکا سازماندهی شده بود با حضور در خیابان‌های «کی‌یِف» اقدام به تحصن و تظاهرات کرد. متحصنین که تی‌شرت، بازوبند، کمربند و هدبند نارنجی بر تن داشتند و با خود پرچم‌های نارنجی حمل می‌کردند خواستار اعلام پیروزی یوشچنکو از سوی کمیسیون انتخابات شدند. اما کمیسیون انتخابات پیروزی یانکویچ را رسماً اعلام کرد و با اصرار این کمیسیون پارلمان اوکراین نیز نتیجه انتخابات را به تصویب رسانید.

با اعلام نتیجه انتخابات از سوی پارلمان اوکراین، تظاهرکنندگان مانع ورود یانکویچ به دفتر نخست‌وزیری شدند و کشور در شرایط جنگ داخلی و تجزیه به دو بخش شرقی (طرفداران یانکویچ) و بخش غربی (هواداران یوشچنکو) قرار گرفت. با بحرانی شدن اوضاع کشور، پارلمان اوکراین در رأی خود تجدیدنظر کرد و اعلام کرد در انتخابات تقلب صورت گرفته است و از رئیس‌جمهور درخواست کرد تا کمیسیون انتخابات را منحل کند. با جانبداری وزیر دفاع از یوشچنکو، شرایط به سود غرب‌گرایان و افراد مورد حمایت آمریکا تغییر کرد و در نتیجه دادگاه عالی اوکراین سرانجام در ۷ دسامبر نتیجه انتخابات را باطل و تاریخ ۲٦ دسامبر را برای برگزاری انتخابات مجدد اعلام کرد. انتخابات مجدد در تاریخ ۲٦ دسامبر و با حضور ۱۲۰۰۰ ناظر بین‌المللی برگزار شد و یوشچنکو با کمک تبلیغات رسانه‌های آمریکایی و اروپایی ۵۲/٦۲ درصد آرا را کسب کرد و رئیس‌جمهور این کشور شد. اما در مجموع انقلاب نارنجی برای عینیت یافتن مراحل زیر را پشت سر گذاشت: تزریق کمک‌های مالی آمریکا و غرب به مخالفان دولت، انجام عملیات مشروعیت‌زدایی دولت با متهم کردن به خشونت، ترور مخالفان، فساد مالی، فساد اداری و فساد سیاسی، ناکارآمد جلوه دادن دولت، تصویرسازی مطلوب از یوشچنکو و مخدوش کردن چهره یانکویچ به وسیله رسانه‌های آمریکایی و غربی، تأثیر بر افکار عمومی از طریق پخش کردن شایعه مسموم کردن

یوشچنکو به وسیله دولت یانکویچ، القای تقلب در انتخابات بـه وسـیله دولـت، مخالفـت بـا اعلام نتیجه انتخابات و فراخوان مخالفان به نافرمانی مدنی و مبارزه منفـی، انعکـاس گـسترده تحولات اوکراین توسط سی‌ان‌ان، بی‌بی‌سی و یورونیوز برای هدایت افکـار عمـومی در ایـن کشور و بر هم زدن نظم و امنیت عمومی و اشغال اماکن دولتی.

«انقلاب لاله‌ای» در قرقیزستان نیز مشابهت‌های فراوانی با تحولات گرجـستان و اوکـراین داشت. انقلاب مخملی در قرقیزستان در سال ۲۰۰۵ با ردّ صلاحیت نامزدهای مخالف دولـت در پارلمان آغاز شد. پس از برگزاری دو مرحلـه انتخابـات پارلمـانی و اعـلام نتیجـه آن، دو مخالف عسگرآقایف، یعنی کولوف وزیر پیشین امنیت قرقیزستان از اهالی شـمالی بـه همـراه باقی‌اف نماینده برکنار شده پارلمان از اهالی جنوب با یکدیگر متحد شدند. با پیوسـتن خـانم اتونبایا نامزد ردّ صلاحیت شده انتخابات پارلمانی به صفوف مخالفـان آقـایف، شـرایط بـرای انقلاب مخملی در این کشور فراهم شد. در چنین شرایطی «جنبش مقاومـت جوانـان کلکـل» عهده‌دار آغاز انقلاب رنگی شد.

در مناطق جنوبی قرقیزستان، معترضان سازماندهی شده تحت حمایت آمریکا، با تجمع در میدان اصلی شـهر اوش، فرودگـاه و امـاکن دولتـی را بـه محاصـره خـود درآوردنـد. دامنـه اعتراضات توسط جنبش مذکور به سرعت به تمامی مناطق قرقیزستان سرایت کرد و در نتیجه مخالفان عسگرآقایف اماکن دولتی و دفتر ریاست‌جمهوری را در بیـشکک بـه تـصرف خـود درآوردند و خواستار کناره‌گیری وی شدند. با متواری شدن آقایف جابه‌جایی قـدرت در ایـن کشور با حمایت و ساماندهی آمریکا صورت پذیرفت. عسگرآقایف پـس از فـرار از کـشور، استفن یانگ، سفیر آمریکا در قرقیزستان، را عامل اصلی این انقلاب معرفـی کـرد. وی اظهـار داشت: «یک هفته قبل از وقوع این حوادث در شبکه جهانی اینترنت، نقشه این انقلاب منتشر شده بود. این نقشه را استفن یانگ تدوین کرده است و این انقلاب دقیقاً همانند نقشه صورت گرفت.»[1]

با بیان مطالب گذشته روشن می‌شود که از جمله ویژگی‌های مهم انقـلاب‌هـای رنگـی آن است که این انقلاب‌ها با هدایت و پشتیبانی دولت‌های غربی و با شـعار گـسترش دمکراسـی غربی و توسط برخی از معترضین داخلی متمایل به غـرب بـه اجـرا درمـی‌آینـد. بـدین معنـا می‌توان آنها را پروژه‌هایی دانست که بر اساس برنامه‌ریزی‌های دقیق و متناسب با وضعیت هر

---

۱. سراج، رضا؛ «انقلاب مخملی چیست؟»؛ *خبرگزاری دانشجویان شمال غرب (بسنا)*، ۲۷ خرداد ۱۳۸۸.

کشور از مدت‌ها پیش طراحی شده و در موقعیت مناسب که معمولاً ایام برگزاری یک انتخابات مهم مثل ریاست جمهوری آن کشور است و تب سیاسی و التهابات در آن بالاست به اجرا گذاشته می‌شوند. با وجود این، دولت‌های غربی به دلایل مختلف و از جمله هزینه‌های سیاسی و بین‌المللی چنین اقداماتی که آشکارا حکم دخالت در امور داخلی دیگر کشورها را دارد، سعی می‌کنند نقش اصلی خود را در این پروژه‌ها پنهان سازند. در عوض آنها این وظیفه را به بنیادها و نهادهای زیرمجموعه خود واگذار می‌کنند که با پوشش اقدامات و فعالیت‌های علمی و بشردوستانه و با شعار خصوصی و غیردولتی بودن در عمل پیش‌قراولان و بازیگران اصلی در تغییر حکومت‌های متعارض، مخالف و غیرهمسو با ایالات متحده‌اند. در میان مهم‌ترین این بنیادها و مؤسسات می‌توان به «بنیاد جامعه باز» که به اسم مؤسس آن جورج سوروس مشهور است، «بنیاد ملی دمکراسی» (NED)، «بنیاد فورد»، «بنیاد آلبرت اینشتین» و «خانه آزادی» اشاره کرد. به طور نمونه نحوۀ عمل بنیاد سوروس، که در ایران هم فعالیت داشته، به این شکل بوده است که یک مرکز مطالعاتی را در کشورهای مختلف فعال می‌کرده و سپس با ارزیابی مخالفان دولت مرکزی و حمایت از مطبوعات مخالف دولت، زمینه را برای انقلابی آرام و به شکست کشاندن دولت و یا حکومت فراهم کرده است. گفته می‌شود بنیاد سوروس در کنار بنیاد رسانه‌ای رابرت مرداک، دومین سازمان رسانه‌ای جهان است که بیشترین شبکه‌های تلویزیونی، خبرگزاری‌ها، سایت‌ها، خبرنامه‌ها و روزنامه‌ها را در سطح جهان مدیریت و هدایت می‌کند.

اما از بعد اندیشه‌ای و ارائه راهکار، انقلاب‌های رنگی تا حدودی تحت‌تأثیر اندیشه‌های جین شارپ استاد مؤسسه آلبرت اینشتین در بوستون آمریکا بوده است. در آثار جین شارپ دو کتاب «سیاست کنش غیر خشونت‌آمیز» و «از دیکتاتوری به دمکراسی» بیش از بقیه به شهرت رسیده‌اند و در جوامع هدف مورد استفاده بوده‌اند. در ادامه برای آن که با یک گام به دو مقصد رسیده باشیم، به بخشی از مطالب کتاب‌های او که در ایام انتخابات دهم ریاست جمهوری ایران و روزهای پس از آن ترجمه آنها در بسیاری از پایگاه‌های اینترنتی «رادیکالیسم سبز» انتشار می‌یافت، اشاره می‌کنیم. در این پایگاه‌های اینترنتی ضمن ترجمه و انتشار این کتاب‌ها برای اعضای رادیکالیسم سبز همچنین نسخه‌هایی نیز متناسب با شرایط ایران تجویز می‌شد. در میان پایگاه‌های اطلاع‌رسانی «رادیکالیسم سبز»، پایگاه اینترنتی «شبکه سبز» به طور عمده در این جهت فعالیت می‌کرد. هدف اصلی «شبکه سبز» تئوریزه کردن دستورالعمل‌های جین شارپ برای وضعیت ایران پس از انتخابات ریاست جمهوری بود.

در واقع همانند بسیاری از انقلاب‌های رنگی، وابستگان به رادیکالیسم سبز نیز تلاش کردند اگر می‌توانند در مراسم تنفیذ و تحلیف مراسم ریاست جمهوری که در روزهای ۱۲ و ۱٤ مرداد انجام شد اختلال ایجاد کنند. اما از آنجا که به نظر می‌رسید رهبران اصلی اراده‌ای برای انجام این عمل، به دلیل دردسرآفرینی‌های قطعی آن ندارند، تنها در روز تحلیف برخی از وابستگان این جبهه به درگیری‌های پراکنده دست زدند. سایت شبکه سبز در استقبال از این سیاست و برای یاری رساندن به چنین کنش‌هایی درباره انتشار آثار جین شارپ نوشت: «هنگامی که ایمیل‌های مربوط به راهپیمایی اعتراضی نفرت از تنفیذ کودتا منتشر شد، کمتر کسی می‌توانست حدس بزند که سبزهای ایرانی عصر روز دوشنبه ۱۲ مردادماه ۱۳۸۸ از روی ناچاری روش نوینی برای مبارزه بی‌خشونت خلق خواهند کرد. این نوشته کوتاه که به توصیف این روش پرداخته است به جین شارپ تقدیم می‌شود که نوشته‌هایش آموزه‌های ارزشمندی در اختیار مبارزان سبز ایرانی گذاشته و خواهد گذاشت. خاطرنشان می‌شود تاکنون علاوه بر کتاب «از دیکتاتوری به دمکراسی» کتاب‌ها و جزوه‌های دیگری نیز از وی به فارسی ترجمه و در سایت‌های مختلف ... منتشر شده و خواهد شد. اما آن روش احتمالاً اختصاصی ایرانی مبارزه بی‌خشونت در ادامه توصیف می‌شود: «در فراخوان کوتاه راهپیمایی نفرت از تنفیذ، از تهرانی‌ها درخواست شده بود تا بین ساعت ٦ تا ۸ عصر روز دوشنبه ۱۲ مردادماه ۱۳۸۸ در حدفاصل دو میدان ولی‌عصر و ونک دست به راهپیمایی اعتراضی و نمادین بزنند.» در ادامه این گزارش ضمن آن که از عدم استقبال مردم از این فراخوانی اظهار نارضایتی می‌شود، آمده است: «از شما چه پنهان کمی دلخور شدم. چون با تمام وجود احساس می‌کنم سرنوشت آتی ملت ما در گرو عزم و اراده چند صد تهرانی شجاع است که در این موقعیتهای سرنوشت‌ساز به میدان درآیند و صحنه را به نفع بسیج مردم تغییر دهند.» نوشته مذکور درباره شباهت‌های روش مبارزاتی رادیکالیسم سبز با انقلاب اسلامی ۵۷ نیز می‌نویسد: «پس از شعارها یک بحث بسیار جدی هم بین حاضران درگرفت که وضعیت مبارزه امروز مردم را با دوران پیش از انقلاب اسلامی مقایسه می‌کردند. این بحث سرپایی با این جمع‌بندی به پایان رسید که مبارزه با شاه نیز کاری درست بود. اما این بار باید تلاش شود تا با درس‌آموزی از تجربه‌های آن مبارزه، آینده بهتری بسازیم.» در ادامه این گزارش آمده است: «روز چهارشنبه ۱٤ مرداد مراسم تحلیف کودتا در مجلس برگزار خواهد شد. قرار است روز پنجشنبه نمایش تهوع‌آور بی‌دادگاه بار دیگر به صحنه برود. تهرانی‌های دلیر مصمم هستند اجازه ندهند آب خوش از گلوی کودتا پایین برود. پس تمام چند روز آینده سخت

مشغول خواهیم بود.»[۱]

اما درباره آثاری که از جین شارپ در این شبکه‌های رسانه‌ای انتشار یافت بیش از همه، مطالب و دستورالعمل‌های زیر جلب توجه می‌کند. او در فصل ششم کتاب «از دیکتاتوری به دمکراسی» که در پایگاه‌های اینترنتی رادیکالیسم سبز انتشار یافت بر روی «ضرورت برنامه‌ریزی استراتژیک» تأکید می‌کند. او برای مبارزه با «دیکتاتوری» که در اینجا باید به معنای هر دولتی که آمریکا با آن مخالف است معنا کرد، می‌نویسد: تمرکز بر روی مسائل فوری و اعتقاد به توصیه «هر کاری شد همزمان بکن» جواب نمی‌دهد و باید یک استراتژی بلندمدت داشت. در صورت فقدان برنامه‌ریزی استراتژیک، نقطه قوت فرد هدر می‌رود، اقدام فرد ناکارآمد می‌شود، انرژی‌ها روی مسائل فرد تلف می‌شود، امتیازها مورد استفاده قرار نمی‌گیرند و فداکاری‌ها پوچ می‌شوند.[۲]

در آغاز ترجمه این فصل در پایگاه اینترنتی شبکه سبز چنین آمده است: «مبارزه بی‌خشونت از این نظر که می‌خواهد قدرت سیاسی حکومت را منحل کند و دستگاه دولت را در اختیار نمایندگان واقعی مردم قرار دهد، شبیه یک جنگ تمام عیار است که به تجهیزات، ادوات، فرماندهی واحد و استراتژی جامع و تاکتیک‌های مناسب نیاز دارد. اما هرگز به خشونت متوسل نمی‌شود؛ آن هم نه به دلایل اخلاقی، بلکه به این دلیل ساده که نقطه اوج قدرت حکومت‌ها، قدرت نظامی است و مبارزه بی‌خشونت این نقطه قوت آنها را دور می‌زند و به این ترتیب امکانات آنان را از کار می‌اندازد.»

جین شارپ در فصل هشتم کتاب خویش با عنوان «استفاده از مبارزه سیاسی» می‌نویسد:

در وضعیت‌هایی که مردم احساس ترس و ناتوانی می‌کنند، اهمیت دارد که وظایف اولیه عامه مردم کم‌خطر و روحیه‌بخش باشد. این نوع از اقدام‌ها، مانند پوشیدن لباس به طریق غیرعادی، می‌توانند به صورت علنی نظرات مخالف را نشان دهند و فرصتی برای مشارکت گسترده در اقدام‌های اعتراضی را فراهم سازند. در موارد دیگر یک موضوع نسبتاً کم‌اهمیت سیاسی (مانند تضمین یک منبع آب ایمن) باید مرکز توجه یک اقدام گروهی قرار گیرد. استراتژیست‌ها باید موضوعی را انتخاب کنند که ارزش‌های آن به شکل گسترده مورد قبول، و انکار آن مشکل باشد. موفقیت در چنین اردوهای محدودی

---

۱. «دستاورد تاکتیکی سبزهای ایران در راهپیمایی نفرت از تنفیذ»؛ *پایگاه اینترنتی شبکه سبز*؛ دوشنبه ۳ اوت ۲۰۰۹.

۲. «ضرورت تدوین استراتژی جامع در مبارزه بی‌خشونت علیه کودتا و دیکتاتوری‌ها»؛ پایگاه *اینترنتی شبکه سبز*؛ سه‌شنبه ۲۵ اوت ۲۰۰۹.

علاوه بر اینکه مشکلات خاصی را حل می‌کند مردم را نیز متقاعد می‌سازد که به صورت بالقوه دارای قدرت هستند. هدف بیشتر اردوها نباید سقوط بی‌درنگ حکومت باشد، بلکه بر عکس باید کسب هدف‌های محدود را پی‌گیری کند.

تمام اردوکشی‌ها به مشارکت تمام بخش‌های جامعه نیاز ندارند. در مراحل اولیه مبارزه، اردوهای جداگانه با هدف‌های خاص می‌توانند بسیار مفید باشند. این اردوهای گزینشی می‌توانند یکی پس از دیگری به اجرا گذاشته شوند. در برنامه‌ریزی یک استراتژی برای «مقاومت گزینشی» لازم است مسائل یا اعتراض‌های محدود خاص که سرکوبگری حکومت را به صورت نمادین نشان می‌دهند شناسایی شوند. چنین موضوع‌هایی می‌توانند هدف‌های مناسبی برای اجرای اردوی مبارزاتی جهت رسیدن به هدف‌های میانجی در چارچوب کلی استراتژی بزرگ باشند. این هدف‌های میانجی استراتژیک با توجه به پتانسیل قدرت فعلی یا پیش‌بینی شده نیروهای معترض باید قابل دستیابی باشند. این امر به تضمین یک مجموعه پیروزی مدد می‌ساند که برای روحیه‌بخشی مفید هستند و به تغییر فزاینده روابط قدرت در مبارزه بلندمدت منجر می‌شوند.

اگر تعداد افراد علاقه‌مند به اقدام کم باشد، اقدام اولیه می‌تواند گذاشتن گل در یک مکان با اهمیت نمادین باشد. از سوی دیگر، اگر تعداد افراد علاقه‌مند زیاد باشد، در آن صورت پنج دقیقه توقف تمام فعالیت‌ها یا چند دقیقه سکوت می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد. در وضعیت‌های دیگر، تعداد معدودی از افراد باید دست به اعتصاب غذا بزنند؛ در یک مکان با اهمیت نمادین شب زنده‌داری کنند؛ دانشجویان یا در یک دفتر مهم به صورت موقت دست به تحصن بزنند. در یک دیکتاتوری این اقدام‌های تهاجمی‌تر چه بسا با سرکوبی شدید مواجه شود. بعضی اقدام‌های خاص مانند اشغال فیزیکی جلوی ساختمان رئیس دولت یا ستادهای پلیس سیاسی ممکن است خطر زیادی در پی داشته باشد و در نتیجه برای یک اردوی آغازین معقول نباشد. معمولاً قطع دسترسی کامل و سریع دولت از منابع قدرت در آغاز مبارزه ممکن نیست. این امر مستلزم آن است که کل مردم و تمام مؤسسات جامعه، که پیشتر عمدتاً مطیع بودند، عملاً و مطلقاً رژیم را نفی کنند و ناگهان با عدم همکاری گسترده و قوی دست به نافرمانی بزنند.

در جریان مقاومت گزینشی باید توزیع مسئولیت کرد. به این صورت که در جریان یک اردو، فشار مبارزه روی دوش یک یا چند بخش از جمعیت می‌افتد. در اردوی بعدی با یک هدف متفاوت، بار مبارزه بردوش بخش‌های دیگر جامعه منتقل می‌شود. به طور مثال،

دانشجویان باید برای یک موضوع آموزشی اعتصاب کنند؛ رهبران مذهبی و معتقدان باید روی موضوع آزادی مذهب متمرکز شوند؛ کارگران راه‌آهن می‌بایست با وسواس کامل مقررات ایمنی را به نحوی اطاعت کنند تا بازدهی نظام حمل و نقل ریلی کاهش یابد؛ روزنامه‌نگاران باید سانسور را با چاپ روزنامه‌ها با سفید گذاشتن محل مقالات ممنوع شده به چالش بکشند؛ یا پلیس باید به طور مکرر در یافتن و دستگیر کردن اعضای جلب شده اپوزیسیون ناموفق شود.

مرحله‌بندی اردوهای مقاومت بر اساس موضوع و گروه‌های جمعیتی، به بعضی از بخش‌های جامعه اجازه می‌دهد در حالی که مقاومت ادامه دارد، استراحت کنند. هدف آن است که هواداران دولت دست کم قانع شوند که در اقدام‌های خود «بی‌طرف» بمانند یا ترجیحاً هوادار فعال جنبش اعتراضی شوند. در این میان احزاب سیاسی همسو با دولت، پلیس، بوروکرات‌ها و به ویژه ارتش از اهمیت بالایی برخوردارند. افسران هوادار می‌توانند نقش حیاتی در مبارزه ایفا کنند؛ مانند ترویج نافرمانی و عدم همکاری در نیروهای نظامی؛ تشویق ناکارآمدی‌های عمدی و نادیده گرفتن بی‌سر و صدای دستورات؛ و حمایت از عدم اجرای برخورد با معترضین.

به همین ترتیب، کارکنان دولت نیز به سهم خود می‌توانند پرونده‌ها و بخشنامه‌ها را گم کنند؛ دست به کم‌کاری بزنند؛ یا «مریض» شوند و تا «بهبودی» در خانه بمانند. به هر حال استراتژیست‌های مبارزه باید به طور مداوم به ارزیابی استراتژی کلان با استراتژی اردوهای خاص بپردازند تا درباره چگونگی اجرای آنها اگر نیاز به تغییراتی بود، آن را اعمال کنند.[1]

پایگاه «شبکه سبز» همچنین در ٦ مرداد ۱۳۸۸ با ذکر این مطلب که «هدف اصلی این مرحله از جنبش سبز، ساقط کردن کابینه کودتا و استقرار «دولت امید» به ریاست رئیس جمهور منتخب مردم، میرحسین موسوی است» به ترجمه و انتشار بخش‌هایی از کتاب «جایگزین‌های واقعی» جین شارپ اقدام می‌کند. در ترجمه بخش‌هایی از این کتاب چنین آمده است: «مبارزه بی‌خشونت تکنیکی است مبتنی بر نفی همکاری، سرپیچی و تخریب. به عبارت دیگر مردم می‌توانند کاری را که از آنان خواسته می‌شود انجام ندهند، و کاری که ممنوع است را بکنند. تمام دولت‌ها برای بقای خود بر همکاری و اطاعت متکی هستند. وقتی

۱. «مبارزه سیاسی چیست و چگونه اجرا می‌شود؟»؛ *پایگاه اینترنتی شبکه سبز*؛ سه‌شنبه ۱۸ شهریور ۱۳۸۸.

مردم دست از همکاری بردارند، دولت‌ها ستون‌های نگه‌دارنده وزن خود را از دست می‌دهند. چنین مبارزاتی گرچه در تاریخ گذشته نیز وجود داشته است، اما بیشتر حاصل حوادث اتفاقی بوده است و افراد بدون تعریف روشن هدف‌هایشان، یا بدون درک اینکه برای رسیدن به هدف‌ها، واقعاً چه چیزی لازم است، دست به اقدام می‌زدند.» شارپ در ادامه برای دستیابی به انقلاب رنگی که وی آن را «مبارزه بی‌خشونت» می‌نامد، به پنج مرحله اشاره می‌کند. او پس از مرحله «ارزیابی و تحلیل اولیه» و مرحله «تدوین استراتژی»، در مرحله سوم به «ظرفیت‌سازی» اشاره می‌کند.

در این مرحله باید مطمئن شد که آیا استراتژی‌های منتخب برای مبارزه، با ظرفیت اجرایی جمعیت تناسب دارد یا ندارد. اگر ندارد یا باید ظرفیت‌سازی کرد یا اینکه برنامه‌ها را اصلاح کرد. در این مرحله همچنین باید برای جمعیت بی‌طرف هم برنامه‌ریزی کرد، اما نباید روی آن حساب کرد. مرحله چهارم، مرحله «مبارزه علنی» است که طی آن باید پیشرفت مبارزه را طبق برنامه استراتژیک بازسنجی و ارزیابی کرد.

اما مرحله پنجم، مرحله «جمع‌بندی مبارزه» است که در آن نتیجه موفقیت یا شکست انقلاب رنگی مشخص شده است. در این مرحله باید دست به ارزیابی پس از مبارزه زد و برای آینده برنامه‌ریزی کرد.[1]

پایگاه شبکه سبز همچنین در ادامه مطالبی که برای تئوریزه و عملیاتی کردن انقلاب رنگی در ایران می‌نویسد با تکرار ادعای تقلب و دولت کودتا نامیدن دولت مردمی دهم به ترجمه بخش‌هایی از کتاب «ضدکودتا»ی جین شارپ می‌پردازد. در مقدمه ترجمه این کتاب آمده است: «حوادث پس از ۲۲ خرداد نشان داد که بسیاری از مردم مصمم هستند تسلیم کودتاچیان نشوند و به این ترتیب کشمکش بین کودتا و مردم ادامه خواهد یافت تا یک طرف بازی را واگذار کند».

شارپ در این کتاب که از جمله کتاب‌های مربوط به دستورالعمل‌های انقلاب رنگی است و رادیکالیسم سبز نیز تلاش می‌کرد از آن استفاده کند به دو سیاست مقابله با دولت‌ها اشاره می‌کند: ۱. از بین بردن مشروعیت دولت‌ها؛ ۲. عدم همکاری و اطاعت از آنها. او از این دو سیاست با عنوان دو اصل یاد می‌کند. شارپ به طور کلی از دو نوع مقاومت «عمومی» و «سازمان یافته» نام می‌برد.

---

۱. «مراحل برنامه‌ریزی استراتژیک برای مبارزه بی‌خشونت با رژیم‌های سرکوبگر»؛ *پایگاه اینترنتی شبکه سبز*؛ سه‌شنبه ۲۸ ژوئنیه ۲۰۰۹.

در پدیده‌ای که او مقاومت عمومی می‌نامد تعدادی از نقاط کلیدی باید انتخاب شوند و به عنوان نقاطی که جمعیت باید در آنها حتی در فقدان دستور سازمانی از سوی گروه رهبری اعتراض کنند معرفی شوند. هنگامی که ارتباطات رهبران مقاومت با مردم قطع می‌شود مقاومت عمومی باید صورت پذیرد. اما تفاوت اعتراض سازمان‌یافته با عمومی این است که در روش دوم افراد طبق یک فراخوان، دستور یا بیانیه از سوی گروه رهبری به اعتراض می‌پردازند.

اعتراض سازمان‌یافته باید مکمل و نه جایگزین اعتراض عمومی شود. اغلب، مقاومت سازمان یافته باید مرکب از اقدام‌هایی باشد که روی یک رویداد خاص، یا رویدادی که در مکان یا زمان خاص رخ داده، متمرکز شده باشند. چنین اعتراضی ممکن است از اقدام‌های خاص نمادین تشکیل شود که ده‌ها نوع هستند. نمونه‌های این نوع مقاومت شامل تظاهرات، اعتصاب‌های کوتاه‌مدت، راهپیمایی‌های اعتراضی، خاموشی‌های اعتراضی، به صدا درآوردن ناقوس کلیساها، کمپین‌های نامه‌نویسی اعتراضی، خواندن بیانیه‌های رسمی رهبران مذهبی در مراسم دینی، اعتصاب غذای سازمان‌یافته و برگزاری مراسم سوگواری می‌شود.[۱]

چنان که مشاهده می‌شود بسیاری از رفتارهایی که از جبهه تجدیدنظرطلب پس از انتخابات سر زد با تئوری‌ها و دستورالعمل‌های جین شارپ در موضوع انقلاب رنگی یا چیزی که وی «مبارزه بی‌خشونت» می‌نامد، انطباق دارد. اصولاً اگر به بیانیه‌ها و مکتوبات این افراد که به طور انبوه تولید شد نظر بیندازیم اصطلاحاتی نظیر «اعتراضات مسالمت‌آمیز» فراوان به چشم می‌خورد. در واقع یکی از دلایل مهم کاربرد این مفاهیم الگوگیری از نظریه‌های افرادی نظیر شارپ بود تا بتوانند از طریق ناآرامی‌ها و نافرمانی مدنی و سرپیچی از حکومت، خواسته‌های غیرقانونی و نامشروع خود را به کشور تحمیل کنند. جریان تجدیدنظرطلب در پی‌گیری افراطی این روش با انکار تمام روش‌های منطقی کسب دولت به ویژه از طریق انتخابات و آرای عمومی در عمل به دروازه‌های آنارشیسم به معنای منفی آن رسید. آنارشیسمی اقتدارگرا که تنها به روش‌هایی از حکومت‌داری اعتقاد دارد که طی آن جریان‌های مذکور به قدرت برسند. در غیر این صورت آنها با لفاظی و استفاده از روش‌های برچسب‌زنی به مشروعیت‌سازی از خود و اتهام‌زنی به رقیب می‌پردازند. این جبهه حتی به طور دستورالعملی و آئین‌نامه‌ای نیز اقدام به انتشار برخی نسخه‌های نافرمانی مدنی و آموزش انقلاب رنگی پرداخت که در آنجا نیز به

---

۱. «راهنمای عملی "ضدکودتا"»؛ *پایگاه اینترنتی شبکه سبز*؛ دوشنبه ۲٤ اوت ۲۰۰۹.

سادگی می‌توان ردّپای نظرات جین شارپ را پیدا کرد.

البته باید دقت داشت که وقتی از نفوذ اندیشه‌های شارپ بر «رادیکالیسم سبز» سخن به میان می‌آید منظور این نیست که جبهه تجدیدنظرطلب تنها بر آرای شارپ متکی بوده است و تلاش کرده طابق‌النعل بالنعل تنها از نظرات او پیروی کند. نظریه‌پردازان این جبهه با بهره‌گیری از بسیاری از نظریه‌های نظریه‌پردازان غربی، چنان که پیشتر نیز به نمونه‌هایی از آن اشاره شد، در پی آن بودند که مطمئن‌ترین و مقدورترین راه را برای دستیابی به اهداف ایدئولوژی غرب‌مدارانه خویش برگزینند.

تأکید بر نظرات افرادی نظیر جین شارپ در این گفتار به این دلیل است که نشان دهیم رفتار سیاسی این جبهه پس از انتخابات به طور کاملاً محسوس با نظریه‌های انقلاب رنگی شارپ همپوشانی دارد. اما اگر به طور مثال، شارپ بر «اعتراض بدون خشونت» تأکید می‌کند، جبهه رادیکالیسم سبز پس از انتخابات به سمت آشوب‌گری و اغتشاشات پیش می‌رود از آن روست که این جبهه حتی ظرفیت نافرمانی مدنی و اعتراض بدون خشونت را هم نداشت. لذا اگر موسوی تلاش می‌کند آشوب‌های پس از انتخابات را به رقیب انتخاباتی خویش و حتی حکومت نسبت دهد به این دلیل است که آن آشوب‌ها و خشونت‌ها کاملاً در جهت عکس انقلاب رنگی حرکت می‌کرد. اما موسوی و برخی نزدیکان او توان کنترل آن را نداشتند. این تأکید بر «اعتراض مسالمت‌آمیز» ازسوی افرادی همچون خاتمی و موسوی و کروبی نه از روی آموزه‌های اخلاقی بلکه از روی آموزه‌های نظریه‌پردازان انقلاب رنگی بود. لذا وقتی تصاویر آشوب‌آفرینی‌های این جبهه در آتش زدن اموال عمومی و خصوصی نظیر بانک‌ها، اتوبوس‌ها، سطل‌های زباله و شکستن شیشه منازل در کنار حمله‌های کنترل ناشده و غیرانسانی این افراد به کسانی که چهره‌های مذهبی داشتند بارها از رسانه‌ها به ویژه صدا وسیما پخش می‌شد، رهبران این جبهه بیش از پیش احساس شکست می‌کردند و آرزوهای خود را بر باد رفته می‌دیدند. این تصاویر از خشونت‌هایی سخن می‌گفت که دست کم در نیم قرن اخیر گزارش نشده بود. با وجود این تصاویر و اسناد دیگر سخن گفتن از «اعتراض مسالمت‌آمیز» تنها به یک شوخی تلخ شبیه بود که بعید به نظر می‌رسید کسی آن را باور کند. اما باز این تنها راهی بود که رهبران رادیکالیسم سبز برای دست یافتن به اهداف نامشروع خود برگزیده بودند.

در ٦ مرداد ۱۳۸۸ مطلبی در برخی رسانه‌های این جبهه انتشار یافت که «استراتژی تشکیل «دولت امید» نام داشت. چنان که از نام آن نیز برمی‌آید این نوشته «استراتژی مبارزاتی» این

جبهه بود که عملاً نسخه ایرانی شده نظرات جین شارپ به شمار می‌آمد. درمقدمه این طرح مبارزاتی آمده بود: «اگر هدف اصلی این مرحله از جنبش سبز ساقط کردن کابینه کودتای خوارج و تشکیل «دولت امید» به ریاست میرحسین باشد، که این هدف از پویایی درونی این مرحله از جنبش استخراج می‌شود، در این صورت جنبش سبز باید بتواند نیروهای عظیم خود را متناسب با ساختار دولت سازماندهی کند. عنصر اساسی «استراتژی تشکیل دولت امید» این است: تمام کارکنان وزارتخانه‌ها و سازمان‌های بزرگ دولتی، که ریاست آنها را رئیس خوارج تعیین می‌کند، همراه با تمام مؤسسات، انجمن‌ها و سازمان‌های مستقل جامعه که با این وزارتخانه‌ها سر و کار دارند، جنبش عدم همکاری با وزیر مربوطه را سازماندهی خواهند کرد به نحوی که امکان حکمرانی از وزرای کودتا سلب و آنان مجبور به فرار از وزارتخانه شوند. در جریان تضعیف قدرت سیاسی کودتا و متناسب با توازن قوا، ملت باید از میرحسین موسوی بخواهد تا دولت امید را تشکیل دهد و استقبال از وزرای قانونی آخرین مرحله این برنامه استراتژیک خواهد بود. گفتنی است که بر اساس این استراتژی تاکنون گروه‌های مقاومت برای چند وزارتخانه سازماندهی شده است و «کمیته مقاومت کارکنان» یا «کوموکار» این وزارتخانه‌ها نیز در دست سازماندهی است. از تمام سبزهای ایران به ویژه از سربازان و پیشقراولان این جنبش درخواست می‌شود سند زیر را با تأمل مطالعه کنند و در دو سطح به نقد آن بپردازند: اول، نقد و تکمیل خود این برنامه؛ و دوم، تدوین استراتژی‌های کوچک‌تر و ظرفیت‌سازی برای تحقق آن.»

در ذکر استراتژی‌های رادیکالیسم سبز که در این «سند» آمده است به سیاست‌های زیر توجه شده است: ۱. تقسیم کار و پذیرش مسئولیت از سوی نیروها و مؤسسات جامعه حول هر وزارتخانه و سازمان دولتی خاص، (و نهادهای ملی مانند رسانه، نهاد دین، و دانشگاه) در سطح ملی و منطقه‌ای و محلی. ۲. تشکیل تدریجی شبکه‌ای (و نه سازمانی) از افراد در درون مؤسسات جامعه و وزارتخانه و سازمانهای دولتی به منظور «عدم همکاری» با وزیر مربوط. ۳. بسط و تعمیق عدم همکاری در میان گروه‌ها و سازمان‌ها با وزارتخانه‌ها و سازمان‌های دولتی مربوط و به هم زدن توازن قوا به نفع طرفداران موسوی برای تأسیس «دولت امید». زیرا با گسترش عدم همکاری، نیروی دولتی تحلیل می‌رود و به مرور شرایط برای شکل‌گیری کمیته‌های رهبری این مقاومت‌ها حول هر وزارتخانه و سازمان و هر عرصه خاص، شکل خواهد گرفت. به عنوان مثال، کمیته‌ای مرکب از تشکل‌های فراگیر کارگری و کافرمایی و نمایندگان وزارت کار و امور اجتماعی و به صورت علنی سازماندهی خواهد شد

که امور مقاومت مستمر و بی‌خشونت را هماهنگی و سازماندهی خواهندکرد. این کمیته‌ها به مرور «شورای ملی رهبری جنبش سبز» را سازمان خواهند داد. در این شورا نمایندگانی از تشکل‌ها و انجمن‌ها و انواع مؤسسات جامعه، سازمان‌های سیاسی، رهبران دینی و معنوی حضور خواهند یافت و ریاست این شورا با مهندس میرحسین موسوی خواهد بود. در مرحله بعد، وزیران و اعضای دولت سبز از سوی رئیس‌جمهور انتخاب و به صورت موقت در همان «شورای ملی» به تصویب خواهند رسید. پس از رأی اعتماد «شورای ملی» به وزیران، آنان مسئولیت رهبری و سازماندهی مقاومت و عدم همکاری مردم با وزارتخانه مربوط را بر عهده خواهند گرفت. بدیهی است هر وزیر چندین معاون خواهد داشت که هم در امر مبارزه به وی کمک کنند و هم در صورت دستگیری احتمالی وزیر، یکی از معاونان وی مسئولیت وزارت و رهبری را بر عهده گیرد. ٤. ادامه مبارزات برای پایان دادن به حالت «دولت دوگانه» [آنچه که در دهه قبل حاکمیت دوگانه خوانده می‌شد] با حذف دولت کودتا و بازگرداندن دستگاه دولت به رئیس‌جمهور قانونی کشور و حمایت از وزیران وی.[1]

چنان که مشخص است راهبردهای جبهه تجدیدنظرطلب تنها به قوه مجریه و حتی جابه‌جایی موسوی با احمدی‌نژاد منحصر نمی‌شد. خواست این جبهه فراتر از یک مسئله مربوط به دستگاه دولت به تمام اجزای حکومت و حتی مسائل ایدئولوژیک آن مربوط بود. در این استراتژی تمام نهادهای «جمهوری اسلامی» اعم از قوه قضائیه، مقننه و نهاد رهبری، همگی نادیده گرفته می‌شوند و با حذف «اسلام» از اصطلاح «جمهوری اسلامی» ادعا می‌شود که مفهوم «اسلامی» در جامعه ایران فی‌نفسه در مفهوم «جمهوری» مندرج است. در پایان این نوشتار همچنین اظهار امیدواری می‌شود که در مرحله آخر انقلاب رنگیِ رادیکالیسم سبز، اکثریتی که به احمدی‌نژاد رأی داده است همانند «لحظه سقوط شاهنشاهی»، «فوج فوج به هواداران دولت سبز» بپیوندند.[2]

روایت‌هایی از آنارشیسم سبز مخملی

توسل به بدعت‌گذاری و ساختارشکنی‌های این جبهه برای تغییر نظام سیاسی کشور را حتی در دیدار شبانه محسنی اژه‌ای وزیر اطلاعات با میرحسین موسوی نیز می‌توان مشاهده

---

۱. «استراتژی تشکیل "دولت امید"»؛ *پایگاه اینترنتی شبکه سبز*؛ پنجشنبه ٦ اوت ۲۰۰۹؛ نشر در شبکه سبز ٦ مرداد ۸۸، نشر دوم: پنجشنبه ۱۵ مرداد ۸۸.
۲. پیشین.

کرد. در این گفتگو موسوی بخشی از مافی‌الضمیر خود را برای پیشبرد پروژه «تقلب در انتخابات» در حضور وزیر اطلاعات سابق آشکار می‌سازد. محسنی اژه‌ای درباره این دیدار که در گفتگوی خبری ۲۲:۳۰ مطرح شد، می‌گوید:

من احساس کردم که با صحبت با ایشان باید اطلاعاتی در اختیارشان بگذارم که برخی افراد به دنبال سوءاستفاده هستند و احساس کردم که اگر این ملاقات صورت گیرد، مفید است. زنگ زدیم و خودم مستقیماً با ایشان صحبت کردم و گفتم الآن به منزل شما می‌آیم تا با شما صحبت کنم، ایشان گفتند که دیروقت است اما گفتم که چاره‌ای نیست و در زمان محدودی می‌خواهم با شما صحبت کنم. در آنجا صحبت‌های مختلفی کردیم و به ایشان عرض کردم که آقای موسوی، این مسیری که شما می‌روید به جایی نمی‌رسد؛ اینکه برخی از آقایان به شما اصرار می‌کنند که فقط و فقط ابطال، درست نیست. سخنی که شما می‌گویید جز زحمت برای مردم و همه، چیزی ندارد. شما مطمئن باشید این مسیر شما را به هدف نمی‌رساند و نمی‌شود با زور بگوییم ابطال.

به آقای موسوی گفتم که بر فرض محال اگر انتخابات ابطال شد و شما دوباره رأی نیاوردید، می‌خواهید چه کار کنید. اگر بر فرض دوباره رأی نیاوردید باز هم این وضع تکرار می‌شود. شما دو روز قبل به شورای نگهبان نامه نوشتید، حالا اگر شورای نگهبان رسیدگی کرد و به نتیجه نرسید و انتخابات را ابطال نکرد شما می‌پذیرید یا خیر؟ گفت: نه. ... به آقای موسوی گفتم که شما گفتید ابطال، حالا بر فرض اگر ابطال شد، دوباره باید انتخابات برگزار شود. اما شما که می‌گویید وزارت کشور و شورای نگهبان تخلف کرده‌اند، پس به چه صورت باید انتخابات را برگزار کنند؟ موسوی پاسخ داد: بعد که ما نمی‌گوییم از طریق این مجرا انتخابات برگزار شود.

محسنی اژه‌ای در همین بیانات خود رفتار جریان شکست‌خوردهٔ در انتخابات را دارای ویژگی‌هایی می‌داند که با اهداف «براندازی نرم» و «انقلاب مخملی» جبهه مخالفِ انقلاب همخوانی داشت. او در تبیین مطابقت حوادث پس از انتخابات با انقلاب مخملی می‌گوید:

معمولاً اقدامات به اصطلاح مخملی نتیجه یک فرایند است که در یک پروسه زمانی انجام می‌شود، ولی وقوع آن در شرایطی است که انتخابات وجود دارد. اینکه بگوییم در کشور ما آیا امکان وقوع یک انقلاب مخملی است، بنده می‌گویم خیر و چنین انقلابی در کشور ما به وقوع نمی‌پیوندد؛ اما اینکه آیا دشمن دنبال چنین مسئله‌ای بوده یا نه، می‌گوییم که حتماً بوده است.

در همان ماه‌های ابتدایی (مسئولیتم) معتقد بودم با توجه به اینکه دشمن اقداماتی در طول ۲۶ سال قبل انجام داده بود و هیچ‌کدام آن طور که می‌خواست نتیجه نداشت و به هدف براندازی یا تغییر رفتار جمهوری اسلامی دست نیافت، تلاش کرد آن را از محتوا خالی کند و یک جمهوری اسلامی بی‌محتوا ایجاد کند که با اسلام ناب و موردنظر امام خمینی و مقام معظم رهبری مغایرت داشته باشد و تنها نامی از «جمهوری اسلامی» را با خود داشته باشد. نظامی که با منافع استکبار و نظام سلطه و زیاده‌خواهان تضاد نداشته باشد. آنها قبل از دولت نهم اقداماتی انجام دادند و اجمالاً موفق شدند در بعضی از حوزه‌ها یارگیری کنند و یک امیدواری هم پیدا کرده بودند. اما با روی کار آمدن دولت جدید که موجب احیای گفتمان انقلاب شد، شرایط تغییر کرد. دولت و آقای احمدی‌نژاد شعارهای جدیدی را مطرح کردند و سیاست داخلی و خارجی غیرمنفعلانه و مبتنی بر شعارهای اولیه انقلاب و ارزش‌های اصلی نظام را پیش گرفتند که دشمن آن را برنتافت. لذا معتقد بودیم آنها در چنین شرایطی علاوه بر تحریم‌ها و تبلیغات گسترده‌ای که به راه انداخته بود، آرام نمی‌نشیند و به اقدامات دیگری نیز دست خواهد زد.

مقداری که کار اطلاعاتی کردیم و بر موضوع اشراف یافتیم، دیدیم که برخی کشورها و مشخصاً انگلیس و آمریکا در جهت براندازی نرم که نوعی از انقلاب‌های مخملی است، به شدت مشغول فعالیت هستند و برنامه‌های مختلفی را تحت پوشش‌های گوناگون دنبال می‌کنند و با نزدیک شدن به برخی فعالان سیاسی ما، یارگیری می‌کنند و در برخی حوزه‌ها با پوشش آموزش و تحقیقات و همایش‌ها برنامه‌های خود را دنبال می‌کنند. اندکی که وزارت اطلاعات روی اقدامات نرم مخصوصاً آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها بیشتر کار کرد، تلاش کردیم، هم حساسیت بیشتر دست‌اندرکاران به موضوع را برانگیزیم و هم مردم را با موضوع بیش از پیش آشنا کنیم و هم کسانی که ناخواسته به دلیل عدم آگاهی برنامه‌های آنها را پیش می‌بردند در جریان امر قرار دهیم. در آن زمان هنوز برخی واژه‌ها حتی برای مدیران ما و در میان مردم خیلی واضح نبود و برخی با ناباوری می‌گفتند که براندازی نرم و انقلاب مخملی دیگر چیست؟ ما تلاش داشتیم این آگاهی و حساسیت را ایجاد کنیم تا برخی مسئولان رده دوم و سوم که ممکن بود به این موضوع توجه نداشته باشند، هوشیار شوند و لذا به معاونت مربوط گفتیم که چند کِیس را برای نمونه پیگری کنند.

اولین پرونده‌هایی که از سوی وزارت اطلاعات در خصوص براندازی نرم پیگیری شد

مربوط به هاله اسفندیاری و جهانبگلو و تاجبخش بود که دستگیر شدند و بلافاصله با هیاهوی تبلیغاتی و سر و صداها مواجه شدیم. شرایط به گونه‌ای شد که گرچه برای ما روشن بود دشمن از این طریق دنبال تحقق اهداف خود است اما در ادامه این تعابیر را دیگر به کار نبردم. حتی سیستم قضایی ما به دلیل عدم آشنایی با مسئله و به دلیل آن که چنین جرمی در قوانین ما تعریف نشده، به گونه‌ای بود که زمینه محاکمه کسانی که براندازی نرم را پی‌گیری می‌کردند، وجود نداشت.

در همان ایام دو طیف به ما مراجعه می‌کردند که یکی از این طیف‌ها کسانی بودند که در همایش‌های آنها شرکت کرده بودند و می‌گفتند اکنون که مسئله حساس شده، متوجه شدند مباحث مطرح شده عملی نبود، عده‌ای دیگر هم می‌گفتند که در همایش‌ها شرکت کردند و از بانیان همایش پول هم گرفته‌اند، اما ابراز پشیمانی می‌کردند و طلب کمک می‌کردند. لذا جریانی که به دنبال براندازی بود در حالی که احساس می‌کرد وضعیت قرمز شده برخی افراد را با اعزام به کشورهای دیگر آموزش داده و طیفی را در یکی از کشورهای خلیج فارس که آمریکا نفوذ بیشتری دارد برای آموزش منتقل می‌کردند. البته بعضی از آنها نیز واقعاً به ماهیت قضیه آشنا نبودند. همچنین تحت عنوان آموزش خبرنگاری نیز افرادی جذب شده و آنها را در بعضی کشورهای اروپایی آموزش داده بودند. ما در مرحله اول که آنها به خارج از کشور رفتند، به صورت عمدی جلوی آنها را نگرفتیم تا ماهیت آنها را شناسایی کنیم و عوامل خود را نیز در این مجموعه فرستادیم و با بررسی‌ها مشخص شد که در راستای همان قضیه انقلاب‌های مخملی است. گروه بعدی را که می‌خواستند به خارج ازکشور بفرستند، رفتیم با آنان صحبت کردیم، متوجه شدند و دنبال نکردند و برخی را نیز ممنوع‌الخروج کردیم که بعضی از روزنامه‌ها و سایت‌ها علیه وزارت اطلاعات موضع‌گیری کردند و رسانه‌های غربی نیز هم‌صدا با آنها گفتند که جلوی «خبرنگار و روزنامه‌نگار» را گرفته‌اند.[۱]

مازیار بهاری از فعالان رسانه‌های غربی در ایران و کیان تاج‌بخش از فعالان سیاسی که چند سال گذشته نیز به جرم تلاش برای انقلاب مخملی بازداشت و زندانی شد به بیان مطالبی از تلاش‌های جبهه غرب‌مدار برای ایجاد انقلاب مخملی در طول انتخابات ۸۸ ایران پرداختند که مؤید مطالب گذشته است. مازیار بهاری خبرنگار مجله و سایت نیوزویک در

---

۱. گفتگوی ویژه خبری ۲۲:۳۰ شبکه دوم سیما؛ یکشنبه ۷ تیر ۱۳۸۸.

ایران و فیلمساز شبکه‌های بی‌بی‌سی و کانال چهار انگلستان در نشست مطبوعاتی ۱۰ تیر و ۱۰ مرداد ۱۳۸۸ ضمن آن که حوادث پس از انتخابات را نوعی انقلاب رنگی و مخملی شکست‌خورده توصیف کرد، گفت:

وجهه اول انقلاب مخملی و رنگی رسانه‌ای بودنش است. اگر رسانه را از آن بگیرید، هیچ اتفاقی نمی‌افتد. این تجربه را کشورهای اوکراین، گرجستان و... دیده‌اند و رسانه‌های صوتی و نوشتاری نقش اصلی را در این انقلاب‌ها ایفا کرده‌اند. در ایران نیز هم‌زمان با انتخابات ریاست جمهوری، هجمهٔ گسترده‌ای به طرف ایران شد و ۷۰۰ خبرنگار خارجی به ایران آمدند و تعداد زیادی خبرنگار مقیم نیز در کشور بودند که برای رسانه‌های خارجی کار می‌کردند. برخی افراد برای خوش‌خدمتی به غرب سعی می‌کردند که بگویند انقلاب رنگی و انقلاب سبز در ایران در حال وقوع است و برخی تحت هدایت سرویس خارجی تلاش داشتند سیستم امنیتی ایران را دور بزنند و با کنترل اخبار، انقلاب رنگی، سبز یا مخملی را در ایران محقق سازند.

یکی دیگر از مشخصه‌های انقلاب رنگی این است که دارای جنبه‌های فرهنگی است و با توجه به اینکه غالباً تمایل به غرب داشتند خواسته‌هایی چون گشت ارشاد و حجاب را مطرح می‌کردند. آنها باید خواسته‌های غرب را بیان می‌کردند و جناح طرفدار غرب را کارآمد، دمکراتیک و جناح مخالف را ناکارآمد، متحجر و غیردمکراتیک نشان می‌دادند.

یکی دیگر از مؤلفه‌های انقلاب رنگی این است که متعلق به یک طبقه خاص اجتماعی و طبقه متوسط به بالا در شهرهای بزرگ است که از این انقلاب در تجمعات حمایت می‌کنند. در ایران نیز بعد از انتخابات این تجمعات از طبقه متوسط و مرفه شکل گرفت و در این تجمعات غیرقانونی شرکت کردند اما در مناطق فقیرنشین، سنتی و روستایی این تجمعات نبود. رسانه‌های غربی همچون بی‌بی‌سی علاوه بر اطلاع‌رسانی موضوع، خط و جهت‌دهی نیز می‌کردند و در برنامه بی‌بی‌سی فارسی دیده شد که مکان و زمان تجمعات غیرقانونی را مشخص می‌کردند.

مؤلفه دیگر انقلاب‌های رنگی دو قطبی کردن جامعه توسط رسانه‌هاست. رسانه‌های غربی در آستانه هر انقلاب رنگی تلاش می‌کنند جریان حاکم را به عنوان جریان سنتی و متحجر و ناکارآمد و غیردمکراتیک و در مقابل آن جریان غرب‌مدار را جریانی مدرن و کارآمد و دمکراتیک و اصلاح‌طلب و متعلق به توده‌ها معرفی کنند. جریان معتقد به انقلاب رنگی همیشه خود را قبل از انتخابات پیروز معرفی می‌کند و تأکید می‌کند که هر

چه غیر از پیروزی این جریان رخ دهد، نشانگر بروز تقلب است و رسانه‌های غربی هم با حمایت از جریان مذکور تلاش می‌کنند نظریه فوق را در قالب واقعیت به مردم القا کنند. اگر در جریان انتخابات طرف مدعی پیروزی رأی نیاورد، جریان رهبری انقلاب رنگی شایعه تقلب را مطرح می‌کند و در چنین شرایطی به دو مؤلفه برگزاری تجمعات غیرقانونی حاکمیت و نافرمانی مدنی تمسک می‌جوید و در واقع چانه‌زنی را از خیابان‌ها آغاز می‌کند که در انتخابات اخیر هم این روند طی شد و جریان پیگیر انقلاب رنگی با طرح مکرر موضوع ابطال انتخابات که از مهم‌ترین حلقه‌های این زنجیره است، تلاش کرد چرخه مذکور را کامل کند.

در انتخابات ریاست جمهوری دهم جریان رسانه‌ای غرب که کاندیدا و جریان مورد حمایت خود را بازنده انتخابات می‌دید، در خط مخدوش کردن مشروعیت انتخابات حرکت و حتی پیش از انتخابات شایعه تقلب را مطرح کرد و بعد از انتخابات هم می‌خواست القا کند که کودتای انتخاباتی انجام شده و پوشش تجمعات غیرقانونی و تأکید بر موضوع ابطال انتخابات در این راستا صورت گرفت. گردانندگان رسانه‌های غربی قبل از برگزاری انتخابات با تأکید بر پیروزی کاندیدای موردنظر خود، تلاش کردند حدس و گمان و تحلیل خود را نه در قالب آنچه احتمال وقوع دارد بلکه در قالب خبر از دو ماه قبل از انتخابات به جامعه القا کنند.

من نیز در این مسیر فعالیت کردم. در این فرایند ابتدا در قالب خبر درباره موضوع نگرانی از سلامت انتخابات و وقوع تقلب سخن گفته شد و تلاش کردیم این فرضیه را به جامعه بقبولانیم و در گام بعد با حمایت از یک کاندیدا او را به عنوان پیروز قطعی انتخابات معرفی کنیم. بعد از انتخابات هم گزارشاتی درباره تحولات پس از انتخابات برای نیوزویک و کانال ٤ تلویزیون انگلیس تهیه کردم. به طور مثال در حاشیه تجمع روز دوشنبه ۲۵ خرداد از حمله به پایگاه بسیج فیلمبرداری کردم که این مستند در هر دو رسانه پخش شد.

تجمعات غیرقانونی اساس و ستون انقلاب‌های رنگی هستند و در هر کجا که بخواهد چنین انقلابی صورت گیرد، ابتدا تجمعات غیرقانونی برپا می‌شود. آنچه برای طراحان و عاملان انقلاب رنگی اهمیت دارد این است که تجمعات پوشش رسانه‌ای داشته باشند تا به حالت «بهمن» درآیند و بر این باورند که رشد فزاینده تجمعات غیرقانونی باعث افزایش پوشش خبری آنها شده و پوشش خبری بیشتر موجب می‌شود تجمعات گسترده‌تر

شوند و این حرکت همین طور رشد می‌کند و از آنجا که معمولاً برپا کننده و هدایت‌گر تجمعات یک فرد است، خبرها به صورت یک جانبه به نفع او منتشر و طرف مقابل بایکوت خبری می‌شود. با توجه به الگوی انقلاب‌های رنگی و مخملی می‌توان حوادثی که در هفته‌های پس از انتخابات رخ داد را یک نمونه کلاسیک و شکست‌خورده انقلاب‌های رنگی بدانیم که دارای همان مؤلفه‌هاست و شبکه‌های غربی هم به آن دامن زدند. البته تجربه چنین انقلاب‌هایی در جمهوری چکسلواکی سابق و کشورهای دیگر نشان داد که انقلاب‌های رنگی انقلاب نیستند بلکه یک جنبش فرهنگی هستند که روی خواسته‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی بسیار عمیق بنیان نهاده نشده‌اند و بیشتر خواسته‌های یک طبقه مشخص هستند.

فعالیت مشروعیت‌زدایی رسانه‌های غربی از دولت احمدی‌نژاد به این دلیل است که انتخابات ۸٤ نشان داد مردم‌سالاری دینی مورد اقبال عمومی قرار دارد و پیروزی جریان انقلابی در ایران در منطقه بسیار تأثیرگذار بود و از آنجا که در تحولات عراق و لبنان و فلسطین و بحرین که پس از انتخابات ریاست جمهوری نهم برگزار شده بود، تحلیل این بود که جریان ضدآمریکایی متأثر از پیروزی جریان ضدآمریکایی در ایران به پیروزی رسیده غربی‌ها نمی‌دانستند که در آن شرایط چه باید بکنند. در انتخابات اخیر، غربی‌ها با توجه به سابقه ذهنی و تاریخی که داشتند، فعالانه و آماده‌تر برخورد کردند و از حدود پنج ماه قبل برای آن که زهر پیروزی جریان ضدغربی و ضدآمریکایی در ایران علیه خود را بگیرند، مشارکت مردم که از قبل مشخص بود خیلی گسترده است، هدف گرفتند و با فضاسازی تلاش کردند آن را کم‌رنگ کنند.

اما وقوع انقلاب‌های رنگی به سه دلیل در ایران امکان‌پذیر نیست. دلیل اول اینکه انقلاب‌های رنگی اساساً غربی هستند و اگر از این ویژگی تهی شوند خاصیت دیگری ندارند، در حالی که وقتی به تاریخ ایران به خصوص در قرن اخیر و دهه‌های گذشته نگاه می‌کنیم، می‌بینیم ایرانی‌ها همواره بیگانه‌ستیز و حتی غرب‌ستیز بوده‌اند و هرگاه شائبهٔ نفوذ غرب در یک جریان مطرح شد، ایرانی‌ها با آن مخالفت کردند. دلیل دوم انسجام مردم ایران است که هرگاه مشاهده کنند یک نیروی خارجی در حال دخالت در امور داخلی آنهاست، منسجم و متحد شده و او را پس می‌زنند که نمونه بسیار بارز آن را در جنگ تحمیلی ۸ ساله عراق و متحدان او علیه ایران شاهد بودیم و با وجود چنین روحیه‌ای بحران‌ها را پشت سر می‌گذارد. برخورداری ایران از رهبری مذهبی – سیاسی

از دیگر دلایلی است که مانع از وقوع انقلاب رنگی در ایران می‌شود و بیانات ایشان برای مردم و اکثر جریانات و گروه‌ها فصل‌الخطاب است و هنگامی که ایشان دربارهٔ مسئله‌ای سخن می‌گویند و یا تأکید می‌کنند بحرانی جمع می‌شود، گروه‌ها اختلاف را کنار می‌گذارند و در کنار مردم فرمان رهبری را عملیاتی می‌کنند. ولی غربی‌ها از درک نفوذ و قدرت و پایگاه رهبری در جامعه ایران و تأثیرگذاری ایشان در ساختار حکومت مردم‌سالاری دینی عاجزند.

در انتخابات اخیر پس از سخنرانی رهبری ایران در نماز جمعه، غربی‌ها دچار گیجی شده بودند و خبرسازی آنها به سوی مشروعیت‌زدایی از رهبری نظام رفت و تلاش کردند این ادعا را ثابت کنند که رهبری در ایران فاقد پایگاه مردمی است، ولی این تحلیل هم کاملاً غلط بود.

دولت‌ها و رسانه‌های غربی و شرکت‌های چندملیتی غرب همه اجزای سیستم لیبرال دمکراسی و سرمایه‌داری هستند و روابط ارگانیک و غیرقابل تفکیکی با نظام سرمایه‌داری و لیبرال دمکراسی دارند و رسانه‌ها از اصلی‌ترین اجزای این سیستم به حساب می‌آیند و به همین علت به موضوع رسانه توجه ویژه می‌شود.

شبکه‌های فارسی زبان غربی نیز در حقیقت برای دشمنی با ایران به وجود آمده‌اند و در نهاد شبکه‌های غربی نوعی ضدیت با ایران و استقلال‌طلبی ایرانیان وجود دارد و لذا نمی‌توان چشم و گوش بسته به آنان اعتماد کرد. امروز براندازی در کشورها به صورت نظامی انجام نمی‌شود بلکه این خواسته در قالب تحرکات مسالمت‌آمیز همچون انقلاب‌های رنگی پیگیری می‌شود که باید به صورت کارشناسی در این زمینه تحقیقات و مطالعات صورت گیرد تا آحاد جامعه در جریان فعالیت غربی‌ها قرار گیرند. شبکه‌های فارسی‌زبان آمریکایی و انگلیسی برای تغییر رفتار حکومت ایران به وجود آمده‌اند. در غیر این صورت دل وزارت خارجه انگلیس برای ایرانیان نسوخته که ۱۶ میلیون پوند برای اطلاع‌رسانی صرف و افزایش آگاهی مخاطبان خود هزینه کند که در داخل کشورش هم مورد اعتراض قرار گیرد که چرا با وجود بیکاری گسترده در آن کشور، چنین هزینه‌ای کرده است.

جریانات و افرادی که در ایران به دنبال براندازی نرم هستند، باید بدانند اولین سئوالی که در ذهن مردم شکل می‌گیرد و اگر پاسخ قانع‌کننده نداشته باشد، طرد می‌شوند این است که بعد از براندازی و انقلاب رنگی چه حکومتی می‌خواهند تشکیل دهند. بسیاری از

افرادی که درباره براندازی صحبت می‌کنند درباره آلترناتیو جمهوری اسلامی ساکت می‌مانند و یا از کسانی اسم می‌برند که مشروعیتی در بین مردم ندارند و حتی یک روز نمی‌توانند حاکمیت نیم‌بند در ایران داشته باشند.

جریانات اخیر در تهران فاقد رهبری بود و حتی میرحسین موسوی صرفاً سمبلی برای این جریان تلقی می‌شد که بعد از ۲۰ سال دوری از سیاست وارد موجی شد که او و دوستانش را می‌برد و خواسته‌های فرهنگی و اجتماعی و روانی مردم که با مطالبات غربی‌ها مخلوط بود، نتوانست جریانی را شکل دهد. اگر در آینده از شخص آقای موسوی و کسانی که در تجمعات خیابانی به دعوت و حمایت از او شرکت کرده بودند، سئوال شود چه خواسته و مطالبه‌ای داشتند، نمی‌توانند به طور مشخص بگویند چه می‌خواستند و علت این بود که کسی که ۲۰ سال از سیاست دوری کرده و در فرهنگستان کار کرده و همیشه خود را نقاش معرفی کرده و نهایتاً در چند جلسه مجمع شرکت کرده، نتوانست در قامت سیاست‌مدار موفق ظاهر شود.

بدون تردید گره خوردن سرنوشت گروه‌هایی که در داخل کشور فرصت فعالیت سیاسی دارند با کسانی که جایگاهی بین مردم ندارند، غلط است و مرگ سیاسی آنها را رقم می‌زند و مجاهدین خلق (منافقین) که امروز دیگر از قالب سازمانی به یک فرقه تبدیل شده‌اند، بهترین الگوی عبرت‌آموز برای کسانی است که سودای خروج از حاکمیت و فعالیت سیاسی بیرون از مرزها را دارند. هر کس از مردم ایران دور شود، خواه ناخواه پروسه‌ای را طی می‌کند که گروه رجوی طی کرده و باید به مرگ سیاسی تن دهند و یا مانند اپوزیسیون خارج‌نشین دنبال کاسبی و تجارت بروند و هر از گاه مثل سلطنت‌طلبان یک جمله سیاسی بگویند و خیال کنند که وظیفه خود را انجام داده‌اند و چهره سیاسی هستند.[1]

کیان تاج‌بخش، مشاور سابق بنیاد سوروس در ایران، نیز در نشست مطبوعاتی ۱۰ مرداد و جلسه دادگاه ۳ شهریور به بیان مطالب مشابهی درباره انقلاب‌های مخملی و به تعبیر او «انقلاب‌های انتخاباتی» پرداخت. او در مجموع این دو جلسه گفت:

اتفاقات انتخابات اخیر یک تصادف نبود، نتیجه یک برنامه‌ریزی نسبتاً درازمدت است که عوامل اصلی آن در مجموعه دستگاه‌های دولتی و شبه دولتی آمریکا و غرب ریشه دارد.

---

۱. «مشروح اعترافات نماینده نیوزویک در ایران؛ *پایگاه خبری جهان نیوز*؛ چهارشنبه ۱۰ تیر ۱۳۸۸ و «گزارش کامل اظهارات بهاری و تاج‌بخش در کنفرانس مطبوعاتی»؛ *خبرگزاری ایسنا*؛ ۱۳۸۸/۵/۱۰.

به یک تعبیر حتی می‌توان اغتشاشات را نتیجه برنامه‌ریزی درازمدت سال‌های پس از پایان جنگ تحمیلی دانست که هدف آن خدشه‌دار ساختن نظام ولایت فقیه و مردم‌سالاری دینی بود. البته این پروژه براندازی با انتخابات دهم کلید خورد که با هوشیاری مردم، مسئولان و رهبری ناکام ماند.

در کشورهایی که آمریکا در آن حضور اصلی دارد، عامل اصلی پیشبرد منافع آمریکا برای تغییر رژیم یک نهاد به عنوان NED یا همان صندوق حمایت از دمکراسی است. اما در کشورهایی مثل ایران، این برنامه از حوزه‌های دیگر پیگیری می‌شود که عبارتند از: ۱. حوزه‌های پنهان که شامل سرویس‌های اطلاعاتی مثل سیا است، ۲. حوزه‌های نیمه پنهان مانند مرکز وودرو ویلسون در واشنگتن که از یک سو با سرویس‌های اطلاعاتی و از سوی دیگر با دولت آمریکا در ارتباط است، و ۳. بنیادهای آشکار مثل راکفلر و سوروس. باید توجه داشت که هر سه حوزه در کشورهایی مثل ایران ایفای نقش می‌کنند و با هم هماهنگ هستند.

فرایند براندازی نرم در هفت لایه پیگیری می‌شود که عبارتند از: شناسایی و جذب نخبگان؛ شبکه‌سازی و نهادسازی از طریق معرفی پروژه‌های عملیاتی؛ برگزاری کارگاه‌های آموزشی؛ حمله به پایه و ستون‌های نظام از طریق مشروعیت‌زدایی، اعتبارزدایی و اعتمادزدایی؛ دو قطبی کردن جامعه؛ استفاده از ابزار انتخابات؛ و سرانجام نافرمانی مدنی. در لایه چهارم است که از روش شایعه‌پراکنی، تهمت زدن و نسبت دروغگویی به مسئولین دادن با هدف ایجاد تنفر نسبت به مسئولین استفاده می‌شود. همچنین در بحث انتخابات نیز دو حالت وجود دارد. حالت اول این است که نیروهای ضدنظام در انتخابات موفق شوند. در این صورت وارد دولت می‌شوند و از درون حکومت و استفاده از ابزار قانون به سمت تغییر جامعه و ارزش‌های سنتی حرکت می‌کنند که نمونه آن گورباچف در شوروی است. اما در صورتی که نیروهای مخالف نظام نتوانند موفق شوند مجبور به حرکت به پله هفتم می‌شوند که همان نافرمانی مدنی است. نافرمانی مدنی با دعوت مردم برای تجمع در میادین و شرکت در راهپیمایی‌های غیرقانونی که منجر به اغتشاش و خشونت می‌شود در پی فشار آوردن به نظام است تا نظام عقب‌نشینی کند و جابه‌جایی قدرت صورت گیرد.

اما گذشته از فرایند هفتگانه براندازی نرم باید به سه نوع جریان براندازی در ایران بعد از جنگ تحمیلی اشاره کرد که عبارتند از: شیوه استحاله فرهنگی، استحاله سیاسی و

نافرمانی مدنی که نوع آخر مربوط به انقلاب مخملی است.

در دوره دولت سازندگی شاهد شروع برنامه استحاله فرهنگی بودیم. در آن زمان از طریق شهرداری تهران و تأسیس روزنامه همشهری جذب نخبگان به سمت معرفی ارزش‌های مدرن شهری حرکت می‌کرد که نهایتاً از طریق همین ارگان از دولت اصلاحات حمایت می‌شد. زمانی که کرباسچی در شهرداری بود، از طریق شهرداری شیوه جدید استحاله فرهنگی در کل شهر تهران و بعد هم به بقیه شهرها اشاعه می‌یافت. شواهد نشان می‌دهد آن برنامه‌ها از حمایت آمریکا نیز برخوردار بوده‌اند.

یکی دیگر از این مصادیق، سفر عطریانفر به دعوت بنیاد سوروس به نیویورک و ملاقاتش با شخص سوروس است که نقطهٔ عطف همکاری نیروهای داخلی وخارجی تلقی می‌شود.

با تأسیس دولت اصلاحات در شیوهٔ براندازی تغییراتی مشاهده می‌شود به طوری که استحالهٔ فرهنگی با شعار توسعه سیاسی به استحالهٔ سیاسی تبدیل می‌شود. به دلیل ادامه فعالیت افراد سرشناس جریان‌های سیاسی سازندگی و احزاب اصلاحات و همکاری و حمایت برخی از مسئولین جمهوری اسلامی مثل نماینده جمهوری اسلامی در سازمان ملل در نیویورک و برخی فعالین سیاسی یک حاشیه امن برای این فعالیت‌ها و همکلاسی‌ها بین عناصر داخلی و خارجی ایجاد شد که موجب ایجاد عدم حساسیت نظام نسبت به برنامه‌ریزی‌های طولانی‌مدت شد که می‌توان گفت این عدم حساسیت باعث شد نیروهای غربی به ویژه آمریکایی از دو طریق احزاب سیاسی و NGOهای غیردولتی وارد ایران شوند. اگر ما یکی از اولین نمونه‌های براندازی را ارتباط سفر عطریانفر با بنیاد سوروس قبل از ۱۳۷۶ بدانیم، می‌توانیم نهایت آن را ملاقات مستقیم خاتمی همراه ظریف با سوروس در نیویورک در سال ۱۳۸۵ بدانیم. بنابراین، این یک ارتباط مستمر بوده که ادامه داشته است.

معرفی افراد سیاسی برای شوراهای اسلامی شهر و روستا در ۱۳۷۷ با هدف سیاسی کردن فضای شهر و روستاها که تحت عنوان جامعه مدنی بوده در جهت سیاسی کردن این نهاد مردمی از مبانی قانونی خود بود. زمانی که وارد ایران شدم از طریق همکاران تاج‌زاده به وزارت کشور دعوت شدم و به من گفتند آیا علاقه به شنیدن سخنرانی در خصوص توسعه شهری دارید که من هم قبول کردم و وارد جلسه شدم و بعد از چند دقیقه تاج‌زاده که معاون سیاسی وقت وزارت کشور بود، مرا به سخنرانی دعوت کرد و

من هم گفتم آخرین موضوعی که در دانشگاه بررسی کرده بودم ارائه دادم و دیدم که همه همراهان تاج‌زاده حرف‌های من را یادداشت می‌کنند و تعجب کردم زیرا حرف‌های من ارزش یادداشت کردن نداشت ولی تاج‌زاده با نگاه گفت من حرف‌های شما را پس فردا به شکل زیباتر در جایی می‌گویم.

ترویج و تعمیق تفکر غربی برای سرمایه اجتماعی از مصادیق براندازی نرم است که من در این خصوص به دعوت حجاریان سخنرانی کردم و پس از سخنرانی، حجاریان در جمع حاضرین جلسه گفت این مطلب مفید است زیرا دوره سرمایه انقلابی به پایان رسیده و باید سرمایه اجتماعی را جایگزین آن کنیم و یکی از اهداف سرمایه اجتماعی از دید غربی تقویت جامعه مدنی به عنوان قرارگاه سازمان‌های غیردولتی و مستقل از حکومت برای مقابله با نظام و حکومت از شیوه نافرمانی مدنی است. به این ترتیب، با همکاری چهره‌های سرشناس مثل حجاریان، کتاب شخصی به نام «پات نان» که در خصوص سرمایه اجتماعی است از طریق وزارت کشور ترجمه و چاپ شد و از طریق مرکز پژوهش‌های فرهنگی به بنده سفارش دادند کتاب جامع دیگری در خصوص سرمایه اجتماعی تدوین کنم. با همکاری مستقیم دولت اصلاحات بنیاد سوروس موفق شد که با وزارت بهداشت در ایران یک پروژه همکاری منعقد کند و با ارسال بیش از ۱۰۰ میلیون تومان به وزارت بهداشت از طریق بنیاد سوروس این ارتباط حاصل شد.

همچنین فعالیت گسترده سازمان‌های غیردولتی که در حوزه‌های مختلف فعالیت می‌کنند مثل فرهنگ، جوانان و رسانه‌ها و با معرفی پروژه‌های مختلف به طور مستقیم به تقویت نهادهای پیگیر حقوق بشر غربی یاری می‌رسانند، در جهت براندازی نرم است. سندی دربارهٔ بنیاد هیروس هلندی وجود دارد که نشان می‌دهد بین سال‌های ۲۰۰۶-۲۰۰۳ بیش از ۹ پروژه به طور مستقیم با NGOهای ایرانی همکاری داشته و از آنها حمایت مالی کرده است. هیروس همچنین با حمایت از گروه رسانه‌ای گویا با اعتبار بیش از صدهزار یورو اقدام به راه‌اندازی شبکه تلویزیونی و سایت‌های ضدنظام کرده است. گسترش فعالیت‌های هیروس در ایران به دلیل آن بود که ایران نسبت به فعالیت بنیاد سوروس حساس شده بود و این بنیاد از بنیاد سوروس به عنوان یک پوشش استفاده کرد تا کارهای سوروس به هیروس منتقل شود. این انتقال باعث سفر برخی افراد برای شرکت در کارگاه‌های آموزشی نافرمانی مدنی شده است و مصداق نهایی این ارتباط ورود مدیر ارشد بنیاد سوروس به ایران در سال ۸۲ به دعوت رسمی وزارت خارجه بود که باعث

شد او فرصت کند با چهره‌های دولتی و غیردولتی دیدار کند و کار عملی را در ایران آغاز کند.

حال بعد از اتمام شیوه دوم یعنی استحاله سیاسی به انتخابات دهم می‌رسیم. بعد از شکست طوایف مخالف در انتخابات، تجمعات خیابانی و زیر سئوال بردن مراجع رسمی ایران در همین دوره انتخابات ریاست جمهوری نمونه دیگری از پروژه براندازی نرم بود. در این دوره انتخابات تمام این شیوه‌ها به نوعی در هم ادغام شد یعنی جریان سازندگی و اصلاحات و نافرمانی مدنی و مسئله فرهنگی، سیاسی و نافرمانی مدنی با هم همکاری داشته‌اند و دست به اغتشاش زدند که با هوشیاری مسئولان و مقام معظم رهبری پیروز نشدند.[۱]

این انتخابات بهانه و فرصتی برای اجرای یک نوع برنامه از پیش تعیین شده بود که در ادبیات علمی‌تر از آن با عنوان «انقلاب انتخاباتی» از نوع انقلاب مخملی یاد می‌شود و به این منظور حول انتخابات اقدام به شبهه انداختن درباره صحت شمارش آراء، شایعه‌پراکنی در مورد اعلام نتیجه، زیر سؤال بردن نظام انتخاباتی و مرجع شمارش آراء در یک کشور می‌شود. عوامل مستقیم فعال در جریان پروژه دکتر ناصر هادیان و هادی سمتی که هر دو استاد دانشگاه و عضو یک گروه بودند و نیز احزاب سیاسی اصلاح‌طلب مثل جبهه مشارکت بودند. نقطه اتصال این جریان با پیوند بنیاد سوروس افرادی چون حجاریان و تاج‌زاده بودند که در قالب تحقیقات و عملیات به هم وصل می‌شدند. مؤسسه وودرو ویلسون قرارگاه مهم جریان اصلاح‌طلب در ۱۰- ۱۵ سال گذشته بود و بیشترین دعوت‌ها به آمریکا از افراد در حوزه‌های مختلف از سوی خانم هاله اسفندیاری شکل می‌گرفت. شواهد نشان می‌دهد که ارتباط این بنیاد با سازمان سیا نزدیک است و دکتر هادی سمتی نیز سه سال بورسیه وودرو ویلسون بود و دکتر هادیان بورسیه آقای گری‌سیک در دانشگاه نیویورک بود.[۲]

درباره مطالب مازیار بهاری و کیان تاج‌بخش گفتن چند نکته ضرورت دارد، نخست این که گفتار آنان تنها روایتی از انقلاب مخملی است که آنان خود به طور مستقیم در آن فعال بوده‌اند، اگر نه گستره براندازی نرم و انقلاب مخملی بسیار وسیع‌تر از مطالبی بود که آن‌ها

---

۱. «تاج‌بخش: دولت سازندگی شروع برنامه استحاله فرهنگی بود»؛ *خبرگزاری فارس*؛ ۱۳۸۸/۶/۳ و «تاج‌بخش: عدم حساسیت‌ها زمینه نفوذ نیروهای آمریکایی به ایران را فراهم کرد»؛ *خبرگزاری فارس*؛ ۱۳۸۸/۶/۳.

۲. «گزارش کامل اظهارات بهاری و تاج‌بخش در کنفرانس مطبوعاتی» *خبرگزاری ایسنا*؛ ۱۳۸۸/۵/۱۰.

می‌گفتند. به عبارت دیگر قصه انقلاب رنگی ۸۸ ایران را می‌توان در روایت‌های مختلف بازگو کرد. نکته دیگر آن است که آنان حتی در روایت خود نیز به دلایل مختلف ماجرا را از ابتدا تا انتها بیان نکردند و تنها به ذکر گزینشی برخی مطالب اشاره کردند. به هر طریق برون افتادن این اسرار از پرده به مرور زمان بیشتری نیاز دارد.

اما برای نمونه به ذکر روایتی دیگر از مطالبی که در صفحات گذشته آمد می‌پردازیم تا در این روایت مشاهده کنیم که چگونه پروژه «جامعه مدنی» به «مبارزه مدنی» تبدیل شد. حسین بشیریه از نظریه‌پردازان مهم جبهه تجدیدنظرطلب در نظریه‌پردازی برای انجام این پروژه نقش قابل اعتنایی داشته است. او در گسترش نظریه «جامعه مدنی» در طول دهه ۱۳۷۰ در مراکز دانشگاهی و انتشاراتی نقش بسزایی داشت و در ادامه نیز در تبدیل آن به پروژه «نافرمانی مدنی» به ارایه راهکار و دستورالعمل در قامت ادبیات علمی پرداخت. گرچه رفتارشناسی نظریه‌پردازان این جبهه هر یک به پژوهش جداگانه نیاز دارد، اما در این‌جا به گوشه‌ای از آن فعالیت‌ها می‌پردازیم.

در آبان ۱۳۸۲ «دفتر مطالعات سیاسی وزارت کشور» به درخواست موسوی لاری، وزیر کشور وقت، پروژه‌ای مطالعاتی پیرامون «گذار به دموکراسی» تعریف کرد که اجرای آن طی قراردادی رسمی از سوی معاون وزیر به «حسین بشیریه» سپرده شد. بشیریه که اکنون در بنیاد NED فعالیت دارد در مطلبی که در ۲٦ آبان ۸۲ برای مسئولان دولت اصلاحات می‌نویسد، می‌گوید «هدف از این پژوهش یک مطالعه نظری نیست، بلکه عرضه راهبردهای کاربردی، شیوه‌های عملی و قابل اجرا برای تحقق گذار به یک نظام دموکراتیک است.» وی با اشاره به «ضعف شیوه‌های اصلاح‌طلبی» موجود به عنوان یکی از اصلی‌ترین موانع «گذار»، به پیچیدگی این فرایند اشاره می‌کند و می‌گوید رژیم جمهوری اسلامی از جنس رژیم‌های اروپای شرقی نیست که با مدل‌های کلاسیک از پای درآید. بشیریه مطالعات خود را برای پیشبرد پروژه روی امواج چهارگانه بحران متمرکز ساخت. این چهار بحران عبارتند از: بحران «مشروعیت»، «همبستگی»، «کارآمدی» و «سلطه».

فرایند تدوین نقشه عملیاتی «گذار به دموکراسی» در وزارت کشور دولت اصلاحات در چهار مرحله زیر نظر بشیریه و با همکاری چهار پژوهشگر دیگر، از آبان ۸۲ تا آذر ۸۳ به طول انجامید و فقط در یک مورد، ۲۵ میلیون تومان هزینه این دستورالعمل ۱۰۰ صفحه‌ای شد. در این دستورالعمل، بشیریه توصیه کرد که در صورت شکست اصلاح‌طلبی، باید به سوی ایجاد «بحران سلطه» یا فلج کردن سیستم عصبی حاکمیت رفت و در همین نقطه، باب

نظریه‌پردازی برای ترورهای سیاه را نیز گشود. او با بهره‌گیری از کتاب «موج سوم دموکراسی» نوشته ساموئل هانتینگتون می‌گوید که اصلاح‌طلبان برای فروپاشی رژیم غیر دموکراتیک و در فرآیند گذار باید به سوی «تشکیل نیروهای نظامی رقیب درون کشور یا در کشورهای همسایه» بروند؛ «هسته‌های مقاومت چریکی و شبه نظامی بر ضد رژیم» را پدید آورند؛ در میان نیروهای مسلح و ارتش شکاف اندازند؛ چند دستگی‌های اجتماع را به درون نیروهای نظامی نیز گسترش دهند؛ و حتی بخشی از ارتش را به شورش علیه رژیم غیردموکراتیک ترغیب کنند.[۱]

بشیریه در مصاحبه‌ای که طی ماه‌های ژوئن و آگوست ۲۰۰۹ با نشریه لوگوس از طریق ایمیل انجام می‌دهد نیز به همین مطلب اشاره می‌کند. البته با ذکر این نکته که وی در این مصاحبه به جای آن که با ادبیات تجویزی و «بایدی» سخن بگوید، با گرفتن چهره یک جامعه‌شناس سیاسی ایران با ادبیات توصیفی و «هست»گونه سخن می‌گوید. او که گویی در حال گزارش ماوقع حوادث ایران است در اصل به ارائه راه‌کار و دستورالعمل به پیروان فکری خود می‌پردازد. بشیریه در این مصاحبه می‌گوید:

من فکر می‌کنم که حوادث پس از انتخابات یک عامل شتاب‌دهنده برای وضعیت بالقوه انقلابی بود که در پیش روی دولتی قرار گرفت که در چندین بحران گرفتار آمده است. به طور کلی رژیم‌های ایدئولوژیک اقتدارگرا در حوزه‌هایی مانند مشروعیت ایدئولوژی، ناکارآمدی اجرایی و دولتی، انسجام داخلی طبقه حاکم و ظرفیت سرکوبگری با بحران مواجه می‌شوند. اگر تمامی این بحران‌ها به طور همزمان واقع شوند، وضعیت حاصل را می‌توان وضعیتی انقلابی توصیف کرد. از میان این بحران‌ها مؤلفه‌های لازم برای یک مخالفت سیاسی نظیر نارضایتی مردمی، ایدئولوژی، رهبری و سازمان ظهور می‌یابد.

به عبارت دیگر وضعیت انقلابی به هشت عامل نیاز دارد که چهار عامل آن مربوط به رژیم و چهار عامل مربوط به جنبش انقلابی است. گرچه پس از سال ۸٤ بحران اتحاد و انسجام کنترل شد اما در انتخابات خرداد ۸۸ به طور بی‌سابقه‌ای رخ کرد و بحران نهفته مشروعیت را تقویت کرد. تحولات پس از ۲۲ خرداد را می‌توان از منظر بحران شدید در انسجام و اتحاد طبقه حاکم توضیح داد. روشن است که در نبود بحران انسجام و اتحاد در طبقه حاکم، مشکلات سیاسی، هیچ‌مابه‌ازای سیاسی نخواهد داشت، اما با بروز شکاف

---

۱. فضلی‌نژاد، پیام؛ چگونه پروژه «مبارزه مدنی» به «ترورهای سیاه» تبدیل شد؟»؛ *کیهان*؛ چهارشنبه ۳۰ دی ۱۳۸۸، ش ۱۹۰٦٤؛ ص ١٤.

در درون رژیم، این امر می‌تواند احتمال بسیج سیاسی نیروهای مخالف را شدت بخشد.
در رویدادهای پس از انتخابات، وضعیت اقتصادی، نیروی محرک بسیج سیاسی مردم نبود؛ بلکه سرخوردگی سیاسی طبقه عمدتاً متوسط شهری باعث آن بود. بسیج شدن آن‌ها، برآمده از فاصله بین انتظارات رو به تزاید سیاسی و نتیجه انتخابات بود. فاصله و شکافی که تحمل‌ناپذیر جلوه می‌کرد. بحران اتحاد و انسجام به فعال شدن سیاسی و بسیج طبقات متوسط، ظهور گروه‌های جدید و برخوردهای خشونت‌آمیز منتهی شد. با وجود این، چندپارگی و چنددستگی به بحران سرکوب و استیلا منتهی نشده است؛ در درون نیروهای مسلح آشکارا شکافی دیده نمی‌شود؛ هیچ نیروی نظامی رقیبی هم وجود ندارد و در اراده طبقه حاکم به اعمال قدرت و سرکوب، خدشه‌ای وارد نشده است؛ اما بحران انسجام، مشکلات دیگری برای رژیم‌های ایدئولوژیک به وجود می‌آورد؛ مانند بیشتر شدن بحران مشروعیت که متزلزل‌کننده حاکمیت است، هموار شدن راه برای سازمان یافتن نارضایتی عمومی و ایجاد رهبری و ایدئولوژی مخالف. همه این موارد جملگی به مثابه مؤلفه‌های لازم دیگر برای ایجاد یک وضعیت انقلابی به شمار می‌روند.
روشن است که بسیج توده‌ای شمار زیادی از افراد برای مقاصد سیاسی به سهولت اتفاق نمی‌افتد. رهبران و احزاب سیاسی به ندرت و در شرایط استثنایی مانند حوادث چند روز پس از انتخابات ۲۲ خرداد موفق می‌شوند مردم را در این شمار زیاد به خیابان‌ها دعوت کنند. بسیج توده‌ای را نمی‌توان با وضعیت‌هایی نظیر مشکلات و بحران‌های اقتصادی، ناتوانی دولت، نارضایتی فراگیر توده‌ای یا با سرکوبگری سیاسی توضیح داد. هر چند این وضعیت‌ها می‌توانند در نهایت اجرای سازنده یک بسیج باشند، اما شکل‌گرفتن بسیج به خودی خود نیازمند سازوکارهای مشخصی است. سازوکارهایی که از طریق آن، وضعیت‌های خاص، امکان بروز پیدا می‌کنند.
همان‌گونه که تاریخ بسیج شدن توده‌ها در همه جا نشان داده است، این پدیده امری مکانیکی نیست که به خودی خود تالی شرایط نامطلوب «عینی» اجتماعی، اقتصادی و سیاسی باشد، بلکه مؤلفه اصلی بسیج شدن توده‌ها، برآمده از قرار گرفتن این شرایط عینی در یک مجرای «ذهنی» است. به طور کلی سه نظر در مورد چگونگی و چرایی بسیج توده‌ای وجود دارد: نظریه نخست، بسیج توده‌ای را یک وضعیت نادر روانشناختی یا هستی شناختی می‌داند که برآمده از شکاف غیر قابل تحمل بین انتظارات عمومی و امکان برآورده شدن آنان است. مطابق نظریه دوم، بسیج توده‌ای نه در جامعه توده‌ای

سرکوب شده امکان وقوع دارد و نه در جامعه مدنی توسعه‌یافته نیازی به آن وجود دارد؛ بلکه این وضعیت در جوامع مدنی منفک شده به اجزاء کوچتر مانند ایران امکان ظهور دارد. در این‌جا یک نظریه سوم هم وجود دارد که امکان کنش و بسیج توده‌ای را به چند پارگی درونی طبقه حاکم مرتبط می‌داند.

در خرداد ۱۳۸۸ ایران ترکیبی از سه عامل بسیج توده‌ای را امکان‌پذیر ساخت. نخست آن که یک شکاف تحمل‌ناپذیر بین انتظارات پیش از انتخابات و نتیجه به دست آمده به وجود آمد که نتیجه آن نارضایتی و خشونتی بود که بروز پیدا کرد. برای مدت چند هفته، یک جنبش سیاسی- اجتماعی که پایه در طبقه متوسط شهری داشت حول دو نامزد اصلاح‌طلب (موسوی و کروبی) شکل گرفت که بخش بزرگی از جمعیت را تحت نام جنبش سبز برای تغییر و دگرگونی بسیج کرد.

در روزهای پیش از انتخابات ۲۲ خرداد فضای انتخاباتی جشن و سرور بود. بحث و گفت‌وگو، تجمعات عمومی و مناظره‌های پر حرارت و پیش‌بینی امیدوارانه برای تغییر، مناظره‌های جذاب تلویزیونی بین نامزدهای ریاست جمهوری بود و هیجان عمومی، آزادی نسبی مطبوعات بود و نقد عملکرد دولت، آگهی و تبلیغات سیاسی بود و باز فعال‌سازی گروه‌ها و احزاب سیاسی. اما با اعلان نتایج غیر قابل انتظار انتخابات، فضا به کلی دستخوش تغییر شد و حال و هوای آرزو جای خود را به ناامیدی و خشونت داد. تمرکز یافتن روی موضوع تقلب در انتخابات، قطبی شدن جمعیت را باعث شد و به تظاهرات توده‌ای در خیابان‌ها منتهی شد. هفته نخست پس از انتخابات، اوج شکاف فوق‌الذکر بود، رهبران جنبش نیز در امر تمرکز یافتن و توجه کردن به موضوع تقلب موفق عمل کردند. اما هفته دوم، با آمدن رهبری به نماز جمعه و اصرار بر عدم برگزاری هرگونه تظاهرات خیابانی و تصدیق سلامت انتخابات، اوضاع را تغییر داد.

در مورد عامل دوم، یعنی بحث جامعه مدنی در برابر جامعه توده‌ای، تحولات پدید آمده در دوران سازندگی و اصلاحات، تا اندازه‌ای راه را برای گذر از جامعه توده‌ای به یک جامعه مدنی بخشی و منفک شده هموار کرد. ظهور انجمن‌های مدنی، سازمان‌های مستقل دانشجویی، انجمن‌های نویسندگان و روزنامه‌نگاران، همگی از جمله نشانه‌های این گذار از جامعه توده‌ای به جامعه مدنی بودند. عامل سوم آن‌که، شکاف در درون طبقه حاکم و آگاهی عمومی از این امر در به وجود آمدن این وضعیت بسیار مؤثر بود. شکاف داخلی در چند سطح اتفاق افتاد. در سطح نخست که بین اصولگرایان و اصلاح‌طلبان قرار دارد،

به رغم تفاوت شدید بین آن‌ها نامزد اصلاح‌طلب به تأیید شورای نگهبان رسید و اصلاح‌طلبان هم خود را به قانون اساسی و ولایت فقیه ملتزم نشان دادند. این امر توانست یک حاشیه امنیتی برای طرفداران آن‌ها به وجود آورد که در شمار زیاد به خیابان‌ها بیایند و تظاهرات کنند. اما در سطح دوم، نشانه‌های آشکاری از شکاف بین اصول‌گرایان در قدرت و گروه‌های محافظه‌کار سنت‌گرا در هیأت حاکم (به خصوص بین رفسنجانی و اصول‌گرایان) رخ کرد.

وضعیت به وجود آمده این انتظار یا شاید توهم را به وجود آورد که روحانیون محافظه‌کار سنت‌گرا فعالانه از جنبش سبز حمایت خواهند کرد. از این رو برداشت حاصل این بود که این جنبش از حمایت ضمنی برخی گروه‌های محافظه‌کار، که از سیاست‌های اقتصادی و خارجی اصول‌گرایان ناراضی‌اند، برخوردار است.

در سطح سوم، نشانه‌هایی از آشکار شدن اختلاف در درون اصول‌گرایان، در مجلس و بیرون آن، و بی‌علاقگی بسیاری از نمایندگان مجلس از نامزدی رئیس‌جمهوری احمدی‌نژاد، برای هواداران جریان مخالف می‌توانست از جمله نشانه‌های دلگرم‌کننده باشد. البته پس از اعلان نتایج انتخابات و با قطبی شدن روزافزون رویکردها، برخی از آن شکاف‌های ثانویه با شتاب گروه‌های محافظه‌کار و سنت‌گرا برای حمایت از دولت و مقام رهبری برطرف شد.[1]

چنان که معلوم است بشیریه تلاش می‌کند حوادث پس از انتخابات را تنها به مسائل داخلی مربوط بداند و اصلا نقش بازیگران بین‌المللی و منطقه‌ای و اپوزیسیون را در آن نادیده بگیرد. در کلام او دو پارادوکس عمده خودنمایی می‌کند، نخست این که وی وضعیت آشوب‌زده پس از انتخابات را «رؤیای گروه‌های خارجی» معرفی می‌کند، اما سپس مدعی می‌شود این مسئله اصلا برنامه‌ریزی شده نبوده است. به نظر می‌رسد بشیریه برای افرادی مثل خود به دو کار ویژه اساسی اعتقاد دارد؛ نخست این که در حضور رسانه‌ها و دانشجویان چهره شخصیت‌های علمی را به خود بگیرد و به جای آنکه هنجاری و بایدگونه سخن بگوید، توصیفی و هست‌گونه سخن می‌گوید و از تجویز و دادن راهکار می‌پرهیزد و دوم این که در غیاب رسانه‌ها و در حضور اصحاب سیاست به ذکر نکات عملی و اینکه چه باید کرد، می‌پردازد.

---

۱. «مصاحبه با حسین بشیریه: انقلاب و ضدانقلاب در ایران»؛ نشریه *لوگوس*؛ ۷ دسامبر ۲۰۰۹ (۱۶ آذر ۱۳۸۸).

به عبارت دیگر، برای فهم مطالب گذشته بشیریه گزاره‌های توصیفی او را باید به گزاره‌هایی دستوری و بایدی تبدیل کرد تا موضوع براندازی نرم به روایت بشیریه را بهتر درک کرد. چنان که گفته شد او خود در جزواتی که برای تصمیم‌گیرندگان جبهه اصلاحات تهیه کرده به این تجویزهای عملیاتی پرداخته است.

عبارات بشیریه حتی می‌تواند در رمزگشایی از رفتار جبهه دوم خرداد در ایام پیش از انتخابات و پس از آن به کار آید. به طور نمونه، تاکید این جبهه برای نظرسازی و نشان دادن پیروزی موسوی به این دلیل بود که شکاف و انتظارات و مقدورات را افزایش دهد و به این ترتیب به انجام هدف بسیج توده‌ای پس از انتخابات یاری رساند. همچنین تلاش این جبهه برای پیشبرد پروژه احمدی‌نژاد ستیزی و سیاه‌نمایی از دولت، علاوه بر آن که می‌توانست به تقویت بحران مشروعیت، کارآمدی و شکاف میان طبقه حاکم منجر شود، می‌توانست هدف بسیج توده‌ای را مدد رساند، لذا با وجود محافظه‌کاری شدیدی که بشیریه حتی در انگلیس و هزاران کیلومتر فاصله از خاک ایران در بازگفتن واقعیت‌های حوادث مربوط به انتخابات ۸۸ ایران دارد، اما همین اندازه نیز می‌تواند گوشه‌های دیگری از پازل جنگ نرم علیه جمهوری اسلامی را تکمیل کند. به هر طریق تلاش ما در ادامه نیز این خواهد بود که به تدریج وضوح این تصویر را بیشتر سازیم.

باید توجه کرد که برای فهم اهداف، رفتار و ایدئولوژی جبهه تجدیدنظرطلب باید مطالب همه افرادی مانند مهدوی، حجاریان، تاجیک، بهاری، تاج‌بخش، بشیریه و افراد دیگری که در ادامه به آن‌ها خواهیم پرداخت همه را با هم در نظر بگیریم و با یکدیگر تلفیق کنیم. در این صورت تصویر ذهنی ما از جبهه تجدیدنظرطلب که هر کدام روایتگر بخشی از آن هستند کاملتر خواهد بود. به هر حال، این افراد هر کدام با سطح دانش متفاوت، ذهنیت‌های گوناگون و در شرایط مختلفی لب به سخن گشوده‌اند که همین ادبیات و گفتار آنان را متفاوت کرده است. اصلاً شاید در همین تفاوت‌ها برکت شناخت عمیق‌تر نهفته باشد.

بشیریه در ادامه مصاحبه با لوگوس در جایگاه پیش‌بینی آینده به ارایه راهکارهایی به رادیکالیسم سبز می‌پردازد. او می‌گوید:

> **همان‌طور که می‌دانیم نارضایتی عمومی بدون داشتن تشکل و قدرت بسیج به نتیجه مشخصی ختم نمی‌شود. آن‌چه در مورد تشکل و سازماندهی می‌توان گفت، این است که یک شبکه سازمانی کاملاً قابل، شامل ستادهای انتخاباتی، سازمان‌های دانشجویی، وسایل ارتباطی الکترونیک مانند اینترنت و نظایر آن، در دوران گذشته سر بر آورد که ثابت کرد**

توانایی ارائه کارکردهای ابتدایی را دارد. البته اجبار حکومتی در ایران تاکنون تقریباً ظرفیت سازمانی اپوزیسیون را ویران کرده است ولی امور آنگونه که اینک هست نمی‌ماند. از یک طرف، ظرفیت سازماندهی اپوزیسیون تابع رهبری‌اش است. عده‌ای به عنوان رهبران اپوزیسیون مطرح شده‌اند ولی همان‌طور که معمولا در چنین موقعیت‌هایی رخ می‌دهد، رهبران معتدل به تدریج جای خود را به رهبران رادیکال‌تر می‌دهند، تاکنون موسوی، کروبی و خاتمی جنبش را با احتیاط و میانه‌روی رهبری کرده‌اند. از سوی دیگر آیت‌الله منتظری بیانات مهمی را مطرح کرده است که شورش عمومی علیه نظام دینی را توجیه می‌کند و رژیم را به دلیل رفتار ناعادلانه و بی‌رحمانه با معترضان معزول می‌سازد. جایگزینی تدریجی رهبران رادیکالتر به جای رهبران معتدل همچنین به معنای تغییر اساسی در ایدئولوژی جنبش خواهد بود. آن‌ها از درخواست ابطال انتخابات به سوی به چالش کشیدن مشروعیت کل ساختار قدرت حرکت خواهند کرد.

معمولاً رهبران جنبش‌های انقلابی و اپوزیسیونی را به سه نوع اصلی تقسیم‌بندی کرده‌اند: ایدئولوگ‌ها، سخنوران بسیج‌کننده و مدیران. در موضوع اپوزیسیون سبز که امروز با آن روبه‌رو هستیم، نقش رهبری در یک فرد واحد متمرکز نشده است و از این رو هر سه کارکرد اجرا نمی‌شود. در مقیاس چارچوب‌های کلان ایدئولوژیک، رهبر ایدئولوژیکی وجود ندارد. این جنبش بیش از آن که یک جنبش«ایدئولوژیک» باشد یک جنبش دموکراتیک است. آرمان‌های آن به قدر کافی روشن است و برخی از آن را می‌توان در همین قانون اساسی جاری سراغ گرفت. اعلامیه‌ها و بیانیه‌هایی که از سوی موسوی، کروبی و برخی روحانیان مانند منتظری، صانعی و کدیور صادر می‌شوند، به روشنی به اهداف ایدئولوژیک اشاره دارند. در وضعیت کنونی ظهور یک روحانی مخالف، مانند منتظری، در رهبری جنبش می‌تواند از لحاظ بسیج سیاسی و گروه‌بندی جدید از نیروها و کنشگران سیاسی تفاوت چشمگیری ایجاد کند.[1]

بشیریه که در سال‌های نه چندان دور در ایران زیسته بود و به شرایط زندگی سیاسی در ایران آشنایی دارد، ضمن آن که یک سکولاریست افراطی است اما به گونه‌ای سخن می‌گوید که رادیکالیسم سبز و جریان تجدیدنظرطلب نه تنها از سخنان او به طور ناخواسته متضرر نشود، بلکه تلاش می‌کند متناسب با شرایط زندگی سیاسی در ایران سخن بگوید. به همین

---

۱. پیشین.

دلیل است که او چندان درباره ماهیت دین زدای رادیکالیسم سبز سخنی نمی‌گوید و به نمادهای مذهبی و حتی روحانیانی نظیر صانعی و منتظری متوسل می‌شود. نکته قابل توجهی که بشیریه تلاش می‌کند به تأثیرپذیران از افکار خود علامت بدهد این است که آنان آشوب‌های خرداد ۸۸ را با قیام پانزده خرداد ٤۲ مقایسه کنند. او تلاش می‌کند ماهیت هر دو را یکسان معرفی کند که لاجرم می‌توانند نتیجه یکسانی هم در برداشته باشند. لذا تأکید او بر میدان‌داری افرادی همچون منتظری از این منظر بود.

آیت‌الله خمینی هم در آن سال به همین ترتیب خواهان اجرای صحیح قانون اساسی بود. اما یک جنبش یا شورش تدافعی و با ایدئولوژی تدافعی می‌تواند مانند انقلاب پیوریتن در انگلستان و انقلاب آمریکا به یک حرکت انقلابی با ایدئولوژی تهاجمی تبدیل شود. من فکر می‌کنم که جنبش سبز می‌تواند ایده‌آل‌های انقلاب مشروطیت ۱۲۸۵ و نیز آرمان‌های مراحل ابتدایی انقلاب ۱۳۵۷ را دوباره زنده کند.

این اقدام موضوعی مطلوب است، چرا که اساسی‌ترین تضاد و شکاف سیاسی در ایران از پایان قرن نوزدهم به این سو، تضاد و شکاف بین خودکامگی (چه از نوع سلطنتی آن و چه مرتبط با روحانیت) و دموکراسی یا حاکمیت مردمی بوده است. با این همه، برای آن که این جنبش تهاجمی‌تر شود لازم است که ایدئولوژی آن از ایدئولوژی دین‌سالارانه غالب بر قانون اساسی موجود، متمایز و منفک شود؛ و این همان چیزی است که به نظر می‌رسد رهبری کنونی مخالفین تمایلی به انجام آن ندارند.

اگر مجلس خبرگان بتواند استقلال خود را از دفتر رهبری بازستاند و بتواند روحانیت را در سطح کلان آن نمایندگی کند، وجه دموکراتیک حکومت دین‌سالارانه تا حد زیادی تقویت خواهد شد. در آن صورت، استقلال روحانیت به عنوان گروه اصلی رهبری در یک گذار احتمالی از دین‌سالاری استبدادخواه به یک دین‌سالاری مشروطه، یا حتی به یک دموکراسی ساده و صرف، حاصل خواهد شد. البته ساختار مدیریتی رهبری (اپوزیسیون) از درهم تنیدگی خوبی برخوردار نیست. قاعده این است که رهبری مخالفان در جنبش‌های انقلابی، اهمیتی تعیین‌کننده پیدا می‌کنند و در چنین وضعیتی است که ایفای نقش می‌کند و دوم زمانی که رژیم در وضعیت تزلزل و تردید در استفاده از خشونت است، در نتیجه مخالفان فرصت بسیج نیروها را پیدا می‌کنند.

انقلاب‌ها صرفاً به دلیل نارضایتی توده‌ها یا ظهور جنبش بزرگ مخالفان، یا با پدیدار شدن یک ایدئولوژی و رهبری انقلابی اتفاق نمی‌افتند؛ حتی اگر علاوه بر همه این‌ها، رژیم دچار

بحران‌های شدید مشروعیت و کارآمدی و انسجام باشد هم انقلاب واقع نخواهد شد. آن‌چه ناقوس مرگ رژیم‌های اقتدارگر را به صدا در می‌آورد، بحران در اعمال زور و فرمانروایی است که به واسطه قرار دادن مستمر مردم در برابر سرکوب شدید و توسل به تمام اشکال ممکن در مبارزه سیاسی، حاصل می‌آید. در وضعیت کنونی ظهور یک روحانی مخالف، مانند منتظری، در رهبری جنبش می‌تواند از لحاظ بسیج سیاسی و گروه‌بندی جدید از نیروها و کنشگران سیاسی، تفاوت چشمگیری ایجاد کند.

در این سخنان بشیریه چند نکته مهم قابل توجه به نظر می‌رسد. نخست این که وی دیگر از مبحث انقلاب‌های رنگی پا را فراتر می‌گذارد و به مرحله نسخه‌نویسی برای انقلاب‌های تمام عیار کلاسیک می‌رسد. او عملاً از رهبران رادیکالیسم سبز می‌خواهد که با مرتفع کردن دو نقیصه رهبری و ایدئولوژی تهاجمی، از مرحله «قیام» به مرحله «انقلاب» گام بگذارند همان‌طور که امام خمینی پس از قیام پانزده خرداد چنین کرد و پانزده سال بعد به انقلاب رسید.

نکته دیگر و متناقض‌نما این است که او برای براندازی یک حکومت دینی اصرار دارد که از روحانیان بلندپایه و در سطح مرجعیت اما همسو با جبهه تجدیدنظرطلب بهره ببرد. بشیریه در ارائه این نظریه ابایی ندارد که به ابزاری بودن این افراد اشاره کند و بگوید که وجود آن‌ها برای وقوع انقلاب ضروری است. اگر نه روشن است که هدف آن‌ها سکولاریسم و دین‌زدایی از جامعه است. به تعبیر مسامحه‌آمیز، بشیریه توصیه می‌کند که با مذهب به جنگ مذهب بروید. باید انعکاس مطالب سخنان روحانیان نادری را که به هر دلیلی سخن دلخواه این جبهه را بر زبان می‌آورند گسترش داد. اگر نه مرجعیت دینی چنانچه به گسترش فرهنگ دینی در جامعه و حکومت بینجامد، از نگاه آنان تفاوتی با یکدیگر ندارند.

روشنفکر سکولار نه به فقاهت اعتقاد دارد و نه به دین به معنای یک وجود غیربشری، البته اگر به دین اعتقادی داشته باشد. به این ترتیب دیگر مرجعیت دینی سالبه به انتفاع موضوع است. اما از آن‌جا که عقل سوداگر سکولاریستی از هیچ ابزاری برای رسیدن به هدف دریغ نمی‌کند، حتی اگر یک «آیت‌الله» نیز بتواند در عمل و کلام به اهداف سکولاریستی آنان یاری رساند از آن استقبال کرده و بر روی آن سرمایه‌گذاری می‌کنند.

اما نفاق روشنفکری سکولار امروز به این موضوع منحصر نمی‌شود. روشنفکر سکولار امروز چون خود را به طبقه متوسط شهری متعلق می‌داند (آن هم با تفسیر مدرنیستی) دموکراسی را تنها تا جایی قبول دارد که منافع آنان را برآورده سازد. به عبارت دیگر از نگاه آنان دموکراسی تنها تا جایی درست است که نامزدهای جبهه غرب مدار و کسانی که به

تقویت سکولاریسم منجر می‌شوند در انتخابات به قدرت برسند. از نگاه آنان دموکراسی با سکولاریسم و غربی شدن ترادف دارد. نفاق روشنفکر سکولار امروزی از آن برمی‌خیزد که خود را پشت واژه‌های دموکراسی و مردم‌سالاری پنهان کرده است. به این دلیل است که مانند اسلاف خود در دوران مشروطه به مردم فحش نمی‌دهد. روشنفکر سکولار امروز برای آن که جایگاه خود را در جامعه از دست ندهد آموخته است که دیگر به جامعه ناسزا نگوید و نفرین نکند. در عوض هر گاه که از مردم و جامعه خود که او را پس زده است دلگیر می‌شود سیل ناسزاهای خود را به حکومت «اقتدارگرا» گسیل می‌کند. در واقع طنز تلخ این است که این افراد با مخالفت کردن با اصول دموکراسی و آرای اکثریت برای آن که سخن ناحق خود را در پوشش مقبولات جامعه کادوپیچ کنند از در دفاع از مردم و دموکراسی وارد می‌شوند. از یک سو با کمک‌های مالی و رسانه‌ای دولت های غربی در برابر آرای اکثریت ایستادگی می‌کنند و از سوی دیگر با نام آزادی و دموکراسی به تئوریزه کردن انقلاب و براندازی نظامی که اکثریت را در تعیین سرنوشت خویش سهیم کرده است می‌پردازند.

در انتخابات دهم ریاست جمهوری تمام مخالفان و موافقان جمهوری اسلامی هر کدام به دلیلی از یک نماینده حمایت کردند و به تعبیر دیگر هر کدام به طور نسبی دارای نماینده‌ای در این انتخابات بودند. در جدی‌ترین انتخابات بی‌نظیر پس از انقلاب، نامزدی از سوی اکثریت به پیروزی رسید که بیشتر آرای مردم شهرستان‌ها، روستاها، طبقات پایین و ساکنان جنوب شهر که اکثر جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند، نمایندگی می‌کرد. منتخب انتخابات ۸۸ به این دلیل که دولت‌های غربی با وی مخالف بودند و به دلایل مختلف مربوط به این انتخابات که نماینده نیروهای مذهبی به شمار می‌رفت، مورد تأیید روشنفکران سکولار قرار نگرفت؛ اما جالب این‌جاست که این گروه به جای آن که به اندیشه‌های توتالیتریستی لیبرالیستی خود اقرار کند و بگوید تنها دموکراسی را تا جایی که نماینده سکولارها به قدرت برسد، قبول دارد، برای آن که راز خود را در پرده نگاه دارد به ادعای تقلب روی آورد تا باز از روی طلبکاری به برچسب‌زنی به حکومت دینی بپردازد.

آنها که در خلوت خود به مردم ناسزا می‌گویند و آرای آنان را به مسائلی نظیر جهل و فروختن رأی خویش به مقداری «صدقه» و «آش رشته» نسبت می‌دهند،[1] در رسانه‌ها از اقتدارگرایی و دیکتاتوری «جمهوری‌اسلامی» سخن می‌گویند. در واقع روشنفکران سکولار

---

۱. برای نمونه بنگرید به: «انفعال دانشجویان باعث پیروزی احمدی‌نژاد می‌شود»؛ *پایگاه اینترنتی قلم*، یکشنبه ٦ اردیبهشت ۱۳۸۸.

هیچ‌گاه به مردم و دموکراسی به این معنا که اکثریت ایرانیان سخن بگویند، اعتقادی نداشتند. سخن گفتن از «رأی کیفی» و «رأی کمی» و توهین به آرای روستائیان و شهرستانیان و طبقات پایین جامعه یادآور دموکراسی‌های کلاسیک آتن است که در آن ضعفایی نظیر زنان و بردگان شهروند محسوب نمی‌شدند و تنها «شهروندان» حق رأی داشتند. اینان در نقاب لفاظی با واژه‌هایی نظیر دموکراسی و جامعه مدنی بدون آن که در قاموس خود از شهروند درجه یک و درجه دو سخن بگویند، اما به طور نانوشته و جزم‌گرایانه به آن اعتقاد داشته و التزام عملی دارند. از این پدیده‌ای که ذکر آن گذشت با تعابیر متفاوتی یاد شده است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: «دیکتاتوری مدرن»، «دیکتاتوری در نقاب روشنفکری»، «جیغ بورژوازی»، «دیکتاتوری تهرانی‌ها بر ایرانی‌ها» و «اشرافیت سبز».[۱]

در واقع از زمانی که فلسفه سیاسی کلاسیک مقبولیت خود را از دست داد و فلسفه‌های گذشته درباره دموکراسی جایگاه خود را از دست دادند بسیاری از نظریه‌پردازان غربی به سوی نخبه‌گرایی و اشرافیت جدید روی آوردند که نمونه آن را می‌توان در کتاب «موج سوم دموکراسی» هانتینگتون مشاهده کرد. اما این بار آن‌ها بی‌سر و صدا و بدون آن که اصولا علیه دموکراسی سخن بگویند اشرافیت جدید را در بازی واژه‌ها جایگزین دموکراسی کردند. به این ترتیب از منظر روشنفکران سکولار ایران هم، مفهوم «دموکراسی» به اشرافیت نخبگان جدید و دستیابی به نظام‌های سکولار دلالت دارد، اگر نه آرای عمومی از نظر آنان چیز مهمی نیست و می‌تواند از طریق رسانه‌ها و بهره‌گیری از فنون مختلف آن‌ها را جهت داد. عصبانیت روشنفکر تبدیل شده به تئوریسین بورژواها و آریستوکرات‌های نوپا، در انتخابات دهم ریاست‌جمهوری از آنجاست که چرا اکثریت جامعه ایران و به تعبیر آنان «توده» فریب رسانه و لفاظی‌های آنها را نخورد.

چنان که در مبحث انقلاب رنگی گذشت، آن‌ها می‌آموزند و می‌آموزانند که چگونه در جوامعی مانند ایران با استفاده از برخی روش‌های نرم نوین و البته بعضاً پوپولیستی به حاکمیت نیروهای غرب‌مدار قوام بخشند؛ حتی اگر در انتخابات نتوانند آرای اکثریت را کسب کنند. تبعیض آرا از سوی روشنفکران سکولار و جبهه تجدیدنظرطلب رسوایی مدعیان دموکراسی را در پی داشت که در طول دهه‌ها قیافه دموکراتیک به خود گرفته بودند و انتخابات دهم ریاست جمهوری بار دیگر نشان داد مسئله دموکراسی و مردم‌سالاری در ایران

---

۱. به طور نمونه بنگرید به: «اشرافیت سبز، انقلاب و ضد انقلاب»: هفته‌نامه پنجره؛ شنبه ۲۳ آبان ۱۳۸۸، ش ۱۹، ص ۱۲.

بدون حضور نیروهای مذهبی و رهبری دینی ارزشی مرده است که امکان تحقق ندارد. جبهه سکولار و تجدیدنظرطلب به دلیل پیوندهایی که با غرب و دولت‌های غربی دارد از منافع اکثریت ایرانیان گسسته است و اصولاً غربی شدن را با دموکراسی اشتباه گرفته است.

در رفتارشناسی جبهه تجدیدنظرطلب باید دقت داشت که هدف دستیابی به انقلاب مخملی تنها تا هفته‌های نخست بعد از انتخابات پیگیری می‌شد. اما در ماه‌های پس از آن که به طور مشخص در روز عاشورای حسینی خود را نشان داد این هدف جای خود را به دستیابی به انقلابی کلاسیک داد. چنان که در آموزه‌های رادیکالیستی بشیریه هم مشاهده می‌شود، وی به معتقدان نظریات خود پیگیری انقلابی از جنس انقلاب‌های کلاسیک را توصیه می‌کند. نکته جالب این‌جا است که تاریخ انتشار این مطلب در دو سه هفته پیش از یکشنبه ٦ دی (عاشورای حسینی) است. یعنی همان روزی که رسانه‌های بیگانه تلاش کردند آن را به مانند روزهای انقلاب اسلامی ۵۷ ترسیم کنند و رسانه‌های مخالف جمهوری‌اسلامی از صبح همان روز به پوشش گسترده خبری درباره آن پرداختند تا شاید بتوانند جمعیت زیادی را برای وقوع انقلابی کلاسیک به خیابان انقلاب بکشانند. الگوگیری از روش‌های انقلاب اسلامی برای سرنگونی آن موجب شده بود که برخی از نویسندگان داخلی از این روش با عنوان روش «انگلی» یاد کنند.

مهم‌ترین شکست روش انگلی در به کارگیری روش «اسب تروا» در روز ۲۲ بهمن ۸۸ بود که قرار بود مطابق این روش و با پوشش خبری رسانه‌های مخالف انقلاب اسلامی رادیکالیسم سبز در ۲۲ بهمن ابتدا به طور پنهان در راهپیمایی آن روز شرکت کند و در فرصت مناسب نقاب خویش را بدرد و راهپیمایی را به سود مخالفان جمهوری اسلامی تغییر دهد. این پیشنهاد که از سوی افرادی همچون عطاءالله مهاجرانی ارائه شد به دلیل حضور گسترده مردم در راهپیمایی ۲۲ بهمن و از دست رفتن موقعیت هشت ماه گذشته رادیکالیسم سبز و ریزش هواداران با شکست کامل مواجه شد و انتقادهای گسترده جریان اپوزیسیون علیه مهاجرانی را در پی داشت.

اکنون که نظریه‌پردازان این جبهه با میراث‌بری از اندیشه‌های جامعه‌شناسی سیاسی افرادی همچون مارکس و میشل فوکو معتقدند می‌توان با انجام یک انقلاب، انقلاب اسلامی را شکست داد به ارائه مشاوره و توصیه به دولتمردان غربی هم می‌پردازند. به طور مثال بشیریه در پایان مصاحبه خود با نشریه لوگوس به دولت‌های مخالف جمهوری‌اسلامی توصیه می‌کند از ایجاد رابطه و تعامل با جمهوری اسلامی به شدت پرهیز کنند. بشیریه می‌گوید:

من قطعاً با نظر آن‌ها[یی] موافقم که مخالف تعامل هستند، من هم فکر می‌کنم که تعامل با رژیمی که با بحران عمیق مشروعیت مواجه است، [به آن] مشروعیت می‌بخشد. از طرف دیگر به جنبش رو به رشد و دموکراتیک مخالفان، احساس جداماندگی را القا می‌کند؛ جنبشی که انتظار حمایت معنوی و اخلاقی از تمام کشورهای دموکراتیک دارد. اکنون برای دولت آمریکا بدترین زمان ممکن برای پی گرفتن سیاست تعامل با ایران است. زیرا رژیم در بدترین حالت خود است. سیاست تعامل با ایران باید زمانی دنبال می‌شد که رژیم ایران در بهترین حالت خود، در زمان ریاست جمهوری خاتمی، قرار داشت.

یکی از عوامل مشخصی که در این مورد خاص باید آن را به حساب آورد، تأثیری است که این تعامل در کوتاه‌مدت و درازمدت بر نیروهای دموکراتیک مخالف ایران خواهد گذاشت. هر چند استنباط کنونی حکومت ایران این است که هیچ تهدیدی در حال حاضر از جانب دولت آمریکا متوجهش نیست واین امر ممکن است احساس راحتی بیشتری را در سرکوب مخالفان برایش در برداشته باشد و از این رو حکومت به شکلی غیرمستقیم از جهت‌گیری جدید در سیاست خارجی در آمریکا منتفع شده باشد. اما هر گونه سیاست تعاملی به طور قطع باعث دادن اعتماد به نفس به حکومت خواهد شد. همان‌گونه که نتیجه‌ای عکس بر روی جریان دموکراتیک مخالف خواهد گذاشت که این خود نمونه دیگری از الگوی آشنای سیاست خارجی است که در دوران جنگ سرد مرسوم و معمول بود. ... در مورد روابط ایران و آمریکا، دولت آمریکا پیش از این تجربه‌ای مشابه را از سر گذرانده است، وقتی که به تدریج حمایت خود را از پشت رژیم شاه برداشت، این به تدریج باعث دلگرمی مخالفان شاه شد.[1]

راهبرد جنگ مذهب علیه مذهب

چنان که در رفتارشناسی رادیکالیسم سبز و توصیه‌های حسین بشیریه مشاهده کردیم در یک جامعه دینی مانند ایران با شعارهای غیر دینی نمی‌توان به موفقیت خوشبین بود، همان‌طور که تجربه تاریخی گذشته ایرانیان هم مؤید این مطلب است. به ویژه آن که هدف از این فعالیت اجتماعی سرنگونی یک حکومت دینی به رهبری مرجعیت دینی باشد. در چنین وضعیتی احتمال موفقیت حتی از قبل هم کمتر می‌شود. راهکاری که نظریه‌پردازان جبهه

---

۱. «مصاحبه با حسین بشیریه: انقلاب و ضد انقلاب در ایران»؛ نشریه *لوگوس*؛ ۷ دسامبر ۲۰۰۹ (۱٦ آذر ۱۳۸۸).

تجدیدنظرطلب در این شرایط به طور اجماعی پیشنهاد می‌کنند این است که: با شعارهای دینی به مقابله با حکومت دینی بروید. با لامذهبی نمی‌توان به جنگ مذهب رفت، به این منظور نیاز است که از نمادهای مذهبی استفاده شود.

برای مقابله با اندیشه‌های امام خمینی نمی‌توان از آرای افرادی مانند میشل فوکو و هابرماس استفاده کرد و به نتیجه مطلوب رسید، بلکه به این منظور باید از اختلاف علمی و احتمالی فقهای دیگر با امام بهره برد. اما نکته جالبتر این‌جاست که جبهه مذکور در سال‌های اخیر با امام خمینی(ره) به جنگ امام خمینی آمده است. آنان آموخته‌اند که اندیشه‌های امام خمینی(ره) را از محتوا خالی کنند و از آن نه به عنوان یک نظام فکری منسجم بلکه به عنوان پاره‌گزاره‌هایی تک بهره ببرند.

امام خمینی تا این اندازه ارزش دارد و می‌توان به آن استناد کرد که تنها بگوید «میزان رأی ملت است.» از نظر این جبهه برای حذف دستاوردها و اندیشه‌های امام خمینی نیاز است با تکرار برخی گزاره‌هایی از ایشان که صدر و ذیل آن‌ها حذف شده است به اثبات مدعای خود پرداخت. از آن‌جا که ایشان دیگر حضور ندارند، این عده در اتخاذ این روش جسارت و جرأت بیشتری پیدا کرده‌اند. به عبارت دیگر، برای ارائه ایدئولوژی مبارزاتی با جمهوری اسلامی، ایدئولوژی رقیب باید دارای ویژگی شبه‌مذهبی باشد. تولید ایدئولوژی مذکور نباید از مباحث دینی و مسائل مربوط به روحانیت بیگانه باشد.

چنان که در فصل نخست مشاهده کردیم این ایدئولوژی تجدیدنظرطلب سال‌ها در حال تولید و توزیع بوده است. اما در وضعیت جدید به طور آگاهانه و مؤکد از آن استقبال می‌شود. از نگاه نظریه‌پردازان براندازی برای سرنگونی انقلاب اسلامی امروز به دو مسئله مهم نیاز است؛ ایدئولوژی و رهبری. در چنین شرایطی دو حالت پیش می‌آید نخست این که به ترویج ایدئولوژی رقیب و تجدیدنظرطلب توجه مضاعفی می‌شود و دیگر آن که ایدئولوگ‌های این جبهه نیز خود مدعی رهبری جنبش می‌شوند. بر اساس همین واقعیت است که روشنفکران سکولاری نظیر سروش و ملکیان که از ادبیات مذهبی نیز بهره می‌برند اهمیت می‌یابند و اقبال به روحانیونی نظیر صانعی و منتظری بیشتر می‌شود. همچنین به همین دلیل است که گروه رهبری پنج نفره رادیکالیسم سبز متشکل از نیروهای فکری این جبهه یعنی سروش، مهاجرانی، کدیور، گنجی و عبدالعلی بازرگان در خارج از کشور شکل می‌گیرد.

در واقع پس از شکست انقلاب رنگی در ایران، این افراد به نتیجه رسیدند که امکان وقوع چنین انقلابی در ایران وجود ندارد و باید با رادیکالیزه‌تر کردن وضعیت، انقلابی تمام عیار در

ایران شکل داد. از نظر آنان در شرایط جدید، باید رهبری این اغتشاشات از داخل کشور خارج می‌شد و به این گروه پنج نفره انتقال می‌یافت. آن‌ها افرادی نظیر موسوی و خاتمی و کروبی را دارای ظرفیت رهبری انقلابی نمی‌دانستند. در ادامه به ذکر برخی مواضع و ایدئولوژی‌پردازی‌های این افراد می‌پردازیم.

پس از قیام ۹ دی مردم تهران و سراسر ایران علیه جریان فتنه و آشوبگر پس از انتخابات که به صورت بی‌نظیری برگزار شد، رهبران این آتش‌افروزی‌ها با خشم عمومی ایرانیان مواجه شدند.

در این قیام بی‌سابقه تظاهرکنندگان به روش‌های مختلف نارضایتی و خشم خود را از رهبران فتنه و افرادی مانند موسوی و کروبی و خاتمی نشان دادند. شعارهای تند و از دل برآمده این افراد که به دلیل بی‌حرمتی به عاشورای حسینی از سوی رادیکالیسم سبز شدت یافته بود، این پیام را به آن‌ها و اپوزیسیون مقیم خارج داد که رهبران داخلی تجدیدنظرطلب دیگر از توانایی رهبری برخوردار نیستند. اگر تا چند ماه پیش این احتمال وجود داشت که شاید آنان بتوانند دوباره به بسیج توده‌ای دست بزنند، دیگر آن روزنه نیز بسته شده است. در عصبانیت و شوک چنین وضعیتی، بخش رادیکال‌تر و فراری جریان تجدیدنظرطلب تلاش کرد تحت شورای ۵ نفره رهبری این جریان را بر عهده بگیرد. لذا این شورا که البته به دلیل اختلافات داخلی دوام چندانی هم نیاورد، در یکشنبه ۱۳ دی ماه ۸۸ بیانیه‌ای با عنوان «بیانیه ۵ تن از روشنفکران» صادر کرد.

در بخش‌هایی از این بیانیه چنین آمده است: «شش ماه پیش میلیون‌ها نفر از مردم ایران به خیابان‌ها آمدند تا حق پایمال‌شده خود در انتخابات خیانت‌آلود را مطالبه کنند و به تحقیر و توهین مستمر ملت توسط حکومت اعتراض نمایند... درگذشت فقیه عالیقدر آیت‌الله منتظری که در پنج دهه گذشته، به خصوص شش ماه اخیر از حقوق اساسی ملت دفاعی جانانه کرده بود و این که در حساس‌ترین شرایط آنان را ترک می‌کرد، چون «رهبر معنوی جنبش» درخشید و جان تازه‌ای به جنبش بخشید و ظلم‌هایی که بر او رفته بود زبانه‌های خشم ملت را در آستانه ماه محرم، ماه حق‌طلبی و قیام علیه استبداد و ستم بلندتر کرده بود. اعتراضات مردم، طبق سنت طولانی تاریخ در فرهنگ تشیع، در روز عاشورا به اوج خود رسید و ملت آگاه با درس گرفتن از پیام حسینی، ظلم زمانه را نشانه گرفت... کینه و نفرتی که در سی سال گذشته در سطوح مختلف جامعه انباشته شده، بسیار عمیق و ریشه‌دار است. این نارضایتی ژرف توان تخریبی عظیمی دارد که در صورت فوران، موج گسترده‌ای از خشونت را در سطوح مختلف جامعه

ایران دامن خواهد زد.»[1]

در واقع این جمعیت معدود پس از رجزخوانی‌های خود به یک حقیقت آشکار اشاره کردند و آن هم «ماهیت خشونت‌طلبانه» رادیکالیسم سبز بود: «موج گسترده‌ای از خشونت» که به گفته آنان «سطوح مختلف جامعه» را دامن بزند. افرادی که در راهپیمایی ۹ دی حضور داشتند و همچنین تجمعات طرفداران رادیکالیسم سبز را در روز عاشورای حسینی و برخی مناسبت‌های گذشته دیده بودند؛ یک تفاوت مهم در آن‌ها مشاهده می‌کردند. در روز راهپیمایی ۹ دی زندگی در شهر تهران و خیابان انقلاب و خیابان‌های اطراف آن جریان داشت. مغازه‌ها باز بودند و کسبه محل از این که قرار بود طرفداران انقلاب اسلامی در آن محل تجمع کنند هراسی نداشتند. آن‌ها براساس تجربه سه دهه گذشته می‌دانستند جمعیت گسترده طرفداران انقلاب اسلامی به سیاق گذشته تظاهراتی آرام را برگزار خواهد کرد و پس از اتمام مراسم به آرامی خیابان‌ها را ترک خواهد کرد. لذا مغازه‌ها باز بودند و برخلاف تجمعات آشوب‌آفرین طرفداران سبز که مغازه‌داران از بیم خسارت و دزدی اموال مغازه‌ها را می‌بستند، همچنان با خاطری آسوده به کسب خود مشغول بودند. لذا برخلاف انبوهی از برچسب‌زنی‌هایی که در بیانیه فوق وجود داشت، ایرانیان می‌دانستند که انقلاب اسلامی و نظام مردمی برخاسته از آن به امنیت، نظم و منافع جامعه وفادار است و واژه‌ها نمی‌توانستند این عین‌الیقین را از آنان بگیرند.

در بخش اصلی بیانیه فوق چنین آمده است: «در مرحله کنونی مهم‌ترین مطالبات جنبش را می‌توان به قرار زیر اعلام و بر مبنای آن تحرک آینده جنبش و مناسبات آن با حاکمیت را تنظیم کرد. بخشی از این خواسته‌ها را آقای میرحسین موسوی در بیانیه هفدهم خود آورده است که با توجه به تنگناهای سیاسی داخل کشور جنبه حداقلی دارد. ما ضمن حمایت کامل از مواضع رهبران جنبش در داخل کشور (موسوی، کروبی و خاتمی) روایت خود را از خواسته‌های بهینه جنبش سبز مردم ایران در این مرحله به شرح ذیل اعلام می‌کنیم...» در این بیانیه خواسته‌هایی نظیر برگزاری انتخابات مجدد، لغو نظارت استصوابی، تشکیل کمیسیون انتخابات با اعضای این جبهه، آزادی آشوبگران، استقلال قوه قضائیه و «انتخابی کردن، نقدپذیر و پاسخگو کردن همه متصدیان رده اول کشور و محدود کردن دوره تصدی آنان» مطرح شده بود.[2]

---

۱. «خواسته‌های حداقلی جنبش سبز در بیانیه ۵ تن از روشنفکران»؛ *پایگاه اینترنتی جرس*؛ ۱۳ دی ۱۳۸۸.
۲. خواسته های حداقلی جنبش سبز در بیانیه ۵ تن از روشنفکران» پایگاه اینترنتی جرس؛ ۱۳ دی ۱۳۸۸.

نظام جمهوری اسلامی مبتنی بر قانون اساسی است که در سال ۵۸ تصویب شد و تمام نهادها و ساختارها براساس آن شکل گرفت. البته این قانون در سال ٦٨ با بازنگری‌هایی مواجه شد. قانون اساسی ایران به صورت شکلی با قوانین اساسی بسیاری از جمهوری‌های دیگر شباهت دارد. در آن وجود قوای سه‌گانه و تفکیک آن‌ها لحاظ شده است و نظام انتخاباتی نیز یک اصل به شمار می‌رود. اما آن‌چه که به طور ماهوی جمهوری اسلامی را از نظام‌های دموکراتیک دیگر جدا می‌سازد وجود اصل مهم «ولایت فقیه» است. اصل ولایت فقیه که مشروعیت نظام هم بر آن استوار است ضامن ماهیت اسلامی این حکومت است.

به عبارت دیگر اگر اصل پنجم قانون اساسی را حذف کنیم یا به گونه‌ای تغییر دهیم که «ولایت فقیه» به یک مقام تشریفاتی و ظاهری تبدیل شود، دیگر ضمانتی حقوقی برای اسلامی بودن حکومت ایران باقی نمی‌ماند و مسیر تبدیل شدن «جمهوری‌اسلامی» به «جمهوری سکولار» طی می‌شود. در اصل ۵ قانون اساسی چنین آمده است: «در زمان غیبت حضرت ولی‌عصر «عجل‌الله‌تعالی‌فرجه» در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و با تقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که طبق اصل ۱۰۷ عهده‌دار آن می‌گردد.» به این ترتیب از اصل ۱۰۷ تا ۱۱۳ قانون اساسی به جایگاه و موقعیت ولایت فقیه در قانون اساسی ایران پرداخته شده است. چگونگی انتخاب رهبری و مسئولیت‌های آن از مهم‌ترین موضوعات این اصل‌ها به شمار می‌آیند.

در واقع سنگر اصلی که جریان تجدیدنظرطلب و سکولار به دنبال آن می‌گردد فتح این اصول چندگانه قانون اساسی است. قانون اساسی ایران را اگر به صورت مخروط ترسیم کنیم، تمام اصول دیگر قانون اساسی وابسته به آن هستند و تمام نهادهای جمهوری اسلامی هم مبتنی بر نهاد ولایت‌فقیه هستند. هر تغییری در این اصل و نهاد منجر به تغییر اصول و نهادهای دیگر می‌شود. گرانیگاه جمهوری اسلامی و نظامی که ایدئولوژی آن نظام سلطه بین‌المللی را به چالش کشیده همین اصل و نهاد ولایت‌فقیه است. تجدیدنظرطلبان در طول سال‌های ۸٤-٧٦ بسیاری از نهادهای جمهوری اسلامی نظیر قوه مجریه، مقننه و شوراها را به دست آوردند، اما نتوانستند نظام را به شیوه دلخواه به سوی غربی شدن و سکولاریسم به پیش ببرند. اصل ولایت‌فقیه که ثبات سیاسی ایران بر آن استوار است مانع از بروز بحران‌های سیاسی در آن دوره شد و این جبهه در تحولات بعدی در تمام انتخابات پس از سال ۱۳۸۰ شکست خورد.

سرخوردگی این جبهه از عدم اقبال عمومی در انتخابات ۸۸ به اوج خود رسید و این

جبهه تصمیم گرفت بدون رعایت قاعده‌بازی اصولاً قوانین و بازی را بر هم بزنند و به طور غیرقانونی و هرج و مرج‌طلبانه و آشوب آفرین در پی فتح درونی‌ترین لایه اقتدار جمهوری اسلامی برآید. ادعای تقلب در انتخابات محملی شد برای بسیج توده‌ای تا با شکستن خطوط قرمز جمهوری اسلامی و زیر پا گذاشتن هنجارهای سیاسی به شیوه نافرمانی مدنی اوضاع کشور را به دست گیرد و در پی ایجاد دگرگونی‌های ساختاری در قانون اساسی برآید. به این معنا که اصول یاد شده را در صورت عدم توانایی برای حذف، دست کم به گونه‌ای تغییر دهد که منافع جریان غرب مدار و تجدیدنظرطلب را تأمین کند.

آنان همان طور که در دوران خاتمی لوایح دوقلو را برای افزایش اختیارات رئیس‌جمهوری ارائه کردند، به کسب سنگرهای دیگر راضی نمی‌شوند و تنها چیزی که خوی تمامیت‌خواه آنان را راضی می‌کند، حذف و دگرگونی اصل ولایت‌فقیه است. به همین دلیل است که در برخی تجمعات غیرقانونی آنان علیه «اصل ولایت‌فقیه» شعار داده می‌شد. تأکید بر ابطال انتخابات و ایجاد ساز و کار جدید انتخاباتی و اصرار بر اردوکشی‌های خیابانی آغازی بود بر مطالبات گسترده‌ای که کف انتظارات خود را در ابطال انتخابات و ایجاد ساز و کار جدید انتخاباتی گذارده بود. بر فرض پذیرش این خواست‌های غیرقانونی و نامشروع، رویکرد قانون‌شکنی و بی‌محلی به قانون‌های موجود که در طول سه دهه گذشته مورد رجوع بوده‌اند، رویه می‌شد و این تجربه حتی به قانون اساسی نیز قابل تعمیم بود. شاید سخن سروش و آن گروه ۵ نفره چندان هم اشتباه نباشد که رهبران جبهه تجدیدنظرطلب که در داخل ایران هستند همان اهدافی را دنبال می‌کنند که در بیانیه فوق درخواست شده است. اما آنان در داخل به دلیل برخی ملاحظات از بیان صریح آن امتناع می‌کنند و گفتن چنین خواسته‌هایی را به حلقه‌های خود در خارج از کشور وا می‌گذارند.

عبدالکریم سروش در مصاحبه با نشریه کریستین ساینس‌مانیتور که پس از صدور بیانیه ۵ نفره انجام شد درباره حوادث پس از انتخابات و مسایل فوق به ذکر مطلبی می‌پردازد که می‌تواند از برخی رفتارهای دیگر این جبهه رمزگشایی کند. او در این مصاحبه می‌گوید:

آغاز شدن انتخابات تنها یک فتح باب بود. در حین آغاز شدن پاره‌ای از این مطالب آشکار شده بود. اما نمی‌شد به وضوح دانست که در سر رهبران جنبش چه می‌گذرد. ما پنج نفر به دلیل اینکه به اندازه کافی به رهبران جنبش یعنی میرحسین موسوی و محمد خاتمی و مهدی کروبی نزدیک هستیم و از مطالبات آنان باخبریم تصمیم گرفتیم مشغول نوشتن بیانیه شویم و یا در این مورد نظراتمان را بیان کنیم. بنابراین ما یک پیش‌نویس

تهیه کردیم و در همین زمان بیانیه موسوی منتشر شد. بدین ترتیب ما که در خارج از ایران زندگی می‌کنیم و ترسی نداریم و می‌دانیم مردم ما چه در سر دارند، تصمیم گرفتیم بیانیه خودمان را منتشر کنیم تا بدین وسیله به وضوح بیان کنیم که منظور موسوی و همین طور اهداف جنبش سبز چه هست.

این جنبش یک جنبش پلورالیستی است. در آن هم برای مؤمنان جا هست و هم برای غیرمؤمنان، هم برای سوسیالیست‌ها و هم برای لیبرالیست‌ها. تمامی انسان‌هایی که زنده هستند می‌توانند در جنبش سبز حضور داشته باشند. تلاش ما بر این بوده است که تمام نقطه‌نظرات مشترک را در آن بگنجانیم. البته ما می‌دانیم که مطالبات بیشتری وجود دارد. ممکن است در مرحله بعد و در صورت امکان مطالبات بیشتری به میان آورده شود. اما در شرایط کنونی مردم و رهبران جنبش می‌خواهند در چهارچوب قانون اساسی فعالیت کنند و ما مراقب هستیم که از آن حدود تجاوز نکنیم.

تنها یکی از پیشنهادهایی که بیان شده بود فراتر از مطالبات بود که طبق آن رئیس قوه قضائیه به جای انتصاب توسط رهبر توسط مردم انتخاب شود. این پیشنهاد من بود. در صورتی می‌توان رئیس قوه قضائیه را انتخابی کرد که قانون اساسی تغییر داده شود، اما سایر نظرات منتشر شده همان است که رهبران جنبش در سر دارند. این بیانیه اهداف و آرمان‌های جنبش را واضح‌تر و روشن‌تر و مفصل‌تر تعریف می‌کند. نیاز ما در این مرحله همین است. من سال‌ها پیش گفتم که انقلاب ما یک انقلاب بی‌تئوری بود. شورشی بود در مقابل شاه با یک تئوری منفی به جای یک تئوری مثبت. تأکید بنده بر این است که اگر قرار است یک جنبش جدید ایجاد شود این بار باید تئوری داشته باشد. مردم باید بدانند چه چیزی می‌خواهند و نه اینکه فقط بدانند که چه چیز نمی‌خواهند.

جنبش سبز محصول جنبش متوقف شده اصلاحات است. احمدی‌نژاد به خوبی توانست تمام اقشار اصلاح‌طلب را حذف کند و دوره جدیدی را آغاز کند. حالا ما جنبش سبز داریم. جنبشی که به عنوان یک مرحله جدید اوج حرکت اصلاحات است. من امیدوارم که حکومت، جنبش سبز را به رسمیت بشناسد و مهیای مذاکره با آن شود.[1]

نکته پارادوکسیکال گفتار و رفتار سروش آنجاست که از یک سو سخن از انقلاب و تغییر ساختار سیاسی جمهوری اسلامی به میان می‌آورد و از سوی دیگر از مذاکره و پذیرش این

---

۱. «متن کامل مصاحبه رابین‌رایت با دکتر عبدالکریم سروش»؛ کریستین *ساینس مانیتور*، شنبه ۱۹ دی ۱۳۸۸ (۹ژانویه ۲۰۱۰)؛ مأخذ *پایگاه اینترنتی روشن نیوز*.

جریان از سوی دولت ایران سخن می‌گوید. اما فهم این تناقضات مسئله پیچیده‌ای نیست. این تناقضات ریشه در شکاف انتظارات و مقدورات او دارد. انتظار سروش این بود که رادیکالیسم سبز با شدت پیش می‌رفت و به دگرگونی در جمهوری اسلامی منجر می‌شد و در چنین شرایطی تنها باید از مسئولان آن انتقام گرفت و آنان را سرکوب کرد. اما وقتی که ماجرا مطابق انتظارات او پیش نمی‌رود و عدم توجه جامعه به معرکه‌گیری رادیکالیسم سبز را می‌بیند برای آن که دست کم موقعیت پُیشین خود را حفظ کنند از مذاکره سخن می‌گوید و این بار نیز برای ماندن تلاش می‌کنند به کسی که در سال‌های قدرت جبهه دوم خرداد طرد کرده بودند متوسل شوند، لذا سروش در همین مصاحبه می‌گوید: «هاشمی رفسنجانی می‌تواند گام آغازین این مذاکره را برای آشتی ملی بردارد.»

نظریه‌پردازان جبهه تجدیدنظرطلب که البته از منظر دیگر باید آنان را ایدئولوگ‌های این جبهه نیز به شمار آورد. در روزهای پس از انتخابات به شدت تلاش کردند نیروهای این جبهه را از لحاظ ایدئولویکی نیز تغذیه کنند تا شدت مبارزاتی و عمق آن افزایش پیدا کند. در همین جهت آنها به استبدادی خواندن حکومت دینی و ولایی روی آورند و مانند دهه‌های گذشته مدعی شدند حکومت دینی تولید خشونت می‌کند.

اینکه بسیاری از تحلیلگران، حوادث پس از انتخابات دهم ریاست جمهوری را «فتنه» نامیده‌اند به نظر مفهوم صادقی می‌آید که با مسمای خود مطابقت دارد. زیرا این ایدئولوگ‌های سکولار برای به کرسی نشاندن مدعای خود بی‌ربط و با ربط از منابع دینی و از همه مهمتر قرآن استفاده می‌کردند. تأمل در این استنادها وقتی اهمیت می‌یابد که بدانیم آنان پیشتر وثاقت تاریخی قرآن را، نه اینکه انکار کنند، بلکه درباره آن «ان قلت‌هایی» کرده‌اند. لذا دلیل کاربرد این متون مقدس در بیانیه‌ها و مکتوبات ایشان نه از روی ایمان قلبی بلکه از روی مراء و سخن گفتن براساس مسلمات جامعه است؛ تا با گل کردن آب ماهی خویش را صید کنند.

محسن کدیور در بیانیه‌ای که دو روز پس از انتخابات صادر می‌کند، تلاش می‌کند ادعای وقوع تقلب را به عنوان اینکه برخی براساس وظیفه شرعی انجام داده‌اند به رهبر انقلاب نسبت دهد. وی در بیانیه خود می‌نویسد:

در برداشت رسمی، مصلحت نظام از اوجب واجبات است. مصلحت نظام که توسط شخص ولی امر مسلمین جهان تشخیص داده می‌شود، در صورت تعارض با عبادات و معاملات بر تمام احکام اولیه شرعی مقدم است. معنای ولایت‌مطلقه فقیه در این برداشت

رسمی جز این نیست... اگر به زعم معظم‌له مصلحت نظام در بالا آمدن فردی به عنوان رئیس‌جمهور تشخیص داده شد، بر ولایت‌مداران شرعاً واجب است که همو را بالا بیاورند، امانتداری یعنی اطاعت محض اوامر ولی امر، و از قضا رئیس ستاد انتخابات وزارت کشور نیز بر این باور (کسب رضایت ولایت‌فقیه) تصریح کرد.

ولایت‌مداران در برابر ولی خود مسئولند و امانتداری چیزی جز سپردن مسئولیت به اهلش نیست و این اهلیت را ولی‌فقیه تعیین می‌کند نه مولّی علیهم. معنای مردم‌سالاری اسلامی که جهان را انگشت به دهان کرده این است که مردم از تصمیمات ولی امر اطاعت و حمایت کنند. انتخابات تجدید بیعت با مقام معظم رهبری است. اینکه رهبران و حکمرانان به انتخاب مردم گردن بگذارند همان معنای دموکراسی متعفن غربی است. در مردم‌سالاری دینی این مردمند که در حوزه عمومی به صلاحدید رهبران و حکمرانان تن می‌دهند... بدیهی است که برای مصلحت نظام می‌توان از صندوق رأی کسی را به در آورد که به نظر زعمای امر به صلاح کشور باشد و چه مصلحتی بالاتر از مصلحت نظام؟ و آیا همین مُسوِّغ (مجوز) شرعی دروغ مصلحت‌آمیز نیست؟ بر این اساس آنچه از سوی مأموران محترم وزارت کشور اتفاق افتاده (یا شبهه بسیار جدی وقوع آن مطرح است) مهندسی چند لایه انتخابات است که فعلی واجب و مشروع بوده نه تقلب در آراء مردم که فعلی حرام باشد. اینکه عنوان فعل انجام شده اولی باشد یا دومی به عهده ولی مطلق فقیه است. اگر کسی چنین حقی را برای ولی‌امر به رسمیت نشناسد، او به اصل مترقی ولایت‌فقیه قائل نیست...

راستی ما را چه می‌شود که پس از ده‌ها قرن عدالت را فدای مصحلت می‌کنند و «فقه عدالت محور» اهل بیت جای خود را به فقه «مصلحت محور» مدرسه خلافت می‌دهد و کوشش می‌شود حوزه‌های مستقل تشیع همانند جامع الازهر وابسته به حکومت شوند (دارای ردیف بودجه دولتی) و در شهر طباطبایی و بهبهانی راه میدان آزادی از بزرگراه شیخ فضل‌الله نوری بگذرد؟ آنچه از رئیس‌جمهور تحمیلی و تقلب و تزویر در انتخابات یا حتی توهم آن در افکار عمومی اسف‌بارتر است، استحاله «جمهوری اسلامی» به «حکومت اسلامی» است.[1]

مزیت فردی چون محسن کدیور به افراد دیگر تجدیدنظرطلب آن است که نیات خود را

---

۱. «در سوگ مشروعیت بر باد رفته، بازسازی توجیه شرعی مهندسی انتخابات از دیدگاه رسمی»؛ سایت شخصی محسن کدیور؛ ۱۳۸۸/۳/۲٤»

در پس لفاظی‌ها و پنهان‌کاری‌ها پوشیده نمی‌سازد. او بسیار ساده بیان کرد که مسئله وی «تقلب» و «توهم تقلب» نیست، وی به ماهیت جمهوری اسلامی نظر دارد. کدیور تلاش می‌کند در قالب این مطالب آدرس دیگری را به مخاطبان خود نشان دهد و موضوع را از بحث «تقلب» به ستون نظام جمهوری اسلامی بکشاند. او اگر چه برای جلب توجه مخاطبان گاهی نیز از تقلب در انتخابات سخن می‌گوید، اما به طور تناقض گونه‌ای او می‌خواهد بگوید که ممکن است در این دوره از انتخابات تقلبی رخ نداده باشد اما نظام سیاسی مبتنی بر «ولایت مطلقه فقیه» به گونه‌ای است که از این پتانسیل و ظرفیت برخوردار است که در آینده با استدلال‌های شرعی دست به انجام تقلب بزنند. البته او خود روحانی و از شاگردان منتظری بوده است، لذا نمی‌تواند به مخالفت با اصل ولایت‌فقیه بپردازد، در عوض به کنایه و طعنه‌زدن به روایتی از ولایت‌فقیه می‌زند که وی آن را «دیدگاه رسمی» و برداشت رسمی از ولایت مطلقه فقیه می‌نامد. به عبارت دیگر کدیور که در ایام انتخابات نیز از مهدی کروبی حمایت می‌کرد تلاش می‌کند از وضعیت پیش آمده بهره ببرد و نزاع دو دهه پیش استاد خود با امام خمینی(ره) را احیا کند و سخنان ده سال گذشته خویش را هم تکرار کند. روشن است که هدف این نوشته نقد سخنان کدیور نیست، اما نباید از ذکر این نکته درگذشت که کدیور حتی اگر در گفتار بالا صدق اخلاقی هم داشته باشد، اما گفتار او دارای «صدق منطقی» نیست. به این معنا که وی حتی اگر در گفتن درونیات خود کذب و دروغ هم نگفته باشد، که این خود جای بحث دارد، اما تفسیری که وی از ولایت‌فقیه به عنوان «دیدگاه رسمی» ارائه می‌دهد با واقعیت سازگاری ندارد و دو ولی‌فقیه پس از انقلاب هیچکدام به این ادعاها و اتهاماتی که وی به نظام ولایت‌فقیه نسبت می‌دهد اعتقادی نداشته‌اند. کدیور خوب می‌داند که در اوج هیجانات پس از انتخابات کسی سراغ پژوهش برای یافتن دیدگاه رهبران انقلاب درباره «جمهوری اسلامی»، «ولایت مطلقه فقیه» و «مردم‌سالاری دینی» نمی‌رود، لذا او می‌تواند از این خلأ بهره ببرد و یک نگاه افراطی و استبدادی را به ایشان نسبت دهد.

در بیشتر انتخابات‌های پس از انقلاب رقابتی جدی بین دو جریان اصلی کشور در هر دوره وجود داشته است و نتیجه انتخابات نیز تفاوت‌هایی داشته است، که همین تجربه عملی خود خلاف ادعای کدیور را ثابت می‌کند. یعنی همان ادعایی که تلاش می‌کند انتخابات در جمهوری اسلامی را صوری نشان دهد و رکن «مردم‌سالاری» و «جمهوریت» را در آن نادیده بگیرد. البته نمی‌توان انتظار داشت که جمهوری اسلامی با برداشتن نظارت استصوابی، که به طرق مختلف در همه نظام‌های سیاسی وجود دارد، اجازه دهد مخالفان نظام هم در رقابت

حضور پیدا کنند. چنین انتظاری دور از عقلانیت و قانون‌مداری است. اصولاً اجازه نامزدی دادن به افراد و جریان‌هایی که در پی براندازی و استحاله جمهوری اسلامی هستند نقض غرض است و نمی‌تواند به تثبیت و نهادینه‌سازی دموکراسی بینجامد.

دمکراسی از دور رکن ثبات و رقابت برخوردار است. اگر قرار باشد در همه انتخابات‌ها گروهی که اصولاً با اصل نظام مسئله دارد در آن حضور یابد و به نقد بنیادهای آن بپردازد دیگر ثبات سیاسی کمرنگ خواهد شد و فرایند سیاسی به سوی هیجانات و آشوب‌ها خواهد رفت. چنان که در انتخابات دهم ریاست جمهوری جریان تجدیدنظرطلب چنین کرد و پس از آن که چهار نامزد انتخاباتی به تأیید مراجع قانونی رسیدند، با جهت بخشیدن به فرایندها و کانالیزه کردن برخی امور، انتخابات را از وضعیت رقابت میان دو جریان درون نظام به چالش اپوزیسیون در کمین نشسته با نظام جمهوری اسلامی کشاند. تجربه کشورهایی که دارای سابقه طولانی مردم‌سالاری هستند نیز نشان می‌دهد که در آن نظام‌های سیاسی، انتخابات رقابتی «مدیریتی» است که در آن جریان‌های رقیب در نحوه مدیریت کشور با یکدیگر رقابت دارند. اصولاً ایدئولوژیک کردن رقابت‌های انتخاباتی به شیوه‌ای که در انتخابات دهم ریاست جمهوری رخ داد، با اصول دموکراسی و قانون‌مداری مغایرت دارد. دلیل مغایرت آن با قانون‌مداری این است که نامزدهای رقابتی باید به طور عملی به قانون اساسی و نظام جمهوری اسلامی التزام علمی داشته باشند.

لذا توسل به اندیشه‌هایی از جنس سخنان محسن کدیور نتیجه‌ای جز خشونت، قانون گریزی و بی‌ثباتی و آشوب نخواهد داشت و روشن است که در چنین شرایطی دمکراسی هم محقق نخواهد شد. نکته جالب اینجاست که این جریان تجدیدنظرطلب به سادگی سخن از انقلاب، اصلاحات ساختاری، تغییر قانون اساسی و تمام دستاوردهای انقلاب به میان می‌آورد اما انتظار دارد حکومت نیز از آنان استقبال کند. اگر جریان‌های سیاسی کشور تمامت‌خواهی خود را کنار بگذارند و به تمرین بیشتر دمکراسی بپردازند، به جای رقابت‌های ایدئولوژیک رقابت‌های مدیریتی را جایگزین آن کنند، ایدئولوژی‌های خود را با نام‌های مختلف بهترین، عقلانی‌ترین، دمکراتیک‌ترین و... معرفی نکنند دیگر مسائلی از جنس حوادث انتخابات ۸۸ رخ نمی‌دهد. اگر رقابت‌ها مدیریتی باشد و در پی مقابله با اساس انقلاب و حکومت نباشد رقابت‌ها نیز این‌چنین التهاب‌آفرین نمی‌شوند.

بخش مهمی از موانع مردم سالاری در ایران به نواقص و ضعف‌های روشنفکران یا به تعبیر امروزی نخبگان سیاسی باز می‌گردد. روشنفکران سکولار با داشتن ایدئولوژی

سکولاریستی با جزمیت تمام سازگاری و کنار آمدن با حکومت دینی را معصیتی بزرگ و نابخشودنی می‌دانند. آنان به دلگرمی دولت‌های غربی و با علم به اینکه تا به حکومت دینی از ابتدا از در ناسازگاری وارد می‌شوند. با چنین وضعیتی نگاه آنان به انتخابات از نگاه معمول و عرفی آن خارج می‌شود و آنان به انتخابات همچون فرصتی برای تغییر حکومت می‌نگرند. لذا تا این نگاه و دلگرمی روشنفکر سکولار به دولت‌های استعماری غربی وجود دارد سرعت فرایند مردم‌سالاری در ایران به اندازه مطلوب نخواهد رسید. به عبارت دیگر آنچه که از ساختارهای دمکراتیک یک نظام سیاسی مهمتر است وجود فرهنگ سیاسی دمکراتیک در یک جامعه است. نخبگان سیاسی ایران هنوز خود فرهنگ سیاسی مناسب با دمکراسی را درونی نکرده‌اند تا بخواهند آن را به جامعه آموزش بدهند. آنان یا به آنارشیسم نزدیک می‌شوند که در نهایت استبداد ضد دینی را در پی دارد و یا بدون آن که ذات و عرض دمکراسی را بشناسند، دمکراسی را لزوماً با سکولاریسم سیاسی همسو می‌بینند.

مشکل روشنفکر امروز این است که گرچه از گفت‌وگو دم می‌زند اما هنوز خود قادر به گفت‌وگو نیست. او برای اثبات خود استدلال نمی‌کند بلکه ترجیح می‌دهد به رقیب برچسب بزند و او را تحقیر کند. روشنفکر امروز از «گفتمان» سخن می‌گوید اما بیش از هر چیز در پی «ایدئولوژی‌پردازی» است. آیا با تمرکز بر راهبردهایی نظیر «فتح سنگر به سنگر قدرت» و «فشار از پایین و چانه‌زنی در بالا» می‌توان به فرهنگ دمکراسی دست یافت؟ آیا این تئوری‌ها به گفت‌وگو و تفاهم می‌انجامند یا به خشونت و قطبی کردن جامعه منجر می‌شود؟ آیا می‌توان با شعار دمکراسی و آزادی به رفتارهای غیردمکراتیک و ایجاد آشوب متوسل شد؟ و بر فرض موفقیتِ چنین جنبشی آیا حکومتی که براساس سرکوب و ارعاب به قدرت رسیده و دولت‌های استعماری غربی پشتیبان موفقیت آن بوده‌اند می‌تواند به گسترش دمکراسی و مردم‌سالاری در ایران بینجامد؟ چنین حکومتی با نیروهای مذهبی جامعه که اکثریت را شامل می‌شوند و دارای ریشه‌های عمیق تاریخی هستند چه می‌تواند بکند جز سرکوب و ایجاد فضای اختناق؟

جبهه تجدیدنظرطلب بدون آن که در پی پاسخ به این پرسش‌های سرنوشت‌ساز باشد و بدون آن که از قطبی کردن جامعه بپرهیزد، همچنان تلاش کرد به شکاف‌های اجتماعی دامن بزند و از انسجام و اتحاد اجتماعی جلوگیری کند. چنان که در فصل نخست نیز گفته شد این جریان بیش از یک دهه است که روش رسیدن به قدرت را از طریق ایجاد گسیختگی‌های اجتماعی، تعمیق شکاف‌های اجتماعی، ایدئولوژیک کردن فضای فرهنگی و دو قطبی ساختن

نیروهای اجتماعی پیگیری می‌کند.

جبهه تجدیدنظرطلب هر بار و به زبان یکی از اعضای خود به تئوری‌پردازی برای این وضعیت یاری رسانده و برای گسترش آن برنامه‌ریزی کرده است. اکبر گنجی از جمله افراد وابسته به این جبهه است. او از اواسط دهه ۱۳۷۰ به اینگونه نظریه‌های رادیکالیستی توجه کرد و در نهایت برای پیگیری اهداف خود ایران را ترک کرد. گنجی که در حوادث تیر ۷۸ نیز همپای افرادی مانند حجاریان از نظریه‌پردازان خشونت و آشوب به شمار می‌آمد، این بار نیز برای تداوم آشوب‌ها و خشونت‌ها فعالیت سیاسی خود را گسترش داد. نام او در بیانیه گروه ۵ نفره به چشم می‌خورد. وی در مصاحبه با بی.بی.سی فارسی در ۲۲ دی از راهبردهای خود برای «رادیکالیسم سبز» سخن می‌گوید. گنجی در این مصاحبه می‌گوید:

من ده سال است مدام می‌نویسم که بدون بسیج اجتماعی ما هیچ کاری از پیش نخواهیم برد. من در نظریاتی که در ده سال گذشته مطرح کرده‌ام، همیشه طرفدار بسیج اجتماعی بوده‌ام، برای اینکه بدون بسیج اجتماعی و نافرمانی مدنی در جامعه‌ای شبیه جامعه ایران شما به هیچ‌وجه نمی‌توانید به دمکراسی گذر کنید. این تجربه، تجربه‌ای نبوده که پس از شرکت در انتخابات شکل گرفته باشد. این جنبش‌های اجتماعی را جرقه‌هایی به حرکت درمی‌آورد. در کشورهای مختلف، این جرقه‌ها بسیار متفاوت بوده است. در نظام‌های دیکتاتوری، یک نارضایتی ژرف و نهادینه در کل جامعه وجود دارد. این جنبش برای اینکه به یک جنبش تبدیل شود، به شش متغیر نیاز دارد. یکی از آن متغیرها، آن جرقه‌ای است که جنبش را به حرکت در می‌آورد. در ایران، این متغیر همان انتخابات متقلبانه بوده است. ولی در جاهای دیگر، حوادث دیگر بوده‌اند. مثلاً بعد از شکست در یک مسابقه فوتبال، یا پیروزی در یک انتخابات، مردم به خیابان‌ها ریخته‌اند. شما نمی‌توانید از قبل پیش‌بینی کنید که آن جرقه‌ای که باعث به خیابان آمدن جنبش می‌شود، چیست.

در ایران، اگر مبارزه در چارچوب قوانین مصوب جمهوری اسلامی باشد، قطعا نمی‌توانید به سوی دمکراسی بروید، چون قانون اساسی جمهوری اسلامی همه این راه‌ها را بسته است. شما سه تا انتخابات دارید: شوراها، مجلس و ریاست جمهوری. شما اگر این سه تا را هم صد درصد بگیرید، نهادهای فراتر از اینها مثل رهبری، شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام، سپاه، بسیج، قوه قضائیه و ... راه شما را مسدود می‌کنند. لذا انتقال قدرت صورت نمی‌گیرد. در تمامی نظام‌های دیکتاتوری که گذار به دمکراسی صورت گرفته، یک جنبش اجتماعی درست شده و وقتی که این جنبش قدرتمند شده و

بین دولت و جامعه مدنی موازنه قوا ایجاد شده، دولت مجبور شده پشت میز مذاکره با مخالفان بنشیند. بزرگ‌ترین خواست مخالفان در این مرحله، برگزاری انتخابات آزاد بوده است. اما ایران با دیگر کشورها فرق دارد. مثلاً وقتی در آفریقای جنوبی یا شیلی انتخابات برگزار شد، قدرت به اپوزیسیون و مخالفان منتقل شد.

در ایران و در چارچوب شرایط فعلی، اگر شما در انتخابات پیروز هم شوید، انتقال قدرت صورت نمی‌گیرد... اما در جهان واقع است که این گذار صورت می‌گیرد. یعنی بدون توجه به آن قوانین، شما نافرمانی مدنی می‌کنید و یک جنبش اجتماعی درست می‌کند. آن جنبش اجتماعی از طریق نافرمانی مدنی که فقط و فقط یکی از راه‌هایش تظاهرات است و ده‌ها شکل دیگر دارد، شما خود را تقویت و دولت را تضعیف می‌کنید و میزهای مذاکره شکل می‌گیرد. البته جنگ قدرتی که در چارچوب ساختار سیاسی دولت در بالا شکل می‌گیرد، با آنچه که در سطح پایین در جامعه مدنی است و امکان نفس کشیدن را برای پایین ایجاد می‌کند.

گنجی در پایان این مصاحبه برای آن که بنیان مشروعیت سیاسی جمهوری اسلامی و ولایت‌فقیه را ضعیف نشان دهد، از آنجا که اندیشه ولایت‌فقیه اعتقادی کلامی است و در تداوم اعتقاد به «امامت شیعه» مطرح می‌شود، به انکار امام زمان دست می‌زند تا مخالفت جریان تجدیدنظرطلب با ریشه و اساس جمهوری اسلامی را نشان دهد. وی در این مصاحبه مدعی می‌شود «براساس شواهد تاریخی خصوصا در کتاب مهم آقای مدرسی، «شیعه در فرآیند تکامل»، نشان داده شده که هیچ‌گونه شاهد تاریخی مبنی بر وجود فردی به نام امام دوازدهم وجود ندارد و شیعیان هم پس از گذشت چهارده قرن، حتی یک دلیل هم ارائه نکرده‌اند که موجودی به نام امام زمان وجود دارد.»[1]

نگاهی دوباره به اظهارات گنجی و کدیور نشان می‌دهد که آشوب‌های پس از انتخابات اصولاً به خاطر دغدغه تقلب در انتخابات نبوده است. افراد این جبهه انتخابات را فرصتی برای مبارزه سیاسی می‌دانسته‌اند و همان طور که گنجی گفت: «انتخابات» از «جرقه‌هایی» است که می‌تواند به «بسیج اجتماعی» بینجامد. به بیان کیان تاج‌بخش انتخابات فرصتی برای «انقلاب انتخاباتی» است، یعنی همان طور که در برخی کشورهای بازمانده از بلوک شرق انقلاب رنگی و مخملی پس از برگزاری انتخابات ظهور یافت، این جبهه نیز تلاش کرد از

۱. «با اکبر گنجی از قتل‌های زنجیره‌ای تا جنبش دمکراسی خواهی»؛ *پایگاه اینترنتی بی‌بی‌سی فارسی*؛ سه‌شنبه ۱۲ ژانویه ۲۰۱۰ ـ ۲۲ دی ۱۳۸۸.

انتخابات دهم ریاست جمهوری فرصتی برای انقلاب مخملی ایجاد کند.

اسناد موجود در این باره که به طور خواسته یا ناخواسته در کلام این افراد ظاهر گشته، فراوان است. اما برای جلوگیری از اطاله کلام از آوردن سایر موارد خودداری می‌کنیم. برای یافتن این مدارک که در قالب نامه، بیانیه، سخنرانی، مقاله، مصاحبه، گزارش و ... انتشار یافته است می‌توان به پایگاه‌های اینترنتی اپوزیسیون و رسانه‌های بیگانه در آرشیو سال ۸۸ مراجعه کرد که انبوهی از نوشته‌ها را در بر دارد و با نوشتن «صد دفتر» هم نمی‌توان از عهده نگارش آنها بر آمد.

روش‌های رادیکالیسم سبز برای پیشبرد آنارشیسم مخملی

در ادامه این فصل به نگارش مختصر مهم‌ترین روش‌های به کار گرفته شده «رادیکالیسم سبز» برای پیشبرد هدف انقلاب مخملی می‌پردازیم تا پس از آشنایی اجمالی با راهبردها و ایدئولوژی این جبهه رفتار سیاسی آنان را تبیین کنیم. این رفتارها با راهبردها و ایدئولوژی‌های انقلاب مخملی و از جمله جین شارپ که پیشتر بیان کردیم به طور کامل انطباق داشت.

۱. انتشار بیانیه‌های تند سیاسی در جهت عدم پذیرش نتیجه انتخابات، دعوت به تجمعات غیرقانونی و تهییج عواطف عمومی

در روزهای پس از انتخابات بیانیه‌ها و نامه‌های سرگشاده فراوانی از سوی شخصیت‌های جبهه دوم خرداد و احزاب آن منتشر شد که صرفنظر از برخی تفاوت‌های جزیی همگی یک محور تبلیغاتی را القا می‌کردند. تکرار ادعای تقلب، ابطال انتخابات، اصرار بر ادامه تجمعات، دعوت به نافرمانی گسترده و زدن اتهامات فراوان به نظام جمهوری اسلامی در برخورد با آشوبگران مهمترین محور تبلیغاتی این نوشته‌ها بود.

به طور نمونه، آقای منتظری که پس از شرکت در انتخابات در روز ۲۲ خرداد گفته بود: «کاندیداها توجه دارند که ملت یک رئیس‌جمهور بیشتر نمی‌خواهد، یک نفر که از میان کاندیداها با آراء ملت انتخاب شد کاندیداهای دیگر که به عنوان رقیب بودند قهر نکنند، بالاخره کشور خودشان است، و همه جای دنیا رسم است که یک نفر که به عنوان رئیس‌جمهور انتخاب می‌شود رقبای دیگر فوراً به این انتخاب تبریک می‌گویند.»[1] وی پس از

---

۱. «بیانات آیت‌الله العظمی منتظری پس از شرکت در دهمین انتخابات ریاست جمهوری»؛ *سایت دفتر آیت‌الله منتظری*؛ ۲۲ خرداد ۱۳۸۸.

انتخابات و در روز ۲٦ خرداد بیانیه‌ای صادر کرد که در آن آمده بود: «با اعلام نتایجی که هیچ عقل سلیمی آن را نمی‌پذیرد و براساس شواهد موثق تغییرات عمده‌ای در آرای مردم داده شده است و به دنبال آن در پی اعتراض برخی از اقشار مردم به این نحوه عملکرد ... در جلوی چشم جهانیان و در حضور دوربین‌های خبرنگاران داخلی و خارجی به جان فرزندان این مردم و این مملکت افتاده و با شدت و خشونت کامل با زنان و مردان بی‌دفاع و دانشجویان عزیز برخورد کرده و آنها را سرکوب و مضروب و دستگیر نمودند... به همه مسئولان و دست‌اندرکاران و همچنین به مأمورین نظامی و انتظامی توصیه می‌کنم دین خود را حفظ و آن را به دنیای دیگران نفروشند و توجه کنند که عبارت «المأمور معذور» در پیشگاه خداوند متعال به هیچ‌وجه پذیرفته نیست...»[1]

منتظری در سوم تیر نیز بیانیه دیگری صادر می‌کند و ضمن آن که حکومت را به خشونت متهم می‌کند و از آن می‌خواهد که به اینگونه رفتارها خاتمه دهد، کشتگان رادیکالیسم سبز در آشوب آفرینی‌های این جبهه را «شهید» می‌نامد. وی همچنین توصیه می‌کند که هیأتی بی‌طرف تشکیل شود تا انتخابات اخیر را به سرانجامی قابل قبول برسانند.[2]

منتظری در روزها و ماه‌های بعد نیز همین مواضع را در برخی نوشته‌های خود اتخاذ می‌کند، هر چند که در برخی از این نوشته‌ها، ادبیات نگارش با آنچه که از وی سراغ داریم متفاوت بود. به هر حال، اصرار فعالان سیاسی جبهه تجدیدنظرطلب به استفاده ابزاری از دین و به میدان کشاندن همه نیروهای اجتماعی خویش و از جمله آقای منتظری که در بستر بیماری به سر می‌برد به این موارد محدود نشد و در ماه‌های بعد نیز ادامه یافت. در این میان شاید پرسش‌های به ظاهر فقهی کدیور از وی از سایر موارد مهمتر باشد. پرسش‌هایی جهت‌دار که گرچه به ظاهر پاسخ‌های مفهومی را در پی داشت اما در آن وضعیت معلوم بود که جبهه تجدیدنظر طلب چه کسانی را مصادیق این جملات می‌داند. در واقع هدف از این پرسش و پاسخ مشروعیت‌زدایی از مسئولان کنونی جمهوری اسلامی بود. همان هدفی که در عبارات گذشته محسن کدیور مشاهده کردیم. تاریخ این پرسش و پاسخ به روزهای ١٤ تا ١٧ تیرماه ۱۳۸۸ باز می‌گردد. اگر بخواهیم با ادبیات و آموزه‌های بشیریه سخن بگوییم هدف، تشدید «بحران مشروعیت» بود؛ همان طور که خود بشیریه نیز به بیشتر شدن فعالیت‌ها و

---

۱. «پیام آیت‌الله العظمی منتظری پیرامون نتایج انتخابات ریاست جمهوری و حوادث پس از آن»؛ *سایت دفتر آیت‌الله منتظری*؛ ٢٦ خرداد ۱۳۸۸.

۲. «پیام در اعتراض به عملکرد نامناسب مسئولان»؛ *سایت دفتر آیت‌الله منتظری*، ۳ تیر ۱۳۸۸.

موضع‌گیری‌های منتظری اصرار داشت.

گرچه وضعیت جسمانی منتظری اجازه نمی‌داد بیش از این وارد حوادث پس از انتخابات شود، اما یوسف صانعی که از او جوان‌تر بود تلاش کرد این خلأ را پر کند. هر چند که صانعی هیچگاه به لحاظ علمی قابل مقایسه با منتظری نبوده است و حتی مرجعیت دینی او نیز از همان روزهای نخست، محل تردید بود، اما رسانه‌های تجدیدنظرطلب برای آن که خود را دارای پشتوانه‌های مذهبی نیز نشان دهند تلاش و هزینه‌های فراوانی کردند تا او را «آیت‌الله العظمی» خطاب کنند. گرچه همواره این دل‌نگرانی وجود داشته است که این القاب رنگ سیاسی گرفته ممکن است به مقام قابل احترام مرجعیت دینی آسیب‌هایی را وارد کند، اما مواضع قابل تأمل صانعی در دوره پس از انتخابات دهم ریاست جمهوری که در نهایت به توهین بسیار تکان دهنده وی به رئیس‌جمهور کشور منتهی شد همگی موجب شدند که جامعه مدرسین حوزه علمیه قم وی را دارای صلاحیت‌های مرجعیت دینی نداند.

صانعی نخستین بیانیه خود را بعد از انتخابات در قالب جوابیه به نامه موسوی صادر کرد. صانعی که پیش از انتخابات موسوی را در قیاس با امام خمینی «یک ذخیره الهی» اعلام کرده بود و گفته بود «اگر در نظام دو متدین داشته باشیم قطعاً یکی از آنها مهندس موسوی است»[۱] در جواب نامه موسوی نوشت: «نامه دردمندانه، انسانی، اسلامی و ایمانی جنابعالی را دریافت کردم، امید آن داشتم که انتخاب شما با کوله‌باری از تجربه و تعهد و دعای امام امت (سلام‌الله علیه) و یاران باوفایش، شادی مردم فهیم و آگاه ایران اسلامی را دو چندان کند، اما صد افسوس که چنین نشد. یقین بدانید که احقاق حقوق و احترام به رأی مردم و صیانت از انتخابات آگاهانه ملت که در متن نامه شما به خوبی نمایان است تنها از طریق آگاه نمودن همه انسان‌ها و ادامه آن امکان‌پذیر است.»[۲]

در واقع اتفاقی که جبهه تجدیدنظرطلب را رادیکال‌تر کرد و امواج آن بر دیگران نیز اثرگذاشت تجمع غیرقانونی ۲۵ و ۳۰ تیر بود که علاوه بر آن که توهم پیروزی را برای این جبهه به وجود آورد همچنین به خشونت‌ها دامن زد. این وضعیت، روحانیانی مانند صانعی را هم احساسی‌تر ساخت، به گونه‌ای که آثار این هیجانات را حتی در قلم و نحوه نگارش آنان هم می‌توان پیدا کرد. به طور مثال، صانعی در بیانیه خویش در ۱۲ تیر با تغییری محسوس

---

۱. «آیت‌الله العظمی یوسف صانعی: اگر در نظام ۲ متدین داشته باشیم، قطعاً یکی از آنها مهندس موسوی است»؛ *پایگاه اینترنتی قلم*؛ ۱۹ اردیبهشت ۱۳۸۸.

۲. «جوابیه آیت‌الله صانعی در پاسخ به مهندس میرحسین موسوی»؛ *پایگاه اطلاع‌رسانی آیت‌الله صانعی*؛ ۱۳۸۸/۳/۲۵.

نسبت به نامه گذشته چنین می‌نویسد: «در روزهای گذشته همگان شاهد حمله به دانشگاه‌ها و خوابگاه‌های دانشجویان و ضرب و جرح، قتل و به زندان افکندن عده زیادی از فرزندان این مرز و بوم بوده‌ایم تا جایی که در آمار رسمی خبر از کشته شدن حدود بیست نفر و زندانی شدن بیش از هزار نفر داده شده است و همچنین شاهد پخش اعترافات برخی از زندانیان در رسانه‌های انحصاری بوده‌ایم... لکن نباید اینگونه ظلم‌ها، آزار و اذیت‌ها، ترفندها، مکرها، دروغ‌ها و ... موجب یأس و ناامیدی در راه احقاق حق شرعی و قانونی و حاکمیت مردم بر سرنوشتشان گردد؛ چون علاوه بر آن که ناامیدی از رحمت خداوند خود از معاصی و گناهان کبیره است، خلاف وعده نصر و پیروزی قرآن به مسلمانان نیز می‌باشد که «الا اِنَّ نصرالله قریب»... در پایان به تمام نیروهایی که باید حافظ نظم و جان و مال و ناموس مردم باشند تذکر می‌دهم که هیچ فرمان و دستوری نمی‌تواند مجوز و عذری برای تجاوز به حقوق مردم- که حرام و معصیت و ذنب لایغفر است- گردد که «لاطاعه لمخلوق فی معصیه الخالق». چه رسد به آن که موجب ضرب و جرح و یا قتل گردد که مستوجب خذلان دنیوی و عذاب اخروی است.»[1]

اگر به عبارت آخر این بیانیه توجه کنیم درمی‌یابیم این توصیه که همان بند نافرمانی مدنی در نیروهای دولتی و انتظامی است که براساس اعتقادات و ایمان به نظام ولائی عمل می‌کنند، از مهمترین روش‌های انقلاب مخملی به شمار می‌آید. مخاطب ساختن چنین نیروهایی که در بیانیه‌های موسوی و منتظری و... هم مشاهده می‌شود در حقیقت گام نهادن در راه ایجاد «بحران اقتدار» است، تا حکومت با نافرمانی پرسنل خود اقتدار حاکمیت را از دست بدهد. به عبارت دیگر منتظری و صانعی تلاش می‌کنند در این نافرمانی مدنی برای کارکنان حکومت دلیل‌تراشی کرده و سندی شرعی برای آن دست و پا کنند. تلاش آنان این بود که برای مخاطبان خود جا بیندازند که مقابله با آشوبگران «حرام» است و همراهی کردن با آنان «ثواب» دارد.

نظیر این نوشته‌ها را در بیانیه‌های افراد دیگر وابسته به این جبهه و احزابی مانند حزب مشارکت، مجمع روحانیون، حزب کارگزاران سازندگی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی می‌توان مشاهده کرد. اما به دلیل شباهت این بیانیه‌ها به یکدیگر از ذکر موارد دیگر صرف‌نظر کرده و به همین مقدار بسنده می‌کنیم.

---

۱. «بیانیه مرجع عالیقدر حضرت آیت‌الله العظمی صانعی در ارتباط با مسائل جاری کشور»؛ *پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر آیت‌الله صانعی*؛ ۱۳۸۸/٤/۱۲.

۲. دعوت به تجمع و تظاهرات با علم به اینکه اردوکشی‌های غیرقانونی به آشوب و درگیری می‌انجامد

چنان که پیشتر نیز در مبحث تئوری انقلاب‌های مخملی مشاهده کردیم فراخوانی برای تظاهرات و اردوکشی‌های خیابانی از مهم‌ترین ابزار این انقلاب‌ها به شمار می‌رود. رادیکالیسم سبز که پیش از انتخابات این روش را تجربه کرده بود، پس از انتخابات نیز بر این روش اصرار فراوانی داشت. آنها در روزهای نخست که مناسبت تاریخی برای بسیج اجتماعی وجود نداشت، برای آن که به قانون گریزی متهم نشوند ابتدا فراخوان نیرو می‌کردند و مکان و زمان تجمع را اعلام می‌کردند و سپس چند ساعت مانده به تجمع آن را به طور صوری و ظاهری لغو می‌کردند. نمونه این موارد، تجمع ۳۰ خرداد است که از خشونت‌بارترین این اغتشاشات بود. در واقع تظاهرات شنبه ۳۰ خرداد در فردای روزی که رهبر انقلاب در نماز جمعه حضور یافت تا با کلام و رهنمودهای خود آرامش را به جامعه باز گرداند، کاملاً قابل تأمل به نظر می‌رسد.

این تجمعات و اردوهای خیابانی تا جایی ادامه یافت که جمعیت اولیه حاضر به همراهی بود. به عبارت دیگر، پایان این اردوها خارج از دست رهبران رادیکالیسم سبز بود. به رغم آنکه تصمیم‌گیرندگان جبهه تجدیدنظرطلب تمایل داشتند وضعیت به وجود آمده در روزهای ۲۵ و ۳۰ خرداد را ادامه بدهند و دوباره از همان روش‌ها برای فراخوان مردمی بهره بردند، اما دیگر از آن جمعیت اولیه که بسیاری به فریب خویش پی برده بودند خبری نبود. در دو هفته اول، محور اصلی بیانیه‌ها برای اردوکشی ادعای تقلب در انتخابات بود و روزهایی هم که تعیین می‌شد دارای مناسبت تاریخی نبود؛ اما در هفته‌های بعد از آن که ادعای تقلب لوث شده بود، شورای نگهبان نتیجه نهایی انتخابات را تأیید کرده بود و دیگر جایی برای ادامه آن وضعیت وجود نداشت، توسل به شعارهای به ظاهر دمکراسی‌خواهانه به محور اصلی بیانیه‌ها برای فراخوان عمومی تبدیل شد. در این دور جدید برای آن که بتوانند در بسیج نیرو موفق باشند به تعیین مناسبت‌های تاریخی و برخی روزهای خاص که در تقویم ایران معاصر معنا دارد، روی آوردند. آنان در وضعیت جدید با دو هدف متفاوت رو به رو بودند؛ از یک طرف همچنان در پی فرصت برای دستیابی به وضعیت شبه انقلابی بودند؛ و از سوی دیگر چون امکان رسیدن به این هدف را ممکن نمی‌دانستند، اردوهای خیابانی را بیشتر با هدف تثبیت رادیکالیسم سبز انجام می‌دادند. اما نکته قابل توجه اینجا بود که چون گروه‌های مختلفی، از اپوزیسیون گرفته تا سازمان‌های تروریستی، در تشکیل این تجمعات و آشوب‌ها نقش داشتند،

اداره و کنترل تجمعات در دست شخص یا گروه خاصی نبود. لذا رفتار و شعارهای متفاوتی هم در این تجمعات و آشوب‌ها مشاهده شد.

نکته طنزآمیز در این تجمعات سر دادن شعارهایی مانند «مرگ بر روسیه» و «مرگ بر چین» بود. از آنجا که در کشورهایی که انقلاب رنگی در آنها رخ داد یکی از شعارهای اصلی، شعار «مرگ بر روسیه» بود افراد وابسته به رادیکالیسم سبز نیز تلاش کردند از این شعار بهره ببرند. آنها توجه نکردند که دلیل سر دادن این شعار در کشورهای بازمانده از بلوک شرق به دلیل سلطه امپریالیستی و نفوذ روسیه بر آن کشورها بوده است و ارتباطی با ایران که کشور مستقلی است و شعار نه شرقی و نه غربی از اصول راهبردی آن بوده است، ندارد. در ایران، روسیه نیز از جمله دولت‌هایی بیگانه است که در نهایت همتراز دولت‌های انگلیس و آمریکا محسوب می‌شود. در روابط خارجی ایران با روسیه مسئله‌ای که اهمیت دارد، تأمین منافع ملی است نه چیزی بیش از آن. شعار مرگ بر روسیه نه به جایی بر می‌خورد و نه در جامعه ایران جذابیتی تولید می‌کرد. اما این شعار یک مطلب دیگر را هم روشن می‌ساخت. این مطلب را که در پسِ این تجمعات اراده برخی دولت‌های بیگانه نیز وجود دارد که از تعامل و روابط گسترده ایران و روسیه ناراضی‌اند. دولت‌هایی که خود را رقیب روسیه می‌دانند و از «سیاست خارجی نگاه به شرق» ایران متضرر شده‌اند. دولت‌هایی که سال‌هاست در ایران علیه آنان شعار داده می‌شود و آنها ترجیح می‌دادند این شعارها علیه روسیه نیز صورت بگیرد تا او نیز بی‌نصیب نماند. آبشخور این شعار با شعار دیگر «نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران» یکی بود. یعنی دولت‌هایی که در طول چهار سال گذشته از رشد نهضت اسلامی در خاورمیانه و جهان ناراضی بودند و یکی از دلایل مهم موفقیت جریان‌های اسلامی در کشورهای منطقه را روی کار آمدن دولت نهم می‌دانستند. آنها تلاش می‌کردند با حذف احمدی‌نژاد از ریاست جمهوری روند رو به رشد بیداری اسلامی را متوقف سازند. تلاش‌های چند سال گذشته دولت‌های غربی برای مقابله با جریان‌های اسلامی در منطقه جواب نداده بود و آنها این بار در پی آن بودند که با دگرگونی در تحولات ایران از توسعه جریان‌های اسلامی جلوگیری کنند. اما با پیروزی دوباره احمدی‌نژاد، بهره‌گیری از روش انقلاب مخملی مورد توجه قرار گرفت و در این میان تلاش شد با مطرح کردن شعارهایی از جنس شعارهای بالا سیاست همگرایی جهان اسلام و اتحاد اسلامی را در شرایط اوج اقتدار و تأثیرگذاری و نفوذ انقلاب در مناسبات سیاسی خاورمیانه با چالش مواجه سازد. آنچه که می‌توانست برای تغییر رفتار ایران در سیاست خارجی از منظر دولت‌های غربی مطلوب باشد، درونی نشان دادن این

شعارها و استفاده از گروه‌های فشار داخلی بود، که اینچنین در تجمعات رادیکالیسم سبز، ظهور می‌یافت. این حرکت گواه استدلال سران غرب و صهیونیسم بود که ادعا می‌کردند مبارزه با اسرائیل و سلطه استکباری آنها خواست حاکمان ایران است و نه ملت ایران.

با گذر زمان گرچه از دامنه آشوب‌ها کاسته می‌شد و در فراخوانی عمومی جمعیت اندکی شرکت می‌کرد، اما بر غلظت شعارها افزوده می‌شد و ماهیت براندازانه آن آشکارتر می‌شد. در حوادث ۱٦ آذر که با توهین این جمعیت به تصویر امام همراه بود، زمینه‌های قیام عمومی علیه رادیکالیسم سبز در سراسر کشور فراهم شد. این رفتار نمادین تمام پنهان‌کاری‌های این جبهه را که برای مقابله با جمهوری اسلامی در پشت نام امام خمینی(ره) سنگر گرفته بود آشکار کرد. دقیقاً به همین دلیل بود که این جبهه بیش از آن که از اقدام تند اعضای خود ناخشنود شود، از اطلاع‌رسانی رسانه ملی و پخش برخی تصاویر عصبانی بود. زیرا آنان می‌دانستند که پخش این تصاویر افسانه «خط امامی» بودن مدعیان را با تردید جدی مواجه می‌سازد. با برداشته شدن نقاب از چهره این جبهه سیاسی دیگر شعارهای «خط امامی» و «اسلام ناب محمدی» موسوی جای خود را به شعار علیه اصل ولایت‌فقیه و امام خمینی می‌داد و با حذف «اسلام»، شعار «جمهوری ایرانی» به جای «جمهوری اسلامی»نشست.

گرچه جبهه تجدیدنظر طلب تمام تلاش خود را بیست روز بعد انجام داد، تا در روز عاشورای حسینی کار را یکسره کند، اما این تجمع‌ها و فراخوان‌ها نتیجه معکوسی داد و خشم عمومی علیه آنان را برانگیخت. نارضایتی عمومی از رفتار این جبهه که در قیام ۹ دی به شیواترین شکل تجلی یافت در ۲۲ بهمن ۸۸ نیز تکرار شد. در این روز رادیکالیسم سبز بی‌کار نماند و به هواداران خود اعلام کرد که با لباس و پوشش نمادین در این راهپیمایی ملی شرکت کنند تا با بهره‌گیری از فرصت‌ها و روش انقلاب اسلامی با آن مبارزه کنند. اما ۲۲ بهمن روز شکست کامل برنامه‌های این جبهه بود و برای نخستین بار پس از فراخوان عمومی برای بسیج توده‌ای از سوی این جبهه هیچ اتفاقی نیفتاد و راهپیمایی سراسری ۲۲ بهمن با شکوه هر سال برگزار شد و بدین ترتیب دفتر آشوب آفرینی‌های این جبهه در ۲۲ بهمن ۸۸ بسته شد.

شکست پروژه «اسب تروا» در روز ۲۲ بهمن که مطابق آن قرار بود وابستگان رادیکالیسم سبز با ظاهری معمولی و بدون نمادهای سبز به میدان آزادی بیایند و سپس در هنگام سخنرانی رئیس‌جمهور، نمادهای خود را نمایش دهند و شعارهای ساختارشکن سر بدهند، موجب اختلاف در میان رهبران رادیکالیسم سبز به ویژه بخش خارج‌نشین آن شد. این اختلاف‌ها حتی به اهانت به یکدیگر انجامید و بیش از همه گریبان مهاجرانی را که طرح

پیشنهادی از سوی او ارایه شده بود گرفت. مهاجرانی این طرح را چند روز پیش از ۲۲ بهمن و در سایت اینترنتی «جرس» که وی به همراه محسن کدیور و فاطمه حقیقت‌جو با هدف به دست گرفتن رهبری رادیکالیسم سبز راه‌اندازی کرده بود، مطرح ساخته بود. به دنبال شکست این طرح، بسیاری از کاربران اپوزیسیون انقلاب اسلامی در رسانه‌های خود به فحاشی به مهاجرانی و طرح پیشنهادی وی پرداختند. این سایت‌ها همچنین مهاجرانی و سایت جرس را علت ریزش هواداران رادیکالیسم سبز دانستند. مهاجرانی نیز در واکنش به این اعتراضات، اعضای این جریان را «عصبی» و «احساسی» خواند و آنها را «همچون کف بر سطح آب» نامید. او به طور ویژه از محسن سازگارا یاد کرد و ضمن آن که او را عامل «سرخوردگی» و «یأس» این جریان دانست، در وبلاگ شخصی خود نوشت: «برخی گمان می‌کردند در روز ۲۲ بهمن نظام جمهوری اسلامی سقوط می‌کند و آن برخی، جشن پیروزی برگزار می‌کنند و به سرعت در مناصب قدرت قرار می‌گیرند و به تعبیر خودشان آکسیون نهایی انجام می‌شود.» مهاجرانی که از اهانت‌های رادیکالیسم سبز به خویش ناخشنود به نظر می‌رسید در نقد افرادی نظیر سازگارا می‌نویسد: «این دوست ما به گونه‌ای سخن می‌گوید که انگار اکسیون آخر همین امشب اتفاق می‌افتد. برخی جوان‌ها هم که چنان حرف‌هایی را باور می‌کنند وقتی با واقعیت‌هایی رویارو می‌شوند که از جنس دیگری است، یأس و دلمردگی وجودشان را فرا می‌گیرد و از کوره به در می‌روند و اتفاقاً با منطق و ادبیاتی که هیچ نسبتی با جنبش سبز ندارد و بیشتر متأثر از کیهان است، سخن می‌گویند... جنبش سبز یک پوسته عصبی احساسی دارد که گهگاه بروز می‌کند. این جریان مثل کف عرصه رودخانه را می‌پوشاند و اندکی بعد فرو می‌نشیند.»[1]

البته آشوب‌طلبان معتقد بودند که هنوز مجال تداوم اغتشاشات وجود دارد و آنها به آخر راه نرسیده‌اند. به این دلیل شکست خویش در روز ۲۲ بهمن را به مسائلی چون فضای امنیتی و ترس هواداران خود از حضور در راهپیمایی نسبت دادند. با این توجیه آنها سعی کردند بخت خویش را در چهارشنبه سوری آخر سال نیز بیازمایند. لذا یکبار دیگر تمامی سایت‌ها، ماهواره‌ها و تحریک و تشویق‌ها و همچنین آموزش‌های عملیاتی به کار افتاد و شعار «هر موتورسیکلت یک بوته آتش» برای خط‌دهی به اغتشاشگران سر داده شد. بنا بود اگر به وسایل نقلیه پلیس دست نیافتند، ولو از موتورهای اسقاطی استفاده کنند و از سوختن آن

---

۱. «فحاشی بین ضد انقلابی‌های فراری بالا گرفت»؛ *پایگاه اینترنتی جهان نیوز*؛ ۲٤ بهمن ۱۳۸۸.

عکس و فیلم تهیه کنند و برای رسانه‌های خارجی و طرفداران رادیکالیسم سبز بفرستند. سیاست این جبهه به اقتضای مراسم چهارشنبه‌سوری که به طور سنتی در تمام محله‌ها برگزار می‌شود این بود که تجمعات خویش را کوچک و در محله‌ها پراکنده سازند تا نیروی انتظامی توان مقابله با آن را نداشته باشد. با وجود این تلاش‌ها، در نهایت چهارشنبه سوری سال ۸۸ به کم‌حادثه‌ترین و بیِ‌حاشیه‌ترین چهارشنبه‌های آخر سال تبدیل شد.

۳. تلاش برای نامشروع جلوه دادن مراسم تنفیذ و تحلیف ریاست جمهوری

در مراسم تنفیذ و تحلیف ریاست جمهوری در روزهای ۱۲ و ١٤ مرداد ۱۳۸۸ برخی شخصیت‌های سیاسی حضور نداشتند. گاهی نیز شایع می‌شد که فراکسیون اقلیت مجلس در مراسم شرکت نخواهد کرد؛ و البته فراخوان‌هایی نیز برای راهپیمایی علیه این مراسم از سوی برخی رسانه‌های شبکه سبز صادر می‌شد. به طور نمونه در یکی از این فراخوان‌ها از مردم تهران خواسته شده بود تا در ساعت ٦ تا ۸ بعد از ظهر دوشنبه ۱۲ مرداد در حد فاصل دو میدان ولیعصر و ونک دست به تجمع بزنند. هر چند که این فراخوان با عدم توجه مردم مواجه شد.[1]

٤. بهره‌گیری از روش تحصن و اعتصاب غذا

از جمله اقدامات ناموفق جبهه تجدیدنظر طلب راه‌اندازی تحصن در مراکز عمومی و به ویژه حرم امام خمینی (ره) بود.[2] اما چون بهره‌گیری از روش تحصن و اعتصاب در داخل مرزهای کشور ممکن نشد، بخش خارج‌نشین رادیکالیسم سبز توسط اکبر گنجی تلاش کرد از این روش، ضمن آموزش آن به بخش داخل کشور برای تبلیغات رسانه‌ای نیز استفاده کند. وی به دنبال این هدف، اعتصاب غذای سه روزه خود را در نیویورک و در مقابل ساختمان سازمان ملل در ۳۱ تیر آغاز کرد. البته به جز گنجی افراد دیگری نیز به این اقدام توسل جستند. هدف از این روش به طور عمده جلب توجه رسانه‌های غربی و بین‌المللی بود.

۵. ایجاد جنگ نرم در القای نافرمانی مدنی توسط دانشگاهیان و نخبگان اجتماعی

رادیکالیسم سبز برای آنکه نافرمانی مدنی در اقشار مختلف جامعه را القا کند، به تولید

---

۱. «دستاورد تاکتیکی سبزهای ایران در راهپیمایی نفرت از تنفیذ»؛ *پایگاه اینترنتی شبکه سبز*؛ دوشنبه ۱۲ مرداد ۱۳۸۸.
۲. *خبرگزاری فارس*؛ کد مطلب ۸۸۰۳۲٤۰۸۸۳.

خبرهایی نظیر استعفای اساتید دانشگاه، هنرمندان و... پرداخت. تلاش برای جمع‌آوری امضا از نخبگان اجتماعی از جمله اساتید دانشگاه به منظور تهدید به ترک شغل از دیگر اقدامات این جبهه بود. این موضوع در دانشگاه تربیت مدرس و صنعتی شریف بیش از موارد دیگر خبرساز شد، که اغلب نیز خبر استعفاها پس از مدتی تکذیب می‌شد.[1]

یکی دیگر از روش‌های این جبهه برای نافرمانی مدنی تحریم جشنواره‌ها و سمینارهای داخلی از سوی نخبگان فرهنگی و اجتماعی بود. جبهه تجدیدنظرطلب مایل بود که نخبگان اجتماعی در جهت نافرمانی مدنی تمام ارتباطات خود را با دولت جدید قطع کنند تا بدین وسیله فضای رسانه‌ای برای نامشروع جلوه دادن دولت فراهم شود. به طور نمونه روزنامه اعتماد ملی در روز ۱۲ مرداد ۸۸ (روز تنفیذ حکم ریاست جمهوری) با انتخاب کاریکاتوری به عنوان عکس اصلی صفحه نخست خود و با عنوان «تحریم دوسالانه کاریکاتور» چنین می‌نویسد: «زنگ خطر تحریم دو سالانه‌ها و جشنواره‌ها، با تحریم نهمین دوسالانه کاریکاتور تهران به صدا در آمد. در فاصله کمتر از چهار ماه تا بر پایی نهمین دو سالانه کاریکاتور، ۱۰۰ کاریکاتوریست ایرانی در بیانیه‌ای ضمن انتقاد از رخدادهای پس از انتخابات و همدردی با مردم، این دو سالانه را تحریم کردند. هر چند این روزها اهالی گرافیک و اعضای انجمن صنفی طراحان گرافیک هم در اعتراض به وقایع اخیر دست به تحریم غیررسمی و نامحسوس دهمین دوسالانه پوستر تهران زده‌اند...»[2]

این رسانه‌ها تلاش کردند از این روش برای جشنواره‌های دیگر از جمله جشنواره فیلم فجر نیز بهره ببرند. گرچه در این روش نیز جبهه تجدیدنظرطلب به موفقیت دست نیافت، اما همه این رفتارها باعث می‌شد که فضای عمومی کشور همچنان سیاست زده باقی بماند و انرژی نخبگان در برخی مباحث بی‌حاصل و سیاست زده هدر رود. در واقع تداوم این وضعیت حتی می‌توانست بدبینی در بین نخبگان ایجاد کند و فضای دو قطبی را در میان آنان به وجود آورد. چنین شرایطی قطعاً نمی‌توانست به سود هنر و فرهنگ و علم تمام شود و به توسعه آنها بینجامد. در این حالت بخشی از زمان و فکر و عواطف نخبگان صرف برخی سوءبرداشت‌هایی می‌شد که متأسفانه در دو طرف به وجود آمده بود و با این رفتارهای قدرت‌طلبانه سیاست‌بازان بازتولید می‌شد.

از روش‌های دیگری که تلاش می‌کرد نافرمانی مدنی را تهییج کند و جدا افتادگی نخبگان

---

۱. *خبرگزاری فارس*؛ کد مطلب ۸۸۰۳۲۴۰۳۷۶.

۲. «تحریم دوسالانه کاریکاتور»؛ روزنامه *اعتماد ملی*؛ ۱۲ مرداد ۱۳۸۸؛ ش ۹۸۴؛ ص ۱.

را از دولت جدید نشان دهد، تبلیغ «فرار مغزها» بود.[1] در این میان حتی سفر شفیعی کدکنی استاد ادبیات فارسی به خارج از کشور (برای استفاده از فرصت مطالعاتی) نیز از جمله رفتارهای مبتنی بر عدم مشروعیت سیاسی دولت جدید و پدیده‌ای سیاسی تفسیر شد، هر چند که او این القائات رسانه‌ای را تکذیب کرد. جبهه تجدیدنظرطلب حتی تلاش کرد از دانشگاه آزاد برای پیشبرد پروژه نافرمانی مدنی بهره ببرد. برای این جبهه استفاده ابزاری از دانشگاه آزاد که اتفاقاً در سراسر کشور شعبه داشت، در قیاس با نهادها و مراکز دیگر ساده‌تر بود. در این راستا برخی شعبه‌ها حتی کلیه امتحانات خود را لغو کردند.[2]

البته جریان تجدیدنظرطلب تنها به نخبگان دانشگاهی نظر نداشت، بلکه به جذب نخبگان حوزه نیز نظر داشت تا آنان را هم در پروژه نافرمانی مدنی و زیر سئوال بردن مشروعیت دولت با خود همراه سازد. در سال ۱۳۸۸ این جبهه با تجربه‌اندوزی از دوران اصلاحات آموخته بود که نباید از نیروهای مذهبی غافل شود. لذا تلاش می‌کرد به بسیج روحانیت نیز بپردازد و در آشوب‌ها پشتوانه مذهبی نیز برای خود بسازد تا توان خویش را تقویت کند. در این میان از حضور شاگردان منتظری در اغتشاشات نیز سخن گفته می‌شد.[3]

در همین راستا، جبهه تجدیدنظرطلب که در انتخابات سعی کرده بود رابطه دولت با روحانیت و مراجع را تیره و تار نشان دهد، پس از انتخابات نیز تلاش کرد با فشار بر دفتر مراجع از ارسال پیام تبریک به منتخب مردم جلوگیری کند. تا ضمن پیگیری هدف گذشته ادعای تقلب را هم تقویت سازد.[4]

٦. جعل خبر و تصویر برای تحریک عواطف مردم

از جمله اقدامات رادیکالیسم سبز برای دستیابی به بسیج توده‌ای جعل اخبار و تصاویر بود. گسترش شایعات متفاوت و تحریف سخنان مقامات کشور بسیار مورد توجه این جبهه بود. شاید مهم‌ترین خبری که تحریف شد و اتفاقاً تأثیرگذار هم بود، تحریف مطالب سخنرانی رئیس‌جمهور در میدان ولیعصر در تاریخ یکشنبه ٢٤ خرداد باشد. در بیان خبر این سخنرانی جمله احمدی‌نژاد درباره «خس و خاشاک» به گونه تحریف شد که گویی خطاب

---

۱. برای نمونه بنگرید به تیتر یک روزنامه مردم سالاری: «هجوم دانشجویان مستعد ایرانی به کانادا»؛ روزنامه مردم *سالاری*؛ ۱۲ مرداد ۱۳۸۸؛ ش ۲۱۳٦

۲. «اقدام عجیب رئیس دانشگاه آزاد رودهن»؛ *پایگاه اینترنتی جهان نیوز*؛ ۱ تیر ۱۳۸۸.

۳. «شاگردان منتظری در جمع اغتشاشگران»؛ روزنامه *جوان*، دوشنبه ۸ تیر ۱۳۸۸.

۴. *خبرگزاری فارس*، کد مطلب ۸۸۰۳۲٤۱۰۱٦

رئیس‌جمهور همه کسانی است که به او رأی نداده‌اند یا حتی در نتیجه انتخابات تردید دارند. در حالی که مقصود احمدی‌نژاد آشوبگرانی بود که در روز قبل به انجام خشونت دست زده بودند. عین عبارات احمدی‌نژاد چنین است: «در انتخابات ایران ۴۰ میلیون نفر خودشان بازیگر اصلی و تعیین‌کننده اصلی بوده‌اند. حالا چهار تا خس و خاشاک این گوشه‌ها کاری می‌کنند بدانید این رودخانه زلال جایی برای خودنمایی آنان نخواهد گذاشت. ۷۰ میلیون ملت ایران و ۴۰ میلیون شرکت‌کننده در انتخابات همه عزیزند، همه ملت ایرانند و همه همدلند و دولت خادم همه آنان و در خدمت همه آنهاست. رقابت‌ها به پایان رسید و دوره دوستی‌ها و ساختن‌ها آغاز شد».[1]

با وجود این بیان شفاف و روشن، اما چون هدف رادیکالیسم سبز چیز دیگری بود، با تحریف این سخن و تبلیغ گسترده آن در رسانه‌های مخالف و بیگانه جو کاذبی علیه این جمله آغاز شد و حتی منجر به تهییج عواطف کسانی که به وی رأی نداده بودند شد.

اما از جمله تقلب‌های تبلیغی دیگر می‌توان به تحریف تصاویری اشاره کرد که پس از دست‌کاری شدن با نرم‌افزارهایی نظیر فتوشاپ و روی هم قرار گرفتن چند تصویر در مجموع تصویر جدیدی را می‌ساخت که روایت‌گر خشونت حکومت علیه آشوبگران بود. گاهی نیز حتی زحمت تحریف تصاویر را نمی‌کشیدند و اصولاً تصاویری که به کشورهای دیگر مربوط بود را درباره حوادث انتخابات ایران به کار می‌بردند. نمونه این تصاویر، عکس دختری عراقی بود که در مراسم قمه‌زنی سر و صورت خود را خونین ساخته بود.

۷. انجام پروژه کشته‌سازی و ایجاد فضای رسانه‌ای مسموم علیه جمهوری اسلامی

جبهه تجدیدنظرطلب که از دوران اصلاحات و در مسئله قتل‌های زنجیره‌ای به نوعی از روش‌های اطلاع‌رسانی داستان‌سرایانه دست یافته بود و در تداوم آن وضعیت، آشوب‌های تیر ۷۸ را آفرید، در سال ۸۸ نیز چون در چند هفته نخست از ادعای تقلب طرفی نسبت و روشن شد که اکثریت این ادعا را قبول نکرده است برای بسیج توده‌ای و تحریک عواطف عمومی دوباره به روش پیشین خود بازگشت و به مسایلی از قبیل مظلوم‌نمایی، ترسیم چهره خشونت‌طلب از رقیب و بالاخره کشته‌سازی روی آورد. رسانه‌های این جبهه از کشته شدن افرادی سخن می‌گفتند که اندکی بعد معلوم می‌شد زنده‌اند و خبرهای مربوط به آنان کذب

---

۱. «سخنان رئیس‌جمهور در جشن شکرانه ۲۲ خرداد»؛ همشهری *آنلاین*؛ ۲۴ خرداد ۱۳۸۸.

بوده است.

علیرضا توسلی، سعیده پورآقایی، ترانه موسوی، محسن ایمانی، عاطفه امام و احمد کارگرنجاتی از جمله افرادی بودند که خبرهای مربوط به آنان در رسانه‌های تجدیدنظرطلب، اپوزیسیون و بیگانه خلاف واقع از آب درآمد. به طور مثال در اواسط مرداد در سایت‌ها و شبکه‌های خبری فارسی، غربی و آمریکایی و نیز برخی روزنامه‌های داخلی اعلام شد که پسر بچه‌ای ١٤ ساله به نام «علیرضا توسلی» در درگیری‌های مراسم چهلمین روز درگذشت کشته‌شدگان اغتشاشات، در بهشت‌زهرا توسط عوامل انتظامی با ضربه‌های متعدد باتوم دچار مرگ مغزی شده و سرانجام پس از ٤ روز بیهوشی، از دنیا رفته است. اما پس از پیگیری ماجرا توسط مسئولان و خبرنگاران، آنها توانستند خانواده این فرد را پیدا کنند و در مصاحبه تلویزیونی با پدر وی معلوم می‌شود که او در یک تصادف با وانت در شهرستان ساوه کشته شده است و فوت او هیچ ربطی به سیاست نداشته است. پدر علیرضا توسلی در این باره به خبرنگاران می‌گوید: «اخبار منتشر شده از مرگ علیرضا مبنی بر اصابت باتوم بر سر وی تماماً کذب بوده و زمانی که ۳۰ روز از مرگ فرزند ما گذشته اعلام شده که این کودک در درگیری‌های بهشت‌زهرا دچار ضربه مغزی شده است که تمام این اخبار را تکذیب می‌کنم.»

همچنین در همان روزها خبری در رسانه‌های فوق منتشر شد که مأموران پس از تجاوز به دختری به نام «ترانه موسوی» وی را به قتل رسانده و سپس سوزانده‌اند. پس از این خبر نیز مسئولان و خبرنگاران با پیگیری این موضوع و در حالی که تصاویر گفت‌وگوی تلفنی خانواده ترانه موسوی با او از سیما پخش می‌شد معلوم شد که خانمی که این رسانه‌ها اعلام کردند کشته شده، چند سال است که در خارج از کشور زندگی می‌کند. این خبر ساختگی رسانه‌های مذکور برای خانواده ترانه هم تعجب برانگیز و خنده‌دار بود.[1]

سیمای جمهوری اسلامی همچنین پس از انتشار اسامی کشته‌شدگان کوی دانشگاه در رسانه‌های آنارشیسم مخملی با یکی از کشته‌شدگان! با نام محسن ایمانی که کارت دانشجویی خود را نیز به روی سینه گرفته بود مصاحبه‌ای انجام داد. ایمانی که رسانه‌های بیگانه او را از کشته‌شدگان کوی دانشگاه اعلام می‌کردند، اصولاً سکونت خود در کوی دانشگاه را انکار کرد.

اگر به پرونده خبری «عاطفه امام» نیز بنگریم همین روش‌های جعل خبر درباره حوادث پس از انتخابات را می‌توانیم پیدا کنیم. این خبر را حتی روزنامه جمهوری اسلامی نیز در

۱. «گزارشی از سرنوشت علیرضا توسلی و ترانه موسوی»؛ روزنامه *کیهان*؛ چهارشنبه ۲۱ مرداد ۱۳۸۸، ش ١٩٤٣٤، ص ١٤.

ستون «جهت اطلاع» پوشش خبری داد. خبر کوتاه بود: «عاطفه امام» توسط پنج مأمور بازداشت شد. آینده به نقل از پارلمان نیوز نوشت: براساس گزارش‌های اولیه رسیده عاطفه دختر ۱۸ ساله «جواد امام» عضو ارشد سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و رئیس ستاد انتخاباتی مهندس میرحسین موسوی در تهران در خیابان به صورت زننده‌ای بازداشت شد. گفته می‌شود او به بازداشتگاهی حوالی خیابان پیروزی منتقل شده است.»[۱]

در تلاش برای تحریک عواطف عمومی، رسانه‌های رادیکالیسم سبز در قالب مصاحبه با مادر وی این مطلب را منتشر کردند که: «امروز صبح ساعت ۱۱ دوباره تماس گرفت و گفت که خیلی تحت فشار است و از او می‌خواهند تا اعتراف کند... به ارتباط نامشروع با یک سری افراد سیاسی که هم اکنون درون زندان هستند... می‌گفت از دیروز تا حالا فقط مقداری آب دادند بخورد. یک دفعه آب یخ رویش می‌ریزند. در یک اتاق کوچک نگهش می‌دارند که مجبور است خود را درون آن مچاله کند. یک گربه را هم در این اتاق کوچک گذاشته‌اند... آیا اسلام این را به ما گفته که می‌شود چادر از سر یک دختر ۱۸ ساله بکشند و بدون چادر بین دو مرد بنشانند و با چشم بسته ببرندش... دختری که پدرش حدود ۸ سال سابقه جبهه دارد. این دختر از شش سالگی چادر سرش می‌کرده حال چه طور جرأت می‌کنند با او این چنین رفتار کنند؟ ما واقعاً بی‌دفاع هستیم و واقعاً نمی‌دانیم چرا صدای ما را نمی‌شنوند. به داد دخترم و دیگر زندانیان سیاسی برسید.»[۲]

پس از این مصاحبه، جمله «به داد دخترم برسید» به تیتر رسانه‌های خبری تبدیل شد و ضمن آن که سپاه پاسداران انقلاب اسلامی عامل این رفتار شناسانده شد برخی از نویسندگان هوادار انقلاب نیز برای تغییر ماهیت جمهوری اسلامی فاتحه خواندند. برخی این ماجرا را به جایی رساندند که محمد نوری‌زاد در وبلاگش در پیامی که از شخص دیگری ذکر شده بود حاج صادق آهنگران را داغدار مصیبت «عاطفه امام» عنوان کرد و این که دیگر روزهای انقلاب و آرمان‌هایش به پایان رسیده و جمهوری اسلامی با این رفتارها تغییر ماهیت داده است.[۳]

البته آهنگران دو روز بعد در گفت‌وگو با خبرگزاری فارس این خبر را تکذیب کرد. اما اصل خبر نیز چند روز بعد توسط مادر عاطفه امام که از رسانه ملی پخش شد، تکذیب شد.

---

۱. روزنامه جمهوری *اسلامی*؛ ۱۳۸۸/۶/۱۷، ص ۲، ستون جهت اطلاع.
۲. *پایگاه اینترنتی کلمه*؛ ۱۳۸۸/۶/۱۷.
۳. *وبلاگ محمد نوری‌زاد*؛ ۱٦ شهریور ۱۳۸۸.

وی در مصاحبه‌ای خبری در خصوص اخبار مبنی بر دستگیری دخترش در روزهـای گذشـته با تأکید بر این که ربوده شدن و دستگیری وی کـاملاً منتفـی اسـت. گفـت: «دختـر بنـده در اقدامی ماجراجویانه و با توجه به شرایط خاص روحی و روانی ناشی از دستگیری پدرش که موجب نگرانی خانواده و بنده شده بود، چنین اقدامی را کرد. متأسفانه اقدام و مصاحبه من به عنوان «مادر» واکنش احزاب و رسانه‌ها را در پی داشـته اسـت. البتـه در اینجـا بایـد از تمـام عزیزان و دوستانی که درگیر این مـاجرا شـده‌انـد و بـه جهـت عواطـف انـسانی و اعتقـادی موجبات ناراحتی آنها به وجود آمد، عذرخواهی کنم. وی با تأکید این مدت به دلیـل شـرایط خاص اقداماتی را انجام داده‌ام که این مسئله بعد خبری پیدا کرده و موجب نـاراحتی بنـده و افراد دیگری شد، که باید به دلیل شرایط به وجود آمده نیز عذرخواهی کنم.[۱]

در ماجرای «ندا آقاسلطان» که برخی تلاش کردند کشته شـدن وی را بـه نمـاد خـشونت تبدیل کنند نیز همین خط خبری و پوشش رسانه‌ای دنبال شد. صحنه دردآور جان باختن ندا، چه ساختگی باشد و چه واقعی، به قدری رقت‌برانگیز و ناراحت‌کننـده بـود کـه بـه سـادگی احساسات منفی علیه فرد یا افرادی که آن را انجام داده بودند، برمی‌انگیخت. پوشش گـسترده خبری و بی‌سابقه درباره ندا آقاسلطان در رسانه‌های بیگانه و اپوزیـسیون بـه موقـع توانـست ضعف ادعای تقلب را که دیگر به کار بسیج توده‌ای نمی‌آمد جبران کند و جرات بیشتری بـه رهبران رادیکالیسم سبز برای تداوم ساختارشکنی‌ها بدهد. پرونده خبری ندا آقاسلطان اولـین، غیرانسانی‌ترین، حرفه‌ای‌ترین و پردامنه‌ترین خبر در راستای کشته‌سازی‌های پس از انتخابات بود. وی قربانی نظریه‌هایی از جمله «اصلاحات خون می‌خواهد» شـد. یـک تعبیـر از تئـوری فوق نیز این است که افرادی به طرز فجیع کشته شوند تا از صحنه جان بـاختن آنـان فـیلم و تصویر تهیه شود و در رسانه‌ها انتشار یابد. این موضوع در پرونده ندا آقاسلطان اتفاق افتـاد و پس از ارسال تصاویر این صحنه، آقاسلطان به نماد خشونت‌ورزی دولت ایران در آن رسانه‌ها تبدیل شد. گرچه هنوز ابهامات پرونده آقاسلطان مانند موارد بالا برطرف نشده و کسی قتل او را بر عهده نگرفته است، اما نکات قابل توجهی در این پرونده وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

نخست این که روایت‌گر این داستان به روایت رسانه‌های انگلیسی (که اولین بار بی‌بی‌سی آن را پخش کرد) فردی به نام آرش حجازی بود. وی که دانشجوی رشته پزشکی در یکـی از

---

۱. «همسر جواد امام سوت پایان دروغ‌پردازی‌ها را به صدا درآورد»؛ *خبرگزاری فارس*؛ کد مطلب ۸۸۰۶۲۷۰۶۵۰

دانشگاه‌های انگلستان است چند روز پیش از حادثه به ایران می‌آید و یکی دو روز بعد ایران را به مقصد انگلستان ترک می‌کند. حجازی در مصاحبه با بخش انگلیسی بی‌بی‌سی گفت: «به خاطر نگاه معصومی که در چشم‌های ندا بود موقعیت خود را به خطر انداختم.» وی درباره چگونگی حادثه نیز اظهار داشت: «سر و صدا را در خیابان شنیدیم و تصمیم گرفتیم برویم و ببینیم چه خبر است. خیابان خسروی را تا انتها رفتیم و رسیدیم به خیابان کارگر، جایی که مردم جمع شده بودند. مأموران پلیس ضد شورش حدود پنجاه متر پایین‌تر با موتورسیکلت‌هایشان ایستاده بودند و مردم را عقب می‌راندند. ناگهان گاز اشک‌آور به میان مردم پرتاب شد و مردم وحشت کردند... همزمان با پرتاب گاز اشک‌آور ماموران هم با موتورسیکلت به سمت جمعیت حرکت کردند و جمعیت در طول خیابان خسروی شروع به دویدن کردند. ندا هم در میان آنها بود. در تقاطع خیابان خسروی و خیابان صالحی جمعیت به تدریج متفرق می‌شدند و فقط چند نفر ایستاده بودند تا ببینند چه باید بکنند. ناگهان صدای شلیکی شنیدم و از دوستم که کنارم ایستاده بود پرسیدم که چه بود؟ گلوله بود؟ او گفت که می‌گویند گلوله‌های پلاستیکی می‌زنند. در همان لحظه من برگشتم و دیدم که خون از سینه ندا که در چند متری من ایستاده بود فواره می‌زند.»

حجازی همچنین به تلویزیون انگلیسی بی‌بی‌سی گفت که ابتدا گمان کردم که تیراندازی از روی پشت‌بام انجام شده است. اما کمی بعد تظاهرکنندگان را دیده است که مرد مسلح موتورسواری را گرفته‌اند. او می‌گوید: «مردم فریاد می‌زدند: گرفتیمش، گرفتیمش» او را خلع سلاح کردند و کارت شناسایی‌اش را که نشان می‌داد عضو بسیج است، گرفتند. مردم خیلی عصبانی بودند و او فریاد می‌زد: «نمی‌خواستم بکشمش.» مردم نمی‌دانستند با او باید چه کار کنند و گذاشتند که برود. اما کارت شناسایی‌اش را گرفتند. کسانی هستند که می‌دانند او کیست. چند نفر از او عکس گرفتند. تصمیم سختی بود که (از کشور) بیرون بیایم و در مورد این موضوع صحبت کنم، اما ندا برای دلیلی مرد. او برای حقوق ابتدایی می‌جنگید... نمی‌خواهم که خونش بی‌ثمر ریخته شود... او در خیابان مرد که چیزی بگوید... من هیچ وقت در سیاست نبودم. به خاطر نگاه معصومی که در چشم‌های ندا بود، موقعیت خود را به خطر انداختم.»

به عبارت دیگر، حجازی این ورود و خروج غیرمعمول از کشور را تنها به مسایل اخلاقی و «چشم‌های معصوم ندا» نسبت می‌دهد. با وجود این، روایت نامزد و استاد موسیقی آقاسلطان از آن حادثه با روایت حجازی تفاوت دارد. به طور مثال کاسپین ماکان نامزد وی

می‌گوید: «وقتی که این اتفاق افتاد، ندا از درگیری‌ها دور بود، یعنی در خیابان‌های فرعی نزدیک امیرآباد بود. حدود یک ساعتی با استاد موسیقی‌اش در ماشین پشت ترافیک نشسته بود، از گرما و خستگی، کلافه و از ماشین پیاده می‌شود و آن اتفاق می‌افتد.»[1]

اما نکات قابل تأمل دیگر بدین قرار است که:

۱. محل تیر خوردن خانم آقاسلطان از محل آشوب‌های ۳۰ خرداد بسیار دور بوده است. در واقع از زمان یاد شده در خیابان‌های امیرآباد شمالی تهران (محل حادثه) هیچ درگیری خاصی رخ نداده و درگیری‌های آن ساعت تنها در خیابان آزادی در جریان بوده است.

۲. نیروی انتظامی و بسیجی مستقر در تهران برای مقابله با آشوبگران اساساً به سلاح گرم مجهز نبودند و در روزهای آشوب صرفاً با کمک باتوم و اسپری سعی در متفرق کردن اغتشاشگران می‌کردند. علاوه بر این طبق نظر پزشکی قانون، ندا با اسلحه غیر سازمانی نیروهای مسلح به قتل رسیده بود.

۳. معمولاً بعد از شنیده شدن صدای تیر و اصابت گلوله به یک نفر در خیابان، اطرافیان بلافاصله بر روی زمین دراز می‌کشند و سعی در نجات جان خود از اصابت تیرهای بعدی دارند؛ اما در این فیلم، بعد از تیر خوردن خانم آقاسلطان، چندین عکاس و فیلمبردار با خونسردی از همان آغاز سر صحنه حاضر شده و از چند زاویه مشغول فیلمبرداری می‌شوند. به اضافه این که تصاویر ندا آقاسلطان چند ساعت پیش در محل اغتشاشات نیز گرفته شده که می‌تواند روایت‌گر سوژه بودن وی بوده باشد.

٤. سوژه قتل طوری انتخاب شده بود تا حداکثر ممکن افکار عمومی بسیار را تحت‌تأثیر قرار دهد؛ خانمی جوان و دانشجو.

٥. فیلم تکان‌دهنده این جنایت، شنبه شب (۳۰ خرداد) بلافاصله در اینترنت قرار گرفت و روز یکشنبه بسیاری از کاربران اینترنتی و بینندگان شبکه‌های ماهواره‌ای آن را دیدند.

٦. رفتار آرش حجازی به عنوان یک پزشک در لحظه پس از اصابت تیر به قفسه سینه ندا آقاسلطان، رفتاری کاملاً ناشیانه است. دادن تنفس مصنوعی به فرد تیره خورده تنها موجب سریعتر به گردش انداختن خون و مرگ قطعی مضروب می‌شود.

۷. همچنین دستگیری و آزادی فرد ضارب آن هم پس از گرفتن کارت شناسایی او در روزهایی که اعضای رادیکالیسم سبز برخی افراد را تنها به جرم داشتن چهره مذهبی مورد

---

۱. «آخرین خبرها از پرونده قتل ندا آقاسلطان»؛ *پایگاه اینترنتی جهان نیوز*؛ ۱۰ تیر ۱۳۸۸.

نوازش مشت و لگدهای خود قرار می‌دادند و یا برخی حتی سلاح سرد حمل می‌کردند از جمله نکاتی بود که پذیرش آن منطقی به نظر نمی‌رسد.[۱]

۸. کاسپین ماکان نامزد ندا آقاسلطان، در نوروز ۸۹ به اسرائیل سفر می‌کند و به دیدار شیمون پرز، رئیس رژیم صهیونیستی، می‌رود.

البته نکته‌ای که درباره این خبرسازی‌ها نباید فراموش کرد این است که طراحان این سناریوهای رسانه‌ای می‌دانند که این هجوم رسانه‌ای آثار خود را بر فضای کلی جامعه خواهد گذاشت. حتی اگر رسانه‌های داخلی در این باره درست عمل کنند و بتوانند به موقع جعلی بودن این اخبار را نشان دهند؛ همانطور که صداوسیما نیز در موارد گذشته چنین کرد، تنها تا حدی می‌تواند آثار اخبار منفی را پاک کند. دقیقاً مانند یک تخته پاک‌کن که هیچ‌گاه نمی‌تواند تخته را به مانند اولش تمیز کند. لذا آنها از اینکه دروغ‌های رسانه‌ای آنها بعد از مدتی افشا شود، بیمی ندارند.

اما در پایان این قسمت و پس از ذکر روش «پروژه کشته‌سازی و ایجاد فضای مسموم رسانه‌ای»، درباره روش‌های دیگر رادیکالیسم سبز برای انقلاب مخملی می‌توان به روش «القای بحران کارآمدی»، به کارگیری «نماد رنگی»، تهیه شب‌نامه و... نیز اشاره کرد که به طور کلی پیشتر درباره آنها توضیح داده‌ایم و از بیان دوباره آنها خودداری می‌کنیم.

نتیجه

آشوب‌های پس از انتخابات را از یک نگاه می‌توان به دو دوره تقسیم کرد. در دوره نخست که تا اعلام قطعی نتایج انتخابات از سوی شورای نگهبان در ۱۰ تیر ادامه یافت، جریان دوم خرداد به بهانه تقلب در انتخابات با صدور بیانیه‌های مختلف به فراخوانی نیرو و اغتشاش‌آفرینی دست زد. اما این رفتارهای رادیکالیستی گرچه در روزهای یادشده منجر به تولید مشکلاتی برای کشور شد و برخی از هم‌وطنان نیز جان خود را در آن حوادث از دست دادند اما به دلایل زیر با شکست مواجه شد و نتوانست تداوم یابد:

۱. رهنمودهای رهبر انقلاب به ویژه در خطبه‌های نماز جمعه ۲۹ خرداد.

۲. نارضایتی از آشوب‌ها و اغتشاشات در سطح جامعه.

۳. فروکش کردن تب سیاسی در جامعه و نیروهای سیاسی.

---

۱. با درخواست رسیدگی از قوه قضاییه، احمدی‌نژاد: دخالت دشمن در قتل ندا آقاسلطان قطعی است»؛ روزنامه *کیهان*، سه‌شنبه ۹ تیر ۱۳۸۸، ش ۱۹۳۹۹.

٤. دستگیری متهمان اصلی.
٥. عدم پذیرش ادعای تقلب مطرح شده از سوی موسوی در لایه‌های درونی جامعه.
٦. حمایت رهبران و رسانه‌های غربی از آشوب‌ها به رغم فرهنگ بیگانه‌ستیزی در میان ایرانیان.

با اعلام نتایج قطعی انتخابات از سوی شورای نگهبان، دور دوم آشوب‌آفرینی‌ها آغاز می‌شود. این دوره که به دلیل شکست اهداف آشوب‌ها در دور نخست آغاز شد، این بار با بهانه قرار دادن «آزادی زندانیان سیاسی» و «خونخواهی جان‌باختگان» این حوادث که قربانی قدرت‌طلبی جریان شکست‌خورده در انتخابات شدند، فعالیت‌های خود را ادامه داد.

در واقع رفتاری که از سوی جبهه دوم خرداد و جریان تجدیدنظرطلب پس از انتخابات سر زد به طور کامل با مدل انقلاب‌های رنگی در کشورهای آسیای میانه انطباق داشت. افزون بر آن روایت‌هایی که برخی از نیروهای جریان تجدیدنظرطلب و برخی متهمان این حوادث اظهار داشتند به روشنی اهداف انقلاب مخملی و به عبارت بهتر آنارشیسم مخملی در این حوادث را آشکار ساخت. در مجموع، روش‌هایی که رادیکالیسم سبز برای پیشبرد آنارشیسم مخملی در حوادث پس از انتخابات به کار برد عبارتند از:

۱. انتشار بیانیه‌های تند سیاسی در جهت عدم پذیرش نتیجه انتخابات و تهییج عواطف عمومی.
۲. دعوت به تجمعات و تظاهرات خیابانی با علم به اینکه اردوکشی‌های غیرقانونی به آشوب و درگیری می‌انجامد.
۳. تلاش برای نامشروع جلوه دادن مراسم تنفیذ و تحلیف ریاست جمهوری.
٤. بهره‌گیری از روش تحصن و اعتصاب غذا.
٥. ایجاد جنگ نرم در القای نافرمانی مدنی توسط دانشگاهیان و نخبگان اجتماعی.
٦. جعل خبر و تصویر برای تحریک عواطف مردم.
۷. انجام پروژه کشته‌سازی و ایجاد فضای رسانه‌ای مسموم علیه جمهوری اسلامی.

فصل هشتم
نقش و تلاش دولت‌های بیگانه و اپوزیسیون

انقلاب اسلامی ۵۷ تنها قیامی علیه حکومت پهلوی نبود، بلکه انقلابی با سه ویژگی زیر بود: ضد استبداد، ضد استعمار و ضد سکولاریسم که در شعار «استقلال، آزادی، جمهوری‌اسلامی» تجلی یافته بود. در حقیقت در هم تنیدگی این سه ویژگی در بافت تحولات اجتماعی و سیاسی ایران در تاریخ گذشته، سرنوشت هر سه را به یکدیگر پیوند زده بود.

انقلاب اسلامی گرچه توانست حکومت دین‌ستیز پهلوی را از میان بردارد، اما گذشته از فرهنگ و ساختارهای بر جا مانده از آن دوران که می‌توانست چالش برانگیز باشد، با دو نیروی دیگر در حال رقابت باقی ماند. آن دو نیرو دولت‌های استعماری و روشنفکران سکولار بودند.

دولت‌های استعماری که با از دست رفتن دولتی دست نشانده و روی کار آمدن حکومتی مبتنی بر اراده عمومی مواجه بودند از این وضعیت رضایت نداشتند و از همان آغاز به مقابله و تلاش برای تحریف آن پرداختند. در میان روشنفکران سکولار برخی اصولاً با انقلاب همراه نبودند و برخی نیز پس از مدتی که با هویت دینی مسلم شده انقلاب مواجه شدند از آن زاویه گرفتند و همگی تبدیل به اپوزیسیون شدند.

بر این اساس انقلاب اسلامی از بدو تولد با واکنش منفی دولت‌های غربی مواجه شد و جبهه‌های اصلی در مقابل انقلاب اسلامی دولت‌های استعماری غربی بوده‌اند. در این میان اگر در طول سه دهه پس از انقلاب چالشی برای جمهوری‌اسلامی پیش آمده، بدون مداخله و

همراهی آنان قابلیت تولید خطر برای جمهوری اسلامی نداشته است. لذا چنان که می‌دانیم رهبران انقلاب در طول سه دهه گذشته در دشمن‌شناسی همواره نگاه خود را به «نظام سلطه» معطوف داشته‌اند که در جهت گسترش قدرت جهانی خود در امور داخلی بسیاری از کشورها و از جمله ایران مداخله کرده‌اند.

اگر بخواهیم تحولات پس از انقلاب اسلامی را با محوریت کانون‌های فتنه و ریزش‌هایی که در هر کانون فتنه رخ داده تحلیل کنیم باید بگوییم که نظام سلطه در طول سه دهه گذشته در پی جذب نیروهایی بوده است که به مرور از انقلاب و نظام ریزش کرده‌اند. تلاش نظام سلطه همواره این بوده تا با انسجام‌بخشی به این گروه‌های متضاد و با ایدئولوژی‌های متفاوت که بسیاری از آنان نزاع دیرینه‌ای با یکدیگر داشته‌اند جبهه واحدی از اپوزیسیون را علیه انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی تشکیل دهد. در تحولات سه دهه پس از انقلاب شاید بتوان به پنج کانون فتنه تاریخی اصلی اشاره کرد که در هر کدام از آن موارد بخشی از نیروهای سیاسی ریزش کرده‌اند و به دلایل گفته شده پیشین به اپوزیسیون انقلاب و جمهوری اسلامی تبدیل شده‌اند.

در سال ۵۸ مسئله نهضت آزادی و جریان‌های ملی‌گرا پدید آمد. در سال ٦۰ مسئلهٔ بنی‌صدر و سازمان مجاهدین خلق (منافقین) اتفاق افتاد. در اواسط دهه شصت و سرانجام در سال ٦۸ مسئله منتظری و جریان وابسته به او پیش آمده و در سال ۷۸ نیز آشوب‌های تیر رخ داد. در واقع تلاش نظام سلطه این بوده است که در میان این جریان‌های متفاوت نوعی همگرایی مقطعی برای مقابله با جمهوری اسلامی ایجاد کند. البته باید به این فهرست نیروهای سلطنت‌طلب و سکولار که از ابتدا به مقابله با انقلاب برخاستند را هم اضافه کرد. اما نکته‌ای که در این نوشتار می‌خواهیم به آن بپردازیم این است که در سال ۸۸ و در خلال انتخابات ریاست جمهوری، کانون پنجم فتنه نیز شکل گرفت که طی آن برخی نخبگان سیاسی بدون پند آموزی از سرنوشت برخی نیروهای ریزش کرده از انقلاب دست به برخی رفتار غیرعقلانی و شبه آنارشیستی زدند و ضمن آن که هزینه سنگینی را به کشور تحمیل کردند خود را هم از قطار انقلاب و در ایستگاه پنجم پیاده کردند. در چنین شرایطی بازیگران بین‌المللی وابسته به نظام سلطه که از پیش نیز برای مقابله با انقلاب اسلامی فعالیت‌های گوناگون انجام می‌دادند فرصت را مناسب یافتند و ضمن مداخله مستقیم خود، آنچنان که در این فصل مشاهده خواهیم کرد، همچنین به بسیج کردن اپوزیسیون و نیروهای ریزش کرده از چهار کانون پیشین علیه جمهوری اسلامی پرداختند.

به عبارت دیگر، در حوادث پس از انتخابات بازیگران متعدد داخلی و خارجی نقش داشتند که هر کدام نگرش و منافع خود را پی می‌گرفتند. جمع شدن بازیگران متفاوت داخلی و خارجی بر سر «هدف مشترک»، ائتلافی نانوشته را در میان آنان به وجود آورد. این هدف مشترک پیش از انتخابات «رای نیاوردن احمدی‌نژاد» بود، در اوج آشوب‌ها ابطال انتخابات و راه‌اندازی انقلاب مخملی با نشانه رفتن اصل انقلاب اسلامی بود و در روزهای پس از آشوب کسب بیشترین امتیازها تا جای ممکن بود. به طور نمونه دولت‌های محافظه‌کار عربی که گمان می‌کردند ایران و مذهب شیعه در چهار سال گذشته تقویت شده و سخن از «هلال شیعی» بر زبان آوردند در پی حذف احمدی‌نژاد، به منظور تضعیف موقعیت منطقه‌ای و کاهش ایدئولوژیک ایران بودند. به هر طریق پیروزی‌های شیعیان در لبنان، عراق و جریان‌های همسو با ایران در فلسطین و افزایش محبوبیت شخصیت‌های شیعی نظیر سیدحسن نصرالله و احمدی‌نژاد در میان مسلمانان و حتی جوامع عربی دولتمردان محافظه‌کار عربی را به بیم دچار ساخت. به ویژه که اقتدار سازمان‌های هم‌پیمان این دولت‌ها یعنی القاعده و طالبان در حال افول بود. از نگاه آنان ایران شیعی با پیگیری سیاست‌های «دیپلماسی فعال» در سال‌های اخیر تقویت شده بود و باید جلوی آن گرفته می‌شد.

از سوی دیگر، دولت‌های غربی نیز که در کشورهای جنوب به دنبال هم‌پیمانانی می‌گردند که دارای ایدئولوژی غرب‌گرایانه باشند در پی روی کار آمدن دولتی در ایران بودند که از جنس گفتمان «اصول‌گرایی» نباشد. از نگاه آنان گفتمان موسوم به «اصلاح‌طلبی» یا همان «تجدیدنظرطلبی» با داشتن جنبه‌های سکولاریستی و غرب‌مدارانه به خواسته‌های غرب نزدیک‌تر است.

گفتمان و یا به عبارت بهتر ایدئولوژی تجدیدنظرطلبی متأثر از ایدئولوژی‌های غربی به ویژه لیبرالیسم است و از این جهت مورد پسند دولتمردان غربی قرار می‌گیرد. اما از آن گذشته سیاست خارجی نفوذناپذیر دولت نهم که در چهار سال گذشته برخلاف دولت هشتم در موضوعات مختلف به ویژه مسئله هسته‌ای در برابر تحمیل سیاست‌های غربی مقاومت نشان داد، خواست دولت‌های غربی را تأمین نمی‌کرد. دولت نهم با اتخاذ سیاست تهاجمی، که در برابر سیاست انفعالی سال‌های پیش از آن قرار داشت، دولت‌های غربی را بیش از گذشته متقاعد کرد که منافع آنها بیشتر با شکل‌گیری دولت‌های وابسته به جریان غرب‌گرا تأمین می‌شود. دولت‌هایی که خودباوری ندارند، خود باخته‌اند، منافع ملی را در مناسبات بین‌المللی به درستی تعریف نکرده‌اند، در برابر استیفای «حقوق مسلم» خود پایداری

نمی‌ورزند، کاری به افسانه بودن «هولوکاست» ندارند و از عنوان کردن آن می‌گریزند و در مجموع خود را بازیگر مؤدب و سربه‌زیر نظام بین‌المللی می‌دانند؛ نظامی که به وسیله دولت‌های مقتدر غربی پس از جنگ جهانی دوم شکل گرفته است.

گزیده آن که در فصل حاضر تلاش می‌شود با نگاهی واقع‌بینانه حوادث متعلق به انتخابات دهم ریاست جمهوری مورد بازنگری قرار گیرد و بر اساس چارچوب نظری «تحلیل منافع گروه‌ها و دولت‌ها» نقش و اهداف بازیگران را تبیین کند. در فصل‌های گذشته به طور مبسوط درباره اهداف، ایدئولوژی، منافع و راهبردهای بازیگران داخلی و جریان‌های داخل کشور سخن گفته شد. در این فصل تلاش می‌شود نقش و اهداف دو بازیگر دیگر این حوادث یعنی بازیگران بین‌المللی/ منطقه‌ای و اپوزیسیون نظام جمهوری مورد بررسی و بازشناسی قرار گیرد. در انتخابات دهم ریاست جمهوری و حوادث پس از آن گروه‌ها و بازیگران متعارض داخلی و خارجی با اهداف متفاوت در یک جبهه قرار گرفتند و با «منافع مشترکی» که برای یکدیگر تعریف کردند همگی در پی تضعیف حکومت اسلامی و دولت برآمده از آرای مردمی برآمدند. در رفتارشناسی بازیگران خارجی در قبال مسایل ایران به طور کلی از سه روش می‌توان بهره برد:

۱. بررسی یافته‌ها و راهبردهای مراکز پژوهشی و راهبردی آن دولت‌ها درباره ایران؛
۲. بررسی رسانه‌های وابسته به این دولت‌ها و تحلیل محورهای تبلیغاتی آنها؛
۳. اقدامات و مواضع رسمی دولتمردان کشورهای مذکور.

نکته‌ای که باید در نظر گرفت این است که در بخش رسانه‌ای، نیروهای اصلی و کارکنان این رسانه‌ها از خود ایرانیان و جریان‌های اپوزیسیون تشکیل یافته است. در بخش فارسی رسانه‌های بیگانه بیشتر افراد فعال از ایرانیان اپوزیسیون مقیم خارج به شمار می‌آیند که بدین وسیله پیوند دولت‌های بیگانه با جریان‌های اپوزیسیون را بیشتر می‌سازد و به عبارت دیگر تفکیک مواضع آن دو را در برخی موارد ناممکن می‌سازد. به طور مثال بسیاری از کارکنان شبکه‌های بی‌بی‌سی فارسی و صدای آمریکا از ایرانیان مخالف جمهوری اسلامی هستند و بیشتر میهمانان آنها نیز از این قاعده مستثنی نیستند. اصولاً برای تأثیرگذاری راهی جز این وجود ندارد و روشن است که حضور چهره‌های انگلیسی و آمریکایی از تأثیرگذاری این رسانه‌ها به شدت می‌کاهد. نکته دیگر درباره مواضع کشورهای محافظه‌کار عربی است که سیاست خارجی آنان همواره تابعی از سیاست خارجی نظام سلطه بوده است. گرچه کشورهایی نظیر عربستان سعودی در پی منافع خویش در محیط بین‌المللی هستند اما در

تعریف این منافع در بسیاری مواقع همسو با دولت‌های غربی رفتار کرده‌اند. لذا در حوزه بازیگران مداخله‌جو در مسایل انتخابات دهم ریاست جمهوری که در خارج از مرزهای ایران و چارچوب حاکمیت ایران قرار دارند می‌توان به دولت‌های غربی، چند دولت عربی و اپوزیسیون نظام اسلامی اشاره کرد.

رفتارشناسی بازیگران خارجی در انتخابات دهم ریاست جمهوری ایران

۱. بررسی یافته و راهبردهای پیشنهادی مراکز راهبردی و پژوهشی

«کمیته خطر جاری- CPD» در اواسط سال ۲۰۰٦ طی گزارشی که «مارک پالمر» آن را تهیه و تنظیم کرده بود جمهوری اسلامی ایران را یک خطر جدی برای اهداف آمریکا در منطقه دانست و از برپایی آشوب‌های خیابانی به عنوان یک اهرم برای تضعیف نظام اسلامی ایران یاد کرد. این کمیته یک مرکز مطالعات استراتژیک در آمریکاست و بسیاری از اعضای آن ژنرال‌ها و دیپلمات‌های بازنشسته آمریکایی هستند که با تکیه بر تجربیات خود خطرهای پیش روی آمریکا در نقاط مختلف جهان را پیش‌بینی کرده و در اختیار کاخ سفید قرار می‌دهند. در این گزارش تاکید شده بود که ساختار جمهوری اسلامی ایران به گونه‌ای است که برخلاف برخی از کشورهای آسیای میانه تغییر آن از طریق آشوب‌های خیابانی امکان‌پذیر نیست. کمیته CPD در توضیح نظریه خود به دو عامل «گردش قدرت و مسئولیت با رای مردم در جریان انتخابات آزاد» و «پیوند عمیق دینی میان مردم ایران و نظام جمهوری اسلامی ایران» اشاره کرده و نتیجه می‌گیرد که از اعتراضات نرم، یا همان آشوب‌های خیابانی، فقط می‌توان تضعیف موقت نظام ایران و مشغول کردن آن به مسائل جانبی را انتظار داشت و با اجرای این «پروژه نرم» امکان امتیاز گرفتن از جمهوری اسلامی ایران، مخصوصاً در معادلات سیاسی منطقه دور از انتظار نخواهد بود. «مارک پالمر» در گزارش CPD با ابراز تأسف از قطع رابطه ایران و آمریکا و تعطیلی سفارت آن کشور در ایران، از برپایی «دفتر حافظ منافع آمریکا در تهران» به عنوان یکی از راه‌کارهای ضروری یاد می‌کند که مأموریت اصلی آن ایجاد ارتباط و تماس با افراد و گروه‌های هدف در ایران خواهد بود.[1]

با وجود نتیجه‌گیری مذکور که در کمیته CPD به دست آمد، قبل از حوادث مربوط به انتخابات دهم ریاست جمهوری «مرکز سابان وابسته به اندیشکده آمریکایی بروکینگز» نیز طی

---

۱. «شریعتمداری، حسین؛ «این همان نکته است»؛ روزنامه *کیهان*؛ سه‌شنبه ۹ تیر ۱۳۸۸، ص ۲.

گزارشی مفصل به راه‌کارهای انقلاب مخملی در ایران و حمایت از مخالفان نظام پرداخت. مرکز سابان توسط میلیاردر صهونیست «حیم سابان» تأسیس شده و نقش مؤسسه «آمریکن اینترپرایز» دوره بوش را در زمان اوباما بر عهده دارد.

آنچه که در گزارش ۱۶۰ صفحه‌ای مرکز «سابان» مشهود است گسترش اغتشاشات عمومی و استمرار آن تا مرحله فروپاشی است. در این گزارش که «کدام راه به سمت ایران» نام دارد شش تن از استراتژیست‌های وابسته به مؤسسه بروکینگز با نام‌های «کنت ام پولاک» (مدیر سابان)، «مارتین ایندیک» (سفیر اسبق آمریکا در اسرائیل)، «دانیل ال بای من»، «سوزان مالونی»، «مایکل ای اُهانلون» و «بورس ریدل» به تهیه جدیدترین راهبردهای پیشنهادی آمریکا در قبال ایران پرداخته‌اند. فصل ششم این گزارش به عنوان «انقلاب مخملی»، بهترین راه برای تغییر حکومت ایران را حمایت گسترده از انقلاب مخملی دانسته که کمترین هزینه را در بردارد. نویسندگان این گزارش هدف اصلی این گزینه را براندازی حکومت ایران و ایجاد حکومتی که بیشترین همراهی را با منافع آمریکا داشته باشد، عنوان کرده‌اند و گفته‌اند که تعامل با اپوزیسیون داخلی جمهوری اسلامی (یعنی جریان تجدیدنظرطلب) برگ برنده‌ای در دست آمریکاست که از طریق آن به ایران فشار وارد آورد و رفتار حکومت ایران را تغییر دهد. در این گزارش آمده است:

انقلاب مخملی وجود رهبران محلی در صحنه است و لذا چارچوب زمانی آن منوط به شرایط حادث شده و پیدایش این رهبران محلی، در آن شرایط خاص است که ممکن است در چند هفته یا چند سال پدید آید. ممکن است برخی رهبران پراگماتیست درون جمهوری اسلامی، متوجه اصلاح درون سیستم شوند و اتفاقی مشابه پروسترونیکا و گلاسنوست شوروی در ایران پدید آید که طی آن ابعاد رفرم با مبانی آن حکومت در تعارض قرار گیرد و موجب فروپاشی و تحقق انقلاب مخملی شود. همچنین ممکن است آشوب‌های خیابانی مانند آنچه در عصر چائوشسکو در رومانی و فردیناند مارکوس در فیلیپین رخ داد، در ایران به وجود آید و جمهوری اسلامی را متزلزل.سازد و فرو بپاشد. آمریکا باید چند نقش متفاوت را در تحقق انقلاب مخملی در ایران ایفا کند، از جمله واگذاری کمک‌های مالی و حمایت از رهبران محلی انقلاب مخملی به آن دسته از مخالفان جمهوری اسلامی که علاقه‌مند به آمریکا هستند. لذا می‌توانند انقلابی را رقم بزنند که منافع آمریکا را تأمین کند. «ریموند تانتر» از «کمیته سیاست ایران» می‌گوید که ما باید از دانشجویان و سایر گروه‌ها برای انقلاب مخملی حمایت مخفی کنیم. آنان پول،

فکس، اینترنت و خلاصه حمایت نیاز دارند. آمریکا از طریق رسانه‌هایی که تحت حمایت او هستند مانند VOA و رادیو فردا، باید افراد منتقد کمتر شناخته شده را به جامعه ایران معرفی کند. لایحه «حمایت از ایران آزاد» که در سال ۲۰۰۶ تصویب شد به حمایت مالی و سیاسی از انجمن‌های جامعه مدنی و حقوق‌بشری مطبوعات ضد حکومت می‌پردازد. دولت آمریکا باید برنامه‌هایی تصویب کند که از طرح تغییر حکومت در ایران حمایت کند. برنامه‌ریزی برای حمایت از انقلاب مخملی در ایران خیلی بیش از آن که تاکنون واشنگتن کمک کرده، برای ارتباطات و هزینه سفرها و... پول نیاز دارد. آمریکا باید واقعیت فساد مالی در اپوزیسیون و هدر رفت بخشی از این پول‌ها را بپذیرد. آمریکا باید از رهبرانی در انقلاب مخملی حمایت کند که توانمند باشند و توسط دستگاه امنیتی ایران خریداری نشوند. اما آمریکا در ایران سفارتخانه ندارد و امکان سازمانهای رهبران و اپوزیسیون داخلی را نداشته و ائتلاف‌های درون ایران را به سهولت درک نمی‌کند. جامعه اطلاعاتی آمریکا (شامل ۱۶ سازمان اطلاعاتی) باید برای کسب اطلاعات از درون ایران به جستجوی خود شتاب دهد.

این گزارش به دو گونه رهبری برای اجرای سناریوی مطرح شده اشاره می‌کند:

۱. یافتن رهبران محلی مناسب، که شریک‌های بومی خوبی برای آمریکا در ایجاد آشوب و اغتشاش باشند؛

۲. طیف‌شناسی اپوزیسیون که می‌توانند انقلاب مخملی را برای آمریکا تولید کنند.

این گزارش به چهار طیف «اصلاح‌طلبان»، «روشنفکران»، «سازمان‌های دانشجویی، کارگری و جامعه مدنی» و «رضا پهلوی» اشاره می‌کند. این گزارش عدم انسجام گروه‌های مختلف ایرانی را دلیل عدم موفقیت آنان می‌داند و می‌نویسد بسیاری از رهبران اپوزیسیون علیه یکدیگر عمل می‌کنند و به نقل از اکبر گنجی می‌آورد که «اپوزیسیون سازمان یافته نیست و ما رهبر نداریم».

در بخش دیگری از این گزارش با تأکید بر لزوم مداخله نظامی آمریکا آمده است:

برای تحقق یک انقلاب مخملی، حکومت ایران باید اراده خود را برای برخورد و سرکوب انتظامی آن از دست دهد. بعید به نظر می‌رسد که حکومت ایران توانایی برخورد قهرآمیز با انقلاب مخملی را نداشته باشد. اگر تجمعاتی در ایران صورت گیرد و ارتش و سپاه پاسداران و بسیج و پلیس، آن گونه تضعیف نشده باشند که کنار بنشینند، در آن صورت آمریکا باید برای مداخله نظامی و دفاع از آن تجمع‌کننده‌ها آماده شود.

دولت آمریکا باید از هر سه روش تغییر رژیم، انقلاب مخملی، شورش و کودتا همزمان بهره ببرد تا شانس موفقیت بیشتر شود. این فشار چند جانبه بر تهران، سبب خسته شدن توانایی اطلاعاتی و امنیتی رژیم در روند تصمیم‌گیری شده و احتمال انجام خطا را بیشتر کرده تا سایر روش‌ها موفق شوند. سیاست براندازی حکومت ایران باید شامل طرح تهاجم تمام عیار باشد تا بتواند در صورت بروز اتفاقات افراطی مورد استفاده قرار گیرد. مطمئناً در صورت شکست حمایت‌های آشکار و پنهان، در سیاست تغییر رژیم، رئیس جمهور باید آماده تنها راه‌حل باقی مانده یعنی تهاجم باشد. انقلاب‌ها زمانی به نتیجه می‌رسند که دولت‌ها نخواهند یا نتوانند از نیروهای نظامی علیه مردم استفاده کنند. دفع شورش‌ها نیز نیاز به مداخله نظامی مستقیم دارند، چه در هنگام رخداد یک فاجعه، مانند آنچه در خلیج خوک‌ها رخداد و چه هنگام نزدیک شدن به پیروزی نهایی، مانند افغانستان در سال ۲۰۰۱. کودتا نیز در اغلب اوقات نیاز به خنثی کردن واحدها و تأسیسات ویژه دارند. به علاوه، تغییر رژیم نیازمند پیگیری همزمان با گزینه تحدید است. در صورتی که آمریکا اقدام به براندازی حکومت ایران کند، شرارت ایران در خارج سبب گسترده شدن منازعه به بحران اقتصادی، سیاسی و نظامی می‌شود. ایالات متحده می‌خواهد با انکار ایران، به تهدید علیه همسایگانی دست بزند که به گروه‌های مخالف و شورش‌ها کمک می‌کنند.

جریمه، بازدارندگی نظامی، انزوا و مبارزه اقتصادی عناصر کلیدی تحدید را به تصویر می‌کشند تا بتوانند به سیاست تغییر رژیم کمک کنند. ظهور یک رهبر کاریزماتیک اپوزیسیون در ایران می‌تواند تمامی معادلات آمریکا در خصوص ایران را چینش مجدد کند. در چنین شرایطی اگر این رهبر از ایالات متحده درخواست عدم تحریم قومیت‌ها و عدم حمله نظامی را بکند تا تلاش‌هایش به هدر نرود، قطعاً گزینه تهاجمی را کنار خواهد گذاشت و به حمایت‌های سیاسی و داخلی و دیپلماتیک روی می‌آورد. با وجود این، یکپارچه کردن سیاست‌ها در قبال ایران، موضوعی بسیار پیچیده و مبهم است. نادیده انگاشتن ایران دیگر مانند گذشته یک راه واقع‌گرایانه نیست. ایران در یک بازه وسیع عمل می‌کند و موجبات نگرانی آمریکا را فراهم می‌سازد و در این میان اهمیتی به سردرگمی آمریکا نمی‌دهد.[۱]

---

۱. «افشای طرح آمریکا برای مداخله در امور ایران» *خبرگزاری فارس*، ۳ تیر ۱۳۸۸؛ کد مطلب ۸۸۰٤۰۳۰۹۷۷.

از مراکز دیگر پژوهشی و راهبردی ایالات متحده، مؤسسه «مطالعات خاور نزدیک واشنگتن» است که تلاش می‌کند به مسئولان این کشور درباره سیاست‌های در خاورمیانه مشاوره و راهبرد ارائه دهد. پس از آشوب‌های تهران، این مؤسسه با انتشار گزارشی درباره ایران به قلم «مایکل آیزنشتات» به برخی نکات و توصیه‌ها به دولتمردان آمریکایی پرداخته است. آیزنشتات در این گزارش خواستار راه‌اندازی یک «برنامه استراتژیک» برای قدرتمندسازی نیروهای مخالف داخلی در ایران و ایجاد شکاف در جمهوری اسلامی شد، تا ایران به سمتی هدایت شود که برای کاهش فشار خارجی که به صورت داخلی نمود می‌یابد از اهداف استراتژیک و هسته‌ای خود صرفنظر کند.

آیزنشتات استفاده از «قدرت نرم» را در برابر ایران تعیین کننده می‌داند. به اعتقاد او دو سلاحی که ایران از آن بیشتر ترس دارد عبارتند از: اطلاعاتی که ایدئولوژی جمهوری اسلامی را به چالش می‌کشند و نیز ترویج محصولات فرهنگی که جامعه ایران را فاسد می‌کنند. آیزنشتات می‌نویسد: همانطور که ایرانیان معتقدند نفوذ آمریکا را باید با استفاده از دیپلماسی عمومی و عملیات‌های رسانه‌ای به تحلیل برد، دکترین «مقاومت» ایران را نیز باید با همین روش شکست داد. همانطور که «در همین اواخر، فیلم‌های ویدئویی موبایل‌ها در مورد رفتار نیروهای امنیتی ایران علیه معترضین در جریانات بعد از انتخابات ژوئن ۲۰۰۹؛ تصاویر مربوط به کشته شدن ندا آقاسلطان در تظاهرات ۲۰ ژوئن و مراسم تدفین سهراب اعرابی، تأثیر بسیار زیادی در عملیات روانی علیه جمهوری اسلامی داشته‌اند.»

در واقع این تجربه برای آمریکا نیز اتفاق افتاده است. به طور مثال در جنگ ویتنام گرچه تلفات نیروهای آمریکایی از ویتنامی بسیار کمتر بود، اما پخش تصاویر تلفات برخی نیروهای آمریکایی، افکار عمومی آمریکایی را علیه این جنگ تهییج کرد. همچنین پخش تصاویر مربوط به زندان ابوغریب در آوریل ۲۰۰٤ باعث بروز عقب‌نشینی استراتژیک آمریکا در عراق شد.

«دولت اوباما باید بداند که بهره بردن از ناآرامی‌های داخلی ایران و دیگر نقاط ضعف ایران نه تنها هم‌ردیف با تلاش‌های صورت گرفته در مورد برنامه هسته‌ای ایران هستند بلکه شاید عامل مهمی در موفقیت این تلاش‌ها به شمار می‌روند.»

اوباما با انجام اقداماتی در سه جبهه می‌تواند بر موانع پیش روی برنامه مبارزاتی کارآمد غلبه کند:

۱. برطرف کردن موانع بوروکراتیک برای همکاری‌های بیشتر میان بخش‌های مختلف دولت

۲. بسیج کردن تمام ادارات و بخش‌ها و تمام ابزار دولت.

۳. اجرای اقدامات لازم به منظور اطمینان از ایجاد ارتباط بین مردم ایران، مطلع بودن آنها از وقایع کشورشان و شنیده شدن صدای آنها در خارج از ایران.

آیزنشتات در نهایت پیشنهاداتی را مطرح می‌کند که به طور مثال می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. ادامه مذاکرات با ادامه فشار علیه ایران با هدف ایجاد فضا و کمک به مخالفین برای تظاهرات و سازماندهی.
۲. محدود ساختن آزادی عمل ایران از طریق محکوم کردن محاکمه‌ها، ارائه گزارش نارضایتی در میان نیروهای امنیتی رده پایین درباره نقش سرکوبگری شان، انتشار اخبار و برنامه درباره قربانیان.
۳. تشدید بحران در داخل جمهوری اسلامی برای بازداشتن آنها از اتخاذ اقدامات مؤثر، مانند انتشار اخبار علیه سپاه پاسداران.
٤. یاری‌رسانی غیرمستقیم به اپوزیسیون.
۵. نقش شخص اوباما برای رابطه با ایرانیان از طریق فن خطابه و دیپلماسی عمومی.
٦. اوباما باید در ارسال پیام‌ها بین حکومت و مردم ایران تمایز قائل شود.
۷. استهزاء و تحقیر مقامات ایرانی.
۸. مقایسه بین شاه و جمهوری اسلامی در سرکوب مردم.
۹. تأکید کنید که اقدامات و کلمات مسئولان موجب بی‌آبرویی و بی‌اعتباری ایران شده است.
۱۰. ادعای فساد و عدم پاسخگویی رژیم ایران را پررنگ کنید.
۱۱. با تأکید بیان کنید که چگونه در زمانی که ایرانیان برای امرار معاش دچار مشکل هستند رژیم پول مردم را خرج جنبش‌هایی چون حماس و حزب‌الله می‌کند.
۱۲. تلاش کنید نشان دهید جمهوری اسلامی در حال افول است.
۱۳. تسهیل فعالیت‌های بخش خصوصی آمریکایی در ایران به ویژه در حوزه فرهنگ و ارتباطات.[1]

با وجود اختلاف‌نظرهایی که در مراکز راهبردی آمریکا علیه ایران در سال‌های گذشته وجود داشته است و نمونه آن را در گزارش‌های فوق مشاهده کردیم، در مجموع توسل به

---

۱. «متن کامل گزارش مؤسسه تحقیقات خاور نزدیک واشنگتن درباره جنگ نرم با ایران»؛ خبرگزاری فارس؛ ۸۸/۱۲/۱٤، کد مطلب ۸۸۱۲۱٤۰٤٦۲

«جنگ نرم» و روش‌های مشابه با انقلاب‌های مخملی مورد وفاق همگی بوده است. در این میان برخی بدبینانه به نتیجه‌بخش بودن کامل این سیاست نگریسته‌اند. اما به دلیل این که معتقد بوده‌اند روش مذکور می‌تواند دست‌کم ایران را تضعیف کند با پیگیری این سیاست موافقت کرده‌اند و گروهی نیز خوشبینانه‌تر اندیشیده و به کارگیری روش انقلاب مخملی در ایران را نتیجه‌بخش دانسته‌اند. از آن گذشته یکی از رویکردهای مورد اشاره در سند راهبرد امنیت ملی آمریکا برای حذف دولت‌هایی که با آنها مخالف است و آن را «راهبرد نابودی استبداد و ارتقای دموکراسی کارآمد» می‌نامد، استفاده از روش «ایجاد رابطه خلاق با سازمان‌های غیرحکومتی و دیگر اعضای جامعه مدنی برای حمایت و تقویت آنها» است.[1] به عبارت دیگر، یکی از مسایلی که در سند راهبرد امنیت ملی آمریکا از آن به عنوان یکی از مصادیق گسترش «آزادی و دموکراسی» یاد شده، مسئله وقوع «انقلاب‌های رنگی» است که نمونه آن را در گرجستان و اوکراین و قرقیزستان انجام داده بود. در واقع آمریکا با تجربه‌های موفقی که در این زمینه داشت این روش را الگوی مناسبی برای مبارزه با دولت‌های مخالف سیاست‌های یک‌جانبه‌گرای خود می‌داند. به همین دلیل در طول سال‌های گذشته این نظریه در مراکز راهبردی آمریکا مطرح بوده است که از این روش برای مبارزه با جمهوری اسلامی نیز استفاده شود. نخستین بار مؤسسه آمریکایی اینتر پرایز در همایشی، راهبرد انقلاب مخملی در ایران را مطرح ساخت. به عبارت دیگر زمینه‌های رسیدن به راهبرد انقلاب مخملی به عنوان راه‌حلی برای تغییر رژیم در ایران به سال‌های گذشته و به ویژه انتخابات نهم ریاست جمهوری می‌رسد. هر چند که در آن سال به دلایل گوناگون و از جمله ناپختگی این طرح، عملیاتی ساختن آن ممکن نشد.

با وجود این، در بهار ۱۳۸۴ برخی از سناتورهای آمریکایی از طرحی با عنوان «دموکراسی برای ایران» در راستای «انقلاب آرام در ایران» سخن گفتند. آن طور که سام براون یک سناتور آمریکایی تدوین کننده این طرح گفت طراحان این سیاست توانسته بودند در لایحه بودجه سال ۲۰۰۴ و ۲۰۰۵ بودجه‌ای را با نام «کمک به ساختار جامعه مدنی و برقراری دموکراسی در ایران» تأمین کنند. به گمان براون بک دولت آمریکا با این اقدام همان گام‌ها و اقداماتی را که برای اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی سابق برداشته بود، برای ایران نیز

---

۱. برگرفته از متن کامل راهبرد سند امنیت ملی آمریکا، اداره پردازش و تحلیل اخبار خارجی سازمان صدا و سیما، ۱۳۸۵/۲/٤.

برمی‌داشت.[1] همچنین نیکو اسپرنس یکی از معاونین وزارت خارجه آمریکا چنین اقداماتی را خطی موازی با ابتکارات دیپلماسی توصیف کرد که هم‌اکنون در مورد تروریسم و برنامه هسته‌ای ایران در جریان است. او معتقد بود «دولت آمریکا در مورد ایران همانند اوکراین و گرجستان» عمل می‌کند.[2] در همین زمان دولت آمریکا نیز اعلام کرد که دست به حمایت از پروژه‌هایی می‌زند که به گسترش دموکراسی در ایران کمک می‌کند. در این شرایط کنگره آمریکا بودجه‌ای افزون بر سی میلیون دلار برای پشتیبانی مالی از گروه‌های مدافع حقوق بشر، نهادهای آموزشی، سازمان‌های غیردولتی و افرادی که در زمینه پیشبرد دموکراسی و حفظ حقوق بشر در ایران فعالیت دارند، تعیین کرد.[3]

به عبارت دیگر، با این رفتار دولت آمریکا برای نخستین بار بود که به طور رسمی به حمایت مالی از اپوزیسیون اقدام می‌کرد که البته برای آن نام‌هایی همچون کمک به جامعه مدنی و پیشبرد دموکراسی می‌گذاشت. همچنین رایس، وزیر امور خارجه سابق آمریکا، در یکی از جلسات کنگره در جریان نشست پرسش و پاسخ نمایندگان در سال ۲۰۰۷ تصریح کرد که جرج بوش تصمیم گرفته در سال جاری میلادی مبلغ ۷۵ میلیون دلار از کنگره برای تقویت برنامه تلویزیونی فارسی زبان دولتی آمریکا دریافت کند. آن گونه که رایس می‌گفت، مبلغی از این کمک نیز برای تقویت برنامه‌های رادیو فردا و بخش دولتی رادیو آمریکا اختصاص می‌یافت و از کمک به اپوزیسیون نیز سخن گفته شده بود. داریوش همایون، از اپوزیسیون مقیم خارج، مدعی شد که حجم زیادی از مبلغی که رایس از کنگره درخواست کرده صرف تبلیغات علیه جمهوری اسلامی خواهد شد و بر این اساس حمایت مالی ویژه‌ای از برنامه‌های رادیویی، تلویزیونی مخالف جمهوری اسلامی صورت خواهد گرفت.[4]

در اوایل سال ۸۸ «سرویس اطلاعات و امنیت کانادا» کنفرانسی را درباره «ایران ۲۰۲۰» برگزار می‌کند که به دلیل تقارن آن با انتخابات دو ماه بعد ایران نمی‌تواند بی‌ربط با این موضوع باشد. این کنفرانس که در روزهای ۳۰ و ۳۱ مارس ۲۰۰۹ (۱۰ و ۱۱ فروردین ۱۳۸۸) در اتاوا برگزار شد نقش و جایگاه ایران در مسایل منطقه‌ای و بین‌المللی را مورد واکاوی قرار می‌داد که به این دلیل از اهمیت انتخابات ۸۸ به طور تلویحی سخن می‌گفت. هر

---

۱. سناتور سام براون بک در گفت‌وگو با رادیو آمریکا؛ ۱۳۸٤/۳/۲۳.

۲. *رادیو فردا*، ۱۳۸٤/۳/۸.

۳. *فاینشنال تایمز*، ۱۳۸٤/۲/۱٦.

۴. *رادیو فردا*، ۱۳۸۵/۱/۱٦.

چند که مباحث مطرح شده در این کنفرانس لزوماً بیان‌گر مواضع سازمان‌های سیاسی دولت‌های غربی نیست، اما به طور جدی روایت‌گر تصور نخبگان سیاسی غربی درباره ایران به ویژه در آستانه انتخابات دهم ریاست جمهوری است. گزارش این کنفرانس که مطابق مقررات «چتم هاوس» هدایت و منتشر شد هویت شرکت‌کنندگان را مشخص نکرد. از کنفرانس مذکور مطالب زیر را می‌توان دریافت:

در حال حاضر جمهوری اسلامی ایران، مورد توجه و علاقه بسیار جامعه جهانی قرار دارد. ایران یکی از کهن‌ترین و غنی‌ترین تمدن‌های بشری است و در طول هزاران سال یکی از بازیگران اصلی در عرصه معادلات بین‌المللی بوده است. این کشور در ۵۰ سال اخیر نیز در شماری از حوادث و موقعیت‌های پیشین همانند یک ابرقدرت در زمینه انرژی و نماد حکومت دینی و انقلابی در عرصه بین‌المللی حضور داشته است. علاوه بر مسئله انرژی و ایدئولوژی، جنگ هشت ساله، و ظهور یک‌باره آن به عنوان قدرت منطقه‌ای و حمایت از نهضت‌ها در کشورهای همسایه، این کشور را تبدیل به بازیگری بسیار مهم در عرصه معادلات منطقه‌ای کرده است. مواضع ضداسرائیلی دولت فعلی که بسیاری در اسرائیل آن را تهدید بالفعل، نه بالقوه ارزیابی می‌کنند و برنامه هسته‌ای و موشکی این کشور، مسایل قابل توجهی را برای قدرت‌های جهانی به وجود آورده است.

به رغم اهمیت ایران در عرصه بین‌المللی، این کشور برای بسیاری از کشورهای دیگر بیش از هر زمان دیگری تبدیل به معما شده است. ما در حال حاضر موقعیتی را تجربه می‌کنیم که فرصت‌ها و به همان میزان تهدیداتی مربوط به موقعیت ایران در آن وجود دارد که بررسی آن ضرورت و فوریت برای جامعه جهانی است. هر چند که تاریخ درس‌های بسیاری به ما آموخته است، اما به کار گرفتن سیاستی کارا در مورد ایران کار ساده‌ای نیست و احتمالاً هیچ‌گاه به اندازه زمان کنونی دشوار نبوده است. نهادها و سیاست‌های دولت ایران برای غیرایرانیان مسئله غیرشفاف بوده است.

یک دولت زمانی با ثبات خواهد ماند که آستانه شکنندگی آن بالاتر از فشار وارده از خارج به آن باشد. اگر در مجموع دولت فعلی ایران و جامعه ایران از آستانه تحمل‌پذیری قابل توجهی در برابر فشارهای وارده برخوردار است، اما هنوز برای ما روشن نیست که این استقامت و پایداری دولت و ملت از چه نشأت می‌گیرد. با وجود این سه فشار کلیدی و تأثیرگذار بر نظام ایران وجود دارد. «رهبری»، «گرایش جوانان» و «قدرت اقتصادی».

ثبات دولت بعدی و حکومت ایران به سرنوشت رهبری پیوند خورده است. با وجود این، تداوم نقش رهبری عالی چه در مورد رهبر فعلی و چه در مورد نهاد رهبری، یکی از عناصر اصلی در حوادث ایران در ۲۰ سال آینده خواهد بود. گرایش‌های نسل جوان ایران هم ممکن است در ده سال آینده همراه با نوساناتی بین دو سطح متوسط و بالا باشد. از یک سو ممکن است انتظار داشته باشیم که نسل جوان و معترض به نظام ایران، آماده بخشیدن آزادی سیاسی خود در ازای داشتن آزادی‌های فردی بیشتر و حفظ رفتار و ظاهری مذهبی به شکل نمادین آن و نیز امکان مهاجرت گسترده باشد. از سوی دیگر ممکن است وجهه‌ای مبارزتر و سرسخت‌تر به خود بگیرد. قدرت و استحکام نظام اقتصادی نیز سومین ابهام اصلی است که مسیر آینده را ترسیم می‌کند.

باید به این مسئله نیز اشاره کرد که محمد خاتمی در دوره ریاست جمهوری خود نظام را به چالش طلبید. او با همراهان خود جامعه‌ای پلورالیست‌تر (به عبارت دیگر غربی‌تر) را پیشنهاد می‌کرد. خاتمی و همکاران او به دنبال آن بودند تا بیش از پیش توازن قدرت را به نفع خود تغییر دهند. در سال ۲۰۰۳ وزرای خارجه فرانسه، آلمان و انگلیس مذاکراتی با حسن روحانی در دوره‌ای که هنوز باب تعامل در باره ایده تعلیق غنی‌سازی باز بود، به عمل آوردند و در نهایت این مقام ایرانی پیشنهاد تعلیق را پذیرفت. تحت فشارهای بین‌المللی، ایران بار دیگر عکس‌العمل نشان داد و این بار عکس‌العمل ایران براساس تعالیم مذهبی نبود. این مسئله امیدی را در دولت اوباما به وجود آورد که می‌توان مسئله هسته‌ای ایران را حل کرد.

در مورد مسایل اجتماعی ایران نیز باید گفت که با به قدرت رسیدن طیف اصلاح‌طلب در ۱۹۹۷ (۱۳۷٦) راه برای تبدیل گفتمان شیعه به گفتمان پلورالیستی (غربی) فراهم شد. در ابتدای این حرکت، انفجاری از فعالیت‌های شهروندی پدید آمد. حدود ده هزار گروه و سازمان غیردولتی (NGO) به یک باره ظاهر شد که همگی انتقادهای تندی نسبت به ماهیت جمهوری اسلامی و نحوه اداره کشور داشتند. آن گروه‌ها برای اهداف خود از ابزارهای ارتباطی به ویژه تلفن و اینترنت بهره بردند. حتی آیت‌الله منتظری هم خاطرات خود را در اینترنت قرار داد. در این دوره شاهد افزایش روزافزون وبلاگ‌ها هستیم. نکته حائز اهمیت آن است که نباید نظام شیعی ایران را نظامی یکدست و یکپارچه مشاهده کرد. وقوع یک انفجار سیاسی دیگر و یا یک انقلاب چندان محتمل نیست. با این حال این احتمال وجود دارد که ارکان نظام یکی پس از دیگری فرو بریزند، زیرا اصل ولایت

فقیه به تدریج مشروعیت خود را به دلیل بحران در مشروعیت سیاسی از دست می‌دهد. (در این باره بنگرید به نظرات پیشین حسین بشیریه). اکنون جامعه ایران تغییرات زیادی را نسبت به سی سال پیش شاهد است و دوران «پسا اسلام‌گرایی» را تجربه می‌کنند. هر چند که جریان اصلاح‌طلبی دهه ۹۰ میلادی نیز شکست خورده است. تحولات ایران نشان از وجود جامعه مدنی در این کشور دارد. اما مسئله متناقض‌نما این است که به رغم ابراز احساسات عمیق در آن شاهد جریان‌های مخالف نظام نیستیم. آنان که خواهان تغییر در نظام ایران بوده‌اند موفق به سازماندهی نیروهای خود نشده‌اند، حال آن که گروه‌های همراه به خوبی توانسته‌اند نیروهای خود را ساماندهی کنند. مسئله عصبانی‌کننده این است که سرکوب در زندگی روزمره ایرانیان به اندازه‌ای نیست که ما تصور می‌کنیم. در حقیقت ایران بیش از سایر نظام‌های سکولار منطقه شاهد پیشرفت در حرکت به سوی دموکراسی بوده است. حوادث روی داده در تاریخ صدسال گذشته ایران به توضیح این وضعیت می‌پردازد. انتخابات سال ۲۰۰۵ (۱۳۸٤) به خوبی این پیشرفت در مسیر رسیدن به دموکراسی را نشان داد. زیرا ویژگی بارز آن مبارزه در آن زمان برای دستیابی به آزادی از طریق گفتمان طولانی میان نظام و جامعه بوده است. شباهت‌ها و تفاوت‌هایی میان انتخابات سال‌های ۲۰۰۵ و ۲۰۰۹ (۱۳۸۸) وجود خواهد داشت.

در سال ۲۰۰۹ نیز همانند انتخابات دوره قبل، چشم‌اندازهای مورد نظر اصلاح‌طلبان که در قالب سخنان دو کاندیدای مورد نظر آنان یعنی کروبی و میرحسین موسوی بیان شده است رغبت چندانی نزد مردم به وجود نخواهد آورد. لذا وضعیتی پیش آمده است که موسوی باید سریعاً برنامه خود را اعلام کند، زیرا او هنوز نظری قطعی در مورد سیاست اتخاذ نکرده و تنها به انتقاد از دولت احمدی‌نژاد اکتفا کرده است. در کل باید گفت که نظرات او نزدیک به نظرات خاتمی است، اما بر عکس او حضور کارا در سیاست و کشورداری نخواهد داشت. برخی از تحلیل‌گران تصور می‌کنند که ممکن است او بسیج کاراتری از نیروهای اصلاح‌طلب به عمل آورد. در عوض برخی نیز معتقدند همچنان احمدی‌نژاد رابین‌هود ایران به عنوان یکی از مزیت‌های او باقی می‌ماند و او همچنان بر روی زمین خواهد نشست تا نان و پنیر بخورد و یا برای استراحت نیم‌روز روی کف اتاق دراز خواهد کشید. ایرانیان الزاماً به دنبال فردی منتقد سیاست‌های رئیس جمهور فعلی نیستند. انتقادها بیشتر از سوی طبقات ممتاز و حتی جناح محافظه‌کار صورت می‌گیرد. زیرا احمدی‌نژاد همچنان بر مبارزه‌طلبی خود اصرار دارد. البته دو نکته دیگر نیز درباره

انتخابات وجود دارد. نخست این که سیاست‌های بنیادین جمهوری اسلامی و از جمله مسئله هسته‌ای با انتخابات تغییر نمی‌کند و دیگر آن که سیاست‌های موسوی با ابهاماتی مواجه است. با وجود این پیروزی اصلاح‌طلبان امید به تغییر در سیاست خارجی ایران را افزایش می‌دهد.

برخلاف تمام توجهی که تاکنون تحلیل‌گران سیاسی نسبت به ایران داشته‌اند، همچنان سیاست خارجی ایران مانند یک معما باقی مانده است و این پرسش مطرح است که «ایران چه می‌خواهد؟» ایران به دنبال پیوستن به باشگاه قدرت‌های جهانی و تبدیل شدن به ابر قدرتی منطقه‌ای است تا از این طریق دامنه تأثیرگذاری سایر قدرت‌ها را در جایی که حوزه نفوذ خود می‌داند کاهش دهد. البته این خواسته جدیدی نیست. ایران از پنج هزار سال پیش تا کنون همواره به دنبال کسب قدرت و بزرگی بوده است. نوستالژی شکوه و بزرگی گذشته همواره منبع انگیزه‌های رهبران ایران از مصدق گرفته تا پهلوی بوده است. جمهوری اسلامی نیز به عطش اشباع نشده ایرانیان برای کسب قدرت شدت بخشیده است. در ابتدای دهه اخیر ایران گستاخانه خود را در جایگاه آزادی عمل احساس کرد و اکنون نیز بی‌پرواتر از گذشته به بیان خواسته‌های خود می‌پردازد. ایران به دنبال آن است تا سایرین رسماً او را در جایگاه مشروعش به عنوان یک قدرت بزرگ بین‌المللی بپذیرند. کافی است تا جوامعی ایران را در این جایگاه بپذیرند، از آن پس وجود عناصر متناقض در سیاست خارجی ایرانی نیز برای جامعه جهانی امری قابل قبول خواهد بود. زیرا دولت ایران دیگر به بازیگری قهار در عرصه جهانی تبدیل شده است و می‌تواند با عمل برخلاف آنچه پیش از این ادعا کرده است به بهترین نحو ممکن به خواسته اصلی خود برسد. برنامه هسته‌ای ایران به تنهایی یک هدف به شمار نمی‌رود، بلکه ابزاری برای رسیدن به یک هدف یعنی کسب جایگاه یک قدرت بزرگ است. بنابراین تلاش ایران امری قابل درک است، زیرا جایگاه ایران در میان کشورهای دشمن ارتقا می‌یابد و از سوی دیگر نیازهای کشور برای کسب منابع انرژی نیز تأمین می‌شود. این بدان معنا است که در حال حاضر ایران از قدرت مهیب تبلیغاتی بهره می‌برد و از سوی دیگر از احساسات وطن‌پرستانه و ضدغربی در ایرن و منطقه بهره‌برداری می‌کند. موارد فوق، برگ‌های برنده‌ای هستند که ایران در موقعیت‌های مختلفی از آنان بهره می‌برد.

اما نباید هرگز فراموش کرد که ایران گرایش‌هایی برای تبدیل شدن به یک قدرت

منطقه‌ای دارد. این گرایش‌های پان‌شیعی که موجب نگرانی کشورهای عربی است این امکان را برای ایران فراهم آورده است تا به اهداف جالبی دست یابد. ایران روابط مستحکمی با رژیم علوی حاکم بر سوریه برقرار کرده و نفوذ خود را در عراق و افغانستان و لبنان، که مرزی مجازی بین ایران و اسرائیل محسوب می‌شود، افزایش داده است. به این سیاست پان‌شیعی، سیاست پان اسلامی نیز افزوده شده و به لطف وجود آن ایران سعی کرده است تا روابط نزدیک‌تری را نیز با کشورهای سنی مذهب برقرار کند.

رهبران ایران از جمله مقام رهبری بارها به مسئله‌ای اشاره کرده‌اند که احمدی‌نژاد آن را قطب قدرت کشورهای اسلامی قلمداد می‌کند و به شکل خاص آن را در حضور ایران به عنوان ناظر در اتحادیه عرب و حمایت این کشور از نهضت‌های سنی مانند حماس و جهاد اسلامی مشاهده می‌کنیم. با این کار ایران به شکل مستقیم به اسرائیل آسیب می‌رساند و خود را همانند بازیگر اصلی در بازی‌های منطقه‌ای بر سایرین تحمیل می‌کند. میزان تأثیرگذاری ایران در سطح منطقه چنان افزایش یافته است که از هم‌اکنون برخی از ظهور یک پان‌ایرانیکا در منطقه خاورمیانه صحبت به عمل می‌آورند. روابط ایران با مسکو نمونه بارزی از سیاست خارجی عمل‌گرا است که در عرصه بین‌المللی چندان شناخته شده نیست، ولی ایران به خوبی و به شکلی کارا از آن استفاده می‌کند و این بدان معنا است که برقراری روابط با نهضت‌های مسلمانان در قفقاز در درجه دوم اهمیت قرار دارد. در منطقه آمریکای لاتین نیز ایران از وجود جبهه نئوبولیواری برای برقراری روابط دوستی با ونزوئلا، اکوادور، نیکاراگوئه و بولیوی بهره برده است. سیاست خارجی چند جانبه ایران که با مهارت آماده شده است با رویکردی عمل‌گرایانه تمام عناصر مناسب را به کار می‌گیرد (استفاده از نفت، خطوط نفتی، شیعه‌گرایی، اسلام، احساسات ضدامپریالیستی، تفکرات جهان سومی و دیپلماسی عمومی) تا به هدف عالی خود یعنی افزایش قدرت خود و بهبود جایگاه ایران در جهان در عین حمایت از نظام و تضمین ادامه حیات آن دست یابد. از آنجایی که این خط‌مشی ثمرات خود را برای ایران نمایان ساخته است ناظران بین‌المللی باید در انتظار آن باشند که ایران طبق پیش‌بینی کارشناسان به یکه‌تازی خود ادامه دهد. در مجموع باید گفت: هر چند که سران برخی از کشورها سعی دارند تا بازی را مغشوش نشان دهند، ولی هدف ایران بسیار روشن است و کشورهای غربی نیز از درک این واقعیت که ایران تمایل به تبدیل شدن به یک قدرت منطقه‌ای دارد امتناع می‌کنند. هدف غرب نیز در رفتار با ایران روشن و شفاف نیست. آیا

دستیابی به بازار نفت و گاز ایران در دستور کار غرب قرار دارد یا این که از ایران درخواست خواهد شد تا اختیار امور را در منطقه در دست گیرد؟ غرب باید اهداف خود را در قبال طراحی سیاستی هماهنگ در قبال ایران تعریف کند. از سوی دیگر، تغییر چهره ایران در قبال غرب در چند سال گذشته نتیجه اتخاذ سیاستی عمل‌گراست، زیرا جایگاه ایران در عرصه جهانی اکنون تقویت شده است.[۱]

مباحث مطرح شده در کنفرانس بالا نشان می‌دهد بسیاری از نخبگان سیاسی غربی معتقدند جایگاه ایران در معادلات منطقه‌ای و بین‌المللی مناسب و رو به رشد است. نخبگان سیاسی غربی ایران را کشوری صاحب قدرت و در آستانه جهشی بزرگ می‌شناسند. این باور، چنان که در مطالب گذشته به وضوح دیده شد، در سال‌های اخیر به دلیل سیاست خارجی فعالانه دولت نهم به مراتب تقویت شده است. آنها همچنین معتقدند که اگر در تحولات آتی «اعمال قدرتی بیرون از ایران یا از درون کشور، سقوط ساختار حاکم بر نظام» را به همراه نداشته باشد باید شاهد تثبیت موقعیت ایران بود. توان دستیابی به سلاح هسته‌ای و نهادینه شدن فرهنگ سیاسی متناسب با نظام جمهوری اسلامی افق بالاتری را بر روی ایران خواهد گشود. ثمره عملی این دریافت از ایران و آینده آن در نزد نخبگان سیاسی غربی، این است که اگر در همین انتخابات پیش‌رو (انتخابات دهم ریاست جمهوری) و اصولاً تحولات چند سال بعد عمل مؤثری نتوان انجام داد، دیگر تنها راه معقول این است که ورود ایران را به پایگاه قدرت بپذیریم و از نادیده گرفتن آن پرهیز کنیم.

در واقع برای فهم سیاست‌ها و راهبردهای مراکز تحقیقاتی و راهبردهای غربی باید یافته‌های آنان را کنار هم قرار داد تا از دل آن تصاویر پراکنده ، تصویر اصلی مورد نظر نظام سلطه غربی در قبال ایران ترسیم شود. با چنین رویکردی است که می‌توان پی برد چرا دولت‌های غربی دغدغهٔ گسترش NGOها در ایران را دارند و چرا از جامعه مدنی سخن می‌گویند؛ معنای دموکراسی غربی نیز بهتر فهم می‌شود؛ حمایت از گروه‌هایی مانند جندالله و عبدالمالک ریگی نیز معلوم می‌شود؛ این که چرا آنها نگران مسایل قومیتی و مذهبی ایران هستند، نیز به دست می‌آید؛ حتی از سیاست دولت محافظه‌کار عربستان در قبال ایران و مناطق سنی‌نشین هم رمزگشایی می‌شود و این که دولت‌های محافظه‌کار عربی در ایران به چه کسی و چرا تمایل دارند. که دلیل حمایت غرب از جریان تجدید نظر طلب و موسوی نیز

---

۱. گزارشی از کنفرانس «ایران ۲۰۲۰: ابعاد فرا روی یک قدرت منطقه‌ای»، اتاوا؛ مارس ۲۰۰۹؛ مأخذ معاونت پژوهش *خبرگزاری فارس*.

روشن می‌شود. در ضمن وقتی رقیب و دشمن نقطه حساس کشور را در سه مقوله «رهبری»، «شکاف نسل‌ها» و «بحران اقتصادی» بداند معلوم است که برای رسیدن به هدف بر روی همین سه موضوع سرمایه‌گذاری خواهد کرد. یعنی تضعیف موقعیت رهبری، افزایش شکاف نسل‌ها و گسترش بحران اقتصادی. اما چنان که پژوهش‌های مراکز آمریکایی نشان دادند در مسئله انتخابات ایران بیشتر بر دو موضوع نخست تأکید شده بود. در حالی که بهره‌گیری از ابزار اقتصادی به سال‌های بسیار گذشته باز می‌گردد. به تعبیر دیگر، پدیده انقلاب مخملی به نوعی تلاش کرد در آن دو مورد برای نظام مسئله‌آفرینی کند.

۲. اقدامات و مواضع دولت‌های غربی

پیش از بیان اقدامات و مواضع دولت‌های غربی یک نکته بسیار مهم را نباید فراموش کرد. دولت‌های غربی گرچه برای رسیدن به اهداف براندازی نرم کار مطالعه‌ای، رسانه‌ای، تشکیلاتی و خلاصه پژوهشی- عملیاتی انجام داده‌اند، اما تحقق این خواست به طور مستقیم به چگونگی رفتار بازیگران داخلی ارتباط داشت. در باره حوادث پس از انتخابات دهم نمی‌توان ادعا کرد که دولت‌های غربی به رغم تمهیدات گسترده انتظار چنین رویدادی را با این شدت داشته‌اند. در واقع بخش مهمی از آن ناآرامی‌ها و رفتارهای رادیکالیستی پس از انتخابات به رفتار لجوجانه، غیرمنطقی و پیش‌بینی ناپذیر نامزدهای انتخاباتی و رهبران جبهه دوم خرداد بازمی‌گشت. شاید کمتر کسی انتظار داشت که میرحسین موسوی این چنین سرسختانه در مقابل آرای عمومی بایستد و با نام «تقلب» در پی ایجاد آشوب و ناآرامی برآید. همان طور که در داخل ایران و در میان کارشناسان داخلی نیز این واقعیت نامبارک چندان طرفدار نداشت و تصور می‌شد که این افراد که دهه‌ها با انقلاب اسلامی همراهی کرده‌اند و جزو شخصیت‌های طراز اول جمهوری اسلامی بوده‌اند با تمکین از قانون و آرای مردم به تثبیت نهال مردم‌سالاری در ایران یاری رسانند. به ویژه که شکست آنها و پیروزی احمدی‌نژاد از قبل هم قابل پیش‌بینی بود؛ و اگر خلاف این می‌شد، خلاف انتظار بود. برای نمونه صادق زیباکلام در مصاحبه‌ای در تاریخ ۱۳۸۸/۲/۲۱ (یک ماه قبل از انتخابات) پیروزی قاطع احمدی‌نژاد را با دلایل مستند پیش‌بینی کرد (همشهری، ۱۳۸۸/۲/۲۱)؛ و نیز بسیاری از مؤسسات و نشریات غربی بر اساس داده‌ها و اخباری که به آنها می‌رسید، پیش‌بینی می‌کردند احمدی‌نژاد رئیس‌جمهور می‌شود؛ از جمله مؤسسه صلح آمریکا «دورنمای انتخاب مجدد احمدی‌نژاد را نگران‌کننده دانست» (کیهان ۸۷/۱۰/۲)؛ و روزنامه وال‌استریت جورنال نوشت:

«با وجود تورم، مردم ایران همچنان احمدی‌نژاد را چهره‌ای مناسب برای دوره بعدی انتخابات تلقی می‌کنند.» (کیهان، ۸۷/۱۰/۲۱)؛ نیویورک تایمز نیز «احمدی‌نژاد را بخت اول پیروزی» دانست. (همان، ۸۷/۱۱/۲۵)؛ نیما راشدان عنصر ضدانقلاب نیز در سایت رادیو زمانه نوشت: «احمدی‌نژاد تنها رئیس‌جمهور ایران نیست. او بیش از چاوز و بشاراسد محبوب جریان مقاومت غرب‌ستیز، خصوصاً در خاورمیانه و جهان اسلام است». نشریه مؤسسه بلژیکی مطالعات استراتژیک خاورمیانه نیز نوشت: «شانس بالای احمدی‌نژاد در انتخابات ریاست‌جمهوری با توجه به محبوبیت گستردهٔ وی در میان مردم، باعث نگرانی اصلاح‌طلبان در ماراتن نفس‌گیر انتخابات است.» (کیهان، ۸۸/۱/۲٤). در میان کارشناسان غربی نیز به نظر می‌رسد که پیش‌بینی رفتار افرادی نظیر کروبی و موسوی و خاتمی و نیز شدت آشوب‌ها چندان قابل پیش‌بینی نبوده است. آنها گرچه برای رسیدن به این مرحله برنامه‌ریزی و اقدام کرده بودند، اما پیشبرد باقی امور در دست رهبران جبهه دوم خرداد بود. اگر آنان عاقلانه رفتار می‌کردند و در پی ماجراجویی و قدرت‌نمایی برنمی‌آمدند تیر برنامه‌ریزی‌های دشمن به سنگ می‌خورد و مجالی برای گسترش ناآرامی‌ها و آشوب‌ها نمی‌یافت. شاید سخن محمدعلی ابطحی زمانی که ماه‌ها پیش از انتخابات می‌گفت، موسوی مانند هندوانه‌ای سربسته است و پس از ۲۰ سال سکوت فعلاً نمی‌توان او را شناخت، دقیقاً همین جا معنا پیدا کند. وقتی که چهره‌های معروف جبهه دوم خرداد سخن از ناشناخته بودن موسوی بر زبان می‌آورند، دیگر نمی‌توان انتظار داشت که سیاست‌مداران غربی و مدیران پروژه انقلاب مخملی در ایران درباره رفتار موسوی پس از انتخابات پیش‌بینی دقیقی داشته باشند. به عبارت دیگر چنان که رهبر انقلاب نیز گفتند گرچه وقوع برخی حوادث بعد از انتخابات با وجود علامت‌هایی که از دشمن می‌آمد، قابل پیش‌بینی بود، اما ورود برخی افراد به این مسایل دور از انتظار بود. در واقع همین رفتارهای ناپخته سیاسی بود که بسیاری را در داخل و خارج کشور به تعجب وا داشت و زمینه‌های فروپاشی جبهه دوم خرداد و ایجاد دردسر برای کشور را فراهم کرد.

در رفتارشناسی دولت‌های غربی نیز به این نتیجه می‌رسیم که آنها در پی ظهور جریان فتنه و آشوب در ایران، به سرعت درصدد تأمین منافع خود تحت لوای دفاع از حقوق بشر برآمدند. اقدامات آنها در این عرصه شامل طیفی از تعرضات نرم و سخت بوده است که از مسایل فرهنگی و اجتماعی تا تهاجمات دیپلماتیک و عملیاتی را در برمی‌گیرد. مهمترین هدف سیاسی غرب در اوج آشوب‌ها «تضعیف نقش سیاسی ولایت فقیه و در صورت امکان

حذف این جایگاه از نظام سیاسی ایران» بود. پس از بازگشت آرامش نیز محوری‌ترین سناریوی غرب، باز نگه‌داشتن پرونده بحران به اتکای نیروهای داخلی بدون نیاز به مداخله آشکار خارجی و با محوریت و نقش آفرینی دانشگاه‌ها بود.

غرب برای پیشبرد براندازی نرم و از آنجا که معتقدند از تحولات اجتماعی و سیاسی ایران عقب هستند و برای جبران آن بر سیاست «لزوم ارتباط جدی با جامعه ایران» تأکید کرده‌اند. این ارتباط با جامعه و مردم ایران در دو سطح فیزیکی و مجازی پیگیری می‌شود و لذا به جز فعالیت رسانه‌ها بهره‌گیری از روش‌هایی که تسهیل‌کننده حضور سیاسی جدی غرب در ایران باشد، از جمله ایده تأسیس دفتر حافظ منافع آمریکا در ایران که در اواخر دوره بوش و ماه‌ها پیش از انتخابات مطرح شد، نقش برجسته‌ای پیدا می‌کند. آنها بر این باورند که ارتباط این دولت‌ها با مردم ایران باید در قالب « دیالوگ» باشد و صرف القای یک طرفه عقاید و تحلیل‌ها کافی نیست، بلکه از این ابزار باید برای جبران کمبود اطلاعات واقعی از جامعه ایران بهره برد. به این منظور توسعه کارکرد سفارتخانه‌های غربی در تهران نیز می‌توان نتیجه‌بخش باشد. در این چارچوب می‌توان گفت که گرچه هدف متوسط دولت‌های غربی، ایجاد و تقویت حضور سیاسی کارآمد در ایران است، اما هدف کلان آنها حرکت از حضور سیاسی به سمت دستیابی به حضور اجتماعی است. این برنامه در وهله اول از طریق توسعه برنامه‌های اجتماعی سفارتخانه‌ها انجام می‌شود.

وزیر خارجه ایران، منوچهر متکی در دیداری که روز یکشنبه ۳۱ خرداد با برخی سفرا و نمایندگی‌های سیاسی کشورهای خارجی داشت به برخی از این اقدامات اشاره کرد. او به طور ویژه از فعالیت‌های سفارتخانه انگلستان سخن گفت. مطابق این بیانات مشاهدات وزارت خارجه ایران نشان می‌داد که انگلیس در سه سطح «رسانه‌ای»، «اطلاعاتی» و «امنیتی» از مدت‌ها پیش از انتخابات ایران را هدف گرفته بود. نخستین خطی که آنها پیش گرفتند تحریم انتخابات و القای آن در داخل ایران بود تا کسی مشارکت نکند. اقدام دوم انگلیسی‌ها اعزام مسافرانی بود که با اهداف اطلاعاتی و امنیتی به ایران می‌آمدند. در این مدت تعداد آن مسافران به حدی افزایش یافت که پرواز معمولی و کوچک خط تهران- لندن به یک هواپیمای جمبوجت بوئینگ ۷۴۷ تبدیل شد.[1]

بر همین اساس سخنگوی وزارت خارجه ایران نیز در روز دوشنبه ۸ تیر خبر از دستگیری

---

۱. «متکی در جمع سفرای خارجی مقیم ایران»؛ خبرگزاری *فارس*، یکشنبه ۳۱ خرداد ۱۳۸۸.

برخی از کارمندان ایرانی سفارت انگلیس داد که در راستای اهداف سفارتخانه این کشور به اقداماتی غیرقانونی اقدام کرده بودند.[۱]

حسین رسام که از جمله آن افراد بود، در روز ۱۷ مرداد و در جلسه دادگاه به ابعاد دیگری از دخالت سفارت انگلیس در مسائل مربوط به انتخابات ایران اشاره کرد. رسام مسئول بخش سیاسی و امنیتی سفارت انگلیس در ایران بود که پیش از آن در جریان پرونده هسته‌ای ایران با ارائه تحلیل‌های جهت‌دار به دیپلمات‌های انگلیسی از اوضاع ایران عملاً به رفتارهای ضدایرانی آنان دامن زده بود. او در بیانات خود گفت که وظیفه اصلی‌اش در سفارت انگلیس، جمع‌آوری اطلاعات و اخبار موردنیاز این کشور توسط «مرتبطین» در تهران و شهرستان‌ها بوده است. رسام بیان کرد که در طول ۵ سال گذشته با ۱۳۰ نفر به عنوان مرتبط در تماس بوده که در طول یکسال اخیر ۵۰ نفر نیز به این تعداد افزوده شده است. او محل ملاقات‌ها را در رستوران‌ها و کافی‌شاپ‌ها اعلام کرد. رسام افزود: دولت انگلستان برای اعمال سیاست‌های خود در قبال ایران نیازمند درک و شناخت درست از تحولات کشورمان بود و وظیفه من در سفارت انگلیس این بود که اطلاعات و اخبار را از طریق ارتباط با شخصیت‌های مرتبط جمع‌آوری و تحلیل کنم و آنها را در اختیار انگلیسی‌ها قرار دهم. این کارمند محلی سفارت انگلیس از افرادی همچون عطریانفر، سعید لیلاز و شمس‌الواعظین به عنوان برخی از مرتبطین مهم خود نام برد. رسام همچنین بیان کرد که از طریق «ماهر» مشاور موسوی در انتخابات با ستاد وی در ارتباط بوده است.[۲]

نباید فراموش کرد که در پی تحولات سال‌های گذشته دولت‌های غربی به این باور رسیده‌اند که آنتی‌تز انقلاب اسلامی را باید در همین ساختار موجود سیاسی و از داخل تجدیدنظرطلبان مدعی انقلاب اسلامی جستجو کرد. این رویکرد که منافاتی با پذیرش و تعامل با «جمهوری اسلامی» ندارد قائل است که تهدید اصلی هویت این نظام که در رهبری و ولایت فقیه متبلور می‌شود، از «درون» بوده و هرگونه تهدید خارجی با هدف براندازی باید نقش مکمل و کاتالیزور را داشته باشد. لذا همراه کردن مستقیم یا غیرمستقیم پیش قراولان انقلاب و وابستگان و اطرفیان آنها، مدیریت فکری و رفتاری گروه‌ها و شخصیت‌های مرجع از هر صنفی، نفوذ جدی و مؤثر در نهادهای انقلاب به خصوص سپاه پاسداران و در یک

---

۱. «کارمندان ایرانی سفارت انگلیس وادار به اقدامات خلاف قانون شده بودند»؛ روزنامه *کیهان*؛ سه‌شنبه ۹ تیر ۱۳۸۸؛ ش ۱۹۳۹۹.

۲. «پشت پرده ارتباط «حسین رسام» با ستاد موسوی»؛ *پایگاه اینترنتی شبکه ایران*؛ ۱۷ مرداد ۱۳۸۸؛ شماره خبر: ۲۳۲۶۱.

کلام نفوذ نرم در پشتوانه‌های هویت و مشروعیت نظام اسلامی بیش از همیشه موضوعیت یافته‌اند. آنها همچنین معتقدند که با تمرکز بر مسایل اقتصادی و بحران کارآمدی و برجسته کردن فشارهای اقتصادی، نسبت به مسایل سیاسی کم‌توجهی کرده‌اند. به اعتقاد آنان هیچ تورمی موجب تظاهرات مردمی نمی‌شود، اما یک مطالبه سیاسی جدی موجب بروز چالش خواهد شد.[۱]

الف. ایالات متحده آمریکا

درباره مواضع سیاسی دولتمردان غربی نیز باید گفت که در دوره اخیر انتخابات ریاست جمهوری شاهد موضع‌گیری‌ها و اظهارنظرهای متفاوتی از سوی دولتمردان و تحلیل‌گران برجسته آمریکایی بوده‌ایم. رویکرد آنها در قبال انتخابات ایران ابتدا محافظه‌کارانه و سپس تشکیک بوده است و با توجه به تجربه‌های تاریخی در روابط ایران و آمریکا و نیز مشاوره‌ای که از گروه‌های اپوزیسیون و تجدیدنظرطلب ایرانی دریافت می‌کنند، ابتدا تلاش کردند خود را بی‌طرف نشان دهند و به گونه‌ای رفتار نکنند که شائبه دخالت در امور داخلی و یا روند برگزاری انتخابات ایجاد شود. بر این اساس، آنان با لحاظ کردن جدی روانشناسی ایرانیان و پرهیز از نوع رفتارهای دولت بوش، به ظاهر از هیچ کاندیدایی حمایت نکردند تا جایی که باراک اوباما در یکی از اظهارنظرهای خود گفت که برای آمریکا تفاوتی بین احمدی‌نژاد و موسوی نیست. البته چنان که خواهیم دید رسانه‌های غربی و آمریکایی در روزهای پیش از انتخابات گرچه خود را بی‌طرف نشان می‌دادند اما با برجسته‌کردن محور سیاست «احمدی‌نژاد ستیزی» عملاً به مخاطب القا می‌کردند که به کسی جز او رای دهد. از سوی دیگر، گرچه در پیش از انتخابات و روزهای نخست پس از آن، موضع‌گیری‌ها بیشتر توسط تیم اوباما گرفته می‌شد، اما به تدریج نقش آنها کم شد و بیشترین مواضع توسط خود اوباما مطرح شد. در واقع اعلام مواضع برجسته آمریکا در قبال ایران در دوره پیش از انتخابات بیشتر توسط اوباما انجام گرفته است و مخاطب اصلی وی نیز رهبران ایران بوده‌اند. او چند روز پس از انتخابات ریاست جمهوری گفت: انتخابات رهبران، وظیفه خود ایرانیان است، اما من درباره وقایع ایران نمی‌توانم سکوت کنم و عمیقاً نگران خشونت‌ها هستم. وی هر چند مدعی شد به حق حاکمیت ملی ایران احترام می‌گذارد، اما اضافه کرد: هیچ راهی برای تأیید

---

۱. جمشیدی، محمد، «رویکردها و اقدامات مداخله‌جویانه غرب در انتخابات دهم ریاست جمهوری ایران»؛ مرکز *پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی*؛ مرداد ۱۳۸۰؛ ش ۹۷۶۲.

صحت انتخابات ایران وجود ندارد و آمریکا کسانی برای نظارت بر این انتخابات در ایران نداشته است. اوباما همچنین با بیان این که «جهان بدون در نظر گرفتن نتیجه انتخابات، نظاره‌گر وقایع ایران است و از مشارکت مردمی الهام گرفته است» گفت: ما دیپلماسی سرسختانه‌ای را در قبال ایران دنبال خواهیم کرد. اوباما که پس از تظاهرات غیرقانونی طرفداران موسوی در دوشنبه ۲۵ خرداد ۱۳۸۸ انگیزه و جرأت بیشتری برای اظهارنظر درباره مسایل ایران را یافته بود در مصاحبه با شبکه «سی ان بی‌سی» گفت: به هر حال ما قصد داریم با رژیمی در ایران برخورد کنیم که به لحاظ تاریخی دشمن آمریکا بوده و مشکلات زیادی را برای کشورهای همسایه خود به وجود آورده و به دنبال دستیابی به تسلیحات هسته‌ای بوده است. او تصریح کرد: وقتی خشونت علیه تظاهرکنندگان آرام را می‌بینیم، وقتی اختلاف نظرهای توأم با آرامش سرکوب می‌شود در هر جایی که اتفاق بیفتد برای من نگران‌کننده است.[1]

اوباما در مصاحبه با «سی‌بی‌اس» نیز افزود: «صدای مردم ایران باید شنیده شود و نباید خاموش شود. اما مداخله ما با توجه به تاریخ روابط دو کشور سازنده نیست. من قبلاً هم گفته‌ام عمیقاً نگران انتخابات ایران هستم». او در این مصاحبه مدعی شد تظاهرکنندگان ایرانی فقط در پی عدالت هستند و افزود: «ما از کسانی که در پی عدالت از یک راه مسالمت‌آمیز هستند پشتیبانی می‌کنیم و من می‌خواهم تکرار کنم که ما در کنار کسانی که متوجه راه‌حلی مسالمت‌آمیز برای این کشمکش خواهند بود، می‌ایستیم.»

سیاست خارجی آمریکا آن چنان که در اظهارات اوباما نیز آشکار بود در پی موقعیتی می‌گشت که سیاست‌های خود را پیرو خواست جامعه ایران نشان دهد. به این معنا که مشروعیت سیاست‌های ایالات متحده در قبال ا یران را به خواست ایرانیان منوط کند. گویی این کشور هیچ مداخله‌ای در امور داخلی ایرانیان نکرده است و آنچنان که اوباما می‌گفت «منتظر هستیم تا ببینیم ایرانیان چه تصمیمی می‌گیرند»، دولت آمریکا تنها تماشاگر صرف این حوادث بوده است. لذا او در مصاحبه فوق مدعی بود که: «ما معتقدیم صدای مردم ایران باید شنیده شود و این یک ارزش جهانی است که مردم و دولت آمریکا هوادار آن هستند. من براساس محتوا و لحن بیانیه‌های منتشر شده بسیار نگران این هستم که دولت ایران متوجه باشد که جهان این کشور را زیر نظر دارد و چگونگی رویکرد و تعامل با مردم ایران که از

۱. «ابراز نگرانی اوباما از برخورد با آشوبگران در تهران»؛ روزنامه *کیهان*؛ پنجشنبه ۲۸ خرداد ۱۳۸۸.

طریق شیوه‌های مسالمت‌آمیز در تلاش هستند درخواست آنها شنیده شود، به نظر من یک علامت کاملاً روشن به جامعه جهانی درباره آنچه ایران است و آنچه ایران نیست، ارسال می‌کند» او مدعی شد «آخرین نکته‌ای که می‌خواهم به آن بپردازم آن است که این یک مسئله آمریکا یا غرب در مقابل ایران نیست. این مسئله مردم ایران است و این حقیقت که تظاهرکنندگان در خیابان‌ها تحت خشونت کاملاً شدید و در خطری عظیم برای آنها قرار دارند، نشانه‌ای است مبنی بر این که چیزی در این جامعه هست که می‌خواهد باز شود».[1]

نکته قابل تأمل پس از اظهارات اوباما اعتراض جریان نئومحافظه‌کار به وی بود. برای مثال سناتور «جان مک‌کین» رقیب جمهوری‌خواه اوباما در انتخابات سال گذشته آمریکا واکنش باراک اوباما به مسایل ایران را ضعیف دانست و از وی برای کنار گذاشتن به اصطلاح اصول بنیادین آمریکا به شدت انتقاد کرد. همچنین «اریک کانتور» فرد شماره دو حزب جمهوری‌خواه در مجلس نمایندگان آمریکا نیز انتقاد کرد که «سکوت آنها در خصوص مسئله نقض حقوق بشر برای من بسیار نگران‌کننده است».

وی افزود: «آمریکا مسئولیت اخلاقی دارد که از حقوق بشر در سراسر جهان دفاع کند و موارد نقض حقوق بشر را در تهران محکوم کند.» البته در پاسخ به این انتقادهای نئومحافظه‌کاران «جان‌کری» سناتور با نفوذ حزب دموکرات در سرمقاله نیویورک تایمز با عنوان «فکر کن» نوشت: «همه ما از تظاهرات مسالمت‌آمیز در ایران که نمونه آن را در سه دهه گذشته در این کشور مشاهده نکرده بودیم تحت تأثیر قرار گرفته‌ایم. با مشاهده تصاویر ویدئویی حمله نیروهای بسیجی به معترضان وسوسه می‌شویم که واکنشی احساسی نشان دهیم.» کری تأکید کرد نباید به احمدی‌نژاد فرصت دهیم که کودتای سال ۱۹۵۳ (۲۸ مرداد ۱۳۳۲) را که مورد حمایت آمریکا بود و به سرنگونی محمد مصدق، نخست‌وزیر وقت ایران و بازگشت محمدرضا پهلوی شاه ایران به قدرت منجر شد به یاد مردم بیاورد.

نیکلاس برنز، معاون سیاسی وزیر سابق امور خارجه آمریکا نیز با تحسین مواضع اوباما در قبال انتخابات ایران گفت: «فکر می‌کنم اوباما به تعادل لازم رسیده است. از سویی وی آشکارا از تمجید اصلاح‌طلبان حرف زده است و این که ما رویدادهای ایران را با توجه بسیار پیگیری می‌کنیم و از سوی دیگر وی به مسئله بسیار مهمی به ویژه پس از سخنرانی در قاهره اشاره کرده است؛ این که ایرانی‌ها خود باید تصمیم‌گیری کنند. برنز افزود: «فکر می‌کنم در

---

۱. «اوباما می‌خواهد از ضربه بزرگ برگ برنده بسازد»؛ روزنامه *کیهان*؛ شنبه ۳۰ خرداد ۱۳۸۸.

تاریخ روابط ایران و آمریکا چنین موضوعی به اندازه کافی حساسیت دارد برای درک این موضوع که اگر اوباما با صراحت بیشتری از اصلاح‌طلبان حمایت می‌کرد و برخورد تهاجمی‌تری در این زمینه داشت چنین اقدامی به زیان اصلاح‌طلبان تمام می‌شد.»[۱]

از سوی دیگر، «پل ولفوویتز»، معاون وزیر جنگ در دولت بوش که از نظریه‌پردازن کلیدی نومحافظه‌کار و از طراحان اصلی جنگ عراق بود در گفت‌وگو با سی‌ان‌ان گفت: «به نظر من لازم است که آمریکا با موسوی تماس مستقیم بگیرد. البته اگر او مایل به ارتباط نباشد، نباید ما اصرار کنیم. اما در هر حال بهتر است او بداند که می‌تواند یک خط ارتباط مستقیم با ما داشته باشد.» وی که به صهیونیست بودن و ارتباط با اپوزیسیون ایرانی مقیم خارج مشهور است در تأیید سخنان اوباما گفت: «من این نگرانی را می‌فهمم. ما نباید به گونه‌ای عمل کنیم که به مخالفان حکومت ایران برچسب عوامل داخلی [آمریکا در] ایران بخورد. اما مخالفان حکومت به طور کاملاً روشن نشان داده‌اند که خواهان حمایت و کمک جهان هستند.» ولفوویتز تأکید کرد که آمریکا باید به اتفاق دیگر کشورهای غربی و حتی برخی متحدین خود در منطقه یک اعتراض جهانی به این وضع راه‌اندازی کرده و از مردم ایران حمایت کند. او همچنین موسوی را «مردی بسیار شجاع» دانست که «در حال مقاومت است و جان خود را در معرض خطر قرار داده است».[۲]

البته همگام با مواضع دولتمردان آمریکا، کنگره این کشور نیز به اقداماتی علیه ایران دست زد. درست چند روز پس از انتخابات، دو مجلس کنگره آمریکا قطعنامه‌های شدیداللحنی بر ضد ایران و حمایت از آشوبگران صادر کردند. همچنین وزارت خارجه آمریکا نیز در اوج ناآرامی‌های پس از انتخابات در نامه‌ای به مسئولین سایت توئیتر خواستار به تعویق افتادن عملیات به روزرسانی سایت به جهت اهمیت این سایت در انتقال اخبار ایران شد و در اقدامی دیگر که به شدت مورد حمایت کنگره نیز قرار گرفت به گروه‌های مخالف ایرانی فعال در حوزه به اصطلاح توسعه دموکراسی، کمک‌های مالی قابل توجهی تخصیص داد. سنای آمریکا نیز طرحی را به تصویب رساند که به موجب آن ۵۰ میلیون دلار برای مقابله با سانسور فضای اینترنت و گسترش فضای آزاد اطلاع‌رسانی در ایران هزینه شود. در این قانون که نام «قربانیان سانسور در ایران» را بر آن گذاشته‌اند، بودجه‌ای سی میلیون دلاری برای گسترش فعالیت بخش فارسی رادیو اروپایی آزاد (رادیو فردا) و شبکه‌های ماهواره‌ای صدای

---

۱. «واکنش‌ها به موضع اوباما در قبال انتخابات ایران»؛ روزنامه *کیهان*؛ شنبه ۳۰ خرداد ۱۳۸۸.

۲. «معاون وزیر جنگ بوش: با موسوی مستقیماً تماس بگیریم»؛ روزنامه *ایران*؛ پنجشنبه ٤ تیر ۱۳۸۸، ش ٤٢٤٤.

آمریکا و نیز باز کردن راه‌های اینترنتی از طریق سایت‌هایی مانند فیس بوک و توئیتر برای معترضان ایرانی در نظر گرفته شده است. قرار شد بیست میلیون دلار دیگر این طرح نیز برای ایجاد راه‌های ارتباطی جدید ایرانیان و رخنه در فضای سانسور و فیلترینگ فضای وب در ایران هزینه شود. در این طرح همچنین پنج میلیون دلار به وزارت امور خارجه اختصاص داده شد تا در زمینه تهیه گزارش از موارد نقض حقوق بشر در ایران به ویژه پس از ناآرامی‌های اخیر پس از انتخابات ریاست جمهوری هزینه کند. در این طرح سنا همچنین از اوباما خواسته شده بود تا لیستی از شرکت‌هایی را که به دولت ایران ابزارهای کنترل فضای اینترنت و دیگر ابزارهای سانسور فضای اطلاع‌رسانی را فروخته‌اند تهیه کرده و این شرکت‌ها را از پروژه‌های دولتی آمریکا کنار بگذارد. قبلاً هم تلاش های شدیدی برای تحریم شرکت‌های نوکیا و زیمنس به دلیل آن چه که فروش تجهیزات جاسوسی و نظارتی بر شبکه‌های ارتباطی به حکومت ایران و برضد مردم معرفی شد، انجام گرفت.[۱]

در بیان مداخله آمریکا در مسئله انتخابات دهم ریاست جمهوری ایران و حوادث پس از آن، هفته‌نامه آمریکایی «امریکن فری پرس» به قلم دکتر «رافائل جانسون» می‌نویسد: سیا از زمان کودتای سال ۱۹۵۳ که برای سرنگونی دولت مصدق انجام شد در تحرکات برای تغییر حکومت ایران مشارکت داشته است. به طوری که هم‌اکنون احتمال همکاری برخی حامیان میرحسین موسوی با سازمان جاسوسی آمریکا و رژیم صهیونیستی وجود دارد. براساس این گزارش، در انتخابات اخیر محمود احمدی‌نژاد با ۶۳ درصد آرا پیروز شد، اما در شیوه‌ای قابل پیش‌بینی مخالفان ادعای تقلب کردند که روشی قدیمی به شمار می‌رود. حزب‌هایی که حمایت آمریکا را به دنبال داشته‌اند در گذشته نیز در کشورهایی چون گرجستان، اوکراین، ازبکستان، بلاروس و صربستان به همین ترتیب عمل کرده‌اند.[۲]

همین مطلب را «میدل ایست آن‌لاین» به قلم «پل کریگ رابرتز» چنین می‌آورد: «روشی که غرب همواره برای کنترل خاورمیانه به کار برده جذب و خرید سیاستمدارانی است که از قدرت خارج شده‌اند.» او می‌نویسد: «روش غرب در خاورمیانه همواره خرید سیاستمداران خارج از قدرت و حمایت از آنها برای روی کار آمدن دوباره و سرنگونی دولت‌های غیروابسته است.» این مقاله با بر شمردن نام برخی سیاستمداران ایرانی که به طور مستقیم یا غیرمستقیم در انتخابات ریاست جمهوری ایران با ناکامی مواجه شدند، می‌افزاید: «یکی از

---

۱. جمشیدی، محمد؛ پیشین.

۲. «سیا به دنبال جنگ داخلی در ایران بود»؛ روزنامه *ایران*؛ پنجشنبه ٤ تیر ۱۳۸۸.

فرض‌های منطقی در خصوص وقایع اخیر ایران این است که این افراد در کنار آمریکا هستند تا بتوانند دوباره به قدرت برسند. زیرا هر دوی آنها در انتخابات باخته‌اند. اگر این‌گونه باشد انقلاب برای آنها فقط به معنای کسب قدرت است نه چیز دیگر. البته برخی از آنها انگیزه کافی برای سرنگونی دولت را دارند. رسانه‌های آمریکا بدون وجود این نامزدهای شکست‌خورده (کروبی و موسوی) نمی‌توانستند انتخابات ایران را با شیوه تقلب مواجه کنند و به دنبال آن فشار برای انزوای دولت ایران را افزایش دهند، یا مقدمات حمله به این کشور را تسهیل کنند. (یعنی همان تهدیدی که چند ماه بعد اوباما برای حمله به تأسیسات هسته‌ای ایران انجام داد). اکنون غیر از آمریکا، اسرائیل هم ایران را تهدید به حمله نظامی می‌کند. آمریکا و اسرائیل به دنبال سلطه بر منطقه و تشکیل اسرائیل بزرگ هستند. آمریکا قصد دارد با سلطه جهان، خود تعیین کند که چه کسی باید کجا حکومت کند. آیا برخی سیاستمداران ایران قصد نابودی و تخریب ایران را دارند؟!»[1] این سیاستمدار اسبق آمریکایی همچنین در گزارشی تحلیلی که در پایگاه اینترنتی «کامن دریمز» منتشر کرد به افشای بخشی از اقدامات دولت آمریکا در طراحی و پیشبرد آشوب‌های پس از انتخابات در ایران پرداخت که به شدت مورد توجه نشریات انتقادی ایالات متحده قرار گرفت. رابرتز در این گزارش می‌نویسد: «درصد کمی از مردم می‌دانند چه کسانی در رأس حکومت کشورهایی مانند فرانسه، آلمان و انگلستان قرار دارد. در حالی که بسیاری از آمریکاییان با نام «محمود احمدی‌نژاد» به عنوان رئیس جمهور کنونی ایران آشنا هستند. زیرا رسانه‌های آمریکایی هر روز اقدام به ایجاد هجمه تبلیغاتی علیه احمدی‌نژاد می کنند و وی را خطرناک معرفی می‌کنند.» رابرتز پیگیری این سیاست را نشان از نادانی ایالات متحده می‌داند، زیرا به اعتقاد او رئیس جمهور ایران تنها تصمیم‌گیرنده این کشور نیست و هیچ یک از رهبران سیاسی ایران نمی‌خواهند که انقلاب ایران توسط پول‌های آمریکایی و در پوشش انقلاب‌های رنگی مورد آسیب قرار گیرد. این مقاله در اشاره به دخالت‌های آمریکا در انتخابات دهم ریاست جمهوری می‌نویسد: «رسانه‌های تحت کنترل دولت آمریکا که می‌توان آنها را ابزار تبلیغات و پروپاگاندای آمریکا نامید به انتخاب مجدد محمود احمدی‌نژاد واکنش نشان داده و با پخش بدون وقفه گزارش‌ها از اعتراضات داخلی ایران کوشیدند تا بروز تقلب در انتخابات ایران را به جهانیان القا کنند. اما رسانه‌های آمریکایی در حالی می‌کوشند انتخابات ایران را بدون هیچ دلیل و مدرکی

---

۱. «دستیاران ایرانی آمریکا در پروژه القای تقلب»؛ روزنامه *کیهان*؛ یکشنبه ٤ مرداد ۱۳۸۸.

بی‌اعتبار معرفی کنند که تنها واکنش به تقلب‌های مستندی که در جریان اولین دور انتخابات جرج‌بوش به ریاست جمهوری آمریکا وجود داشت، انکار آن بود.» وی ادامه می‌دهد سران کشورهای وابسته‌ای همچون بریتانیا و آلمان نیز به خط عملیات تبلیغات روانی آمریکا وارد شده‌اند. به طوری که دیوید میلی‌بند، وزیر خارجه انگلستان در دیدار وزرای اتحادیه اروپا در لوکزامبورگ نسبت به صحت پیروزی احمدی‌نژاد ابراز تردید کرد. از سوی دیگر، مرکل، صدراعظم آلمان نیز از سفیر ایران خواست تا «شفافیت بیشتری» در انتخابات ایران ایجاد شود.

رابرتز در واکنش به اظهارات افراطی برخی گروه‌های تندرو آمریکایی که انتخابات ایران را «کودتا» نامیده بودند، پرسید منبع اطلاعاتی رسانه‌های آمریکایی و دولت‌های وابسته به آمریکا در این موضوع چیست؟ این منبع چیزی نیست جز اظهارات کاندیدای شکست خورده ایران که آمریکا نیز ترجیح می‌داد وی پیروز انتخابات باشد. این در حالی است که نتایج منتشر شده از نظرسنجی‌های مستقل صورت گرفته توسط «مرکز غیرانتفاعی نظرسنجی عمومی» و «مؤسسه نیو امریکن فاندیشن» چند هفته مانده به انتخابات خبر از برتری احمدی‌نژاد داده بودند. رابرتز سپس با اشاره به کمک‌های آمریکا به اغتشاشگران می‌نویسد: «گزارش‌های زیادی وجود دارند که از برنامه دولت آمریکا برای بی‌ثبات‌سازی ایران خبر می‌دهند.» طبق یکی از این گزارش‌ها، ژنرال «میرزا اسلم بیک»، رئیس سابق ارتش پاکستان اعلام کرد: اسناد بی‌چون و چرایی وجود دارد که بر دخالت آمریکا در قضایای انتخابات ایران دلالت دارند. این اسناد «ثابت می‌کند که سازمان سیا چهارصد میلیون دلار در داخل ایران به منظور بروز یک انقلاب مخملی پس از برگزاری انتخابات، هزینه کرده است». رابرتز با اشاره به انقلاب مخملی در کشورهایی چون گرجستان و اوکراین می‌نویسد: «چنین احتمالی مطرح است که کاندیدای شکست خورده در ایران یعنی میرحسین موسوی به عنوان اجراکننده خواسته‌های آمریکا خریداری شده و پول دریافت کرده باشد.» دستیار سابق وزارت خزانه‌داری آمریکا می‌افزاید: «در صورتی که عاقلانه به انتخابات ایران بنگریم باید از ایرانیان پرسید که اگر کشور شما از سوی آمریکا و رژیم صهیونیستی به طور مداوم تهدید به جنگ و یا حتی حمله هسته‌ای شود، آیا شما ترجیح می‌دهید که بهترین مدافع خود را رها کنید و کسی را انتخاب کنید که از سوی آمریکا و اسرائیل ترجیح داده شده است؟» وی سپس خطاب به مدعیان تقلب در انتخابات ایران می‌گوید: «آیا شما باور می‌کنید که مردم ایران به کسی رأی دهند که ایران را به کشوری تبدیل کند که تحت نفوذ آمریکا باشد؟» وی

می‌نویسد: «تنها درصد کمی از جوانان ایران هستند که بـه راحتـی توسـط پـول‌هـای آمریکـا سازماندهی می‌شوند تا با دولت ایران و موازین اسلامی این نظـام بـه مخالفـت بپردازنـد. در حقیقت آمریکا از ایرانیان غرب‌گرا برای بـی‌اعتبـار سـاختن انتخابـات و دولـت ایـران بهـره می‌برد.» وی سپس چنین می‌آورد: «من به عنوان کسی کـه تمـامی قـضایا را از داخـل دولـت آمریکا می‌بینم می‌گویم که باور دارم هدف نهایی آمریکا از به کـارگیری رسـانه‌هـای وابـسته برای مخالف نشان دادن دولت ایران با مردم این کشور و بی‌اعتبار نشان دادن انتخابات ایـران است.»[۱]

رابرتز در مقاله دیگری نوشت: «ما هم‌اکنون شاهد تلاش‌های آمریکا برای برقراری انقلاب مردمی در ایران به رهبری سیا، که در واقع همان انقلاب مخملی است، هستیم. دخالت آمریکا و اطلاعات غلطی که به صورت هماهنگ توسـط رسـانه‌هـای غربـی منتـشر شـد، بـرای مـا مشخص کرد که دولت یا فردی این روند را هدایت می‌کند. از سوی دیگـر نیـز نمـی‌تـوانیم فراموش کنیم که غرب همواره خواستار این بود که انقلاب ۱۹۷۹ ایران را به هر نحو ممکـن سرنگون کند و البته برای رسیدن به این هدف از هیچ اقدامی از جملـه فریـب‌کـاری و حتـی حمله فروگذار نکرد. باور کردن این موضوع نیز روز به روز دشوارتر می‌شود که رسـانه‌هـای غرب تنها به دلیل شرایط واقعی موجود، چنین پوشش گسترده‌ای به ایـن رخـداد مـی‌دهنـد. براساس گزارش منابع متنوع که از انتخابات ایـران گـزارش ارایـه مـی‌دادنـد، پـیش از پایـان شمارش آرا و بدون هیچ‌گونه مدرک مستدلی، آقای موسوی خودش را پیـروز نامیـده بـود و هرگونه نتیجه را قبل از اعلام به چالش کشید. در حالی که موسوی به عنـوان یکـی از مـردان هاشمی رفسنجانی معرفی شده بود، چرا نباید باور کرد که احمدی‌نژاد بـه همـان شـکلی کـه هاشمی را با اختلاف زیاد شکست داده بود، همین نتیجه را در برابر موسـوی نیـز بـه دسـت آورده باشد؟

پیش از انتخابات ایران، کنت تیمرمن، یکی از نئومحافظه‌کاران در نوشته‌هـای خـود فـاش ساخته بود که «انقلاب رنگینی» در حال ساماندهی اسـت. او نوشـته بـود: «صـحبت‌هـایی از انقلاب سبز» در تهران وجود دارد. چرا قبل از این که نتیجه انتخابات اعلام شود، اعتراضـات را سازماندهی کردند؟ پاسخ اولیه به انتخابات مشکوک نمی‌تواند اعتراضات از قبل هماهنـگ شده باشد. سازمان تیمرمن، «بنیاد دموکراسی»، که زیر مجموعـه‌ای از بنیـاد ملـی دموکراسـی

۱. «توطئه علیه انقلاب ایران با دلارهای آمریکایی»؛ خبرگزاری *فارس*؛ دوشنبه یک تیر ۱۳۸۸؛ کد مطلب ۸۸۰۴۰۱۰۵۲۸

NED است، در جهت تشویق دموکراسی آمریکایی در ایران تأسیس شده است. بر اساس اظهار تیمرمن، NED به گروه‌های طرفدار موسوی که با گروه‌های غیردولتی خارج از ایران در ارتباط بودند کمک مالی می‌کند، ولی رسانه‌های جمعی آمریکا تمام این واقعیت‌های تعیین‌کننده را نادیده گرفتند. این رسانه‌ها تحلیل‌های واقع‌بینانه ارایه نمی‌دهند. آنها جنگ تبلیغاتی علیه دولت ایران را در پیش گرفته‌اند. ما می‌دانیم که آمریکا تروریست‌های خارج از ایران را سازماندهی می‌کند که این گروه‌ها عملیات تروریستی نظیر بمب‌گذاری و دیگر حملات را انجام می‌دهند. پس احتمال این نیز می‌رود که این تروریست‌ها، اقداماتی مانند آتش زدن اتوبوس و دیگر عملیات‌های تخریبی اعتراضات تهران را برعهده داشته باشند. یکی از نویسندگان نوشته بود که از ظهور ده‌ها هزار تهمت مبنی بر تقلب در انتخابات در توئیتر متعجب شده است. بررسی‌های او نشان می‌داد که تمام کاربرهای مورد استفاده، تنها از روز بعد از انتخابات شروع به فعالیت کرده بودند. او همچنین به مطلبی که در روزنامه جروزالم پست در روز ١٤ ژوئن، مدعی نقش اسرائیلی‌ها در این زمینه شده بود، اشاره کرده است. چرا جوانان دیگر نقاط دنیا که به موضوع تقلب انتخاباتی در هر جای دیگر دنیا بی‌تفاوت هستند، نسبت به رویدادهای اخیر ایران حساسیت نشان می‌دهند؟»

تیری میسان، تحلیل‌گر مشهور غربی که کتاب‌های او درباره ۱۱ سپتامبر و معماهای پیرامون آن وی را به شخصیتی مشهور تبدیل کرد، نیز دریافت مشابهی با آن چه که پل رابرتز ارایه کرد، دارد. وی طبق مقاله‌ای که در پایگاه اینترنتی «ولترنت» نوشت، «انقلاب سبز» تهران را جدیدترین نسخه از «انقلاب‌های رنگی» دانست. انقلاب‌هایی که آمریکا را قادر ساخته بدون نیاز به استفاده از زور، در چندین کشور حکومت‌های دست نشانده خود را بر سر قدرت آورد. میسان که «انقلاب‌های رنگی» را اصولاً «انقلاب» نمی‌داند تاکنون به دو کشور مواجه با این بحران مشاوره داده است. او درباره انقلاب‌های رنگی می‌نویسد: آنها انقلاب به نظر می‌رسند، زیرا قشرهای وسیعی از جمعیت را بسیج می‌کنند، اما به «به دست‌گیری قدرت» بیشتر شبیه هستند، زیرا هدف آنها تغییر ساختارهای اجتماعی نیست. آنها امیدها را به سمت جایگزینی یک طبقه حاکم با طبقه دیگر، جهت اجرای سیاست‌های خارجی و اقتصادی طرفدار آمریکا هدایت می‌کنند. به نظر میسان مکانیسم اصلی «انقلاب‌های رنگی» عبارت است از متمرکز ساختن خشم مردمی بر روی اهداف مورد نظر. این جنبه‌ای از روانشناسی توده‌ها است که همه چیز را در مسیرش نابود می‌کند و هیچ استدلال منطقی یارای ایستادن در برابر آن را ندارد. کسی که دیوارش از همه کوتاه‌تر است، حداقل برای یک نسل به خاطر

همه مصیبت‌هایی که گریبان کشور را گرفته‌اند، سرزنش خواهد شد. تیری میسان پس از آن که به کشورهای مختلفی که تجربه انقلاب‌های رنگی را از سر گذرانده‌اند اشاره می‌کند، به موضوع ایران می‌پردازد. او در تبیین این مسئله می‌نویسد: ابتدا در سال ۲۰۰۷ یک بودجه چهارصد میلیون دلاری از سوی کنگره برای سازماندهی یک «تغییر رژیم» در ایران به تصویب رسید. این علاوه بر بودجه‌های NED، USAID، سیا و دیگران بود. به اعتقاد وی دولت بوش پس از تأیید تصمیم اتخاذ شده از سوی ستاد مشترک ارتش مبنی بر عدم انجام حمله نظامی به ایران، تصمیم گرفت یک انقلاب رنگی در ایران راه بیندازد. این گزینه سپس مورد تأیید دولت اوباما قرار گرفت. میسان سابقه این طرح را به سال ۲۰۰۲ مربوط می‌داند و افرادی مانند مایکل لدین را از فعالان اولیه این طرح برمی‌شمرد. او که در این مقاله به دلایل شکست انقلاب رنگی در ایران نظر داشت، می‌نویسد: «این پروژه شکست خورد، زیرا موسوی و اغتشاشگران نتوانستند محمود احمدی‌نژاد را در کانون خشم مردم قرار دهند. مردم ایران در تله نیفتادند، آنها احمدی‌نژاد را مسئول تحریم‌های اقتصادی آمریکا علیه ایران نمی‌دانستند. بنابراین تظاهرات به تهران محدود شد. حکومت از برپایی تظاهرات در مقابل تظاهرات مخالفان خودداری کرد و اجازه داد توطئه‌گران خودشان را افشا کنند. با این حال، باید توجه کرد که تبلیغات در رسانه‌های غربی موفقیت‌آمیز بود. افکار عمومی جهان واقعاً باور کرده بودند که دو میلیون ایرانی به خیابان‌ها ریختند، در حالی که رقم واقعی ده برابر کمتر بود.» تیری میسان، مقاله‌اش را با این پرسش به پایان می‌برد که پس از چشم‌پوشی از جنگ و ناکامی در سرنگونی حکومت ایران، چه گزینه دیگری برای باراک اوباما باقی مانده است؟»[1]

کمترین دستاوردی که آشوب‌ها و مسایل پس از انتخابات می‌توانست برای آمریکا داشته باشد، کشاندن ایران به موضع انفعالی و تغییر در رفتار سیاست خارجی ایران بود. هیلاری کلینتون، وزیر خارجه آمریکا در مصاحبه‌ای با خبرنگاران در روزهای پس از انتخابات ایران ضمن آن که تأکید کرد، دولت اوباما گفت‌وگو با ایران در خصوص مسئله هسته‌ای و دیگر مسایل را بدون توجه به این که چه کسی پیروز انتخابات ایران است دنبال خواهد کرد، اما افزود: ما منتظریم نتیجه روندهای داخلی را ببینیم. کلینتون گفت: هدف ما دنبال کردن هر فرصتی است که ممکن است در آینده در رابطه با ایران برای گفت‌وگو درباره مسایل بزرگ

---

۱. «با شکست انقلاب رنگی در ایران اوباما دیگر چه گزینه‌ای دارد»؛ *خبرگزاری فارس*؛ ۱۴ مرداد ۱۳۸۸؛ کد مطلب ۸۸۰۵۱۴۱۴۲۰

وجود داشته باشد. او با ایراد اتهامات علیه ایران گفت: ما قصد داریم تعامل را دنبال کنیم، زیرا فکر می‌کنیم این به نفع آمریکا و جامعه جهانی است که با دولت ایران در خصوص موضوعات مهمی نظیر نیت‌شان در برنامه هسته‌ای، حمایت‌شان از تروریسم و دخالت‌شان در امور همسایگان و دیگر کشورها مذاکره کنیم. کلینتون به گفت‌وگوهای آمریکا با اتحاد جماهیر شوروی در جنگ سرد اشاره کرد که در آن هم آمریکا گفت‌وگو با دشمنانش را منطقی می‌دانست.[۱]

اما روزنامه «بوستون گلوب» آمریکا نیز درباره دلایل حمایت کاخ سفید از آشوبگران می‌نویسد که دولت اوباما امیدوار است حوادث پس از انتخابات و افزایش شکاف در ایران، منجر به امتیازدهی جمهوری اسلامی به آمریکا شود. مقامات آمریکایی از دولت بوش تا به امروز بارها تأکید کرده‌اند که ایران در مذاکرات هسته‌ای و مسایل منطقه‌ای دست برتر را داشته و تا وضعیت بدین نحو است، توقع مذاکره مؤثر، با هدف امتیازگیری از ایران احمقانه و مضحک است. آنها به همین دلیل با تدارک اغتشاش درصدد برآمدند برای میز مذاکره برگ برنده‌ای در دست داشته باشند. اما با وجود انتحار افراطیون، این برگه هم با اقتدار جمهوری اسلامی و هوشیاری ملت ایران سوخت و خاکسترش برای غرب و آمریکا باقی ماند. حتی برخی وضعیت فعلی را برای غرب سخت‌تر از گذشته ارزیابی می‌کنند. همکاری آمریکا و غرب با اصلاح‌طلبان افراطی در آشوب‌های خیابانی در حالی به اوج رسید که در چالش هسته‌ای نیز مقامات دولت بوش بارها اعلام کردند به کمک اصلاح‌طلبان توانسته بودند، تمام فعالیت‌های هسته‌ای ایران را به تعطیلی بکشانند، اما روی کار آمدن دولت اصولگرا همه چیز را به هم ریخت، بوش به همین دلیل از حمایت صریح خود از اصلاح‌طلبان در ایران خبر داده بود و اوباما نیز همان رویه را به شیوه‌ای پنهان‌کارانه‌تر ادامه می‌دهد.[۲]

به عبارت دیگر آمریکا در دوره جدید ترجیح می‌دهد علاوه بر بهره‌گیری از برچسب‌هایی چون «حمایت از تروریسم» و «سلاح هسته‌ای» و «به خطر افتادن امنیت جهانی» از برگ و انگ «نقض حقوق بشر» نیز بهره بیشتری ببرد. همچنان که «توماس فریدمن» مقاله‌نویس روزنامه «نیویورک تایمز» می‌نویسد: «اگر مسائل حقوق بشری را مورد توجه قرار ندهیم، پیام ما به مردم ایران این است که شما برای ما اهمیت ندارید و تنها سلاح هسته‌ای مهم است. با علم به این که این تنها دست ایرانی‌ها است تا تاریخ خود را تغییر دهند، ما نمی‌توانیم بیش از

---

۱. «هیلاری کلینتون: دولت آمریکا به دنبال گفت‌وگو با ایران است»؛ روزنامه *کیهان*؛ شنبه ۳۰ خرداد ۱۳۸۸.
۲. «آمریکا امتیازی می‌خواست، اصلاح‌طلبان فراهم کردند»؛ روزنامه *کیهان*؛ چهارشنبه ۲۱ مرداد ۱۳۸۸؛ ش ۱۹۴۳۴، ص ۲.

آن‌چه آن‌ها می‌خواهند انجام دهیم.» فریدمن همچنین ادعا می‌کند که اکنون پس از انتخابات خرداد ماه ایران، گروهی که دولت را در دست دارد چندان از حمایت مردمی و روشنفکران جامعه برخوردار نیستند. اکنون محمود احمدی‌نژاد نمی‌تواند صدای مرگ بر آمریکا را بلندتر از مرگ بر دیکتاتور بشوند. اکنون تحریم‌های بیشتر علیه ایران نه تنها زندگی سیاسی در ایران را با فاجعه مواجه خواهد کرد، بلکه به طور قطع از نظر اقتصادی نیز فاجعه‌ای در پیش خواهد بود. از نگاه فریدمن، جرج بوش با اهریمن‌نمایی «اقتدارگرایان» در خاورمیانه به آن‌ها امکان مقابله به مثل داد، اما اوباما با استفاده از قدرت مخملی باعث شده است که [برچسب] آمریکایی دیگر توهین نباشد.[۱]

روزنامه نیویورک‌تایمز در جهت افشای برخی مداخلات دولت اوباما در حوادث و آشوب‌های پس از انتخابات دهم به یک سند اشاره می‌کند. این روزنامه در گزارش خود می‌نویسد: «روز دوشنبه (۲۵ خرداد ۱۳۸۸) یک کارمند ارشد وزارت خارجه آمریکا با ارسال ایمیلی به مدیران شبکه اجتماعی توئیتر خواهان به تعویق انداختن تعمیرات برنامه‌ریزی شده این پایگاه اینترنتی شد تا از این طریق مخالفان بتوانند بدون وقفه اطلاعات لازم درباره تظاهرات خیابانی را بین خود و جهان خارج رد و بدل کنند. «پی. جی. کراولی» معاون امور ارتباطات وزارت خارجه آمریکا در این‌باره گفت: «درخواست ما از توئیتر این بود: شما در این زمان حساس نقشی مهم در ایران ایفا می‌کنید، آیا می‌توانید به کار خود ادامه دهید؟ براساس این گزارش توئیتر روز شنبه بعد با تبعیت از درخواست مذکور اعلام کرد: «عملیات به روزرسانی پایگاه خود را به تعویق انداخته چون شرکای آن در حال حاضر بر نقش توئیتر به عنوان یک ابزار مهم ارتباطاتی در ایران صحه گذاشته‌اند.» در همین حال پایگاه اینترنتی «نهرین‌نت» نوشت: دیپلمات‌های آمریکایی در برخی کشورهای حوزه خلیج فارس اقدام به ساماندهی تظاهرات علیه انتخابات ریاست جمهوری ایران با استفاده از مخالفات جمهوری اسلامی کرده‌اند. به گزارش این پایگاه اینترنتی، دیدارهای قبل از انتخابات با هدف رسیدن به روشی برای پوشش رسانه‌ای- سیاسی علیه محمود احمدی‌نژاد برگزار شد و ارتباط این افراد با دیپلمات‌های آمریکایی پس از پیروزی احمدی‌نژاد برای ایجاد آشوب در اوضاع داخلی ایران افزایش یافت. به نوشته نهرین نت، پلیس و نیروهای امنیتی امارات متحده عربی و به خصوص در دوبی هیچ‌گونه مخالفتی با انجام تظاهرات در مقابل کنسولگری ایران در این

---

۱. «واکنش مقامات و نگاه مطبوعات جهان به انتخابات ایران»؛ *پایگاه اینترنتی «رادیو صدای آمریکا»*؛ ۱۳۸۸/۳/۲۴.

منطقه نکرده‌اند.[1]

همچنین بررسی فعالیت‌های خبری شبکه تلویزیونی سی‌ان‌ان در روزهای پس از انتخابات نشان می‌دهد این شبکه تمام توان خود را جهت بهره‌برداری از اغتشاشات بسیج کرده است. گردانندگان سی‌ان‌ان با قطع برنامه‌های عادی به طور ویژه به انعکاس تحولات ایران پرداخته و با استفاده از تصاویر دریافتی بینندگان که قابل استناد نبود، حتی معیارهای حرفه‌ای انتقال خبر را زیر پا گذاشت. این شبکه حتی پا را فراتر می‌گذارد و به آموزش اغتشاشگران روی می‌آورد. شبکه مزبور در برنامه‌های مختلفی راه‌های هک کردن سایت‌های اطلاع‌رسانی کشور را به بینندگان خود آموزش می‌دهد. همچنین به اصرار از بینندگان می‌خواهد هرگونه فیلم و عکس حرفه‌ای و غیرحرفه‌ای از اغتشاشات اخیر را جهت بهره‌برداری به آدرس الکترونیکی سی‌ان‌ان ارسال کنند. همچنین سرویس تویوب نیز با تجدید نظر در قوانین خود، نمایش فیلم‌های تحریک‌کننده عواطف و احساسات را مجاز اعلام کرد.[2] از سوی دیگر، «اریک اشمیت» از مدیران گوگل با لحنی تهدیدآمیز علیه ایران می‌گوید: «کشورهایی چون ایران که در تلاش برای اعمال محدودیت بر رسانه‌هایی چون تلویزیون، اینترنت، رادیو و تلویزیون هستند خود را به مخاطره می‌اندازند و مسئولیت این کار با آن‌ها خواهد بود... ما وکلای زیادی داریم که در هر یک از این کشورها فعالیت می‌کنند.»[3]

در میان رسانه‌های تأثیرگذار آمریکایی شبکه ماهواره‌ای VOA که زمان زیادی از تأسیس آن نمی‌گذرد، شرایط ویژه‌تری دارد. زیرا این شبکه با داشتن زبان فارسی و استفاده از برنامه‌های حرفه‌ای‌تر نسبت به شبکه‌های ماهواره‌ای یادشده از تأثیرگذاری بالابی برخوردار بود. هفته‌نامه آلمانی «شوایتس» در روزهای تنش و آشوب در تهران طی ویژه‌نامه‌ای موضوع آشوب‌ها را بررسی می‌کند و از نقش آمریکا در شعله‌ور شدن آتش اغتشاش می‌نویسد. این مجله در مقاله‌ای تحت عنوان «ایران؛ آشوب‌ها را آمریکا مدیریت می‌کند» آورده است: تلاش می‌کنند از درون بر ایران تأثیر بگذارند. به همین دلیل اپوزیسیون را به شدت حمایت می‌کنند. مدیریت مطبوعاتی در جهان در خارج از ایران است و نه در داخل آن. مرکز اصلی برای سقوط تهران، در واشنگتن است. ۸۵ میلیون دلار که کابینه بوش برای تغییر رژیم تصویب کرده است، بخش زیاد آن به صدای آمریکا و رادیو فردا پرداخت شده تا برای فراخوان به

---

۱. «پیگیری ویژه وزارت خارجه آمریکا برای سازماندهی اغتشاش»؛ روزنامه *کیهان*؛ پنجشنبه ۲۸ خرداد ۱۳۸۸، ص۲.
۲. «تشکیل اتاق جنگ روانی در CNN علیه ملت ایران»؛ *خبرگزاری فارس*؛ ۳ تیر ۱۳۸۸.
۳. «خط و نشان رئیسgoogle برای ایرانیان»؛ *پایگاه اینترنتی جهان نیوز*؛ ۷ تیر ۱۳۸۸.

شورش و برنامه‌سازی خرج کنند.[1]

با گسترش سیاست براندازی نرم توسط دولت اوباما بهره‌گیری از بازی‌های رایانه‌ای نیز از نظر نیفتاده است. پیش از انتخابات شرکت «Kuma» تولیدکننده بازی‌های رایانه‌ای بازی تحت عنوان حمله به ایران را روانه بازار کرد که در آن سربازان آمریکایی به تأسیسات اتمی ایران حمله می‌کنند. همین شرکت قبل از حمله آمریکا به عراق و افغانستان، بازی‌های رایانه‌های که در آن حمله آمریکا به این دو کشور شبیه‌سازی شده بود را تولید کرد و به بازار خاورمیانه فرستاد. از همین رو عرضه بازی حمله به ایران بار روانی سنگینی را به فعالان سیاسی و جامعه تحمیل کرد. اما پس از حوادث انتخابات دهم ریاست جمهوری بازی جدیدی درباره ایران طراحی و روانه بازار شد که کاربران در مراحل مختلف بازی با شیوه‌های براندازی نرم و انقلاب مخملی آشنا می‌شدند. در این بازی که نسخه‌های کپی شده و ارزان آن در سطح کشور عرضه شده بود، کاربر این بازی به عنوان مسئول یک گروه شصت نفره برگزیده می‌شود و با همراهی این شصت نفر به اقدامات براندازانه دست می‌زند، این گروه شصت نفره با روش‌های اغتشاش‌گری، تسخیر شهر، شناسایی نقاط حساس و دیگر اقدامات این چنینی آشنا می‌شود و در نهایت موفق به براندازی حکومت محلی توسط رفتار بدون خشونت می‌شود، یعنی همان روش‌هایی که پیشتر در نظریات افرادی مانند جین‌شارپ مشاهده کردیم.

اما گذشته از این نسخه‌های بدلی، جین شارپ، که او را پدرخوانده انقلاب‌های مخملی می‌دانند و ده‌ها بار در دانشگاه هاروارد بر روی این موضوع کار کرده است در مصاحبه‌ای با آسوشیتد پرس به ایرانیان مژده داد که مقالات وی به زبان فارسی برای استفاده معترضان در اینترنت وجود دارد. شارپ و برخی شاگردان وی با حمایت از اغتشاشگران اعلام کردند که آن‌ها باید از روش‌های متنوعی استفاده کنند و از دیگر روش‌ها نیز بهره بگیرند و تنها به تظاهرات خیابانی قانع نشوند. «پیتر آکرمان» یکی از بنیان‌گذاران مرکز بین‌المللی مناقشات قهرآمیز در واشنگتن، که در سال ۲۰۰۵ در دوبی برای گروه‌های اپوزیسیون فعال ایران جلسات توجیهی برگزار کرده است، گفت: «اگر این حرکت آن‌گونه که تعریف شده است که بیشتر به صورت تظاهرات و اغتشاشات خیابانی علیه پلیس باشد، ممکن است که به زد و خوردهای خشونت‌آمیز ختم شود یا نشود که این با شکست اپوزیسیون پایان خواهد

---

۱. «از سوی مجله آلمانی شوایتس صورت گرفت؛ افشاگری نقش آمریکا در مدیریت آشوب‌های تهران»؛ *خبرگزاری فارس*؛ کد مطلب: ۸۸۰۲۲۰۱۱۹۵

پذیرفت.» همچنین «پاپوویک» از بنیان‌گذاران گروه‌های مقاومت دانشجویی صربستان خطاب به اغتشاشگران ایران گفت: «این معترضان باید خود را برای مدت طولانی مقاومت آماده کرده و از تاکتیک‌هایی با ریسک پایین استفاده کنند.»

وی به عنوان نسخه عملیاتی به کاربران سایت توئیتر پیشنهاد کرد چراغ‌های جلوی ماشین خود را به عنوان اعتراض روشن نگه داشته و در کنار خیابان‌ها با بالا گرفتن قرآن، کتاب آسمانی خود، به روی سر اعتراض‌ها را ادامه دهند. البته باید همزمان کارکردهای دیگری همه انجام دهند. وی چند تاکتیک را به اغتشاش‌گران پیشنهاد کرده است: لباس سبز بپوشند و به دادن شعارهای اول انقلاب مبادرت کنند. او معتقد است گرچه شرایط فرهنگی و موقعیت‌ها برای اعتراض متفاوت است، اما اصول یکی است.

مداخلات ایالات متحده در حوادث انتخابات دهم ریاست جمهوری ابعاد گسترده‌تری دارد که برخی از آن‌ها را می‌توان در اعتراضات متهمان آشوب‌های پس از انتخابات نیز به دست آورد. با وجود این، دولت اوباما علاوه بر تخصیص منابع مالی، بسیج رسانه‌ای و مدیریت تشکیلات متکثر و متضاد مخالف ایران، به انجام برخی دیپلماسی‌ها نیز پرداخت. سفر اوباما در تیر ۱۳۸۸ به مسکو از این جمله است که در آنجا ایران را «تهدید بزرگ» خواند.[1] همچنین همانطور که «جروزالم پست» روزنامه صهیونیستی می‌نویسد دولت اوباما سعی دارد از اسرائیل به عنوان چماقی برای فشار علیه ایران در مذاکرات و مسایل دیپلماسی بهره ببرد. ماجرا از آنجا آغاز شد که «جوزف بایدن» معاون رئیس جمهور آمریکا در یک مصاحبه از استقلال اسرائیل برای نوع روابط با کشورهای دیگر سخن گفت که این بیانات وی در آن مقطع زمانی به منزله چراغ سبز واشنگتن برای حمله اسرائیل به ایران تلقی شد. بایدن در مصاحبه با شبکه تلویزیونی ای‌بی‌اس گفته بود: «آمریکا متعهد به مذاکره هسته‌ای با ایران در چارچوب گروه ۱+۵ است، اما ما نمی‌توانیم مانع از این شویم که اسرائیل مسیر دیگری را در برابر ایران انتخاب کند. اسرائیل دولتی مستقل است و می‌تواند برای خودش تعیین کند که در مقابل ایران چگونه عمل کند. اگر دولت نتانیاهو تصمیم بگیرد مسیر دیگری پیش بگیرد حق مطلق اوست.» وی همچنین گفت: «اگر کشوری یقین کند بقایش توسط کشوری دیگر به خطر افتاده، آمریکا نمی‌تواند به آن کشور دیکته کند که چه کار می‌تواند یا نمی‌تواند انجام دهد. بعد از این اظهارات فضای رسانه‌ای ویژه‌ای مبنی بر تحلیل حمله

---

۱. «در جریان سفر به مسکو اوباما ایران را «تهدید بزرگ» خواند»؛ روزنامه *کیهان*؛ چهارشنبه ۱۷ تیر ۱۳۸۸،ش ۱۹٤۰۵.

احتمالی اسرائیل به ایران ایجاد شد که بسیاری از مقامات غربی به ناچار درباره آن اظهارنظر کردند. اما پس از مدتی مقامات آمریکایی و از جمله اوباما چنین چراغ سبزی را قویاً انکار کردند و آن را به مصلحت ندانستند.»[1] البته وجود چنین سیاست‌هایی در دستگاه خارجی ایالات متحده که سخنانی متضاد از آن خارج شود را چند بار دیگر نیز شاهد بوده‌ایم. به طور مثال جو بایدن روز یکشنبه ٢٤ خرداد در مصاحبه با شبکه تلویزیونی NBC نتایج و اصالت انتخابات ایران را زیر سوال می‌برد و اما از سوی دیگر، پس از انجام مراسم تنفیذ ریاست جمهوری رابرت گیبز سخنگوی کاخ سفید در روز سیزده مرداد اعلام می‌کند که از نظر دولت آمریکا، آقای احمدی‌نژاد رئیس جمهور منتخب مردم ایران است و موضوع مشروعیت دولت احمدی‌نژاد مسئله‌ای داخلی برای ایرانیان است.

ب. رژیم صهیونیستی

در پی اوج گرفتن اخبار ضد و نقیض درباره حمله احتمالی رژیم صهیونیستی به ایران پس از وقوع آشوب‌های تهران سایت رسمی وزارت امور خارجه اسرائیل اخبار و گزارش‌های مربوط در این باره را غیر موثق دانست و تصریح کرد که اسرائیل برنامه‌ای برای حمله به ایران ندارد. این سایت با بیان این که هیچ یک از مقامات رسمی اسرائیل نگفته است که این کشور قصد دارد تأسیسات هسته‌ای ایران را هدف قرار دهد نوشت: «همه گزارش‌هایی که در این خصوص انتشار یافته از جانب رسانه‌های همگانی و مقامات غیراسرائیلی و تحلیل‌گران خارجی بوده است.» وزارت خارجه اسرائیل در پایگاه اینترنتی خود افزود: «تنها گزارشی که از جانب منابع غیررسمی اسرائیل انتشار یافت، این خبر بود که روزنامه «جروزالم‌پست» فاش ساخت یک زیردریایی نظامی اسرائیل از نوع دولفین از کانال سوئز گذشته و از طریق دریای سرخ به آب‌های اقیانوس هند رفته و به دریای عمان نزدیک شده و در پایان انجام این مأموریت، به اسرائیل بازگشته است.» در ادامه این گزارش آمده است: «البته این خبر متعلق به چندین هفته پیش از انتخابات ریاست جمهوری در ایران بوده و در چارچوب رزمایش‌های عادی نیروی دریایی اسرائیل صورت گرفته است. جز این خبر، که آن هم یک گزارش مطبوعاتی است و به مقامات رسمی ارتباط ندارد و آنها طبق معمول واکنشی نسبت به این گزارش‌ها نشان نمی‌دهند، هیچ مطلبی از قول تصمیم‌گیرندگان اسرائیلی

---

١. «پشت پرده بازی مشترک آمریکا و اسرائیل»؛ روزنامه *کیهان*؛ چهارشنبه ١٧ تیر ١٣٨٨؛ ش ١٩٤٠٥، ص ٢.

منتشر نشده است.» در عین حال، وزارت خارجه اسرائیل خواستار افزایش تحریم‌ها علیه ایران شد و اعلام کرد: «اسرائیل بر این باور است که اگر جامعه جهانی قاطعیت نشان دهد و تصمیمات هماهنگ برای افزایش فشارهای اقتصادی و دیپلماتیک علیه ایران در پیش گیرد، نیازی به اقدامات نظامی نخواهد بود.[1]

چنان که از متن بالا نیز دریافت می‌شود، اسرائیل برای مقابله با منافع ایران و تغییر رفتار سیاست خارجی جمهوری‌اسلامی و حتی براندازی آن تنها به تهدید نظامی نیاندیشیده است. بلکه به گزینه‌های اقتصادی و فرهنگی نیز روی آورده است که نمونه‌هایی از آن در زمان انتخابات و حوادث پس از آن روشن شد. به طور نمونه محمد حسنین هیکل، روزنامه‌نگار پرسابقه مصری در گفت‌وگو با الجزیره می‌گوید: «فقط دو روز مانده به انتخابات ایران، ۱۸ هزار پیام با موضوع تقلب و ضرورت اعتراض به آن در سرویس اینترنتی توئیتر منتشر شد که بعدها مشخص شد این پیام‌ها از سوی کاربران اسرائیلی ارسال شده است.» او که از تحرکات علیه ایران در قبل و بعد از انتخابات به عنوان «جنگ بدون‌مرز» یاد کرد، گفت: هزاران سایت اینترنتی در روزهای قبل از برگزاری انتخابات فعال شدند و دست‌اندرکاران این سایت‌ها برای دستپاچه کردن نظام ایران و تحریک مردم به ابراز خشم از نتایج انتخابات اقدام کردند و منبع بسیاری از این سایت‌ها اسرائیل بود.[2]

در پیش از انتخابات ۲۲ خرداد، گرچه مقامات و نهادهای اسرائیلی تلاش می‌کردند نشان دهند نتیجه انتخابات ایران برای آنان تفاوتی ندارد و حتی گاهی با استدلال‌های سطحی و سست‌بنیاد سعی می‌کردند به مخاطب القا کنند که انتخاب احمدی‌نژاد به سود اسرائیل است زیرا با افراط‌گری‌های خود افکار عمومی جهان را به نفع اسرائیل تغییر داده است، اما در همان مقالات و یادداشت‌ها نیز مشخص بود که مقامات و نویسندگان اسرائیلی تا چه اندازه از انتخاب مجدد احمدی‌نژاد ناخشنودند. به طور نمونه سایت یدیعوت آحارونوت در ۲۱ خرداد می‌نویسد: «فردا انتخابات عمومی ایران برگزار خواهد شد. فضای اردوگاه میرحسین موسوی نامزد پیشرو اپوزیسیون و نخست‌وزیر سابق چنین القا می‌کند که تغییر (شکست رئیس جمهور محمود احمدی‌نژاد) محال نیست. موسوی امیدوار است مانع برنده شدن احمدی‌نژاد با نصف به علاوه یک آرا شود و بتواند در دور دوم او را تحقیر کند... به نظر

---

۱. «وزارت خارجه رژیم صهیونیستی: اخبار حمله به ایران غیرموثق است»؛ روزنامه *کیهان*، سه‌شنبه ۲۳ تیر ۱۳۸۸، ش ۱۹۴۱۰.

۲. «نقش اسرائیل در جنگ اینترنتی علیه ایران»؛ روزنامه *کیهان*؛ چهارشنبه ۱۰ تیر ۱۳۸۸، ش ۱۹۴۰۰، ص۲.

می‌رسد همه مسئولان اسرائیل نمی‌توانند وجود نسیم جدید در واشنگتن را درک کنند. یکی از آنها «موشه (بوگی) یعلون» وزیر امور استراتژیک است. او در سخنرانی خود در مرکز واشنگتن درباره خاورمیانه تلویحاً تصفیه رهبران ایران را بهترین راه برخورد با این کشور دانست.»[1]

در واقع از همین عبارات می‌توان پی برد که فعالان سیاسی و مقامات صهیونیستی تا چه اندازه بی‌طرف بوده‌اند و چه اندازه معتقد بوده‌اند که رأی مجدد احمدی‌نژاد به سود اسرائیل بوده است. به نظر می‌رسد مهمترین دلیلی که موجب شده است تا رژیم صهیونیستی در سال‌های اخیر هیچ کسی را به اندازه احمدی‌نژاد دشمن اسرائیل نداند طرح موضوع «هولوکاست» باشد. در واقع مقامات اسرائیلی بیش از آن که از موضوع هسته‌ای ایران و حتی سلاح هسته‌ای ایران بهراسند از جنگ نرمی که جمهوری اسلامی با اسرائیل در داخل مرزهای فلسطین اشغالی و خارج آن به راه انداخته بیمناک‌اند. طرح موضوع هولوکاست در سطح گسترده بین‌المللی از سوی احمدی‌نژاد در چهار سال پیش یک «بمب هسته‌ای خبری» برای اسرائیل به شمار می‌آمد. در اظهارات مقامات دولتی ایران هیچ راهبرد و سیاستی نتوانست به اندازه فریاد جهانی «افسانه بودن هولوکاست» بنیان‌های سیاسی و حاکمیت نامشروع این رژیم را متزلزل سازد. این تلقی از مناسبات جهانی و تحولات داخلی اسرائیل دقیقاً همان دریافتی است که مقامات اسرائیلی از وضعیت جدید خویش و موقعیت متزلزل رژیم صهیونیستی دارند و به طور نمونه در مقاله‌ای انتقادی که در ۲۰ خرداد در سایت «یدیعوت آحارونوت» انتشار یافته ناخواسته به این موضوع اشاره شده است. در این گزارش که هراس مقامات اسرائیلی را از مطرح شدن «افسانه بودن هولوکاست» و توان هسته‌ای ایران نشان می‌دهد، آمده است: «بهتر است نخست‌وزیر (نتانیاهو) به سیاست پیشینیان خود به ویژه آریل شارون بازگردد و از اظهارات تحریک‌آمیز کم کند و با پراکندن امید و نوید آرامش، به جای گسترش ترس و نگرانی آینده اسرائیل را مطمئن اعلام کند.»[2]

به هر حال مسئله رسانه‌ای کردن و تبلیغ علیه افسانه هولوکاست و نیز پافشاری بر موضوع انرژی هسته‌ای از مهم‌ترین سیاست‌های خارجی جمهوری‌اسلامی در سال‌های اخیر بوده‌اند که نارضایتی شدید رژیم صهیونیستی را در برداشته‌اند و در هر دو نیز نام محمود

---

۱. ملمن، یوسی؛ «فانتزی یعلون درباره تصفیه رهبران ایران»؛ *سایت یدیعوت آحارونوت*؛ ۲۰۰۹/۶/۱۱ (۱۳۸۸/۳/۲۱).

۲. ملمن، یوسی؛ «باز موضوع هولوکاست دوم مطرح خواهد شد؟»؛ *سایت یدیعوت آحارونوت*؛ ۲۰۰۹/۶/۱۰ (۱۳۸۸/۳/۲۰).

احمدی‌نژاد بیش از دیگر دولتمردان ایرانی مطرح است. یعنی همان دلایلی که مقامات صهیونیستی ترجیح می‌دادند تا شخص دیگری به عنوان رئیس جمهور انتخاب شود. با انتخاب فردی دیگر دست کم احتمال تغییر در سیاست خارجی ایران افزایش می‌یافت.

با پایان انتخابات و اعلام نتایج آن، پایگاه اینترنتی هاآرتص در تحلیلی از انتخابات ایران نوشت: «طبق گزارش ستاد انتخابات ایران محمود احمدی‌نژاد حداقل دو برابر رقیب اصلی خود میرحسین موسوی رأی به دست آورده است. این رقم حتی اگر میزان آراء مخدوش را کم کنیم نشان‌دهنده قدرت جریان محافظه‌کار و در کنار آن توانایی‌های سیاسی احمدی‌نژاد است. پیروزی بزرگ احمدی‌نژاد تغییری در سیاست ایران در طرح هسته‌ای و رابطه در حال گسترش با آمریکا ایجاد نخواهد کرد... آمریکا با احتیاط تمام از هیچ نامزدی حمایت نکرد و حتی پیش از انتخابات اعلام کرد می‌خواهد با ایران گفت‌وگو کند. در مقابل این آمریکا اکنون فردی ایرانی ایستاده است که سرسخت‌تر است، اعتماد به نفس بیشتری دارد... احمدی‌نژاد در مناظرات تلویزیونی با موسوی و کروبی ادبیات بهتری به نمایش گذاشت و بیان قوی‌تری داشت. تسلط او به سخنوری عامه‌پسند، جایگاه خانوادگی او در بین مردم عادی، عدم تعلق به خانواده‌های بزرگ و صاحب نفوذ و احتراز از پول خرج کردن بی‌حد و حصر در آستانه انتخابات در پیروزی او مؤثر بود. اما به نظر می‌رسد سیاست خارجی او نیز در این پیروزی سهم به‌سزایی داشت. احمدی‌نژاد مدعی شد که توانست غرب را به کرنش وادارد و آمریکا را به سمت درخواست گفت‌وگو با ایران سوق دهد و کشور خود را به سطح ابرقدرت جهانی ارتقا دهد. رقیبان او نتوانستند به پای او برسند و به این ترتیب رهبر ایران توانست «سنت» دو دوره‌ای بودن ریاست جمهوری را بدون هیچگونه مزاحمتی حفظ کند.»[۱]

همچنین پس از اعلام نتایج انتخابات ایران، دو نفر از مقامات اسرائیلی به تحلیل نتیجه به دست آمده پرداختند. سیلوان شالوم، قائم‌مقام نخست‌وزیر، در این باره گفت: «انتخاب احمدی‌نژاد پیام روشنی به جهان بود که طبق آن سیاست فعلی از حمایت گسترده‌ای برخوردار است و همین سیاست ادامه پیدا خواهد کرد. آمریکا و جهان آزاد سیاست خود در قبال طرح هسته‌ای ایران را مورد تجدیدنظر قرار دهند.» به گفته شالوم نتیجه انتخابات ایران شکست افرادی بود که به توقف هسته‌ای ایران فکر می‌کردند. علاوه بر شالوم، دانی آیالون، معاون وزیر خارجه رژیم صهیونیستی نیز اظهار داشت که «انتخابات ایران نشان داد تهدید

---

۱. بارئل، تسوی؛ «پیروزی در سایه بیان، سیاست و درماندگی آمریکا»؛ *سایت هاآرتص*؛ ۲۰۰۹/۶/۱۳ (۱۳۸۸/۳/۲۳).

ایران بیش از پیش جدی است. با اعلام نتایج، جامعه جهانی باید سریعاً طرح هسته‌ای و تروریسم ایرانی را متوقف کند. اسرائیل از ابتدا هم درباره انتخابات ایران توهم نداشت، چون درباره طرح هسته‌ای و تروریسم هیچ تفاوت اساسی بین نامزدها وجود نداشت.»[۱]

مقامات و فعالان سیاسی اسرائیل که پس از اعلام نتایج انتخابات در پی پذیرش واقعیت‌ها و اتخاذ راه‌کارهای جدید برای مقابله با ایران بودند، پس از آن که جریان شکست خورده در انتخابات دست به ماجراجویی و اقداماتی در جهت ناامن‌سازی کشور زد سیاستمداران اسرائیلی گمشده خویش را یافتند. آنان در گام نخست همصدا با دیگر مخالفان ایران بر طبل «تقلب» کوبیدند و با پس گرفتن اظهارات مقامات خود، در گام بعد تلاش کردند به شعله‌ورسازی آشوب‌های شکل گرفته بپردازند. با مشاهده آتش فتنه در تهران سایت هاآرتص به نقل از یک مقام ارشد سیاسی این رژیم نوشت: «بی‌شک انتخابات در ایران دستکاری شده است.» او افزود: «نتایج منتشر شده منطقی نیستند. امکان نداشت احمدی‌نژاد در دور اول از این حمایت گسترده برخوردار باشد.» در همین راستا، آویگدور لیبرمن، وزیر خارجه اسرائیل نیز بیانیه ویژه‌ای درباره نتایج انتخابات ایران منتشر کرد که در آن آمده بود: «جامعه جهانی باید به فعالیت خود ادامه دهد و مانع هسته‌ای شدن ایران شود... مشکل جامعه جهانی با ایران یک مشکل شخصی با یک فرد نیست. مشکل اصلی در ایران سیاست نظام تهران است.»[۲]

در ادامه «مارک رگو» سخنگوی رژیم صهیونیستی هم اظهارنظر دو مقام فوق را رد کرد و گفت: «آیالون و شالوم نظرات شخصی خود را بیان کردند و بیان‌کننده مواضع حکومت اسرائیل نبودند.»[۳] در واقع اسرائیل که همانند متحدان غربی خود پس از ظهور نتایج انتخابات دهم ریاست جمهوری ایران درمانده بود که با ایران کنونی چه کند که با مشارکت کم‌نظیر مردمی و رأی بالا به رئیس جمهور خویش اقتداری خارج از حد تصور یافته بود، به یکباره با رفتار خودسرانه و خودسوزانه جریان رادیکالیسم سبز آنچه را که با ناامیدی در پی آن می‌گشت پیدا کرد. سایت هاآرتص در روز ۲٤ خرداد تحت مطلبی با عنوان «پایان نظام ایران نزدیک است» چنین می‌نویسد: «لحظاتی کلیدی در تاریخ وجود دارد که در آن لحظات همه چیز تغییر می‌کند. ۱۱ سپتامبر، برچیده شدن دیوار برلین، حضور سادات در اورشلیم و خیلی

---

۱. «سیلوان شالوم: انتخاب احمدی‌نژاد پیامی به جهان بود»؛ *سایت یدیعوت آحارونوت*؛ ۲۰۰۹/٦/۱۳ (۱۳۸۸/۳/۲۳).
۲. «بدون شک انتخابات در ایران دستکاری شده است»؛ *سایت هاآرتص*؛ ۲۰۰۹/۳/۱٤ (۱۳۸۸/۳/۲٤).
۳. «سخنگوی حکومت اسرائیل: سخنان شالوم و آیالون مواضع شخصی آنها بود»؛ *سایت هاآرتص*؛ ۲۰۰۹/٦/۱۳ (۱۳۸۸/۳/۲۳).

موارد دیگر از این گونه‌اند. به نظر می‌رسد انتخابات ایران نیز از آن دست حوادثی است که تغییرات بسیار عمیقی ایجاد خواهد کرد. نباید فراموش کرد که انقلاب ایران در ۱۹۷۹ آغاز کننده موج اسلام افراطی در خاورمیانه بود. بعد از انقلاب ایران بود که افغانستان از دست شوروی خارج شد. بعد از آن بود که سعودی از سیطره ایران حیرت‌زده شد و میلیاردها دلار در مدارس اسلامی سرمایه‌گذاری کرد. تنها بعد از آن بود که حماس و حزب‌الله ایجاد شدند... هنوز هم رسانه‌ها بحث می‌کنند که حقیقتاً چه اتفاقی افتاده است؟ آیا رسانه‌ها در ارزیابی قدرت موسوی اشتباه کردند و احمدی‌نژاد واقعاً برنده شد؟ یا احمدی‌نژاد در انتخابات دست برد؟ یا هر دو اتفاق همزمان روی داد؟ واقعیت این است که این مسئله هیچگاه روشن نخواهد شد و اهمیتی هم ندارد. مهم این است که توده عظیمی در حدود چندین میلیون و شاید نیمی از ملت ایران وجود دارند که فکر می‌کنند دمکراسی ایرانی به آنها دروغ گفت و نه تاکنون انتخابی در کار بوده و نه بعد از این در کار خواهد بود. این توده که فکر می‌کرد شاید بتوان از داخل نظام تغییر را آغاز کرد متوجه شد که تنها با ویرانی نظام و اصلاح آن می‌توان تغییر مثبت ایجاد کرد... اتفاقی که در ایران افتاد در حرکت اوباما به سوی نظام ایران نیز اختلال ایجاد خواهد کرد. اگر احمدی‌نژاد حقیقتاً انتخاب نشده است و او تنها یک دیکتاتور خشونت‌طلب است چرا باید با او گفتگو کرد؟ اکنون قدرت مانور رئیس جمهور آمریکا کمتر شده است... چند ماه پیش تام فریدمن خبرنگار نیویورک تایمز نوشت، شباهت بسیاری بین ایران امروز و روسیه شوروی در دوران قبل از گورباچف وجود دارد. به ویژه که قیمت پایین نفت در هر دو مورد موجب افزایش فشار اقتصادی و کاهش محبوبیت نظام شده است. حتی اگر نظام ایران در آینده نزدیک سرنگون نشود در این لحظه شاهد آغاز شمارش معکوس آن هستیم.»[۱]

در روزهای اغتشاش سایت وزارت خارجه رژیم صهیونیستی از عناصر پراکنده اغتشاش‌ها و تنش‌های خیابانی خواست شبکه‌های زیرزمینی برپا کنند. این سایت که از خانه‌های تیمی به عنوان «هسته مقاومت» یاد می‌کرد از آنان خواست مبارزات را سازماندهی کنند: «هسته‌هایی را در محلات ایجاد کنید که دارای یک یا دو رابط مشخص باشند. محل قرارها را در این هسته‌ها با هم هماهنگ کنید. در آن هسته‌ها شعارها را تعیین کنید، شعارهایی که در کنار رنگ و بوی مذهبی بتواند افق مطالبات را بالا ببرد مانند لغو حجاب و

---

۱. «پایان نظام ایران نزدیک است»؛ *سایت ها‌آرتص*؛ ۲۰۰۹/۶/۱٤ (۱۳۸۸/۳/۲٤).

آزادی دستگیرشدگان. برای نیروهای حکومتی ناامنی درست کنید. آنها را «دشمن» معرفی کنید و بگویید مبارزه با دشمن، بحثی غیراخلاقی نیست.»[۱]

در همین راستا، رادیو رژیم صهیونیستی نیز در گزارشی اعلام کرد، وزارت خارجه این رژیم اقلیت‌های یهودی ایرانی‌تبار مقیم سرزمین‌های اشغالی را برای هدایت اغتشاشگران و کودتا علیه دولت محمود احمدی‌نژاد مأمور کرده است. این رادیو در مصاحبه‌ای با «کمال بنخاس» یهودی ایرانی‌تبار گفته: با برخی جریان‌های ایرانی در تماس بوده تا آنها را در موفقیت برای کودتا علیه دولت احمدی‌نژاد کمک کند.[۲]

از آنجا که انقلاب مخملی و ناموفق ایران نوعی براندازی از طریق دو رسانه ماهواره و اینترنت محسوب می‌شد سایت یدیعوت آحارونوت نیز به کاربران خود روش‌هایی را برای کمک به آشوبگران در تهران توصیه می‌کند. در مطلب فوق آمده است: «تظاهرکنندگان در ایران که به نتایج انتخابات اعتراض دارند برای ارسال تصویر، فیلم و اخبار از اینترنت استفاده فراوانی می‌کنند. در روزهای اخیر کاربران بسیاری در سراسر جهان به کمک آنها شتافته‌اند و از آنها اعلام حمایت کرده‌اند. اگر شما نیز می‌خواهید به آنها کمک کنید می‌توانید کارهای زیر را انجام دهید. ۱. لوگوی گوگل را تغییر دهید: کاربران بسیاری طوماری آماده کرده‌اند و در آن به سایت گوگل پیشنهاد داده‌اند لوگوی خاصی برای تظاهرکنندگان ایران بسازد. آنها حتی لوگوی پیشنهادی نیز طراحی کرده‌اند. اگر شما می‌خواهید از تظاهرکنندگان حمایت کنید اینجا را کلیک کنید تا امضای دیگری بر طومار فوق ثبت کند. (آدرس سایت) ۲. تصویر جدیدی به توئیتر و فیس‌بوک بیفزایید... ۳. از تهران «تویت» بفرستید: می‌توانید تغییر کوچکی در زمان و حمل ارسال تصاویر خود به سایت‌های مختلف انجام دهید به طوری که حاکمان ایران که به دنبال بستن سایت‌ها هستند با سیلی از این تصاویر مواجه شوند... ۴. برای پیشرفته‌ها: فیلترشکن‌های فردی بسازید...[۳]

همین پایگاه اسرائیلی با تأکید بر فراهم ساختن رسانه‌های جدیدتر و مورد کنترل اسرائیل برای اغتشاش‌گران پس از انتخابات می‌نویسد: تظاهرکنندگان و مخالفان محمود احمدی‌نژاد رئیس جمهور ایران در هفته گذشته (هفته اول آشوب‌ها) برای پیشبرد و اعتراض خود از اینترنت و تکنولوژی موبایل استفاده کردند. شبکه انگلیسی اسکای گزارش داد، علاوه بر

---

۱. «دستورالعمل اسرائیل برای راه‌اندازی خانه‌های تیمی»؛ روزنامه *کیهان*؛ ۳۰ خرداد ۱۳۸۸.

۲. «مأموریت رژیم صهیونیستی برای کودتا علیه دولت احمدی‌نژاد»؛ روزنامه *ایران*؛ ۳۱ خرداد ۱۳۸۸.

۳. «چگونه به تظاهرکنندگان در ایران کمک کنیم»؛ *سایت یدیعوت آحارونوت*؛ ۲۰۰۹/۶/۱۸ (۱۳۸۸/۳/۲۸).

توئیتر و فیس‌بوک، شرکت اسرائیلی Fring نیز در انعکاس اعتراضات نقش اساسی داشت. برنامه Fring به کاربران اجازه می‌دهد از طریق تلفن همراه به شبکه‌های اجتماعی مرتبط شوند. طبق این گزارش در هفته گذشته استفاده از این برنامه صد درصد افزایش یافته است. «آوی شاختر» پدید آورنده Fring به اسکای گفت: تکنولوژی ما به ایرانیان و میلیون‌ها انسان دیگر اجازه می‌دهد ابزارهای سنتی ارتباطات را دور بریزند.[1] اما از سوی دیگر «هاآرتص» توئیتر را نیز رسانه‌ای در جهت «تبلیغات اسرائیل» دانست. در این سایت آمده است: «در پی افزایش گسترده از سایت توئیتر در حوادث اخیر ایران توجه به این سایت نیز افزایش یافته است. اما بسیاری فراموش کرده‌اند که این سایت تبدیل به بهترین و کاراترین وسیله تبلیغاتی اسرائیل در آمریکا شده است. داوید سارنگا رایزن مطبوعاتی اسرائیل در نیویورک به مناسبت افتتاح «کنفرانس ۱۴۰ عضو» توئیتر در این شهر می‌گوید: «توئیتر امروز به ما کمک می‌کند تا قوانین بازی را تغییر دهیم.» سارنگا یکی از سخنرانان این کنفرانس خواهد بود. وی می‌گوید: «اگر زمانی باید منتظر می‌ماندیم تا مقاله‌ای مثبت درباره اسرائیل منتشر شود اکنون می‌توانیم محتوا و پیام‌های مثبت از اسرائیل را بین هزاران نفر منتشر کنیم.»[2]

قطعاً اقدامات اسرائیل برای ایجاد آشوب و ناامنی در ایران به این روش‌ها منحصر نمی‌شود، اما ذکر این موارد نمونه‌ای بود از صراحت رژیم صهیونیستی در حمایت عملی از آشوب‌ها و خوشحالی آنان از وضعیت به وجود آمده در ایران.

مقامات اسرائیلی با اظهار شادمانی خود از وقایع تهران تلاش کردند خود را همراهان ملت ایران معرفی کنند. شیمون پرز که پس از حوادث تهران در مجمع عمومی آژانس یهود در اورشلیم سخن می‌گفت با پیگیری این سیاست مزورانه گفت: «ملت ایران تلاش می‌کند به فرهنگ خود بازگردد. بگذارید جوانان صدای خود را در طلب آزادی و سیاست مثبت بلند کنند. بگذارید زنان، این گروه بسیار شجاع، تشنگی خود را به آزادی بیان کنند.» با وجود این، وی درهمین سخنرانی نیز نتوانست اهداف و امیال واقعی خود را پنهان سازد و در ادامه گفت: «مشخص نیست اورانیوم غنی‌شده در ایران زودتر از بین می‌رود یا حکومت؛ امیدواریم حکومت زودتر ناپدید شود.» پرز که مسئله هسته‌ای و رهبری را دو مشکل اساسی اسرائیل با ایران می‌دانست برای مقابله با این دو افزود: «مبارزه با بمب‌ها باید در خارج انجام شود، در حالی که مبارزه با رهبری توسط ملت ایران انجام می‌شود.» پرز در پایان سخنانش به مسیر

---

۱. «تکنولوژی اسرائیلی در خدمت معترضان ایرانی»؛ *سایت یدیعوت آحارونوت*؛ ۲۰۰۹/۶/۱۹ (۱۳۸۸/۳/۲۹).

۲. «توئیتر» قواعد بازی را در تبلیغات اسرائیل تغییر می‌دهد»؛ *سایت هاآرتص*؛ ۲۰۰۹/۶/۱۶ (۱۳۸۸/۳/۲۶).

انتقال پیام‌های اسرائیل به داخل ایران اشاره کرد و گفت: «ببینید چه قدرتی در فیس‌بوک است. چه می‌گویند. همین فیس‌بوک. ببینید با همین توئیتر چه می‌توان کرد. با توئیتر بیش از یک آیت‌الله می‌توان تأثیرگذار بود.»[1]

در ادامه اظهارنظر مقامات اسرائیلی، وزیر امور راهبردی رژیم صهیونیستی نیز بیان کرد که از نگاه آنان میرحسین موسوی روح جدیدی به آزادی بخشیده که این به انقلابی در جمهوری اسلامی منجر خواهد شد. «موشه یعلون» رئیس سابق اطلاعات ارتش اسرائیل همچنین مدعی شد: موسوی و همسرش روح جدیدی به آزادی بخشیده‌اند، بنابراین من تکرار می‌کنم انقلابی در ایران روی خواهد داد. اتفاقی که در آنجا در حال روی دادن است نشانه‌های دلگرم‌کننده برای غرب دارد.[2] همچنین «بنیامین نتانیاهو» نخست‌ویر این رژیم اعلام کرد: تضمین صلح در خاورمیانه در گرو ایران ضعیف است. اگر ایران قوی باشد صلح نیز از ما دور خواهد شد. وی که در پی رضایت از آشوب‌های تهران سخن می‌گفت، خواستار توجه بیشتر به آشوبگران ایران شد و آن را نشان‌دهنده «قساوت رژیم ایران» دانست. نتانیاهو در مصاحبه با مجله آلمانی «بیلد» گفت: «اگر حکومتی در ایران بر سر کار بیاید که مخالفان را سرکوب نکند، از تروریسم حمایت نکند و هولوکاست را انکار نکند، بسیار خوب خواهد بود... آنچه ما در ایران می‌بینیم تشنگی شدید به آزادی در میان برخی از مردم است.»[3] نتانیاهو که در واقع تلاش می‌کرد وانمود کند اگر آشوبگران دولت ایران را از میان بردارند دگرباره می‌توان شاهد رابطه اسرائیل و ایران بود، در این باره از «جهان» نیز می‌خواهد فشار بیشتری بر ایران وارد کنند. او در سفرش به ایتالیا بعد از دیدار با برلوسکونی، نخست‌وزیر ایتالیا، درباره حوادث ایران گفت: «به نظر من بیش از ۷۵ درصد از مردم ایران خواهان تغییر حکومت بودند و اکنون این میزان بسیار افزایش یافته است.» وی افزود: «این نظامی است که باید آن را طرد کرد. اگر اکنون این کار را نکنیم پس کی باید بکنیم. باید فشارها را افزایش داد.»[4]

البته نباید فراموش کرد که موضوع «ایران» و چگونگی مواجهه با آن همواره یکی از موارد اختلاف برانگیز در میان سران رژیم صهیونیستی بوده است و این رژیم در پی آن بود که با آشوب‌های تهران مرهمی برای تنش به وجود آمده میان رهبران سیاسی خود پیدا کند.

---

۱. «بهتر است حکومت ایران قبل از اورانیوم ناپدید شود»؛ *سایت یدیعوت آحارونوت*؛ ۲۰۰۹/۶/۲۱ (۱۳۸۸/۳/۳۱).
۲. «موشه یعلون: در ایران انقلاب داخلی خواهد شد»؛ *سایت معاریو*؛ ۲۰۰۹/۶/۲۰ (۱۳۸۸/۳/۳۰).
۳. «نتانیاهو: صلح بین اسرائیل و ایران ممکن است»؛ *سایت والا*؛ ۲۰۰۹/۶/۲۲ (۱۳۸۸/٤/۰۱).
۴. «نتانیاهو: ایرانیان خواهان انقلابند، جهان فشار وارد کند»؛ *سایت یدیعوت آحارونوت*؛ ۲۰۰۹/۶/۲۳ (۱۳۸۸/٤/۲).

پیروزی حماس در انتخابات فلسطین، پیشرفت ایران در فناوری و صنعت هسته‌ای، شکست اسرائیل در جنگ ۳۳ روزه با لبنان و شکست در جنگ ۲۲ روزه در غزه همگی از مسایلی بودند که دولت‌های این رژیم را با ناکامی و افسردگی مواجه ساخته بودند. به ویژه آن که شیوع رسانه‌ای پرسش از هولوکاست مشروعیت سیاسی این رژیم و حتی فراتر از آن «صهیونیسم» را با چالشی جدی مواجه ساخته بود. به عنوان مثال «یوزی آراد» مشاور سیاسی نتانیاهو در اواسط تیر ۸۸ در مصاحبه با «هاآرتص» با نقد دولت‌های قبلی اسرائیل سخن از زمین‌های سوخته به ارث رسیده به دولت نتانیاهو به میان می‌آورد. او در آن مصاحبه اعلام کرد: «دولت نتانیاهو از دولت قبلی یک سیاست ویران و سوخته را در مقابله با برنامه هسته‌ای ایران به ارث برده و اسرائیل در برابر پیشرفت هسته‌ای ایران در فاصله سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۷ واماندگی و شکست منزجرکننده‌ای از خود نشان داد. این وضعیت شبیه کابوس است. میان مقامات آمریکا و اسرائیل درباره برنامه هسته‌ای ایران تضاد وجود دارد و آمریکا کماکان به ایران علامت ارسال می‌کند که مایل به گفت‌وگوی دیپلماتیک است.» در پی انتشار این سخنان یأس‌آمیز، روزنامه یاد شده سپس خبر داد که اظهارات «آراد» موجب اختلاف در کابینه اسرائیل شده و به پاسخگویی تند دفتر نخست‌وزیر انجامیده است. در حالی که دولت ائتلافی رژیم صهیونیستی در وضعیتی شکننده و توأم با بحران‌های داخلی به سر می‌برد، دفتر نخست‌وزیر مجبور به رفوکاری توجیه اظهارات یوزی آراد شد و طی بیانیه‌ای ضمن سرزنش آراد تأکید کرد: «دولت پیشین اسرائیل تمام تلاش خود را برای مقابله با تهدید ایران هسته‌ای به کار گرفته است. دفتر نتانیاهو در تلاش برای توجیه شکست‌های تل‌آویو با تأکید بر این که کابینه‌های پیشین و کنونی رژیم صهیونیستی هیچ تردیدی در مورد لزوم توقف برنامه هسته‌ای ایران نداشته‌اند، موضوع ایران را اصلی‌ترین مشکل پیش روی هر کابینه اسرائیل دانست. دفتر نتانیاهو از تلاش‌های صورت گرفته برای مقابله با ایران قدردانی کرد و برخی تشکیلات یاری‌دهنده رژیم نظیر موساد و رئیس آن «مئیر داگان» را ستود.[1] در واقع پیش از این حوادث، مئیر داگان در اظهاراتی که گفته بود: «ایران در سال ۲۰۱٤ به بمب هسته‌ای دست خواهد یافت و تظاهرات اعتراض‌آمیز «مردمی» در تهران در مدت کوتاهی مهار خواهد شد»[2] واکنش‌هایی را علیه خود برانگیخته بود.

---

۱. «نتانیاهو: حکومت‌های قبلی درباره ایران فعالیت کرده‌اند»؛ *سایت هاآرتص*؛ ۲۰۰۹/۷/۱۲ (۱۳۸۸/٤/۲۱).

۲. «نظر رئیس موساد درباره ناآرامی‌ها و طرح هسته‌ای ایران»؛ *سایت شبکه ۲ تلویزیون اسرائیل*؛ ۲۰۰۹/٦/۲٦ (۱۳۸۸/۳/۲٦).

گزیده آن که سیاست اسرائیل در قبال مسایل تهران در حوادث پس از انتخابات «تهدید از بیرون و فروپاشی از درون» بود. زیرا علاوه بر مطالب فوق، سایت وزارت خارجه رژیم صهیونیستی با حمایت از آشوبگران می‌نویسد: «آنها دنبال سرنگونی جمهوری اسلامی بودند، نه اعتراض به انتخابات یا ابطال آن. چقدر دردناک و توهین‌آمیز است که خواسته آنها را در حد ابطال انتخابات تقلیل می‌دهند. این حرکت، مثل قطاری است که در آغاز هر یک به منفعتی که در آن می‌بیند سوارش می‌شود و آنجا که در مسیر منافعش را زیر می‌گیرد، پیاده می‌شود. پایان مسیر این قطار، عبور از جمهوری‌اسلامی است. ای کاش آقای موسوی بتواند تا ایستگاه آخر که همان سرنگونی جمهوری اسلامی است همراه شود.»

این منبع صهیونیستی افزود: حتی پافشاری بر ابطال انتخابات تأیید رژیم است. زیرا همین انتخابات، رای ریخته شده به حساب جمهوری‌اسلامی است که هیچ مشروعیتی ندارد. نامزدها هم از صافی شورای نگهبان عبور کرده‌اند. شعار ابطال انتخابات ناکارآمد است. باید با تمامی نیرو حول سرنگونی جمهوری اسلامی متمرکز شد. همزمان با این مطالب «آویگدور لیبرمن» وزیر خارجه رژیم صهیونیستی از کشورهای غربی خواست آشکارا از آشوبگران حمایت کنند و چنان که گفته شد نتانیاهو نیز مدعی شد: ۷۵ درصد مردم ایران خواستار تغییر رژیم‌اند و اگر غرب امروز فشار سنگین علیه ایران نیاورد پس کی می‌خواهد با ایران درگیر شود.[۱] این بیانات را می‌توان در کنار اظهارات ایهود باراک، وزیر جنگ رژیم صهیونیستی، قرار داد. وی گفته بود که به نظر من مردم ایران به مرحله‌ای از شعور سیاسی رسیده‌اند که آینده خود را تعیین کنند و با تغییر حکومت در ایران، به آرزوهای خود و فرزندانشان جامه عمل بپوشانند. باراک در زمان آشوب‌های خیابانی تهران اوضاع را در بهترین وضعیت توصیف کرد و گفت اکنون کشورهای منطقه می‌توانند تکلیف خود را با پرونده هسته‌ای ایران روشن کرده و خود را از ایران هسته‌ای رها سازند.[۲]

ج. جوّ انگلیس

در حالی که ایالات متحده در تهران سفارتخانه‌ای نداشت تا از نزدیک به مسایل و حوادث ایران بپردازد و این مسئله همواره موجب نارضایتی مقامات واشنگتن بوده است، دولت انگلیس به دلیل داشتن سفارتخانه در تهران از مشارکت تنگاتنگی در آشوب‌های تهران

---

۱. «ذوق‌زدگی مفرط وزیر جنگ اسرائیل از وضعیت فعلی ایران»؛ روزنامه *ایران*؛ ۲ تیر ۱۳۸۸.

۲. «باراک: چهره سرکوبگر نظام تهران آشکار شد»؛ سایت یدیعوت آحارونوت؛ ۲۰۰۹/۶/۲۴ (۱۳۸۸/۴/۳)

برخوردار بود.

حضور فعال سفارت انگلیس در تاریخ معاصر یادآور خاطرات تلخ گذشته یک ملت استعمارزاده است. از نفوذ انگلیس در دربار قاجار به طور مستقیم و دیپلماتیک گرفته تا نفوذ عناصر غربگرا و سکولار در قالب روشنفکر و ناسیونالیسم، و از جریانات فراماسونری تا فرقه‌سازی‌هایی نظیر بهائیت، از جدا کردن بخش‌هایی از اعضای پیکره ایران عزیز تا قحطی تحمیلی در جنگ جهانی اول (که بنا به اسناد آمریکایی منتشره، هشت میلیون ایرانی را به کام مرگ فرو برد.) از برآوردن رضاخان در کودتای ۱۲۹۹ با شرح وظیفه دین‌زدایی و لائیسیته کردن جامعه اسلامی و بالاخره اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ و از بردن پدر و آوردن پسر گرفته تا کودتای ۲۸ مرداد علیه دولت ملی و همچنین نقش‌سازی رجال انگلوفیل در مناصب حکومتی و دربار پهلوی تا مقابله با انقلاب اسلامی، و به خصوص کمک‌های بی‌دریغ لندن به صدام و تسلیح آن به پیشرفته‌ترین سلاح‌های جنگی، جوهره دشمنی بریتانیا با اسلام و ایران را نمایان می‌سازد.

فعالیت‌های این سفارتخانه در قالب (بریتیش کانسل) که وظیفه جذب نیرو و یارگیری برای دولت فخیمه را دنبال می‌کرد طی دو دهه اخیر منشأ بسیاری ناهنجاری‌ها و انحرافها در جامعه سیاسی ماست.

جذب و بورسیه کردن دانشجویان، برگزاری کلاسهای زبان برای شناسایی افراد مستعد جهت جاسوسی و نفوذ از جمله اقدامات انگلیس است که البته در سالهای اخیر به همت مسئولان، این لانه جاسوسی بسته شد. مشابه این فتنه‌گری‌ها در کشورهای تازه استقلال یافته شوروی سابق هم که میدان کودتا و انقلاب رنگی غرب شد گزارش شده است و به همین دلیل دفتر (بریتیش کانسل) در روسیه نیز در سال ۲۰۰۸ بسته شد. سهم دولت انگلیس در جاسوسی و به دست آوردن نقاط ضعف نظام و جذب مسئولان و کارگزاران متمایل به غرب و کادرسازی برای آینده در کشور ما بیش از آمریکاست.

از اوایل دهه هفتاد گروه‌هایی از سیاسیون فعال و زمینه‌دار، بورس تحصیلی انگلیس گرفته و از آنجا فارغ‌التحصیل شدند و پس از بازگشت حلقه‌های کیان و هسته‌های اولیه جریان تجدیدنظرطلب و تئوریسین‌ها و کارگزاران دولت اصلاحات را تشکیل دادند و از آن مهم‌تر تصرف کرسی‌های علوم انسانی توسط این ارمغان‌های دانشگاههای انگلیسی در سراسر کشور بود که به جان باورهای اعتقادی و دلبستگی دانشجویان به آرمان‌های انقلاب افتادند. بی‌توجهی مسئولان دولت سازندگی به هشدارهای مقام معظم رهبری مبنی بر تهاجم و

شبیخون فرهنگی کار را بدانجا رساند که جبران سرمایه‌های از دست رفته ناممکن بود.

علاوه بر دستهای پنهان و کشف ناشده استعمار پیر در فتنه اخیر و اعترافات حسین رسام (کارمند ارشد محلی سفارت)، نقش رسانه‌ای بی‌بی‌سی فارسی و به خصوص راه‌اندازی این شبکه کمی قبل از انتخابات ۱۳۸۸ جای شک و بدبینی را نسبت به هماهنگی گسترده و از پیش تعیین شده در داخل و خارج بین فتنه‌سازان در ذهن هر ناظر سیاسی باقی می‌گذارد.

به هر طریق، سازماندهی نیرو و مدیریت رسانه‌ای را شاید بتوان مهمترین اقدامات انگلیس در مسئله انتخابات دهم ریاست جمهوری عنوان کرد. رسانه‌های انگلیسی به ویژه بی‌بی‌سی فارسی و انگلیسی در طول چند ماه منتهی به انتخابات به طور جدی‌تر راهبرد مقابله با دولت نهم را دنبال کردند. ابتدا فعالیت‌های آنها در جهت فضاسازی متناسب با تحولات صحنه شکل گرفت، اما جهت اصلی سوق دادن مردم به سمت بی‌تفاوت‌سازی و عدم اهمیت برگزاری انتخابات سیر می‌کرد. این روند تا گرم‌شدن فضای انتخاباتی در کشور ادامه داشت، اما رسانه‌های انگلیس که به عنوان ابزار اجرای سیاست‌های مداخله‌جویانه دولت بریتانیا فعالیت می‌کردند ناچار به تغییر رویکرد و تلاش برای مصادره فضای سیاسی کشور در جهت اهداف خود شدند. در این مقطع، رویکرد آنها در نقش سخنگوی مشارکت مردمی و استقبال عمومی ظاهر شد و از طریق کمپ دو نامزد، هماهنگی سیاسی- روانی بخشی از جامعه را برعهده گرفتند.

اهمیت انتخابات ایران برای لندن تا آن حد بود که مجموعاً ۵۵ خبرنگار از رسانه‌های انگلیس تحت عنوان پوشش انتخابات به ایران سفر کردند. این گروه ۵۵ نفره رسانه‌ای بعد از پایان برگزاری انتخابات به دلیل آن که نتیجه به دست آمده دلخواه و مورد انتظار آنها نبود، سخنگویی جریان معترض و سپس اغتشاش را برعهده گرفتند. در این مقطع، بی‌بی‌سی فارسی با استفاده از تصاویر دوربین‌های غیرحرفه‌ای نیروهای حرفه‌ای و دیگر اغتشاش‌گران، دامنه تبلیغات آنها را به حوزه‌های بین‌المللی کشانید و زمینه را برای اظهارنظر مقامات انگلیسی که همه امور رسانه‌ای را در پنهان مدیریت می‌کردند و سایر مقامات گستاخ اروپایی هموار ساختند. شبکه‌های بی‌بی‌سی فارسی و انگلیسی به عنوان سردمداران موج جدیدی که هدفش مشوش نشان دادن نتایج انتخابات و ضربه به مشروعیت نظام و انتخابات بود، زمام انتشار اخبار کذب و تحریک‌کننده را به دست گرفت و دور جدید جنگ روانی سیاسی را آغاز کردند.

در راستای این جنگ روانی، تجهیزات شبکه بی‌بی‌سی قبل از آغاز تظاهرات عده‌ای در

مقابل سفارت جمهوری اسلامی در لندن (و حتی قبل از حضور پلیس) نصب می‌شود، اما از ده‌ها هزار نفری که در انتخابات شرکت کرده بودند تنها چند صد نفر که چهره بسیاری از آنها به عنوان معاندان نظام شناخته شده است، حضور داشتند، اما شبکه‌های بی‌بی‌سی لحظه به لحظه در جهت مشوش نشان دادن نتایج انتخابات آن را پررنگ پخش می‌کردند.

سیاست انگلیس در قبال انتخابات ایران وجه مشترکی نیز با سیاست این کشور در قبال لبنان داشت و آن انتقال برخی اتباع این دو ملیت از انگلیس به دو کشور یاد شده از طریق هواپیما بود تا سیاست‌های دولت انگلیس به سهولت بیشتری عملیاتی شود. در جریان انتخابات لبنان ٤ یا ٥ هواپیمای بزرگ چارتر وظیفه انتقال لبنانی‌های مقیم انگلیس را به بیروت جهت شرکت در انتخابات از سوی دولت انگلیس بر عهده داشت و سه هفته مانده به ۲۲ خرداد نیز پروازهای ایران‌ایر با وجود جایگزین شدن پروازهای بزرگ باز هم با کمبود مواجه می‌شوند. البته این بار سیاست انگلیس بسیج چهره‌هایی بود که می‌پنداشتند به عنوان اعضای اتاق فکر می‌توانند در روند رأی‌گیری مردم مؤثر باشند، ولی عملاً نتیجه‌ای دربر نداشت. لذا پس از آن به دلیل ناکامی در نتیجه انتخابات، سیاست دولت انگلیس و رسانه‌های این کشور به این سمت معطوف شد که حتی اگر صحنه را واگذار کرده‌اند باید از ایران سیمایی مشوش و از دولت چهره‌ای سرکوبگر به خارج منعکس شود. در همین راستا روزنامه تایمز که مواضعی نزدیک به دولت انگلیس دارد در ۱۳۸۸/۳/۲۵ نوشت: «آنچه که در ایران رخ داد کودتایی علیه کودتا بوده است.» میلی‌بند وزیر خارجه این کشور نیز در ۱۱۳۸۸/۳/۲۳ می‌گوید: ایران را باید همچنان در قبال دل‌نگرانی‌های بین‌المللی درگیر نگه داشت (تحت فشار گذاشت). وی در اظهاراتی مداخله‌جویانه در امور داخلی ایران گفت: «ملازمات حوادث اخیر در ایران را با نگرانی جدی دنبال می‌کنیم.» به طور کلی باید گفت تاکتیک انگلیس قبل، حین و بعد از انتخابات ایجاد موج نرم علیه حاکمیت و نظام اسلامی در جهت استراتژی آنها که عدم توفیق احمدی‌نژاد برای دور بعدی ریاست جمهوری بود طراحی شد.[1]

در واقع جسارت و جرأت انگلیس برای مداخله نمادین در امور داخلی ایران به صورتی بود که وزیر خارجه این کشور، دیوید میلی‌بند، با راه‌اندازی وبلاگی درباره انتخابات ایران، آشکارا به تحریک تجمع‌کنندگان، اغتشاش‌گران و دخالت در امور داخلی ایران می‌پرداخت. وی در نوشته‌های خود با پرداختن به وضع عدم دموکراسی در ایران و سرکوب افراد به

۱. «گزارش خبری- تحلیلی *کیهان*: نقش انگلیس در اغتشاشات اخیر»؛ روزنامه *کیهان*؛ چهارشنبه ۲۷ خرداد ۱۳۸۸.

اصطلاح آزادی‌خواه، مردم ایران را بـه ادامـه تجمعـات غیرقـانونی و درگیـری‌هـای خیابـانی تشویق کرده و از آنها خواسته تا نظرات خود را درباره دیدگاه‌های مداخله‌جویانه خود اعـلام کنند. میلی‌بند در این وبلاگ سعی کرد تا مردم انگلیس را به نوعی با موضع ضـدایرانی خـود تحریک و همراه کند و افکار عمومی این کشور را از بحران مالی و بیکاری متوجه انتخابـات ایران کند. نکته جالب این وبلاگ آن بود کـه بـه منظـور تحریـک مخالفـان نظـام جمهـوری اسلامی ایران، ایران را به تلاش برای دستیابی به سلاح هسته‌ای، نبود دموکراسی و آزادی بیان و مخالفت با آزادی‌خواهان متهم کرد و به افراد مخالف نظام هم قول حمایـت آشـکار را داد. او از مردم انگلـیس و ایرانیـان خـارج از کـشور خواسـت تـا بـا درج نظـرات خـود دربـاره موضوعات مطرح شده موج ضدایرانی را تقویت و افراد تجمع‌کننـده در داخـل ایـران را هـم تشویق کنند.[1]

دولت استعماری انگلیس همچنین در روزهای آشوب اعلام کـرد بـه بهانـه تحـریم علیـه برنامه هسته‌ای ایران، یک میلیارد و ششصد میلیون دلار از دارایی‌های ایران را توقیف می‌کند. «ایان پیرسون» مدیرکل اقتصادی وزارت خزانه‌داری بریتانیا در بیانیه‌ای اعلام کـرد کـه جمـع دارایی‌های ضبط شده ایران در بریتانیا، در چارچوب تحـریم‌هـای اتحادیـه اروپـا و شـورای امنیت سازمان ملل متحد، حدود ۹۷۶ میلیـون و ۱۱۰ هـزار پونـد اسـترلینگ (یـک میلیـارد و ششصد میلیون دلار) است.[2] اما در مجموع سه محور اساسی شکل‌دهنـده بـه رفتـار افراطـی دولت انگلیس در قبال تحولات انتخاباتی ایران عبارتند از: رسوایی‌های مالی برجـسته حـزب کارگر و دولت «گوردون براون» در ضمن مشکلات اقتصادی این کشور در آسـتانه انتخابـات انگلیس، ضربات وارد آمده بر انگلیس و منافع نامشروع آن در پی غلبه گفتمان اصـول‌گرایـی بر سیاست خارجی ایران و احتمال ورود ایران و آمریکا به دوره تعامل.

واکنش انگلیس به تحولات ایران، سریع‌تر از کشورهای دیگر بود. دولـت گـوردون بـراون که در چند ماه اخیر به خاطر رسوایی‌های مالی، به شدت تحت فشار افکار عمـومی و حـزب محافظه‌کار قرار گرفتـه بـود بـه منظـور انحـراف افکـار عمـومی و تحـت‌الـشعاع قـرار دادن ناکامی‌های دولت خود در دستیابی به اهداف داخلی و خـارجی در دوره بحـران اقتـصادی و سیاسی، مانور شدید در مورد مسئله انتخابـات ایـران را در اولویـت و دسـتور کـار سیاسـت

---

۱. «وزیر خارجه انگلیس درباره آشوب‌ها خیابانی تهران وبلاگی راه‌اندازی کرد»؛ *خبرگزاری فارس*؛ ۳۱ خرداد ۱۳۸۸، کد مطلب ۸۸۰۳۳۱۰۴۰۴

۲. «توقیف ۱/۶ میلیارد دلار دارایی‌های ایران توسط رژیم انگلیس»؛ روزنامه *کیهان*؛ شنبه ۳۰ خرداد ۱۳۹۹، ص۲.

خارجی خود قرار داد و از همان روزهای اول پس از انتخابات اقدام به برنامه‌ریزی عملیاتی و تهاجم شدید رسانه‌ای علیه نظام سیاسی ایران کرد. با این حال، همانطور که گفته شد اهداف انگلیس صرفاً معطوف به انگیزه‌های داخلی نبود و هدف‌گیری توانمندی و قدرت منطقه ایران از راه‌های گوناگون به خصوص تضعیف پشتوانه داخلی سیاست خارجی ایران نیز جزو اهداف جدی انگلیس بود. لندن در مرحله اول تلاش کرد تا در دو سطح بین‌المللی و منطقه‌ای، یک ائتلافی سیاسی علیه ایران را سامان دهد. درست سه روز پس از برگزاری انتخابات، دولت انگلیس تحرک وسیعی را برای تشکیل یک ائتلاف بین‌المللی که هسته اولیه آن در قالب کمیته همکاری شکل گرفت شروع و در این زمینه با طیف وسیعی از کشورهای اروپایی و عربی مذاکره کرد. در سطح منطقه‌ای هم سفارت‌های انگلیس در کشورهای عربی، به خصوص در کشورهایی که از اقلیت شیعی برخوردارند، تلاش کردند تا رهبری این ائتلاف را برعهده گیرند. لندن با این باور که باید به همان شیوه که انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹ به پیروزی رسید، یعنی از طریق حضور مردم در خیابان‌ها و تظاهرات گسترده مردمی، حکومت از دستان نظام اسلامی خارج شود بر مسئله تداوم تظاهرات، تحریک مردم در خیابان‌ها، تشدید آشوب‌ها و ناآرامی‌ها تأکید فراوانی کرد و در همین راستا نقش سفارت انگلیس در تهران و تلویزیون فارسی بی‌بی‌سی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود.

اقدامات تعرضی انگلیس بر ضد ایران را می‌توان در پنج حوزه رسانه‌ای، سیاسی، اجتماعی، اعتقادی و عملیاتی تقسیم کرد. در عرصه رسانه‌ای مهمترین اقدامات تبلیغی و رسانه‌ای صورت گرفته توسط لندن عبارتند از: تخصیص چند صد هزار پوند توسط دولت انگلیس برای چاپ و توزیع عکس برخی جان باختگان در جریان آشوب‌ها، اجاره چند میلیون پوندی صفحات اول روزنامه‌های برجسته انگلیس برای پوشش جهت‌دار اخبار ایران، اختصاص میلیون‌ها پوند جت تقویت شبکه بی‌بی‌سی فارسی، هماهنگی با شرکت گوگل برای افزایش توان ترجمه فوری فارسی به انگلیس در جهت اخذ نقطه نظرات شهروندان ایرانی و برقراری ارتباط با آنها، ایجاد هزاران عنوان اینترنتی توئیتر برای برقراری ارتباط با شهروندان ایرانی و افزایش تعداد ماهواره‌ها برای پوشش بهتر و کاملتر شبکه بی‌بی‌سی فارسی. در عرصه سیاسی نیز، اگرچه انگلیس از ابتدا تلاش می‌کرد تا با ایجاد ائتلاف سیاسی بین‌المللی و منطقه‌ای، ایران را منزوی کند، اما پس از بروز علایم اولیه ناکامی در پی پاسخ شدید ایران و بازداشت جمعی از کارکنان محلی سفارت انگلیس در تهران، لندن تلاش کرد تا با فراخوانی سفرای اروپایی از تهران، موجبات تقویت جایگاه رهبری خود و انزوای ایران

را فراهم آورد. با این حال، این تلاش ناکام ماند و با وجودی که انگلیس راضی شده بود که این اقدام به صورت موقتی، چند روزه و سمبلیک انجام شود ولی نتوانست کشورهای اروپایی را با خود همراه کند.

در عرصه اجتماعی مهمترین اقدامات انگلیس عبارتند از: تلاش جهت یارگیری از میان ایرانیان؛ تلاش جهت کاهش ترس آشوب‌طلبان از اقدام بر ضد حکومت و توزیع تجهیزات ارتباطی پیشرفته جهت حفظ ارتباط شورشیان با خارج. در عرصه اعتقادی نیز مهمترین اهداف و اقدامات انگلیس عبارت بودند از: تلاش جهت حذف ولایت فقیه از نظام سیاسی ایران به عنوان هدف حداکثری، تلاش جهت تضعیف یا حذف نقش سیاسی ولایت فقیه به عنوان هدف حداقلی، تلاش غیرمستقیم جهت اخذ فتوا از هر عالم دینی ممکن بر ضد نظام دینی ایران و تلاش جهت تضعیف جایگاه مذهبی و سیاسی رهبر معظم انقلاب اسلامی در میان جامعه شیعیان غیرایرانی در خارج از کشور. در عرصه عملیاتی نیز انگلیس اقدامات زیر را انجام داد: تلاش جهت اعزام عوامل نفوذی خود به ایران جهت خرابکاری و تشدید آشوب‌ها، همکاری با منافقین و تسهیل امکانات تردد آنها به ایران جهت خرابکاری، برگزاری جلسات هماهنگی عملیاتی بر ضد نظام ایران در کشورهای همسایه و تأمین مالی آشوبگران.

در آشوب‌های پس از انتخابات ایران به طور کلی چهار نهاد حکومت انگلیسی نقش داشتند: نخست‌وزیر انگلیس به عنوان رهبر حزب و رئیس دولت، حزب کارگر انگلیس، وزارت خارجه انگلیس و سرویس اطلاعاتی انگلیس. تحولات آشوب‌زده پس از انتخابات ایران فرصت خوبی را برای گوردون براون به وجود آورد تا به منظور تحت‌الشعاع قرار دادن برخی از ناکامی‌های داخلی خود و مفاسدی که اخیراً آشکار شده‌اند، علاوه بر انحراف افکار عمومی از آنها، رهبری جریانی را به دست بگیرد که در صورت موفقیت و پیروزی احتمالی، به اسم وی و دولتش ثبت شود. لذا شخص گوردون براون به صورت عجولانه وارد صحنه شد و حتی برخی ساختارهای بوروکراتیک را نیز بر هم زد و خود رأساً وارد مقابله با ایران شد. براون در دوشنبه ۲۵ خرداد در نخستین واکنش خود به حوادث ایران گفت، تهران باید در مورد انتخابات مناقشه برانگیز ریاست جمهوری به پرسش‌های جدی پاسخ دهد. او همچنین مدعی شد، روش برخورد دولت جمهوری‌اسلامی با بحران پس از انتخابات می‌تواند تعیین‌کننده مناسبات آینده تهران با جامعه بین‌المللی باشد.[۱]

---

۱. «واکنش دبیرکل سازمان ملل به نتایج انتخابات ریاست جمهوری ایران»؛ شبکه *رادیو فردا*؛ ۱۳۸۸/۳/۲۶.

وی همچنین در روز جمعه ۲۹ خرداد و برای مقابله با تأثیرات آن روز خطبه‌های نماز جمعه گفت: دولت ایران «باید به جهان نشان دهد سرکوب و بی‌رحمی که در روزهای اخیر دیدیم تکرار نخواهد شد.»[1] این در حالی بود که دستگاه‌های دیگر مثل وزارت خارجه و یا سرویس اطلاعاتی قایل به پیگیری مسایل به صورت مرسوم در دیپلماسی آشکار و تأکید بر اقدامات تند در عرصه اطلاعاتی و دیپلماسی پنهان بودند. حزب کارگر انگلیس هم از این فرصت برای حفظ سیطره خود و پیروزی در انتخابات آتی انگلیس استفاده کرد و به آن به عنوان یک جنگ تمام عیار برای باقی ماندن در صحنه قدرت نگریست و در این رابطه نه تنها از هیچ اقدامی فروگذار نکرد، بلکه نخست‌وزیر و سایر ابزارهای ممکن را نیز عملاً به کار گرفت. پس از بی‌توجهی‌های گوردون براون به توصیه‌های سازمان‌های ذی‌ربط و بروز ناکامی‌های لندن بر ضد ایران و پاسخ شدید تهران به مداخلات انگلیس، موج انتقادها از براون بالا گرفت و وی متهم شد که یک موضوع بین‌المللی را به بحران دوجانبه تبدیل کرده که در آن بحران نیز ابتکار عمل در دست ایران قرار گرفته است. همچنین پس از بروز برخی استعفاها در وزارت خارجه انگلیس در اعتراض به تندروی‌های عجولانه براون، حزب محافظه‌کار انگلیس نیز به انتقاد شدید از رفتار دولت کارگری و نخست‌وزیری پرداخت و در نامه‌ای بی‌سابقه به ملکه انگلیس نسبت به رفتارهای براون که منافع حزبی را بر مصلحت کشور ترجیح داده تذکر دادند. این سیر قهقرایی در سیاست انگلیس تا بدان جا پیش رفت که دیوید میلی‌بند وزیر خارجه انگلیس پس از ناکامی در توجیه سیاست‌های افراطی انگلیس نهایتاً گفت که «فکر می‌کنم خدا هم ایرانی است.»[2]

د. مواضع برخی کشورهای اتحادیه اروپا

در بررسی مواضع کشورهای دیگر اروپایی، مواضع سه کشور آلمان، فرانسه و ایتالیا نیز به صورت مداخله‌جویانه‌ای رادیکالی محسوب می‌شد. برای مثال ایتالیا در روزهای آشوب تهران خواستار توافق اتحادیه اروپا درباره قوانین مشترک به منظور صدور ویزا برای فعالان مخالف ایران شد. «فرانکو فرانتینی» وزیر خارجه ایتالیا در کنفرانس خبری در شهر تریست ایتالیا در یک شنبه ۷ تیر اعلام کرد: ما نیازمند موضعی واحد درباره درخواست‌های صدور

---

۱. «واکنش‌های اروپا...»؛ *رادیو فردا*؛ ۱۳۸۸/۳/۳۰.

۲. جمشیدی، محمد؛ پیشین.

ویزا برای یک کشور واحد هستیم.[1] فرانتینی که اقرار داشت مسایل تهران را به شدت پیگیری می‌کند با انتشار بیانیه‌ای مداخله‌جویانه که متأثر از آشوب‌ها جرات بیان پیدا کرده بود مدعی شد دولت ایران باید «اطمینان بدهد که نتایج اعلام شده انتخابات ریاست جمهوری بازتاب دهنده خواست ملت ایران است و... اوضاع در ایران به خشونت بیشتر منتهی نشود.»[2]

صدراعظم آلمان، آنگلا مرکل، نیز که بارها با ادبیاتی گستاخانه درباره ایرانیان سخن گفته بود با صدور بیانیه‌ای ضمن حمایت از آشوبگران خواستار بازشماری آرای انتخابات ریاست جمهوری ایران شد. وی همچنین از مسئولان ایران خواست «خشونت را علیه تظاهرکنندگان» کنار بگذارند.[3] گذشته از این اظهارات، رسانه‌های آلمانی و فارسی زبان آن و به ویژه دویچه‌وله در طول روزهای انتخاباتی ایران و حوادث پس از آن به شدت فعال بودند و همسو با ایدئولوژی و منافع غرب در پی تأثیرگذاری بر افکار عمومی ایرانیان و جامعه هدف خود برآمدند.

در میان مقامات فرانسوی نیز سارکوزی که نسبت به روسای جمهور پیشین فرانسوی همخوانی بیشتری با سیاست‌های ایالات متحده از خود نشان می‌دهد، به صورت تندتری درباره مسایل ایران اظهارنظر کرده است. وی حتی به صورت بی‌ادبانه‌ای با توهین به مقامات ایرانی و به شیوه‌ای مداخله‌جویانه که بتواند میان حکومت و ملت ایران شکاف ایجاد کند مدعی شد لیاقت مردم ایران بیش از حاکمان فعلی آنهاست. نکته رمزگشا در بیانات سارکوزی اظهارات وی در پیش از انتخابات و دیدار وی با برخی تجدیدنظرطلبان ایرانی مقیم خارج بود. سارکوزی طی یک سفر رسمی به کویت در پیش از انتخابات ایران در اواخر سال ۸۷ به اوباما توصیه کرد که گفتگوهای آمریکا با ایران و به ویژه در مسئله هسته‌ای را «در یک فضای قاطع آغاز کند.» وی افزود که او انتظار ندارد هرگونه مذاکره‌ای میان این دو کشور تا قبل از انتخابات ریاست جمهوری ایران برگزار شود. کشورهای غربی امیدوارند که در این انتخابات رئیس جمهور دیگری جانشین محمود احمدی‌نژاد شود. سارکوزی ادامه داد: «من فکر می‌کنم که عاقلانه است تا برگزاری این انتخابات صبر کرد برای این که مذاکرات وارد فاز جدیدی شود. فرانسه و بریتانیا از جمله کشورهای اروپایی هستند که در قبال برنامه هسته‌ای تهران

---

۱. «ایتالیا خواستار هماهنگی کشورهای اروپایی درصدور ویزا برای مخالفان ایرانی شد»؛ روزنامه *کیهان*؛ دوشنبه ۸ تیر ۱۳۸۸؛ ش /۱۹۳۹۸۵.

۲. «بازتاب جهانی انتخابات: مرکل خواستار بررسی شفاف نتایج شد»؛ *سایت رادیو صدای آمریکا*؛ ۱۳۸۸/۳/۲۵.

۳. «درخواست آنگلا مرکل از مقام‌های ایران برای بازشماری آرای انتخابات؟!»؛ شبکه *تلویزیونی بی‌بی‌سی‌فارسی*؛ ۱۳۸۸/۳/۳۱؛ ساعت۱۷:۱۳.

مواضع سرسختانه‌تری را اتخاذ کرده و خواستار دست کشیدن ایران از برنامه غنی‌سازی اورانیوم هستند.»[1]

اما سارکوزی در روزهای پیش و پس از انتخابات ۲۲ خرداد دیدارهایی با برخی افراد وابسته با اپوزیسیون و تجدیدنظرطلب ایرانی داشت. به طور نمونه محسن مخملباف که خود را سخنگوی ستاد موسوی در خارج از ایران می‌دانست در این باره می‌گوید: «با استفاده از ارتباطات دوستانه‌ای که با آقای سارکوزی داشتیم، موفق شدیم ایشان را راضی کنیم که به صدای مردم ایران گوش کند. خوشبختانه، ایشان امروز موضع قاطع خود را گرفت و گفت که نگران مردم ایران است و باید به صدای آنان گوش داده شود. همه ایرانیان خارج از ایران سفیرند و همه آنان توانایی‌هایی برای ارتباط دارند. ما از این ارتباط‌ها استفاده کردیم و دیروز، سه‌شنبه ۱۶ ژوئن ۲۰۰۹، رسماً در نشست پارلمان اروپا در بروکسل، به عنوان سفرای مردم ایران حاضر شدیم و در حضور نمایندگان پارلمان به فراکسیون سبزها به طور کامل گزارش دادیم. پس از آن نیز جداگانه، با رؤسای فراکسیون‌های دیگر پارلمان گفتگو کردیم. ما از آنها خواستیم کمی صبر کنند تا مردم ایران بتوانند رئیس‌جمهور واقعی خودشان را به آنها معرفی کنند. مردم ایران بمب اتمی نمی‌خواهند. آنها صلح و دموکراسی می‌خواهند.»[2]

در واقع، چنان که بیانات مخملباف نیز نشان می‌دهد، امید و توکل جریان تجدیدنظرطلب همواره به ایالات متحده و اتحادیه اروپا بوده است و جالب اینجاست که اتحادیه اروپا نیز روز شنبه ۲۳ خرداد و به دلیل نتیجه به دست آمده در انتخابات از سوی مردم ایران، طی بیانیه‌ای از روند انتخابات در ایران ابراز نگرانی می‌کند.[3]

۳. بررسی رسانه‌های وابسته به دولت‌های مداخله‌جو

سخن گفتن از موضوعاتی مانند «براندازی نرم»، «جنگ نرم» و «انقلاب مخملی» بدون در نظر گرفتن جایگاه رسانه ناممکن است. اصولاً جنگ نرم و انقلاب مخملی بدون حضور رسانه‌ها وجود خارجی ندارند. رسانه‌ها در حال حاضر بسیار متنوع شده‌اند و به جز رسانه‌های سنتی مانند سخنرانی، انواع رسانه‌های مدرن را هم شامل می‌شوند. در انتخابات دهم ریاست جمهوری و مسایل پس از آن رسانه‌های متفاوتی اعم از نشریات، رادیو،

---

۱. «سارکوزی: برای گفتوگو با تهران باید تا انتخابات ایران صبر کرد»؛ *سایت رادیو فردا*؛ ۱۳۸۷/۱۱/۲۵.

۲. «گفتگو با محسن مخملباف؛ گزارش به پارلمان اروپا درباره انتخابات»*سایت رادیو زمانه*؛ ۱۳۸۸/۳/۲۸.

۳. «بازتاب جهانی انتخابات...»؛ *سایت رادیو صدای آمریکا*؛ ۱۳۸۸/۳/۲۵ .

تلویزیون، شبکه‌های ماهواره‌ای، اینترنت، سی‌دی، بلوتوث و پیامک در جهت‌بخشی به امور و پیشبرد اهداف تعیین شده دخالت داشتند. هجمه تبلیغاتی رسانه‌های مدرن به اندازه‌ای شدید و بی‌نظیر بود که تنها در حوزه اینترنت موضوع انتخابات ایران به مهمترین موضوع اینترنت در سال ۲۰۰۹ میلادی تبدیل شد. از انتخابات ۸۸ ایران و حواشی آن همچنین با عنوان ده موضوع برتر در قرن ۲۱ و شاید بتوان گفت سراسر تاریخ دنیای مجازی اینترنت یاد شده است. در واقع آکادمی بین‌المللی هنرهای دیجیتالی، انتخابات ریاست جمهوری ایران را به عنوان بزرگترین رویداد اینترنتی در سال ۲۰۰۹ و یکی از ده رخداد اینترنتی در قرن ۲۱ معرفی کرده است.[۱]

البته نباید فراموش کرد که پیگیری راهبرد براندازی نرم، چنان که پیشتر در ارزیابی محافل استراتژیک و پژوهشی غرب دیدیم، به سال‌های گذشته بازمی‌گردد و نباید آن را تنها به فعالیت‌های چند ماه مقارن با انتخابات ۲۲ خرداد تقلیل داد. در اینجا برای دوری از اطاله کلام، تنها به فهرست برخی از آن اقدامات اشاره می‌کنیم:

۱. حرکت در جهت نهادمندی جنبش‌های اجتماعی.[۲]
۲. گستراندن چتر سیاسی و امنیتی بر جنبش‌های اجتماعی.[۳]
۳. تسرّی مباحث حقوق بشری به نهادهای مدنی.[٤]
٤. تلاش برای ایجاد گفتمان مقاومت مدنی و اعتراض.[٥]
٥. بین‌المللی کردن مسئله جنبش‌های اجتماعی در ایران.[٦]
٦. تفرقه‌افکنی و دامن زدن به اختلافات قومی و مذهبی در ایران.[۷]

به هر طریق، محورهای تبلیغی بالا در رسانه‌های غربی نشان از آن دارند که زمینه‌های اجتماعی و سیاسی دستیابی به انقلاب مخملی در سال‌های پیش از ۱۳۸۸ به طور محسوسی پیگیری می‌شده است، اما عدم آشنایی با تئوری‌های انقلاب مخملی در محافل عمومی و حتی در میان برخی نهادهای تخصصی مانع از درک سریع و به موقع آن شده است.

---

۱. «انتخابات ایران بزرگترین رویداد اینترنتی سال ۲۰۰۹ و یکی از ده رخداد اینترنتی قرن شناخته شد»؛ *سایت العربیه*؛ ۱۳۸۸/۸/۳۰.
۲. رادیوهای فردا و فرانسه؛ ۱۳۸٦/۲/۱۱.
۳. «سعید پیوندی، استاد دانشگاه در پاریس، در گفت وگو با رادیو فردا»؛ ۱۳۸٦/۲/۰۱.
۴. «گزارش‌های رادیو فردا»؛ ۱۳۸٦/۱/۰۹.
۵. رادیو فردا،بی‌بی‌سی، اسرائیل و فرانسه؛ ۱۳۸۵/۲/۱۱.
۶. رادیو فرانسه و رادیو فردا؛ ۱۳۸٦/۱/۱۱.
۷. رادیو آمریکا؛ ۱۳۸٦/۱/۱۹.

آن گونه که از فضای تبلیغی رسانه‌های غربی در سال‌های گذشته برمی‌آید، سناریوی راهبرد انقلاب مخملی در ایران بر پایه مؤلفه‌هایی همچون جنبش‌های اجتماعی، سازمان‌های غیردولتی، برجسته‌سازی شکاف‌های اجتماعی و قومی استوار شده بود که همه این مؤلفه‌ها کارکردی دوگانه دارند که به سادگی نمی‌توان وجوه مثبت و منفی آنها را از هم متمایز کرد و آنها در روندی سیال به تناسب شرایط زمانی خود را در قالب فرصت- چالش باز تعریف می‌کنند. در توضیح این مسئله برای نمونه می‌توان گفت سازمان‌های غیردولتی از ماهیتی نسبی برخوردار هستند که زمینه جلب و هدایت مشارکت‌های مردمی در عرصه‌های گوناگون را فراهم می‌کنند. اما با تغییر کارکرد در مواقعی مانند انتخابات به بستری برای تشدید تنش‌ها در جامعه تبدیل می‌شود و این همان چیزی است که از آن با عنوان تهدید نرم یاد می‌شود که تشخیص مرزهای فرصت و تهدید در آن بسیار دشوار می‌نماید.

در این میان، نکته قابل توجه، انعطاف‌پذیری این سناریو است که خود را محدود به یک گستره و محدوده نمی‌کند و در قالب‌های جدید در عرصه‌های مختلف نمود و بروز پیدا می‌کند و شاید به همین دلیل است که متصلب نمی‌شود و همواره در فضای رسانه‌ای ماندگاری خود را حفظ می‌کند. اما چنان که پیشتر نیز مشاهده کردیم بهترین زمان برای عملیاتی ساختن انقلاب مخملی، فرصت‌های انتخاباتی است و به همین دلیل هم بود که برخی از آن با عنوان «انقلاب انتخاباتی» یاد کردند. به عبارت دیگر، رسانه‌های بیگانه علاوه بر پیگیری راهبردها و محورهای تبلیغی بالا در طول سال‌های گذشته اما با نزدیک شدن به ایام انتخاباتی دهم ریاست جمهوری خود را برای برنامه‌های ویژه‌ای آماده می‌ساختند. برنامه ویژه رسانه‌های بیگانه برای جهت بخشی به مسایل ایران از طریق انتخابات ریاست جمهوری از سال ۱۳۸۷ آغاز شد و هرچه به پایان سال نزدیک می‌شد آنها نیز حالت جدی‌تری به خود می‌گرفتند. به طوری که شبکه ماهواره‌ای بی‌بی‌سی فارسی در همین مقطع زمانی راه‌اندازی شد.

اگر برنامه‌های رسانه‌های غربی در روزهای پیش از انتخابات و روزهای پس از آن را تحلیل محتوایی کنیم و محورهای تبلیغی آن را استخراج کنیم و سپس آن را با تئوری‌های انقلاب‌های مخملی و نیز یافته‌های مراکز راهبردی و پژوهشی غربی بسنجیم بهتر می‌توانیم از رفتار دولت‌های غربی در جهت بخشی به فرایندهای سیاسی و اجتماعی داخلی ایران رمزگشایی کنیم. تاکنون، هم از تئوری‌های انقلاب‌های مخملی سخن گفته‌ایم، هم از اظهارات و اهداف و مواضع دولت‌های غربی نوشته‌ایم. هم راهکارهای مراکز استراتژیک غربی را مورد بررسی قرار داده‌ایم و هم به رفتارشناسی رسانه‌های بیگانه در سال‌های گذشته اشاره کرده‌ایم.

اینک زمان آن فرا رسیده است که به تحلیل محتوایی برنامه‌های یکی از مهمترین رسانه‌های بیگانه در ایام انتخابات بپردازیم که به نظر می‌رسد شبکه بی‌بی‌سی فارسی نسبت به سایر رسانه‌های غربی از اهمیت بیشتری برخوردار است. شبکه بی‌بی‌سی فارسی که از ۲۵ دی ماه ۱۳۸۷ فعالیت خود را آغاز کرد، روزانه هشت ساعت برنامه در قالب‌های متنوع و با موضوعات گوناگون از ساعت ۱۷ بعدازظهر تا یک بامداد به وقت تهران پخش می‌کرد.

بیش از شصت درصد برنامه‌های روزانه این شبکه را اخبار تشکیل می‌داد که در فواصل معین بین برنامه‌های دیگر به صورت زنده پخش و اجرا می‌شد. افزون بر خبر، برنامه‌های گوناگون با موضوعات متنوع از جمله مستند، گزارش، جنگ، مصاحبه و میزگرد به صورت تک قسمتی یا مجموعه‌های دنباله‌دار به نمایش درمی‌آمد.

در میان برنامه‌های گوناگون بی‌بی‌سی فارسی، برنامه‌ای که بهتر می‌تواند ما را در جهت شناخت محورهای تبلیغی این رسانه به منظور تأثیرگذاری آن بر مسایل اجتماعی و سیاسی ایران یاری رساند برنامه «نوبت شما» است. این برنامه که تلاش می‌کرد ارتباط مستقیمی با جامعه ایران برقرار کند و از همین طریق هم بر جذابیت‌های خود بیفزاید همه روزه به جز روزهای پنجشنبه و جمعه به صورت زنده پخش می‌شد و آخر شب نیز پخش تکرار داشت. مدت این برنامه که در هر قسمت آن موضوع واحدی به بحث و گفت وگو میان تماس گیرندگان گذاشته می‌شد، ٤٠ تا ٥٠ دقیقه بود. در ادامه برای دستیابی به محورهای تبلیغاتی و پیام‌های القایی این برنام که مشخصه‌ای از همان سیاست‌های شبکه بی‌بی‌سی فارسی است، ۳۰ قسمت از این برنامه را در طول ماه‌های اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۸۸ مورد بررسی قرار می‌دهیم. بررسی موضوعات مطرح شده در این ۳۰ قسمت برای انجام گفت‌وگو نشان می‌دهد که از این موضوعات ۲۲ مورد سیاسی (۷۳ درصد)، ۷ مورد اجتماعی (٢٤ درصد). یک مورد فرهنگی (۳ درصد) بوده ودر زمینه مسایل اقتصادی بحث و گفت‌وگویی انجام نشده است.

البته نکته بسیار مهم این است که حتی در مباحث به ظاهر فرهنگی و اجتماعی نیز اهداف سیاسی پیگیری می‌شود. چنان که خواهیم دید حتی در موضوع «امور خیریه» که ظاهراً موضوعی اخلاقی و مذهبی است، هدف آن است که دولت نهم به «صدقه‌پروری» متهم شود. یا اینکه در موضوع «حفظ آثار تاریخی» تلاش این است که دولت احمدی‌نژاد به پیگیری سیاست تخریب بناهای تاریخی پیش از اسلام متهم شود و به عبارت دیگر با ایجاد شکاف میان دو تمدن ایرانی و اسلامی، جمهوری اسلامی را در تقابل با این گذشته باشکوه القا کند.

در موضوعات دیگر به ظاهر اجتماعی و فرهنگی مطرح شده در این برنامه نیز همین رویکردهای سیاسی را می‌توان مشاهده کرد.

عنوان دقیق این ۳۰ برنامه بررسی شده عبارتند از:

۱. مشکلات و مزایای حرفه معلمی (۸۸/۲/۱۲)، ۲. وضعیت فعالیت خبری در ایران (۸۸/۲/۱۳)، ۳. اهمیت حفظ آثار تاریخی و میراث فرهنگی (۸۸/۲/۱٤)، ٤. آزار و اذیت همسر و خشونت خانگی (۸۸/۲/۱۵)، ۵. مشارکت در امور خیریه (۸۸/۲/۱٦)، ٦. اختیارات رئیس جمهور در ایران (۸۸/۲/۱۹)، ۷. عدالت اجتماعی و اختلاف طبقاتی (۸۸/۲/۲۱)، ۸ رابطه ایران با آمریکا، تقابل یا تعامل (۸۸/۲/۲۲)، ۹. آیا زنان می‌توانند رئیس‌جمهور شوند؟ (۸۸/۲/۲۳)، ۱۰. سوءاستفاده مسئولان از بیت‌المال (۸۸/۲/۲٦)، ۱۱. همجنس‌گرایی در ایران (۸۸/۲/۲۷)، ۱۲. مسئله حجاب در ایران، اختیاری یا اجباری (۸۸/۲/۲۸)، ۱۳. رئیس جمهور ایده‌آل شما کیست؟ (۸۸/۲/۲۹)، ٤. اهداف فروش عضو در ایران (۸۸/۲/۳۰)، ۱۵. شورای نگهبان و رد صلاحیت نامزدها (۸۸/۳/۲)، ۱٦. دلایل حمایت از نامزدهای ریاست جمهوری (۸۸/۳/۱۰)، ۱۷. وعده‌های نامزدهای ریاست جمهوری (۸۸/۳/۱۲)، ۱۸. مناظره انتخاباتی موسوی و احمدی‌نژاد (۸۸/۳/۳)، ۱۹. مناظره انتخاباتی کروبی و احمدی‌نژاد (۸۸/۳/۱٦)، ۲۰. مناظره انتخاباتی موسوی و کروبی (۸۸/۳/۱۷)، ۲۱. نگرانی از تخلف در انتخابات ریاست جمهوری (۸۸/۳/۲۰)، ۲۲. نتایج انتخابات ریاست جمهوری ایران (۸۸/۳/۲۳)، ۲۳. پیامدهای انتخابات در ایران (۸۸/۳/۲٤)، ۲٤. میزان مشروعیت دولت جدید احمدی‌نژاد (۸۸/٤/۱۳)، ۲۵. اعترافات سیاسی پس از انتخابات (۸۸/٤/۱٤)، ۲٦. ساختار و عملکرد مجلس خبرگان رهبری (۸۸/٤/۲۳)، ۲۷. تشکیل جبهه سیاسی از سوی میرحسین موسوی (۸۸/٤/۲٤)، ۲۸. سخنان هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه تهران (۸۸/٤/۲۷)، ۲۹. حقوق بشر، یک امر داخلی یا بین‌المللی (۸۸/٤/۲۸)، ۳۰. تأثیر عقاید سیاسی بر زندگی و روابط اجتماعی (۸۸/٤/۳۱).

در ادامه به بررسی محورهای تبلیغاتی و پیام‌های القایی این ۳۰ برنامه که میان مباحث فوق مطرح شده‌اند می‌پردازیم:

محورهای تبلیغاتی و پیام‌های القایی برنامه بررسی مشکلات و مزایای حرفه‌ای معلمی (۸۸/۲/۱۲): ۱. دولت به وضعیت نابسامان معلمان بی‌توجه است و به مشکلات آنان رسیدگی نمی‌کند، ۲. حقوق ومزایای معلمان کافی نیست و آنان از حداقل امکانات رفاهی برخوردار نیستند، ۳. منزلت اجتماعی و جایگاه فرهنگی معلمان در جامعه ایران مخدوش است، ٤. نظام آموزشی ایران در ابعاد مختلف دچار نارسایی و نقص است، ۵. سیاست‌های دولت در

زمینه‌های آموزشی مبهم و نامشخص است، ٦. مسئولان دولتی در برخورد با معلمان صادق و راستگو نیستند، ۷. دولت قدرت و اراده توجه لازم را برای حل مشکلات فرهنگیان ندارد.

محورهای تبلیغاتی و پیام‌های القایی برنامه بررسی وضعیت فعالیت خبری در ایران (۸۸/۲/۱۳): ۱. نظام سیاسی ایران استبدادی است و احزاب مخالف اجازه فعالیت ندارند، ۲. راه رقابت سیاسی برای کسب قدرت در ایران مسدود است، ۳. تحقق توسعهٔ سیاسی در گرو پیروی از الگوی دمکراسی غربی است، ٤. نظارت شورای نگهبان مانع تحقق حق حاکمیت ملی مردم است، ٥. فعالیت احزاب و گروه‌های سیاسی در ایران جنبه نمایشی و تبلیغاتی دارد، ٦. دمکراسی واقعی بدون وجود احزاب مخالف معنا ندارد، ۷. احزاب و گروه‌ها در ایران فاقد راهبرد و برنامه‌های مدون هستند، ۸ احزاب فقط در زمان انتخابات فعال می‌شوند و کارکرد دیگری ندارند، ۹. احزاب مستقل در ایران وجود ندارد و فرهنگ استبدادی مانع شکل‌گیری احزاب واقعی است، ۱۰. احزاب و گروه‌ها در ایران فعالیت همدیگر را تحمل نمی‌کنند.

محورهای تبلیغاتی و پیام‌های القایی برنامه بررسی اهمیت حفظ آثار تاریخی و فرهنگی (۸۸/۲/۱٤): ۱. دولت ایران نسبت به حفظ و نگهداری آثار و بناهای تاریخی بی‌توجه است، ۲. تاریخ ایران پیش از اسلام دارای شکوه و عظمت ایرانیان است، ۳. مسئولان با آثار و ابنیه به جا مانده از دوران پیش از اسلام بیگانه و دشمن هستند، ٤. مسئولان کفایت و لیاقت لازم را برای نگهداری از آثار و بناهای تاریخی ندارد، ٥. مسئولان برای تاریخ و فرهنگ اسلامی نسبت به تاریخ و فرهنگ ایرانی اهمیت بیشتری قائل هستند، ٦. دولت سیاستِ محو و نابودی تدریجی آثار و بناهای تاریخی را دنبال می‌کند.

محورهای تبلیغاتی و پیام‌های القایی برنامه بررسی خشونت خانگی (۸۸/۲/۱٥): ۱. زنان قربانیان اصلی خشونت‌های خانوادگی در ایران هستند، ۲. زنان در ایران از حمایت‌های قانونی لازم برخوردار نیستند، ۳. فقر و بی‌کاری شوهران یکی از عوامل بروز خشونت‌های خانوادگی است، ٤. مسئولان دولتی نسبت به حل مشکلات خانواده‌ها بی‌توجه هستند، ٥. دیدگاه انسانی نسبت به زنان در اسلام کم‌رنگ و ضعیف است، ٦. خشونت خانوادگی پس از انقلاب افزایش یافته است، ۷. نابرابری حقوقی زنان و مردان در شریعت اسلامی موجب تشدید خشونت خانوادگی در ایران است، ۸. تبعیض جنسیتی در اسلام به رسمیت شناخته شده است.

محورهای تبلیغاتی و پیام‌های القایی برنامه بررسی موضوع مشارکت در امور خیریه (۸۸/۲/۱٦): از حضور دولت در فعالیت‌های خیریه و اقدامات بشردوستانه ضعیف است، ۲.

فقر و بدبختی مردم ایران در دوران پس از انقلاب تشدید شده است، ۳. مؤسسات کمک‌رسان دولتی قابل اعتماد نیستند و کمک‌های مردمی را در اختیار افراد مستحق قرار نمی‌دهند، ٤. مردم ایران نیازمند کمک هستند، اما دولت بر اساس ملاحظات سیاسی به مردم سایر کشورها کمک‌رسانی می‌کند، ۵. گداپروری سیاست دولت در کمک به افراد نیازمند است و بزرگ‌ترین سازمان‌های گداپروری در دوران پس از انقلاب ایجاد شده است، ۷. مردم کشورهایی مانند ایران و افغانستان مستحق کمک‌های انسان‌دوستانه هستند.

محورهای تبلیغاتی و پیام‌های القایی برنامه بررسی اختیارات رئیس‌جمهور (۸۸/۲/۱۹): ۱. رئیس‌جمهور یک مهره بی‌اراده و یک مقام تشریفاتی است، ۲. قدرت سیاسی به طور مطلق در اختیار رهبری است، ۳. رأی و نظر مردم در تغییر شرایط کشور بی‌تأثیر است، ٤. مجلس و رئیس‌جمهور فاقد اختیارات لازم هستند، ۵. رئیس‌جمهور در نظام سیاسی ایران یک تدارکاتچی است، ٦. قدرت سیاسی نظامیان (سپاه پاسداران) در ایران افزایش یافته است، ۷. رهبری داعیه نمایندگی خدا در روی زمین را دارد.

محورهای تبلیغاتی و پیام‌های القایی برنامه بررسی عدالت اجتماعی و اختلاف طبقاتی (۸۸/۲/۲۱): ۱. سیاست‌های غیرعادلانه دولت نهم موجب تشدید اختلافات طبقاتی شده است، ۲. نگرش مسئولان نسبت به توسعه مناطق مختلف کشور و تخصیص بودجه و امکانات دولتی تبعیض‌آمیز است، ۳. ساکنان بیشتر مناطق شهری و روستایی زیر خط فقر زندگی می‌کنند، ٤. مسئولان به وعده‌های خود مبنی بر بهبود شرایط زندگی مردم عمل نکرده‌اند، ۵. ظلم و بی‌عدالتی و شکاف طبقاتی پس از انقلاب گسترش یافته است، ٦. از عوامل فقر و عقب‌ماندگی جامعه ایران تقسیم مردم به خودی و غیرخودی است.

محور تبلیغاتی و پیام‌های القایی برنامه بررسی رابطه ایران و آمریکا (۸۸/۲/۲۲): ۱. قطع رابطه با آمریکا و استمرار آن غیرمنطقی و به زیان منافع ملی کشور است، ۲. پیشرفت در دنیای امروز بدون داشتن رابطه با آمریکا غیرممکن است، ۳. سیاست خارجی دولت احمدی‌نژاد خسارات زیادی به منافع ملی ایران وارد کرده است، ٤. دشمن‌تراشی یکی از ویژگی‌های سیاست خارجی کنونی ایران است، ۵. شعار مخالفت و مبارزه با آمریکا بیشتر مصرف داخلی دارد، ٦. تحریم اقتصادی نتیجه سیاست ستیزه‌جویی ایران در مقابل آمریکاست، ۷. افکار عمومی مردم ایران مایل به برقراری رابطه با آمریکاست، ۸. پیروزی اوباما فرصت مناسبی برای عادی‌سازی روابط ایران و آمریکاست.

محورهای تبلیغاتی و پیام‌های القایی برنامه بررسی اشکال رئیس‌جمهور شدن زن

(۸۸/۲/۲۳): ۱. نظام دینی حاکم بر ایران مانع حضور زنان در مدیریت‌های عالی کشور است، ۲. نظام سیاسی حاکم بر ایران مردم‌سالار است، ۳. حقوق سیاسی و اجتماعی زنان با مردان در جامعه ایران نابرابر است، ۴. زنان برای دستیابی به حقوق سیاسی و اجتماعی خود مبارزه می‌کنند، ۵. شیرین عبادی الگویی برای موفقیت زنان در سطح جهانی است، ۶. راه تحقق حقوق زنان هماهنگی با هنجارها و قوانین بین‌المللی و همگامی با جامعه است، ۷. دولت مخالف قدرت یافتن زنان در عرصه‌های اجرایی و مدیریتی کشور است، ۸ آزادی عمل زنان ایران محدود است و موانع شرعی و عقیدتی زیادی برای فعالیت اجتماعی و سیاسی زنان وجود دارد، ۹. اصول مغایر با حقوق زنان در قانون اساسی باید تغییر کند.

محورهای تبلیغاتی و پیام‌های القایی برنامه بررسی موضوع سوءاستفاده مسئولان از بیت‌المال (۸۸/۲/۲۶): ۱. امکان نظارت مردم و نمایندگان آنها بر عملکرد مالی مسئولان وجود ندارد، ۲. نهادهای زیرنظر رهبری در ایران از هرگونه نظارت و حسابرسی آزاد هستند، ۳. نمایندگان مجلس ایران آلوده به مفاسد مالی هستند و از طرف دولت تطمیع می‌شوند، ۴. فساد مالی پس از انقلاب افزایش یافته است، ۵. در ایران با سوءاستفاده‌کنندگان از بیت‌المال و امکانات دولتی برخورد نمی‌شود، ۶. فرزندان مسئولان (آقازاده‌ها) از امکانات دولتی سوءاستفاده می‌کنند و در حیف و میل منابع عمومی کشور نقش دارند، ۷. فقدان مطبوعات و رسانه‌های آزاد مانع انتشار اخبار مربوط به مفاسد اقتصادی و سوءاستفاده‌های مالی مسئولان دولتی است، ۸ در کشورهای غربی رسانه‌ها بر عملکرد مسئولان نظارت دارند و مفاسد را به اطلاع افکار عمومی می‌رسانند.

محورهای تبلیغاتی و پیام‌های القایی برنامه بررسی همجنس‌گرایی در ایران (۸۸/۲/۲۷): ۱. همجنس‌گرایی بیماری نیست و یک گرایش طبیعی است، ۲. در ایران همجنس‌گرایان وجود دارند اما نادیده گرفته می‌شوند، ۳. حقوق همجنس‌گرایان در ایران نقض می‌شود و آنان با مجازات مرگ روبه‌رو می‌شوند، ۴. در بیشتر کشورهای غربی همجنس‌گرایان به رسمیت شناخته شده‌اند، ۵. همجنس‌گرایی یک جنبش شهروندی و حقوق بشری است، ۶. همجنس‌گرایی صورت دیگری از عشق ورزیدن است که چون مردم با آن آشنا نیستند با آن مبارزه می‌کنند، ۷. مخالفت مردم با همجنس‌گرایی در ایران ناشی از تبلیغات غلط و ناآگاهی است، ۸. برخلاف اعلام رئیس‌جمهور همجنس‌گرایان در ایران زیاد هستند، ۹. حقوق همجنس‌گرایان باید در ایران به رسمیت شناخته شود.

محورهای تبلیغاتی و پیام‌های القایی برنامه بررسی مسئله حجاب در ایران (۸۸/۲/۲۸): ۱.

پوشش زنان در ایران اجباری است و روسری با توسری همراه است، ۲. حجاب باید یک امر شخصی و انتخابی باشد، ۳. ارزش زن به انسانیت و اخلاق اوست و حجاب و پوشش ظاهری او نقشی در این زمینه ندارد، ٤. حجاب قبل از اینکه یک مسئله دینی باشد یک موضوع فرهنگی است، ٥. یکی از مظاهر نابرابری حقوق اجتماعی زنان و مردان در ایران اجباری بودن پوشش برای زنان است، ٦. حجاب و پوشش از مظاهر فرهنگ سنتی است و جایگاهی در فرهنگ جدید ندارد، ۷. زنان مخالف سیاست حجاب اجباری و محدودیت‌های دولتی در این زمینه هستند، ۸ آزادی انتخاب نوع و سطح پوشش زنان در ایران وجود ندارد، ۹. حجاب مانع فساد نمی‌شود و زنان با استفاده از آن احساس امنیت نمی‌کنند، ۱۰. حجاب در ایران یک وسیله برای کسب منزلت اجتماعی و اداری است.

محورهای تبلیغاتی و پیام‌های القایی برنامه بررسی موضوع رئیس‌جمهور ایده‌آل (۸۸/۲/۲۹): ۱. حق انتخاب مردم ایران در انتخابات ریاست جمهوری محدود است و فقط می‌توانند به افراد تأیید صلاحیت شده توسط شورای نگهبان رأی دهند، ۲. رئیس‌جمهور در نظام سیاسی ایران اختیارات اندکی دارد و قدرت اصلی در اختیار رهبر است، ۳. ریاست جمهوری یک مقام تشریفاتی است و از خود اختیار چندانی ندارد، ٤. نامزدهای تأیید صلاحیت شده، نماینده تمام اقشار و طبقات و گرایش‌های سیاسی ملت ایران نیستند، ٥. شورای نگهبان دامنه انتخابات مردم را محدود و آزادی آنان را نقض کرده است، ٦. در ایران رئیس‌جمهور هیچ‌کاره و رهبر همه‌کاره است، ۷. رأی مردم به خاطر محدود بودن حق انتخاب آنان تأثیری در سرنوشت کشور ندارد.

محورهای تبلیغاتی و پیام‌های القایی برنامه بررسی موضوع اهدا و فروش عضو (۸۸/۲/۳۰): ۱. فرهنگ اهدای عضو در جامعه ایران ضعیف است، ۲. در ایران بازار فروش اعضا بیشتر از اهدای اعضا رواج دارد، ۳. فقر و بی‌پولی عامل فروش اعضا به ویژه کلیه، در ایران است، ٤. در کشورهای اروپایی فرهنگ اهدای اعضا ریشه‌دار است، ٥. دولت ایران به گسترش فرهنگ اهدای عضو بی‌توجه است.

محورهای تبلیغاتی و پیام‌های القایی برنامه شورای نگهبان و ردّ صلاحیت‌ها (۸۸/۳/۲): ۱. تصمیم شورای نگهبان در مورد تعیین صلاحیت نامزدها، توهین به شعور ملت ایران است، ۲. معنای نظارت استصوابی تصمیم‌گیری و انتخاب چند نفر به جای همه مردم است، ۳. شورای نگهبان در مورد تعیین صلاحیت نامزدها به شکل سلیقه‌ای عمل می‌کند و تابع اصول و مقررات خاصی نیست، ٤. شورای نگهبان فراجناحی عمل نمی‌کند و نظارت این نهاد برای حفظ قدرت

در دست یک گروه خاص است، ۵. شورای نگهبان مخالف حضور زنان در صحنه انتخابات ریاست جمهوری است، ٦. تعیین صلاحیت شورای نگهبان نوعی گزینش عقیدتی و مذهبی است، ۷. شورای نگهبان نهادی غیرمردمی است که مانع تحقق دمکراسی می‌شود.

محورهای تبلیغاتی و پیام‌های القایی برنامه بررسی دلایل حمایت از نامزدهای ریاست‌جمهوری (۸۸/۳/۱۰): ۱. کارنامه احمدی‌نژاد در دوره اول ریاست‌جمهوری قابل قبول نیست، ۲. برخی از شعارهای انتخاباتی آقای کروبی ساختارشکن است، ۳. گزینه اکثر ملت ایران در انتخابات، مهندس موسوی است، ٤. حضور احمدی‌نژاد در صحنه انتخابات عامل اختلاف و شکاف در جناح اصول‌گراست، ۵. موسوی و کروبی دارای مواضع مشترکی هستند.

محورهای تبلیغاتی و پیام‌های القایی برنامه بررسی وعده‌های نامزد ریاست جمهوری (۸۸/۳/۱۲): از مناظره نامزدها در جلب مشارکت مردم برای حضور در صحنه انتخابات مؤثر است، ۲. بحث و گفتگوی نامزدها در تلویزیون به شفافیت دیدگاه‌ها و مواضع آنان کمک می‌کند، ۳. مناظره‌ها بیشتر جنبه تبلیغاتی و نمایشی دارد با این حال به تصمیم‌گیری مخاطبان کمک می‌کند، ٤. برگزاری مناظره‌ها در تلویزیون یک امر بی‌سابقه است و مسائل زیادی در آن مطرح می‌شود که پیش از این طرح و بحث آنها ممنوع بود، ۵. صدا و سیما محدودیت‌هایی را در برنامه مناظره نامزدها ایجاد کرده است، ٦. اجرای برنامه مناظره نامزدها گامی به سوی تحمل شنیدن نظرات مخالف جامعه است، ۷. برنامه مناظره نامزدهای ریاست‌جمهوری در ایران نسبت به برنامه‌های مشابه در آمریکا به لحاظ آزادی فضای گفتگو ضعیف است.

محورهای تبلیغاتی و پیام‌های القایی برنامه بررسی مناظره انتخاباتی موسوی و احمدی‌نژاد (۸۸/۳/۱۳): ۱. افشاگری‌های احمدی‌نژاد موجب بی‌اعتباری نظام جمهوری اسلامی شد، ۲. مسئولان و رهبران حکومت ایران دچار فساد هستند، ۳. نمره مثبتی در کارنامه دولت‌های پس از انقلاب وجود ندارد، ٤. موسوی چهره‌ای معقول و منطقی از خود در مناظره به نمایش گذاشت، ۵. همه نامزدها دارای تفکر ایدئولوژیک واحدی هستند و تفاوتی با هم ندارند، ٦. احمدی‌نژاد به خاطر افشاگری درباره فساد برخی سران نظام، فرد شجاعی است، ۷. مقام رهبری پشتیبان و حامی محمود احمدی‌نژاد است.

محورهای تبلیغاتی و پیام‌های القایی برنامه بررسی مناظره کروبی و احمدی‌نژاد (۸۸/۳/۱٦): ۱. آمار و اطلاعات ارائه شده از سوی احمدی‌نژاد دروغ و غیرواقعی است، ۲. نظرات و دیدگاه‌های احمدی‌نژاد فاقد جنبه علمی و کارشناسی است، ۳. تبلیغات احمدی‌نژاد

عوام‌فریبانه است، ٤. دولت احمدی‌نژاد اعتبار و حیثیت مردم ایران را در جهان برباد داده است، ٥. کروبی با شجاعت و صداقت به نقد و بررسی شخصیت و مواضع احمدی‌نژاد پرداخت، ٦. برنده واقعی مناظره‌ها مردم هستند که از مسائل پشت‌پرده حکومت باخبر می‌شوند، ٧. افشاگری‌های احمدی‌نژاد فقط جنبه تبلیغاتی دارد، ٨ در ایران قانون حاکم نیست وگرنه با مفاسد و مفسدان باید برخورد شود.

محورهای تبلیغاتی و پیام‌های القایی برنامه بررسی مناظره موسوی و کروبی (٨٨/٣/١٧): ١. موسوی نماینده شایسته‌تری برای جریان اصلاحات است، ٢. آزادی بیان در ایران محدود به ایام تبلیغات انتخابات است، ٣. اصلاح‌طلبی در ایران افسانه و رؤیاست و امکان عملی شدن ندارد، ٤. همه نامزدهای انتخابات معتقد به حرکت در چارچوب نظام هستند، ٥. اراده حاکم بر کشور با بسیج امکانات دولتی و تبلیغات رسمی در پی پیروزی احمدی‌نژاد است، ٦. انتخابات در ایران واقعی نیست و بیشتر شبیه یک بازی است، ٧. آمارهای ارائه شده از سوی احمدی‌نژاد صحت ندارد.

محورهای تبلیغاتی و پیام‌های القایی برنامه نگرانی از تخلف در انتخابات (٨٨/٣/٢٠): ١. انتخابات ریاست جمهوری با تقلب همراه خواهد بود، چون احمدی‌نژاد و طرفدارانش ثابت کرده‌اند قابل اعتماد نیستند، ٢. در دوره قبلی انتخابات، احمدی‌نژاد با مهندسی آرا به سمت ریاست جمهوری برگزیده شد، ٣. کارکنان وزارت کشور طی نامه‌ای نگرانی خود را از احتمال تقلب در انتخابات ابراز داشته‌اند، ٤. تخلفات گسترده طرفداران احمدی‌نژاد پس از برگزاری انتخابات، امکان وقوع تقلب را افزایش می‌دهد، ٥. جناح اصول‌گرا در انتخابات مختلف سابقه تقلب و تخلف دارد، ٦. تمهیدات و مقدمات فراهم شده از سوی مسئولان برگزاری انتخابات حاکی از وقوع تقلب است، ٧. تا زمان حاکمیت یک نظام غیردینی انتخابات سالمی در ایران برگزار نخواهد شد.

محورهای تبلیغاتی و پیام‌های القایی برنامه بررسی نتایج انتخابات ریاست جمهوری ایران (٨٨/٣/٢٣): ١. نتایج انتخابات از نظر مردم ایران مخدوش و غیرقابل باور است، ٢. دولت اعتراض مسالمت‌آمیز مردم را با خشونت سرکوب می‌کند، ٣. مردم در انتخابات آلت دست و بازیچهٔ حکومت بودند و رئیس‌جمهور از قبل تعیین شده بود، ٤. بحران و درگیری ناشی از انتخابات ایران را فراگرفته است، ٥. در انتخابات ثابت شد مردم ایران نقشی در حاکمیت دولت ندارند و ملاک نظر و تصمیم رهبر است، ٦. حکومت ایران از طریق شیوه‌های مسالمت‌آمیز (صندوق رأی) قابل تغییر و اصلاح نیست، ٧. انتخابات اخیر پایانی بر

جمهوریت نظام و سرآغاز تأسیس دیکتاتوری دینی است، ۸ رأی مردم و شرکت آنان در انتخابات تنها تبلیغی برای حکومت است، ۹. برخورد نیروی امنیتی با مردم بسیار بی‌رحمانه و خشونت‌آمیز است.

محورهای تبلیغاتی و پیام‌های القایی برنامه بررسی پیامدهای انتخابات ایران (۸۸/۳/۲٤): ۱. پس از انتخابات فضای سیاسی و امنیتی در ایران حاکم شده است، ۲. تخریب اموال عمومی و حمله به بانک‌ها و وسایل نقلیه عمومی کار عوامل حکومت برای بدنام کردن معترضان است، ۳. دامنه اعتراضات و تظاهرات مردمی نسبت به نتایج انتخابات گسترش یافته است، ٤. نیروهای بسیج و لباس شخصی‌ها در تخریب اموال عمومی و وسایل شخصی مردم نقش دارند، ٥. انتخابات ایران به شکل ناسالمی برگزار شد و در آن تقلب صورت گرفته است، ٦. نتایج انتخابات مخدوش و رئیس‌جمهور انتخابی فاقد مشروعیت است.

محورهای تبلیغاتی و پیام‌های القایی برنامه بررسی میزان مشروعیت دولت جدید ایران (۸۸/٤/۱۳): ۱. دولت احمدی‌نژاد به علت تقلب در انتخابات فاقد مشروعیت و اقتدار خواهد بود، ۲. حمایت رهبری از نتایج ناسالم و مخدوش انتخابات به اعتبار و نفوذ ایشان در میان مردم لطمه می‌زند، ۳. مواضع مراجع تقلید مبنی بر نپذیرفتن نتایج انتخابات موجب مشروعیت‌زدایی از دولت احمدی‌نژاد می‌شود، ٤. ریاست‌جمهوری احمدی‌نژاد فاقد مشروعیت دینی، قانونی و مردمی است، ٥. استفاده از خشونت برای سرکوب معترضان به نتایج انتخابات نمی‌تواند برای دولت مشروعیت ایجاد کند، ٦. فقدان مشروعیت رئیس‌جمهور موجب انزوای بیشتر ایران در سطح بین‌المللی خواهد شد، ۷. احمدی‌نژاد با ایجاد بحران‌های ساختگی در صدد کسب مشروعیت مردمی است، ۸ در حکومت دینی رهبر مشروعیت خود را از دین می‌گیرد و رأی مردم نقشی در آن ندارد.

محورهای تبلیغاتی و پیام‌های القایی برنامه بررسی اعترافات سیاسی پس از انتخابات (۸۸/٤/۱٤): ۱. اعترافات سیاسی یک نمایش تلویزیونی است و جنبه تبلیغاتی دارد، ۲. افکار عمومی مردم ایران اعترافات بازداشت‌شدگان را باور نمی‌کنند، ۳. این اعترافات حیثیت و اعتبار حقوقی و قانونی جمهوری اسلامی را برباد می‌دهد، ٤. اعترافات بر اثر فشار و شکنجه گرفته شده و فاقد ارزش و اعتبار قانونی است، ٥. اعترافات بدون حضور وکیل متهمان صورت گرفته است و قابل استناد در هیچ محکمه و دادگاهی نیست، ٦. این اعترافات با ملاحظات سیاسی گرفته شده است و هدف از آن تسویه‌حساب با برخی گروه‌ها و احزاب است، ۷. این اعترافات مصرف داخلی دارد و برای اقناع بخشی از افراد جامعه مورد استفاده

قرار می‌گیرد.

محورهای تبلیغاتی و پیام‌های القایی برنامه بررسی ساختار عملکرد مجلس خبرگان رهبری: ۱. انتخابات مجلس خبرگان رهبری، گزینشی است و تنها افراد موافق با رهبری می‌توانند وارد آن شوند، ۲. مجلس خبرگان فاقد اختیارات و قدرت اجرایی لازم است و کاری نمی‌تواند انجام دهد، ۳. مردم به علت نقش فرمایشی مجلس خبرگان تمایلی به حضور در انتخابات این نهاد ندارند، ٤. متهم ساختن هاشمی رفسنجانی که رئیس مجلس خبرگان است نشان می‌دهد این نهاد فاقد قدرت اجرایی و نقش تعیین‌کننده است، ٥. افراد متنفذ امکان حضور در مجلس خبرگان را ندارند و با اعمال نظرات استصوابی شورای نگهبان حذف می‌شوند، ٦. اعضای مجلس خبرگان از منسوبان و طرفداران رهبری هستند و نمی‌توانند نظارتی بر عملکرد رهبری داشته باشند، ۷. مجلس خبرگان باید به وظیفه قانونی خود در قبال عملکرد رهبری در جریان انتخابات عمل کند، ۸ عملکرد و ساختار مجلس خبرگان طوری است که زمینه را برای دیکتاتوری رهبر آماده می‌کند.

در ادامه از بیان محورهای تبلیغاتی چند برنامه بعدی که به نحوی تکراری است پرهیز می‌کنیم و به همین مقدار گفته شده اکتفا می‌کنیم. پیام‌های القایی این برنامه شبکه بی‌بی‌سی فارسی در واقع دربردارنده بیشتر پیام‌های القایی رسانه‌های بیگانه است و مهم‌ترین آنها را شامل می‌شود که در طول انتخابات ریاست جمهوری و حوادث پس از آن جاری بود. از سوی دیگر، قریب به اتفاق محورهای تبلیغاتی این رسانه‌ها با تبلیغات ستاد اصلاح‌طلبان همپوشانی داشت. البته صراحت پیام در رسانه‌های بیگانه بسیار واضح‌تر بود تا رسانه‌های اصلاح‌طلبان. اما در مجموع بسیار به یکدیگر نزدیک بودند و همدیگر را تقویت می‌کردند. رسانه‌های بیگانه با راهبرد تبلیغاتی ستاد موسوی که همان «احمدی‌نژادستیزی» بود هم‌راستایی تام داشت و با تئوری‌هایی مانند جذب ریزبدنه‌های جامعه وتمرکز بر میکروفیزیک قدرت همخوانی داشت.

در مجموع برای تحلیل محورهای تبلیغاتی این رسانه‌ها و به ویژه بی‌بی‌سی فارسی باید آن را به دو مقطع زمانی پیش و پس از انتخابات تقسیم کنیم، که در هر کدام تفاوت‌هایی مشهود است. اگر به محورهای تبلیغاتی رسانه‌های بیگانه و از جمله مطالب فوق بنگریم درمی‌یابیم که این رسانه‌ها در مقطع پیش از انتخابات دو هدف و خواسته اصلی را دنبال می‌کرده‌اند: ۱. حضور و مشارکت کمرنگ مردم در انتخابات، ۲. رأی‌آوری نماینده تجدیدنظرطلبان.

نقطه مطلوب این بود که هر دو خواسته یک جا محقق شوند، اما اگر تعارضی بین آن دو پیش می‌آمد دولت‌های غربی و رسانه‌های آنها پیروزی نماینده تجدیدنظرطلبان را بر مشارکت کم ترجیح می‌دادند. در واقع، در این دوره از انتخابات یک تفاوت آشکاری میان دولت‌های غربی در رویکرد به انتخابات ایران مشاهده شد. در این دوره، سیاست «تحریم» جای خود را به رویکرد «مطالبه محور» و «مشارکت فعال» داد. البته زمینه‌ها و زمزمه‌های دست‌یابی به این راهبرد را در دو انتخابات گذشته نیز می‌توان مشاهده کرد، که این موضوع به ناکارایی و تجربه بی‌سرانجام راهبرد «تحریم» بازمی‌گشت که در طول سه دهه پس از انقلاب اسلامی نتیجه‌ای را عاید دولت‌های غربی نکرده بود. بنابراین طیفی از استراتژی‌های جدید و آلترناتیو به تدریج و مقارن با انتخابات نهم ریاست‌جمهوری و هشتم مجلس شورای اسلامی وارد ادبیات تبلیغی رسانه‌ها شد؛ استراتژی‌هایی همچون مشارکت حداکثری تاکتیکی، مشارکت مشروط، مشارکت محدود، مشارکت سمبلیک و نافرمانی مدنی. با وجود این، در انتخابات دهم ریاست‌جمهوری برخلاف دو دوره قبل اثری از آشفتگی و چند دستگی میان این رسانه‌ها دیده نمی‌شد و راهبرد واحد و مشترکی از سوی آنها تبلیغ و ترویج می‌شد. تعابیر مختلف این راهبرد مشترک را می‌توان در عباراتی نظیر «مشارکت مطالبه محور»، «حضور هوشمند» و «مشارکت فعال و کنش‌گرانه» مشاهده کرد.

رسانه‌های بیگانه پیش از انتخابات مدعی بودند دودستگی و مناقشه اپوزیسیون داخل و خارج کشور در نحوه برخورد با انتخابات همواره به نفع نظام جمهوری اسلامی تمام شده است. بنابراین تلاش برای یافتن راه‌حل مورد اجماع و مفری برای برون‌رفت از این شرایط به یکی از دغدغه‌های اصلی محافل سیاسی و رسانه‌ای وابسته به غرب تبدیل شده بود. در آن شرایط به نظر می‌رسید که راهبرد «مشارکت مطالبه محور» همان راه برون‌شدی بود که این محافل برای تجمیع دو دیدگاه متضاد در جستجویش بودند.[1]

دو دیدگاهی که پیش‌تر باعث دوپارگی اپوزیسیون می‌شد عبارت بودند از: «تحریم انتخابات» و «مشارکت بی‌قید و شرط به نفع اصلاح‌طلبان»؛ گذر محافل سیاسی و تبلیغی بیگانه از استراتژی تحریم به راهبرد «مطالبه محور» مبتنی بر واقعیت‌هایی است که رد آنها را می‌توان از لابه‌لای برنامه‌های این رسانه‌ها سراغ گرفت. برآیند دلایلی که رسانه‌های بیگانه برای چرخش راهبردی فوق عنوان می‌کنند در یک جمله خلاصه می‌شود: شکست راهبرد

---

۱. «حسین مجاهد دبیرکل حزب جامعه مدنی در استان همدان در گفتگو با رادیو فردا»؛ ۱۳۸۷/۱۲/۲۷.

تحریم در اثر لبیک توده‌های مردم به دعوت مقامات جمهوری اسلامی برای مشارکت عمومی در انتخابات. اما اهم دلایل این رسانه‌ها به شرح زیر است:

۱. ادعای ناکامی راهبرد تحریم در اثر فقدان تشکیلات و سازمانی منسجم برای اشاعه و تبلیغ این ایده در میان مردم. در واقع رسانه‌های بیگانه به جای تعبیر مشارکت عمومی مردم که نشان از مشروعیت و مقبولیت سیاسی جمهوری اسلامی دارد، شکست راهبرد تحریم را تا سطح یک ضعف تشکیلاتی تقلیل می‌دادند.

۲. ادعای بی‌نیازی جمهوری اسلامی - به عنوان یک نظام غیردمکراتیک! - از آراء تحریم‌کنندگان انتخابات و نیز ریزش فزاینده و روزافزون آراء تحریمی‌ها.[1]

۳. سرخوردگی نیروهای اپوزیسیون از حمایت یک‌جانبه و بلاعوض از اصلاح‌طلبان و غفلت اصلاح‌طلبان ره‌یافته به عرصه قدرت دولتی از مطالبات ولی‌نعمتان خود.

٤. اعتقاد به امکان تأثیرگذاری حداقلی بر جمهوری اسلامی با حضور حداکثری و هوشمند در رقابت‌های انتخاباتی و ضرورت دست‌یازی به تمام پتانسیل‌ها و ظرفیت‌های موجود برای تحمیل مطالبات موردنظر به جمهوری اسلامی.[2]

۵. ادعای مشارکت مطالبه‌محور به مثابه مکانیسمی برای مقابله با دست‌اندازی گروه‌های فراقانونی وابسته به حاکمیت و تقلب آنها در انتخابات.[3]

٦. اما چنان که پیش‌تر نیز گفته شد مهم‌ترین هدف این راهبرد که در سیاست‌های اعمالی، و کمتر اعلامی، موردنظر قرار داشت تلاش برای تغییر رژیم سیاسی ایران از طریق «انقلاب انتخاباتی» موسوم به «انقلاب مخملی» بود.

بنابراین، هدف اصلی از راهبرد مطالبه محور را می‌توان عبور از اعتراض‌های اجتماعی سلبی و انفعالی به کنش اعتراضی فعال از طریق تحریض نیروهای اجتماعی غیرفعال، سازماندهی این نیروها و هدایت کنش آنها به نفع نامزدهای ساختارشکن قلمداد کرد.

در راستای این هدف معطوف به نافرمانی مدنی و براندازی نرم مهم‌ترین شاخصه‌های راهبرد موردنظر به شرح زیر است:

۱. فعال‌سازی نیروهای اجتماعی و سازماندهی به کنش‌های اعتراضی: رسانه‌های بیگانه به تجربه دریافته‌اند که قهر و کناره‌گیری گروه‌های اجتماعی از ساحت سیاست و انتخابات این

---

۱. «شمس‌الواعظین در گفتگو با رادیو آمریکا»؛ ۱۳۸۷/۱۲/۱۵.

۲. «محمد صادق جوادی حصار، رئیس کمیته اطلاع‌رسانی حزب اعتماد ملی در گفتگو با رادیو آمریکا؛ ۱۳۸۷/۱۲/۱۲.

۳. «مهرداد مشایخی استاد جامعه‌شناسی دانشگاه جرج تاون در گفتگو با رادیو آمریکا»؛ ۱۳۸۷/۱۲/۲۸.

نیروها را – که ادعا می‌شود جمعیتی بالغ بر ۲۰ میلیون نفر دارند – از حوزه تعیین‌کنندگی و اعمال نفوذ بر حاکمیت دور می‌سازد. راهبرد «مشارکت هوشمند» سنتزی بود از تمام رویکردهایی که تاکنون از سوی اپوزیسیون داخل وخارج کشور اتخاذ شده بود؛ بنابراین به مثابه نیروی محرکه و در عین حال رشته پیوند تمام نیروهای معترض ایران، چشم امید محافل سیاسی و تبلیغی وابسته به غرب را به خود دوخته بود.[۱] ضرورت سازماندهی به گروه‌ها و نیروهای اجتماعی واکنشی بود که طراحان راهبرد مشارکت کنش‌گرانه، به زعم خود، به منش و رفتار سیاسی توده‌ای و بی‌شکل نشان می‌دادند. در واقع ریشه‌های انقلاب اسلامی، به عنوان تجربه‌ای تلخ و دردناک برای این محافل، در همین کنش توده‌ای و ناخودآگاهانه جستجو می‌شود. راهبرد فوق تمهیدی بود که به منظور متمایزسازی نیروهای اجتماعی، تعریف مطالبات مشخص برای این گروه‌ها و سازماندهی آنها به منظور تکرارپذیری چنین حرکت‌های سیاسی و دسته‌جمعی اندیشیده شده بود.[۲]

۲. تقویت و حمایت از احزاب و نامزدهای سکولار: هدفی که رسانه‌ها بر اساس راهبرد مشارکت کنش‌گرانه یا مطالبه محور برای نیروهای اعتراضی فوق تعریف و تعیین می‌کردند معطوف به حمایت از احزاب سیاسی سکولار و مستقل از حاکمیت بود. در واقع طراحان استراتژی فوق تلاش داشتند تا با برساختن یک جمعیت سیاسی متراکم و منسجم و در عین حال معترض در سطح اجتماع توجه احزاب سیاسی و نامزدهای رقیب و جویای قدرت دولتی را بدان جلب کنند. قرار بود این جمعیت سیاسی از چنان وزن تعیین‌کننده‌ای برخوردار باشد که حمایتش از هر یک از نامزدها، آرایش و معادلات انتخاباتی را به سود او تغییر دهد. به نظر آنان چون احزاب و نامزدهای موجود به نسبت تعهد و توجهی که به مطالبات این جمعیت سیاسی نشان می‌دادند از شانس پیروزی بر رقبای خود برخوردار می‌شدند، لذا رقابت سختی میان آنها برای جلب حمایت این جمعیت درمی‌گرفت. مطالباتی که رسانه‌های بیگانه برای این جمعیت و نیروهای سکولار در نظر گرفته بودند، چنان که دیدیم قابل توجه است، زیرا ماهیت این خواسته‌ها سکولار و ساختارشکنانه بود.[۳]

۳. جعل مطالبات ساختارشکنانه برای نیروهای اجتماعی: چنان که پیشتر مشاهده کردیم

---

۱. «محمدمسعود سلامتی عضو شورای مرکزی سازمان موسوم به جبهه دمکراتیک ایران در گفتگو با رادیو آمریکا»؛ ۱۳۸۷/۱۲/۱۲.

۲. مشایخی، مهرداد؛ پیشین.

۳. سلامتی، محمد مسعود؛ پیشین.

مهمترین نیروهایی که قرار بود بر اساس راهبرد موردنظر، شرایط جدیدی را به نامزدهای انتخاباتی و رئیس‌جمهور آینده تحمیل کنند عبارت بودند از: زنان، دانشجویان، فرهنگیان، اقلیت‌های مذهبی و قومی و کارگران. بهره‌گیری از این نیروها شاکله اصلی نیروهای اعتراضی و مطالبه محور را تشکیل می‌دادند. لذا تلاش می‌شد خواسته‌هایی مثل برابری حقوق زن و مرد و تعطیلی احکام فقهی مغایر با کنوانسیون‌های بین‌المللی، رفع محدودیت‌های به اصطلاح اجتماعی، فرهنگی و دینی از اقلیت‌ها، جدایی دانشگاه از بدنه حاکمیت به منظور انتقاد بی‌قید و شرط از آن و بسیاری دیگر از خواسته‌های جعلی به عنوان مطالبه اصلی نیروهای موردنظر ساخته و پرداخته شود.[۱]

در مجموع، هدف بنیادینی که برای راهبرد مطالبه‌محور تعریف شده بود را می‌توان در دو سطح تعریف کرد: اول، سازماندهی نیروهای اجتماعی و سیاسی معترض و اپوزیسیون بر مدار مطالباتی با ماهیت سکولار و ساختارشکنانه، و دوم تحریض و تشویق نامزدهای ریاست‌جمهوری به اعلام تعهد به مطالبات این نیروها و گروه‌های معترض برای دستیابی به حمایت گسترده آنها در انتخابات ریاست جمهوری. بر این اساس، روشن بود که رسانه‌های بیگانه به شدت و با روش‌های مفهومی و کمتر مصداقی از نماینده اصلاح‌طلبان (تجدیدنظرطلبان) حمایت می‌کنند و با سیاه‌نمایی از شرایط موجود تلاش دارند اکثریت را به سمت نماینده اصلی تجدیدنظرطلبان که در این دوره میرحسین موسوی بود، سوق دهند.

بر اساس همین رویکرد بود که مشاهده می‌کردیم در این رسانه‌ها محورهای تبلیغاتی زیر پیگیری می‌شد: القای بحران ناکارآمدی دولت نهم، سیاه‌نمایی درباره انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی، انکار مردم‌سالاری دینی، تعریف دمکراسی تنها با ماهیت سکولاریستی و دروغگو و متقلب خواندن دولت احمدی‌نژاد. لذا حتی در وسط بحث‌های اجتماعی مانند موضوع «صدقه» نیز ماهیت سیاسی آن که به طور خاص سیاه‌نمایی از جمهوری اسلامی و سپس دولت نهم بود آشکار می‌شود. در این برنامه به طور هماهنگ با تجدیدنظرطلبان از برچسب «گداپروری» برای سیاست‌های دولت نهم در توجه به اقشار مستضعف بهره برده می‌شود. همچنین براساس همین راهبرد رسانه‌های بیگانه تلاش می‌کردند با بهره‌گیری از شکاف‌های اجتماعی و شکاف جنسیتی نیروهایی مبارز برای جنبش جعلی خود بسازند. جنبشی که با پمپاژ رسانه‌ای غرب به صورت حباب‌وار در مقطعی رشد می‌کرد و پیش‌بینی

---

۱. مشایخی، مهرداد؛ پیشین.

می‌شد که به زودی خواهد ترکید. اما پیش از وقوع افول این جنبش جعلی باید امتیاز سیاسی مناسب را به دست می‌آوردند. آنها حتی تلاش کردند از تنوع تمدنی موجود در ایران شکافی تمدنی برای بسیج اجتماعی بسازند و به طور مثال ایرانیت را در مقابل اسلام قرار دهند. یعنی همان سیاستی که در دوران پهلوی نیز پیگیری می‌شد. لذا در پی القای تضاد بین ایدئولوژی مردم‌سالاری دینی موجود در جمهوری اسلامی با عنصر ایرانیت و ملی‌گرایی برآمدند.

تغییر رسانه‌های بیگانه نسبت به گذشته آن بود که دیگر به طور جدی مردم را به عدم مشارکت دعوت نمی‌کردند. آنها گرچه به شدت از نماینده تجدیدنظرطلبان حمایت می‌کردند اما به دنبال آن بودند که با حرفه‌ای و بی‌طرف نشان دادن خود که تأثیرگذاری پیام را نیز افزایش می‌داد بیشتر با انکار و ردّ احمدی‌نژاد مخاطبان را به سوی موسوی سوق دهند. البته مشاوره‌هایی که از برخی افراد وابسته به تجدیدنظرطلبان به بازیگران خارجی مداخله‌گر در این باره صورت می‌گرفت را نیز نباید فراموش کرد. به طور مثال، چنان که برخی مطبوعات و رسانه‌های داخل کشور نوشتند، در یازده خرداد ۱۳۸۸ تیمی از جریان تجدیدنظرطلب به همراهی محمد خاتمی در هیاهوی انتخابات و مناظره‌ها به منظور شرکت در کنفرانس «گفتگوی تمدن‌ها و تنوع فرهنگی» ایران را به مقصد تونس ترک می‌کند و چند روز بعد نیز رهسپار قاهره پایتخت مصر می‌شود. نکته قابل توجه در این باره همزمانی این سفر با سفر رئیس‌جمهور آمریکا و یک تیم از مقامات عالی‌رتبه همراه وی به مصر بود. در این سفر دیداری نیز میان گروهی از تجدیدنظرطلبان با تیم همراه آمریکایی صورت می‌گیرد.

در میان گفتگوهای مطرح شده در این دیدار که درباره انتخابات دهم ریاست جمهوری بوده است این دو موضوع نیز مطرح شده‌اند: «عدم حمایت صریح غرب از اصلاح‌طلبان تا پیش از انتخابات» و «حمایت از اعتراض آنان در صورت شکست انتخاباتی».[1]

در اینجا باید از یکی از مهم‌ترین پیام‌های القایی رسانه‌های بیگانه رمزگشایی کرد. در طول انتخابات در این رسانه‌ها القا می‌شد که در ایران رئیس‌جمهور کاره‌ای نیست و همه‌کاره رهبری است. این محور تبلیغاتی در عین آنکه می‌توانست به روش‌های مختلف مسئله دمکراسی در ایران را مورد پرسش قرار دهد و صوری بخواند، همچنین برای فردای پس از انتخابات نیز به کار می‌آمد. تا پس از ادعای وقوع تقلب و نسبت دادن آن به حکومت وقوع تقلب را خواست رهبری معرفی کند. زیرا روشن است که در انتخابات ریاست جمهوری

---

۱. «*سایه مذاکرات قاهره بر امنیت پایتخت*»؛ روزنامه *ایران*؛ چهارشنبه ۳ تیر ۱۳۸۸.

وقوع هیچ تقلبی به دور از چشمان رهبری ممکن نیست. خاصیت این محور تبلیغاتی آن بود که می‌توانست بسیج نیروها را رادیکالیزه‌تر سازد و بر ضد بنیان جمهوری اسلامی بکشاند. اما دستاورد دیگری که القای این پیام به ویژه در موضوع هسته‌ای می‌توانست داشته باشد، سلب امتیازات احمدی‌نژاد بود.

به هر حال، سیاست اصولی دولت نهم با استقامت شخص رئیس‌جمهور که در جهت استیفای حقوق هسته‌ای ایرانیان بود از امتیازات مهم احمدی‌نژاد به شمار می‌آمد. اما با گذر از برخی گردنه‌های سخت و ظهور برخی دستاوردهای هسته‌ای، سیاست خارجی دولت نهم با فراز و نشیب‌های متفاوتی که داشت مورد استقبال اکثریت قرار گرفت. گذشته از آن که سیاست‌های کلی هسته‌ای کشور بدون حمایت‌های رهبری دستیابی به این مرحله ناممکن بود و حتی فک پلمپ کارخانه UCF اصفهان با ارشادات رهبری و پیش از مستقر شدن دولت نهم انجام شد، اما مسئولیت این سیاست با رئیس‌جمهور بود و چنان که مسئولیت توقف فعالیت‌های هسته‌ای در دوره گذشته بر عهده رئیس دولت قبلی بود، مسئولیت اقدامات پسین هم بر عهدهٔ رئیس دولت بعدی بود.

در واقع، در کارنامه عملکرد دولت نهم ایستادگی برای استیفای حقوق هسته‌ای به اندازه‌ای اهمیت داشت که می‌توانست به سادگی با نهضت ملی نفت مقایسه شود و استدلال درخور توجهی برای تداوم اقدامات دولت نهم در دولت بعدی باشد. اگر در این باره در جامعه دو مطلب جا می‌افتاد موفقیت احمدی‌نژاد در انتخابات بسیار افزایش می‌یافت: ۱. دستاوردهای هسته‌ای در مقوله تکنولوژی و سیاست خارجی در ٤ سال گذشته بسیار بزرگ و قابل احترام است، ۲. احمدی‌نژاد در این موفقیت سهم بزرگی داشته است. لذا رسانه‌های بیگانه برای جلوگیری از موفقیت احمدی‌نژاد به دو سیاست روی آوردند. کوچک جلوه دادن دستاوردهای هسته‌ای و اینکه دولت درباره آن اغراق می‌کند.

رسانه‌های بیگانه سعی می‌کردند به ایرانیان اطمینان دهند که حتی اگر موسوی هم رأی بیاورد، سیاست هسته‌ایران متوقف نخواهد شد. لذا بارها تکرار می‌کردند که در موضوع هسته‌ای تفاوتی میان احمدی‌نژاد و موسوی نیست.

به طور مثال رسانه‌های صهیونیستی از یک سو به دلیل پیشرفت هسته‌ای ایران در سال‌های گذشته در هراس بوده‌اند و چون احمدی‌نژاد را از دلایل آن می‌دانسته‌اند به مخالفت شدید با آن برخاستند، از سوی دیگر عنوان کرده‌اند که میان موسوی و احمدی‌نژاد در این باره تفاوتی نیست و از سوی دیگر در برخی رسانه‌های خود پیش از انتخابات مدعی شده‌اند

احمدی‌نژاد را ترجیح می‌دهند. اما پس از شکست موسوی نتوانستند یأس و ناراحتی خود را از نتیجه انتخابات پنهان سازند. در واقع علت این همه تعارض را باید در اتخاذ سیاست یاد شده پیدا کرد.

رفتار و مواضع برخی دولت‌های محافظه‌کار عربی همسو با غرب

در حالی که در روزهای پس از انتخابات چهره دولت‌های نزدیک به ایران مشخص شد، روش و رفتار دولت‌های دیگری که با چهره‌ای غیردوستانه و مداخله‌جویانه در اوضاع ایران وارد شدند نیز آشکار شد. پس از انتخابات در حالی که رؤسای کشورهایی نظیر روسیه، سودان، کویت، لبنان، عمان، الجزایر، بحرین، بلاروس، ارمنستان، مالزی، سریلانکا، نیکاراگوئه، افغانستان، کامبوج، ترکیه، پاکستان، هند، قزاقستان، ونزوئلا، آذربایجان، کوبا، سوریه، اکوادور، ترکمنستان، عراق، یمن، لیبی، تونس، کره شمالی، کومور و کنیا در کنار برخی مقامات بین‌المللی نظیر اسقف اعظم ارامنه جهان، دبیرکل اتحادیه عرب، دبیرکل سازمان کنفرانس اسلامی و رئیس مجمع عمومی سازمان ملل متحد بلافاصله و در همان روزهای نخست با ارسال نامه‌ای پیروزی احمدی‌نژاد را به وی تبریک گفتند،[1] برخی دولت‌های محافظه‌کار عرب نه تنها چنین نکردند، بلکه در حد توان برای گسترش دامنه آشوب‌ها تلاش کردند. در روزهای آشوب تهران پایگاه خبری «نهرین نت» از قول محافل اروپایی از اقدام برخی کشورهای همسایه ایران نظیر عربستان و امارات در بهره‌برداری از حوادث و ناآرامی‌ها خبر داده، حمایت گسترده مالی، سیاسی و رسانه‌ای در کنار ظرفیت سرزمینی همسایگی را می‌توان اقدامات مهم این کشورها دانست. دولت عربستان به دستگاه‌های امنیتی، سیاسی، رسانه‌ای و دیپلماتیک خود دستور داده بود تا نهایت استفاده را از وضعیت کنونی ایران ببرند و سعی کنند ناامنی‌های داخلی در ایران را به بالاترین حد خود برسانند و در میان رهبران ایران اختلاف ایجاد کنند.[2]

در واقع موفقیت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی جمهوری‌اسلامی در لبنان و عراق و فلسطین و اصولاً کشورهای جنوب که نتیجه سیاست خارجی مبتنی بر اصول «رئالیسم جنوب» و سیاست همگرایی با دولت‌های موسوم به جهان سوم بود، رابطه ایران و عربستان (که خود را رقیب منطقه‌ای ایران می‌داند) تیره ساخته بود. عربستان سلفی مسلک که رقابت تاریخی

---

۱. «پیام‌های تبریک سران کشورها به رئیس‌جمهور»؛ *خبرگزاری ایسنا*؛ کدخبر: ۱۳۹۱۶-۸۸۰۳
۲. «حمایت مالی، سیاسی و رسانه‌ای عربستان از اغتشاشگران در ایران»؛ روزنامه *ایران*؛ سه‌شنبه ۲ تیر ۱۳۸۸، ش-۴۲۴۲.

ایدئولوژیکی با ایران شیعی دارد در کنار هم‌پیمانان منطقه‌ای خود دولت‌های مصر، اردن و تشکیلات خودگردان و متحدان بین‌المللی‌اش نظیر ایالات متحده و اتحادیه اروپا در سال‌های اخیر به پشتوانهٔ آنها بر سر مسایل متعدد منطقه‌ای با ایران وارد رقابت شده بود که در همه آنها نیز به شکست رسیده بود. اصولاً یکی از دلایل راه‌اندازی و حمایت از تشکیلات القاعده از سوی عربستان مبارزه با شیعیان و مذهب شیعه بوده است. عربستان با اتخاذ سیاستی نزدیک به آمریکا و اتحادیه اروپا در قبال اسرائیل، لبنان و فلسطین، هم در مقاومت ۳۳ روزه لبنان و هم در مقاومت ۲۲ روزه غزه به سمت اسرائیل چرخید، اما در نهایت با دستاوردهایی که مقاومت کسب کرد به اهداف منطقه‌ای خود دست نیافت. این شکست‌ها و رقابت‌های نافرجام به این منجر شد که عربستان به انتخابات دهم ریاست جمهوری دل ببندد که احتمالاً با رأی نیاوردن رئیس جمهور فعلی و تغییرات در دولت، فرصت برای عربستان برای جبران شکست‌های گذشته فراهم شود. عربستان همچنین به دولتی فکر می‌کرد که ویژگی‌های سکولارتری داشته باشد و مانند هشت سال دوران خاتمی در پی رقابت ایدئولوژیک با عربستان نباشد. در دوران اصلاحات نفوذ ایران بر جوامع اسلامی به دلیل انحراف ایدئولوژیک دولت هفتم و هشتم با مشکلاتی مواجه شد و حتی شخصیتی مانند اسامه بن‌لادن به یکی از محبوب‌ترین چهره‌های اسلامی تبدیل شد. گرچه با روی کار آمدن دولت احمدی‌نژاد در سال ١٣٨٤، امیرعبدالله بارها با ارسال نامه‌ای وی را به این کشور دعوت کرد و روابط دو کشور مناسب به نظر می‌رسید، اما با افزایش محبوبیت احمدی‌نژاد در جهان اسلام و پیروزی ایران در رقابت‌های منطقه‌ای، این روابط به سردی گرایید.

در دوران انتخابات و آشوب‌ها، عربستان نیز همانند دولت‌های غربی - علاوه بر دست داشتن در جنگ سخت توسط گروه‌هایی نظیر جندالله به سرکردگی ریگی در کشتن هموطنان سنی و شیعه و نیز بمب‌گذاری‌هایی در خوزستان توسط جدایی‌طلبان - به جنگ نرم و رسانه‌ای علیه ایران پرداخت. اینک که رسانه‌ها از ارکان اصلی قدرت محسوب می‌شوند و دولت‌ها به مدد رسانه‌های بین‌المللی به دنبال اعتبار بخشیدن به خود و ارتقای منزلت سیاسی از طریق دیپلماسی رسانه‌ای در سطح بین‌المللی هستند، دولت‌های محافظه‌کار عربی نیز به صرافت افتاده‌اند تا از همین طریق به گسترش نفوذ خود بپردازند. از این رو، رسانه‌های عربی به ویژه رسانه‌های وابسته به عربستان سعودی از جمله شبکه العربیه، روزنامه‌های الشرق‌الاوسط، الحیات، الوطن، سایت ایلاف و... در طول سال‌های گذشته و به ویژه در ایام انتخابات دهم ریاست جمهوری و پس از آن در اقدامی هماهنگی به عملیات روانی و جنگ

رسانه‌ای علیه جمهوری اسلامی ایران روی آوردند. پیکان‌دار اصلی جنگ رسانه‌ای عربستان علیه ایران شبکه العربیه است که تاکنون محورهای گوناگونی را در سیاست خبری خود علیه ایران به کار گرفته است. برخی از این محورهای تبلیغی علیه ایران عبارتند از:

۱. مخالفت با فعالیت‌های صلح‌آمیز هسته‌ای ایران: شبکه العربیه تنها شبکه عرب زبان منطقه است که هنگام پخش گزارش‌های مربوط به فعالیت‌های هسته‌ای ایران از واژه «الازمه» به معنی «بحران» استفاده می‌کند. همچنین این شبکه در گزارش‌های خبری خود در مورد فعالیت‌های هسته‌ای ایران از «مواجهه جامعه جهانی با جمهوری ایران» نام می‌برد. هدف العربیه ایجاد جو روانی و فضاسازی علیه فعالیت‌های هسته‌ای صلح‌آمیز ایران است. تحلیل‌ها و اخبار این شبکه به گونه‌ای تنظیم می‌شود که این توهم در ذهن ملت‌های منطقه شکل بگیرد که ایران، درصدد تولید سلاح هسته‌ای است، یعنی همان شیوه‌ای که همواره از سوی رسانه‌های صهیونیستی تعقیب می‌شود.

۲. ایران هراسی: موضوع گسترش تشیع و تشکیل هلال شیعی در منطقه از محورهای تبلیغاتی این رسانه عربستان است که در کنار تهدیدآمیز جلوه دادن موضوع هسته‌ای ایران، با هدف پیشبرد پروژه «ایران‌هراسی» پیوسته مورد توجه العربیه قرار دارد. این رسانه هر روز ده‌ها خبر و تحلیل در زمینه خطر تشیع تولید و پخش می‌کند و برای سایت عربی و فارسی خود ارسال می‌کند. این شبکه به تحریک کشورها و ملت‌های عرب منطقه علیه ایران و تشیع می‌پردازد. العربیه ایران را به داشتن مقاصد خصمانه و سلطه‌جویانه در منطقه و علیه کشورهای حاشیه خلیج‌فارس متهم می‌کند.

۳. حمایت رسانه‌ای از مخالفان و معارضین جمهوری اسلامی ایران: از فعالیت‌های مغرضانه العربیه، مصاحبه با مخالفان و معارضین ایران و پخش نوارهای ویدیویی فعالیت برخی گروه‌های تروریستی علیه نیروهای نظامی ایران است. العربیه هماهنگ با شبکه صدای آمریکا VOA فعالیت‌های تروریستی گروهک شبه سلفی «جندالله» را علیه مردم سیستان و بلوچستان، اقدامی انقلابی معرفی می‌کند و از امکانات تبلیغی خود برای ترسیم تصویری مناسب از آن بهره می‌برد. این شبکه همچنین به پخش گزارش‌های حمایت‌آمیز از سازمان مجاهدین خلق(منافقین) می‌پردازد.

٤. متهم کردن ایران به دخالت در امور داخلی کشورهای منطقه: به ویژه در کشورهای عراق، لبنان و فلسطین.

۵. ایجاد جنگ روانی علیه شبکه العالم: شبکه العالم که همواره با اطلاع‌رسانی خود عامل

بازدارنده‌ای برای دستیابی حکومت‌های محافظه‌کار عربی منطقه به اهداف نامشروع و متناسب با خواست‌های استعماری دولت‌های غربی بوده است و توانسته در تحولات پرشتاب و مهم سال‌های گذشته در تنویر افکار عمومی جوامع عربی تأثیر بگذارد، با تهاجم گسترده رسانه‌های وابسته به این دولت‌ها قرار گرفته است. شبکه العالم که پس از جنگ ۲۲ روزه غزه محبوبیت زیادی در جهان عرب کسب کرده است، به شدت مورد حمله رسانه‌های عربی به ویژه رسانه‌های مورد حمایت عربستان قرار گرفت و پخش آن از ماهواره «عرب ست» با مشکلاتی مواجه شد.

اما موضوع دیگری که در سال ۸۸ بر محورهای تبلیغی عربستان و العربیه علیه ایران افزوده شد، تبلیغات علیه انتخابات دهم ریاست جمهوری و مسایل پیرامون آن بود. موضع مغرضانه العربیه در جریان انتخابات دهم ریاست جمهوری را می‌توان در بین شبکه‌های عربی بی‌نظیر و آن را در کنار شبکه‌هایی همچون BBC، VOA و CNN قرار داد. عربستان سعودی که مردمش تاکنون از استشمام بوی انتخابات و مردم‌سالاری بی‌نصیب بوده‌اند همواره شیوه‌های مردم‌سالارانه جمهوری‌اسلامی ایران را تهدیدی علیه نظام سیاسی بسته خود تلقی می‌کند و به دنبال ایجاد خدشه در آن است. از این رو در فرایند انتخابات مختلف در ایران با ایجاد شبهه نسبت به «جمهوریت» نظام سعی دارد آن را نسخه مشابهی از رژیم‌های محافظه‌کار عربی به شمار می‌آورد.[1]

عربستان در روزهای پیش از انتخابات تلاش داشت با برجسته کردن مسایل هویتی، مذهبی و قومی و تمرکز بر روی اقوام عرب و مسلمانان اهل سنت ایران آنان را به سوی گزینه مخالف احمدی‌نژاد سوق دهد. در گزارشی که سایت العربیه از سفر موسوی به خوزستان منتشر می‌کند ضمن آن که این رسانه تلاش می‌کند وجود نوعی تبعیض زبانی و قومی درایران را القا کند؛ افزون بر آن تلاش می‌کند که در این زمینه نیز به نوعی برای میرحسین موسوی تبلیغ کند. این سایت به نقل از موسوی می‌نویسد: «نباید با زبان‌ها آمرانه برخورد کرد.» این شیوه تبلیغ العربیه و نقل قول آن از موسوی در حالی است که دست کم زبان عربی به سبب پیوند آن با متون دینی همواره مورد توجه جمهوری اسلامی بوده است و همپای فارسی در مدارس و دانشگاه‌های کشور تدریس و تبلیغ می‌شود.[2]

---

۱. گزارش «العالم؛ هدف رسانه‌های سعودی و همسو»؛ *روابط عمومی و امور بین‌الملل صدا و سیما*، شهریور ماه ۱۳۸۸.
۲. در میتینگ انتخاباتی میرحسین موسوی، انتقاد عرب‌های اهواز از عدم حضور آنان در دستگاه‌های سیاستی ایران»؛ *سایت العربیه*؛ ۲۶ فروردین ۱۳۸۸.

رسانه‌های عربستان همچنین تلاش می‌کردند با برجسته کردن اختلاف میان دولتمردان ایران با میانه‌رو معرفی کردن افرادی مانند آقای هاشمی رفسنجانی و تندرو معرفی کردن علمایی مانند آیت‌الله مصباح یزدی و آیت‌الله جنتی از جریانی که عربستان آن را میانه‌رو می‌داند حمایت کند. به طور نمونه العربیه درباره حوادث پس از انتخابات مدعی می‌شود: هاشمی رفسنجانی در ایران تلاش دارد راه‌حلی برای بحران انتخابات ریاست جمهوری در ایران بیابد. اما تندروهای محافظه‌کار در برابر این اقدامات وی سنگ‌اندازی می‌کنند. این شبکه با نشان دادن تصاویر آقایان مصباح یزدی و جنتی افزود، این‌ها تندروهای جریان محافظه‌کار هستند که در برابر مأموریت رفسنجانی به مانع‌تراشی و سنگ‌اندازی مشغول هستند. این رسانه با حمایت از خانواده هاشمی رفسنجانی می‌آورد: «در گام دیگری که نشانگر چالش جدیدی از سوی رفسنجانی است، وی شخصاً از صادق لاریجانی رئیس قوه‌قضاییه خواست تا درباره اتهاماتی که محمود احمدی‌نژاد و متحدانش به ویژه در خبرگزاری رسمی ایران به فرزندان رفسنجانی نسبت داده‌اند تحقیقات خود را آغاز کند.»[۱]

نکته قابل تأمل درباره مواضع دولت‌هایی نظیر عربستان در خصوص حوادث پس از انتخابات ایران این است که گرچه رسانه‌های این کشورها علیه ایران و انتخابات آن مطالب فراوانی منتشر ساختند و تلاش کردند بر آتش اغتشاشات بیافزایند و حتی از آشوب‌های تهران با عنوان «انتفاضه تهران» یاد کردند، اما به جز دولت‌هایی که برای رئیس جمهور ایران پیام تبریک فرستادند، دولتمردان دیگر عرب سکوت نسبی کردند. آنان برخلاف دولتمردان غربی سخن صریحی علیه ایران بر زبان نیاوردند. پاره‌ای از دلایل سکوت این دولت‌ها به سرعت تحولات ایران و پیش‌بینی ناپذیری آن برای دولت‌های عربی باز می‌گشت و حتی این که آینده سودا زده آشوب‌ها را بیش از هر سو، رو به خاموشی می‌دیدند. از سوی دیگر، ایران در سال‌های گذشته توانسته بود با اتخاذ سیاست‌های همگرایی اسلامی ائتلاف و اتحاد علیه ایران در میان کشورهای عربی را با مشکلات جدی مواجه سازد و در منطقه و از جمله در کشورهای عربی و حتی بحرین و کویت و عربستان نفوذ کند.

قرار گرفتن ایران در شرایط قدرت منطقه‌ای و از جمله توان نظامی و هسته‌ای ضرورت همکاری مسالمت‌آمیز با ایران را نزد کشورهای محافظه‌کار عربی افزایش داده و آن را به سیاست راهبردی در منطقه تبدیل کرده است. از این رو، پیش گرفتن سیاست انتظار و

---

۱. حملات سازمان یافته علیه رئیس مجلس خبرگان مانع تراشی مقابل اقدامات رفسنجانی برای حل بحران انتخابات»؛ *سایت العربیه*؛ ۱۳۸۸/۷/۱۵.

سکوت از سوی اعراب، به خصوص عربستان سعودی پیش از روشن شدن تکلیف آشوب‌ها، با وجود تمام نارضایتی که آنها از دولت نهم به دلیل پیشتازی آن در منطقه داشتند، می‌توانست در خط ملاحظات استراتژیک دولت‌های محافظه‌کار عرب قرار گیرد.

سخن گفتن و حمایت کردن از تحرکات اجتماعی و سیاسی ایران در شرایطی که آن کشورها در دهانه آتشفشان جنبش‌های اجتماعی قرار دارند و ایران نیز می‌تواند از طریق رسانه‌ای و سیاسی به آنها دامن بزند کار عاقلانه‌ای نبود. در مصر چندی قبل انتخابات صوری ریاست جمهوری به رغم نارضایتی‌های بخشی از جامعه و نخبگان مصری برگزار شد و نتایج معلوم آن که چیزی جز ریاست جمهوری مادام‌العمر حسنی مبارک نبود از سوی مردم، روشنفکران و مطبوعات مصری مورد تردید قرار گرفت. هر چند که در فضای امنیتی مصر هیچ اعتراض قابل توجهی در ردّ آن شکل نگرفت. در عربستان سعودی که اصولاً انتخابات برگزار نمی‌شود. لذا هر نوع واکنش فعال در قبال مسایل مربوط به انتخابات ایران می‌توانست مصالح و منافع رژیم‌های استبدادی و محافظه‌کار عرب را در عرصه خارجی و داخلی آنها تحت تأثیر قرار دهد. اما آنها با رسانه‌های بین‌المللی خود تلاش می‌کردند بر دامنه آشوب‌ها بیافزایند تا شاید نفوذ و نقش فعال ایران در منطقه کاهش یابد. در توضیح سکوت دولتمردان دولت‌های محافظه‌کار عرب در قبال حوادث انتخابات ایران، یک کارشناس سیاسی اردنی به نام لبیب کمهاوی در گفتگویی با خبرگزاری آسوشیتدپرس گفت: «اعراب ترجیح می‌دهند که کسان دیگری به جای آنها بجنگند، در مورد ایران نیز بیشتر مایلند که مسئولیت داخل شدن در معرکه را به دوستان آمریکایی و اروپایی خود واگذار کنند.»[1]

در روزهای آشوب تهران روزنامه صهیونیستی جروزالم پست نوشت: شماری از دولت‌های عرب از جمله حکومت خودمختار فلسطینی و دولت‌های ریاض و قاهره امیدوارند این آشوب‌ها در ایران سرآغازی برای تضعیف گروه‌های اسلامی نظیر حزب‌الله، حماس و جهاد اسلامی شود. آنها امیدوارند با براندازی دولت احمدی‌نژاد، گروه‌های مقاومت در خاورمیانه تضعیف شوند. از سوی دیگر، عبدالرحمن الراشد، مدیر سعودی شبکه العربیه که پیش از این به دلیل اطلاع‌رسانی تحریف‌آمیز اخبار به نفع رژیم صهیونیستی در مقاومت ۲۲ روزه غزه از سوی آن رژیم جایزه گرفت، نسبت به اغتشاشات تهران به بهانه بحث‌های انتخاباتی ابراز شادمانی کرد. وی طی مقاله‌ای در الشرق‌الاوسط مدعی شد ایران با حاکمیت

---

۱. «پیامدهای انتخابات ایران؛ سکوت اعراب»؛ *سایت رادیو فردا*؛ ۱۳۸۸/۴/۰۴.

یکدست و یکپارچه تمام شده و اکنون «تندروهای ایرانی» رقیبی از درون دارند که با سیاست خارجی آنان مخالفت می‌کند.[1]

چنانچه که ناصر عنقاوی، نویسنده عرب، می‌نویسد سعودی‌ها وارد جنگ نمی‌شوند مگر از راه به کارگیری دیگران. به گواهی تاریخ، عربستان در رویارویی مستقیم ترسوتر از آن است که وارد معرکه شود. دولت عربستان برای گسترش تنش با ایران خطر نمی‌کند مگر آن که اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها شروع کننده آن باشند. لذا یکی از راهبردهای عربستان علیه ایران که به راهبرد اسرائیل نیز شباهت دارد اصرار بر شایعه ضعیف بودن ایران است و این که جمهوری اسلامی پس از چند حمله هوایی زمین‌گیر می‌شود و در نهایت سقوط می‌کند. راهبرد دیگر عربستان حمایت از گروه‌های تروریستی مانند سازمان منافقین و گروه ریگی است. راهبرد سوم این کشور تلاش برای تجزیه داخلی ایران است، به طوری که از دو جنبش جدایی‌طلب در اهواز و بلوچستان حمایت مالی کرده و اخبار آنان را پوشش می‌دهد. عربستان حتی دفتری را برای گروه جدایی‌طلب اهواز در ریاض ایجاد کرده است. اما مهمترین راهبرد عربستان برای مقابله با ایران، راهبرد تبلیغی و رسانه‌ای است. این راهبرد پس از تحولات مربوط به انتخابات ۸۸ شدت مضاعفی پیدا کرده است.[2]

رفتارشناسی اپوزیسیون و ضدانقلاب در انتخابات دهم ریاست جمهوری و آشوب‌های پس از آن

از تفاوت‌های دیگر انتخابات دهم ریاست‌جمهوری با دوره‌های گذشته تغییر در رویکرد و سیاست اپوزیسیون بود. در این دوره گروه‌های مختلف اپوزیسیون گرچه به ظاهر اساس انتخابات در ایران را مورد پرسش قرار دادند، اما در نهایت با نقد و تخریب افراطی احمدی‌نژاد برای انتخاب شخص موردنظر خویش علامت می‌دادند. در واقع این موضع‌گیری جریان اپوزیسیون مقیم خارج این فرضیه را تقویت می‌کردکه آنها بر اساس راهبرد دولت‌های استعماری پشتیبان خویش سعی کرده‌اند ائتلافی مثلثی شکل را بین دولت‌های استعماری از یک سو و جریان تجدیدنظرطلب در ایران ایجاد کنند. اپوزیسیون، ضلع سوم از مثلث ائتلاف انقلاب مخملی برای سرنگونی دولت احمدی‌نژاد را تشکیل می‌داد. در واقع تجربه انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ به تمامی جریان‌های مخالف جمهوری اسلامی و مخالفان دولت

---

۱. «خواب پنبه‌دان سران قاهره و ریاض»؛ روزنامه *کیهان*؛ سه‌شنبه ۲ تیر ۱۳۸۸؛ ش ۱۹۳۹۳؛ ص ۲.

۲. عنقاوی، ناصر؛ «العربیه و العالم به سوی درگیری بیشتر»؛ مرکز الحرمین؛ ۲۰۰۹/۸/۲۲.

احمدی‌نژاد آموخته بود که برای دستیابی به هدف بزرگ سیاسی باید ائتلافی هر چند شکننده و نانوشته میان طیف‌های مختلف سیاسی تا آستانهٔ سقوط دولت مردمی احمدی‌نژاد شکل بگیرد. البته در میان جریان‌های اپوزیسیون گروههایی نیز بودند که همچنان با پیشنهاد سیاست «تحریم» تنها از سرنگونی جمهوری اسلامی سخن می‌گفتند. این گروه‌ها که در حاشیه قرار داشتند، پس از آغاز آشوب‌ها با گرفتن چهره حق‌به جانب به استقبال از این رفتارهای آنارشیستی برآمدند.[1]

در پیش از انتخابات حجم انبوهی از نوشته‌های مختلف درباره چرایی شرکت در انتخابات و رأی به نامزد تجدیدنظرطلبان از سوی اپوزیسیون انتشار یافت. در ۸ اردیبهشت ۱۳۸۸ گروهی با نام حزب دمکراتیک مردم ایران با دعوت ایرانیان به شرکت در انتخابات رأی به نامزدهای اصلاح‌طلب را رأی به «دگرخواهی» عنوان کرد. در بیانیه آن گروه اصلی‌ترین چالش این دوره از انتخابات پایان دادن به دولت احمدی‌نژاد اعلام شده بود. این گروه همچنین در روزهای نزدیک به انتخابات نوشت: «به باور ما کارزار انتخاباتی نامزدهای اصلاح‌طلب دهمین دوره ریاست جمهوری از طریق تمرکز بر احیاء و استمرار اصلاحات، تحقق حقوق مدنی و شهروندی بر اساس گفتمان مطالبه محوری و پای‌فشاری بر اجرای آن از طریق مشارکت فعال و انتقادی، موفق به فراهم کردن یک جنبش گسترده ضدبنیادگرایی پرتحرک و پویا در صحنه سیاسی ایران شده است. به جرأت می‌توان گفت که کارزار انتخاباتی این دوره، برای نخستین بار گفتار و مطالباتی را به پیش صحنه سیاسی کشور کشانده است که پیوند روشنی با خواست مستمر و یک صد ساله آزادی‌خواهان ایران برای دستیابی به آزادی، حقوق شهروندی، قانون‌گرایی، رفع تبعیض علیه زنان و برقراری دمکراسی و حقوق بشر دارد... شایان توجه و امید آفرین است که با پیشرفت کارزار انتخابات، قاطبه آزادی‌خواهان ایران، سیاست عدم مشارکت را تحریم به هر بهانه‌ای را؛ کنار گذاشته و با عزم راسخ، به اردوی رأی‌دهندگان بپیوندند... در شرایط کنونی چالش اصلی در صحنه سیاست ایران میان نامزد اصلی جناح راست: احمدی‌نژاد با دو نامزد اصلاح‌طلب حاضر در صحنه، آقایان موسوی و کروبی است. در رقابت‌های انتخاباتی شکست یا پیروزی اصلاح‌طلبان به مقدار زیاد، در گروه مشارکت یا عدم مشارکت گسترده و فعال آزادی‌خواهان ایران است. زیرا هر چه میزان مشارکت مردم آزادی‌خواه در انتخابات بیشتر باشد، شانس پیروزی محمود

---

۱. «انتخابات، مردم و تقابل با رژیم، هیأت هماهنگی فراکسیون فعالیت به نام کومله»؛ *پایگاه اینترنتی آزادی بیان*؛ ۱۳۸۸/۳/۲۵.

احمدی‌نژاد کمتر خواهد بود... به نظر حزب دمکراتیک مردم ایران خواست‌ها و برنامه‌های آقایان مهدی کروبی و میرحسین موسوی، دربرگیرنده بخش قابل‌توجهی از مطالبات آزادی‌خواهان (اپوزیسیون سکولار) است که می‌توان در چارچوب انتخابات ریاست جمهوری مطرح کرد؛ و این واقعیت که آنها در حال حاضر تنها بدیل موجود در برابر حکومت احمدی‌نژاد و راست‌بنیادگرا می‌باشند و نیز این مهم که پیروزی آنها، می‌تواند بسترساز هر تغییر و تحول در آینده باشد؛ حمایت از هر دو نامزد را، همچون دو پای پیکر واحد اصلاح‌طلبی، وظیفه خود می‌داند.»[1]

در واقع، همین نگرش را در بیانیه برخی اپوزیسیون‌های قومی/مذهبی نیز می‌توان مشاهده کرد. به طور نمونه، در بیانیه‌ای که از سوی گروهی موسوم به فعالان جامعه مدنی عرب احوازی در آستانه انتخابات منتشر شد چنین آمده است: «انتخابات در ایران طی سی سال گذشته هیچ‌گاه بر اساس آزادی و دمکراسی واقعی صورت نگرفته است... ما گرچه با اصلاح‌طلبان ایرانی و حکومتی اختلافات فکری و سیاسی داریم اما معتقدیم ... مطرح شدن مسئله ما و سایر قومیت‌ها در رسانه‌های فارسی و عربی داخل و خارج و باز شدن نسبی فضای سیاسی، یادآور آن دوران است... همان‌گونه که دوستان عرب اهوازی امضاکننده بیانیه «گفتمان مطالبه محور» همراه با شمار فراوانی از شخصیت‌های دمکرات ایرانی گفتند، ما با هرگونه تحریم و یا مشارکت بی‌قید و شرط در انتخابات ریاست‌جمهوری مخالفیم و کف مطالبات ما همان است که در آن بیانیه آمد که البته بخش‌هایی از آنها در بیانیه‌های آقایان مهدی کروبی و میرحسین موسوی ذکر شده‌اند... ما معتقدیم کاندیداهای دوره دهم ریاست جمهوری ایده‌آل نیستند، اما برای گذر از شرایط اضطراری کشور... به نظر می‌رسد که مهم‌ترین مسئله در انتخابات دهم ریاست جمهوری گفتن «نه به احمدی‌نژاد» و رأی دادن به یکی از دو کاندیدای اصلاح‌طلب، مهدی کروبی یا میرحسین موسوی، است.[2]

گذشته از ادعاهای مطرح شده در این بیانیه که دست کم مردم استان‌های عرب‌نشین ایرانی خلاف آن را به اثبات رسانیدند و با رأی بالا به احمدی‌نژاد نشان دادند که در باور آنها تداوم توسعه استانی در آن مناطق در چهار سال گذشته تقویت و تشدید شده است، اما این بیانیه و بیانیه قبلی به طور آشکار دلیل حمایت اپوزیسیون از نماینده جریان تجدیدنظرطلب را مشخص می‌کند. این دلیل در یک جمله عبارت است از: امید به عبور از جمهوری اسلامی

۱. «بیانیه انتخاباتی حزب دمکراتیک مردم ایران»؛ *سایت ایران امروز*؛ ۱۳۸۸/۳/۱۲.
۲. «بیانیه فعالان جامعه مدنی عرب احوازی درباره انتخابات ریاست جمهوری»؛ پایگاه اینترنتی الاحواز؛ ۱۳۸۸/۳/۹.

در صورت رأی آوردن نماینده جریان تجدیدنظرطلب. حال این اپوزیسیون می‌خواهد یک گروه مدنی باشد یا یک گروه قوم‌گرای افراطی یا یک گروه تروریستی و سلطنت‌طلب دیگر تفاوتی ندارد، همگی در یک هدف مشترک هستند: عبور از جمهوری اسلامی با کمترین هزینه. در این میان رویکرد مطالبه محور جریان اپوزیسیون می‌توانست با گذر از دو رویکرد «تحریم» و «مشارکت بی شرط و منفعلانه» بسترهای این هدف را برای جریان تجدیدنظرطلب فراهم سازد.

به هر طریق، پیش از انتخابات جریان‌های مختلف اپوزیسیون چه آنهایی که به «حضور مطالبه محور» اعتقاد داشتند و چه آنهایی که به «تحریم فعالانه» دعوت می‌کردند در پیگیری سه سیاست اصرار داشتند: مقابله با ماهیت دینی جمهوری اسلامی، مخالفت با اصول ولایت فقیه و سیاه‌نمایی شدید از وضعیت دولت نهم. با وجود اختلاف راهبردی که برای مقابله با جمهوری اسلامی در پیش از انتخابات وجود داشت اما همه آنان در ایجاد نوعی جنبش سیاسی و نافرمانی مدنی برای براندازی جمهوری اسلامی اتفاق نظر داشتند. به همین دلیل بود که همه آنها بلافاصله پس از آغاز آشوب‌های تهران، بر آن نام عام «جنبش سبز» نامیدند و همه دشمنان سرسخت دیروز خود را عضوی از آن دانستند. تلویزیون آریامهر وابسته به سلطنت‌طلبان با استناد به ایده رضا پهلوی مردم را دعوت می‌کند تا دو روز پیش از انتخابات به یک نافرمانی مدنی دست بزنند و رأی خود در برابر انتخابات پیش رو را چنین نشان بدهند. در واقع آنان از مردم می‌خواستند که از فرصت انتخابات و حضور خبرنگاران خارجی برای انجام چنین رفتاری استفاده کنند.[1]

رضا پهلوی با انتقاد از انتخابات ایران، که وی آن را انتخاباتی واقعی نمی‌دانست، به طور تلویحی از دولت‌های غربی نیز که عملاً انتخابات ایران را به رسمیت شناخته‌اند انتقاد می‌کند. رضا پهلوی در مصاحبه با روزنامه فرانسوی «ژورنال دودیمانش» گفته بود: وی هیچ انتظاری از انتخابات ریاست جمهوری ایران ندارد و به همین دلیل از کشورهای غربی خواسته بود که برای سرنگونی جمهوری اسلامی به جای رابطه با دولت با گروه‌های اپوزیسیون که وی آنها را «مردم» می‌نامید رابطه برقرار کند و از آنها حمایت کند. رضا پهلوی در پایان این مصاحبه ضمن مخالفت باحمله نظامی به ایران به صراحت از روش انقلاب مخملی حمایت می‌کند. او گفته بود حمله نظامی تنها به تقویت رژیم اسلامی منجر می‌شود و لذا باید به مبارزه مردم

۱. «مصاحبه با سعید شمیرانی برنامه‌ساز شبکه آریامهر پیرامون طرح نافرمانی مدنی در روزهای انتخابات»؛ *تلویزیون آریامهر*؛ ۱۳۸۸/۱/۱۸.

ایران با رژیم اسلامی اعتماد کرد که، به گمان او، رژیمی نااستوار است که در نهایت به سرنوشت رژیم‌های سابق اروپای شرقی دچار خواهد شد.[۱]

لذا با این رویکرد بعید نبود که بعد از انتخابات و وقوع آشوب‌ها رضا پهلوی و جریان سلطنت‌طلب از این حوادث استقبال کنند. در همان روزهای نخست رضا پهلوی با حضور در یک برنامه تلویزیونی و ضمن تقویت ادعای تقلب خطاب به مأموران دولتی ایران می‌گوید: با هموطنان خود خشونت نداشته باشید! در واقع موسوی و جریان دوم خرداد با افراط‌گری‌های خود کار را به جایی رسانیدند که پسر شاه مخلوع که انقلاب اسلامی در پی استبداد حکومت آنها اتفاق افتاد به این جرأت دست یابند تا منتخبان مردم را چنین مورد خطاب قرار دهند.[۲] در واقع، این آشوب‌ها فرصتی را به رضا پهلوی داد تا با انجام برخی مصاحبه‌ها و صدور بیانیه‌ها جمهوری اسلامی را به خشونت متهم و خود را حامی مردم ایران معرفی کند. در روزهای آشوب، فرح دیبا همسر محمدرضا پهلوی نیز با ارسال پیامی که در روزنامه «بیلد» آلمان چاپ شد ضمن حمایت از آشوبگران و ابراز همدردی با آنان نوشت: «من با افرادی که توسط پلیس کتک می‌خورند، اظهار همدردی می‌کنم.»[۳] امیر سپهر، از نیروهای سلطنت‌طلب، درباره حوادث مربوط به انتخابات دهم ریاست جمهوری در سایت ضدانقلابی «سکولاریسم نو» می‌نویسد: «موسوی اکنون بر سر یک دو راهی است. یک راه این است که او هم خواستار سرنگونی تام و تمام نظام شود و با شرافت بمیرد و راه دیگر سازش است. آنچه ما می‌خواهیم یک سیستم سکولار تمام‌عیار پس از ١٤ قرن اسلام و راهبندان ١٤٠٠ ساله است.» «نباید خیال کرد غایت مطلوب مخالفان، تجدید انتخابات مسخره و نشاندن موسوی بر جای احمدی‌نژاد است. این حرکت، نه محصول سی‌سال، بلکه ١٤٠٠-سال مبارزه ما با جهل و خرافه است.» موسوی به راستی در محاصره است و حتی اگر از او پشتیبانی نمی‌کنیم نباید تضعیفش کنیم تا روشن شود اوضاع از چه قرار است. اصولاً در حال حاضر باید گام به گام و بسیار هوشیارانه پیش برویم و سخن بگوییم چون این نهال کوچک و کم‌جانی است که کوچکترین تندبادی، یعنی هرگونه تندروی، آن را از جای کنده و ریشه‌اش را خشک خواهد کرد. برای مثال کافی است در تجمع بعدی فقط صد نفر به یکباره شعار سرنگونی بدهند، در این صورت تردید نداشته باشید که حرکت سرکوب و جنین در نطفه خفه خواهد شد و

---

۱. «رضا پهلوی: هیچ انتظاری از انتخابات ایران ندارم»؛ *سایت رادیو فرانسه*؛ ١٣٨٨/٣/٤.

۲. «شبکه تلویزیونی صدای آمریکا، ١٣٨٨/٣/٢٥؛ ساعت ٢٠:٣٣.

۳. «اعلام قاطع حمایت فرح دیبا از اغتشاشگران»؛ روزنامه *ایران*؛ سه‌شنبه ۲ تیر ١٣٨٨.

امیدها بر باد خواهد رفت. ما خواهان سرنگونی کامل هستیم اما فعلاً چاره‌ای نیست جز دست به عصا راه رفتن. باید اجازه داد این نهال ریشه‌دار شود.»[1]

در واقع چنان که از عبارات بالا مشخص است بسیاری از گروه‌های اپوزیسیون دلیل حمایت خود از موسوی و جریان تجدیدنظرطلب را از روی ناچاری و قاعده ضرورت بیان می‌کردند. در مثال دیگر، سایت «اخبار روز» وابسته به فداییان خلق می‌نویسد: افرادی همچون کروبی و موسوی برای این جریان‌های اپوزیسیون نامزد ایده‌آل نیستند، اما وجودشان برای تغییرات بنیادی در نظام جمهوری اسلامی ضروری است. در این پایگاه اینترنتی آمده است: شکی نیست که نه آقای موسوی و نه آقای کروبی کاندیدای ایده‌آل برای ایجاد تغییرات بنیادی نیستند، اما شرایط سیاسی فعلی و جنبش برآمده از آن، می‌طلبد با پرهیز از حداکثرخواهی، همدلی و همراهی داشته باشیم. اگر جنبش بتواند انتخاباتی با حضور ناظران خارجی را به کرسی بنشاند آن وقت گام اساسی برای تغییرات جدی ساختار حاکمیت برداشته شده است.[2]

اما در انتخابات دهم ریاست جمهوری ابوالحسن بنی‌صدر نیز که همانند برخی سلطنت‌طلبان از «تحریم فعال» و ایجاد «جنبش» به جای شرکت در انتخابات سخن گفته بود،[3] وقتی آشوب‌های پس از انتخابات را با نظریه خود مبنی بر براندازی نرم متناسب یافت به حمایت از رادیکالیسم سبز پرداخت. او در نخستین قدم و در ۲۳ خرداد بدون اطلاع کافی از مسائل ایران به طور جزمی سخن از وقوع تقلب بر زبان آورد.[4]

بنی‌صدر پس به خیل بیانیه‌نویسان پیوست و بیانیه‌ای در جهت کمک به انقلاب مخملی و بسیج اجتماعی نوشت. بنی‌صدر که در شناخت موسوی واقع‌بینانه به نظر نمی‌رسید، مدعی بود این نامزدها حداقل مانند افراد در گرجستان و اوکراین نیستند که مردم را برای اعتراض به خیابان‌ها بریزند و ایستادگی کنند؛ فاجعه هم همین است که نامزدها کسانی هستند که خود را در درون رژیم می‌دانند، بنابراین مردم ایران خود باید بیندیشند برای این که اینها خود را نه

---

۱. «سلطنت‌طلبان: موسوی شیر است!»؛ *روزنامه کیهان*؛ دوشنبه ۸ تیر ۱۳۸۸؛ شخ ۱۹۳۹۸؛ ص۲.

۲. «نگاه ابزاری چپ‌های آمریکایی به کروبی و موسوی»؛ روزنامه *کیهان*؛ شنبه ۳۰ خرداد ۱۳۸۸؛ ص ۲.

۳. «گفتگو با ابوالحسن بنی‌صدر نخستین رئیس‌جمهور ایران درباره انتخابات ۲۲ خرداد»؛ شبکه *رادیو فردا*؛ ۱۳۸۸/۳/۱۸؛ ساعت ۱۸:۳۳.

۴. «گفتگو با ابوالحسن بنی‌صدر در مورد ادعای تقلب در انتخابات ریاست جمهوری»؛ شبکه *رادیو فردا*؛ ۱۳۸۸/۳/۲۳؛ ساعت ۱۲:۱۸.

در درون مردم بلکه در درون رژیم می‌دانند.[1]

بر همین اساس است که او در بیانیه خود با ابراز رضایت از وضعیت به وجود آمده می‌نویسد: نه وقت ناامیدی و غم بلکه وقت شادی است؛ چرا که اینک فهمیده‌اید ولایت مطلق فقیه نمی‌خواهید... امروز روزی است که می‌بایست مرزها را از میان خود بردارید و حق خود را بخواهید و بستانید.[2]

البته بنی‌صدر مدتی بعد سخن خود دربارهٔ موسوی و کروبی را پس می‌گیرد و می‌گوید: «من در مناسبت‌های دیگری استقامت ایشان را ستایش کردم و میل ندارم پای استقامت این آقایان بشکند.»[3]

بنی‌صدر نیز مانند مهاجرانی و بسیاری از وابستگان به رادیکالیسم سبز معتقد بود که در ۲۲ بهمن باید به مقابله با جمهوری اسلامی رفت.[4]

در واقع آشوب‌های سیاسی پس از انتخابات موجب شد بسیاری از گروه‌های اپوزیسیون که مدت‌های طولانی به انزوا فرو رفته بودند، اظهارات خود را از سر بگیرند. مریم رجوی از سران سازمان منافقین که از بزرگترین سازمان‌های تروریستی به شمار می‌آید، «جهش در سرکوب مخالفان و تصفیه جراحی‌های گسترده داخلی را از عوارض انتصاب مجدد احمدی‌نژاد به ریاست‌جمهوری توصیف کرد و خواستار محکوم کردن این سرکوب وحشیانه از سوی مراجع بین‌المللی مدافع حقوق بشر شد.»[5]

در واقع همسویی جدید این گروه‌های تروریستی با موسوی و جریان تجدیدنظرطلب به جایی رسید که مسعود رجوی سر کرده این سازمان نامه‌ای دوستانه خطاب به آیت‌الله منتظری نوشت. مسعود رجوی ضمن تقدیر و تشکر از منتظری که او نیز در رادیکالیسم سبز نقش‌هایی را ایفا کرد، خواستار «افشاگری او علیه نظام جمهوری اسلامی ایران» قبل از فرارسیدن «اجل وی» شد. رجوی در این بیانیه منتظری را فردی دانست که «بالاترین سرمایه دنیوی و اخروی‌اش» در پیشگاه «خلق»، «عزل وی از سوی (امام) خمینی» است. رجوی

---

۱. «گفتگو با ابوالحسن بنی‌صدر درباره نتایج انتخابات ریاست جمهوری»؛ *رادیو زمانه*؛ ۱۳۸۸/۳/۲۳؛ ساعت ۲۱:۲۰.

۲. شبکه *تلویزیونی صدای آمریکا*؛ ۱۳۸۸/۳/۲۵؛ ساعت ۲۰:۳۳.

۳. «بررسی درخواست برخی جریانات برای برگزاری انتخابات آزاد در ایران؟!»؛ شبکه *تلویزیونی صدای آمریکا*؛ ۱۳۸۸/۱۱/۱۰؛ ساعت ۲۰:٤٤.

۴. «گفتگو با ابوالحسن بنی‌صدر به مناسبت سی‌امین سالگرد اولین انتخابات ریاست جمهوری در ایران؛ *رادیو زمانه*؛ ۱۳۸۸/۱۱/۵؛ ساعت ۲۱:۰۹.

۵. «درگیری و تظاهرات اعتراضی هزاران تن از مردم تهران»؛ *وبلاگ مجاهدین*؛ ۱۳۸۸/۳/۲٤.

همچنین ابراز امیدواری کرد که منتظری «افشاگری‌هایش» را ادامه دهد و برای تداوم آن ترس از احمدی‌نژاد را کنار بگذارد و دِین خود به «اسلام» را ادا کند.[1]

همچنین پس از اتهاماتی که کروبی بر جمهوری اسلامی وارد می‌کند، رجوی در پیامی به وی نیز می‌نویسد: «تا همین‌جا هم که کروبی قدم برداشته بهای سنگینی دارد. تا همین جا هم شایسته و ارزشمند است. آنچه من می‌خواهم با آرزوی در امان ماندن کروبی از گزند رژیم بگویم، تنها یک نکته است: چه خوب که بخشی از حقیقت تکان‌دهنده را بیان می‌کنید و به همین میزان نزد خلق و خالق مأجورید.»[2]

در این میان مریم رجوی نیز در برخی مجالس رسمی با پوشش نمادین سبز ظاهر می‌شد.[3] البته از سوی دیگر جریان اپوزیسیون، تجدیدنظرطلبان را تهدید می‌کردند که اگر بخواهند آنان را از جبهه خود کنار بگذارند سرانجامی جز شکست نخواهند داشت. حسین باقرزاده، عضو مرکزی گروهک منافقین، در سایت ایران امروز نوشت: تشکیل یک جبهه سیاسی وسیع که همه نیروهای فعال در جنبش سبز را دربر گیرد بهترین راه‌کار در برابر موسوی است و به جز این، هر حرکتی که بخواهد بخشی از نیروها را کنار بزند موجب انهدام و شکست خواهد شد. تشکیل «جبهه دمکراسی و حقوق بشرخواهی» هم دقیقاً به همین دلیل سرانجامی جز شکست نداشت. باقرزاده نوشت: موسوی باید توجه داشته باشد که «بخش عمده‌ای» از فعالان در جنبش سبز کسانی هستند که در رأی‌گیری‌های جمهوری اسلامی شرکت نکرده‌اند و در نتیجه به موسوی نیز رأی نداده‌اند. علاوه بر این، بسیاری از این افراد و حتی بخشی از کسانی که در رأی‌گیری اخیر شرکت کرده‌اند و به آقای موسوی رأی داده‌اند ایشان را در سرکوب‌های خونین دهه اول انقلاب مقصر و مسئول می‌دانند. در عین حال، این بخش از جامعه نه فقط در شرایط حاضر طرح این سابقه را لازم نمی‌داند، بلکه به دلیل مواضع نسبتاً دمکراتیک موسوی در تبلیغات انتخاباتی و همچنین مقاومت وی در برابر نظام به حمایت از او برخاسته است. متقابلاً آنها انتظار دارند که موسوی اولاً در برابر فشار کوتاه نیاید و تسلیم نشود و ثانیاً فرهنگ خودی و غیرخودی را کنار بگذارد. موسوی باید به کسانی که عقیده‌ای جز او دارند و نظام سیاسی دیگری را می‌طلبند احترام بگذارد.[4] در

---

۱. «انتخابات دهم رجوی را به منتظری رساند»؛ *سایت رهوا*؛ ۱۳۸۸/٤/۲۳.

۲. «منافقین: کروبی دوستت داریم!»؛ روزنامه *کیهان*، پنجشنبه ۲۹ مرداد، ش ۱۹٤٤۱، ص ۲.

۳. «بررسی نشست‌های کشورهای اروپایی با اپوزیسیون خارج از کشور در رابطه با انتخابات؛ شبکه *تلویزیونی رنگارنگ*؛ ۱۳۸۸/٤/۸؛ ساعت ۱۷:۵۱.

۴. «سهم‌خواهی تروریست‌ها از جبهه تأسیس نشده»؛ روزنامه *کیهان*؛ پنجشنبه ۲۵ تیر ۱۳۸۸؛ ش ۱۹٤۱۲، ص ۲.

این باره گروهک فدائیان خلق نیز خواستار همبستگی «تمام نیروها اعم از مسلمان و غیرمسلمان، اصلاح‌طلبان حکومتی و اپوزیسیون متحد شد و بر لزوم دامن زدن به اعتصاب و ایجاد ستادهای مشترک هماهنگی در راستای تداوم تنش‌ها و تشنج‌ها تأکید کرد.»[1]

همچنین برخی رسانه‌های وابسته به اپوزیسیون حتی به ارائه راه‌کارهایی برای گسترش آشوب‌ها با هدف براندازی نرم پرداختند. برای مثال برخی از آنان به استفاده از نمادهای مذهبی مانند برداشتن قرآن و سر دادن شعار «الله اکبر» اصرار داشتند. به عبارت دیگر، بر اثر اتخاذ راهبرد «مطالبه محور» از سوی اپوزیسیون و پیوند آنها با بخشی از جریان تجدیدنظرطلب نامزدهای شکست‌خورده در انتخابات خواسته یا ناخواسته وارد شرایط جدیدی شدند که بیشتر با احساسات و هیجانات آمیخته بود تا عقلانیت و عاقبت‌اندیشی. به طور مثال به این عبارات «خانبابا تهرانی» از نیروهای اپوزیسیون مقیم خارج و از اعضای قدیم گروهک منافقین بنگریم که در مصاحبه با دُیچه وله آلمان گفت: «باور من این است که موسوی و کروبی نه تنها از خودشان شخصیت نشان دادند، بلکه یک نوع هوشمندی سیاسی را بروز دادند. آنها در برنامه‌های انتخاباتی و در کارزار مقابله با احمدی‌نژاد، بیشتر مطالب مطرح شده از سوی اپوزیسیون و مطالبات اپوزیسیون را در برنامه‌شان گنجاندند. کارنامهٔ تاکنونِ موسوی و کروبی، ایستادگی و پایداری در کنار آزادیخواهان است. اگر آنها به همراهی و پایداری ادامه دهند، می‌توانند به چهره‌های تاریخ‌ساز تبدیل شوند. در غیر این صورت و با به خرج دادنِ سستی به کنار گذاشته خواهند شد. «اپوزیسیون به خاطر محدودیت رسانه‌ای از واقعیت‌های درون جامعه و حاکمیت دور و پرت افتاد. در دوم خرداد، اپوزیسیون بدون توجه به واقعیت‌ها، بر اساس برداشت ایدئولوژیکی به جامعه می‌نگریستند و از واقعیت‌ها فاصله داشتند. بگذریم از این که خاتمی بذری را که کاشته شد، درست به عمل نیاورد. من امیدوارم با این فضایی که ایجاد شده، نیروهای اپوزیسیون بتوانند جان بگیرند و باید بدانیم ما در کنار همین نیروهای حاضر و در میدان و در پرتو یک سیاست کلان می‌توانیم به هدف برسیم، نه در پرتو سیاست‌های کوچک و بسته.»[2]

اگر در حوادث و آشوب‌های پس از انتخابات بسیاری از گروه‌های کمونیستی و تروریستی نظیر حزب توده، پژاک، منافقین (مجاهدین خلق)، فدائیان خلق و راه کارگر، از موسوی و تجدیدنظرطلبان تمام‌قد حمایت می‌کردند، جای تعجب نداشت. در واقع آنها به

---

۱. «نگاه ابزاری چپ‌های آمریکایی به کروبی و موسوی»؛ روزنامه *کیهان*؛ شنبه ۳۰ خرداد ۱۳۸۸؛ ص ۲.

۲. «منافقین هوش موسوی و کروبی را ستودند»؛ *پایگاه اینترنتی بولتن نیوز*؛ شنبه ۱۳ تیر ۱۳۸۸.

امید همین تحولات در پیش از انتخابات نیز از موسوی و جریان تجدیدنظرطلب حمایت کرده بودند. در بیانیه کمیته مرکزی حزب توده در پیش از انتخابات آمده بود: «نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری ایران در سال ۱۳۸۴، در شرایط بسیار متفاوتی از اوضاع کنونی برگزار شد. کمبودهای جدی دوران هشت ساله دولت خاتمی، عدم توانایی این دولت در تحقق قول‌های داده شده و پیشبرد امر اصلاحات، بی‌عملی در زمینه رسیدگی به وضعیت قشرهای محروم، خصوصاً کارگران و زحمتکشان، سبب شد که بخش‌های وسیعی از نیروهای اجتماعی دلسرد و مأیوس از روند اصلاحات از شرکت در انتخابات خودداری کنند... پس از گذشت چهار سال از دولت احمدی‌نژاد، بخش‌های وسیعی از مردم، نیروهای اجتماعی و نیروهای دگراندیش و آزادی‌خواه جامعه با دید متفاوتی از خرداد ۸۴.. به استقبال انتخابات می‌روند و نشانه‌های موجود حاکی از خواست عموم مردم برای شرکت در انتخابات و رهایی یافتن از دولت احمدی‌نژاد است... در عین حال انتخابات فرصتی است برای بسیج نیروهای اجتماعی کشور، برای همکاری و تلاش مشترک نیروهای مترقی و آزادی‌خواه، و همچنین برای بسیج و سازماندهی نیرو و گسترش امکانات جنبش برای مقابله با برنامه‌های ارتجاع. تشویق مردم به خانه‌نشینی و تحریم انتخابات به بهانه «مشروعیت بخشیدن» به رژیم ولایت فقیه، نه تنها معضلی را از معضلات کنونی برطرف نمی‌کند بلکه در راستای سیاست ارتجاع برای کنترل نتیجه انتخابات است... روند اصلاحات تنها ایجاد فرصت برای سازماندهی و رشد جنبش مردمی و تجهیز آنچنان نیروی اجتماعی است که بتواند سرانجام اراده توده‌ها را به مرتجعان حاکم تحمیل کند. بر این اساس حزب ما روند انتخابات کنونی را نه در چارچوب رأی دادن به موسوی یا کروبی، بلکه تجهیز نیرو برای شکست محمود احمدی‌نژاد و محسن رضایی، به عنوان نامزدهای رژیم ولایت فقیه می‌داند. رأی دادن به نامزدهای اصلاح‌طلبان در شرایط موجود رأی منفی دادن به رژیم ولایت فقیه و نامزدهای آن در انتخابات است. ما اطمینان داریم که مردم با هوشیاری این مهم را به انجام خواهند رساند.»[۱]

البته نباید آسوده بگذریم که ماهیت رأی به موسوی و کروبی، برخلاف آنچه که در این اعلامیه بیان شده، رأی در جهت استحکام حکومت مردم‌سالاری دینی بوده است. به ویژه آن که آنان پیش از انتخابات به شدت خود را پای‌بند به قانون اساسی، رهنمودهای امام خمینی و

---

۱. «اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده ایران به مناسبت انتخابات ریاست جمهوری»؛ *سایت اخبار روز*؛ ۱۳۸۸/۳/۱۸.

ولایت فقیه می‌دانستند. چنان که در مناظره‌ها نیز دیدیم آنها حتی به احمدی‌نژاد انتقاد می‌کردند که در برخی موارد از این اصول پیروی نکرده است. اما گذشته از آرای فراوانی که عامه مردم به دلیل این جهت‌گیری‌ها در صندوق موسوی ریختند، اما پرسش مهمی که باقی می‌ماند این است که در موسوی و کروبی چه علامت‌ها و نشانه‌هایی وجود داشت که گروه‌های اپوزیسیون و ضدانقلاب معتقد بودند آنها فرصت و پلی برای عبور از جمهوری اسلامی هستند. در پاسخ می‌توان به دو دلیل عمده اشاره کرد: ۱. حضور عناصر تجدیدنظرطلب و ایدئولوگ‌های سکولار در جبهه دوم خرداد از جمله سروش و بشیریه که به طور عمده تلاش داشتند تفسیری سکولاریستی از رفتار و آراء این جبهه به دست دهند، ۲. حمایت رسانه‌ها و تشکیلات غربی از جریان تجدیدنظرطلب. آنها در واقع در طول دو دهه گذشته با افکار، اهداف و روحیات یکدیگر آشنا شده بودند و می‌دانستند تجدیدنظرطلبان در پی چه هستند و به جامعه و حکومتی غرب‌گرا تمایل دارند. لذا جریان‌های اپوزیسیون هم در این دوره آموختند که با «رویکرد مطالبه محور» در پی حمایت از نماینده تجدیدنظرطلبان برآیند تا بتوانند در فرصت‌هایی که پیش خواهد آمد بسیج نیرو، اعتصاب، نافرمانی مدنی و در یک کلمه «انقلاب مخملی» بپردازند. این مواضع به راحتی در اطلاعیه فداییان خلق که سه روز پیش از انتخابات منتشر شد نیز می‌توان مشاهده کرد. در این اطلاعیه آمده است: «هموطن! سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) با شناخت دقیق جریان راست افراطی و پیوند آن با ولی فقیه و حلقه اصلی فرماندهان سپاه، از زمان تشکیل مجلس هفتم و به ویژه بعد از انتخابات دوره نهم ریاست جمهوری، از مواضع اپوزیسیون جمهوری اسلامی جهت اصلی خود را متوجه این بخش از حکومت ساخت... در این انتخابات «نه» به احمدی‌نژاد «نه» به حامیان او هم هست. نکته پراهمیت در این انتخابات حضور به موقع، فعال و گسترده و حرکت «مطالبه محور» در متن کارزار انتخابات بوده است. این حرکت تاکنون... کاندیداهای جناح اصلاح‌طلب حکومتی را وادار کرده است که برخی عناصر برنامه و مطالبات اقشار و گروه‌های اجتماعی خواهان پایان دادن به استبداد دینی و استقرار دمکراسی را در شعارها و وعده‌های خود بگنجانند. اینک حرکت مطالبه محور در موقعیت عقب‌نشاندن جریان راست افراطی و به زیر کشیدن نماینده آن از مقام ریاست جمهوری قرار گرفته است.»[1]

در این میان گروهک پژاک نیز که از گروه‌های معارض با جمهوری اسلامی به شمار

۱. «اطلاعیه سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) پیرامون انتخابات ریاست جمهوری»؛ *اخبار روز*؛ ۱۳۸۸/۳/۱۹.

می‌آید و رویکرد قوم‌گرایانه افراطی را در فعالیت‌های خود برگزیده است، گرچه در ماه‌های پیشین از انتخابات از تحریم قطعی انتخابات سخن می‌گفت، اما با نزدیک شدن به روز انتخابات به گونه‌ای که سخن پیشین خود را پس نگرفته باشد تغییر موضع داد و عملاً از مخاطبان خود خواست که بر اساس رویکرد «مطالبه محور» عمل کنند.[۱]

جبهه ملی نیز گرچه در پیش از انتخابات به صدر و ذیل جمهوری اسلامی ناسزا گفت اما در سیاه‌نمایی از وضع موجود و لزوم تغییر در سیاست‌های داخلی و خارجی، که شعار انتخاباتی تجدیدنظرطلبان بود چیزی کم نگذاشت.[۲] با وجود این، انتخابات ۲۲ خرداد و حوادث پس از آن حتی در میان گروه‌های اپوزیسیون و ضدانقلاب نیز شکاف ایجاد کرد. شرایط به وجود آمده پس از خرداد ۸۸ بسیاری از باورهای شکل گرفته در میان فعالان سیاسی را تغییر داد. در این انتخابات بسیاری از نگرش‌ها درباره حکومت، سیاست، نیروی اجتماعی، فعال سیاسی، دمکراسی و بسیاری از مفاهیم سیاسی وعلوم سیاسی دگرگون شد که به تدریج آثار خود را در طول سال‌های بعدی نشان خواهد داد. از پیامدهای انتخاباتی دهم ریاست‌جمهوری بر اپوزیسیون آغاز انشعاب‌های سیاسی است که به تدریج در حال وقوع است. به طور نمونه، سلسله تحولات بعد از انتخابات دهم ریاست جمهوری، تأثیرات قابل‌توجهی بر جبهه ملی نهاد. در اواخر شهریور ۸۸ گروهی با عنوان «جبهه ملی ایران در بریتانیا» در اعتراض به آنچه که عدم اقدام مدیریت فعلی جبهه ملی در «پشتیبانی از جنبش سبز» نامید، استعفای رسمی خود را از این تشکل اعلام کرد. آنها مدعی بودند مدیریت فعلی جبهه ملی دارای ارتباط تنگاتنگ با جمهوری اسلامی است. پیش‌تر نیز گروه‌های دیگری از جبهه ملی خارج شده بودند.[۳] البته برخلاف بیانیه‌ای که از سوی شورای مرکزی جبهه ملی ایران منتشر شد، در بیانیه‌ای که از سوی جبهه ملی ایران – اروپا در چند روز مانده به انتخابات انتشار یافت از ایرانیان خواسته شده بود برای «پشتیبانی از جنبش‌های مدنی» و جلوگیری از رأی آوردن دوباره احمدی‌نژاد در انتخابات شرکت کنند و به رقیب او رأی دهند.[۴] با وجود این همه شواهد و دلایل، گرچه جریان داخلی تلاش می‌کرد در برخی موارد این هم‌سویی و شکل‌گیری چنین پیوندهایی را انکار کند، اما همزمان با فعالیت‌های آنان برای

---

۱. «موضع نهایی پژاک درباره انتخابات ریاست جمهوری»؛ *سایت اخبار روز*؛ ۱۳۸۸/۳/۱۹.

۲. «بیانیه شورای مرکزی جبهه ملی ایران درباره انتخابات»؛ *سایت جبهه ملی ایران*؛ ۱۳۸۸/۳/۹.

۳. «پیامدهای انتخابات دهم ریاست جمهوری بر اپوزیسیون؛ اختلاف شدید در جبهه ملی بعد از حوادث اخیر»؛ *سایت پارسینه*؛ ۱۳۸۸/۶/۲۳.

۴. «بیانیه جبهه ملی ایران – اروپا درباره دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری ایران»؛ *سایت ایران امروز*؛ ۱۳۸۸/۳/۲۰.

ابطال انتخابات و سرنگونی دولت احمدی‌نژاد، انبوهی از جریان‌های اپوزیسیون نیز خواستار ابطال انتخابات و نادیده گرفتن آرای حدود ۲۵ میلیون نفر (بیش از ٦٠ درصد) از شرکت‌کنندگان در انتخابات شدند. گروهک‌های منافقین، فدائیان خلق، حزب توده، جبهه ملی، نهضت آزادی و... همگی خواستار ابطال انتخابات و نتیجه آن شدند. بسیاری از آنها نیز در پی باز کردن حضور بیگانگان در انتخابات ایران بودند. شیرین عبادی نیز طی مصاحبه‌هایی با رادیو فردا، خواستار باطل کردن انتخابات و برگزاری انتخابات دیگری با خارجی‌ها شد. البته او در ادامه مدعی شد که بازشماری آرا نیز مشکلی را حل نمی‌کند.[1] اما همزمان با این مواضع، گروهک تروریستی «جندالله» به سرکردگی عبدالمالک ریگی در پیامی از مردم ایران خواست تا دامنه آشوب‌ها را گسترش دهند.[2]

در آشوب‌های پس از انتخابات، در حوزه اغتشاشات میدانی نیز افرادی وابسته به گروهک ریگی، منافقین و تشکیلاتی از این دست حضور داشتند که برخی از آنان دستگیر شدند.[3] اما ماهیت اصلی حمایت‌های بی‌دریغ اپوزیسیون از رادیکالیسم سبز را «کاظم کردوانی» از نیروهای چپ‌گرای مقیم آلمان به صراحت بیان می‌کند. وی معتقد بود: «جریان سکولار غیرمذهبی در موقعیتی نیست که اپوزیسیون و آلترناتیو جمهوری اسلامی باشد.» لذا وی نیز از جریان‌های ضدانقلاب دعوت کرد، فعلاً در پوشش حمایت از موسوی و کروبی به فعالیت ادامه دهند. وی تأکید کرد: «موسوی که قبل از انتخابات حرف می‌زد با آقای موسویِ امروز یکی نیست. حرف‌هایی که امروز می‌زند، حرف‌هایی نیست که قبل از انتخابات می‌زد. اگر او با پختگی تغییر موضع دهد باید این را به فال نیک گرفت. حرکت اخیر اپوزیسیون طبیعتاً موسوی و آقای کروبی را به تغییر موضع می‌کشاند و حرکت به گونه‌ای است که اجازه عقب‌نشینی از موضع را نمی‌دهد.» وی تصریح کرد: «اگر گروهی شعارهای مذهبی بدهند، تعداد زیادی که سکولار غیرمذهبی هستند از جنبش کناره‌گیری خواهند کرد و اگر سکولارهای غیرمذهبی بگویند به جریان‌های مذهبی کاری نداریم، باز هم عده‌ای از جنبش جدا خواهند شد. زیاده‌روی ضرر می‌زند. امروز آلترناتیو سکولار غیرمذهبی برای حکومت در موقعیتی نیست که بتواند مجموعه جامعه را هدایت کند. اگر راه‌حلی وجود داشته باشد این

---

۱. «همه بازیگران پروژه ابطال انتخابات»؛ روزنامه *کیهان*؛ پنجشنبه ۲۸ خرداد ۱۳۸۸؛ ص ۲.

۲. «رضا پهلوی، مسعود رجوی و ریگی تجمع‌کنندگان غیرقانونی را حامی خود دانستند»؛ *خبرگزاری برنا*؛ کد مطلب ٤٥-۱۳۳,۲۳۰.

۳. «درباره حوادث عاشورای ۸۸ تهران»؛ *پایگاه اینترنتی الف*؛ ۷ دی ۱۳۸۸؛ کد مطلب ٦٠٤٧٦.

است که این فعالان سیاسی و اجتماعی و فرهنگی در جنبش شرکت کنند تا بتوانند آرام آرام سازماندهی کنند و دیدگاه‌های خود را در جامعه تثبیت نمایند. اپوزیسیون سکولار غیرمذهبی اگر بتواند با حفظ تمایز در جنبش شرکت کند و تبدیل به یک جنبش اجتماعی شود، به موفقیت بزرگی دست یافته است. شما باید سیاست‌هایی را مطرح کنید که قابل تحقق باشد. می‌توانیم شعارهای عالی بدهیم، اما باید دید بازتاب‌های اجتماعی آن چقدر است. به گمان من طرح چنین ایده‌هایی نظیر اعتصاب و تعطیلی صنایع نادرست است و حاصلی غیر از سرخوردگی ندارد. همچنین طرح شعار سرنگونی رژیم – که باید دید در ایران چه کسی می‌تواند آن را طرح کند – چیزی غیر از پراکنده کردن و از هم‌پاشیدن حرکت عمومی نخواهد بود. اما طبیعی است که باید شعار تغییر قانون اساسی و جدایی دین از حکومت را بخواهیم.»[1]

جریان‌های مختلف اپوزیسیون حتی تلاش کردند در سفر پنجم رئیس‌جمهور در پاییز ۱۳۸۸ به نیویورک به اسم «جنبش سبز» نیز جمعیتی را در نیویورک علیه جمهوری اسلامی و شخص احمدی‌نژاد گرد آورند. آنان تبلیغات فراوانی را مبنی بر حضور میلیونی در این تجمع از یک ماه پیش از سفر آغاز کردند که در نهایت چند صد نفر متشکل از منافقین، سلطنت‌طلب‌ها و برخی شخصیت‌های تجدیدنظرطلب نظیر سروش، اکبر گنجی، علی‌اکبر موسوی خوئینی، عبدالعلی بازرگان و رکسانا صابری در آن حضور یافتند. جمعیت سال ۱۳۸۸ که چیزی بیشتر از تجمع سال ۱۳۸٦ نداشت حامل پارچه‌هایی به رنگ سبز بود که می‌توانست در صورت تحقق حداکثری شور جدیدی به «رادیکالیسم سبز» در داخل ایران بدهد، اما چنین نشد و پاییز سال ۱۳۸۸ نشان از آغاز خزان رادیکالیسم «سبز» داشت.[2]

نتیجه

برای شناخت و بررسی نقش دولت‌های بیگانه در حوادث پس از انتخابات ایران به طور کلی از سه روش می‌توان بهره برد:

۱. بررسی یافته‌های مراکز راهبردی و پژوهشی آنها.

۲. بررسی رفتار و اقدامات انجام گرفته از سوی دولت‌های بیگانه.

---

۱. «سازماندهی اپوزیسیون برانداز در پوشش همراهی با موسوی»؛ روزنامه *کیهان*؛ چهارشنبه ۲۱ مرداد ۱۳۸۸؛ ش ۱۹٤۳٤؛ ص ۲.

۲. *پایگاه اینترنتی قلم پرس*؛ ۱۳۸۸/۷/۵؛ کد مطلب: ۸۸۰۷۰۵۰۳٦

۳. تحلیل محتوایی و بررسی پیام‌های القایی رسانه‌های وابسته به این دولت‌ها.

در فصل گذشته تلاش شد نقش دولت‌های بیگانه در آشوب‌های پس از انتخابات از طریق این سه روش مورد بازشناسی قرار گیرد. بهره‌گیری از این روش‌ها نشان داد که در طول سال‌های گذشته اتخاذ راهبرد «براندازی نرم» که تعبیری از آن را می‌توان در انقلاب مخملی مشاهده کرد، آخرین دستاورد مراکز راهبردی غربی و به ویژه آمریکایی و انگلیسی بوده است. دولتمردان این کشورها به رغم فراز و نشیب‌های فراوان در طول سال‌های گذشته به این توصیه مراکز راهبردی خویش پای‌بند بوده‌اند و سیاست‌های دولت خویش را مطابق آنها تنظیم کرده‌اند. اما از سوی دیگر محورهای تبلیغی و پیام‌های القایی رسانه‌های وابسته به این دولت‌ها نیز همان سیاست‌ها را پی‌می‌گیرند و به عنوان بازوی اجرایی آنها عمل می‌کنند. به ویژه آن که «رسانه» یکی از مهم‌ترین ارکان براندازی نرم محسوب می‌شود.

در حوادث پس از انتخابات ایران برخی دولت‌های عربی و اپوزیسیون نظام جمهوری اسلامی هم، به عنوان وابستگان به سیاست‌های دولت‌های غربی، تلاش کردند به اندازه وسع خود به فتنه دامن بزنند و به یاری جریان فتنه داخل کشور بیایند.

فصل نهم
نقش رهبری در پیروزی ملت و شکست آنارشیسم مخملی

در انتخابات دهم ریاست جمهوری، ائتلافی ضمنی و نانوشته و مقطعی و مثلثی‌شکل میان «جریان تجدیدنظرطلب»، «اپوزیسیون» و «دولت‌های بیگانه» برای انجام انقلاب مخملی در ایران به وجود آمد. این ائتلاف به بهانه انتخابات در پی تغییر نظام بود اما شکست خورد و به نتیجه نرسید. در این میان موسوی و کروبی و خاتمی و دیگر شخصیت‌های مهم جبهه دوم خرداد، خواسته یا ناخواسته، رفتاری از خود بروز دادند که به اهداف آنان یاری رساندند. انکار اهداف انقلاب مخملی توسط ائتلاف مذکور، با وجود آن همه شواهد و بیانات صریحی که اینان بر قلم و زبان جاری ساخته‌اند، رفتار قاعده‌مند، واقع‌بینانه و حساب شده‌ای به نظر نمی‌رسد.

دلایل مختلفی را می‌توان برای به نتیجه نرسیدن این انقلاب بی‌فرجام برشمرد. نخست این که ایرانیان به رغم انتقادهایی که به حکومت و دولت خویش دارند در مجموع به آن اعتماد دارند. اگر در مواقعی هم اعتراض‌های خیابانی به دلایل مختلف صورت می‌گیرد، این اعتراض‌ها در جهان امروز که نقش رسانه‌ها حتی در زندگی شخصی افراد پررنگ شده پدیده‌ای طبیعی است. امروز دیگر به دلیل انفجار جمعیت و شهرهای بزرگ و نقش نهادهای مدنی و رسانه‌ها در کمتر کشوری می‌توان سراغ گرفت که هیچ‌گاه با تجربه اعتراض‌های خیابان مواجه نشده باشند. اصولاً اعتراض‌های خیابانی از تبعات شهرنشینی جدید است که حذف آن شاید ناممکن باشد. به ویژه در ایران که مخالفان آن تمرکز ویژه‌ای بر امور فرهنگی،

اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ایران داشته‌اند. به هر حال ایرانیان همواره نشان داده‌اند که به جمهوری اسلامی اعتماد دارند و آن را به عنوان حکومت خویش پاسدارند. این موضع را دست‌کم می‌توان در انتخابات و مناسبت‌های سیاسی مشاهده کرد.

از سوی دیگر انقلاب رنگی در کشورهایی رخ می‌دهد که حکومت‌های آنان از فرهنگ سیاسی عمیق تاریخی و ایدئولوژی سیاسی مشخصی برخوردار نیستند. در حالی که مشروعیت سیاسی جمهوری اسلامی مبتنی بر ایدئولوژی‌ای است که ریشه در فرهنگ سیاسی و تاریخ گذشته ایرانیان دارد. این فرهنگ سیاسی نهادهای متناظر با خود را در بخش‌های مختلف جامعه تولید کرده و از گسیختگی سیاسی آن جلوگیری می‌کند. اگر جریان مخالف نظام بتواند با پیچیده‌ترین روش‌ها و ترکیب آنها جمعیتی را در یک مقطع خاص به خیابان‌ها بکشاند، جمهوری اسلامی براساس ریشه‌های فرهنگی و اجتماعی یاد شده همواره می‌تواند آن را حل و هضم نموده و عموم را برای دفاع از انقلاب سازماندهی کند.

اما مهم‌ترین عاملی که در سه دهه گذشته به تثبیت و نهادینه‌سازی مردم‌سالاری در ایران انجامیده و در همین جهت در سال ۸۸ نیز از وقوع انقلاب مخملی و براندازی دولت مردمی جلوگیری کرد، وجود نهاد ولایت فقیه در ساختار سیاسی جمهوری اسلامی است. در واقع برخلاف اهداف ائتلاف سه ضلعی فوق برای مقابله با نظام سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه، این نهاد مرکز ثبات و پایداری جمهوری اسلامی محسوب می‌شود. تاریخ سه دهه گذشته نشان می‌دهد که جایگاه ولایت فقیه در نظام سیاسی کشور هم به ثبات سیاسی یاری رسانده است و هم به بازتولید مردم‌سالاری و جلوگیری از استبداد انجامیده است. به طور مثال وقتی در آشوب‌های اوایل انقلاب ثبات سیاسی کشور به خطر افتاد دقیقاً رهبری ولایت فقیه بود که کشور را از آن بحران‌ها نجات داد و همچنین در دوره‌ای که برخی جریان‌های سیاسی در پی طرح مادام‌العمر کردن ریاست جمهوری بودند ایستادگی ولی فقیه مانع از پایان تجربه دمکراسی در کشور شد. به عبارت دیگر، اگر توسعه سیاسی را مبتنی بر دو رکن «ثبات سیاسی» و «رقابت سیاسی» بدانیم، ایرانیان مؤثرترین گام‌ها را برای دستیابی به توسعه سیاسی و رقابت سیاسی با رهبری ولایت فقیه برداشته‌اند. در نمونه آخرِ آن که در انتخابات دهم ریاست جمهوری رخ داد در واقع رهبری ولی فقیه بود که از یک سو به ایجاد رقابت سیاسی انجامید و از سوی دیگر از بر هم خوردن ثبات سیاسی جلوگیری کرد. در واقع رهبری ایشان بود که مانع از آن شد آرای اکثریت ایرانیان و اتفاقاً اقشار ضعیف‌تر جامعه در بازی انقلاب مخملی پامال شود و اشرافیت مدرن به نام دمکراسی با راه‌اندازی انبوهی از رسانه‌ها

سرنوشت کشور را دست بگیرد. واقعیت این است که بدون رهبری مقتدرانه‌ای که صورت گرفت تأمین ثبات سیاسی و صیانت از آرای عمومی ممکن نبود. لذا در ادامه به چگونگی مواضع و رفتارشناسی رهبر معظم انقلاب در طول انتخابات دهم ریاست جمهوری می‌پردازیم.

ایشان در سخنرانی آغاز سال ۸۸ در صحن حرم امام رضا(ع) در جهت ایجاد رقابت سالم و فضای اخلاقی حاکم بر آن به مسایلی از تحولات آینده کشور اشاره کردند و انتخابات را یکی از پایه‌های نظام اسلامی برشمردند و افزودند: «مردم‌سالاری دینی با حرف ایجاد نمی‌شود بلکه نیازمند شرکت و حضور و اراده و ارتباط «فکری عقلانی و عاطفی مردم» با تحولات کشور است و تحقق آن مسئله جز با انتخابات صحیح همگانی و مشارکت وسیع مردم ممکن نیست. انتخابات سرمایه‌گذاری عظیم و سپرده‌گذاری ملت برای اراده صحیح کشور و دستیابی به آینده‌ای روشن است و هر رایی که به صندوق ریخته می‌شود اهمیت دارد و به این سرمایه‌گذاری ملی می‌افزاید.» ایشان خطاب به نامزدهای انتخاباتی گفتند: «توجه کنید که انتخابات فقط ابزاری برای در دست گرفتن قدرت نیست بلکه وسیله‌ای است برای ارتقای توان کشور، افزایش اقتدار ملی و آبرومند کردن ملت. بنابراین در تبلیغات و رفتار خود به این مسئله اهمیت دهید و مبادا کسی در فعالیت انتخاباتی خود به گونه‌ای حرف بزند و رفتار کند که دشمن را به طمع بیندازد. هر یک از شما حتماً حرفی دارید و طبعاً حرف فرد مقابل را رد می‌کنید اما در این روند از جاده انصاف خارج نشوید و به کتمان حقایق نپردازید. نامزدها خود را به مردم عرضه کنند تا مردم با هوشیاری هرگونه که تشخیص می‌دهند عمل کنند.» ایشان در این سخنرانی با انتقاد از برخی افراد که از مدت‌ها پیش تلاش می‌کردند تا انتخابات ۲۲ خرداد را در ذهن مردم خدشه‌دار کنند افزودند: «تاکنون حدود ۳۰ انتخابات در کشور برگزار شده و مسئولان وقت رسماً سلامت و صحت انتخابات را تضمین کرده‌اند. بنده نیز به مسئولان تأکید می‌کنم که حتماً انتخابات را سالم و با امانت‌داری کامل برگزار کنند و به گونه‌ای عمل شود که دست نامزدها باز باشد و مردم نیز با حضور پرشور خود هر که را خواستند آزادانه انتخابات کنند.» ایشان درباره موضع خویش در انتخابات نیز خاطرنشان کردند: «همیشه گمانه‌زنی‌ها و شایعاتی در این زمینه بوده و خواهد بود. اما بنده یک رأی دارم که در صندوق می‌اندازم و به هیچ‌کس هم نمی‌گویم که به چه کسی رأی بدهد یا ندهد چرا که تشخیص این مسئله بر عهده خود مردم است. گاهی که از دولت دفاع و حمایت می‌کنم برخی معنایی ناصحیح برای این مسئله جعل می‌کنند، در حالی که من

براساس وظیفه همیشه از دولت‌ها و خدمت‌گزاران کشور حمایت کرده‌ام به خصوص هنگامی که می‌بینیم دولتی بیشتر به محرومان رسیدگی می‌کند و در مقابل ظلم و استکبار می‌ایستد و مورد تهاجم غیرمنصفانه نیز قرار می‌گیرد، اما این سخنان و رفتار بنده ربطی به انتخابات ندارد و اعلام موضع انتخاباتی نیست.»[1]

رهبر انقلاب با استمرار همین مواضع در روزهای پیش از ۲۲ خرداد به بیان مطالب دیگری نیز درباره انتخابات پرداختند. ایشان در سفری که در هفته آخر اردیبهشت به استان کردستان داشتند در سخنرانی ۲۲ اردیبهشت در میان مردم سنندج افزودند: «دشمنان در تبلیغاتی که به تدریج و از حدود یک سال پیش آغاز کرده‌اند در درجه اول سعی دارند انتخابات را در ایران تعطیل کنند که البته موفق نخواهد شد، همانگونه که در برهه‌ای درباره انتخابات مجلس چنین طرحی داشتند، اما خدای متعال و اراده ملت حیله آنها را بی‌اثر گذاشت.» ایشان دومین غرض بیگانگان را حضور نیافتن ملت در پای صندوق‌های رأی و برگزاری یک انتخابات سرد و سبک دانستند و تأکید کردند: «ملت هوشیار ایران درست در نقطه مقابل خواست دشمن فعال، پرشور و شعور و همراه با درک و آگاهی کامل در پای صندوق‌های رای حضور خواهد یافت. چرا که انتخابات را آبروی ملی، وسیله‌ای برای افزایش عزت ملی و از جمله شاخص‌های رشد ملی می‌داند. ملت بزرگ ایران برای خود حق و توان تصمیم‌گیری و تأثیرگذاری در روند مدیریت و اداره کشور قائل است و می‌داند و می‌بیند که اگر رئیس‌جمهور منتخب او شور و شوق و اراده داشته باشد می‌تواند چه خدمات بزرگی انجام دهد.»

رهبر معظم انقلاب اولین و مهم‌ترین مسئله در انتخابات ریاست جمهوری را حضور گسترده مردم دانستند و افزودند: «دومین مسئله در انتخابات آتی این است که مردم از میان نامزدهایی که صلاحیت آنها پس از عبور از ذره‌بین شورای نگهبان اعلام خواهد شد صالح‌ترین نامزد را برگزینند. همه نامزدهایی که شورای نگهبان اعلام می‌کند صالح‌اند اما نباید در مسئله مهمی همچون انتخابات رئیس‌جمهور، به حداقل‌ها کفایت کرد بلکه باید با تکیه بر شاخص‌ها از میان نامزدهای صالح بهترین و صالح‌ترین نامزد را انتخاب کرد.... کسی را برگزینید که درد کشور را بفهمد، درد مردم را بداند و از درد مردم احساس درد کند، با مردم یگانه و صمیمی باشد، ساده زیست باشد و خود و خانواده و نزدیکانش از فساد و

---

۱. «سخنان رهبر معظم انقلاب در اجتماع عظیم زائران حرم رضوی و مردم مشهد»؛ روزنامه *جمهوری اسلامی*؛ شنبه *۱۳۸۸/۱/۱۵؛ ش ۸۵۷۷*

اشرافی‌گری و اسراف دور باشند، چرا که گرایش مسئولان به اشراف و تجمل آفت بزرگی است.» رهبر انقلاب در بحث دوری مسئولان از تجمل و اسراف به نام‌گذاری سال ۸۸ (سال حرکت به سوی اصلاح الگوی مصرف) اشاره کردند و افزودند: «مبارزه با اسراف و تبدیل آن به فرهنگ به سال‌ها تلاش مستمر نیاز دارد، اما طبعاً مسئولانی که خود و یا نزدیکانشان اهل اسراف باشند نمی‌توانند در این زمینه به ملت کمک کنند.»

رهبر معظم انقلاب که می‌دیدند تلاش‌هایی در طول سال‌های گذشته آغاز شده تا با سیاه‌نمایی و بحرانی نشان دادن اوضاع کشور، حکومت را به «بحران کارآمدی» متهم کنند ضمن توصیه انصاف به نامزدها افزودند: «نامزدها گاه مسایلی خلاف واقع درباره اوضاع کشور و مسایل اقتصادی مطرح می‌کنند که مردم را نگران می‌کند و انسان نمی‌تواند باور کند که دادن این همه نسبت خلاف از روی صدق و صفا مطرح شده باشد. کسی به گوینده این گونه حرف‌های تخریبی که انشاءالله از روی اشتباه بیان می‌شود، دلبسته و علاقه‌مند نخواهد شد. بنابراین نامزدهای محترم دقت کنند که با حرف‌هایی که بسیاری از آنها واقعیت هم ندارد افکار عمومی را تخریب نکنند.»[1]

به عبارت دیگر، تلاش آیت‌الله خامنه‌ای از همان آغاز سال این بود که رقابت‌های انتخاباتی با تبلیغات سالم و اخلاقی همراه باشد. نامزدها به جای آن که یکدیگر را نفی کنند از برنامه‌های خود برای اداره کشور سخن بگویند. در واقع روشن بود که گسترش تخریب و سیاه‌نمایی اوضاع کشور را رادیکالیزه می‌کند و نه تنها نمی‌تواند به رأی آوردن کسی کمک کند بلکه به نامطلوب شدن شرایط اجتماعی و سیاسی کشور می‌انجامد. ایشان برای جلوگیری از به وجود آمدن چنین وضعی به نامزدها و جریان‌های سیاسی توصیه‌های لازم را کردند، اما چنان که پیشتر دیدیم بی‌دقتی در رعایت این نکات، هزینه‌های زیادی را به کشور تحمیل کرد. در واقع از میان همین فرصت‌ها و شرایط است که دولت‌های بیگانه و وابسته به نظام سلطه می‌توانند در امور داخلی کشور دخالت کنند و برای ایجاد شرایط دلخواه خویش برنامه‌ریزی کنند.

رهبر معظم انقلاب در سخنرانی به مناسبت بیستمین سالگرد ارتحال امام خمینی(ره) در ۱۴ خرداد نیز همین دل‌نگرانی‌های خویش از انتخابات و نامطلوب بودن شیوه تبلیغاتی نامزدها را بیان کرده و به ذکر چند نکته دیگر می‌پردازند:

---

۱. «استقبال پرشور مردم کردستان از حضرت [آیت‌الله] خامنه‌ای»؛ روزنامه جمهوری *اسلامی*؛ چهارشنبه ۲۳ اردیبهشت ۱۳۸۸؛ ش ۸۶۱۱

نکته اول این است که از دو سه ماه قبل از این رادیوهای بیگانه شروع کردند به بدنام کردن و مخدوش کردن چهره انتخابات در کشورمان برای بدبین کردن مردم. گاهی گفتند این انتخابات نیست، انتصابات است. گاهی گفتند این یک بازی کنترل شده درون حکومت است. گفتند این کاندیداها خودشان دارند بازی می‌کنند. در انتخابات قطعاً تقلب انجام خواهد گرفت. هر وقتی یک چیزی گفتند. مقصود از همه این تخریب‌ها یک چیز است و او اینکه می‌خواهند ملت در انتخابات مشارکت قوی و نمایانی نکند. من به شما عرض می‌کنم. عزیزان من! ملت ایران! ملت باهوش و بیدار ایران! ملت تجربه شده و آزموده ایران که در طول این سی سال از این همه گردنه‌های سخت عبور کردید. بدانید با مردم‌سالاری شما مخالفند. دشمن با همین حضور شما با همین انتخاب شما مخالف است. می‌خواهند پشتوانه نظام را که مردم هستند و آرای مردم است از نظام بگیرند. می‌فهمند چه کار دارند می‌کنند. وای به حال آن کسانی که نادانسته از روی غفلت همان حرف آنها را تکرار کنند و همان مقصود آنها را در داخل تحقق ببخشند. آنها دارند امید را از مردم می‌گیرند. ملت ایران سرافراز است به این که توانسته در طول این سی سال مسئولین را خودش معین کند. مسئولین بلند مرتبه نظام از صدر تا ذیل به وسیله مردم انتخاب شده‌اند؛ رهبری هم به وسیله مردم انتخاب می‌شود با واسطه انتخابات خبرگان، ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی، شوراهای گوناگون. این جزو افتخارات نظام است، می‌خواهند این را از مردم بگیرند، چون می‌دانند نظام با این مستحکم می‌شود. من به شما عرض می‌کنم. هر کسی به استحکام این نظام علاقه‌مند است، هر که به اسلام علاقه‌مند است، هر که به ملت ایران علاقه‌مند است برای او عقلا و شرعاً واجب است که در این انتخابات شرکت کند.

نکته دوم درباره انتخابات. عزیزان من! نامزدهای مختلف هر کدام طرفدارانی دارند، علاقه‌مندانی دارند، علاقه‌مندان این نامزد نمی‌توانند اعتراض کنند به علاقه‌مندان آن نامزد که شما چرا به او علاقه‌مندی به نامزد مورد علاقه من، علاقه‌ای نداری. نه این جزو افتخارات کشور ماست. افراد گوناگون می‌آیند، با منش‌های مختلف با سلایق مختلف با شیوه‌های گوناگون کار در مقابل مردم قرار می‌گیرند. یک عده این را می‌پسندند، یک عده آن را می‌پسندند... اما مراقب باشید این علاقه‌مندی‌ها به اصطکاک نیانجامد؛ به اغتشاش نیانجامد. شما دارید برای عقیده خودتان برای ایمان خودتان تلاش می‌کنید، نگذارید دشمن این ایمان، دشمن این آرمان از شما سوءاستفاده کند. من شنیدم و اطلاع

پیدا کردم که در خیابان‌ها بعضی از جوانان طرفداران نامزدها می‌روند- حالا من درباره این رفتن تو خیابان‌ها حرفی نمی‌زنم- اما مؤکداً می‌گویم: مبادا این خیابان‌گردی‌ها به مقابله، به مجادله و به درگیری بیانجامد. مواظب باشید.
نکته سوم درباره انتخابات. خود نامزدهای محترم هم مراقب باشند. نمی‌پسندد انسان که ببیند یک نامزدی چه در نطق‌های تبلیغاتی، چه در سخنرانی، چه در تلویزیون و چه در غیر تلویزیون برای اثبات خود متوسل بشود به نفی آن دیگری آن هم با یک استدلال‌های گوناگون. به نظر من این درست نیست. قبلاً هم من یک توصیه‌ای در این مورد کردم حالا هم در این روزهای آخر عرض می‌کنم. نامزدها همه برای یک هدف دارند کار می‌کنند. هر کسی به نظر خودش یک احساس مسئولیتی و تکلیفی دارد می‌آید میدان. من با مناظره و معارضه و گفت‌وگو و انتقاد مخالفتی ندارم. اما سعی کنید این در چارچوب‌های درست شرعی و دینی انجام بگیرد. مردم، مردم بیداری هستند. می‌فهمند. می‌دانند. این چهار نامزدی که از شورای نگهبان تأیید شده‌اند و در اجتماعات گوناگون سخنرانی می‌کنند خود آن نامزدهای محترم توجه کنند، مراقبت کنند که در این سخنرانی‌ها، در این اظهارات جوری نباشد که منتهی بشود به ایجاد دشمنی و نقار. با برادری و مهربانی پیش بروند. البته اختلاف‌نظر، اختلاف رأی و اختلاف سلیقه در مسایل گوناگون، در مسایل شخصی و در مسایل عمومی یک امر طبیعی است، اشکالی هم ندارد. نگذارید این به اغتشاش منتهی بشود. این را خود نامزدهای محترم هم توجه کنند.
مطلب چهارم. بنده در این انتخابات یک رأی بیشتر ندارم آن رأی را هم به نظر می‌رسد که کسی به طور مشخص نمی‌داند، حالا ممکن است کسانی حدس بزنند. من به کسی نمی‌گویم، نگفته‌ام و نخواهم گفت به چه کسی رأی بدهید، به چه کسی رای ندهید. رأی من مربوط به خود من است. این مال ملت است. آنچه که من از مردم می‌خواهم عبارت است از این که همه با همه قوا، با همه توان و با همه نشاط در روز ۲۲ خرداد پای صندوق‌های رای حاضر بشوند و رأی بدهند. خدای متعال با آن ملتی است که می‌اندیشد، تصمیم می‌گیرد، انتخاب می‌کند و برای خدا و در راه خدا به آن انتخاب عمل می‌کند.[1]

به هر حال، ایرانیان توانستند گام نخست انتخابات دهم ریاست جمهوری را با هدایت

---

۱. «رهبر انقلاب در اجتماع عظیم و پرشکوه قشرهای مختلف مردم در حرم امام(ره)»؛ روزنامه جمهوری *اسلامی*؛ شنبه ۱۶ خرداد ۱۳۸۸؛ ش ۸۶۲۹.

رهبری و ضمن آرامش و نظم اما باشکوه و رقابتی بسیار جدی با موفقیت بردارند. با پایان انتخابات که در سایه رشد سیاسی جامعه با آرامش و مشارکتی کم‌نظیر برگزار شد بسیاری از نگرانی‌هایی که درباره چگونگی انتخابات بود برطرف شد. فردای انتخابات رهبر انقلاب براساس سنت حسنه و عادت معهود فرهنگ انتخابات در ایران پیام تبریکی را خطاب به ملت ایران صادر کردند. متن این پیام چنین بود:

بسم‌الله الرحمن الرحیم. ملت عزیز ایران! مردان و زنان آگاه و شجاع و زمان‌شناس! سلام خدا بر شما که شایستگی خود را برای دریافت سلام و رحمت الهی به اثبات رساندید. جمعه حماسی شما حادثه‌ای خیره‌کننده و بی‌همتا بود که در آن رشد سیاسی و چهره مصمم انقلابی و توان و ظرفیت مدنی ملت ایران در نمایی زیبا و پرشکوه در برابر چشم جهانیان به نمایش درآمد. اقتدار و عزتی که شما با آرامش و متانت و کمال خود در تاریخ کشور به ثبت رساندید و اراده خلل‌ناپذیری که در میان آتشبار جنگ روانی دشمنان با حضور در این عرصه تعیین‌کننده نشان دادید از چنان اهمیتی برخوردار است که با هیچ بیان معمولی و متعارفی نمی‌توان آن را توصیف کرد... انتخابات ۲۲ خرداد با هنرنمایی ملت ایران نصاب تازه‌ای در سلسله طولانی انتخابات‌های ملی پدید آورد. ... گمان بر این است که دشمنان بخواهند با گونه‌هایی از تحریکات بدخواهانه شیرینی این رویداد را از کام ملت بزدانید. به همه آحاد مردم و به ویژه جوانان عزیز که سرزنده‌ترین نقش‌آفرینان این حادثه شورانگیز بودند توصیه می‌کنم که کاملاً هوشیار باشند. همواره باید شنبه پس از انتخابات روز مهربانی و بردباری باشد. چه طرفداران نامزد منتخب و چه هواداران دیگر نامزدهای محترم از هر گونه رفتار و گفتار تحریک‌آمیز و بدگمانانه پرهیز کنند. رئیس‌جمهور منتخب و محترم رئیس‌جمهور همه ملت ایران است و همه و از جمله رقیبان دیروز باید یکپارچه از او حمایت و به او کمک کنند.[1]

اما همانطور که رهبر معظم انقلاب براساس شواهد امر پیش‌بینی می‌کردند و در پیام تبریک فوق نیز به روشنی قابل مشاهده است، انتخابات ریاست جمهوری دهم در همان گام نخست به پایان نرسید. در واقع نهضت مردم‌سالاری برای صیانت از آرای اکثریت و حفظ آرای به دست آمده از گام دومی هم برخوردار بود. گویی در تاریخ نهادینه‌سازی مردم‌سالاری دینی، باید جمهوری اسلامی تجربه نوین دیگری را از سر می‌گذراند. تجربه‌ای که

---

۱. رهبر انقلاب: انتخابات ۲۲ خرداد با هنرنمایی ملت ایران نصاب تازه‌ای در سلسله طولانی انتخابات‌های ملی پدید آورد»؛ روزنامه جمهوری *اسلامی*؛ یکشنبه ۲ خرداد ۱۳۸۸؛ ش ۸٦۳٦

شکست‌خوردگان در رقابت به دلایل گوناگون که ظرفیت شکست را نداشتند، برای تحمیل خود به جامعه از انواع روش‌ها بهره بردند. جریانی که در پیش از انتخابات نیز به توصیه‌های رهبری توجه نکرد، در فردای انتخابات و معلوم شدن نتیجه نیز از گذشته خود پند نگرفت و گمان تلخی را که دوستداران انقلاب علاقه‌ای به وقوع آن نداشتند، محقق ساختند. آنان از فرصت هیجانات به وجود آمده در کوران انتخابات سوءاستفاده کردند و همسو با دو ضلع دیگر برانداز با ادعای تقلب سعی کردند جمعیتی را که به نمایندگان آنان رأی داده بود به خیابان‌ها بکشند. البته در مواردی نیز موفق شدند و توانستند بر بخشی از اقشار و افراد تأثیر بگذارند. در واقع از همین جا به بعد بود که گام دوم مردم‌سالاری دینی برای دستیابی به توسعه سیاسی و صیانت از آرای اکثریت آغاز می‌شد.

جریان شکست خورده که اپوزیسیون و دولت‌های بیگانه نیز ناآرامی و اغتشاشات آنان را تأیید و حمایت می‌کرد، اصرار داشت آشوب‌های خیابانی را توسعه دهد و آتش درگیری میان طرفداران حکومت و گروه‌های هفتاد رنگ مخالف جمهوری اسلامی را شعله‌ور کند، زیرا گمان می‌کرد دیگر چیزی برای از دست دادن ندارد. در حالیکه اگر به قواعد دمکراسی پای‌بند بود می‌توانست از فرصت‌های دیگر انتخاباتی بهره ببرد، اما ترجیح داد همه برگهای خود را بسوزاند و از دایرهٔ نظام مردم‌سالاری خارج شود و رودرروی ملت بایستد. این وضعیت فضای حاکم بر جامعه را آلوده ساخت و برداشتن گام دوم برای تثبیت آرای اکثریت را با ظرافت بیشتری همراه ساخت. ظرایفی که بدون هدایت‌های رهبری درک آنها و گذشتن از این مرحله با تردیدهای جدی مواجه است.

رهبر معظم انقلاب پیش از آغاز حوادث پس از انتخابات، در عصر روز یکشنبه ۲۴ خرداد میرحسین موسوی را به حضور می‌پذیرند و درباره مسایل انتخابات با وی به گفت‌وگو می‌پردازند. در این دیدار پس از آن که موسوی دیدگاه خود را درباره روند انتخابات بیان می‌کند، رهبر معظم انقلاب ضمن تأکید بر لزوم حفظ آرامش و متانت و پیگیری مسائل از طریق مراجع قانونی خطاب به وی می‌گویند: «در دوره‌های قبلی انتخابات نیز برخی افراد و نامزدها، مسائلی داشتند که از طریق شورای نگهبان به عنوان مرجع قانون رسیدگی به شکایات انتخاباتی، پیگیری کردند و طبعاً در این دوره نیز مسائل باید از طریق قانونی دنبال شود.» ایشان با اشاره به نامه موسوی به شورای نگهبان افزودند: «به شورای نگهبان تأکید شده که با دقت به این نامه رسیدگی شود.» ایشان همچنین با اشاره به تحریکات دشمن و برخی طراحی‌های پشت صحنه برای به آشوب کشاندن خیابان‌ها خطاب به موسوی افزودند: «جنس

شما با این گونه افراد متفاوت است و لازم است کارها را با متانت و آرامش پیگیری کنید.»[1]

با وجود این پندها و توصیه‌ها، جریان شکست خورده در انتخابات همچنان بر روش‌های غیرعقلانی، غیرشرعی و غیرقانونی خود اصرار کرد و با ایجاد حوادث ۲۵ خرداد که در پی تجمع غیرقانونی این جبهه شکل گرفت، التهابات سیاسی افزایش پیدا کرد. رهبر انقلاب در این شرایط که ناگفته‌های فراوانی از پیش از انتخابات داشتند و به دلیل وجود رقابت‌های سیاسی صلاح می‌دیدند تا پس از انتخابات سکوت کنند، در نماز جمعه ۲۹ خرداد حضور یافتند و به تشریح برخی مسایل راجع به انتخابات پرداختند. چنان که پیشتر نیز دیدیم بسیاری از کارشناسان سیاسی معتقدند خطبه‌های رهبر معظم انقلاب در نماز جمعه ۲۹ خرداد در بهبود اوضاع و بیداری افراد فریب‌خورده و هیجان‌زده و بازگشت آرامش نسبی به پایتخت تأثیر مهمی داشت. در واقع، مواضع رهبری در روزهای پس از انتخابات توانست اهداف برخی جریان‌های سیاسی داخلی و خارجی برای تحقق انقلاب مخملی در ایران را با مانعی بزرگ مواجه سازد. ایشان در خطبه‌های نماز جمعه ۲۹ خرداد که از باشکوه‌ترین و به یادماندنی‌ترین نماز جمعه‌های پس از انقلاب بود، به ذکر مطالب قابل توجهی درباره مسایل سیاسی کشور پرداختند که فرازهایی از آن بیانات چنین است:

انتخابات ۲۲ خرداد نشان داد که مردم با اعتماد و با امید و با شادابی ملی در این کشور زندگی می‌کنند این جواب خیلی از حرف‌هایی است که دشمنان شما در تبلیغات مغرضانه خودشان بر زبان می‌آورند. اگر مردم در کشور به آینده امیدوار نباشند در انتخابات شرکت نمی‌کنند. اگر به نظام خودشان اعتماد نداشته باشند در انتخابات شرکت نمی‌کنند. اگر احساس آزادی نکنند به انتخابات روی خوش نشان نمی‌دهند. اعتماد به نظام جمهوری اسلامی در این انتخابات آشکار شد. دشمنان همین اعتماد به مردم را هدف گرفتند. دشمنان ملت ایران می‌خواهند همین اعتماد را در هم بکشنند. این اعتماد بزرگترین سرمایه جمهوری اسلامی است، می‌خواهند این را از جمهوری اسلامی بگیرند. می‌خواهند ایجاد شک کنند... وقتی اعتماد وجود نداشت مشارکت ضعیف خواهد شد. وقتی مشارکت و حضور در صحنه ضعیف شد مشروعیت نظام دچار تزلزل خواهند شد... این ضررش به مراتب از آتش زدن بانک و سوزاندن اتوبوس بیشتر است. این‌ها چیزی است که با هیچ خسارتی قابل مقایسه نیست... نظام جمهوری اسلامی مورد اعتماد

---

۱. «مسایل باید از طریق قانونی دنبال شود»؛ روزنامه مردم‌*سالاری*؛ ۱۳۸۸/۳/۲۶؛ ش ۲۰۹۸.

مردم است. این اعتماد آسان به دست نیامده، ۳۰ سال است که نظام جمهوری اسلامی با مسئولانش، با عملکردش و تلاش‌های فراوانش توانسته این اعتماد را در دل مردم عمیق کند. دشمن می‌خواهد این اعتماد را از مردم بگیرد... این رقابت‌ها کاملاً رقابت‌های آزاد، جدی و شفاف بود بین نامزدهای مختلف. به قدری این رقابت‌ها و گفت‌وگوها و این مناظره‌ها شفاف و صریح بود که عده‌ای به آن معترض شدند که عرض خواهم کرد و حق هم تا حدودی با آنهاست. التهاباتی به وجود آورد که هنوز هم آثارش را مشاهده می‌کنیم...

این چهار نفری که وارد عرصه انتخابات شدند همه جزء عناصر نظام و متعلق به نظام بودند و هستند. خوب یکی از این‌ها رئیس‌جمهور کشور ما هست. رئیس‌جمهور خدوم، پرکار و زحمتکش مورد اعتماد. یکی از آنها نخست‌وزیر ۸ سال در دوران ریاست‌جمهوری بنده است. نخست‌وزیر خود من بوده در مدت ۸ سال. یکی از آنها فرمانده سپاه در سال‌های متمادی و یکی از فرماندهان اصلی دوران دفاع مقدس بوده است. یکی از آنها دو دوره رئیس قوه مقننه کشور بود، رئیس مجلس شورای اسلامی بوده است. این‌ها عناصر نظام‌اند... رقابتی بود در درون نظام بین عناصر وابسته به نظام متعلق به نظام و همه‌شان هم با این سوابق. همه‌شان را من از نزدیک می‌شناسم، کارشان را می‌دانم، علایق‌شان را می‌دانم، خصوصیت رفتارشان را می‌دانم و با همه‌شان از نزدیک کار کردم. همه‌شان را می‌شناسم. البته بنده همه دیدگاه‌های این آقایان را قبول ندارم. بعضی از نظرها و عملکردهایشان از نظر من قابل انتقاد است. بدون شک بعضی را برای خدمت کشور مناسب‌تر از بعضی دیگر می‌دانم، اما انتخابات بر عهده مردم بوده و هست. مردم انتخاب کردند، خواست من و تشخیص من نه به مردم گفته شد، نه مردم لازم بود آن را مراعات کنند. مردم خودشان طبق معیارهای خودشان تشخیص دادند، حرکت کردند و عمل کردند. میلیون‌ها این طرف و میلیون‌ها آن طرف. بنابراین مسئله، مسئله درونی نظام است. اما این که بخواهند صورت مسئله را تغییر بدهند این صد درصد مغرضانه و خیانت‌آلود است. دعوا بین نظام و بیرون نظام نیست. دعوا بین انقلاب و ضد انقلاب نیست... این رقابت‌ها و مناظره‌ها ابتکار مهم و جالبی بود. خیلی صریح، شفاف و جدی بود.

این مناظره‌ها توی دهن آنهایی زد که از بیرون تبلیغ می‌کردند این رقابت‌ها فرمایشی است و واقعیت ندارد. دیدند نه خیر واقعیت دارد و جدی است... البته آثار مثبتی هم

داشت، عیوبی هم داشت که هر دو را من عرض خواهم کرد. آن جهت مثبت این بود که در این مناظره‌ها و گفتارها و گفت‌وگوهای تلویزیونی همه شفاف و راحت حرف زدند و حرف دلشان را بر زبان آوردند. یک سیلابی از نقد و انتقاد به راه افتاد، همه مجبور شدند پاسخگویی کنند؛ به آنها انتقاد شد آنها در مقابل پاسخگویی برآمدند و از خودشان دفاع کردند. مواضع افراد و گروه‌ها بدون ابهام، پیچیده‌گویی، عریان در مقابل چشم مردم قرار گرفت. سیاست‌هایشان، برنامه‌هایشان چیست، پای‌بندی‌هایشان کدام و تا چه حد است، این‌ها در مقابل چشم مردم قرار گرفت. مردم توانستند قضاوت کنند. مردم احساس کردند که در نظام اسلامی بیگانه به حساب نمی‌آیند. نظام کشور اندرونی و بیرونی ندارد. همه چیز در مقابل مردم آشکار، همه نظرات در مقابل مردم بیان شد. معلوم شد رأی مردم ناشی از همین دقت‌ها و تأملات خواهد بود، رأی مردم زینتی نیست. حق انتخاب حقیقتاً متعلق به مردم است، مردم می‌خواهند آگاهانه و هوشیارانه انتخاب کنند. مناظره‌ها این را نشان داد. یقیناً یکی از علل افزایش ۱۰ میلیون آرا نسبت به آخرین حد نصاب دوره‌های قبل همین بود که ذهن و فکر مردم مشارکت داده شد، به عرصه آمد، تشخیص دادند و وارد میدان شدند. این مناظره‌ها به سطح خیابان‌ها کشیده شد، داخل خانه‌ها هم رفت. این‌ها قدرت انتخاب مردم را بالا می‌برد... (اما) این گفت‌وگوها نباید به جایی برسد که به کدورت و کینه تبدیل شود. اگر این شد آن وقت اثر عکس خواهد داشت. اگر به همان شکلی که آن روز بود و در همان حد مانده بود خوب بود... اگر این جور مناظره‌ها در طول سال و در طول چهار سال ادامه داشته باشد دیگر وقتی هنگام انتخابات این جور مناظره پیش آمد حالت انفجاری پیدا نمی‌کنند. همه حرف‌ها در طول زمان گفته و شنیده خواهد شد؛ نقدها، پاسخ‌ها و جواب‌ها.

این‌ها محسنات این مناظره‌ها بود که خیلی خوب بود اما عیوبی هم داشت. این عیوب را باید برطرف کرد. در مواردی انسان می‌دید که در این مناظره‌ها جنبه منطقی مناظره ضعیف می‌شد. جنبه احساساتی و عصبی پیدا می‌شد. جنبه تخریبی غلبه پیدا می‌کرد. سیاه‌نمایی وضع موجود به شکل افراطی در این مناظره‌ها دیده شد. سیاه‌نمایی دوره‌های گذشته هم در این مناظره‌ها مشاهده شد، هر دو بد بود. اتهاماتی مطرح شد که در جایی اثبات نشد. به شایعات تکیه شد. احیاناً بی‌انصافی‌هایی دیده شد؛ هم بی‌انصافی نسبت به این دولت با این همه حجم خدمت و هم بی‌انصافی نسبت به دولت‌های گذشته و دوران سی ساله. *آقایان احساساتی شدند در خلال صحبت، لابه‌لای حرف‌های خوب،*

حرف‌هایی هم که خوب نبود گفته شد. بنده هم مثل بقیه آحاد ملت پای تلویزیون نشستم و این مناظره‌ها را تماشا کردم. از آزادی بیان لذت بردم، از این که نظام جمهوری اسلامی توانسته است به کمک مردم بیاید تا بتوانند قدرت انتخاب خود را بالا ببرند لذت بردم. اما آن بخش معیوب قضیه بنده را ناخرسند کرد. متأثر شدم برای طرفداران نامزدها، آن بخش‌های معیوب، آن تعریض‌ها، آن تصریح‌ها التهاب‌آور بود. نگران‌کننده بود، از هر طرف هم بود. بنده اینجا در منبر نماز جمعه در خطبه‌ای که در حکم نماز است باید حقایق را بیان کنم هر دو طرف در این عیب مشترک بودند متاسفانه. از یک طرف صریح‌ترین اهانت به رئیس‌جمهور قانونی کشور شد، حتی از دو، سه ماه قبل از مناظرات هم این سخنرانی‌ها را می‌آوردند برای من می‌دیدم و گاهی می‌شنیدم. تهمت‌هایی زدند و حرف‌هایی گفتند به کسی که رئیس‌جمهور قانونی مردم و متکی به آرای مردم است. رئیس‌جمهور مردم را که متکی به آراء مردم است نسبت‌های خلاف دادند. رئیس‌جمهور مملکت را که مورد اعتماد مردم است به دروغگویی متهم کردند. این‌ها خوب است؟ کارنامه‌های جعلی برای دولت درست کردند و اینجا و آنجا پخش کردند. ما که در جریان امور هستیم می‌بینیم و می‌دانیم که این‌ها خلاف واقع است. فحاشی کردند و رئیس‌جمهور را خرافاتی و رمال و از این نسبت‌های خجالت‌آور دادند. اخلاق و قانون و انصاف را زیر پا گذاشتند. این از آن طرف. از آن طرف هم همین طور. شبیه همین کارها به نحو دیگری انجام گرفت. کارنامه درخشان ۳۰ ساله انقلاب کم‌رنگ جلوه داده شد. اسم بعضی افراد برده شد که این‌ها شخصیت‌های این نظام هستند. این‌ها کسانی هستند که عمرشان را در راه نظام صرف کرده‌اند. بنده در نماز جمعه هیچ وقت رسم نداشتم از افراد اسم بیاورم، اما اینجا چون اسم آورده شده مجبورم اسم بیاورم. به طور خاص از آقای هاشمی رفسنجانی، از آقای ناطق نوری من لازم است اسم بیاورم و بگویم. البته این آقایان را کسی متهم به فساد مالی نکرده، حالا در مورد بستگان و کسان هر کس هر ادعایی دارد باید در مجاری قانون خودش اثبات شود. قبل از اثبات نمی‌توان این‌ها را رسانه‌ای کرد. اگر چیزی اثبات شود فرقی بین آحاد جامعه نیست. اما اثبات نشده نمی‌توان این‌ها را رسانه‌ای کرد و قاطعانه ادعا کرد.

وقتی این جور حرف‌ها مطرح می‌شود تلقی‌های نادرست در جامعه به وجود می‌آید. جوان‌ها چیز دیگری می‌فهمند. خوب آقای هاشمی را همه می‌شناسند. من شناختم از ایشان مربوط به بعد از انقلاب و مسئولیت‌های بعد از انقلاب نیست. من از سال ۱۳۳۶

یعنی ۵۱ سال قبل ایشان را از نزدیک می‌شناسم. آقای هاشمی از اصلی‌ترین افراد نهضت در دوران مبارزات بود. از مبارزین جدی و پیگیر قبل از انقلاب بود. بعد از پیروزی انقلاب از موثرترین شخصیت‌های جمهوری اسلامی در کنار امام بود. بعد از رحلت امام هم در کنار رهبری تا امروز. بارها این مرد تا مرز شهادت پیش رفته است. قبل از انقلاب اموال خود را صرف انقلاب می‌کرد. به مبارزین می‌داد. این‌ها را خوب است که جوانان بدانند... من البته در موارد مختلفی با آقای هاشمی اختلاف نظر دارم. طبیعی هم هست. در مسائل گوناگون، ولی مردم نباید دچار توهم شوند و چیز دیگری فکر کنند. البته بین ایشان و آقای رئیس‌جمهور از همان انتخابات سال ۸۴ تا امروز اختلاف نظر بود و الآن هم هست. اختلاف نظر با هم دارند. هم در زمینه مسائل خارجی و هم در زمینه نحوه اجرای عدالت اجتماعی اختلاف نظر دارند و هم در برخی مسائل فرهنگی اختلاف نظر دارند و نظر آقای رئیس‌جمهور به نظر بنده نزدیک‌تر است. در مورد آقای ناطق نوری هم همین‌طور. آقای ناطق‌نوری هم از شخصیت‌های خدوم انقلاب است و ایشان هم خدمات زیادی کرده است و در دلبستگی ایشان به این نظام و انقلاب هیچ شکی نیست. خوب مناظره‌های زنده تلویزیونی خوب است اما این آسیب‌ها باید برطرف شود. من همان وقت بعد از این مناظره به آقای رئیس‌جمهور هم تذکر دادم، چون می‌دانستم ایشان ترتیب اثر می‌دهد...

۲۲ خرداد یک حماسه بود. این حماسه تاریخی و جهانی شد. اگرچه بعضی از دشمنان ما خواستند این پیروزی مطلق نظام را تبدیل به یک پیروزی مشکوک و قابل تردید کنند. حتی بعضی خواستند آن را به یک شکست ملی تبدیل کنند و خواستند کام شما را تلخ کنند و نگذارند بالاترین نصاب جهانی دنیا را به نام شما ثبت کنند، اما ثبت شد و نمی‌شود آن را دستکاری کرد...

خط انقلاب ۴۰ میلیون رای دارد، نه ۲۴/۵ میلیون، که رای به رئیس‌جمهور منتخب است. خوب مردم اطمینان دارند، اما برخی از طرفداران نامزدها هم اطمینان داشته باشند که جمهوری اسلامی ایران اهل خیانت در آرای مردم نیست. ساز و کارهای قانون انتخابات، در کشور ما اجازه تقلب نمی‌دهد. این را هر کسی که دست‌اندرکار مسایل انتخابات است این را تصدیق می‌کند و آن هم در حد ۱۱ میلیون تفاوت! یک وقت اختلاف بین دو رای، صد هزار و پانصد هزار است، یک میلیون است، خوب ممکن است آدم بگوید یک جوری تقلب شده و جابه‌جا کرده‌اند، اما ۱۱ میلیون رأی را چگونه می‌شود جابه‌جا کرد.

در عین حال بنده این را گفتم شورای محترم نگهبان هم همین را قبول دارند که اگر کسانی شبهه دارند و مستنداتی را ارایه می‌دهند باید حتماً رسیدگی شود. البته از مجاری قانون و رسیدگی فقط از مجاری قانونی. بنده زیر بار بدعت‌های غیرقانونی نخواهم رفت. امروز اگر چارچوب‌های قانون شکسته شد در آینده هیچ انتخاباتی دیگر مصونیت نخواهد داشت. بالاخره در هر انتخاباتی بعضی برنده هستند و بعضی نیستند. هیچ انتخاباتی دیگر مورد اطمینان قرار نخواهد گرفت و مصونیت پیدا نخواهد کرد...

امروز یک لحظه حساس تاریخی برای کشور است. نگاه کنید به وضع دنیا و خاورمیانه. نگاه کنید به وضع اقتصادی عالم و به مسایل کشورهای همسایه عراق و افغانستان و پاکستان. ما در نقطه حساسی از تاریخ قرار گرفته‌ایم. همه ما وظیفه داریم که در این مرحله تاریخی هوشیار و دقیق باشیم و اشتباه نکنیم... آن کسانی که به یک نحوی، نوعی مرجعیتی در افکار عمومی دارند؛ از سیاسیون و روسای احزاب و کارگردانان جریانات سیاسی یک عده‌ای از آنها حرف شنوی دارند، این‌ها باید خیلی مراقب رفتار و گفتار خود باشند. اگر آنها کمی افراطی‌گری کنند دامنه این افراطی‌گری در بدنه مردم به جاهای بسیار حساس و خطرناکی خواهد رسید که گاهی خود آنها نمی‌توانند جمع کنند. نمونه‌هایش را ما دیده‌ایم. افراط وقتی در جامعه به وجود آمد، هر حرکت افراطی دامن می‌زند به حرکت‌های افراطی دیگران. اگر نخبگان سیاسی بخواهند قانون را زیر پا بگذارند یا برای اصلاح ابرو چشم را کور کنند، چه بخواهند چه نخواهند، مسئول خون‌ها و خشونت‌ها و هرج و مرج آن‌ها هستند. من به همه این آقایان و دوستان قدیمی و این برادران توصیه می‌کنم که بر خودتان مسلط باشید و سعه‌صدر داشته باشید و دست‌های دشمن را ببینید. گرگ‌های گرسنه کمین کرده را که امروز دیگر نقاب‌های دیپلماسی را از چهره برمی‌دارند و چهره حقیقی خودشان را نشان می‌دهند، ببینید. از این‌ها غفلت نکنید. امروز دیپلمات‌های برجسته چند کشور غربی که تا به حال با تعارفات دیپلماتیک با ما حرف می‌زدند این چند روز نقاب از چهره برداشتند و چهره واقعی خودشان را دارند نشان می‌دهند. از همه خبیث‌تر دولت انگلیس است. من به این برادران عرض می‌کنم به مسئولیت پیش خدا فکر کنید. پیش خدا مسئولید، از شما سئوال خواهد شد.

آخرین وصایای امام را به یاد بیاورید. قانون فصل‌الخطاب است. انتخابات اصلاً برای چیست؟ برای این است که همه اختلاف‌ها سر صندوق‌های رأی حل و فصل شود. باید در صندوق‌های رأی معلوم بشود که مردم چه می‌خواهند و نه در کف خیابان‌ها. اگر قرار

باشد بعد از هر انتخاباتی آنهایی را که رأی نیاورده‌اند اردوکشی خیابانی بکنند، طرفدارانشان را بکشانند به خیابان، بعد کسانی هم که رأی آورده‌اند در جواب آن‌ها اردوکشی کنند و مردم را بکشانند به خیابان پس چرا انتخابات انجام گرفت. تقصیر مردم چیست؟ این مردمی که خیابان محل کسب و کار آن‌ها است، محل رفت و آمد آن‌ها است، محل زندگی آن‌ها است، این‌ها چه گناهی کرده‌اند که ما می‌خواهیم طرفداران خودمان را به رخ آن‌ها بکشیم ... برای نفوذ تروریست؛ آن کسی که می‌خواهد ضربه تروریستی بزند، مسئله او مسئله سیاسی نیست، برای او چه چیزی بهتر از پنهان شدن در میان همین مردمی که می خواهند راهپیمایی یا تجمع کنند. اگر پوششی برای او این تجمعات پیدا کند آن وقت مسئولیت با کیست؟ الآن همین چند نفری که در این قضایا کشته شدند از مردم عادی، از بسیج جواب این‌ها را بنا است چه کسی بدهد؟ واکنش‌هایی که به این‌ها نشان داده خواهد شد، در خیابان از شلوغی استفاده کنند بسیج را ترور کنند، عضو نیروی انتظامی را ترور کنند، خب این امر یک واکنشی را به وجود خواهد آورد. واکنش احساسی به وجود خواهد آورد، محاسبه این واکنش‌ها با کیست؟

انسان دلش خون می‌شود از بعضی از این قضایا، بروند در کوی دانشگاه جوان‌ها را، دانشجوها را، آن هم دانشجوی مؤمن و حزب‌اللهی را، نه آن شلوغ کن‌ها را، مورد تهاجم قرار بدهند، آن وقت شعار رهبری هم بدهند. دل انسان از این حوادث خون می‌شود. زورآزمایی خیابانی بعد از انتخابات کار درستی نیست، بلکه به چالش کشیدن اصل انتخابات و اصل مردم‌سالاری است و من از همه می‌خواهم به این روش خاتمه دهند. این روش، روش درستی نیست. اگر خاتمه ندهند آن وقت مسئولیت تبعات آن هرج و مرج بر عهده آن‌ها است. این تصور هم غلط است که بعضی خیال کنند با حرکات خیابانی یک اهرم فشاری علیه نظام درست می‌کنند و مسئولین نظام را مجبور و وادار می‌کنند تا به عنوان مصلحت زیر بار تحمیلات آن‌ها بروند، نه این هم غلط است. تن دادن به مطالبات غیرقانونی زیر فشار، خود این شروع دیکتاتوری است.

... بنده در این دو سه هفته رفتار و گفتار دولتمردان آمریکا و چند کشور اروپایی را دنبال کردم ... یک وضع متغیر و متفاوتی داشت. قبل از شروع انتخابات جهت‌گیری رسانه‌ها و دولتمردان‌شان این بود که در اصل انتخابات ایجاد تردید کنند، شاید شرکت مردم کم شود، البته همین نتایجی که پیدا شد، همین نتایج را آن‌ها هم حدس می‌زدند، در اظهارات‌شان هم اروپایی‌ها و هم آمریکایی‌ها، همین نتایج را حدس می‌زدند، اما این

حرکت عظیم مردم را انتظار نداشتند، این کار ۸۵ درصدی ۴۰ میلیونی این را باور نمی‌کردند. بعد از آن که این حضور عظیم دیده شد این‌ها شوکه شدند و فهمیدند چه اتفاق بزرگی افتاد در ایران. فهمیدند که باید خودشان را با این شرایط جدید وفق بدهند. هم در امور بین‌الملل، هم در امور خاورمیانه و جهان اسلام و در مسئله هسته‌ای، هم در مسایل ایران شوکه شدند و فهمیدند که سر فصل جدیدی در مسایل مربوط به جمهوری‌اسلامی پیدا شد و مجبورند این را بپذیرند. این مال هنگامی بود که این حرکت عظیم مردم دیده شد و از این‌جا مرتب مخابره شد به وسیله ایادی خودشان و همه آن‌ها اظهار تعجب کردند. از همان صبح جمعه این اظهارات شروع شد، آنجا هم برخی از بازخوردهای این اظهارات دیده شد. وقتی اعتراض بعضی از نامزدها را دیدند ناگهان احساس کردند یک فرصتی برای آن‌ها پیش آمده است. این فرصت را مغتنم شمردند تا بتوانند موج‌سواری کنند. سخن‌شان از روز شنبه و یکشنبه عوض شد. یواش یواش چشمشان افتاد به بعضی از این اجتماعات مردمی که به دعوت نامزدها مثلاً در خیابان‌ها پیدا شد، امیدوار شدند و یواش یواش نقاب‌هایشان کنار رفت و حقیقت خود را بنا کردند به نشان دادن. چند تا از وزرای خارجه و رؤسای جمهور و رؤسای دولت‌های چند تا کشور اروپا و امریکا حرف‌هایی زدند که باطن آن‌ها را نشان داد. نقل شد از قول رئیس‌جمهور آمریکا که گفته ما منتظر چنین روزی بودیم که مردم به خیابان‌ها بریزند. از آن طرف نامه بنویسند و اظهار علاقه به روابط بکنند، ابراز احترام به جمهوری‌اسلامی بکنند و از این طرف این حرف‌ها را بزنند، کدام را باور کنیم ما. در داخل کشور هم عوامل این عناصر خارجی به کار افتادند، خط تخریب خیابانی شروع شد، خط آتش‌سوزی. اموال عمومی را آتش بزنند، حریم کسب و کار مردم را ناامن کنند، شیشه‌های دکان مردم را بشکنند، اموال برخی از مغازه‌ها را به غارت ببرند. امنیت مردم را در جانشان و مالشان سلب کنند، این ربطی به مردم و طرفداران نامزدها ندارد. این مال بدخواهان است ... این کاری که در داخل ناشیانه از برخی سر زد، این‌ها را به طمع انداخت، خیال کردند ایران هم گرجستان است. یک سرمایه‌دار صهیونیست آمریکایی چند سال قبل از این طبق ادعای خودش که در رسانه‌ها و مطبوعات نقل شد گفت: من ده میلیون دلار خرج کردم در گرجستان انقلاب مخملی راه انداختم و حکومتی را بردم و حکومتی را آوردم. احمق‌ها خیال کردند جمهوری‌اسلامی ایران (گرجستان است). این ملت عظیم را با کجا مقایسه می‌کنند، مشکل دشمنان این است که ملت ایران را هنوز هم

نشناخته‌اند.[۱]

گذشته از ویژگی مقتدرانه خطبه‌ها، نکته بسیار مهمی که در آن به چشم می‌آمد تحلیل دقیق و جامع ایشان از جامعه ایران، مسایل انتخاباتی و حوادث پیرامون آن بود که انتشار آن‌ها در جامعه می‌توانست آگاهی جامعه را بیش از گذشته افزایش دهد. بالا بردن آگاهی جامعه در آن شرایط که می‌توانست در فرآیند تصمیم‌گیری جامعه تأثیر بگذارد، مهم تلقی می‌شد. ایشان همچنین مواضع خود را در قبال گروه فشار و جریان متمایل به انقلاب مخملی به طور علنی اعلام کردند و مصمم بودند که تنها طریق نتیجه‌بخش بازگشت به قانون و ساز و کار تعیین شده است. ایشان همچنین تلاش کردند با اعلام این که همه جریان‌های داخل کشور عضو انقلاب‌اسلامی هستند، وحدت را به نخبگان سیاسی کشور بازگردانند، هر چند که جریان شکست خورده در انتخابات تا همان روز نیز هزینه‌های سیاسی فراوانی را به کشور تحمیل کرده بود.

رهبر انقلاب با پایداری بر این مواضع اصولی در مناسبت‌های دیگر نیز بر «فصل‌الخطاب بودن قانون در تمام امور کشور» سخن گفتند. رهبر انقلاب در دیدار نمایندگان مجلس با ایشان در سوم تیر ۸۸ گفتند: «اگر انقیاد به قانون نباشد روح دیکتاتوری بروز خواهد کرد. قانون باید در تمام امور کشور فصل‌الخطاب باشد تا زندگی مردم و امور جامعه روان شود. اصرار بر رعایت نکردن قانون موجب گره خوردن کارها خواهد شد، بنابراین همه باید قانون را محترم بشمارند. فرهنگ قانون‌گرایی همانند مسایل دیگر باید از نخبگان به بدنه جامعه سرریز شود، زیرا اگر نخبگان جامعه قانون را رعایت نکنند نمی‌توان از مردم انتظار عمل به قانون داشت. یکپارچگی و صدای واحد در اعلام مواضع اساسی در شرایطی که دشمنان مترصد نقطه ضعف و فرصت‌طلبی هستند کاری بسیار خوب و مهم است.»[۲]

رهبر انقلاب با مخاطب قرار دادن نخبگان سیاسی به آنان هشدار دادند که اگر نخبگان درست عمل کنند و از بزرگ کردن مسایل شخصی که وحدت را خدشه‌دار می‌کند به سوی قانون‌گرایی که عدالت و انسجام را تقویت می‌سازد، روی آورند مخالفان و قدرت‌های بیگانه نیز نمی‌توانند از فرصت‌های پیش آمده سوءاستفاده کنند. ایشان ریشه حوادث پس از انتخابات را در عدم توجه نخبگان به این امور ارزیابی کردند و ملت ایران را متحد و همراه با

---

۱. «بیانات مهم رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه پیرامون انتخابات»؛ روزنامه جمهوری *اسلامی*؛ شنبه ۳۰ خرداد ۱۳۸۸؛ ش ۸٦٤١

۲. «قانون باید در تمام امور کشور فصل‌الخطاب باشد»؛ روزنامه جمهوری *اسلامی*؛ چهارشنبه ٤ تیر ۳۸۸؛ ش ۸٦٤٦

انقلاب و نظام سیاسی خود دانستند. رهبر انقلاب در دیدار با مسئولان قوه قضاییه در ۷ تیر با توصیه این مطالب گفتند:

معیار عدل عمل به قانون است و اگر قانون ملاک عمل در جامعه قرار گیرد عدالت تحقق می‌یابد. دشوارترین بخش اجرای عدالت آن‌جایی است که طرف مقابل اقویا و زورگویان متوقع هستند که باید در برابر آن‌ها ایستادگی کرد و فقط خداوند متعال و مر قانون را باید در نظر گرفت. در مسایل اخیر کشور معیارهای قانونی راه‌حل قضایا هستند. در این قضایا نباید احساسات مردم به ویژه جوانان را تحریک کرد و آنان را در مقابل یکدیگر قرار داد، زیرا ملت ایران با وجود اختلاف سلیقه‌ها، ملت یکپارچه‌ای است که با نظام خود روابط حسنه‌ای دارد. به لطف خداوند ملت ایران، ملتی مؤمن، آگاه و آماده حضور در صحنه است و مشکلی با نظام خود ندارد و این نخبگان و خواص سیاسی هستند که باید مراقب رفتار و سخنان خود باشند.

اگر ملت و نخبگان سیاسی همدل و متحد باشند در آن هنگام وسوسه خنّاسان بین‌المللی و سیاستمداران ظالم و مداخله‌گر دیگر اثری نخواهد داشت. این سردمداران با اظهارنظر سخیف درباره ایران به گونه‌ای صحبت می‌کنند که گویا همه مشکلات‌شان تمام شده و فقط مشکل ایران باقی مانده است، در حالی که آن‌ها غافل از این هستند که هر جا از نظر مواضع سیاسی پا بگذارند آن‌جا از نظر ملت ایران نجس خواهد شد و این‌گونه جانبداری‌ها نتیجه عکس خواهد داد. ترحم و مردم‌دوستی به دور از این دولت‌ها است و این که ا کنون نسبت به ملت ایران یا برخی افراد در داخل کشور اظهار طرفداری می‌کنند هدف آن‌ها مشخص است و مردم هم این موضوع را متوجه می‌شوند. اگر اتحاد و روحیه استحکامی که انقلاب‌اسلامی به ملت داده است حفظ شود دشمنی دشمنان اثر نخواهد داشت و هیچ‌گاه نخواهند توانست به ملت ایران آسیب وارد کنند.[1]

رهبر انقلاب در روز میلاد حضرت علی(ع) در دیدار با گروه‌های مختلف مردمی درباره حوادث پس از انتخابات دو گروه را از یکدیگر تفکیک کردند. گروهی که به هر حال در این رقابت شکست خورده بود و از نتیجه ناراضی بود و از روی عصبانیت دست به اعتراض زد که اکثریت آن جمعیت را تشکیل می‌داد و گروهی از اغتشاشگران که با اهداف و سازماندهی خاص در این حوادث حضور می‌یافت. لذا ایشان با تأکید مجدد بر «درون خانوادگی» بودن

---

۱. «رهبر انقلاب: معیار عدل، عمل به قانون است»؛ روزنامه جمهوری *اسلامی*؛ دوشنبه ۸ تیر ۱۳۸۸؛ ش ۸٦٤۹.

این مسایل گفتند: «گاهی ممکن است این رقابت داخل خانواده به عصبانیت هم کشیده شود، اما این مسئله ربطی به بیگانگان ندارد. این که عده‌ای نامزد مورد نظرشان رأی نیاورد و احساس افسردگی و ناراحتی کنند طبیعی است و معنای این مسئله اغتشاشگری نیست. زیرا بر اساس نتیجه انتخابات اکثریت و اقلیتی در کشور است و قواعدی وجود دارد، بنابراین معرفی مردم ایران در رسانه‌های آمریکایی و اروپایی تحت سلطه صهیونیست‌ها به عنوان اغتشاشگر اهانت به ملت است. این دولت‌ها باید مراقب اظهارات و رفتار خصمانه خود باشند، زیرا ملت ایران عکس‌العمل نشان خواهد داد.

ما اظهارات و رفتارهای مداخله‌جویانه این دولت‌ها را محاسبه خواهیم کرد و قطعاً در آینده روابط جمهوری اسلامی ایران با آن‌ها تأثیر منفی خواهد داشت. اگر مسئولین جمهوری‌اسلامی با یکدیگر اختلافی هم داشته باشند در ایستادگی در مقابل دشمن و در حفظ استقلال کشور با یکدیگر یک کلام هستند و دشمن بداند که نخواهد توانست میان ملت ایران انشقاق ایجاد کند. تصور نکنید که اگر شما از یک جریانی به خیال خود دفاع کردید یا اسم برخی افراد را آوردید آن جریان به شما متمایل خواهد شد. ابداً چنین اتفاقی نخواهد افتاد، زیرا دروغگویی شما برای ملت ایران آشکار است و آنان می‌دانند که هدف شما ایجاد بدبینی میان مردم و نخبگان و ادامه کینه‌ورزی نسبت به نظام اسلامی است.» البته رهبر انقلاب وجود برخی گروه‌های معدودی که با قدرت‌های بیگانه همراهی دارند را منتفی نمی‌دانند و می‌گویند: «چنین دنباله‌هایی همواره در سال‌های گذشته نیز وجود داشته‌اند، اما این افراد بدانند که دشمنان و گرگ‌های درنده از این دنباله‌ها تا آن‌جا که منافعشان اقتضا کند استفاده و بعد این افراد را همچون دستمالی به گوشه‌ای پرت خواهند کرد. این معدود دنباله‌های فریب خورده علامت‌های غلطی می‌دهند که دشمنان نیز فریب این علامت‌ها را می‌خورند، اما مردم و نخبگان و همه جناح‌ها باید مراقب باشند تا دوست و دشمن را اشتباه نگیرند و رفتاری را که باید با دشمن داشته باشند با دوست انجام ندهند. نظام اسلامی بر اساس وظیفه خود با کسانی که زندگی و آسایش مردم را بر هم می‌زنند و جوان‌ها را تهدید می‌کنند، برخورد خواهد کرد، اما مبادا دشمن را با دوست اشتباه بگیریم و دوست را به خاطر یک خطا دشمن به حساب بیاوریم. از آن طرف عده‌ای هم باید مراقب باشند تا دشمن معاند را دوست تصور نکنند و فریب حرف‌های او را نخورند.»[۱]

---

۱. «دوست را به خاطر یک خطا دشمن به حساب نیاوریم»؛ روزنامه *جمهوری اسلامی*؛ سه‌شنبه ۱۶ تیر ۱۳۸۸؛ ش ۸۶۵۵

چنان که در مطالب و مواضع گذشته رهبری به وضوح می‌توان دریافت کرد مهمترین راهبرد ایشان برای عبور از فتنه تأکید بر عناصر «قانون‌مداری»، «جلوگیری از ریزش نیروهای انقلاب» و «هشدار به خواص سیاسی برای کنار گذاشتن اختلاف‌ها» است. البته با وجود رفتار رادیکالیستی برخی خواص سیاسی و گروه‌های همسو با آن‌ها، پیشبرد راهبردهای سه‌گانه فوق نیاز به صبر و حوصله مضاعفی داشت تا نتایج خود را در ماه‌های بعدی نشان دهد. چنان که تحولات بعدی نیز بر این واقعیت دلالت می‌کنند.

در این میان رهبر انقلاب از خواص و نخبگان سیاسی نیز می‌خواهند که مصلحت‌های شخصی را کنار بگذارند و به جای سکوت درباره واقعیت‌های انتخاباتی به آگاهی بخشی به جامعه بپردازند.

ایشان در روز بعثت رسول اکرم(ص) در دیدار با مردم خطاب به نخبگان جامعه می‌گویند: نخبگان هوشیار باشند، زیرا هرگونه حرف، تحلیل و اقدام آنان که موجب بر هم خوردن امنیت جامعه شود حرکت در خلاف مسیر ملت ایران است. همه باید مراقب گفتار و مواضع و حتی نگفتن‌های خود باشند، زیرا نگفتن مسایلی که باید گفت عمل نکردن به وظیفه است و گفتن مسایلی که نباید گفت عمل کردن بر خلاف وظیفه است. نخبگان مراقب باشند زیرا در امتحان عظیمی قرار گرفته‌اند و موفق نشدن در این امتحان تنها مردود شدن نیست، بلکه موجب سقوط آنان خواهد شد. تنها راه رهایی از چنین سرنوشتی ملاک قرار دادن خرد و عقلانیت است. البته عقلانیت، این سیاسی‌کاری‌های متعارف نیست، زیرا سیاسی بازی‌ها خلاف عقل است و کسانی که سیاسی کاری را اقدام عقلایی می‌دانند اشتباه می‌کنند.»[1]

گرچه برخی خواص سیاسی در این آزمایش تاریخی مردود شدند و رهبر انقلاب نیز در مراسم تنفیذ ریاست‌جمهوری دهم به آن اشاره کردند، اما فتنه‌های پس از انتخابات نتوانست خللی در رویه مردم‌سالاری سه دهه گذشته ایجاد کند و با انجام مراسم تنفیذ رویکرد قانون‌مدارانه به پیروزی رسید و آرای اکثریت قربانی زیاده‌خواهی برخی خواص سیاسی و به تعبیر دیگر «اشرافیت مدرن» نشد.

رهبر معظم انقلاب در حکم تنفیذ رئیس‌جمهور در تبیین آرای به دست آمده چنین می‌نویسند: «رأی قاطع و بی‌سابقه مردم به رئیس‌جمهور منتخب و محترم، رأی به ویژگی‌هایی است که کارنامه چهار سال دولت نهم بدانها زینت یافته است و سمت و سوی گرایش‌های

---

۱. نخبگان مراقب باشند، زیرا در امتحان عظیمی قرار گرفته‌اند»؛ روزنامه جمهوری *اسلامی*؛ سه‌شنبه ۳۰ تیر ۱۳۸۸؛ ش ۸۶۶۶

اکثریت بی‌چون و چرای ملت را آشکار می‌سازد. این رأی به گفتمان پر برکت و عزت‌مدار انقلاب اسلامی است؛ رأی به استکبارستیزی و ایستادگی شجاعانه در برابر سلطه‌طلبان بین‌المللی است؛ رأی به مبارزه با فقر و فساد و تبعیض و مبارزه با اشرافی‌گری است؛ رأی به ساده‌زیستی و نزدیکی به مردم و غمگساری از ضعیفان و مستضعفان است؛ رأی به کار و تلاش بی‌وقفه و خستگی‌ناپذیر است.»

رهبر انقلاب همچنین در سخنرانی خویش در روز تنفیذ با توصیه به پندگیری از حوادث پس از انتخابات گفتند: «حوادث انتخابات جداً به ما هشدار داد که دشمن همیشه در کمین است و غفلت از ضربات احتمالی او حتی در بهترین شرایط بسیار خطرناک است... دشمنان در این خیال نباشند که با تقلید مغلوط از حضور عظیم مردم در انقلاب پر شکوه ۱۳۵۷ و کاریکاتوری از آن حرکت عظیم می‌توانند به نظام اسلامی ضربه بزنند، زیرا این نظام مقتدر و ریشه‌دار با این کارها شکست نخواهد خورد.» ایشان ایمان و هوشیاری ملت را مانع موفقیت دشمن دانستند و با اشاره به وجود نمونه‌هایی از سوءاستفاده از عقاید دینی مردم در تاریخ ایران تأکید کردند: «با مسجد ضرار و تقلید از امام بزرگواری که از عمق دل و جان غرق قرآن بود، نمی‌توان این مردم آگاه را فریب داد.»

رهبر معظم انقلاب با اشاره به علاقه‌مندان فراوان رئیس‌جمهور خاطرنشان کردند: «به موازات علاقه‌مندان دو دسته دیگر هستند که باید مورد توجه و محاسبه قرار گیرند؛ مخالفان عصبانی و زخم خورده که در چهار سال آینده به معارضه با دولت ادامه می‌دهند و منتقدانی که با نظام و رئیس‌جمهور دشمنی ندارند و باید دیدگاه‌ها و نظرات آنان را مورد توجه قرار داد و من امیدوارم این‌گونه عمل شود.»

ایشان همچنین با تأکید بر ضرورت کمک و حمایت از کسانی که در حوادث انتخابات آسیب‌های جانی، مالی و احیاناً آسیب‌های حیثیتی و آبرویی دیده‌اند افزودند: «باید از آسیب‌دیدگان حمایت کرد و آسیب‌زنندگان را هر کسی باشند شناسایی کرد و مورد مؤاخذه قرار داد.»[1]

رهبر معظم انقلاب همچنین در ٤ شهریور ۱۳۸۸ در دیدار با دانشجویان و نخبگان علمی تأکید کردند که در حادثه کوی دانشگاه تخلفات بزرگی انجام شد که پرونده ویژه‌ای برای آن تشکیل شد تا مجرمان بدون توجه به وابستگی سازمانی به مجازات برسند. کار تبلیغاتی لازم

---

۱. «اعتماد مردم سرمایه اصلی نظام است»؛ روزنامه *جمهوری اسلامی*؛ سه‌شنبه ۱۳ مرداد ۱۳۸۸؛ ش ۸۶۷۸

نیست، اما از اولین روزها دستور اکید داده شد که ضمن مراقبت و دقت لازم با این‌گونه مسایل برخورد قاطع شود.

ایشان با تشکر و تقدیر از خدمات پلیس و بسیج گفتند: «این خدمات بزرگ نباید موجب رسیدگی نکردن به برخی جرائم شود و اگر کسی با وابستگی به هر کدام از این سازمان‌ها تخلف و جرمی مرتکب شده باید کاملاً رسیدگی شود.»

ایشان با تأکید بر رسیدگی به آسیب‌دیدگان در مسئله کهریزک افزودند: «البته اینگونه مسایل نباید با مسئله اصلی بعد از انتخابات خلط مبحث شود. عده‌ای ظلم بزرگی را که پس از انتخابات به مردم و نظام اسلامی شد و هتک آبروی نظام در مقابل ملت‌ها را نادیده می‌گیرند و مسئله کهریزک یا کوی دانشگاه را قضیه اصلی قلمداد می‌کنند، اما این نگاه خود یک ظلم آشکار است. نظام اسلامی با پیشرفت‌های متعدد سال‌های اخیر در مرحله‌ای عالی از امتیاز و آبروی منطقه‌ای و جهانی قرار داشت و مشارکت ۸۵ درصدی و پر شکوه ملت بر این موقعیت می‌افزود، اما ناگهان حرکتی برای نابود کردن این حادثه افتخارآمیز صورت گرفت که به اعتقاد من از قبل طراحی شده بود. من پیش‌قراولان حوادث اخیر را به دست‌نشاندگی بیگانگان از جمله آمریکا و انگلیس متهم نمی‌کنم، چرا که این موضوع برایم ثابت نشده است، اما تردیدی وجود ندارد که این جریان، چه مسئولان و پیش‌قراولان آن بدانند و چه ندانند، جریان حساب شده بود. البته طراحان این جریان یقین نداشتند که طرح آن‌ها اجرایی می‌شود، اما تحرکات بعضی افراد پس از انتخابات آن‌ها را امیدوار کرد به گونه‌ای که طراحان اصلی با گسیل همه وسایل و امکانات رسانه‌ای و الکترونیکی خود به میدان حضور خود و عواملشان را در صحنه تشدید کردند. طراحان حوادث اخیر صحنه گردانانی دارند و صحنه‌گردانان دیگری نیز پیدا می‌کنند. البته همه تحرکات و تحریکات آنان به فضل الهی شکست خواهد خورد، اما هوشیاری و بیداری آحاد مردم به ویژه جوانان ضرر و زیان این‌گونه تحرکات و جریان‌ها را کاهش می‌دهد. اصل حوادث خیلی خلاف انتظار نبود، اما اشخاصی که وارد صحنه شدند خلاف انتظار ما بود.»

رهبر معظم انقلاب در بخش دیگری از این سخنرانی درباره حمایت‌های اصولی خویش از دولت و رئیس‌جمهور گفتند: «دولت کنونی و رئیس‌جمهور محترم مثل همه انسان‌ها دارای نقاط ضعف و قوت هستند و بنده فقط از نقاط قوت حمایت می‌کنم و هر کس دیگری نیز این گرایش، تحرک و جدیت را از خود نشان دهد مورد حمایت من خواهد بود. تأکید بر نقاط ضعف به سیاه‌نمایی و ناامیدی می‌انجامد ضمن این که موضع‌گیری علنی در مقابل نقاط

ضعف بسیاری از مواقع به حل مشکل کمکی نمی‌کند، بنابراین و بر اساس منطق فقط هنگامی که چاره دیگری نباشد باید در مقابل ضعف موضع علنی گرفت.»[1]

رهبر معظم انقلاب در دیدار با اعضای مجلس خبرگان رهبری در آغاز مهر ۱۳۸۸ با اشاره به تلاش اهل فتنه در دوران‌های مختلف برای القای ترس و انفعال از آن‌ها در میان مردم و به ویژه خواص افزودند: «نخبگان و خواص باید در فتنه با بصیرت به روشنگری جامعه بپردازند و بسیار مراقب باشند، زیرا برخی اوقات سکوت و کنار کشیدن آنان کمک به فتنه است... این توطئه به فضل الهی شکست خورد و تیر دشمن به سمت خودش کمانه زد. انقلاب اسلامی ایران بعد از گذشت سی سال اکنون بسیار قوی و مستحکم است و انسان دست قدرت الهی را نیز مشاهده می‌کند، اما تفضل الهی تا زمانی است که همه خالصانه در خدمت انقلاب و اهداف آن باشیم و از هیچ تلاشی در این مسیر دریغ نکنیم.»[2]

رهبر معظم انقلاب در دیدار با برخی نخبگان کشور در تبیین برخی علل شکل‌گیری اغتشاشات پس از انتخابات گفتند: «بحث منطقی، جوگیر نشدن و بی‌توجهی به تشویق‌ها یا تعریض‌های دشمنان، شنیدن سخنان مختلف، آزادانه فکر کردن و برگزیدن بهترین سخنان مبنای پیشرفت حقیقی و عناصر آزادی واقعی است. اگر غیر از این شد باید منتظر حوادث و آشفتگی‌ها بود، همانگونه که جنجال قبل از انتخابات به جنجال بعد از انتخابات منجر شد، به خصوص وقتی که دست بیگانه هم در مسایل دخالت کرد. البته اگر صدا و سیما می‌توانست واقعیات و پیشرفت‌های کشور را به طور کامل به درستی و با هنرمندی منعکس کند، امید نسل جوان به آینده و خشنودی و سرافرازی مردم به مراتب بیش از وضع فعلی بود، اما به هر حال در انتقاد از هر مسئله و دستگاهی باید انصاف را هم در نظر گرفت.»

ایشان در این سخنرانی زیر سئوال بردن اصل انتخابات را بزرگ‌ترین جرم خواندند و با انتقاد از بی‌توجهی برخی به این جرم افزودند: «همان فردای انتخابات عده‌ای بدون دلیل و استدلال آن انتخابات عظیم را دروغ خواندند، آیا این جرم کمی است؟ دشمن هم از این بی‌انصافی حداکثر استفاده را کرد و در داخل هم عده‌ای که از اول با نظام اسلامی موافق نبودند با توجه به صحنه‌گردانی و میدان‌داری برخی از عناصر خود نظام، فرصت را مغتنم شمردند و آن حوادث پیش آمد. در همان ساعات اول به آن‌ها پیغام خصوصی دادم که شما در حال شروع برخی مسایل هستید، اما دیگران از آن‌ها سوءاستفاده می‌کنند و شما نمی‌توانید

---

۱. «رهبر انقلاب در دیدار با دانشجویان ...»؛ روزنامه جمهوری *اسلامی*؛ پنج‌شنبه ۵ شهریور ۱۳۸۸؛ ش ۸۶۹۸.
۲. «همه باید در جهت تقویت وحدت تلاش کنند»؛ روزنامه جمهوری *اسلامی*؛ شنبه ٤ مهر ۱۳۸۸؛ ش ۸۷۲۲.

ماجرا را کنترل کنید و همان طور هم شد. در حالی که کسانی که وارد عرصه سیاست می‌شوند باید مثل شطرنج‌باز ماهر حرکات و تغییرات بعدی عرصه را نیز محاسبه و پیش‌بینی کنند. ابتدا پیغام خصوصی و نصیحت لازم داده شد، اما وقتی انسان ناچار می‌شود برخی مسایل را علناً نیز ابراز می‌کند.»

انقلاب همچنین مواجهه کردن مجموعه‌ای از مردم با نظام و کشور را آن هم در حالی که این مجموعه صادقانه و بدون سوءنیت وارد میدان انتخابات شده بودند را خلافی بزرگ دانستند.[۱] در میان سخنرانی‌های متعدد رهبر معظم انقلاب درباره حوادث پس از انتخابات به نظر می‌رسد یکی از نقاط عطف این سخنرانی‌ها که از شیوایی و لحن گیرا و بی‌نظیری برخوردار بود که حتی دلسوزی ایشان را نسبت به جریانی نشان می‌داد که دردسرهای فراوانی را برای کشور و مردم ایجاد کرده بود، سخنرانی ۲۲ آذر باشد. این سخنرانی پس از آن صورت گرفت که خشم ایرانیان علیه رادیکالیسم سبز به دلیل رفتاری که در روز ۱۶ آذر در اهانت به تصویر امام خمینی(ره) انجام داده بودند سراسر کشور را فرا گرفته بود و تجمعات و تظاهرات گسترده‌ای علیه آنان بر پا بود. در واقع جو سنگین تازه‌ای علیه رهبران رادیکالیسم سبز آغاز شده بود، جوی که در ۹ دی به طوفانی ملی تبدیل شد.

ایشان در این سخنرانی که با لحنی پدرانه همراه بود از اعتقاد نظام اسلامی به «جذب حداکثری» سخن گفتند و پرسیدند اما چرا برخی خود اصرار دارند که طرد شوند. ایشان در سخنرانی ۲۲ آذر که در جمع کثیری از روحانیان صورت گرفت ضمن تشکر از حضور آگاهانه و زنجیروار مردم در اعلام نارضایتی خود از حوادث به وجود آمده و به ویژه در موضع اخیر گفتند: «این بنای استوار که هندسه آن الهی است و بنای آن هم با دست یک مرد الهی پایه‌ریزی شده و بقای آن نیز به پشتوانه یک ملت الهی است استوار خواهد ماند و مخالفان آن به اهداف خود نخواهند رسید. این اهانت بزرگ نتیجه آن قانون‌شکنی‌ها و دل‌خوش کردن به تشویق‌های رسانه‌های بیگانه بود و حالا که این خطاها و کارهای اشتباه انجام شد برای پنهان کردن آن به فلسفه‌بافی و استدلال تراشی روی آورده‌اند.»

معظم‌له اینگونه فلسفه‌بافی‌های بعد از خطاهای مکرر را عامل اصلی فتنه و غبارآلود شدن فضا دانستند و تأکید کردند:

عده‌ای با شعار طرفداری از قانون، عمل خلاف قانون انجام می‌دهند، این عده شعار

---

۱. «دیدار نخبگان علمی کشور با رهبر معظم انقلاب»؛ روزنامه جمهوری *اسلامی*؛ پنج‌شنبه ۷ آبان ۱۳۸۸؛ ش ۸۷۴۹

طرفداری از امام می‌دهند، اما کاری می‌کنند که نسبت به امام(ره) چنین گناه بزرگی انجام شود و دشمنان با خوشحالی بر اساس این اقدامات تحلیل کنند و بعد هم بر ضد مصالح ملی و ملت ایران تصمیم بگیرند. مشکل اصلی همین حرف‌ها و عمل‌های فریبکارانه و غبارآلودگی فضا است. آن کسی که برای اسلام، انقلاب و امام کار می‌کند به محض این که ببیند حرف و حرکت او موجب ایجاد جهت‌گیری بر ضد اصول شده بلافاصله متنبه می‌شود و مسیر خود را اصلاح می‌کند، اما چرا این آقایان متنبه نمی‌شوند. وقتی از اصلی‌ترین شعار جمهوری اسلامی یعنی «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی»، «اسلام» آن حذف می‌شود آقایان باید به خود بیایند و بفهمند که راه غلطی را می‌روند. وقتی در روز قدس که اساس آن برای دفاع از فلسطین و مقابله با رژیم صهیونیستی است به نفع رژیم غاصب و بر ضد فلسطین شعار داده می‌شود، باید متنبه شوند و تبری خود را از این جریان اعلام کنند. چرا هنگامی که سران ظلم و استکبار که مظهر آن آمریکا، فرانسه و انگلیس است از آن‌ها حمایت می‌کنند، متنبه نمی‌شوند. چرا هنگامی که افراد فاسد فراری و سلطنت‌طلب و توده‌ای از آن‌ها حمایت می‌کنند به خود نمی‌آیند و متوجه نمی‌شوند که مسیر آن‌ها غلط و اشتباه است. چشم خود را باز کنید و از این جریان تبری بجوئید. آیا می‌شود به بهانه عقلانیت این حقایق روشن را نادیده گرفت. نادیده گرفتن این حقایق درست نقطه مقابل عقل است. عقل حکم می‌کند در قضیه اهانت به امام(ره) به جای آن که منکر اصل قضیه شوید اهانت را محکوم کنید و بالاتر از آن به حقیقت و عمق این اقدام پی ببرید و متوجه شوید که دشمن کجا را هدف گرفته و به دنبال چیست؟ این برادران سابق ما که اسم و رسم خود را مدیون انقلاب‌اسلامی هستند چرا به خود نمی‌آیند و چرا نمی‌بینند که دشمنان انقلاب و امام چگونه از سخنان و اقدامات آنان خوشحالند و کف و سوت می‌زنند و عکس آنان را سر دست گرفته‌اند. پای‌بندی به قانون اقتضا می‌کند که اگر رئیس‌جمهور منتخب را هم قبول نداشته باشیم، اما در مقابل قانون خاضع باشیم و به آن احترام بگذاریم. این مسایل باید برای همه ما عبرت باشد، البته من همانگونه که در نماز جمعه گفتم قائل به جذب حداکثری و دفع حداقلی هستم، ولی برخی افراد ظاهراً خودشان اصرار بر فاصله گرفتن از نظام و طرد شدن دارند.[۱]

---

۱. «سخنان رهبر انقلاب در آستانه ماه محرم»؛ روزنامه جمهوری *اسلامی*؛ دوشنبه ۲۳ آذر ۱۳۸۸؛ ش ۸۷۸۵

به هر حال اصرار جریان فتنه بر تداوم مسیر اشتباهی که در پیش گرفته بود حوادث غمبار روز عاشورا در ٦ دی را در پی داشت. این وضعیت که از چند هفته پیش خشم عمومی علیه رادیکالیسم سبز را در پی داشت در روز ۹ دی به اوج خود رسید و طوفانی سراسری تولید کرد که حتی در روستاهای کوچک کشور نیز به برگزاری تظاهرات علیه جریان فتنه منجر شد. در واقع نتیجه چندین ماه صبوری و تحمل کردن این جریان افراطی به آن‌جا انجامید که در رفتارهای رادیکالیستی و غیرعقلانی ماهیت اصلی حرکت خود را نشان دادند و منجر به قیام ۹ دی شدند. با خلق این حادثه از سوی گروه‌های مختلف جامعه و با آرای مختلف، رهبر معظم انقلاب آن را «حادثه‌ای بزرگ» و «ماندگار در تاریخ» نامیدند که نتیجه هوشیاری مردم بوده است. ایشان بیداری و حضور مردم را عامل اصلی حفظ انقلاب‌اسلامی و کشور و علت وحشت سران استکبار از حمله به ملت ایران دانستند و افزودند: «برخلاف تبلیغات رسانه‌ای مشکل اصلی دشمنان این سرزمین بصیرت ملت و غیرت دینی جوانان کشور است.»[1]

لذا با تداوم این وضعیت روز انقلاب‌اسلامی روز شکست انقلاب مخملی در ۲۲ بهمن ۱۳۸۸ شد. جریان ضد انقلاب که پس از شکست‌های سیاسی ایام گذشته برای فتح ۲۲ بهمن و روز انقلاب‌اسلامی تمام تلاش خود را به کار گرفت، شکست نهایی خود را پس از هشت ماه فتنه‌سازی مشاهده کرد. روز ۲۲ بهمن ۱۳۸۸ و جشن پیروزی انقلاب اسلامی با شکوه همیشگی برگزار شد و اثری از رادیکالیسم سبز در این صحنه عزم ملی مشاهده نشد.

رهبر انقلاب نیز در پیام به مردم چنین نوشتند:

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. ملت عظیم‌الشأن و شگفتی آفرین ایران! خسته مباد گام‌های استوارتان، سر بلند باد پرچم همت و آزادگی‌تان، درود خدا بر عزم راسخ و بصیرت بی‌همتایتان که همیشه در لحظه نیاز، صحنه رویارویی با بددلان و بدخواهان را عرصه پیروزی حق می‌سازد و نمایشگاهی از عزت و عظمت می‌آراید و سپاسی از ژرفای دل و جان، آفریننده هستی را که دست قدرت خود را در عزم و ایمان و بصیرت شما نمایان ساخت و در سی‌ویکمین سالروز تولد جمهوری اسلامی، نیرومندی و سرزندگی این نظام را که بر ایمان و اعتماد به نفس ملتی کهن تکیه زده است، بیش از همیشه به رخ دشمنان کشید. آیا سی و یک سال آزمون و خطای چند دولت متکبر و زورگو کافی نیست که آنان را از خواب غفلت بیدار کند و بیهودگی تلاش برای سیطره بر ایران اسلامی را به

---

۱. «دیدار پرشور هزاران نفر از مردم قم با رهبر انقلاب»؛ روزنامه جمهوری *اسلامی*؛ ۲۰ دی ۱۳۸۸.

آنان تفهیم نماید؟ آیا حضور دهها میلیون انسان بصیر و پرانگیزه در جشن ۳۱ سالگی انقلاب کافی نیست که معاندان و فریب‌خوردگان داخلی را که گاه ریاکارانه دم از «مردم» می‌زنند، به خود آورد و راه و خواست مردم را که همان صراط مستقیم ایران اسلام ناب محمدی صلی‌الله‌علیه و آله و راه امام بزرگوار است، به آنان نشان دهد؟ دوستان و دشمنان ملت ایران بدانند که این ملت، راه خود را شناخته و تصمیم خود را گرفته است و برای رسیدن به قله پیشرفت و سعادت با تکیه به خدا و اعتماد به قدرتی که خداوند به او بخشیده است هر مانعی را از سر راه برخواهد داشت. کمک و توفیق الهی یار این ملت و دعای حضرت بقیه‌الله ارواحنا له فداه پشتیبان آنان باد. سیدعلی خامنه‌ای، ۲۲ بهمن ۱۳۸۸.

نتیجه

برای شناخت راهبرد رهبر معظم انقلاب در مسائل مربوط به انتخابات باید آن را به دو دوره پیش و پس از انتخابات تقسیم کرد. در دوره پیش از انتخابات راهبرد اصلی ایشان فراهم‌سازی مشارکت گسترده مردم در انتخابات بود. ایشان در سفر به مشهد و سنندج درباره اولویت داشتن نفس حضور و مشارکت گسترده مردم سخن گفتند و اینکه چه کسی به مقام ریاست‌جمهوری دست یابد را در اولویت دوم دانستند. در انتخاب رئیس‌جمهور «اصلح» نیز تلاش ایشان آن بود که با ارائه تحلیل از وضعیت کنونی کشور و جهان ویژگی‌های رئیس‌جمهور اصلح را برای پیشبرد سریع‌تر کشور معرفی کنند. ویژگی‌های رئیس‌جمهور اصلح در شرایط کنونی آنچنان که رهبری معرفی کردند در دو ویژگی عمده خلاصه می‌شد: **قاطعیت در برابر نظام سلطه و خضوع و رسیدگی مضاعف به جامعه خویش.**

گرچه گمانه‌زنی‌هایی درباره اینکه رهبری چه فردی را اصلح می‌دانند در برخی محافل وجود داشت، اما ایشان به صراحت بیان می‌کردند که در این باره به کسی سخن نگفته و توصیه‌ای نکرده‌اند. در واقع حمایت‌های رهبر انقلاب از دولت نهم در طول سال‌های گذشته و مواضع ایشان علیه سیاه‌نمایی‌هایی که از سوی رسانه‌های مخالف دولت صورت می‌گرفت که تلاش داشتند اوضاع کشور را بحرانی و دولت را به نادرست دچار «بحران کارآمدی» نشان دهند، همگی موجب می‌شدند که گفته شود ایشان به یکی از نامزدهای انتخاباتی تمایل بیشتری دارند. با وجود این، رویکرد رهبر انقلاب در پیش از انتخابات به گونه‌ای بود که در عین وجود چنین گمانه‌زنی‌هایی، تحولات به گونه‌ای پیش برود که **شرایط برابری برای**

رقابت میان نامزدهای انتخاباتی فراهم شود و جامعه نیز آزادانه فرد موردنظر خود را بیابد. در واقع، از درون این رویکرد بود که یک رقابت سنگین و پرشور و هیجان در انتخابات ۸۸ پدید آمد. در دوره پیش از انتخابات، ایشان به تبلیغات منفی جبهه دوم خرداد که همسو با رسانه‌های بیگانه به شایعه **«تقلب در انتخابات» می‌پرداختند، هشدار می‌دهند.** جبهه دوم خرداد با دو هدف «مظلوم‌نمایی» برای پیش از انتخابات و هدف «اردوکشی خیابانی» برای پس از انتخابات به این سیاست روی آورد. اما پیام رهبری به ایشان آن بود که اتخاذ رویکرد تخریبی نه به رأی‌آوری کسی می‌انجامد و نه به نفع انقلاب و نظام جمهوری اسلامی است.

پس از انتخابات نیز گرچه معلوم بود که جبهه دوم خرداد به رغم آگاهی از سلامت انتخابات، از پذیرش شکست می‌گریزد، اما رهبر انقلاب تلاش کردند که از تمام روش‌های قانونی استفاده شود، تا اگر کسی در آن میان کوچک‌ترین تردیدی درباره نتیجه اعلام شده دارد، آن را برطرف کند. مهمترین رویکرد رهبر انقلاب پس از انتخابات که منجر به شکست شورش‌های جبهه دوم خرداد شد، ایستادگی بر روی «قانون‌گرایی» بود. ایشان بارها **قانون را فصل‌الخطاب اعلام کردند و با صبر و شجاعت بر سر آن ایستادند.** در روزهایی که رهبران فتنه به دلیل آشوب‌آفرینی گمان می‌کردند می‌توانند به روش‌های آنارشیستی از انقلاب امتیاز بگیرند، **کوتاه نیامدن رهبر معظم انقلاب در برابر مطالبات فراقانونی آنان در نهایت ثبات و جمهوریت هر دو را به ارمغان آورد.**

موافقت با تمدید زمان شکایت و بازشماری ۱۰ درصد صندوق‌های رأی نمونه‌هایی از انعطاف رهبری و جمهوری اسلامی در برابر فتنه‌گران بود، تا زمان از دست نرفته دست از لجاجت و کینه‌توزی بردارند. شیوه رهبر انقلاب چنان که بارها نیز اشاره کرده‌اند و حتی از آغاز انقلاب نیز بر آن بوده‌اند، حرکت به سوی **«جذب حداکثری»** و **«دفع حداقلی»** به منظور جلوگیری از ریزش نیروهای انقلاب بوده است.

رهبر انقلاب در ۲۹ خرداد ۱۳۸۸ در خطبه‌های نماز جمعه با ارائه بیان دقیقی از وضعیت کنونی کشور و مسائل مربوط به انتخابات، به لحاظ منطقی و شرعی با جریانی که کشور را به آشوب کشید **اتمام حجت کردند.** ایشان به رغم مسائل پیش آمده در آشوب ۲۵ خرداد راه بازگشت را بازگذاشتند. در واقع رهبری در سخنرانی‌های پس از انتخابات واقعیت را به وضوح توصیف کردند و راههای برون‌رفت از آن وضعیت را هم ارائه کردند. گام بعدی صبر و بردباری بود که آیا جریان فتنه به سوی حقیقت و بازگویی واقعیت‌ها و اظهار پشیمانی از عملکرد گذشته خود بازمی‌گردد یا همچنان عنود و لجوج به رفتار نادرست خویش ادامه

می‌دهد. اگر بازمی‌گشت، که معقول‌ترین انتخاب بود، از گسترش فتنه جلوگیری می‌شد و جامعه و انقلاب کمتر آسیب می‌دید، اما اگر بازنمی‌گشت، این رویکرد لجوجانه در نهایت به رسوایی بیشتر آنها منجر می‌شد. یعنی همانطور که در قیام ۹ دی مشاهده شد. به این اعتبار، رهبر انقلاب با رعایت اخلاق و سیاست طریقی را برگزیدند که در هر صورت به موفقیت منتهی می‌شد و شکست جریان فتنه را مسجل می‌کرد.

رهبر معظم انقلاب همانطور که ایستادگی قاطع در برابر سران فتنه را پیش گرفتند، درباره فریب‌خوردگان این حوادث مماشات و گذشت را برگزیدند. **آزادی قریب به اتفاق بازداشت‌شدگان آشوب‌های خیابانی و دستور برخورد با مأموران متخلف و دستور تعطیلی کهریزک نمونه‌هایی از این رفتار رهبری به شمار می‌آید.**

گزیده آن که عبور از بحران پس از انتخابات ریاست جمهوری بدون رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای ممکن نبود. عبور از این فتنه سنگین و پیچیده نیاز به مؤلفه‌هایی نظیر ایمان، صبر، بصیرت و شجاعت داشت تا در برابر آنچه که رخ می‌دهد بهترین تصمیم اتخاذ شود و در اجرای آن تردیدی وجود نداشته باشد و شجاعانه تا رسیدن به نتیجه، بردباری شود. شناخت دقیق و پرداخت مبسوط به شیوه‌های رهبری انجام شده برای عبور از فتنه در این گفتار ممکن نیست. مهم‌ترین مانع در این طریق حجاب زمان است. زمانی می‌توان ابعاد گوناگون این فتنه و ظرایف رهبری انجام شده برای اداره کشور را فهم کرد که دست کم سالها از آن گذشته باشد.

سخن پایانی

انتخابات دهم ریاست‌جمهوری و حوادث پس از آن نشان داد که دستیابی به مردم‌سالاری و جمهوریت کار ساده‌ای نیست و برای حفظ این دستاورد مهم انقلاب باید هوشیاری بیشتری داشت. سر دادن شعارهای دمکراتیک در کتاب‌ها و سخنرانی‌ها بسیار ساده‌تر از پای‌بندی به آن در عمل است. در جهان امروز پذیرش نظام‌های انتخاباتی و رجوع به آرای عمومی جامعه از مقبولات بشری است، اما این امر پسندیده در عمل با دو مانع مواجه می‌شود: الف. عدم فراگیری فرهنگ سیاسی متناسب با مردم‌سالاری در سطوح مختلف جامعه، ب. ایستادگی و زیاده‌خواهی طبقه ممتاز یعنی همان اشرافیت و آریستوکرات‌های گذشته که خود را در پوشش «نخبگان اقتصادی» و «نخبگان سیاسی» جا کرده‌اند و این بار با نام دیگری وارد میدان شده‌اند و با استفاده از رسانه‌ها تلاش کرده‌اند افزون‌خواهی خویش را در عباراتی عامه‌پسند و پوششی متفاوت عرضه کنند.

اما وقوع انقلاب اسلامی و برگزاری ۳۰ انتخابات متفاوت در طول ۳۰ سال گذشته، فرهنگ سیاسی متناسب با دمکراسی و مردم‌سالاری را در ایران تقویت کرده است. ایرانیان در طول سه دهه گذشته یکسره تمرین دمکراسی کرده‌اند و با فرهنگ مردم‌سالاری دینی خو گرفته‌اند. به لطف انقلاب اسلامی و با رهبری امام خمینی(ره) انتخابات در ایران پدیده‌ای طبیعی تلقی می‌شود که اتفاقاً نبودن آن غیرطبیعی جلوه می‌کند. دستیابی به این مرحله در فرایند سیاسی جامعه ایران را نباید دست‌کم گرفت.

این ثمره انقلاب اسلامی نه به سادگی به دست آمده است و نه به سادگی قابل دوام بود.

از آغاز انقلاب مقاومت‌های فراوانی به ویژه از سوی نظام سلطه در مقابل انقلاب اسلامی (که جنگ رژیم بعثی در طول ۸ سال یکی از نمونه‌های آن است) صورت گرفت که اگر در هر کدام از این دست‌اندازی‌های تاریخی پیش آمده در مسیر انقلاب و مردم‌سالاری، عزم رهبران انقلاب برای نهادینه‌سازی مردم‌سالاری دینی نبود، از سرنوشت آن هم خبری نبود. اصرار رهبران انقلاب در طول سه دهه گذشته برای برگزاری باشکوه انتخابات و همراهی جامعه با رهبران خود که ایران را در تراز برترین کشورهای دارای دمکراسی قرار داده است، به تدریج به گسترش فرهنگ سیاسی دمکراتیک در جامعه انجامید. البته از نوع دینی آن و نه از جنس غیردینی و سکولار که در جوامع غربی مشاهده می‌شود.

چنان که تاریخ ایران پس از مشروطه نیز نشان می‌دهد، دستیابی به این مرحله از تاریخ ایران بدون حضور رهبری دینی امکان تحقق نداشت. در ایران هیچ تحول اجتماعی عمیق و مناسبی بدون همراهی مرجعیت و علمای دینی که خاستگاه عمیق تاریخی در فرهنگ ایران دارند، ممکن نیست. اگر رهبری امام خمینی(ره) به عنوان یک چهره برجسته در مرجعیت دینی در طول دهه‌های گذشته جامعه را به سمت مردم‌سالاری و جمهوریت هدایت نمی‌کرد، این خواست مهم از توان تمام نیروهای اجتماعی و از جمله روشنفکران خارج بود. روشنفکران گرچه توانسته‌اند پیوند فکری با بخش‌هایی از جامعه برقرار کنند اما از ایجاد پایگاه مردمی ناتوانند.

مردم ایران در تاریخ معاصر نشان داده‌اند تنها پوینده راهی هستند که راهبری آن را علما و مراجع عهده‌دار باشند و در هیچ مقطعی بدون علما از روشنفکران و اندیشه‌های آنان حمایت نکرده‌اند. با وجود این واقعیت روشن، روشنفکران غرب‌مدار ایرانی نمی‌خواهند آن را بپذیرند. به همین دلیل هم است که به رغم تلاش یک صد ساله آنها برای دستیابی به توسعه سیاسی در مواردی به لوازم آن ملتزم نبوده‌اند، برای نمونه می‌توان به انحلال مجلس توسط دکتر مصدق اشاره کرد. در واقع دو کتاب مهم جلال آل‌احمد، یعنی کتاب‌های «غرب‌زدگی» و «خدمت و خیانت روشنفکران» محصول همین فضا و رویکرد روشنفکری است. اگر روشنفکران نسل اول و افرادی نظیر ملکم‌خان، آقاخان کرمانی، مستشارالدوله و طالبوف خشت نخست این بنا را با تندروی وافراط بنا نمی‌کردند، شاید صفحات سرنوشت روشنفکری به شکل دیگری رقم می‌خورد. در واقع در صدر مشروطه این نیروی اجتماعی تازه از راه نرسیده تلاش کرد مهم‌ترین نهاد مدنی ایران را، که آن را رقیب خود می‌دانست، از میدان به در کند. مشروطه نماد آغاز «بیداری ایرانیان» در تاریخ معاصر به شمار می‌رود، که

البته روشنفکران در این بیداری نقش داشته‌اند. اما سقوط مشروطه و حاکمیت استبداد رضاخانی را باید نخستین خیانت و ضربه روشنفکران به آرمان‌های مردم‌سالاری و توسعه سیاسی در ایران دانست.

منورالفکران ایرانی به جای آن که تلاش کنند در همراهی با روحانیت ریشه‌های استبداد و استبدادخواهی در ایران را بسوزانند، به دلیل آموزه‌ها و تربیت غلطی که از فرنگ با خود همراه داشتند و به تعبیر رهبر انقلاب روشنفکری در کشور بیمار متولد شد، رویکرد اشتباهی را برای پیشبرد اهداف خود برگزیدند. در واقع اگر رویکرد سکولاریستی و حتی دین‌زدایی آنها نبود که احکام شریعت را به سخره می‌گرفت و اگر آنها در پی مقابله با روحانیت و حذف آن برنمی‌آمدند سرنوشت مشروطیت به گونه دیگری رقم می‌خورد. مشروطیت گرچه با رهبری روحانیت به پیروزی رسید، اما با تندروی نیروهای سکولار اختلاف‌ها در آن آغاز شد و مشروطه‌خواهان و مشروعه‌خواهان صف خود را از همدیگر جدا کردند. شیخ فضل‌الله نوری به عنوان نماد مقاومت آن دوره در برابر نیروهای سکولار، آماج حملات تبلیغاتی قرار گرفت و گرچه خود از رهبران مشروطیت بود، اما به دلیل مشروعه‌خواهی، مشروطه‌خواهی او نیز انکار شد. رادیکالیسم نیروهای سکولار، کار را به جایی رسانید که در اوج التهابات و هیجانات به وجود آمده در جامعه، این مجتهد بزرگ در مهم‌ترین میدان شهر و در میان ازدحام جمعیت تماشاگر به دار آویخته می‌شود. جالب اینجاست که شیخ فضل‌الله به نام مشروطه‌خواهی اعدام می‌شود اما دولتمردان مستبد قاجار و دربار یا می‌گریزند و یا بعدها به صدارت و قدرت می‌رسند. مطابق آرزوی نیروهای غرب‌مدار، برخی روحانیان مانند شیخ‌فضل‌الله و بهبهانی از میان برداشته می‌شوند و گروه دیگر نیز منزوی می‌شوند. اما «مشروطیت» نیز شکست می‌خورد و اندکی بعد سقوط می‌کند. شیخ فضل‌الله و مشروطیت هر دو قربانی زیاده‌خواهی روشنفکران و نیروهای سکولار شدند و دیکتاتوری رضاخان نیز ثمره عملی رفتار و پندار روشنفکران بود. همان‌هایی که سخن از «مشروطیت» و «حریت» می‌گفتند. به همین دلیل است که بیشترین همراهی با حکومت دیکتاتوری رضاخان و بلکه برآمدن و قوام آن هم از سوی روشنفکران صورت گرفت.

روشنفکر غرب‌مدار ایرانی سرشتی نابردبار و عصبی دارد و لاجرم به رادیکالیسم می‌گرود. لذا رادیکالیسم ظهور کرده در انتخابات خرداد ۸۸ منحصر به این مقطع زمانی نبود و ریشه تاریخی داشت. رادیکالیسم در سرشت این جریان نهفته است. گذشته از تندروی‌های جریان غیرمذهبی که مانع از نهادینه شدن مردم‌سالاری در صد سال گذشته شد و به دلیل

انحصارطلبی و زیاده‌خواهی مشروطیت را به شکست کشانید، در دوران رضاشاه نیز تندروی‌های این جریان ادامه یافت. احمد کسروی در مراسم ویژه‌ای که برای سوزاندن کتاب‌های تاریخی ایران داشت علاوه بر دیوان حافظ و اشعار سعدی به سوزاندن متون مذهبی مانند «مفاتیح‌الجنان» نیز اقدام کرد. به عبارت دیگر، جنبش روشنفکری غرب‌مدار ایرانی از همان ابتدا در این پندار بوده که تنها راه «ترقی» و «پیشرفت» و «توسعه» حذف نیروهای مذهبی و به ویژه روحانیت از امور جامعه و سیاست است. اما روشنفکر ایرانی چون به قول آل‌احمد در این آب و خاک ریشه ندارد وقتی که «باد» می‌کارد؛ «طوفان» درو می‌کند و خود کمتر می‌تواند ثمره این رادیکالیسم و تندروی را ببیند. در دوران پهلوی این جریان به همکاری به حکومت استبدادی پهلوی پرداخت و روحانیت را عامل «ارتجاع» معرفی کرد و نیاموخت که راه توسعه و پیشرفت این کشور در همراهی این دو نیروی مؤثر اجتماعی است.

روشنفکر غرب‌مدار در هر دوره به اقتضای زمان و گفتمان خویش، برخی موضوعات را تبدیل به مسائلی اختلاف‌برانگیز کرد و گرچه از فرهنگ گفتگو و تفاهم و مشارکت و تحمل یکدیگر سخن گفت اما در همان زمان در پی حذف روحانیت نیز برآمد. این رویکرد پس از انقلاب نیز ادامه یافت و حتی در مواردی شدت یافت. گرچه امام خمینی با رهبری جامعه به سوی «جمهوری اسلامی» به نوعی تلاش کرد میان این دو نیروی مؤثر اجتماعی پیوند مستحکمی برقرار کند و نظامی سیاسی را برای مشارکت دو نیروی فرهنگ‌ساز جامعه ایرانی طراحی کند، اما کارشکنی‌های این جریان به گونه دیگری ادامه یافت. تشکیل نظام سیاسی مبتنی بر «جمهوریت» و «اسلامیت» گرچه از ابعاد متفاوتی برخوردار است، اما یکی از ابعاد مهم چنین نظامی این بود که می‌توانست محلی برای اجماع و همدلی روشنفکران و روحانیت باشد. در این میان اصل ولایت فقیه ضامن اسلامی بودن است و حضور مردمی در انتخابات برای تعیین مدیران و حاکمان کشور نیز ضامن «جمهوریت» آن است.

اما پس از انقلاب نیز جریان سکولار از همان آغاز در پی حذف روحانیت و جریان اسلامی از عرصه اجتماعی و سیاسی برآمد. گرچه انقلاب با رهبری مرجعیت دینی به پیروزی رسید، اما جریان مذکور توصیه‌هایی از جنس بختیار داشت و می‌خواست امام را به «واتیکان» قم منتقل سازد. این جریان به دلیل روحیات انحصارطلبانه خود هیچ‌گاه نپذیرفت که برای اداره کشور به سوی تعالی و توسعه می‌تواند با همراهی نیروهای مذهبی و به ویژه روحانیت گام استوارتری بردارد. لذا از همان ابتدا از در تقابل با نظام جمهوری اسلامی برآمد و بنیادی را که مطابق آرای عمومی و موافقت ۹۸ درصد رأی‌دهندگان برپا شده بود انکار

کرد. اما همچنان مدعی بود که در انتخابات‌های این نظام شرکت می‌کند تا بتواند از این طریق و فرصت‌هایی که پیش خواهد آمد، راهی برای نیل به قدرت بیابد. در این رویکرد، انتخابات فراتر از برگزیدن یک مدیر کشوری، پدیده‌ای ایدئولوژیک تلقی می‌شد که با استمرار منازعات سیاسی در پی مقابله با اساس «جمهوری اسلامی» بود.

با چنین رویکردی نیروهای سکولار نه تنها کمک چندانی به رشد فرهنگ سیاسی ایران نکرده‌اند و نتوانسته‌اند مقوم ارزش‌هایی نظیر مشارکت سیاسی، گفتگو، تحمل مخالف، قانون‌پذیری و تکثرگرایی باشند، بلکه بر عکس به اقداماتی مبادرت کرده‌اند که گاه نشانه‌هایی از انحصارطلبی، استبدادخواهی، قانون‌ستیزی و رادیکالیسم در آن ظهور یافته است که نمونه آخر آن هم انتخابات دهم ریاست‌جمهوری بود. نیروهای غرب‌مدار ایران سخن از قانون‌گرایی به میان می‌آورند اما خود را فراقانونی می‌دانند؛ از تحمل مخالف سخن می‌گویند اما منظورشان این است که فقط مخالفان آنها را تحمل کنند؛ شعار تکثرگرایی می‌دهند اما تا جایی که خود بر مسند قدرت نباشند؛ در پی مشارکت سیاسی برمی‌آیند اما در جایی که گمان کنند این مشارکت عمومی پیروزی انتخاباتی آنان را دربر خواهد داشت.

انتخابات دهم ریاست جمهوری و حوادثی که جریان تجدیدنظرطلب و رادیکالیسم سبز در این دوره به وجود آورد نشان داد که این جریان برای دستیابی به رشد فرهنگ سیاسی راه درازی در پیش دارد و باید در رویکردهای خود تجدیدنظری دوباره کند. این حوادث نشان داد جریان‌های سیاسی کشور باید بدانند که امکان حذف هیچ‌کدام از دو جریان اصلی کشور وجود ندارد و آنها باید برای دستیابی به وفاق اجتماعی روش‌های دیگری را برگزینند. نظام جمهوری اسلامی در عین اقتداری که برای حفظ دو پایه «جمهوریت» و «اسلامیت» از خود بروز می‌دهد، و عملاً راههای سرنگونی را در ذهن برخی اپوزیسیون و تجدیدنظرطلبان با معمایی حل ناشدنی مواجه می‌سازد، همچنین زمینه‌های تفاهم و وفاق را میان نیروهای مختلف اجتماعی بر محور قانون اساسی فراهم می‌سازد.

حوادث پس از انتخابات دهم ریاست جمهوری ضمن تلخی‌هایی که به همراه داشت می‌تواند دگرگونی‌های عمیقی را در مفاهیم سیاسی ایجاد کند. در این میان می‌توان امید داشت «مردم‌سالاری دینی» تفاوت‌های ماهوی خود را با دمکراسی‌های سکولاریستی غربی نشان داده باشد، دمکراسی‌هایی که تنها برای طبقه ممتاز صاحب ثروت و رسانه طراحی شده‌اند. به عبارت دیگر، رفتار رادیکالیستی و آنارشیستی که از سوی جبهه تجدیدنظرطلب و طبقه آریستوکرات پشتیبان آن سر زد به وضوح بطلان ادعای دمکراسی‌خواهی این جبهه را

نشان داد و معلوم ساخت که منظور آنان از شعارهایی نظیر «دمکراسی»، «جامعه مدنی» و «توسعه سیاسی» در طول سال‌های گذشته چه بوده است. در معنای موردنظر آنان، دمکراسی به معنای الگوگیری از مدل نظام‌های سیاسی غربی به همراه جابه‌جایی قدرت در میان طبقه ممتاز و سرمایه‌دار جامعه است. در نگاه آنان توده جامعه، خمیری شکل‌پذیر تلقی می‌شود که با فنون رسانه‌های بورژوازی می‌توان آنها را بازی داد. حتی بازی قدرت را می‌توان مانند عرف سیاسی ایالات متحده در نظر گرفت که به طور تناوبی و اغلب هر هشت سال یک بار، قدرت در میان دو حزب اصلی که یک روح در دو کالبد است، به چرخش درمی‌آید.

در این نگاه، جامعه مدنی هم به جامعه‌ای اطلاق می‌شود که در آن نهادهای مستقل از حکومت اسلامی و متمایل به جوامع غربی در آن رشد کنند. در واقع این نهادهای مستقل(؟!) می‌توانند ارمغان‌بخش دمکراسی‌های غربی برای این جریان‌های غرب‌مدار باشند. لذا توسعه سیاسی نیز تنها وقتی معنا می‌یابد که احزاب سکولار در رأس قدرت باشند و نهادهای مدنی غرب‌مدار از استمرار این وضعیت پشتیبانی کنند. در واقع از نگاه آنان «جامعه مدنی» و نهادهای وابسته به آن بیشتر نقش کمپ‌های تبلیغاتی و انتخاباتی را بازی می‌کنند که در مواقع ضروری به حمایت نیروهای سیاسی سکولار برخیزند. همچنین این نهادهای مدنی یا به تعبیر بهتر کمپ‌های سیاسی می‌توانند در دوره‌هایی که احزاب سکولار و نمایندگان آنها در انتخابات شکست می‌خورند به عنوان «گروه فشار» و برای برپایی «انقلاب انتخاباتی» یا «انقلاب مخملی» وارد میدان شوند.

با وجود این، بهتر است رفتاری را که از سوی جبهه تجدیدنظرطلب و اشرافیت همراه آن سر زد «آنارشیسم مخملی» بنامیم. زیرا مسئله اصلی این است که انقلاب مخملی اصولاً انقلاب نیست و تنها شیوه‌ای از براندازی نرم است که با بسیج توده‌ای و نافرمانی مدنی همراه است. این پدیده سیاسی محصول نهایی ایدئولوژی لیبرالیستی و برای نفوذ در کشورهای خارج از سلطه غرب است. نکته پارادوکسیکال اینجاست که چگونه لیبرالیسم و ایدئولوژی‌های وابسته به جهان سرمایه‌داری، با آن همه محافظه‌کاری که دارند، انقلابی شده‌اند و از انقلاب حمایت می‌کنند؟ پاسخ ساده این است که این پدیده سیاسی، و نه اجتماعی، اصولاً «انقلاب» نیست بلکه رفتاری آنارشیستی اما با اهداف قدرت‌طلبی است. در این پدیده سیاسی، چه آنگونه که در ایران رخ داد و شکست خورد و چه آنگونه که درکشورهای بر جا مانده از بلوک شرق اتفاق افتاد و پیروز شد، چند مؤلفه سیاسی دخالت دارند:

۱. مساعدت طبقه بالا و سرمایه‌سالاران،

۲. فعالیت گسترده نیروهای سیاسی غرب‌مدار،
۳. همراهی دولت‌های استعماری غربی.

ایدئولوژی به کار رفته در این جا نیز ایدئولوژی‌هایی تجدیدنظرطلبانه و متمایل به لیبرالیسم بوده است. شاید اگر در اوایل قرن ۲۰ رهبران انقلابی و چپ‌گرای جهان می‌شنیدند که نظام سرمایه‌داری غرب و ایدئولوژی لیبرالیسم مدعی حمایت از انقلاب خواهند شد باور نمی‌کردند، اما این امر به گونه‌ای واژگونه اتفاق افتاد. در آغاز قرن ۲۱، جهان مشاهده کرد که رفتارهای آنارشیستی صورت گرفته در برخی کشورها با عنوان انقلاب رنگی یا انقلاب مخملی مطرح شد، انقلاب‌هایی که با پشتیبانی نظام سرمایه‌داری غربی به وقوع پیوست. با وجود این، انقلاب‌های مخملی برخلاف انقلاب‌های کبیر که همواره با افتخار از آنها یاد می‌شود و مانند انقلاب فرانسه و انقلاب اسلامی ایران تاریخ‌ساز بوده‌اند، تحولاتی هستند که حتی به وجود آورندگان آن هم از انقلاب خواندن آن احساس سرافکندگی می‌کنند و آن را انکار می‌کنند.

انقلاب‌های واقعی بیش از آن که پدیده‌ای سیاسی باشند، پدیده‌ای اجتماعی هستند و در تاریخ و فرهنگ یک جامعه ریشه دارند و به این دلیل بازگشت‌ناپذیرند، اما انقلاب‌های مخملی یا به تعبیر بهتر «آنارشیسم مخملی» بیشتر پدیده‌ای سیاسی هستند که از طریق فضای رسانه‌ای به صورت مقطعی به جامعه القا می‌شوند. در انقلاب‌های مخملی نقش دولت‌های استعماری برجسته است و از عمق مطالباتی لازم برخوردار نیستند و خاصیت بازگشت‌پذیری دارند. چنان که در گرجستان و قرقیزستان که این انقلاب‌ها را از سر گذرانیده‌اند هنوز مسئله خاتمه نیافته است. به عبارت دیگر، انقلاب مخملی، انقلاب نیست بلکه نوعی آنارشیسم است. به این معنا که نمی‌خواهد به قانون و قواعد پذیرفته شده جامعه تن دهد و در نهایت به هرج و مرج‌طلبی و آشوب‌زدگی می‌انجامد. البته آنارشیسم در فلسفه سیاسی به معنای دیگری دلالت دارد که در اینجا مراد نیست. بلکه مقصود از آنارشیسم در این متن همان معنای مصطلح و رایج در جامعه است که به عنوان سرپیچی از قواعد عقلی، عرفی و شرعی به کار می‌رود که نشانه و نتیجه آن هرج و مرج‌طلبی است. بنابراین، به جای اصطلاح «انقلاب مخملی» باید از «آنارشیسم مخملی» سخن گفت. زیرا «انقلاب» جنبشی اجتماعی است که در اعماق تاریخ یک جامعه ریشه دارد؛ نه آن که در کلاس‌های آموزش نافرمانی مدنی به مخاطبان القا شود. انقلاب‌ها برخلاف پدیده آنارشیسم مخملی که با سزارین دولت‌های بیگانه صورت می‌گیرد، پدیده‌ای درون‌زا و طبیعی هستند که خود زاده می‌شوند. آنها تولید مصنوعی

نمی‌شوند و به همین دلیل است که پایایی دارند و در طول تاریخ جامعه خود و حتی در عرصه جهانی جهت‌بخش و هدایت‌گر می‌شوند.

اما برخلاف انقلاب‌ها، در آنارشیسم مخملی همه چیز فانتری و مجازی است. نیروهای انقلابی، گروه‌های فشن و سانتی‌مانتال‌اند، نه مردم از خود گذشته و انقلابی واقعی. احساسات آنها عمیق و درونی نیست بلکه هیجانی و مقطعی و زودگذر است. همچنین رسانه‌هایی که آنها را بسیج توده‌ای می‌کنند رسانه‌های سنتی نیستند بلکه دنیای مجازی اینترنت و رسانه‌های بیگانه به ویژه ماهواره است. حتی خشم و خواسته آنها نیز واقعی نیست زیرا علت‌های پدیدآورنده آن هم چندان روشن نیست. به عبارت دیگر، در انقلاب‌های واقعی نیازها و مطالبات جامعه نیازهایی واقعی و ضروری است مانند «نان و معیشت»، «شرف و آزادی» و یا «مذهب و اخلاق». اما در «آنارشیسم مخملی» نیازها تصنعی و ساختگی است، مانند ادعای تقلب در انتخابات و تلاش برای بازگرداندن آرای گم‌شده! لذا برخلاف انقلاب‌ها که می‌توانند به مردم‌سالاری و تشکیل حکومت مردمی منجر شوند، آنارشیسم مخملی، همانطور که آنارشیسم در خودسری و خودرأیی افراد ریشه دارد، همزاد با استبداد است و حتی می‌تواند به دیکتاتوری بینجامد.

در میان حوادث پس از انقلاب اسلامی، آشوب‌ها و رفتار آنارشیستی پس از انتخابات دهم ریاست جمهوری تنها نمونه‌ای نبود که رکن «جمهوریت» و «مردم‌سالاری» را نشانه گرفته بود. اما به نظر می‌رسد سخت‌ترین و پیچیده‌ترین مبارزه‌ای بود که جبهه غرب‌مدار علیه جمهوریت به راه انداخت. تا پیش از آن، افراد این جبهه که به ایدئولوژی‌های لیبرالیستی و سکولاریستی تمایل داشتند با گرفتن چهره روشنفکری با ادبیات دمکراتیک سخن می‌گفتند؛ لزوم رجوع به آرای عمومی و حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش در بسیاری از مطالب آنان تکرار می‌شد و در واقع تلاش می‌کردند با القای شکاف میان «جمهوریت» و «اسلامیت»، از دمکراسی‌خواهی نوعی ایدئولوژی برای مبارزه با حکومت دینی بسازند. جزم‌اندیشی این افراد به اندازه‌ای بود که دمکراسی را تا حد سکولاریسم و حکومت‌های غیردینی تقلیل دادند و جمع میان دمکراسی و حکومت دینی را ناممکن و نامطلوب دانستند. در این انتخابات نیز همین ایدئولوژی و باورهای سکولاریستی وجود داشت، اما برای جذب گروه‌های مختلف اجتماعی تلاش شد از برخی نمادهای مذهبی نیز استفاده شود. به هر حال، بسیاری از این جریان‌های سکولار غرب‌مدار، که برخی از آنها به جبهه تجدیدنظرطلب تعلق داشتند و برخی هم به جبهه اپوزیسیون مقیم خارج، در این انتخابات نماینده داشتند و بیش از هر زمان

دیگری مردم را برای شرکت در انتخابات و رأی به نماینده خود تشویق کردند و از هیچ روش و ابزاری هم که می‌توانستند برای تخریب رقیب بهره ببرند کوتاهی نکردند. جبهه بزرگی از تمام نیروهای سیاسی مخالف انقلاب و مخالف احمدی‌نژاد در یک جبهه واحد قرار گرفتند. رسانه‌ها و دستگاه تبلیغی دولت‌های غربی نیز به طور استثنایی از آنان حمایت کردند. این رقابت شدید حتی تا آخرین لحظات روز رأی‌گیری نیز ادامه داشت. تا اینجا خدشه‌ای به دمکراتیک بودن هیچ گروهی وارد نبود، اما پرده از هویت واقعی جبهه تجدیدنظرطلب وقتی کنار رفت که نتیجه آرای عمومی را برخلاف انتظار خواسته‌های خود دیدند. لذا به نام مردم و آزادی و دمکراسی، به جنگ مردم و آزادی و دمکراسی آمدند.

اشتباه بزرگی است که گمان شود «رادیکالیسم سبز» در طول آشوب‌های پس از انتخابات تنها در پی مقابله با مؤلفه‌های اسلامی و رکن «اسلامیت» جمهوری اسلامی برآمد. گرچه در جبهه رادیکالیسم سبز طیف‌های متنوعی از سکولاریست‌ها و تجدیدنظرطلبان حضور داشتند که با جدیت در پی مقابله با ماهیت دینی «جمهوری اسلامی» بودند، اما فراتر از این خواسته و آن چیزی که مورد وفاق تمام طیف‌های آن جبهه بود، مقابله با مردم‌سالاری و رکن «جمهوریت» بود. انتخابات دهم ریاست جمهوری طشت رسوایی تمام طیف‌های وابسته به این جبهه را از بام انداخت.

از این منظر انتخابات ۲۲ خرداد، عرصه رقابت اشرافیت مدرن با جمهوریت بود. طبقه ممتازی از روشنفکران سکولار و اشراف اقتصادی که یکی ایدئولوژی تولید می‌کرد و دیگری سرمایه تأمین می‌کرد. یعنی همان طبقه نوکیسه‌ای که پس از انقلاب شکل گرفت و تا سال ۱۳۸٤ برخی مناصب دولتی و قدرت سیاسی و اقتصادی را در اختیار داشت و مجبور بود در طول چهار سال گذشته به تدریج بازنشست شود و جای خود را به گروه‌های جدیدتر بدهد. آشوب‌های پس از انتخابات ۸۸ تلاش‌ها و فریادهای این جبهه علیه «جمهوریت» بود.

انتخابات دهم ریاست جمهوری و حوادث مربوط به آن، همچنین نشان داد که اصل ولایت فقیه در نظام جمهوری اسلامی نه تنها ضامن «اسلامیت» نظام است، بلکه حافظ «جمهوریت» آن نیز هست. شدت و ابعاد حوادث پس از انتخابات به اندازه‌ای بود که اگر پایداری رهبر انقلاب مبنی بر قانون‌مداری نبود چه بسا دامنه حوادث گسترش می‌یافت یا اینکه «جمهوریت» قربانی «اشرافیت» می‌شد. در جامعه‌ای که خواص سیاسی هنوز مواضع شدید و رادیکالیستی دارند و فرهنگ سیاسی مردم‌سالارانه در آن نهادینه نشده است، کوچک‌ترین اختلافی می‌تواند به بزرگ‌ترین بحران‌ها تبدیل شود و از درون رقابت‌های

سیاسی، منازعات سیاسی و حتی جنگ داخلی پدید آید. در این جامعه اگر ثبات سیاسی و مرکز ثقلی نباشد که توازن را در رفتار فعالان سیاسی برقرار کند، فرایند سیاسی از وضعیت مردم‌سالارانه خارج شده و به تدریج به سوی استبداد یا استعمارشدگی پیش خواهد رفت. چنان که این تجربه پس از انقلاب مشروطه به دست آمد.

رشد و توسعه سیاسی از دو مؤلفه رقابت و ثبات سیاسی تشکیل شده است. اگر رقابت سیاسی نباشد، رشد سیاسی به دست نمی‌آید و اگر ثبات سیاسی نباشد رقابت سیاسی شکل نمی‌گیرد. در صورتی که ثبات سیاسی نباشد و رقابت‌ها به خصومت تبدیل شود، رقابت‌ها پایدار نخواهد بود و نیروهای سیاسی به جای حل مسالمت‌آمیز سیاسی به سوی رفتارهای رادیکالیستی و خشونت‌آمیز پیش خواهند رفت. معنای این جملات همان عقب‌افتادگی سیاسی است، که اتفاقاً در انتخابات دهم ریاست جمهوری از سوی رادیکالیسم سبز سر زد.

رادیکالیسم سبز سعی کرد در تحولات پس از انتخابات ۲۲ خرداد قواعد و ایستارهای پذیرفته شده جامعه را بر هم بزند و با از بین بردن ثبات سیاسی، مسئله رقابت‌های سیاسی را که در طول ۳۰ سال گذشته در ایران نهادینه شده بود بی‌اثر سازد. به عبارت دیگر، این جبهه پس از شکست در رقابت انتخاباتی به زورآزمایی خیابانی و «آنارشیسم مخملی» روی آورد تا شاید از این طریق به قدرت دست یابد. در چنین شرایطی، اگر مرکز ثقل و ثباتی در حکومت ایران وجود نداشت تا این وضعیت را کنترل کند و اگر قرار بود نیروهای پیروز در رقابت نیز بسیج اجتماعی کنند که دیگر مفاهیمی مانند «رقابت سیاسی» و «ثبات سیاسی» بی‌معنا می‌شد. بنابراین، در وضعیت پیش آمده پس از انتخابات رهبری دینی و سیاسی جامعه با تأکید بر راهبرد «قانون‌مداری» تلاش کرد ثبات سیاسی را تأمین کند و از بی‌معنا شدن رقابت‌های سیاسی و انتخاباتی جلوگیری کند.

این تجربه تاریخی بار دیگر نشان داد که تداوم توسعه سیاسی در ایران بدون حضور ولایت فقیه نا‌ممکن است و بقای «جمهوریت» نظام همانند «اسلامیت» آن وابسته به حضور سرنوشت‌ساز این اصل است. لذا دلیل مخالفت برخی از گروه‌های این جبهه نیز به همین امر بازمی‌گردد. تجربه‌اندوزی از انتخابات ۲۲ خرداد و حوادث پس از آن می‌تواند به گسترش همبستگی و وفاق اجتماعی بینجامد. دوری از سیاست‌زدگی و نگاه ایدئولوژیک در چنین شرایطی می‌تواند محنت‌های بر جا مانده از حوادث سال ۸۸ را از صفحه ذهن نیروهای سیاسی بزداید. همچنان که این انتخابات می‌تواند فصل مهمی در تثبیت مردم‌سالاری دینی و پرنقش شدن «جمهوریت» در ذهن نخبگان سیاسی کشور باشد.

فهرست منابع

کتاب

- آل‌احمد، جلال؛ در خدمت و خیانت روشنفکران؛ تهران، رواق، چاپ سوم.
- امام خمینی؛ صحیفه امام؛ تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸.
- امیری، جهاندار؛ اصلاح‌طلبان تجدیدنظرطلب و پدرخوانده‌ها؛ تهران؛ مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸٦.
- انتخاب هفتم، روزشمار هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری اسلامی ایران؛ به کوشش ابراهیم انصاری لاری؛ تهران، همشهری، ۱۳۷٦.
- بشیریه، حسین؛ دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران (دوره جمهوری اسلامی)؛ تهران، نشر نگاه معاصر، ۱۳۸۱.
- بشیریه، حسین؛ جامعه‌شناسی سیاسی؛ تهران، نشر نی، ۱۳۷٤.
- بشیریه، حسین؛ موانع توسعه سیاسی در ایران؛ تهران، گام نو، ۱۳۸۱.
- بنارد، چریل؛ اسلام دمکراتیک مدنی؛ رویکرد آمریکایی؛ ترجمه عسگر قهرمان‌پور، تهران، دانشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸٤.
- بهرامپور، شعبانعلی؛ گفتمان و تحلیل گفتمانی (مجموعه مقالات)؛ تهران، فرهنگ گفتمان، ۱۳۷۹.
- تاجیک، محمدرضا؛ گفتمان و تحلیل گفتمانی (مجموعه مقالات)؛ تهران، فرهنگ گفتمان، ۱۳۷۹.
- رضایی شریف‌آبادی، مسعود و عباس سلیمی نمین؛ ورای نمودها و نمادها؛ تهران: دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران، ۱۳۸۸.

- ساراپ، مادان؛ راهنمای مقدماتی بر پساساختارگرایی و پسامدرنیسم؛ ترجمه محمدرضا تاجیک، تهران، نشر نی، ۱۳۸۲.
- سروش، عبدالکریم؛ بسط تجربه نبوی؛ تهران، صراط، ۱۳۷۸، صص ۲، ٤، ۸۰، ۹۱ و ۳۰۸.
- سروش، عبدالکریم؛ فربه‌تر از ایدئولوژی؛ تهران، صراط، چاپ دوم، صص ٦، ۲٦، ۵۲ و ۵٦
- سروش، عبدالکریم؛ قبض و بسط تئوریک شریعت؛ تهران، صراط، ۱۳۷۰، صص ۱۵۷-۱۵۵.
- سریع‌القلم، محمود؛ عقلانیت و آینده توسعه یافتگی ایران؛ تهران، مرکز پژوهش علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ۱۳۸۰.
- سلیمی، حسین؛ کالبدشکافی ذهن اصلاح‌گرایان؛ تهران، گام نو، ۱۳۸٤.
- سیاح، امیر؛ نفش‌آفرینان سوم تیر؛ تهران، مؤلف، ۱۳۸٤.
- مجتهد شبستری، محمد؛ نقدی بر قرائت رسمی از دین (بحرانها، چالشها، راه‌حلها)؛ تهران، طرح نو؛ ۱۳۸٤ (چاپ دوم).
- مجتهد شبستری، محمد؛ هرمنوتیک، کتاب و سنت؛ تهران، طرح نو، ۱۳۷۵.
- مرکز اسناد انقلاب اسلامی؛ نگهبان آراء؛ تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۸.
- ملکیان، مصطفی؛ راهی به رهایی؛ تهران، نشر نگاه معاصر، ۱۳۸۱، صص ۹۳,۱۰٤.
- ملکیان، مصطفی؛ سنت و سکولاریسم؛ تهران، صراط، ۱۳۸۱، صص۲٦۷ و ۳۹۰.
- ملکیان، مصطفی؛ مشتاقی و مهجوری: گفت و گوهایی در باب فرهنگ و سیاست؛ تهران، نگاه معاصر، ۱۳۸۵، صص ۲۹۳، ۳٤۵ و ٤۱۹.
- موسوی، میرحسین؛ پنج گفتار درباره انقلاب، جامعه، دفاع مقدس؛ تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۷.
- موسوی، نظام‌الدین؛ انتخابات نهم ریاست جمهوری؛ تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۵.
- نهضت ملی هسته‌ای در ایران: سیری در آراء و اندیشه‌های دکتر محمود احمدی‌نژاد، رئیس‌جمهور اسلامی ایران؛ تحقیق و تدوین: حسین حجازی و مجتبی زارعی؛ تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۷.

نشریات

روزنامه آریا

روزنامه اعتماد

روزنامه اعتماد ملی

روزنامه آفتاب یزد
روزنامه ایران
روزنامه جمهوری اسلامی
روزنامه جوان
روزنامه راه مردم
روزنامه رسالت
روزنامه سرمایه
روزنامه صبح امروز
روزنامه عصر آزادگان
روزنامه کارگزاران
روزنامه کلمه سبز
روزنامه کیهان
روزنامه مردم‌سالاری
روزنامه نشاط
نشریه انعکاس
نشریه لوگوس
هفته‌نامه آفتاب امروز
هفته‌نامه پنجره
هفته‌نامه جبهه
هفته‌نامه حریم
هفته‌نامه سیاست
هفته‌نامه شهروند امروز
هفته‌نامه عصر ما

خبرگزاری و پایگاه اینترنتی
آزادی بیان
آفتاب
آینده

اخبار روز
اصلاحات
امید مردم
انتخابات ریاست جمهوری دهم
انصار نیوز
ایران امروز
بازتاب آنلاین
بامداد
برخیز
بولتن نیوز
پارسینه
پارلمان نیوز
پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر آیت‌الله صانعی
تابناک
تریبون
جبهه ملی ایران
جرس
جمهوریت
جهان نیوز
حزب مشارکت
خادم نیوز
خبرگزاری ایرنا
خبرگزاری ایسنا
خبرگزاری ایلنا
خبرگزاری برنا
خبرگزاری حج
خبرگزاری دانشجویان شمال غرب (بسنا)
خبرگزاری فارس

خبرگزاری مهر
خرداد نو
دُیچه وله
رجانیوز
رخداد
روشن نیوز
رهوا
سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران
سایت العربیه
سایت بی‌بی‌سی فارسی
سایت دفتر آیت‌الله منتظری
سایت رادیو زمانه
سایت رادیو صدای آمریکا
سایت رادیو فرانسه
سایت رادیو فردا
سایت شبکه ۲ تلویزیون اسرائیل
سایت محسن کدیور
سایت محمدعلی ابطحی
سایت معاریو
سایت واللا
سایت هاآرتص
سایت یدیعوت آحارونوت
سحام نیوز
سلام
سلام میرحسین
سیاوشون
شبکه ایران
شبکه سبز

عصر ایران
عملیات روانی
الف
فرارو
قلم
قلم پرس
کروبی
کلمه
نوروز
وبلاگ مجاهدین
همشهری آنلاین
یاران ایران
یاری نیوز

رادیو و تلویزیون

رادیو اسرائیل
رادیو امریکا
رادیو بی‌بی‌سی
رادیو فرانسه
رادیو فردا
شبکه تلویزیون آریامهر
شبکه تلویزیون بی‌بی‌سی‌فارسی
شبکه تلویزیون رنگارنگ
شبکه تلویزیون صدای آمریکا

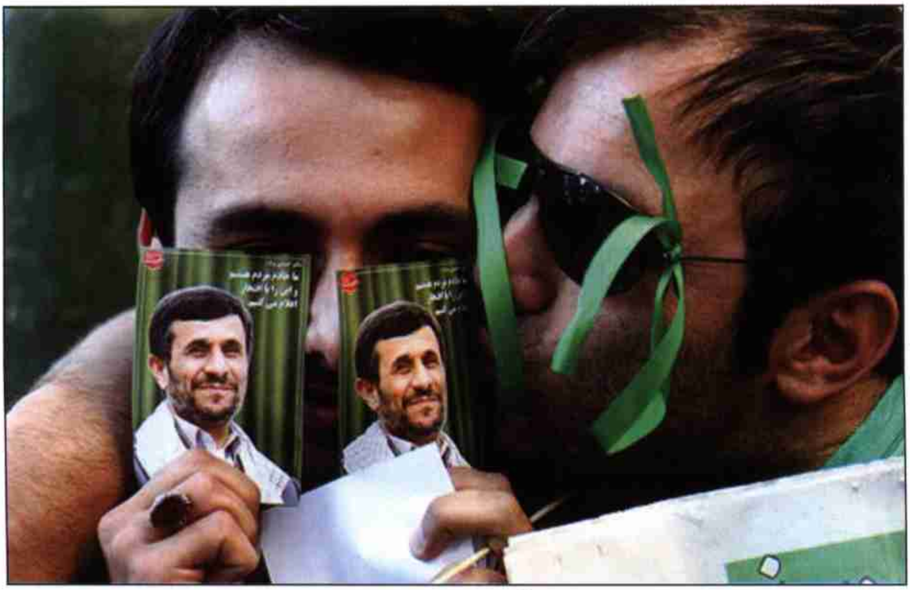
فهرست اعلام

● فهرست تصاویر





سفرهای استانی



انسجام اجتماعی و فرهنگ سیاسی توسعه یافته پیش از شورش



رقابت میدانی و شبانه در روزهای رشد فرهنگ سیاسی ایران


شال سبز
فلسطین
قرآن را روی
نیزه هاست

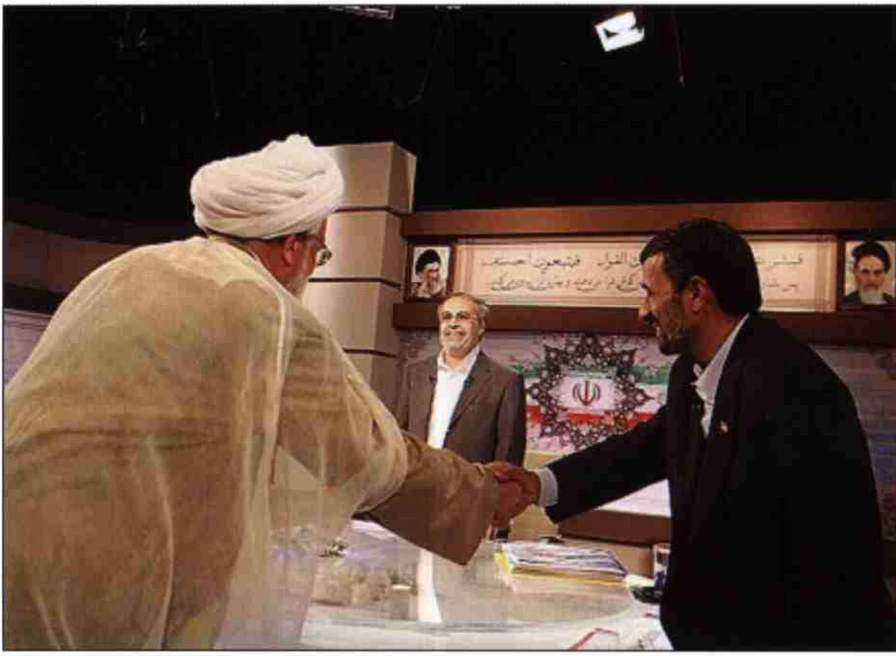

احمدی رفت
اطلاعات
میرحسین موسوی
ایران
را می سازیم

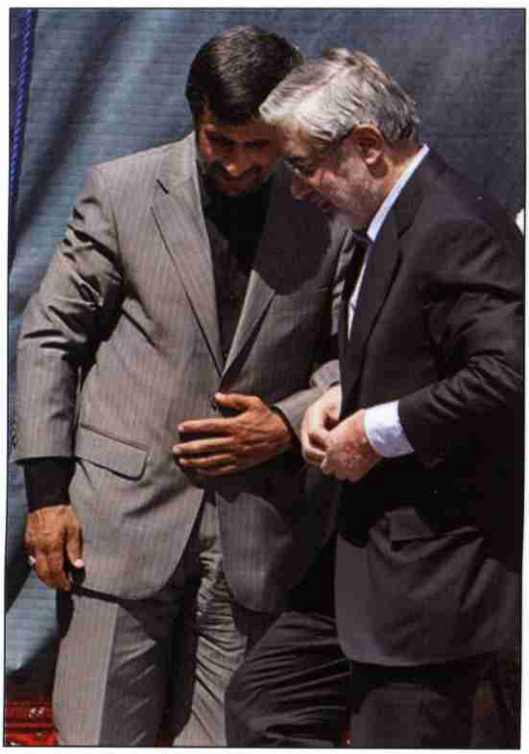


استقبال مردمی از احمدی نژاد در اصفهان پس از مناظره تاریخی ۱۳ خرداد



زنجیره انسانی طرفداران موسوی در پیش از انتخابات که قرار بود از تجریش تا راه آهن باشد؛
اما به اطراف میدان ونک محدود شد.





ساعاتی پس از مناظره در حرم امام خمینی







شماره
تاریخ ۱۳۸۸/۳/۲۳
پیوست

جمهوری اسلامی ایران
وزارت کشور

وزیر کشور

حضور مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه ای

سلام علیکم

بنا به ابراز نگرانی حضرتعالی مبنی بر نتیجه انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری و صلاح دید شخص شما بر ابقاء جناب آقای دکتر محمود احمدی نژاد بر سمت ریاست جمهوری در این برهه حساس زمانی ، لذا کلیه امور به گونه ای برنامه ریزی شد که نتیجه اعلام شده آنگونه که به صلاح نظام و انقلاب باشد به اطلاع عموم برسد و تمامی تدابیر لازم برای حوادث احتمالی بعد از انتخابات دیده شده و سران احزاب و نامزدهای انتخاباتی تحت نظر شدید می باشند.

لذا صرفاً جهت اطلاع نتیجه واقعی آراء اخذ شده را به صورت مکتوب به عرض می رساند:

مجموع آراء اخذ شده :	۴۲۰۲۶۰۷۸
میر حسین موسوی خامنه :	۱۹۰۷۵۶۲۳
مهدی کروبی:	۱۳۳۸۷۱۰۴
محمود احمدی نژاد :	۵۶۹۸۴۱۷
محسن رضایی میر قائد :	۳۷۵۴۲۱۸
آراء باطله :	۳۸۷۱۶

وزیر کشور
صادق محصولی

رونوشت : ندارد

نامه جعلی که در روزهای نخست در اینترنت منتشر شد .












مرکز مقاومت









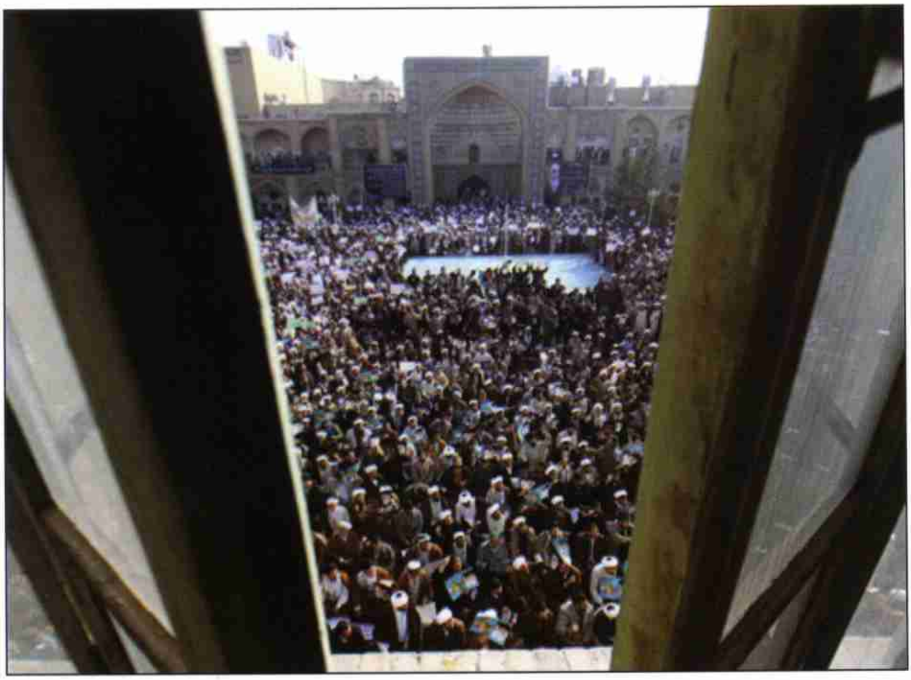
مسجد لولاگر در آتش





نماز جمعه به امامت آقای هاشمی رفسنجانی



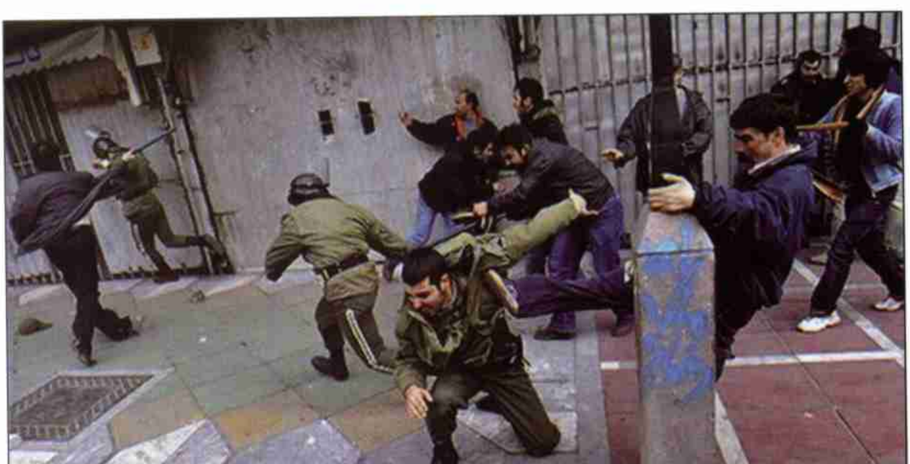


حوزه علمیه قم پس از اهانت به تصویر حضرت امام خمینی (ره)



عاشورا ۸۸









۹ دی ۸۸



۲۲ [illegible] ۸۸